

# سیرت حوزہ اصفہان

دفتر یازدهم

مجدود نور محمد

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزہ علمیہ اصفہان

## هوالشکور

این دفتر میراث حوزه علمیه اصفهان که  
گنجینه میراث بی بدیل فرهیختگان این  
سامان است به خاندان علم و فضیلت و کرامت  
و بزرگواری، خاندان عالم پرور و بزرگ  
خاتون آبادی، که مهد تربیت و پرورش  
بزرگان علم و ادب و معرفت بوده است، تقدیم  
می گردد.

# میراث حوزه اصفهان

دقیقاً دهم

Shiabooks.net



به اهتمام

مجدد جواد نور محمدی، سید محمود نریانی

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمی اصفهان

سرشناسه : نورمحمدی، محمدجواد، ۱۳۴۷ - سید محمود نریمانی  
 عنوان قراردادی : میراث حوزه اصفهان  
 عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان، ج ۱۱، محمدجواد نورمحمدی، سید محمود نریمانی  
 مشخصات نشر : اصفهان - مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 موضوع : اسلام، فلسفه اسلامی، متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 شناسه افزوده : نورمحمدی، محمدجواد، ۱۳۴۷ -، سید محمود نریمانی گردآورنده  
 شناسه افزوده : حوزه علمی اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای  
 رده بندی کنگره : ۱۲۸۳ م ۳ س / BP۱۱  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۱۷۲-۸۳م



#### ■ میراث حوزه اصفهان / ج ۱۱

- به اهتمام : محمدجواد نورمحمدی، سید محمود نریمانی
- پژوهش : بخش احیاء ثراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- ناشر : انتشارات مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- چاپ و لیتوگرافی : اسوه
- نوبت چاپ : زمستان ۱۳۹۳
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۵۰۰۰ تومان

مرکز بخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۴۳۶۱۰-۱۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱-۳۲۳۴۴۶۱۰



## در باره این مجموعه

«میراث حوزه اصفهان» مجموعه ای است نو، با طر حواره ای به وسعت عرصه رساله نگاری در پهنه یکمزار سال تلاش علمی، معرفتی و انشائی که با حوزه علمیه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات ریلانده ای حوزه علمیه اصفهان - که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مطهری «مد ظله العالی» تاسیس گردیده - این مجموعه را با هدف ارائه محتقانه، شکیل و شایسته متون مورد اشاره بنا نهاده است و با پشت پشت به لطف حضرت حق در این مسیر کلام می نهد.

در توضیح این مطب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

(الف) هر چند عنوان «رساله» عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان در بر می گیرد. اما در اینجا به اقتضای متأخران و معاصران، این کلمه به معنای «نکشته های کم برک» به کار رفته است.

(ب) «رساله نگاری» منطومی است عام و مراد از آن همان معنای اصیل عا ش می باشد، بدین ترتیب تالیف، ترجمه، تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

(ج) حوزه زمانی این مجموعه، به پنج دوره خاتمی محصور نمی باشد. امروزه، از سابقه یکمزار ساله حوزه علمیه اصفهان آگاهی داریم، رساله هایی که در این مجموعه عرضه می شود، می تواند سراسر این پهنه وسیع را در بر گیرد.

(د) پرواضح است که اگر در این شراب سینه ها، صاحب ابن عباد و علامه مجلسی با «قدس سترم» به تلاش علمی

مشغول بوده اند، شیخ بهایی با، و میرداماد و حکیم صهباء «قدس سرهم» نیز در کمال تلاش علمی بس ارجمندشان به  
 ذوق ورزی و تکاپوی کراتقدر در زمینه بانی که نشانگر عالی ترین یجانات روح انسانی است، هم می پرداخته اند.  
 از این رو، مجموعه حاضر دو حیطه «تلاش علمی و تکاپوی ذوقی» را بهرمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

(ه) پیوند با «فضای علمی و معرفتی» حوزه علمیه اصفهان، شرط اجتناب نپذیر و ورود نگاشته با به این مجموعه است. گذشته  
 از علمی بودن آنها، تطابق آن با «فضای معرفتی» حوزه ای که اقیانوس های پدیدارگرانه ای همچون مجلسی، شیخ  
 بهایی، میرداماد، محقق خوانساری، فاضل هندی، صدرالمتألهین، حکیم نوری، حکیم سبزواری «قدس سرهم» را  
 در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

(و) هدف این مجموعه «ارائه محتفان شکل و سیاه این متون» می باشد این عنوان می تواند ماده و صورت مجموعه حاضر  
 را مشخص سازد، زیرا ارائه «محتفان» این نگاشته با، نشانگر ماده مجموعه و ارائه «شکل» نشان دهنده صورت آن  
 است. به باور ما، ارائه سیاه نیز ارائه ای است که بهرمان دو قیده «محتفان» و «شکل» بودن را به همراه داشته باشد.

بدین ترتیب، این مجموعه، می گوشتد با استاد از علمیات حضرت حق، متون فاخری که شرایط مذکور را حاضر باشند مستر  
 نموده و صفحات خود را بدان، زیور بخشند و در این راه، همدلی و بهرایی همه محتفان ارجمند را امید می برد.

والله ولی التوفیق

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

## فهرست

صفحه	عنوان
۱۷	مقدمه
<b>آثار الأصفی</b> <b>در تفسیر سورة جمعه</b> <b>مؤلف: سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی</b>	
۲۳	مقدمه تحقیق
۲۳	نگاهی به زندگی سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی
۲۵	تألیفات آقا سید محمد هاشم
۲۶	خدمات و آثار ماندگار
۲۷	فرزندان سید محمد هاشم
۲۸	درگذشت
۲۹	تمجید آصف الدوله و مبانی آن
۳۲	لطافت شعر آئینی آقا سید محمد هاشم حسینی
۳۳	سبک تفسیری آقا سید محمد هاشم
۳۴	روش تحقیق رساله
۳۷	رساله آثار الاصفی
۳۹	مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن
۳۹	معنی کلمه سوره و جمعه

- ۴۰ ..... فضیلت روز جمعه.
- ۴۳ ..... علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه
- ۴۴ ..... ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف.
- ۴۴ ..... تفسیر: بسم الله الرحمن الرحيم
- ۴۹ ..... مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهداء
- ۵۰ ..... تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات.....
- ۵۰ ..... تسبیح موجودات.
- ۵۱ ..... تسبیح جمادات.
- ۵۴ ..... تسبیح حیوانات در آیات و روایات
- ۵۷ ..... مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه
- ۵۸ ..... اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا
- ۵۹ ..... تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الامیین رسولا
- ۵۹ ..... فرق رسول و نبی و محدث
- ۶۰ ..... تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار
- ۶۳ ..... اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها.
- ۶۵ ..... تفسیر آیه: و آخرین منهم لما یلحقوا بهم
- ۶۵ ..... نظر اول: و آخرین منهم، ایرانیان هستند.
- ۶۷ ..... ذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام
- ۶۸ ..... نظر دوم: آخرین منهم، ملائکه می باشند.
- ۶۹ ..... اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر
- ۷۰ ..... تفسیر آیه: ذلک فضل الله یؤتیه
- ۷۰ ..... تفسیر: فضل الله
- ۷۴ ..... مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم

تفسیر آیه: مثل الذین حملوا التوراة.....	۷۵
چند نکته از کلام توراة در حقانیت نبوت محمد ﷺ.....	۷۷
اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن.....	۷۹
تفسیر آیه: قل یا ایها الذین هادوا.....	۸۱
بررسی لغات آیه.....	۸۱
دیدگاه اولیاء الله درباره مرگ.....	۸۲
اندرز بر توجه به وطن حقیقی.....	۸۳
در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام.....	۸۶
تفسیر آیه: و لا یتمنونه ابداً.....	۸۷
ظلم و انواع و احکام آن.....	۸۹
نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد.....	۹۰
اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر.....	۹۶
تفسیر آیه: قل إن الموت الذی تفرون منه.....	۹۷
در بی ثمر بودن فرار از مرگ.....	۹۷
پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست.....	۹۹
ترس از مرگ یا ترس از اعمال.....	۱۰۰
اجل محتوم چاره ناپذیر است.....	۱۰۲
در توصیف امام حسین و همراهان بنی هاشمی.....	۱۰۵
تفسیر آیه: یا ایها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة.....	۱۰۷
اهمیت نماز جمعه در روایات.....	۱۰۹
آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه.....	۱۰۹
ثواب صلوات در شب و روز جمعه.....	۱۱۲
ثواب قرائت قرآن در روز جمعه.....	۱۱۴
فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته.....	۱۱۵

۱۱۶	سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت.....
۱۱۷	تفسیر آیه: فإذا قضیت الصلاة.....
۱۱۸	در تفسیر: فانتشروا.....
۱۱۹	تفسیر: واذکروا الله کثیرا.....
۱۲۰	خوف خدا نیز ذکر است.....
۱۲۱	حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله.....
۱۲۳	نماز شب جمعه و ثواب آن.....
۱۲۴	نماز روز جمعه و ثواب آن.....
۱۲۵	در مصیبت سر امام حسین در تنور.....
۱۲۷	تفسیر آیه و اذا رأوا تجارة او لهوا.....
۱۲۷	در تفسیر و شأن نزول و اذا رأوا تجارة او لهوا.....
۱۳۰	اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی.....
۱۳۲	عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده ایم.....
۱۳۳	ثواب کار کردن مرد در منزل.....
۱۳۵	در سوگ شهادت قمر بنی هاشم.....
۱۳۷	منابع تحقیق.....

### ردّ المظالم

مؤلف: محمد حسن بن محمد تقی موسوی اصفهانی

۱۴۱	مقدمه تحقیق.....
۱۴۱	شرح حال مؤلف.....
۱۴۱	اصطلاح ردّ مظالم.....
۱۴۲	استعمال «ردّ مظالم» در کلام فقهای متقدم.....
۱۴۳	نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم.....



١٤٤	..... روش تحقيق.
١٤٧	..... مسألة في تحقيق معنى ردّ المظالم.
١٤٨	..... قول علامة الحلبي في الارشاد
١٤٩	..... قول المحقق الحلبي في الشرايع.
١٥١	..... قول المحقق الحلبي في المختصر النافع.
١٥٢	..... قول العلامة الحلبي في القواعد
١٥٢	..... قول الشهيد الثاني في الروضة.
١٥٥	..... قول الفيض الكاشاني في مفاتيح الشرائع.
١٥٧	..... قول الشيخ الطوسي في النهاية
١٥٨	..... قول ابن إدريس الحلبي في السرائر.
١٦٣	..... قول يحيى بن سعيد الحلبي في الجامع للشرائع.
١٦٤	..... قول ابي الصلاح الحلبي في الكافي
١٦٥	..... قول فاضل الآبي في كشف الرموز
١٦٧	..... قول الصيمري في غاية المرام.
١٧٠	..... قول المقداد السيوري في التنقيح
١٧٥	..... قول ابن فهد الحلبي في المهذب البارع
١٧٨	..... قول السيد عميدالدين في كنز الفوائد.
١٨٠	..... قول ابن حمزة الطوسي في الوسيلة
١٨٠	..... قول ابن زهرة الحلبي في الغنية
١٨١	..... قول العلامة الحلبي في التبصرة
١٨١	..... قول العلامة الحلبي في التلخيص.
١٨٢	..... قول الشهيد الثاني في المسالك.
١٨٤	..... قول العلامة الحلبي في المختلف
١٨٦	..... قول المحقق الأردبيلي في مجمع الفائدة

١٩٣ .....	قول العلامة الحلّي في المختلف
١٩٤ .....	قول المحقق السبزواري في الكفاية
٢٠١ .....	قول الشهيد الثاني في المسالك
٢٠٦ .....	قول السيد علي الطباطبائي في الرياض
٢١٩ .....	قول السيد محمد العاملي في المدارك
٢٢١ .....	قول المحقق السبزواري في الذخيرة
٢٢٥ .....	منابع تحقيق

### حرمة محارم الموطوء على الواطي

مؤلف: السيّد محمّد باقر الموسويّ المشتهر بحجّة الإسلام

٢٣١ .....	مقدّمة التحقيق
٢٣٢ .....	الفصل الأوّل: نبذة من حياة المؤلّف
٢٣٢ .....	اسمه ونسبه
٢٣٣ .....	ولادته ونشأته
٢٣٦ .....	إطراء العلماء له
٢٣٦ .....	١- الفقيه المحقّق ميرزا أبو القاسم القميّ
٢٣٧ .....	٢- الحكيم المولى علي النوري
٢٣٧ .....	٣- العلامة الفقيه الحاج محمّد إبراهيم الكرباسي
٢٣٧ .....	زهده وعبادته
٢٣٨ .....	إقامته الحدود الشرعيّة
٢٣٨ .....	أساتذته
٢٣٩ .....	مشايخ روايته
٢٤٠ .....	تلامذته

أولاده .....	٢٤٠
تأليفه القيمة .....	٢٤١
الكتب و الرسائل الفقهية: .....	٢٤١
الكتب و الرسائل الحديثية: .....	٢٤٣
الكتب و الرسائل الأصولية: .....	٢٤٣
الكتب الرجالية: .....	٢٤٣
الكتب و الرسائل المتفرقة: .....	٢٤٣
وفاته و مرقدده .....	٢٤٣
الفصل الثاني: ما يتعلق بالرسالة .....	٢٤٤
الفصل الثالث: عملنا في التحقيق .....	٢٤٥
رسالة في حرمة محارم الموطوء على الواطي .....	٢٤٩
التنبيه على أمور .....	٢٥٨
[التنبيه الأول: في حد الإيقاب] .....	٢٥٨
[التنبيه الثاني: في ثبوت التحريم فيما إذا كان الفجور مسبقاً بالعقد] .....	٢٦٠
[التنبيه الثالث: في أنه هل يختص الحكم المذكور بأخت الموطوء، أو يعم بنت بنت الموطوء و إن نزلت، و كذا بنت ابنه، و كذا أم الأم و إن علت] .....	٢٦٨
[التنبيه الرابع: في أن الحكم المذكور هل يختص بالأصناف المذكورة إذا كانت من النسب، أو يعمها و الرضاع؟] .....	٢٧٠
[تنبيه: في أن المحرمات بالرضاع بأسرها هل هي مثل المحرمات في النسب في المحرمية و جواز النظر إلى ما يجوز النظر إليها، أم لا؟] .....	٢٧٧
فهرس مصادر التحقيق .....	٢٧٩

## العشرة الكاملة

تأليف: عالم بارع آيت الله ملّا حبيب الله كاشاني

٢٨٧	..... مقدمة تحقيق
٢٩٣	..... العشرة الكاملة
٢٩٣	..... الفصل الأول: في تفسير الترتيل
٢٩٥	..... الفصل الثاني: في تفصيل الأسنان
٢٩٦	..... الفصل الثالث: في بيان مخارج الحروف
٢٩٦	..... الأول: الحلق
٢٩٦	..... الثاني: اللسان
٢٩٧	..... الثالث: الشفة
٢٩٨	..... الرابع: جوف الفم وفضائه
٢٩٨	..... الخامس: الخيشوم
٢٩٨	..... الفصل الرابع: في بيان صفات الحروف
٣٠١	..... الفصل الخامس: في ذكر بعض خواص جملة من الحروف
٣٠١	..... الأول: في بعض ما يتعلّق باللام
٣٠٣	..... الثاني: في بعض ما يتعلّق بالنون الساكنة
٣٠٥	..... الثالث: في بعض ما يتعلّق بالميم الساكنة
٣٠٥	..... الرابع: في بعض ما يتعلّق بالراء المهملة
٣٠٦	..... الخامس: في بعض ما يتعلّق بالهاء
٣٠٨	..... السادس: في بعض ما يتعلّق بالواو
٣١٠	..... السابع: في بعض ما يتعلّق بالهمزة
٣١٢	..... الفصل السادس: في نبذ ممّا يتعلّق بالمدّ العارض
٣١٥	..... الفصل السابع: في بعض ما يتعلّق بالإدغام

الفصل الثامن: في الوقف .....	۳۱۸
الفصل التاسع: في الإمالة .....	۳۲۴
الفصل العاشر: في إشارة إجمالية إلى أسماء القراء و روايتهم .....	۳۲۶
منابع تحقيق .....	۳۲۹

### آب نيسان و قمر در عقرب

مؤلف: ملا محمد باقر بن اسماعيل خاتون آبادی

مقدمة تحقيق .....	۳۳۳
الف) آشنایی با مؤلف رساله .....	۳۳۳
ب) نام شماری آثار خاتون آبادی .....	۳۳۵
ج) تحقيق رساله آب نيسان .....	۳۳۶
رساله آب نيسان و قمر در عقرب .....	۳۴۱
قمر در عقرب .....	۳۵۲
منابع و مصادر تحقيق .....	۳۵۷

### شرح ابیات دهدار

مؤلف: ملا محمد جعفر لاهیجی

مقدمة تحقيق .....	۳۵۹
ترجمة ناظم .....	۳۶۰
ترجمة شارح .....	۳۶۲
اساتيد .....	۳۶۴
شاگردان .....	۳۶۴
تألیفات .....	۳۶۵
وفات و مدفن .....	۳۶۵

رساله حاضر.....	۳۶۶
نسخ و تصحیح.....	۳۶۶
رساله شرح ابیات دهم.....	۳۷۳
شرح اسم اعظم الهی.....	۳۹۸
منابع تحقیق.....	۴۲۵

### فهرست نسخه‌های خطی حوزه

#### علمیه نجف آباد (بخش دوم)

مقدمه.....	۴۲۷
فهرست نسخه‌های خطی حوزه علمیه نجف آباد.....	۴۲۹-۵۳۶

#### فهارس فنی دفتر یازدهم

آیات.....	۵۴۹
روایات.....	۵۵۲
معصومان و پیامبران <small>علیهم السلام</small> .....	۵۶۱
اشخاص.....	۵۶۴
کتابها.....	۵۸۶
مکانها.....	۶۰۰
ادیان، فرق، مذاهب و طوایف.....	۶۰۵



## مقدمه

سپاس مخصوص ذات بی انباز و یاری است که بر هر نعمتی از نعمت‌های جسیمش بر ما منت‌ها است و انسان از عهده شکر محبت بی‌کران او بر نمی‌آید. و درود بر پیامبر بزرگی و بزرگواری و شرافت و انسانیت، حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله ﷺ. و از جمله نعمت‌های سبحانی فراغت و فرصت پرداختن به گنجینه آثار دانشمندان اسلامی است که خداوند بزرگ موهبت فرمود؛ و چه نعمتی بالاتر و ارزشمندتر از نعمت و امنیت دانش‌اندوزی و دانش‌آموزی و تحقیق و بهره‌وری از خوان گسترده مآدیه بزرگ آفرینش و سفره پر رزق علوم آل محمد ﷺ است.

هر جامعه‌ای که توفیق استفاده از این موهبت الهی یابد، راه کمال و سعادت یافته و فرزندانش بر شریعه «بحار الانوار» روزی‌خوار خواهند بود و بزرگان‌ش از چشمه‌سار «مناجات شعبانیه» جام پرگیرند و شهروندان‌ش از آبشار صادق آل محمد ﷺ جرعه‌های «کونوا لنا زیناً»<sup>۱</sup> بنوشند و سرفصل سخن خطیبان و خداوندان سخنوری‌اش «جواهر الکلام» معرفت باشد و بهره بردن از عالمانش «غایة الآمال» شاگردان و نشان افتخار «العلم حیاة»<sup>۲</sup> بر جان دارند.

در چنین جامعه‌ای منشور زندگی مردم دعای «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و...»<sup>۳</sup> است و سلحشوران و سربازانش زره «جوشن کبیر» و «دعای مرزبانان سید الساجدین»

۱- الأُمالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۴، المجلس الثانی و الستون، حدیث ۱۷.

۲- غرر الحکم، ص ۶۲. ۳- المصباح، کفعمی، ص ۲۸۰.

بر تن جان دارند و تجار و بازاریانش خلعت زیبای «من اتجر بغير علم فقد ارتطم في الربا»<sup>۱</sup> ی امیر بیان را بر تن کنند.

و چنین است که ما برآنیم این اسفار گرانبها و آثار فاخر انسان ساز و جامعه ساز همچنان به محضر اهل علم و ادب و معرفت و پژوهش تقدیم گردد. چنین باد پروردگارا.



دفتر یازدهم در حالی به محضر خردورزان و اندیشه وران تقدیم می گردد که ده دفتر اول - تلك عشرة كاملة - با همه فراز و نشیب ها با عنایت حضرت ولی الله الاعظم به ارباب تحقیق و پژوهش تقدیم گردید. و امیدواریم این مجموعه گرانبار و نورانی که در بردارنده آثاری است که حاصل زحمات طاقت فرسای عالمان مکتب اصفهان در تشریح و تبیین علوم اسلامی و اهل بیت علیهم السلام است، همچنان ادامه یابد و بتواند غبار غربت از نقاب اسفار قیم تحقیق و تصحیح نشده عالمان اصفهان برگیرد.

زهی سعادت است که رهین همت زعیم حوزه علمی اصفهان، حضرت آیت الله العظمی مظاهری و سروران عزیز مرکز تحقیقات رایانه ای، احیاء تراث و تحقیق و تصحیح نسخه های خطی در اصفهان، عرصه یک پایگاه و جایگاه مناسب را یافته و این مرکز لجنه ای مناسب برای احیاء آثار دانشمندان و بزرگان اسلامی در حوزه با عظمت اصفهان گردیده است. امید است این انسجام، زمینه و زمانه احیای آثار بلند منزلت دانشمندان حوزه فخیم و بالنده اصفهان را بیش از پیش فراهم آورد.



در این دفتر نیز هفت رساله زیور طبع یافته است که به معرفی اجمالی این گرامی آثار می پردازیم:

---

۱- الکافی، ج ۵، ص ۱۵۴، باب آداب التجارة، حدیث ۲۳.

## آثار الأصفی

این اثر که به خامه عالم گمنام نجف آباد، آقا سید هاشم حسینی به رشته تحریر درآمده است در زمره تک نگاره‌های عرصه تفسیر کتاب الله العزیز، قابل بررسی و نقد و داوری است.

آثار الأصفی را می‌توان در آثار تفسیری مأثور و روایی طبقه‌بندی کرد که در آن در برخی موارد تحلیل و بررسی و اظهار نظر مؤلف وجود دارد. از این عالم مفسر و دارای طبع لطیف شعر آئینی تاکنون اثری چاپ نشده است و حتی گزاره‌های مناسبی از آثارش نیز در تذکره‌های محلی و غیر آن نیامده است.

از همین رو در مقدمه تحقیق، در فراخور مقدمه، تحقیقی مناسب از حالات ایشان آمده است.

## ردّ المظالم

در بحث ردّ المظالم از مباحث فقهی کمتر رساله مستقل به نگارش درآمده است و این موضوع مهم و فراوان ابتلای اجتماعی هرچند دانشمندان اسلامی به آن در خلال جوامع و آثار فقهی خود پرداخته‌اند، اما به صورت مستقل و مستوفی با تأسف به آن پرداخته نشده است. و ما جز این رساله، رساله مستقلی در این باب نیافتیم. مؤلف این رساله، فقیه و اصولی متبحر، ملا محمد حسن بن محمد تقی موسوی اصفهانی است که آثار فراوانی از ایشان در علوم اسلامی برجای مانده است. رساله حاضر به همت حجت الاسلام سید محمود نریمانی تحقیق گردیده است.

## حرمة محارم الموطوء علی الواطی

این رساله از آثار پرمایه سید شفتی رحمته الله است که به لطف الهی چند اثر دیگر ایشان نیز در این مجموعه به ثمر رسیده است. این اثر که عهده‌دار بیان حرمت مادر، خواهر و دختر موطوء در ازدواج برای واطی است، از مباحث و مسائل باب نکاح فقه شیعه و از

موضوعات اجتماعی فقه شیعه است و بیان‌گر حکم دیدگاه فقهی و دینی شیعه درباره این معضل اخلاقی و اجتماعی است.

در این موضوع علاوه بر مباحث مفصلی که در جوامع فقهی در ذیل این مبحث آمده رساله‌های مستقلی نیز از سوی عالمان شیعه تدوین گردیده است که از جمله این آثار و رساله‌های مستقل، رساله حاضر است و به همت حجة الاسلام آقای حاج سید مهدی شفتی از احفاد آن بزرگوار تصحیح و تحقیق گردیده است.

### العشرة الكاملة

این رساله نیز در علم تجوید و از رشحات قلم فیض اثر عالم ذوفنون و فقیه متضلع، ملا حبیب‌الله کاشانی است که بر اساس نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی قم به همت محقق گرامی سید مصطفی موسوی‌بخش تحقیق و تصحیح گردیده است. ایشان تمامی قواعد تجوید قرآن را در ده فصل بیان می‌کنند که به همین خاطر به العشرة الكاملة نام‌گذاری گردیده است.

### آب نیسان و قمر در عقرب

تحقیقی روایی بر استحباب خوردن آب نیسان و فوائد آن و همچنین موضوع داخل شدن قمر در برج عقرب است که در روایات آثار وضعی نامطلوب آن از جمله در ازدواج بیان گردیده است.

### شرح ابیات دهدار

محمود بن محمد دهدار عیانی شیرازی از عارفان شیعی قرن دهم است. او در عرفان، ریاضیات و علم اعداد تبحر فراوان داشته و ریاضت‌ها و زحمت‌های زیادی کشیده است. وی در شناخت بعضی از اسرار حروف و اعداد که یکی از مسائل مورد توجه و عنایت در عرفان نظری و عملی است منظومه‌ای سروده است. پس از آن حکیم

و عارف الهی ملا محمدجعفر لاهیجی از شاگردان ملا علی نوری و معاصر با حاجی کلباسی - متوفای ۱۲۶۱ ق - به شرح این اثر پرداخته است و به همت دوست عزیز جوان و خوش قریحه جناب آقای محمدمسعود خداوردی تحقیق و تصحیح گردیده است.

### فهرست نسخه‌های خطی حوزه علمیه نجف‌آباد (بخش دوم)

این فهرست، بخش دوم فهرست نسخه‌های خطی حوزه علمیه نجف‌آباد است که در آن یکصد نسخه معرفی گردیده است و به خواست خداوند بخش پایانی آن نیز در دفتر بعدی ارائه می‌گردد. از جمله نکات مهم و قابل توجه در این فهرست اطلاعات مفیدی از عالمان نجف‌آباد شامل دست خط‌ها و یادداشت‌های ابتدا و انتهای نسخ است که سعی شده در نسخه‌شناسی‌ها آورده شود و می‌تواند در تکمیل و بازایی اطلاعات زندگی عالمان نجف‌آباد رهگشا باشد.

از جمله آثار مهم و ارزنده این نسخه‌های خطی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد؛ بخش قابل توجه از مجموعه فقهی سفینه النجاة به خط مؤلف آن سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳) که از اموال ورثه سید حسین خراسانی بوده است. دستخط علامه جلیل‌القدر شیخ بهایی که به جلال‌الدین محمد جرفادقانی اجازه داده‌اند.

نسخه‌ای از تهذیب الاحکام شیخ طوسی به سال ۹۸۰ قمری که کهن‌ترین نسخه این بخش از فهرست است.

تفصیل این موارد و موارد دیگر در مقدمه فهرست آمده است.

در پایان از سروران عزیز همکار در دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان جناب حجت‌الاسلام سید محمود نریمانی که همت و دقت‌های علمی ایشان بسیار مؤثر و راه‌گشا بود و نیز سید مصطفی موسوی‌بخش و نیز شیخ مصطفی صادقی که چاپ رساله را پیگیری کردند و سرکار خانم لیلا صدوری و سرکار خانم الهه

پوری که صبورانه حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی اثر را در قسمت رایانه انجام داده‌اند سپاسگزارم.

امیدوارم این مجموعه و همکاران، مورد توجه و لطف حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - قرار بگیریم و حیات طیبه همه سروران به برکت عنایات خاص آن حضرت تضمین گردد.

و الحمد لله رب العالمین

دفتر احیاء تراث

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

محمدجواد نورمحمدی



## آثار الأصفی

مؤلف: سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نور محمدی

### مقدمه تحقیق

حمد و سپاس الهی سرآغاز سخن و درود بر پیامبر عظیم الشأن و خاندان پاکش، ریسمان استوار الهی در سیر کمال است. و قرآن کریم مآدبه الهی در زمین<sup>۱</sup> و «تبیاناً لِّکُلِّ شَیْءٍ»<sup>۲</sup> عالم وجود است.

آنچه در این رقیمه مبارکه تقدیم علاقمندان علوم قرآنی می گردد، تفسیری بر سوره جمعه است که به خامه روان و بی پیرایه عالمی از روحانیان نجف آباد به رشته تحریر درآمده است. این اثر اولین رساله است که از ایشان به چاپ می رسد. در این مقدمه شرح حال ایشان را در وسع و مجال کنونی و نیز شیوه تصحیح و تحقیق را به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می کنیم.

### نگاهی به زندگی سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

عالم بزرگوار سید هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی از عالمان نجف آباد بوده

---

۱- در روایت چنین است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةٌ اللَّهِ فَتَعَلَّمُوا مَادِبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ...»؛ وسائل

الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه کنایه، حدیث ۱۳.

۲- اقتباس از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل.

است که متأسفانه از زندگی، تحصیلات و استادانش بی اطلاع هستیم و بر ما معلوم نیست که روزگار چگونه گذرانده است. اما این را می دانیم که به مرحوم سید اسدالله بیدآبادی فرزند سید شفتی ارادتی تام داشته است و چنین بر می آید که شاگردی او را کرده است و در خدمت او زانوی ادب بر زمین نهاده است.

سیدهاشم حسینی نجف آبادی به دستور مرحوم سید اسدالله بیدآبادی به روستای اشترجان<sup>۱</sup> در لنجان اصفهان رفته و مشغول تبلیغ و ترویج احکام دین گردیده است.<sup>۲</sup> مرحوم سیدهاشم حسینی آثارالاصفی را که تفسیر سوره جمعه است در اشترجان نوشته و به آصف الدوله هدیه کرده است و نام گذاری اثر نیز بر اساس نام آصف الدوله انجام گرفته است.

مهاجرت وی به لنجان به درخواست آصف الدوله از مرحوم سید اسدالله بیدآبادی صورت پذیرفته است، چرا که آصف الدوله می خواسته است در روستاهای ملکی وی کسی عهده دار مسائل دینی باشد.<sup>۳</sup>

براساس درخواست آصف الدوله مرحوم سید اسدالله بیدآبادی، آقا سید هاشم را که از شاگردان و مورد وثوق شان بوده به اشترجان می فرستند. اینکه او چه مقدار به سید اسدالله نزدیک بوده و چه مقدار زمانی در محضر سید گذرانده در جایی نیامده است.

۱- اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جانی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان جیم و گاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است. (آثار ملی اصفهان، ص ۸۲۲).

۲- مقدمه آثارالاصفی.

۳- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی؛ ابوالفضل حافظیان؛ ص ۱۹۳.

### تالیفات آقا سید هاشم

خوشبختانه از پدر گرامی آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی آثار ارزشمندی بجای مانده است که دست یافتن به اطلاعات آن را رهین همت محقق دقیق جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل حافظیان هستیم. ایشان در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی این آثار را معرفی کرده اند که ما در اینجا همان معرفی را می آوریم.

#### ۱- آثار الاصفی

این اثر تفسیر سورة مبارکه جمعه است که برای هدیه به آصف الدوله در ۱۲۸۹ ق به نگارش درآمده است. وی این تفسیر را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است. این اثر در ۱۰۸ برگ در ابعاد ۱۸×۱۱ سانتی متر در مجموعه نسخه های خطی کتابخانه ی آیت الله حججی نجف آباد به شماره ۱۲۸ نگهداری می شود.

#### ۲- تحفة الشریعة للوصول الى الوسيلة

این اثر تفسیری فارسی از سورة مبارکه حدید است که مؤلف آن را در یک مقدمه و ۲۹ مجلس و یک خاتمه برای تقدیم به حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی، اعلم علمای زمان نگاشته است. شروع تألیف اثر در غرة رجب ۱۲۹۲ و اتمام تألیف آن در اواخر محرم ۱۲۹۳ بوده است. مؤلف در پایان هر مجلس، اشعاری در سوگواری سید الشهداء خطاب به حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی آورده است. نسخه این اثر در کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۹ نگهداری می شود. تحفة الشریعة که به احتمال زیاد به خط مؤلف می باشد در ۲۱۲ برگ در ابعاد ۲۲×۱۵ سانتی متر می باشد که به وسیله آیت الله سید ناصرالدین حجت بر اهالی نجف آباد وقف گردیده است.

#### ۳- اعلام الفقهاء

از این اثر با تأسف گزارشی نداریم جز آن که مرحوم آقا سید هاشم حسینی در آثار الاصفی و هدیه الملوک که از تألیفات اوست، از آن نام برده است.

#### ۴- کنزالعرفان فی تفسیر القرآن

از این اثر نیز نسخه‌ای نمی‌شناسیم و ایشان در آثارالاصفی از آن یاد کرده است.

#### ۵- هدیه الملوک

این اثر تفسیر سورة الرحمن است که به صورت مجلس، مجلس آماده گردیده است. مؤلف این اثر را به نام ظل السلطان شروع کرده و به نام ناصرالدین شاه به پایان می‌رساند و در آن از مجتهد زمان جناب سید اسدالله بیدآبادی، فرزند حجة الاسلام شفتی به عظمت یاد می‌کند. مؤلف این تفسیر را در ۲۶ صفر ۱۲۸۵ به پایان رسانده است. هدیه الملوک در ۱۰۲ برگ در ابعاد ۱۸×۱۱ سانتی‌متر به خط مؤلف در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی نجف‌آباد به شماره ۱۰۰ نگهداری می‌شود.

#### ۶- کنزالمعارف

از آن در هدیه الملوک نام برده شده است و تاکنون نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است.

#### ۷- مجمع الحجج در فقه

مؤلف از این اثر در اثر دیگرش آثارالاصفی یاد کرده و نسخه‌ای از آن سراغ نداریم و به تبع اطلاعاتی نیز.

#### خدمات و آثار ماندگار

از خدمات ارزنده ایشان احداث مسجد خواجه نصیرالدین طوسی - مشهور به مسجد نصیر - واقع در خیابان قدس نجف‌آباد است. مرحوم سید هاشم زمین این مسجد را از مال شخصی خود خریداری کرده است و با مکتبی که داشته - که در آن روزگار موقعیت مالی ایشان خوب بوده - خود به ساخت این مسجد اقدام کرده است. مرحوم سید هاشم خودش از بنایی اطلاع خوبی داشته است و معمار مسجد، خودش بوده است

و شبستان مسجد را خودشان احداث کردند. پس از ایشان پسرشان سید مصطفی ایوان آفتاب رو و ایوان جنوبی را نیز ساختند.<sup>۱</sup> در زمان مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت کاشی کارهای ایوان شمالی و ایوان غربی و حوض خانه انجام می گیرد و پس از ایشان نیز مرحوم حجت الاسلام حاج سید حسن حجت مناره ها و سردر مسجد را می سازند و کاشی کاری های ایوان جنوبی را انجام می دهند.

مرحوم آقا سید هاشم بر این مسجد هفت مغازه وقف می کنند که در ضلع جنوبی مسجد و در خیابان قدس واقع است.

همچنین احداث چاه آب و سقاخانه که در آن روزگار از نیازهای ضروری مردم بوده و اهمیت بسزایی داشته در کنار مسجد در خیابان قدس نیز از خدمات مرحوم سید هاشم حسینی نجف آبادی است.

یکی دیگر از خدمات مرحوم سید هاشم نجف آبادی بنیان حمام عمومی نصیر بوده است که در همین محله و خیابان قدس شرقی نجف آباد قرار دارد. سنگ بنای اولی این حمام با ایشان بوده و پس از ایشان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی به تکمیل آن پرداخته و برای اینکه رضا شاه در آن دخل و تصرفی نکند و موقوفه را تصاحب نکنند، به نام خودشان ثبت دادند و پس از آن این حمام نیز وقف گردید.<sup>۲</sup>

### فرزندان سید هاشم

از مرحوم سید هاشم حسینی، چهار فرزند را سراغ داریم که در اینجا ذکر می کنیم.

۱- حکیم سید ناصرالدین حجت نجف آبادی؛ این بزرگ همان است که در مجموعه میراث حوزه علمیه اصفهان، دفتر چهارم از او دیوان قدریه را به چاپ رسانده ایم و شرح احوالات او را در ابتدای آن آورده ایم.<sup>۳</sup>

۱- مصاحبه با سید محمد علی حجت نجف آبادی در ۱۳۹۲/۱۰/۲۹.

۲- مصاحبه با سید محمد علی حجت نجف آبادی در ۱۳۹۳/۴/۲۱.

۳- همان.



۲- سید مصطفی حجت؛ ایشان نیز اهل علم بوده است و دارای پنج فرزند به نام‌های آغابیگم، زهرا بیگم، ساره بیگم، مریم بیگم و سید حسن بوده است و دو فرزند اول ایشان از همسری بوده که در روستای باغ وحش داشته است. این روستا و روستاهای اطراف آن از جمله اشتراکان امروز به ایمان شهر شناخته می‌شوند. سه فرزند بعدی نیز از همسر نجف آبادی ایشان بوده است. ساره بیگم که دختر بزرگ همسر نجف آبادی ایشان بوده است بسیار زیبا بوده و یاغی‌ها می‌خواستند این دختر را از پدرش بگیرند که ایشان هم مقاومت کرده، و راضی به ازدواج دخترش با یاغی‌ها نشده است. سرانجام ایشان در سال ۱۲۹۲ قمری در دفاع از ناموس خویش در سن ۴۲ سالگی جان خویش و دخترش ساره بیگم را در این دفاع غیرتمندانه از دست داد و می‌توانیم بگوییم شهید شده است، چرا که مرگی که در دفاع از ناموس باشد شهادت است.

۳- سید رکن‌الدین؛ این فرزند با سید ناصرالدین از یک شکم بوده و دو قلو بوده‌اند و بیش از ۶ ماه عمر نکرد و در همان سن کودکی فوت کرد.

۴- شاه بیگم؛ او تنها دختر مرحوم سید هاشم است و شوهرش حاج محمد اسماعیل حجتی بوده است و نوادگان ایشان هم‌اکنون در نجف آباد هستند. این بانو در حدود سال ۱۲۵۵ قمری متولد شده‌اند و در کهولت سن بدرود حیات گفته است.<sup>۱</sup>

### درگذشت

مرحوم سید محمد هاشم حسینی نجف آبادی در یکشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۱۱ قمری بدرود حیات گفتند و در مسجد خودش، مسجد نصیر در مقبره‌ای خانوادگی که خود آن را احداث کرده بودند به خاک سپرده شد. روانش شاد و روحش با اجداد طاهرینش محشور باد.



## تمجید از آصف الدوله و مبانی آن

یکی از مباحث مهم تاریخی تقرّب و نزدیکی جستن عالمان به دربار سلاطین و تمجیدها و تعاریفی است که عالمان همواره در کتابهای خود از شاهان و دولتمردان و سیاستمداران داشته‌اند. و در همین راستا انگیزه تقرّب علما به دربار یا چرایی این ارتباط و تمجیدها همواره مطرح بوده است.

در شریعت اسلام از زمان رسول الله ﷺ و دوران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این مسئله مطرح و راهکارهای آن به خوبی و درستی طرح گردیده است و ابعاد آن واکاوی شده است. «تقیّه» که در واقع یک تاکتیک و سلاح برنده برای حفظ جان و مال و ناموس و آبروی مؤمنان بوده در اسلام از واجبات شمرده شده است و تعابیری همچون «مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»<sup>۱</sup> و «إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»<sup>۲</sup> و امثال آن اهمیت آن را طرح کرده است.

تقیّه به معنی اظهار کلام یا رفتاری غیر از آنچه که اعتقاد واقعی شخص است به خاطر حفظ جان، مال و یا آبرو و یا به دست آوردن چیزی که به مصلحت جامعه و دین آن شخص است.

تقیّه یک تغییر روش و شیوه عمل است که شخص بتواند خود را در شرایط مختلف حفظ کند.

این اصل مهم دینی باعث گردیده است بزرگان شیعه بتوانند بسیاری از آثار و نوشته‌ها و نیز شخصیت‌ها و حتی شهرها و مناطق را با آن حفظ کنند.

هنگامی که عمار را زیر شکنجه مجبور کردند به پیامبر ناسزا بگویند با چشمانی اشکبار به خدمت رسول خدا آمد و حکایت گفتار ناشایست خود را با شرمساری برای

۱- فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۸، باب حق النفوس، حدیث ۸۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰، باب وجوب التقیّه مع الخوف...، حدیث ۲۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵، باب التقیّه، حدیث ۳۱.

پیامبر بیان کرد و پیامبر رافت و مهربانی به او فرمود: ای عمار اگر باز هم در حوادث روزگار در تنگنا قرار گرفتی و چنین توانستی خود را نجات دهی، چنین کن و خود را خلاص کن که خداوند این را بر تو جرمی نمی‌نویسد.

این کلام هنگامی صادر شد که امین وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را بر پیامبر در تأیید صداقت عمار هدیه آورد که: «إِلَّا مَنْ أَكْثَرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> هر چه زمان از عصر پیامبر فاصله گرفت و وارد دوران اهل بیت علیهم‌السلام شد، تقیه و ضرورت حفظ جان و مال و ناموس شیعه بیشتر احساس شد و اهل بیت یاران خویش را به حفظ خود با سلاح تقیه دعوت کردند تا دعوت و دعوت‌گران بماتند و زمینه و زمانه ترویج آخرین آئین یکتاپرستی همواره باقی باشد و مصباح دیانت فروغی دو چندان گیرد.

پس از دوران اهل بیت علیهم‌السلام شاگردان مکتب آن بزرگواران با همین روش به دربار سلاطین راه یافتند و نه تنها خود باختۀ زر و زیور حکومتیان نشدند که آنان را دل باخته مکتب و آئین خویش کردند. و از ثروت آنان برای ترویج و تشیید مبانی دیانت استفاده بردند. از این دسته از عالمان شیعه که بزرگان و مفاخر شیعه در میان آنان هستند می‌توان به: خواجه نصیرالدین طوسی، سید مرتضی، سید بن طاووس، علامه حلی، شیخ بهائی، محقق ثانی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و دیگران نام برد.

حضرت امام خمینی رحمه‌الله در برابر عده‌ای بی‌اطلاع و سطحی‌نگر و یا مغرض که عمل این دسته از عالمان را تقبیح و مذمت می‌کردند و تیغ ملامت را بر گلوی شریعت می‌نهادند و تیر زهرآلود خود را به سوی عالمان شیعه نشانه رفته بودند، فرمودند:

از عصرهای اوّل اسلام تا حالا... ما می‌بینیم که این اسلام را به همه ابعادش روحانیون حفظ کرده‌اند، به همه ابعادش یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده است، فلسفه‌اش را روحانی حفظ کرده است، اخلاقش را روحانی حفظ کرده است، فقه‌اش را روحانی حفظ کرده است، احکام سیاسیش را روحانی حفظ کرده است. همه اینها با

۱- سورة مبارکه نحل، آیه ۱۰۶.

زحمتهای طاقت فرسای روحانیین محفوظ شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری که در خور فهم بشر است. تمام اینها را این جماعت عمامه به سر به قول این آقایان درست کرده‌اند. یک طایفه‌ای از علما، اینها گذشت کرده‌اند از یک مقاماتی و متصل شده‌اند به یک سلاطینی، با اینکه می‌دیدند که مردم مخالفند، لکن برای ترجیح دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شده‌اند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده‌اند - خواهی نخواهی - برای ترویج مذهب دیانت، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما می‌کنند.

نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه محقق ثانی رضوان الله علیه نمی‌داند شیخ بهایی رضوان الله علیه با سلاطین روابط داشتند و می‌رفتند سراغ اینها، همراهی‌شان می‌کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی بکنند، این حرف‌ها نبوده در کار آنها، گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کرده‌اند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها به دست آنها در یک محیطی که اجازه می‌گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر را سب بکنیم...! اینها در یک همچو محیطی که سب حضرت امیر اینطوری‌ها بوده و رایج بوده و از مذهب تشیع هیچ خبری نبوده اینها رفته‌اند مجاهده کرده‌اند.

در زمان ائمه هم بودند، علی بن یقظین از وزرا بود، حضرت امیر بیست و چند سال به واسطه مصالح عالیة اسلام در نماز اینها رفت، سایر ائمه علیهم‌السلام هم گاهی مسالمت می‌کردند.<sup>۱</sup>

یکی از روش‌های دیگری که دانشمندان از پرتو همین تفکر آسمانی استنباط و اتخاذ کردند، نوشتن آثار به نام سلاطین و پادشاهان و نیز تقدیم آثار به حکمرانان

۱- صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۳۰ - ۴۳۱ با اندکی دخل و تصرف در عبارت.

و امیران بوده است. این کار سهم بزرگی در حفظ آثار آنان داشته است و زمینه ساز رشد و ماندگاری آثار آنان را فراهم کرده است.

این آثار بر اساس مبانی دینی به نگارش درآمده و حاوی معارف و فرهنگ شیعی است که پادشاهان خود را وظیفه مند دانسته اند تا آنان را ترویج کنند. تقدیر الهی در این حرکت ظریف و مدبرانه چنین رقم خورد که آثاری که در مبانی اعتقادی و عملی مخالف بسیاری از امور و فعالیت های پادشاهان بود، با ثروت آنان و به دست خود آنان ترویج و تکثیر و عرضه گردید.

رساله آثار الاصفی که در واقع به نام آصف الدوله تألیف گردیده است بر همین مبنا به نگارش درآمده است و از این رو این عالمان نه تنها قابل سرزنش نیستند، بلکه به دلیل این تدابیر حکیمانه سزاوار تمجید و تکریم هستند. لعل الله يحدث بعد ذلك امر که این کمترین در گذشته های دور علاقه ای به این موضوع داشته و مقدمات تدوین یک پژوهش کامل در این زمینه را فراهم کرده است و امید که این رساله انگیزه ای شود برای تکمیل و تدوین نهایی آن برگه ها و پژوهش ناتمام.

### لطافت شعر آئینی آقا سید هاشم حسینی

از زیبایی های آثار تفسیری آقا سید هاشم حسینی نجف آبادی، ذوق شعری و لطافت شعر آئینی اوست. او در پایان هر مجلس و تفسیر هر آیه به رسم اهل موعظت، گریزی به حادثه خونبار عاشورا زده و اشعاری با سوز و گداز در وصف حادثه عاشورا سروده است و نیز ذکری از مصائب دیگر ائمه معصومین کرده و اشعاری را در مصائب آن بزرگواران سروده است.

این اشعار مجموعه ای گرانبها و ارزنده در شعر آئینی منطقه ماست. ذوق روان و استفاده از ترکیب های زیبا و انسجام شعر او، حلاوتی دوچندان به اشعار او بخشیده است. هر چند جانمایه های ضعیف تاریخی نیز در مضامین شعر او موجود است، اما



صفای ضمیر و هماهنگی ترکیب‌ها و تشبیهات و استعارات در شعر او از نکات قابل توجه است.

وی اغلب اشعار خود را خطاب به آصف الدوله سروده و به نوعی در واگویی این درد جانسوز آصف الدوله را طرف سخن خویش قرار داده است.

در جایی می‌گوید:

یک سلیمان، صد هزاران اهرمن	آن همه تیغ سنان و یک بدن
آن لب خشکیده و آن جسم پاک	آن تن غلطان بخون بر روی خاک
سر نهاده از غریبی بر تراب	سبط پیغمبر وصی بو تراب

یا می‌فرماید:

آصفا بودی کجا ای شهریار	تا ببینی ظلم بی حد و شمار
کز گروه شامی [و] کوفی رسید	بر حسین آن کشته قوم عنید
بر زمین بنهاد آن یک روی او	کافری زد نیزه بر پهلوی او
آن یکی برد از جفا عمامه‌اش	مشرکی کند از برش دراعه‌اش
گشت تاراج حوادث پیرهن	مانده عریان، تن برهنه، بی کفن
یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب	یک طرف سوزان هوا هم چون تراب
جسم شه تفسیده در آن سرزمین	مانده غرق خون شه دنیا و دین

### سبک تفسیری آقا سید محمد هاشم

در میان آثار تفسیری عالمان شیعه تفاسیری با سبک‌های گوناگون به رشته تحریر درآمده است. از سبک آیه به آیه و تفسیر قرآن به قرآن تا تفسیر روایی و مأثور و از تفسیرهای سبک ادبی تا تفاسیر عرفانی و سبک عقلی و استدلالی همه از مبانی مختلف و مشرب‌های گوناگون عالمان مسلمان است که در نگارش‌ها و نگرش‌های تفسیری آنها رخ نموده است. وقوف بر سبک‌های تفسیری تأثیر بسزایی در فهم دقیق‌تر و بررسی و تحلیل جامع‌تر از دستاوردهای قرآنی است.

تفسیر حاضر، تفسیری بر سبک روایی و مأثور است که برای تبیین آیات الهی به روایات بیشتر توجه دارد و توضیحات کوتاهی نیز مؤلف در جای جای اثر از خود آورده است. این روش تفسیری در دو اثر تفسیری دیگرش یعنی تحفة الشریعه در تفسیر سورة حدید و هدیه الملوک تفسیر سورة الرحمن نیز پی گرفته شده است.

### روش تحقیق رساله

از مرحوم سید محمد هاشم حسینی هفت اثر به ثبت رسیده است که از این تعداد سه اثر دارای نسخه خطی می باشد که هر سه در تفسیر می باشد و تنها نسخه های این اثر نیز در کتابخانه فرزندان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی بوده و چنانچه گفتیم هم اکنون در کتابخانه آیت الله حججی نگهداری می شود. از آنجا که ایشان از شاگردان مرحوم حاج سید اسدالله شفتی بوده و درباره حیات علمی ایشان هیچ کاری صورت انجام نپذیرفته بود و به خصوص احیای آثار قرآنی نسبت به دیگر آثار علوم اسلامی از اهتمام ویژه ای برخوردار بود به تحقیق و تصحیح این رساله شریف اقدام گردید.

نسخه منحصر به فرد این رساله شریف در کتابخانه آیت الله حاج شیخ احمد حججی نجف آباد در زمره کتابهای کتابخانه وقفی مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی نگهداری می شود و در فهرست کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۸ معرفی گردیده است.

در تصحیح این رساله روش متداول در تصحیح نسخه های خطی را پیش گرفته ایم و پس از مقابله آغازین و تقویم النص به مستند سازی آیات و روایات و نقل قول ها پرداخته ایم و برای مباحث مختلف طرح شده در رساله عنوان گذاری کرده ایم تا راه یافتن به مطالب آسان تر گردد. پس از این به ویرایش نهایی اثر پرداخته ایم و در پایان به نگارش مقدمه رساله در معرفی مؤلف و مطالب لازم به توضیح پرداخته ایم.

امید است این اثر تفسیری از کتاب الله عزیز موجب نورانیت دل ها گردد و قدمی در راه ترویج معارف قرآن باشد و توشه ای برای روز بی توشه. آمین.







### بسم الله الرحمن الرحيم و به استعين

نحمدك اللهم يا من شهدت بوحدايتك السماء المزيّنة بالكواكب المنوّرة و نشرك  
اللهم يا من أقرت برؤيتك أرض الحاملة و بالهيتك سنة الرسول الناطقة<sup>١</sup> و بفردانيتك  
وجود الأشياء دلائل واضحة. و نصلي و نسلم على نبيك الأمي الهاشمي الذي أنزلت  
عليه القرآن بلسان عربي مبين و جعلته بشيرا للمؤمنين و نذيرا للملحدين و اصطفيته  
على تبليغ رسالتك من الأولين و الآخرين، و على أخيه و صهره و وصيه الذي جعلته  
قرآنا ناطقا و إماما مبينا، و على سائر أهل بيته الذين أذهبت عنهم الرجس و طهّرتهم  
تطهيرا.

چنين گوید تراب نعال علماء و افقر و احقر سلسله فضاء، هاشم بن حسين الحسيني  
السّاكن في قرية الاشرجان من قراء اللّنجان من بلوك الإصفهان كه: چون حسب الحكم  
محکم لازم الاطاعة سرکار حجة الإسلام قبله الانام نايب الإمام خاتم المجتهدين و سيد  
العلماء الموحّدين سمي جدّه ابن عم سيد المرسلين الحاج سيد اسدالله بن مرحمت  
و غفران پناه، جنّت و رضوان آرامگاه، حجة الإسلام ملاذ الانام، معاذ الخاصّ و العام،  
افقه [٢] الفقهاء و اعلم العلماء، سيد المجتهدين و خاتم المحقّقين، الحاج سيد محمدباقر  
الشفّتي أعلى الله مقامه و نور الله تربته از نجف آباد اصفهان، وارد اشرجان لنجان شدم بعد از  
آنکه در اين باره نيز تعلیقه طلیعه [ای] از جانب سرکار عظمت مدار، جلالت آثار،



آسمان وقار، امیرالامراء و نصیرالوزراء، انوشیروان الدوران و آصف الدهر و الزمان، الحاج آصف الدولة العلیة العالیة زیداجلاله و الطافه و عدله صادر گردیده که این حقیر فقیر در قراء متعلق به ایشان بوده باشم به جهت ترویج دین مبین و نشر احکام سید المرسلین و از خان نعم ایشان هر صبح و شام دهن را آلوده سازم و خواطر پریشان را از پریشانی دهر آسوده نمایم، با خود خیال نمودم که بعد از مدتی که از الطاف بلانهایات ایشان خود را متنعم دیدم، باید زبان قلم را اندکی مترنم سازم من باب آنکه منعم را بر منعم حقی عظیم است، باید منعم از عهده شکر منعم - مهما ممکن - برآید و روزگار را به بطالت نگذراند، و تحفه‌ای که لایق باشد ارسال خدمت آن منعم بنمایم علی قدر الوسع والطاقة، و تحفه شخص ملاً بجز کتاب و تصنیف و تألیف چیزی نیست، لهذا بر خود لازم دانستم که تحفه و هدیه به خط خود از تصنیفات و تألیفات خود، روانه خدمت آن شهریار زیداجلاله بنمایم، چون خود را و تصانیف خود را لایق این شخص بزرگ ندیدم، متمسک شدم به یکی از سور قرآن مجید ربّانی و فرقان حمید سبحانی و کلام الله را مخلوط به هدیه و تحفه خود نمودم که شاید [۳] به برکت کلام الله، تحفه حقیر مقبول درباران کامکار گردد و به وسیله همت ایشان این تحفه، تحفه روزگار گردد. لهذا سوره مبارکه جمعه را به جهت قرائت جمعه ایشان تفسیر نمودم از روی اختصار به قدر فهم و قابلیت خود، و آن را هدیه آن شهریار کامکار نمودم.

و این تصنیف و تألیف بعد از ظهور تصانیف و تألیفات چند است که از حقیر ظهور یافته، مثل «اعلام الفقهاء» در علم فقه و «کثر العرفان» در علم تفسیر و «مجمع الحجج» نیز در علم فقه که هر یک به لسان عربی مکتوب شده و هر یک از این سه کتاب مشتمل بر مجلدات است و از حوادث دوران و مکاره زمان در حیر تعویق و تعطیل است، امید که به یاری خلاق عالم و نصرت خاتم المجتهدین، الحاج سید اسدالله روحی فداء و اعانت سرکار عظمت مدار، الحاج آصف الدولة زیداجلاله و بقای عمر و فراغت، این سه کتاب ناتمام، تمام شود در این اعانت و یاری ایشان ذخیره روز جزا و معاون یوم المعاد آن شهریار گردد.

و مرتب نمودم این کتاب را بر یک مقدمه و دوازده باب و این کتاب را هم مسمی نمودم بعون الله به «آثار الأصفی»؛ امید که خلاق عالم، تفسیر این سوره را به قلم شکسته این بی مقدار ذخیره روز شمار گرداند و الله الموفق و المعین.

مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن

[معنی کلمه سوره و جمعه]

السورة في اللغة<sup>۱</sup> طائفة من القرآن التي أقلها ثلاث آيات<sup>۲</sup>؛ یعنی سوره در لغت به معنی طائفه [ای] از قرآن است و اقل آن سه آیه می باشد و سوره ای در قرآن نیست که سه آیه و چهار آیه کمتر [۴] باشد و معنی جمعه در لغت: «لا اجتماع الناس فيه»<sup>۳</sup> و في الحديث: «سميت الجمعة جمعة، لأن الله جمع فيها خلقه لولاية محمد ﷺ و وصيه في الميثاق فسماه يوم الجمعة»<sup>۴</sup>، یعنی: جمعه را به آن جهت جمعه نامیدند برای آنکه مردم در آن روز جمع می شوند در مساجد به جهت نماز جمعه؛ و در حدیث وارد شده که: «جمعه به این جهت جمعه شد، برای اینکه خداوند جمع کرد خلق را در آن روز برای عهد و میثاق گرفتن به ولایت محمد ﷺ و وصی او در روز الست، پس نامید آن روز را جمعه».

۱- در نسخه: «الغة».

۲- الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر سورة مبارکه بقره؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۴۵۲، مادة «سور».

۳- مفردات غریب القرآن، ص ۹۷، کتاب الجیم و ما يتصل بها؛ النهاية في غريب الحديث، ج ۱، ص ۲۹۷، باب الجیم مع المیم.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حدیث ۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۷۷، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۷.

## [فضیلت روز جمعه]

و اما فضیلت روز جمعه از حدّ تحریر و تقدیر تقریر بیرون است و اخبار در فضل آن بسیار وارد شده، بعضی از آن در این هدیه به سمع اشرف خواهد رسید.

روی الکلینی عن علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن أبي بصير، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ يَضَاعَفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَيُمحَو¹ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتُ وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتُ وَيَكْشِفُ فِيهِ الْكُرْبَاتُ وَيَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجَ الْعِظَامَ وَهُوَ يَوْمٌ فِيهِ عِتْقَاءٌ وَطَلْقَاءٌ مِنَ النَّارِ مَا دَعَا بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَ عَرَفَ حَقَّهُ وَ حَرَمَتَهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عِتْقَانِهِ وَ طَلْقَائِهِ مِنَ النَّارِ، فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيدًا وَ بَعَثَ آمِنًا وَ مَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحَرَمَتِهِ وَ ضَيَّعَ حَقَّهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَصْلِيَهُ نَارُ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» [۵].<sup>۲</sup>

یعنی: روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه از علی بن محمد و او از سهل بن زیاد و او از ابی بصیر و ابی بصیر از جناب امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: فرمود رسول خدا ﷺ که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست، مضاعف می‌فرماید خداوند عزوجل در روز جمعه حسنات را و محو می‌فرماید در آن روز گناهان را و بلند می‌گرداند در آن روز درجات را و مستجاب می‌گرداند در آن دعاها را و کشف می‌فرماید در آن کرب و هم را و بر می‌آورد در آن حوائج را، و روز جمعه روزی است که در آن هست آزاد شدگان<sup>۳</sup> از آتش جهنم و نیست کسی از خلق که دعا کند در آن روز و عارف باشد بحق آن و حرمت آن، مگر اینکه بر خداست که بگرداند او را از آزاد

۱- در نسخه: «یمحوا».

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل يوم الجمعة و لیلته، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۴، با اختلاف کمی.

۳- در نسخه: «شده گان».



شدگان<sup>۱</sup> و رهانیده شدگان<sup>۲</sup> از آتش جهنم، پس اگر مُرد در روز جمعه یا شب جمعه، مرده است شهید و مبعوث می شود در روز قیامت در امان باری تعالی، و نیست کسی که استخفاف کند حرمت روز جمعه را و ضایع کند حق آن را، مگر آنکه بر خدا لازم است که برساند او را و گرفتار نماید او را به آتش جهنم، مگر اینکه توبه کند».

و روی أبي جعفر الطوسي قدس الله روحه، عن النبي ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَ هُوَ يَوْمٌ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ يَوْمِ الْفِطْرِ وَ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ وَ أَهْبَطَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ وَ فِيهِ تُوُفِيَ اللَّهُ آدَمَ وَ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا أَحَدٌ شَيْئًا [۶] إِلَّا أَعْطَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ حَرَامًا وَ مَا مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا سَمَاءٍ وَ لَا أَرْضٍ وَ لَا رِيَّاحٍ وَ لَا جِبَالٍ وَ لَا شَجَرٍ إِلَّا وَ هِيَ تَشْفِقُ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ».<sup>۳</sup>

یعنی: روایت کرده است شیخ طوسی از پیغمبر ﷺ که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که روز جمعه سیدروزهاست و بزرگتر است روز جمعه نزد خداوند از عید فطر و عید اضحی. و در روز جمعه است پنج خصلت: خلق کرد خداوند در آن آدم را و فرو فرستاد در روز جمعه آدم را به زمین و در آن روز وفات یافت آدم و در روز جمعه ساعتی است که سؤال نمی کند در آن ساعت احدی از مردم خداوند را مگر اینکه خداوند به او عطا می کند مسئل او را مادامی که سؤال نکند حرامی را و نیست ملکی مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه بادهای و نه کوهها و نه درختها، مگر اینکه همه دوست دارند و طالب اند روز جمعه را».

و عن انس بن مالك، عن النبي ﷺ قَالَ: «إِنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَرْبَعٌ وَ عَشْرُونَ سَاعَةً اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ سَاعَةٍ سِتْمِائَةُ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ».<sup>۴</sup>

۱- در نسخه: «شده گان».

۲- در نسخه: «شده گان».

۳- مصباح المتجهّد، ص ۲۸۴، ما جاء في فضل يوم الجمعة؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۸۱-

۳۸۲، باب وجوب تعظيم يوم الجمعة، حديث ۲۲.

۴- الخصال، ص ۳۹۲، باب السبعة، حديث ۹۲؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۸۰، باب ۷

یعنی: از انس بن مالک روایت است که او روایت کرده است از رسول خدا ﷺ که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است، از برای خداوند است در هر ساعتی از این بیست و چهار ساعت ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش جهنم».

و عن اصبح بن نباته، عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: «ليلة الجمعة ليلة غراء و يومها [۷] يوم ازهر و من مات ليلة الجمعة، كتب له براءة من ضغطة القبر، و من مات يوم الجمعة، كتب له براءة من النار».<sup>۱</sup>

یعنی: روایت شده است از اصبح بن نباته که او روایت کرده است از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: «شب جمعه روشن است و روز آن اظهر است و هر که بمیرد شب جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از فشار قبر و هر که بمیرد در روز جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از آتش جهنم».

و عن أبي الحسن عليه السلام في حديث طويل: «و أما اليوم الذي حملت فيه مريم، فهو يوم الجمعة للزوال و هو اليوم الذي هبط فيه الروح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظمه الله تبارك و تعالى و عظمه محمد ﷺ، فأمره أن يجعله عيداً فهو يوم الجمعة».<sup>۲</sup>

یعنی: روایت است از ابی الحسن علیه السلام در حدیث طولانی که آن حضرت فرمودند: «و اما روزی که مریم مادر عیسی حامله شد به عیسی، روز جمعه بود وقت زوال. و روز جمعه روزی است که نازل شد از بهشت در آن روح الامین بر پیغمبر خدا ﷺ و نیست از

→ وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۱۷.

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۳، باب وجوب الجمعة و فضلها، حدیث ۱۲۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۷۹، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۱۳.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۵.

برای مسلمانان عیدی که بهتر از روز جمعه باشد و بزرگ گردانیده است خداوند او را و بزرگ گردانیده است او را محمد مصطفی، پس امر کرده است که آن را عید گردانند و آن روز جمعه است».

و از این قبیل احادیث در فضل روز جمعه بسیار است و این وجیزه را زیاده بر این گنجایش نیست و اغلب اخبار در کتاب «کنز العرفان» ذکر کرده‌ام. پس بر هر مسلم مؤمنی لازم است که روز جمعه دست از مشاغل [۸] دنیوی بردارد و این روز را اندکی به مقام خود - که عبادت است - صرف نماید. شش روز دنیا را صرف دنیا کند و یک روز را که جمعه باشد صرف عقبی نماید.

### [علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه]

و حال اینکه هر امری که در روز جمعه انجام دهند آن امر معیوب و غیر مرغوب و بی‌خیر و برکت است بعلل چند:

یکی آنکه: وضع شیء در غیر موضوع له شده است و اثری بر آن مترتب نیست، چون یخ گرفتن و یخ طلب کردن و یخ گذاردن در کوره حدّاد در حین تلهّب آن. و یکی دیگر: مخالفت خلاق عالم که امر به عبادت در این روز فرموده و او طلب دینی کرده.

یکی دیگر آنکه: یهود و نصاری قدر روز جمعه خود را دارند، لا محاله من باب رغم انف آنها مسلم هم باید قدر روز جمعه را بداند تا محل صرف و تعرض یهود و نصاری من باب تعصّب و غیرت مذهبی نشود.

یکی دیگر: به نظر درآورد که در این روز جمعه بود که فرزند فاطمه زهراء علیها السلام در صحرای کربلاء با لب تشنه و شکم گرسنه، بدن طیب طاهر او را کوفیان دغا و شامیان اشقیا از دم شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره کردند، چگونه شخص میل کند که در این روز مشغول به امور دنیوی بوده باشد!

## [ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف]

آه و وا ویلاه از داهیة عظمی کربلا، ای آصف دوران و ای سلیمان زمان، کاش در روز عاشورا بودی در صحرای کربلا آن وقتی که فرزند پیغمبر خدا ﷺ می فرمود: «هل من مغیث یغیثنی و هل من معین یعیننی و هل من شربة من الماء سبیل»<sup>۱</sup> به عوض آب کوفیان بی حیا شمشیر و نیزه حواله آن حضرت می نمودند [۹] تو هم آب می دادی و هم جان در راهش می دادی!

لمؤلفه:

کاش بودی آصفا در کربلا	تا بدیدی تو سلیمان در بلا
اوفتاده دست اهریمن حسین	زیر خنجر، زیر شمشیر [و] سنین
نه برادر نه پسر نه یآوری	نه معین نه انیس مادری
یک سلیمان صد هزاران اهرمن	آن همه تیغ سنان یک بدن
آن لب خشکید <sup>۲</sup> و آن جسم پاک	آن تن غلطان بخون بر روی خاک
سر نهاده از غریبی بر تراب	سببط پیغمبر وصی بو تراب
تا که برداری سرش از روی خاک	هم نهی مرهم تو بر آن جسم چاک
دور سازی از سلیمان اهرمن	بر تن عریان او سازی کفن
بس کن ای آقا حدیث کربلا	پر نمودی قلب آصف از بلا
رنجه دادی خاطر آن شهریار	داستانی دیگر از قرآن بیار

## [تفسیر] ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

«الرحمن مشتق من الرحمة و من أبنیة المبالغة و أبلغ من الرحيم و مختص بذات الله

۱- در مقاتل معتبر به این صورت وجود ندارد و برخی از جملات آن با اندکی اختلاف در عبارت آمده است. بنگرید به: اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۱، مبارزة اصحاب الحسین علیه السلام و استشهادهم؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۷۴، مقتل الرضيع؛ ینابيع المودة، ج ۳، ص ۷۵، مقتل اصحاب الحسین علیه السلام.

۲- در نسخه: «خوشکیده».

تعالی لا یسمی به غیره و لا یوصف به أحد من الناس». یعنی: رحمن مشتق از رحمت است و از بناهای مبالغه است و ابلغ از رحیم است و این اسم مختص ذات بسی زوال خداوندیست و هیچ کس دیگر را به این اسم نخوانند و به این وصف احدی را ننامند و توصیف نکنند. می گویند که: فلان رحیم و رحیم القلب است و لیکن نمی گویند که: فلان رحمن و رحمن القلب است.

یعنی: به نام خداوند بسیار بخشاینده بر گناهکاران خلاق و مهربان است و قال عیسی بن مریم: «الرحمن، رحمن الدنيا [۱۰] و الرحیم، رحیم الآخرة».<sup>۱</sup> یعنی فرمود عیسی علیه السلام که: معنی «الرحمن»، رحم کننده بر جمیع عباد است در دنیا از مؤمن و کافر و فاسق و فاجر به آنچه ایشان را احتیاج است و «رحیم»، رحم کننده در آخرت است مؤمنان را دون کافران. و رحمت اول را عام نامند و رحمت اخیر را رحمت خاص گویند.

پس «رحمن» صفت عام خداوند است و اسم خاص او و «رحیم» اسم عام خداست و صفت خاص او؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند به روایت عکرمه که: «خدا را صد جزء رحمت است، یک جزء آن را به دنیا فرستاد و در میان همه خلق پهن کرد و فرو گرفت هر کس و هر چیز را و جمیع نعم دنیا از اثر آن یک جزء رحمت است و نود و نه جزء دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نمود تا در آخرت این یک جزء را با آن نود و نه جزء ضم کرده بر بندگان خود نثار نماید».<sup>۲</sup>

بلی گناه آخر دارد و رحمت خداوند آخر ندارد. همین حدیث با مسرت مؤمنان را بس است که فرمودند معصوم علیه السلام که: «در روز قیامت این قدر خداوند گناه کاران [را] بیامزد که شیطان هم به طمع افتد».<sup>۳</sup>

۱- التبیان، ج ۱، ص ۲۹، سورة الفاتحة.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سورة الفاتحة؛ روضة المتقین، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳ - ۲۷۴، المجلس السابع و الثلاثون، حدیث ۲، نص روایت



و چون قدر و منزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» از جمیع آیات قرآنی بالاتر بود خداوند هم او را مفتاح هر سوره‌ای از سور قرآن قرار داد و آن را در اول نماز واجب کرد.

و عن أبي هريرة، عن رسول الله ﷺ قال: «يا أبا هريرة إذا توضأت، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم وإذا غشيت أهلك، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم، فإن حفظتك يكتبون لك الحسنات حتى تغتسل من [۱۱] الجنابة، فإن حصل من تلك الواقعة ولد كتبت له<sup>۱</sup> من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد و بعدد أنفاس أعقابه إن كان له عقب، حتى لا يبقى عنهم أحد. يا أبا هريرة إذا ركبت دابة، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات بعدد كل خطوة، و إذا ركبت سفينة، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات حتى تخرج منها»<sup>۲</sup>.

یعنی روایت شده از ابی هریره<sup>۳</sup> از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» و چون نزدیک به عیال خود رفتی بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» به درستی که ملائکه حفظه تو، می‌نویسند برای تو حسنات تا اینکه غسل جنابت بنمائی، پس اگر حاصل<sup>۴</sup> شود از این واقعت فرزندی، نوشته می‌شود برای خواننده «بسم الله» حسنه به عدد نفس‌های آن فرزند در دار دنیا و به عدد نفس‌های اولادهای آن فرزند، هرگاه بوده باشد از برای آن فرزند عقبی، تا اینکه نماند از آنها احدی. ای ابا هریره! هرگاه سوار شدی مرکبی را، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، می‌نویسد برای تو ملائکه حسنات به عدد هر قدمی که آن دابه بر می‌دارد

→ این است: «إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمته حتى يطعم إبليس في رحمته».

۱- در مصدر: «كتب لك».

۲- تفسیر رازی، ج ۱، ص ۱۷۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۳- در نسخه: «انس بن مالك».

۴- در نسخه: «حصل».



و چون سوار کشتی شدی، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، می نویسد برای تو تا وقتی که از کشتی خارج شدی».

و عن رسول الله ﷺ قال: «من رفع قرطاسا من الأرض فيه: «بسم الله الرحمن الرحيم» اجلالا لله تعالى، كتب عند الله من [۱۲] الصديقين و خفف عن والديه و إن كانا من المشركين»؛<sup>۱</sup> یعنی: از رسول خدا ۹ مرویست که فرمودند که: «کسی که بردارد کاغذی را از زمین که در آن نوشته باشد «بسم الله الرحمن الرحيم»، از برای جلال و بزرگی خدا، نوشته می شود نزد خداوند از جمله صدیقین و تخفیف داده می شود گناه والدینش و عذاب ایشان، اگر چه بوده باشند از مشرکین».

و عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: «لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال رسول الله ﷺ: أول ما أنزلت هذه الآية على آدم، قال: أمن ذريتي من العذاب ما داموا على قرائتها، ثم رفعت فانزلت على إبراهيم عليه السلام فتلاها و هو في كفة المنجنيق، فجعل الله عليه النار بردا و سلاما، ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان و عندها قالت الملائكة: الآن تم و الله ملكك، ثم رفعت فأنزلها الله تعالى علي ثم يأتي أمّتي يوم القيمة و هم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم»، فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم».<sup>۲</sup>

یعنی: و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند که: «چون نازل شد «بسم الله الرحمن الرحيم» فرمود رسول خدا ﷺ: اول نزول این آیه بر آدم علیه السلام بود و چون این آیه بر او نازل شد فرمود که: امان یافت ذریه من از عذاب تا وقتی که مشغول قرائت این آیه باشند. پس بالا رفت این آیه و نازل شد مره دوم بر ابراهیم علیه السلام، پس خواند آن را

۱- تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۲۷۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۲- تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۳- در نسخه: «خاند».

ابراهیم در حالکونی که بود [۱۳] در کَفُّه منجنیق، پس گردانید خداوند بر او آتش را سرد و سلامت، پس بالا رفت آیه بعد از آن و نازل نشد، مگر بر سلیمان علیه السلام، پس نزد نزول این آیه گفتند ملائکه که: الان تمام کرد خداوند ملک را بر تو، پس باز بالا رفت، پس خداوند نازل کرد آن را بر من، پس می آیند اَمّت من روز قیامت و می گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم»، پس چون می گذارند اعمال ایشان را در کَفُّه میزان زیاد می شود حسنات ایشان.

«و كان الله بالمؤمنين رحيمًا فهو رحيم بهم في ستّة مواضع: في القبر و حسراته، و القيامة و ظلماته، و قراءة الكتاب و فزاعاته<sup>۱</sup>، و الصراط و مخافته، و النار و درکاته، و الجنة و درجاته<sup>۲</sup>؛ یعنی: خداوند هست بر مؤمنان رحم کننده، پس او رحیم است به مؤمنان در شش موضع: در قبر و حسرات قبر، و در قیامت و ظلمات آن، و در میزان و ترس آن، و در صراط و مخافات آن، و در آتش و درکات آن، و در جَنّت و درجات آن.

پس بر مؤمن واجب است که همیشه به ذکر این آیه در هر مقام و هر شغل و هر عمل قیام نماید و احادیث در فضل آیه «بسم الله» از حد و حصر بیرون است و اغلب آن را در کتاب «کنز العرفان» به بسطی کامل ایراد نموده‌ام و این وجیزه گنجایش زاید بر آنچه که ذکر شد ندارد.

به هر حال ثمرات «بسم الله» بسیار است و مقربین درگاه احدیت همیشه به ذکر «بسم الله» قیام و اقدام نموده‌اند. چنانچه در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان در بین

۱- در نسخه: «مخافته»، بدل «قراءة الكتاب و فزاعاته»، آنچه در متن آمده از مصادر می باشد.

۲- تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۱۷۲، تفسیر سورة الفاتحة؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سورة الفاتحة.

نماز، ابن ملجم مرادی [۱۴] چون ضربت بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد، حضرت فرمودند:  
«بسم الله و بالله فزت و ربّ الکعبة».<sup>۲</sup>

### [مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهدا]

و در وقتی که شمر ولد الزنا تیغ بر گلوی پسر فاطمه گذارد، مظلوم کربلا فرمودند:  
«بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله، أقتل عطشاناً و أنا بن رسول الله؟ أقتل عطشاناً و أنا بن فاطمة الزهراء؟ أقتل عطشاناً و أنا بن امیرالمؤمنین؟!»؛ یعنی: آیا کشته می شوم من تشنه و حال اینکه منم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند فاطمه زهرا علیها السلام؟ آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام؟ و آن حرام زاده شرم نکرد و سر آن سرور را از خنجر فولاد برید و آن سلیمان زمان را سر از تن جدا کرد، نمی دانم سرکار عظمت مدار آصف الدوله که الحق آصف الشریعه است در کجا بود که در آن حین قطره آبی به حلق نازنینش بریزد و از تیغ آبدار دمار از روزگار شمر ولد الزنا برآورد آه و اویلاه.

لمؤلفه:

آصفا بودی کجا ای شهریار	تا ببینی ظلم بی حدّ [و] شمار
کاز گروه شامی کوفی رسید	بر حسین آن کشته قوم عنید
بر زمین بنهاد آن یک روی او	کافری زد نیزه بر پهلوی او
آن یکی برد از جفا عمّامه اش	مشرکی کند از برش دراعه اش
گشت تاراج حوادث پیرهن	مانده عریان، تن برهنه، بی کفن
یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب	یک طرف سوزان هوا هم چون تراب
جسم شه تفسیده <sup>۳</sup> در آن سرزمین [۱۵]	مانده غرق خون شه دنیا و دین

۱- در نسخه برّ است و در منابع موجود و ربّ می باشد.

۲- خصائص الائمة، ص ۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- گرم شده، گداخته (فرهنگ معین).

آصفا ای شهریار کامکار	کاش بودی آن زمان در آن دیار
تا که بودی سایه جسم نازکش	کرده از دیبا کفن جسم [و] تنش
خون بشستی ز آب دیده موی او	رو نهادی لحظه ای بر روی او
بس کن ای آقا، سخن کوتاه نما	آذر افکندی تو بر ارض [و] سما
تو مگو آقا، بگو عبد ذلیل	شرم کن در نزد مولای جلیل
این سخن از قول مردم شد بیان	الامان از شخص نادان الامان

[تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات...]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على نهج الاختصار، فاعتبروا يا أولى الأبصار من الصغار والكبار.

«يسبح لله»: أي ينزهه عن جميع النقايس والمعائب والتسبيح ما في السماوات وما في الأرض، الأصل فيه التنزيه، فمعنى سبحان الله أبرء الله من سوء تبرّية.

[تسبیح موجودات]

و تسبیح الموجودات إما بلسان الحال أو بلسان المقال؛ وأما بلسان الحال، فإن كل ذرة من الموجودات تنادي بلسان حالها على وجود صانع حكيم واجب لذاته؛ وأما بلسان المقال وهو في ذوي العقول ظاهر، وأما غيرهم من الحيوانات والجمادات غير معلوم عندنا، لعدم المجانسة، فإن كل طائفة منها يسبح ربها بلغاتها وأصواتها، وأما الجمادات، فإن لها أيضا تسبيحا غير معلوم عندنا و معلوم عند ربها، كما قال الله تبارك وتعالى: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ [١٦] لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>١</sup> كافٍ في الاستدلال لأهل الإيمان.

١- سورة مبارکه اسراء، آیه ٤٤.

ملخص کلام این است که: معنی «یسبح الله» یعنی به پاکی و پاکیزگی یاد می‌کنند خدای را آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواکب سفلی، یعنی: تنزیه می‌کنند خدای را از جمیع نقایص و معایب، و تسبیح اصل در آن تنزیه است، پس معنی «سبحان الله» یعنی مبرا است از بدی خداوند عالم، نهایت تبری و تسبیح موجودات، یا به لسان حال است یا به لسان مقال، و اما به لسان حالش ظاهر است به درستی که جمیع موجودات ندا می‌کنند به زبان حال بر وجود حضرت واجب الوجود و صانع خود، و اما به لسان قالش، پس آن در ذوی العقول ظاهر، و اما در غیر ذوی العقول از حیوانات و جمادات، پس به درستی که هر طائفه از آن تسبیح می‌کنند خدای خود را به لغت‌های خود و صوت‌های خود.

### [تسبیح جمادات]

و اما جمادات، پس به درستی که از برای آنها می‌باشد تسبیحی غیر معلوم و غیر مفهوم نزد ما<sup>۱</sup>، ولی معلوم و واضح نزد پروردگار خود، چنانچه خود خلاق عالم

۱- در تسبیح جمادات مفسران نظرات ارزنده‌ای را طرح کرده‌اند که جای طرح و بحث فراوانی دارد و این مقال گنجایش آن را ندارد. در اینجا به نظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر سورة اسراء آیات ۴۰ تا ۵۵ اشاره می‌کنیم:

و التسبیح تنزیه قولی کلامی و حقیقة الکلام الكشف عما فی الضمیر بنوع من الإشارة إلیه و الدلالة علیه غیر أن الإنسان لما لم یجد إلی إرادة کل ما یرید الإشارة إلیه من طریق التکوین طریقاً التجأ إلی استعمال الألفاظ و هی الأصوات الموضوعة للمعانی، و دلّ بها علی ما فی ضمیره، و جرت علی ذلك سنة التفهیم و التفهیم، و ربما استعان علی بعض مقاصده بالإشارة بیده أو رأسه أو غیرهما، و ربما استعان علی ذلك بكتابة أو نصب علامة.

و بالجملة فالذي یکشف به عن معنی مقصود قول و کلام و قیام الشیء بهذا الكشف قول منه و تکلیم و إن لم یکن بصوت مقروء و لفظ موضوع، و من الدلیل علیه ما ینسبه القرآن إلیه تعالی من الکلام و القول و الأمر و الوحي و نحو ذلك مما فی معنی الكشف عن المقاصد و لیس من قبیل القول و الکلام المعهود عندنا معشر المتلسنین باللغات و قد ساء الله سبحانه قولاً و



→ كلاماً.

وعند هذه الموجودات المشهودة من السماء والأرض ومن فيهما ما يكشف كشفاً صريحاً عن وحدانية ربها في ربوبيته وينزهه تعالى عن كل نقص وشين فهي تسبح الله سبحانه. وذلك أنها ليست لها في أنفسها إلا محض الحاجة و صرف الفاقة إليه في ذاتها وصفاتها وأحوالها. والحاجة أقوى كاشف عما إليه الحاجة لا يستقل المحتاج دونه ولا ينفك عنه فكل من هذه الموجودات يكشف بحاجته في وجوده ونقصه في ذاته عن موجد الغني في وجوده التام الكامل في ذاته وبارتباطه بسائر الموجودات التي يستعين بها على تكميل وجوده ورفع نقائصه في ذاته أن موجد هو ربه المتصرف في كل شيء المدبر لأمره. ثم النظام العام الجاري في الأشياء الجامع لشتاتها الرابط بينها يكشف عن وحدة موجدتها، وأنه الذي إليه بوحدته يرجع الأشياء وبه بوحدته ترتفع الحوائج والنقص فلا يخلو من دونه من الحاجة، ولا يتعزى ما سواه من النقيصة وهو الرب لا رب غيره والغني الذي لا فقر عنده والكمال الذي لا نقص فيه.

فكل واحد من هذه الموجودات يكشف بحاجته ونقصه عن تنزه ربه عن الحاجة وبراءته من النقص حتى أن الجاهل المثبت لربه شركاء من دونه أو الناسب إليه شيئاً من النقص والشين تعالى وتقدس يثبت بذلك تنزهه من الشريك وينسب بذلك إليه البراءة من النقص فإن المعنى الذي تصور في ضمير هذا الإنسان واللفظ الذي يلفظه لسانه وجميع ما استخدمه في تأدية هذا المقصود كل ذلك أمور موجودة تكشف بحاجتها الوجودية عن رب واحد لا شريك له ولا نقص فيه.

فمثل هذا الإنسان الجاحد في كون وجوده اعترافاً مثل ما لو ادعى إنسان أن لا إنسان متكلماً في الدنيا وشهد على ذلك قولاً فإن شهادته أقوى حجة على خلاف ما ادعاه وشهد عليه وكلمة تكررت الشهادة على هذا النمط وكثر الشهود تأكدت الحجة من طريق الشهادة على خلافها. فإن قلت: مجرد الكشف عن التنزه لا يسمى تسبيحاً حتى يقارن القصد والقصد مما يتوقف على الحياة وأغلب هذه الموجودات عادمة للحياة كالأرض والسماء وأنواع الجمادات فلا مخلص من حمل التسبيح على المجاز فتسبيحها دلالتها بحسب وجودها على تنزه ربها.

قلت: كلامه تعالى مشعر بأن العلم سار في الموجودات مع سريان الخلقة فلكل منها حظ من



می فرماید که: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup>، پس این آیه در مقام استدلال کافیست از برای اهل ایمان. بلی هندی زبان، عجمی را نمی فهمد و عجم زبان، ترک را نمی فهمد و خروس زبان کلاغ را نمی فهمد، چگونه انسان زبان جماد و حیوان را می یابد. [۱۷]

﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ یعنی: تسبیح می کنند آنچه در آسمانها و زمین هاست، پادشاهی را که مُلک او بی زوال است و آن پادشاه پاک و بی عیب است و عزیز و ارجمند است و غالبی است که مغلوب نگردد و گردد مذلت بر دامن کبریائی او ننشیند و حکیم و صواب کار و درست کردار در همه امور است، پس در جایی که اهل

→ العلم على مقدار حظه من الموجود، وليس لازم ذلك أن يتساوى الجميع من حيث العلم أو يتحد من حيث جنسه ونوعه أو يكون عند كل ما عند الإنسان من ذلك أو أن يفقه الإنسان بما عندها من العلم قال تعالى حكاية عن أعضاء الإنسان: ﴿قَالُوا أَلَمْ نَخْلُقْ أَفْئِدَةً لِّهِ أَتَلْهٰكُمُ شَيْءٌ﴾ حم السجدة: ٢١ و قال: ﴿لَقَدْ لَهَا وَلَدٌ أَرْضٌ لِّهِنَّ طُوبَىٰ أَوْ لَهَا أَهْلٌ طَالِيَيْنَ﴾ حم السجدة: ١١ والآيات في هذا المعنى كثيرة، و سيوافيك كلام مستقل في ذلك إن شاء الله تعالى. و إذا كان كذلك فما من موجود مخلوق إلّا و هو يشعر بنفسه بعض الشعور و هو يريد بوجوده إظهار نفسه المحتاجة الناقصة التي يحيط بها غنى ربه و كماله لا رب غيره، فهو يسبح ربه و ينزهه عن الشريك و عن كل نقص ينسب إليه.

و بذلك يظهر أن لا وجه لحمل التسبيح في الآية على مطلق الدلالة مجازا فالمجاز لا يصار إليه إلّا مع امتناع الحمل على الحقيقة، و نظيره قول بعضهم: إن تسبيح بعض هذه الموجودات قالي حقيقي كتسبيح الملائكة و المؤمنين من الإنسان و تسبيح بعضها حالي مجازي كدلالة الجمادات بوجودها عليه تعالى و لفظ التسبيح مستعمل في الآية على سبيل عموم المجاز، و قد عرفت ضعفه أنفا.

و الحق أن التسبيح في الجميع حقيقي قالي غير أن كونه قاليا لا يستلزم أن يكون بألفاظ موضوعة و أصوات مقروعة. (الميزان، علامه طباطبائي، ج ١٣، ص ١٠٨ - ١١١، ذيل آيات ٤٠ - ٥٥ سورة اسرى).  
١- سورة مبارکه اسراء، آیه ٤٤.

آسمانها و زمین‌ها و آنچه که شیء بر آن صدق شود، تسبیح خداوند تعالی کنند و حال اینکه آنها خالی از تکلیف‌اند! چرا باید انسان که اکمل موجودات است با کثرت ذنوب از ذکر خداوند و تسبیح آن غافل باشد و عمر گرانمایه را صرف عصیان و ذنوب بالمره نماید. نظم:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند    تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار    شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری<sup>۱</sup>

### [تسبیح حیوانات در آیات و روایات]

این است که در اخبار رسیده است که هر حیوانی چه ذکر [ی] دارد. بعضی از آن در این وجیزه به سمع آن شهریار می‌رسد و تفصیل آن [را] در کتاب کنز‌العرفان به بسطی کامل ذکر کرده‌ام.

روی محمد بن الحارث التمیمی عن الحسين عليه السلام: «أَنَّهُ قَالَ... إِذَا صَاحَ الْبَازِي يَقُولُ: يَا عَالَمَ الْخَفِيَّاتِ وَ يَا كَاشِفَ الْبَلِيَّاتِ وَ إِذَا صَاحَ الطَّائِسُ يَقُولُ: مُوَلَّيْ ظَلَمْتَ نَفْسِي وَ اغْتَرَرْتُ بِزِينَتِي، فَاعْفُ رُبِّي وَ إِذَا صَاحَ الدَّرَاجُ يَقُولُ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ إِذَا صَاحَ الْبُكَ يَقُولُ: مَنْ أَعْرَفَ اللَّهَ [۱۸] لَمْ يَنْسَ ذِكْرَهُ وَ إِذَا قَرَقَرَتِ الدَّجَاجَةُ تَقُولُ: يَا إِلَهَ الْحَقِّ أَنْتَ الْحَقُّ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ يَا اللَّهُ يَا حَقُّ وَ إِذَا صَاحَ الْبَاشِقُ يَقُولُ: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِر... وَ إِذَا صَاحَ الشَّاهِينَ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا وَ إِذَا صَاحَتِ الْبُومَةُ تَقُولُ: الْبَعْدُ مِنَ النَّاسِ رَاحَةً<sup>۲</sup>...» إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ<sup>۳</sup>.

یعنی روایت کرده است محمد بن حارث تمیمی از جناب سید الشهداء علیه السلام که آن حضرت فرمودند: «چون فریاد کند باز می‌گوید: یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات

۱- دیباجة گلستان سعدی. ۲- در مصادر: «أنس».

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۸، الباب الرابع في معجزات الإمام الحسين بن علي عليه السلام، حدیث ۵؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۷، ابواب الحيوان و اصنافها، حدیث ۸.

و چون فریاد کند طاوس می گوید: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفر لی و چون فریاد کند درّاج<sup>۱</sup> می گوید: الرحمن علی العرش استوی و چون فریاد کند خروس می گوید: من اعرف الله لم ينس ذكره و چون تفرقر کند مرغ می گوید: یا إله الحق أنت الحق و قولك الحق یا الله یا حق و چون فریاد کند باشق<sup>۲</sup> می گوید آمنت بالله و اليوم الآخر... و چون فریاد کند شاهین می گوید: سبحان الله حقًا حقًا و چون فریاد کند بوم که جغد باشد می گوید: البعد من الناس راحة...» تا آخر حدیث.

پس از این اخبار معلوم شد و از آیات قرآنی که هر چیزی تسبیح خداوند را می نماید و در عالم خود عقل و شعور دارند، چنانچه باز خداوند در قرآن مجید می فرماید که: سلیمان علیّه السلام فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْعَيْنَا مَن كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup> و باز می فرماید در کلام مجید خود: ﴿و تَفَقَّدَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا بِيَ لَا أَزِي أَنَّهُ هَذِهِ﴾<sup>۴</sup> [۱۹] و این تهدید و وعید را احدی از عقلا نمی کند بر کسی که عقل و شعور و تکلیف نداشته باشد، چه جائی که رسول خداوند چنین تهدیدی بنماید به مرغی، پس ثابت شد که مرغ یا غیر آن عاقل است و مکلف است در عالم خود به تکلیفی که سلیمان او را تهدید می نماید.

و باز در جای دیگر از قرآن می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ﴾<sup>۵</sup> و در جای دیگر می فرماید: ﴿و الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾<sup>۶</sup> معنی آن این است که: «کُلٌّ مِنَ الطَّيْرِ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ».

۱- پرندهای است شبیه کبک و از آن بزرگتر، پرهایش دارای خالهای سیاه و سفید و نوک آن کوتاه است. قرقاول، مرغ بهشتی.

۲- نام پرندهای که فارسی آن باشه است، یکی از پرندگان شکاری کوچکتر از باز، با چشمانی زرد رنگ که رنگ پشتش خاکستری تیره و شکمش سفید با لکه های خیالی است. قرقی، قوش. (معین).

۳- سورة مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۴- سورة مبارکه نمل، آیه ۱۸.

۵- سورة مبارکه نمل، آیه ۲۰.

۶- سورة مبارکه نور، آیه ۴۱.

و در حدیث وارد شده که راوی می‌گوید: کنت جالسا عند أبي جعفر عليه السلام فقال: «أتدري ما تقول هذه العصافير عند طلوع الشمس و بعد طلوعها؟ قلت: لا، قال: إنَّها تقدَّس ربَّها و تسأله قوت يومها»<sup>۱</sup>، یعنی نشسته بودم نزد ابی جعفر عليه السلام فرمودند آن حضرت: «آیا می‌دانی چه می‌گویند این گنجشک‌ها نزد طلوع آفتاب و بعد از طلوع آن؟ عرض کردم: نه یابن رسول الله فرمودند: تقدیس می‌کنند خداوند خود را و سؤال می‌کنند از او قوت روز خود را».

«وقالوا بعض الثقات و رأيت أيضا في بعض الكتب: أنَّ في بعض الأوقات اشتد القحط و عظم حرَّ الصيف و الناس خرجوا إلى الاستسقاء فلما<sup>۲</sup> افلحوا، قال: خرجت إلى بعض الجبال فرأيت ظبيَّة جئت إلى موضع كان في الماضي من الزمان مملوا من الماء و لعلَّ تلك الظبيَّة كانت تشرب منه، فلما وصلت الظبيَّة إليه ما وجدت فيه شيئا من الماء و كان أثر العطش [ ٢٠ ] الشديد ظاهر على تلك الظبيَّة، فوقفت و حركت رأسها إلى جانب السماء فاطبق الغيم<sup>۳</sup> و جاء الغيث الكثير»<sup>۴</sup>.

یعنی ذکر کردند از برای حقیر بعضی از ثقات اخلاء و نیز به همین مضمون دیدم در بعض کتب که به درستی که در بعض اوقات که شدت قحط بوده و نهایت گرمی هوا در صیف و مردم بیرون رفته‌اند به جهت دعای باران و فلاح و نجاتی از برای آنها حاصل نشده که بارش باشد، گفت که: بیرون رفتم به بعض کوه‌ها پس دیدم آمد آهویی یا پازنی<sup>۵</sup> در موضعی که چشمه آب یا مکان اجتماع آب بود در زمان‌های سابق و شاید آن آهو یا آن پازن از آن مکان آب خورده بود، پس چون آمد در مکان آب و ندید، نهایت

۱- بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۹۴، أبواب الحيوان و أصنافها.

۲- در نسخه: «فلم» و آنچه در متن آورده‌ایم از مصدر می‌باشد.

۳- در نسخه: «الغيم».

۴- این کلام علامه مجلسی است بعد از روایتی که نقل کرده‌اند.

۵- بز کوهی (فرهنگ دهخدا).



تشنگی هم در آن ظاهر بود، پس دیدم که ایستاد و سر خود را حرکت داد به سوی آسمان، پس ابر آمد گرفت یکدیگر را و باران بسیار بارید.

به هر حال کل موجودات، شب و روز در ذکر خداونداند از حیوان و نبات و جماد و ممکنات و این انسان بی چاره یک روز جمعه را هم هموار نمی‌کند به خود که بعضی از آن روز را و بعضی از شب آن را، یک فکری از برای قیامت و بعد از موت خود بنماید و این قدر غافل از خلاق عالم نباشد، لا محاله به قدر یک حماری در ذکر بوده باشد، یا نصف حمار، بل عشر حمار که شب و روز این زبان بسته چه قدر قرائت سورة «انا انزلناه» می‌کند، یا به روایتی لعن بر عشاران<sup>۱</sup> می‌کند در حالت صوت بلند.<sup>۲</sup>

و از این طرف نظر کند که آقایان و امامان او، با این همه قدر [۲۱] و منزلت، چقدر کوشش می‌نمودند در امر عبادت.

### [مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه]

حتی جناب سیدالشهداء<sup>علیه السلام</sup> در روز تاسوعا از کوفیان و شامیان مهلت خواستند که امشب، شب جمعه است<sup>۳</sup> و این شب را به ما مهلت بدهید تا وداع عبادت خدای خود را بنمایم و فردا امر از شماست، و راضی نشدند، حتی شمر ولد الزنا فریاد کرد که: ای عباس! به برادرت بگو که همین الان یا بنای جنگ را بگذار یا بایزید بیعت کن و مهلت نیست. آخر، جمعی از سرداران تیغ‌ها کشیدند از غلاف و فریاد کردند که: ای شمر ولد الزنا! هرگاه کافری یک شب از شما مهلت طلبد، مهلت به او می‌دهید و فرزند پیغمبر خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> یک شب زیادتر از شما مهلت نخواسته است، او را مهلت نمی‌دهید، هرگاه او را

۱- باج گیران.

۲- بنگرید: کشف الیقین، ص ۴۳۴، المبحث السادس و العشرون فی قصة اصحاب الکهف؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۷۰، الباب الثالث و التسعون، علمه<sup>علیه السلام</sup> (امیرالمؤمنین).

۳- در اینکه روز عاشورا چه روزی بوده است اختلاف نظر وجود دارد.



مهلت دادید فیها و الا بنای نزاع با شما است، لابد و ناچار آن حضرت را مهلت دادند و آن شب تا به صبح آن حضرت گاه در نماز و گاه در تلاوت قرآن و گاه در مناجات و گاه در گریه و زاری و گاه با اهل حرم، گرم وداع. کاش ای آصف دوران و سرکرده خوبان در آن شب بودی و تو هم با ایشان گرم نماز و تهجد و گریه و زاری بودی؛ آه وا ویلاه.

### [اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا]

لمؤلفه:

کاش بودی آصف اندر آن زمین	تا بدیدی حال آن سلطان دین
کاندر آن شب بود گاهی در نماز	گاه کردی با خدا راز [و] نیاز
گه به خواهر می سپردی کودکان	اشک می بارید گه از دیدگان
گه سکینه رفته در آغوش باب	زاشک خود دامن شه کردی پرآب
کی پدر از تشنگی پژمرده ام	بلکه بتوان گفت بابا [مرده ام] [۲۲]
ای پدر دست من [و] دامن تو	من شوم بابا بلاگردان تو
تشنگی تا کی به ما باشد روا	العطش تا کی بگویم، تا کجا؟
اصغر بابا ز بی شیری هلاک	مادرش زین غم فتاده روی خاک
آل پیغمبر چرا این سان شدند	دست گیر قوم بی ایمان شدند
سر به زیر افکند شاه از انفعال	آه آه از خجلت اهل [و] عیال
کاش بودی شهریارا آصفا	اندر آن شب در زمین کربلا
تا ز آب دیده آل مصطفی	می نمودی جمله سیراب از وفا
قطعه کوتاه کن شکن آقا بنان	داستان دیگری را کن بیان
قلب آصف را مکن افزون ملول	بشکن این خامه که آزارد رسول

الا لعنة الله على القوم الظالمين.

[تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الامیین رسولا]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على طريق الإيجاز والاختصار إنشاء الله تعالى. الأمي في اللغة<sup>۱</sup> من لا يقرأ كتاباً ولا يكتب و الأميين هم العرب لأنهم كانوا لا يكتبون ولا يقرؤون من بين الأمم و ظهور الكتابة أولاً بالطائف و هم أخذوها من أهل الحيرة والمعنى أنه بعث من قوم أميين.

یعنی اوست کسی که برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان - که اهل مکه باشند - رسولی از جمله ایشان؛ یعنی آن هم اُمّی مثل ایشان؛ می خواند آن رسول بر امتها آیت های کلام الله را و پاک می سازد آنها را از دنس و خبث عقاید و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و حکمت، اگر چه بودند این قرآن یاد گرفته شدگان و آموخته گان دین و مذهب به برکت این پیغمبر پاک، پیش از بعثت در گمراهی روشن و کفر و شرک و مذهب اختراعی.

[فرق رسول و نبی و محدث]

کلام بر سر فرق رسول و نبی و محدث است. و وردت<sup>۲</sup> الأخبار عن الأئمة الأطهار في الفرق بين النبي والرسول والمحدث: «فإن الرسول من يظهر له الملك، فيكلمه والنبي هو الذي يرى في منامه وربما اجتمعت النبوة والرسالة في شخص واحد والمحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة»<sup>۳</sup>.

یعنی و وارد شده است اخبار از ائمه اطهار در فرق میان نبی و رسول و محدث. «به

۱- در نسخه: «الغة».

۲- در نسخه: «وردة».

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، باب الفرق الرسول و النبی و المحدث، حدیث ۴.

درستی که رسول کسیست که بر او ظاهر شود ملک و با او تکلم کند، و نبی آن چنان کسیست که می بیند ملک را در خواب<sup>۱</sup> نه در بیداری و بسا باشد که نبوت و رسالت در شخص واحد جمع شود، و مُحدث کسیست که می شنود صوت ملک را ولیکن نمی بیند او را<sup>۲</sup>، به هر حال پیغمبر ﷺ هم رسول بود و هم نبی و هر دو حال با او بوده، چنانچه خداوند او را نبی امی در جایی یاد کرده و رسول امی در این سوره و جاهای دیگر یاد فرموده<sup>۳</sup>، بلکه می توان گفت که بی نزول ملک و بی دیدن ملک چه در خواب و چه در بیداری، عالم بود به آنچه که باید عالم باشد از آنچه بوده و خواهد بود الی یوم القیمه؛ به علت آنکه وصی او و خلیفه او علی بن ابی طالب علیه السلام معلّم جبرئیل علیه السلام بود<sup>۴</sup> و اخبار در این باره وارد گردیده، بلکه اخبار و آثار وارد شده که آن حضرت عالم بود به آنچه که خداوند از او و از امت او خواسته، ولی مأمور نبوده به اظهار آنها تا روز آن و وقت آن که جبرئیل خبر بیاورد که حال وقت تلاوت فلان آیه و ظهور فلان امر و مطلب [است].

### [تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار]

و او نبی و رسولی بود که وصیش از همه پیغمبران بهتر بود و همین قدر در فضیلت و جلالش بس که همه ملائکه و پیغمبران، بل جمیع موجودات مأمور شدند به قبول ولای او و اهل بیت او و کافه موجودات به برکت و طفیل وجود ایشان مخلوق شدند و اخبار و آثار از ائمه اطهار در این خصوصات بسیار وارد شده که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و در تفسیر کنزالعرفان به طریق تفصیل و اطناب ذکر کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و در این مختصر [اشاره] به اندکی از آن اخبار می شود.

منها في الكافي عن محمد بن الحسن، عن سهل، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن

۱- در نسخه: «خاب».

۲- سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳- در منابع روایتی یافت نشد بنگرید: مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳، تمثله (جبرئیل) بصورة اشخاص.

الرحمن، عن داود الرقي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾<sup>۱</sup> فقال عليه السلام: ما يقولون؟ قلت: يقولون: إن العرش كان على الماء و الرب فوقه. فقال عليه السلام: كذبوا من زعم هذا، فقد صير الله محمولا و وصفه بصفة المخلوق و لزمه إن الشيء الذي يحمله أقوى منه: قلت: بين لي جعلت فداك، فقال: إن الله حمل دينه و علمه. [۲۴] الماء قبل أن تكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر فلما أراد أن يخلق الخلق، نثرهم بين يديه، فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليهم السلام، فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم و الدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني و علمي و أمثالي في خلقي فهم المسؤولون، ثم قيل لبني آدم: اقروا لله بالربوبية و لهؤلاء النفر<sup>۲</sup> بالولاية و الطاعة، فقالوا: نعم ربنا أقررنا، فقال الله للملائكة: أشهدوا، فقالت الملائكة: شهدنا على أن لا يقولوا [غدا]: ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>۳</sup> يا داود! ولايتنا مؤكدة عليهم في الميثاق»<sup>۴</sup>.

و في بعض النسخ: «نحن اول المخلوقات و العالم بجميع الموجودات و باعث ايجاد المخلوقات من فضل الله تعالى»<sup>۵</sup>.

يعنى: روايت کرده كلينى عليه السلام در كتاب كافى از داود رقى كه گفت: «سؤال كردم از ابا عبد الله عليه السلام از قول خداوند كه مى فرمايد: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ حضرت فرمودند: مردم مى گویند چه؟ عرض كردم: مى گویند كه: به درستی كه عرش بر روى آب است و خداوند بر بالای او مى باشد، حضرت فرمودند: دروغ گفتند هر كه اين اعتقاد دارد، پس

۱- سورة مباركه هود، آیه ۷. ۲- در نسخه: «القوم».

۳- سورة مباركه اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۴- الكافى، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳، باب العرش و الكرسي، حديث ۷.

۵- منبع آن را نياضم لكن به منهاج البراعة، ج ۱، ص ۳۸۱ رجوع شود.



به تحقیق که خداوند به قول ایشان محمول واقع شده و وصف کرده‌اند او را به صفت مخلوق و از این لازم می‌آید که حامل اقوی و اعظم از محمول باشد و آن محمول خدای شما باشد.

عرض کردم بیان بفرما تو [۲۶] پس حضرت فرمودند که: به درستی که خداوند حمل کرد دین و علم خود را بر آب قبل از آنکه پیدا شود زمین و آسمان یا جن و انس یا آفتاب یا ماه، پس چون اراده کرد که خلق کند خلق را، جمع کرد ایشان را نزد دست قدرت خود، پس فرمود به ایشان: کیست خدای شما؟ پس اوّل کسی که جواب داد، رسول خدا ﷺ بود با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمة طیبین (علیهم السلام) از اولاد ایشان، پس گفتند: «أنت ربّنا»، پس خداوند علم و دین را بار ایشان کرد، پس فرمود به ملائکه که: اینها حملة دین من‌اند و علم من، و امناء من در خلق من، پس ایشانند مسئولون، پس فرمود خداوند به بنی آدم که: اقرار کنید به خدائی، و به این چند نفر به ولایت و طاعت، پس گفتند خلاق: «بلی ربّنا اقرنا»، پس فرمود خداوند به ملائکه که: شاهد باشید، پس ملائکه گفتند: شاهدیم بر آنچه اینها گفتند، پس حضرت فرمودند: یا داود! ولایت ما مؤکّد شد بر ایشان در روز میثاق که یوم الست باشد».

و در بعض نسخ این علاوه شده که حضرت فرمودند که: «ماییم اول مخلوقات و عالم به جمیع موجودات و باعث ایجاد مخلوقات».

البته چنین است کسی که حامل علم خدا و دین خدا و امین خدا باشد، چگونه علم و حکمت را تعلیم بندگان نکند و چگونه عالم بما کان و بما یکون نباشد، این است که می‌فرماید: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْلٍ ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup> هرگاه اینها نبودند احدی از ناس و ملائکه به شاه راه هدایت فائق [۲۷] نمی‌گردیدند و تمام علوم از فلسفه<sup>۲</sup> و نحو و طب و نجوم و اعداد و هیئت و منطق و معانی و بیان و رمل و جفر و اسطرلاب و اوراد و فقه و اصول و تفسیر و لغت و اخبار، کلاً از این خانواده به

۲- در نسخه: «فلسوه».

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۲.



مردم رسیده، این است که خداوند می‌فرماید: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، پس هر کس که از این پیغمبر و ائمه فیضی به او نرسد و از آنچه از ایشان رسیده بهره‌ای بر ندارد، داخل سلسله «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» می‌باشد. نطفه پاک نباید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ [و] گلی، لؤلؤ [و] مرجان نشود<sup>۱</sup> هرگاه جامه حریر یا دیبا یا قطن یا کتان باشد و چرک و کدورت او را فرو گرفته باشد می‌توان او را به تدبیرات عملی از صابون و چوبه و طین، یا منتهاش زدن آن جامه با آب به سنگ، یا نهایت استعمال تیزاب است، بالاخره پاک خواهد شد. ولیکن صابون و چوبه و طین و زدن با آب به سنگ و استعمال تیزاب در حق خود چرک و کدورت و نجاست بلاثر است، حنظل<sup>۲</sup> به استعمال غسل و تشرّب نمودن او از آب شیرین، بلکه از انگبین شیرین نمی‌شود، و خربوزه به تشرّب نمودن آب تلخ و شیرین، از شیرین خارج نمی‌شود، این است که قرآن ترکیه می‌کند قلوبی که زنگ و کدورت او را گرفته باشد، آن وقت «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ» ثمر در حق او خواهد کرد و اگر ثمر در حق او نکرد، بلا شبه خود را در «ضَلَالٍ مُبِينٍ» بداند، نعوذ بالله من نفوس الخبيثة الرديّة.

این بود که عقل اوّل که رسول خدا باشد [۲۸] و عقل دوم که ولی خدا باشد، با این قرآن مجید و معجزات و آیات باهره نتوانستند که ابوجهل و خلفاء ثلث را با تبعه ایشان از قید جهل و ظلمات بیرون بیاورند و بر هیچ یک نه کلام خدا و نه کلام رسول خدا و نه ولی خدا تأثیر نکرد و آخر کردند آنچه که نباید بنمایند.

#### [اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها]

و بعد از پیغمبر در بر پهلوی دختر پیغمبر زدند و بازوی او را شکستند و عمامه از سر

۱- غزلیات حافظ.

۲- هندوانه ابوجهل (فرهنگ معین و عمید).

علی برداشتند و ریسمان جفا بر گردنش انداختند و او را به این حال از خانه بیرون کشیدند از برای بیعت کردن بدترین خلائق! اف بر تو باد ای دنیای تبه روزگار! آه وا ویلاه.

لمؤلفه:

آصف ار بودی در آن روز از وفا  
دست بسته نور حق [و] عین نور  
چونکه آوردند شاه لافتی  
فاطمه آن بنت خیرالمرسلین  
دست آورد [و] گرفت دامن شاه  
بهر چه از خانه شه را می برید  
دست بسته دست حق از بهر چیست  
دست کوتاه کی کنم از دامنش  
گفت اشقی الاشقیای یعنی عمر  
تا برم این سان به سوی مسجدش  
گفت زهرا: کی عنید بی حیا  
آخر، این داماد پیغمبر بود  
بر سرش عمامه نه، دستش گشا  
در غضب شد آن سگ بی آبرو  
دین بداد از دست [و] از عقبی گذشت  
ناله زد زهرا و رفت آخر ز هوش  
خامه آقا شده آذریشان  
آصف الدوله شده زار و حزین

جان خود در راه شه کردی فدا  
از جفای کافری کلب عقور<sup>۱</sup>  
تا در خانه به این حال اشقیاء  
زوج خود را چون بدیدش این چنین  
گفت: ای قوم دغای دین تباه!  
سر برهنه سوی مسجد می کشید  
این چنین خاری به وی از بهر کیست  
سر برهنه چون ببینم من سرش  
دست کش از دامن خیرالبشر  
از تنش سازم جدا آخر سرش  
شرم کن از روی [۲۹] خیرالانبیاء  
این علی مرتضی، حیدر بود  
بیش از این بی حرمتی منما روا  
خوی شیطانى بُروز آمد ز او  
بازوی زهرای اطهر را شکست  
در فلک افتاد آواز [و] خروش  
آتش افکنده به جان انس [و] جان  
زین مصیبت اشک ریزد بر زمین

[تفسیر آیه: و آخرین منهم لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

شرعت بعون الله في تفسیرها بطریق الإيجاز لا بطریق الإطناب و الله الموفق بالصواب و إليه المرجع و المآب.

یعنی و دیگر مبعوث نمود خداوند عالم، این رسول را در میان جماعت دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده‌اند به ایشان، ولی بعد ملحق خواهند شد و در پی ایشان خواهند آمد و متابعت خواهند کرد و اوست غالب بر همه و استوار در اقوال و افعال.

[نظر اول: و آخرین منهم ایرانیان هستند]

و روی آنه لَمَّا قَرَأَ ٱلَّذِیْنَ هَذِهِ ٱلْآیَةُ، قِیلَ لَهُ: مِنْ هَؤُلَاءِ؟ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلٰی کَتِفِ سَلْمَانَ، فَقَالَ: «لَوْ كَانَ ٱلْإِیْمَانُ عِنْدَ الثَّرِیَّا لَنَالَ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ».<sup>۱</sup> و قِیلَ: هُمُ ٱلَّذِیْنَ یَأْتُونَ بَعْدَهُمْ إِلَى یَوْمِ ٱلْقِیَمَةِ.<sup>۲</sup>

یعنی و روایت شده است که چون خواند [۳۰] رسول خدا ﷺ این آیه را، اصحاب پرسیدند که: یا رسول الله ﷺ! آنها چه کسانی‌اند؟ حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که: «اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فراگیرند مردانی که از این جماعت باشند»، یعنی از اهل عجم، و گفته‌اند بعضی از مفسرین که: آنها کسانی‌اند که می‌آیند بعد از این تا روز قیامت.

و از سهل ساعدی مرویست که رسول خدا ﷺ فرمودند که: «در اصلاّب امت من مردان و زنان باشند که بی حساب به بهشت روند».<sup>۳</sup>

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۸. ۲- همان.

۳- الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۸، ص ۹۳. تفسیر قوله تعالى: ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ﴾.

و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که: «پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده و هر که بعد از ایشان باشد از عرب و عجم<sup>۱</sup> و غیر اینها تا روز قیامت»، چنانچه فرمودند: «حلاله حلال إلى يوم القيمة و حرامه<sup>۲</sup> حرام إلى يوم القيمة»<sup>۳</sup> کنایه از بقای دین و شریعت و طریقه آن حضرت است که باقیست تا روز قیامت و نسخی از برای آن نیست، پس آن حضرت، پیغمبر است بر جمیع بنی آدم از روز بعث تا روز قیامت، بلکه بر جمیع جنیان و پریان، بلکه بر احجار و جبال و میاه و اشجار و آسمان و زمین و غیر اینها از آنچه ماسوی الله است، و تمام موجودات او را [قبول دارند به] نبوت و رسالت، و ائمه از ذریه آن حضرت را هم قبول دارند به امامت و ولایت، چنانچه اخبار و آثار از ائمه طاهرین در این باب بسیار وارد گردیده و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و اغلب آنها را در کتاب کنز العرفان به وجهی مبسوط [۳۱] ایراد نموده‌ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و ببیند قدر و منزلت ایشان را نزد خدا و جمیع موجودات چه قدر طالب بوده‌اند که با ایشان بوده باشند، حتی درختی که رسول خدا پشت به آن می‌دادند و وعظ می‌فرمودند، نالید چنانچه صدای ناله او را حضار مجلس استماع نمودند، وقتی که حضرت بر منبر سه پله بالا رفته بودند، که چرا حضرت ترک تکیه کردن به او را فرموده‌اند.<sup>۴</sup>

و سنگ ریزه در کف آن حضرت تسبیح کرد و شهادت داد [به] نبوت آن حضرت<sup>۵</sup>، و ملائکه فخر می‌کردند به نوکری و خدمت‌کاری ایشان، حتی آب دست شوی او و داماد او را ملائکه می‌بردند به جهت زیادتی جاه و جلال و تزکیه نفس قدسی خود و تیمن

۱- در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سورة الجمعة تا این جا آمده است.

۲- در نسخه: «حلالها و حرامها» آمده که ظاهراً سهو شده است.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرائع، حدیث ۲.

۴- مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۷، الباب الثالث عشر: باب ذکر الجذع و المنبر.

۵- الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۳، احتجاجه علیه السلام علی اليهود.



و تبرک جستن به آن آب تا مصداق «و آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»<sup>۱</sup> بوده باشند، چنانچه به ذکر یک حدیث روح افزا در این هدیه اشاره می‌کنم و آن این است:

### [ذکر فضیلتی از فضائل علی (ع)]

و عن ابن عباس (ع) قال: «كان رسول الله (ص) في مجلسه و عنده جماعة من المهاجرين و الأنصار، فنزل عليه جبرئيل، فقال يا محمد (ص)! الحق يقرؤك<sup>۲</sup> السلام و يقول لك احضر علياً (ع) و اجعل وجهك مقابلاً لوجهه، ثم عرج جبرئيل (ع) إلى السماء، فدعا رسول الله (ص) علياً (ع) فاحضره و جعل وجهه مقابلاً لوجهه، فرفع نورا من وجههما إلى السماء، فنزل جبرئيل ثانياً و معه طبق فيه رطب فوضعه بينهما، ثم قال: كلا فأكلّا ثم أحضر طشتاً و إبريقاً، فقال: يا رسول الله (ص)! قد أمرك الله أن تصب الماء على يد علي بن أبي طالب (ع)، فصب رسول الله (ص) [۳۲] الماء على يد علي بن أبي طالب (ع)، فكلما أصب الماء على يد علي بن أبي طالب (ع) لم يقع منه قطرة في الطشت، فقال علي (ع): يا رسول الله (ص)! لم أر شيئاً من الماء يقع في الطشت، فقال رسول الله (ص): يا علي! إن الملائكة يتسابقون على الأخذ الماء الذي يقع من يدك، فيغسلون به وجوههم ليتبركوا به»<sup>۳</sup> و غیر ذلك من الأخبار كثيرة جداً.

یعنی و روایت شده از ابن عباس (ع) که گفت: «بود رسول خدا (ص) در مجلس خود و نزد آن حضرت بودند جماعتی از مهاجر و انصار، پس نازل شد بر پیغمبر (ص) جبرئیل و عرض کرد یا محمد (ص) خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید به تو که: حاضر کن دامادت علی بن ابی طالب (ع) را و بگردان<sup>۴</sup> مقابل صورت خود را به صورت علی بن ابی طالب (ع)، پس بالا رفت جبرئیل (ع) و طلبیدند رسول خدا (ص) علی (ع) را پس

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۳. ۲- در نسخه: «یقرأؤک».

۳- الفضائل، ص ۹۳، فی فضائل الإمام علی (ع).

۴- در نسخه: «و».



حاضر شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رسول خدا، چون حضرت ظاهر شد، روی مبارک خود را مقابل کرد با روی پسر عم خود، پس بلند شدنوری از میان این دو صورت مبارک و رفت تا آسمان، پس نازل شد در مرّه ثانی باز جبرئیل (علیه السلام) و با او بود یک طبقی که در آن موجود بود رطب تازه، پس گذارد جبرئیل (علیه السلام) آن طبق را میانه آن دوبرگوار، پس عرض کرد که بخورید از این رطب، پس میل فرمودند هر دو رطب را، پس حاضر کرد جبرئیل (علیه السلام) طشت و ابریقی و گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! به تحقیق که امر کرده است تو را خلاق عالم که بریزی آب بر دست علی (علیه السلام)، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ریخت آب را بر دست داماد خود، پس هر چه [۳۳] آب ریخته می شد بر دست علی (علیه السلام)، قطره‌ای از آن آب‌ها در طشت ریخته نمی شد، پس عرض کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام): یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! نمی بینم چیزی از آب‌ها که در طشت ریخته شود، فرمودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله): یا علی! به درستی که ملائکه پیشی می گیرند بر گرفتن آب‌هایی که از دست تو می ریزد و می شویند صورت‌های خود را به آن آب از برای اینکه تبرک بجویند به آن آب»، و غیر از این، اخبار کثیره وارد شده.

[نظر دوم: آخرین منهم، ملائکه می باشند]

پس «آخِرین» که خداوند در قرآن مجید بیان فرموده که: «وَ آخِرینَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْغَزِيُّ الْخَبِيمُ» مراد ملائکه و غیر آنها می باشند، پس خوشا<sup>۱</sup> به احوال آنها که به تولی آنها و اولاد آنها و دوستی با ایشان تبرک می جویند و دین و عقبای<sup>۲</sup> خود را معمور می سازند و خود را داخل سلسله «وَ آخِرینَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» می گردانند.

و بدا به احوال آن قومی که با این طایفه و سلسله در مقام خصم و عداوت باشد، یا اینکه نه خوب باشد و نه بد نموده باقه من شر حاسد افا حسد بلی، طایفه با ایشان در ظاهر

۱- در نسخه: «خشا».

۲- در نسخه: «عقبی».

و باطن عداوت نمودند و خود را در ظلمات ابدیه سرمدیه انداختند و تا روز قیامت جگر عالمی را کباب کردند، فرزند فاطمه زهرا [علیها السلام] در صحرای کربلاء، طفل شیرخوار خود را بر سر دست گرفت و هر چه نالید که آیا یک مسلمانی هست که یک قطره آب به این طفل شیرخوار بی گناه من بریزد و او را از قید تشنگی برهاند؟ احدی جواب نداد، بلکه عوض آب تیر زهرآلود بر حلق آن طفل معصوم زدند در آغوش باب بزرگوار... آه آه و ویلاه و مصیبتاه و حسرتاه. [۳۴]

### [اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر]

شهبسوار کربلا یعنی حسین	بر کف خود داشت اصغر، نور عین
گفت: ای قوم جهول پُرخطا	تا به کی بی شرمی، آخر کو حیات
آب گُر باشد به قول کوفیان	ناروا بر ما به زعم شامیان
طفل شش ماهه به هر دین بی گناه	خاصه این طفلی که باشد هم چو ماه
روز سیم شد که بی شیر است [و] آب	از عطش گردیده اعضایش کباب
این همه آبی که در هم می رود	سوی دریا روز و شب داخل شود
قطره‌ای زان بر لب اصغر دهید	تا نمیرد تشنه ای قوم عنید
کافری تیری به شصت کین نهاد	از برای خاطر ابن زیاد
زد به حلق اصغر شیرین زبان	تا قفایش پاره زان تیر سنان
بر رخ بابا بزد لب خنده‌ای	رفت تا خلد برین <sup>۱</sup> پرنده‌ای
شه بلندش کرد سوی آسمان	گفت ای خلاق هر کون [و] مکان
در ره امت فدا شد اصغر	اصغر شد کشته همچون اکبر
تا تو بخشایی <sup>۲</sup> گناه امتان <sup>۳</sup>	بردو خون این دو طفل نوجوان

۱- در نسخه: «بر این».

۲- در نسخه بخشایی.

۳- شهادت حضرت سید و سالار شهیدان برای اینکه گناه امت بخشیده شود از نظر مبانی

آصفا ای شهریار روزگار      گریه کن بر حال شاه تاجدار  
چشم خود کن روشن از اشک بصر      در عزای زاده خیر البشر  
نظم آقامایه حزن تو شد      بی اشارت کی نویسم خود به خود  
والسلام

[تفسیر آیه ذلک فضل الله یؤتیه...]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

شرعت بعون الله و توفيقه في تفسيرها على طريق الإيجاز و الاختصار و الله العالم  
بكل الأحوال. [۳۵]

یعنی این «بعث» که پیغمبر به آن مبعوث شده یا این اقرار و اعتقاد به این پیغمبر  
نصیب هر که شد، این نعمت را می دهد خداوند بر سبیل تفضّل به هر که می خواهد از  
بندگان بر مقتضای حکمت بالغه. و خداوند صاحب فضل بزرگ است و نعم دنیا  
و آخرت در نزد او هیچ است.

[تفسیر فضل الله]

و قال بعض المفسرين: الفضل الذي أعطاه محمدًا و هو النبوة لكافة خلق الأولين  
والآخرين إلى يوم القيمة و هو فضل الله يعطيه من يشاء باقتضاء الحكمة.<sup>۱</sup>  
بلی چنین است، چنانچه در اول تفسیر آیه ذکر کردم مفاد همین قول را با زیادتى

→ کلاسی شیعه مورد تردید جدی است و طرح اندیشه گناه بخشی با شهادت امام حسین (علیه السلام)  
شبهه به آنچه مسیحیان درباره به دار آویختن حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام  
آورده اند که برای بخشش گناهان مسیحیان بوده است، اندیشه ای موهوم و بی اساس به نظر  
می رسد.

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۹، سورة الجمعة.

تابعین تا روز قیامت، بلی کم نعمتی و فضلی نیست متابعت خداوند و قبول نبوت آن حضرت و اطاعت او و قبول ولایت ائمه و متابعت ایشان، خداوند همه ما را به این طریقه حقّه ثابت بدارد و اگر نیست عطا کند، چنانچه وعده فرموده در همین آیه مبارکه، و در این مقام کلام بسیار است.

و کلی از آن [را] در کتاب کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده‌ام رجوع به آن کتاب شود، نه هر که مدّعی اسلام و قبول ولایت شود، ادّعایش مسموع باشد، بلی در ظاهر ثمر دنیوی شاید داشته باشد و لیکن در باطن امر نه چنین است. قبول آثاری دارد و عدم قبول هم آثاری دارد و هر اثری، تأثیری دارد، شکر تأثیرش حلاوت و شیرینی است و تریاک و حنظل، تأثیرش تلخی و مرارت است. دوستان و موالی اهل بیت [علیهم السلام] احوالشان دیگر احوالی است و دشمنان و اعدای ایشان، احوال و رفتار [۳۶]شان دیگر وضعی است.

روی ابوالفضل<sup>۱</sup> محمد بن عبدالله الشیبانی، عن محمد بن المفضل، عن موسی بن جعفر، عن أمير المؤمنين عليه السلام: «اختبروا شيعتي بخصلتين، فإن كانت فيهم شيعتي الأول محافظتهم على أوقات الصلاة و مواساتهم مع إخوانهم المؤمنين بالمال فإن لم تكونوا فابعد»<sup>۲</sup>.

یعنی: روایت کرده است ابوالفضل<sup>۳</sup> از محمد بن المفضل از موسی بن جعفر از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «بیاز مایید شیعیان ما را به دو خصلت، پس اگر یافتید این دو خصلت را در ایشان، پس ایشانند شیعیان ما، اوّل از آن محافظت کردن ایشان نماز

۱- در نسخه: «ابوالفضل»، و آنچه در متن آورده‌ایم از مصدر می‌باشد.

۲- جامع الاخبار، ص ۳۵، الفصل السابع عشر. در آخر روایت آمده است: «... المؤمنین بالمال و إن لم تكونا فيهم فأعزب ثم أعزب ثم أعزب».

۳- در نسخه: «ابو المفضل».

خود را در اوقات فضیلت آنها و نرمی و همواری و راه رفتن ایشان با برادران دینی خود به مال‌های خود، پس هرگاه نباشند صاحب این دو صفت پس دور شو از ایشان».

و روی عن انس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: «إن الله تبارك و تعالی یبعث فی یوم القیمة عبادا یتهلّل و جوههم نورا عن یمین العرش و عن شماله بمنزلة الأنبیاء و لیسوا بأنبیاء و بمنزلة الشهداء و لیسوا بالشهداء، فقام أبوبکر، فقال: أنا منهم یا نبی الله؟ فقال: لا، فقام عمر و قال: أنا منهم؟ فقال: لا، ثمّ وضع رسول الله ﷺ یدیه علی رأس علی بن أبی طالب علیه السلام، فقال: هذا و شیعتہ».<sup>۱</sup>

یعنی: و روایت کرده انس بن مالک که گفت که: فرمود رسول الله ﷺ که: «به درستی که خداوند عالم مبعوث و محشور می‌کند در روز قیامت بندگان چندی که می‌درخشند روهای آنها از طرف راست عرش و از طرف [۳۷] چپ عرش، به منزله پیغمبران می‌باشند و پیغمبر نیستند و به منزله شهیدانند در مقام قرب و شهدا نیستند، پس ابوبکر به طمع خام افتاد و برخاست<sup>۲</sup> و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! آیا من از ایشانم، حضرت فرمودند: نه، پس برخاست خلیفه ثانی عمر و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! آیا من از ایشانم؟ حضرت فرمودند: نه، پس حضرت گذارد دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند: این است و شیعیان او».

پس آثار تشیع دیگر آناریست.

حافظ:

[هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست] نه هر که سر نتراشد قلندری داند و هر که لایق هدایت نباشد، اگر شب و روز در نزد رسول بوده باشد و به کرات و مراتب اعجاز و آیات ملاحظه نماید، کفر و زندقه او زیاده‌تر می‌شود و اصلاً نور ایمان

۱- جامع الأخبار، ص ۳۳، الفصل السابع عشر.

۲- در نسخه: «برخواست».



در او ظاهر نخواهد شد و کلام حق در او مؤثر نمی‌شود، بلکه اضلال او افزون می‌شود و باعث اضلال دیگران هم خواهد شد، مثل خلیفه ثانی که هم ضال بود و هم مضل یکی از شنايع اضلال او با وجود بودن خدمت چنین رسولی همیشه شب و روز این است:

روی البخاري في مسنده عن عبدالله بن عباس رضي الله عنه قال: «لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، قَالَ اَتَتُونِي بِدَوَاتٍ وَ قِرطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ يَقُولُ الْهَذْيَانِ»<sup>۱</sup>.

یعنی روایت کرده است محمد بن اسمعیل بخاری که یکی از فحول علماء عامه است در کتاب مسند خود از عبدالله بن عباس که گفت [۳۸] که: «چون اشتداد یافت مرض موت پیغمبر ﷺ، حضرت فرمودند: بیارید برای من دوات و کاغذ تا بنویسم برای شما نوشته‌ای که دیگر بعد از من هرگز به ضلالت نیفتید، عمر گفت: به درستی که رسول خدا ﷺ غالب شده او را مرض موت و وجع، و می‌گوید هذیان را» یعنی کلماتش از روی شعور و فهم نیست و حال اینکه خداوند در حقش می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۲</sup> و مردم هم قبول کردند حرف این ضال مضل را و انداخت خلق اولین و آخرین را به گمراهی ابدی، و آل رسول [را] منزوی ساخت در خانه‌های خود هم چون علی رضی الله عنه؛ و شیاطین و جبت و طاغوت به جای پیغمبر ﷺ نشستند و این همه ثمرات حضور رسول و آیات و معجزات و قرآن در حق او به جز افزوده شدن گمراهی دیگر ثمری نداشت تا اینکه به دو سه روز فاصله همین شقی در خانه همین پیغمبر را سوزانید و خورد، خورد تأثیر کرد تا ظهور کلی آن در کربلا شد که

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی و الطب؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳، مسند عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، باب ترك الوصية لمن ليس له شيء، یوصی فيه (با اندکی تغییر در متن روایت).

۲- سورة مبارکه نجم، آیات ۳ و ۴.

فرزند فاطمه [علیه السلام] را کشتند و او را برهنه در خاک، بی دفن و کفن انداختند و آتش بر خیمه‌های او زدند تا اینکه قنای<sup>۱</sup> اهل بیت او را سوزانیدند.

راوی می‌گوید: من در گوشه [ای] ایستاده بودم که دیدم دخترکی، چون بدر منیر و آفتاب عالم‌گیر از ترس آتش از خیمه بیرون دوید، آتش به گوشه معجر او افتاد و از ترس حالت خاموش [۳۹] کردن آتش را نداشت من با خود گفتم الله، حال دختر پیغمبر می‌سوزد، اسب انداختم از عقب او که آتش را خاموش کنم، آن دخترک چون مرا در پی خود دید بر روی زمین نشست و گفت: ای شیخ! بر من رحم کن، من پدر ندارم، گفتم: ای دخترک! من به جهت ایذا و اذیت و برهنه کردن تو نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام آتش از جامه تو دور کنم که نسوزی، دیدم خجلت کشید و از شدت حیا سر خود را به زیر انداخت و گریه شدید گلوی او را گرفت و می‌خواهد با من حرفی بزند و گریه او را مهلت نمی‌دهد، گفتم: ای دختر! مطلب خود را بیان کن، فرمود با گریه و زاری: ای شیخ! راه نجف از کدام راهست، گفتم: راه نجف را چه می‌کنی؟ گفتم: می‌خواهم بروم نزد جدم علی [علیه السلام] و شکایت این قوم را به آن حضرت نمایم. آه نمی‌دانم آصف‌الدوله دوران کجا بود که دست آن دختر را گرفته به وادی نجف اشرف ببرد و او را از دست قوم ضلال برهاند، آه و اوایلا.

### [مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم]

لمؤلفه:

معجرش می‌سوخت از کین در برش	آتش افتاد از بلا بر معجرش
همچو ابری کو ببارد در بهار	سر به زیر افکنده گریان زار زار
کی شده در نار نمرودی غریق	گفت با وی مطفی نار حریق
گرچه در ما نیست شرم آبرو	کوثر باشد بما حاجت بگو

۱- پارچه‌ای که بدان زنان سر خود را پوشانند، روسری.

لیک می سوزد دلم بر حال تو  
 رحم نبود<sup>۱</sup> ذره [ای] در قلب ما  
 گفت آن کودک به صد حال خراب  
 من ندارم با تو حاجت در جهان  
 حاجتم این است ای شیخ خلف!  
 تا روم آنجا شکایت سر کنم  
 پیش جدم مرتضی، زاری کنم  
 گویم ای شیر خدا! فرزند تو  
 بال تشنه ز دست اشقیا  
 بر سر نی شد سر او جلوه گر  
 رفت بر یغما همه اموالمان  
 دستگیر شامی [و] کوفی شدیم  
 قصه کوتاه کن تو آقا از بیان  
 خامه تو قلب آصف را شکست  
 شهریار آصفا نکته مگیر  
 هر که دارد هر چه در طبعش هنر  
 بی هنر دانی که باشد در جهان

ای دریغ از بخت [و] از اقبال تو  
 وای بر این حال [۴۰] بر این ضرب ما  
 بلکه با صد رنج [و] با چشم پر آب  
 غیر این حاجت که می سازم بیان  
 که نمایی تو به من راه نجف  
 داد زین اشرار بد اختر کنم  
 اشک بر رخسار خود جاری کنم  
 قوت جان تو و دل بند تو  
 شد سرش از خنجر اعدا جدا  
 نه به بالینش برادر نه پسر  
 گشته سوزان از جفا خرگاهمان  
 هم اسیر [و] هم ذلیل [و] هم یتیم  
 آتش افکندی تو بر جان جهان  
 گرد حزن اندر دل پاکش نشست  
 نکته گیری دور است از طبع امیر  
 زاید از آن کی طلب سازد بشر  
 آنکه بی خدمت، ز حق خواهد چنان

[تفسیر آیه مثل الذین حملوا التوراة]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَخْمِلُ أَشْقَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

شرعت باعانتها في تفسيرها [۴۱] على نهايت الاختصار لأولى الأبصار.

يعني مثل آنها که بار کرده شده‌اند به تورات و مأمور شده‌اند به آموختن تورات و بر دوش کشیدن بار تکلیف آن و عمل به آن، پس برنداشتند بار تورات را و اکتفا به حفظ کردن و خواندن آن کردند و در آن آنچه بود قبول نکردند و آن اظهار نبوت و خبر به آمدن محمد ﷺ است. مثل آنها مثل درازگوشی است که بر می‌دارد، کتاب‌های بزرگ گرانبار را از علوم، و زجر می‌کشد در حمل آن و نفع و فایده از آن علوم از برای درازگوش نیست، بد است مثل کسانی که تکذیب کردند به آیت‌های خدا که دالند بر صحت نبوت سید انبیاء ﷺ، و خداوند راه فلاح و رستگاری را ننماید بر گروه ستمکاران که بر نفس خود ظلم کردند و از طریق حق تجاوز نمودند.

«و بنس كلمة ذمّ كما أنّ نعم كلمة مدح»<sup>۱</sup> أي: مثل الذين كذبوا و هم المكذبون بآيات الدالة على نبوة محمد ﷺ و يجوز أن يكون الذين صفة للقوم و المخصوص بالذم محذوفا تقديره «بنس هذا المثل»، لأنّه سبحانه ذمّ مثلهم و المراد به ذمّهم.

يعني و «بنس» كلمه ذم و مذمت است، چنانچه در مقابل آن «نعم» كلمه مدح و خوبيست و زايد بر اين گفتگو نمودن مناسب مقام چندان نيست.

به هر حال تطويل كلام در هر مقام محوّل به كنزالعرفان است، بلى قارى قرآن و ساير كتب سماوى از تورات و انجيل و زبور و صحف و غير اينها؛ و تعليم و تعلّم آنها وقتى خوبست كه از براى قارى آن و حافظ و حامل آن ثمرى داشته باشد و هرگاه بلاثر شد، بعينه مثل درازگوشيست [۴۲] كه هزار جلد قرآن بار او كرده و اصلا نه از جلد خبر دارد و نه از كاغذ و نه از مرگب و نه از سوره و نه از آيه و نه از تفسير و نه از ترجمه و نه از محكم و نه از متشابه و نه از عام و نه از خاص و نه از ناسخ و نه از منسوخ و نه از تجويد و نه از فصاحت و نه از بلاغت و نه از واجب و نه از حرام و نه از مندوب و نه از مكروه

۱- بنگريد: مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۴۸، ماده «بنس».



و نه از طریقه صرف و نه از نحو و نه از منطق و نه از معانی و نه از بیان و نه از حکمت و نه از کلام و نه از نجوم و نه از هندسه و نه از رمل و نه از جفر و نه از اسطرلاب و نه از ظاهر و نه از باطن و نه از عرف متشرعه و نه از عرف عام و نه از مطلق و نه از مقید و نه از شأن نزول و نه از خواص السور<sup>۱</sup> و نه از ثواب و نه از عقاب و نه از اوامر و نه از نواهی و نه از قصص و نه از ترتیب و نه ترتیل و نه نازل و نه از منزل علیه و نه از عربی و نه از عجمی و نه از ترکی، هیچ خبر ندارد، همین قدر می‌داند که باری بار اوست و زجری در حمل آن دارد.

بلکه بنی آدمی که حامل قرآن و حافظ آن و عالم به احکام آن هست، هزار بار بدتر است از حمار حامل، به علت آنکه تکلیفی از برای حمار نیست اصلاً در این بارها، و انسان که مکلف تحمّل این بارها می‌باشد و قوه ادراک آن را دارد و عمل به آن نمی‌کند، چونست احوال او، لهذا حاملین تورات و انجیل که در آن آیات واضح بر نبوت پیغمبر خدا ﷺ بود، خواندند و دانستند و اغماض و غمض عین نمودند، البته در حق آنها ﴿بَشَىٰ مَثَلُ الْفَٰقُومِ الْاٰدِیْنَ کَذَّبُوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ﴾ نازل می‌شود.

### [چند نکته از کلام تورات در حقانیت نبوت محمد ﷺ]

و آیات [۴۳] دالّه بر نبوت آن حضرت در کتب تورات و اناجیل و زبور و صحف بر وجه ظهور موجود است و اغلب آنها [را] در کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده‌ام و جزئی از آن در این وجیزه ذکر می‌شود و آن این است در تورات:

«ولو قام نار یعود بی اسرائیل کموشی یداعوا ذونای پانیم ناوی مفرنجا مع هنحا کامانی نافتم لھا اذا نای الو تشماعون ال اشموعیل قول شفیخا هوت برختی اتواهر بینی او تواییم اودما و دشیم اشاره نسی ام یولدا و قالاقم ناوی ییقر ب اخهم کامو خاونا تبتی دیاری بنیمو و دبیر لاهم ات کل اشراصو توادر زتیم باد اصوات و هایوشما در شبینا



ینوخ هکویم او توبیم اشمعیل نواید و قیدار و دمرا موسان اشماع و نادود و ما وحدد و تیمایطور ناقیس و اقداما.

یعنی: و برانگیخته است خدای تعالی پیغمبری از فرزندان یعقوب، مثل موسی می خواند خدای را روبروی شما پیغمبری از میان پسر برادران شما برانگیزانم که بخواند خدای را که از او بشنوند و به دین او عمل کنند، قسم به حق اسمعیل قبول کردم از تو، این عطیه است بر تو ای ابراهیم که بزرگ کنم و برکت دهم نسل او را، از اوست کاملان خلق که او محمد است، از اوست دوازده امام، و پیغمبری برخیزانم از برادرزاده های ایشان که چون تو بگذارم سخنان خود را به دهن او و بگوید به ایشان که ایمان بیاورید در آنچه بفرمایم شماها را و پراکنده [۴۴] کنم شماها را در ولایت ها و باشید به سرزنش در میان قوم و او از فرزندان اسمعیل است علی و حسن و حسین، عابد، باقر، صادق، کاظم، رضا، تقی، نقی، حسن، مهدی.

پس با این آیات تورات در نبوت پیغمبر و در ولایت دوازده امام، چگونه یهود منکر بعثت آن حضرت گردیدند و چگونه یهودیان این دین، منکر ولایت و امامت اولاد ایشان که دوازده امامند شدند، پس علم به تورات و آیات آن و حامل شدن این تکالیف را مثل حماری می ماند که حمل کتاب در ظهر او شود، بلکه بدتر.

از کتب آسمانی گذشتیم، طفلی در میان یهود چون از مادر متولد شد، ابیاتی چند که صراحت داشت بر بعثت رسول الله و آنچه که از جفای امت او به اولاد او می رسد بر زبان جاری ساخت و در میان ایشان ابیات آن طفل، مشهور است و چند بیت از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است:

آیتا اثنا امنا مزعزع بریاتا عابدا هدمداتا بیدین امنا

یعنی: بیایند گروهی و طائفه ای که از جای بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابی ها به دست پسر کنیز، چونکه حضرت از هاجر بود او را به پسر کنیز نسبت داد.

بعالما دنشا و حردین کرشا      جبارین حالشا و هلمین قیشا  
یعنی: مردی باشد که دور کند دنیا را از خود و براند دنیا را و جباران را راست کند  
و بشکند. و خوار کند مذهب و روش پادشاهان را.

محمّد کایا اعایاء      یطمع هو یا ویی کللیا  
یعنی: آن شخص محمد است چه نیکو مردیست به اصلاح فرو می‌نشانند دین‌ها  
و رسم‌های پیش را و دین او همه را فرو گیرد.

و عصی مترسا و ناصا      و حلّسا و نسا<sup>۱</sup>  
یعنی: به سختی بیفتند و به تنگی بیفتند و پاره پاره شوند اشاره به صحرای کربلاست.  
تفیصا شعر فاعلی ید سادسنا      کصرفا تبر و فانتیا لحر با  
یعنی: به خنجر جفا بریده شود بر کنار رودخانه در صحراء، امتحان کرده شود در  
اوقاتی که زفاف بعضی از آنها در آن وقت باشد.

با وجود این اخبارات و آیات از خدا و طفل یک روزه، در حقیقت رسول ﷺ و اولاد  
طاهرین او مع هذا باز حمارها، بلکه سگهای اَمّت از اینها چشم پوشیده، بعضی از آنها  
در کربلا جمع شدند و فرزند این رسول را از دم شمشیر و نیزه، پاره پاره کردند و زفاف  
بعضی از آنها را بدل به عزا کردند، مثل قاسم نوداماد به روایتی که در آن روز یوم عرس<sup>۲</sup>  
ایشان بوده باشد؛ آه واویلاه و وارزناه و واحزنانه.

### [اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن]

لمؤلفه:

بست عقد فاطمه شاه زمن      از برای قاسم آن نجل حسن  
بهر سور این عروسی شاه دین      کرد شوری در سما و در زمین

۱- بنگرید: کتاب محضر الشهود فی رد الیهود ۵، با کمی اختلاف.

۲- بحث عروسی حضرت قاسم در منابع معتبر کمتر مطرح گردیده و بزرگانی چون شهید  
مطهری در آن تشکیک جدی کرده‌اند.

مهر کابین عروس تشنه کام  
 غرقه در خون پاره پاره، جسم چاک  
 بر سر نیزه سرش گردد بلند  
 نوعروس از خون او بندد نگار  
 چون به این کابین عقدش بسته شد  
 بوسه قاسم داد آن دم دست شاه  
 شه دو شه زاده سپردی دست هم  
 هر دو شه زاده نشست بی قرار  
 گفت قاسم با عروس دل دو نیم  
 کاش بودی زنده باب زار من  
 دست زد تا از رخس گیرد نقاب  
 آفتاب از باختر آید برون  
 وی شود از مقدمش فصل بهار  
 زلف مشکین را کند عنبر شکن  
 نوعروس از شرم همچون آفتاب  
 گفت قاسم: کی عروس نامدار  
 آنچه دارم در جهان مال پدر  
 باز کن رخ را که بینم روی تو  
 نوعروس خسته داد او را جواب  
 من نخواهم هیچ از مال جهان  
 گر تو داری لطف ای عالیجناب  
 شد به اذن حضرت خیر الانام  
 اوفتد نه روز قاسم روی خاک  
 پاره گردد جمله اعضا، بند بند  
 سر برهنه بر شتر گردد سوار  
 قلب زهرا از برایش [۴۶] خسته شد  
 رفت گریان شاه زاده حجله گاه  
 عالمی زین ماجرا خورده به هم  
 هر یکی از تشنگی گریان [و] زار  
 گفت و گو بنما تو با طفل یتیم  
 تا بدیدی حالت افکار من  
 از سحاب آید برون آن آفتاب  
 گوشه ابرو نماید از درون  
 سرو رقص آید کنار جویبار  
 تا نیارد کس دگر مشک ختن  
 شد نهان بار دگر، زیر سحاب  
 از چه رخ پوشی بر این افکار<sup>۱</sup> زار  
 جمله را دادم به تو بهر نظر  
 کرد رویت مشک افشان موی تو  
 کی شبیه مصطفی و جد [و] باب  
 نه ز باغ [و] نه ز راغ<sup>۲</sup> بوستان  
 تشنه ام من تشنه ام یک قطره آب

۱- آزرده، خسته، مجروح.

۲- مرغزار، دامن کوه، صحرا.

رفته از بی آبی آب و رنگ من	هیچ نباید آب اندر چنگ من
گفت قاسم: از خجالت مرده‌ام	من هم ای ناکام چون تو تشنه‌ام
شد جگر اندر برم این دم کباب	از برای تو ایسا علیا جناب
سیدا آقا قلم را سر شکن	این قدر [۴۷] آتش به عالم تو مزین
قلب آصف پر نمودی از ملال	شرم کن از کردگار ذوالجلال

[تفسیر آیه قل یا ایها الذین هادوا]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

یعنی: بگو ای محمد ﷺ: ای گروهی که ملت یهود [را] اختیار کرده‌اید، اگر دعوی می‌کنید به زعم خود که شما دوست خدايید، دون مردمان دیگر از عرب و عجم ایمان آورنده، پس آرزو کنید از خدا مرگ را اگر هستید شما راست‌گویان.

[بررسی لغات آیه]

الزعم، قول مشترك بين العلم و الظن فاستعمل الزعم مرّة مقام الظن و استعمل مرّة مقام العلم؛ و الأولياء جمع وليّ يوليها عند الحاجة و الله وليّ المؤمنين، لأنّه يوليهم النصرة عند حاجتهم و المؤمن وليّ الله لهذه العلة؛ التمني، الآمال، فهو يتعلق بالماضي والمستقبل.

یعنی قول و کلمه «زعم» قولیست مشترک میانه علم و ظن پس استعمال می‌شود گاهی «زعم» در جای ظن؛ و استعمال می‌شود کلمه «زعم»، گاهی در جای علم. یعنی در هر دو مقام می‌توان استعمال نمود.

و «اولیاء» جمع ولی است که یاری کرده می‌شود نزد حاجت، و خداوند ولیّ مؤمن است به علّت آنکه یاری می‌کند ایشان را نزد حاجات ایشان، و مؤمن هم ولیّ خداست

به این علت، کما قال الله: ﴿كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و لفظ «تمنی» آرزوست و آن متعلق است هم به ماضی و هم به استقبال و ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup> [۴۸]

### [دیدگاه اولیاء الله درباره مرگ]

و تمام مطلب از لغت و نحو و صرف و اخبار و تفسیر، در تفسیر کنزالعرفان ذکر شده است و از اسلوب این کتاب بعض مطالب خارج است و ایراد آن بلا فایده است. بلی، اولیاء الله از موت و مرگ خائف نمی باشند، بلکه دنیا از برای آنها زندان است، چنانچه [در] حدیث است که فرمودند: «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر»<sup>۳</sup>، چگونه شخص عاقل دانا خود را در زندان بلا خواهد، بلکه شب و روز در فکر حيله و تزوير و خدعه است که به هر نوع باشد خود را از زندان نجات دهد.

پس مؤمن کسی است که همیشه طالب مردن باشد و از موت فرار و گریزی نداشته باشد و طالب خانه و منزل و اهل و عیال و وطن و اصدقا باشد، خانه ما و منزل ما و اهل و عیال و وطن و اصدقا ما بهشت است و ما در زندان بلا و خانه و منزل دنیای فانی و فراشان غضب و زندان بانان و مرزبان، دنیا ساخته ایم و از خانه و وطن حقیقی رمیده ایم.

گفت: از ایمان بود حب وطن	گنج علم «ما ظَهَرَ مع ما بَطَّن»
این وطن، شهرست کان را نام نیست	این وطن، مصر و عراق [و] شام نیست
یوسفی، یوسف، بیا از چه بُرون	تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟
و ا رهی از جسم [و] روحانی شوی <sup>۴</sup>	تا عزیز مصر ربّانی شوی

۱- سورة مبارکه صف، آیه ۱۴. ۲- سورة مبارکه یونس، آیه ۶۲.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳، باب النوادر و هو آخر الأبواب وصیه رسول الله ﷺ لعلی علیّه السلام، حدیث ۵۷۶۲.

۴- شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تأویل قول النبی ﷺ: حب الوطن من الایمان.



این است که خداوند اگر چه خطابش با یهود است و لیکن مفاد آیه عموم دارد، یهود و غیر یهود را، خصوصاً اهل اسلام که می فرماید: ﴿إِنْ رَعَفْتُمْ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۱</sup> [۴۹]

### [اندرز بر توجّه به وطن حقیقی]

ای هوشیار همانا که وطن و منزل خود را ندیده‌ای و فراموش کرده‌ای، لهذا خو، به غربت و زندان کرده‌ای و زندان را وطن حساب کرده‌ای و هر روزه مصیبتی که چقدر خلاق در این زندان از ضیق و تاریکی و در بند و زنجیر و ایذا و اذیت زندانیان به عرصه هلاک افتاده‌اند و تو هر روزه ذوق و شوق به این زندان زیادتر شده. نظم:

این قدر در شهر تن ماندی اسیر      کان وطن یک باره رفتت از ضمیر<sup>۲</sup>  
و الا چرا باید شخص از وطن مألوف که موت و عقبی باشد، فراموش کند با آن نعم عظیمه و الطاف جسیمه موت مؤمن و بعد از آن، پس اخبار و آثار در مدح و راحت موت و بعد از موت از حَیَر<sup>۳</sup> تقریر و تسطیر بیرون است و ما اندکی از آن در این مختصر ذکر می نمایم.

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ عَبْدٍ، قَالَ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ! إِذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ فَأُنْتِ بِرُوحِهِ<sup>۴</sup> حَسْبِي مِنْ عَمَلِهِ، [قَدْ بَلَوْتَهُ] فَوُجِدْتَهُ حَيْثُ أَحَبَّ، فَيَنْزِلُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَمَعَهُ خَمْسَمِائَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، مَعَهُمْ قُضْبَانُ<sup>۵</sup> الرِّيحَيْنِ وَأَصُولُ الزَّعْفَرَانِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَبْشِرُهُ بِبَشَارَةٍ سَوَى بَشَارَةِ صَاحِبِهِ، وَيَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفِّينَ لَخُرُوجِ رُوحِهِ، مَعَهُمُ الرِّيحَانِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ [ثُمَّ صَرَخَ] فَيَقُولُ لَهُ جُنُودُهُ: مَا لَكَ يَا سَيِّدَنَا؟

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۶.

۲- شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تاویل قول النبی ﷺ: حب الوطن من الايمان، در

نسخه: «رفتند از ظمیر» آمده است. ۳- جای، مکان، کرانه، جهت.

۴- در نسخه: «روح». ۵- در نسخه: «اغصان».

فیقول: أما ترون ما أعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا.<sup>۱</sup>

یعنی رسول خدا ﷺ فرمودند که: «هرگاه رضا باشد خداوند از بنده ای، فرماید: ای عزرائیل! برو به سوی فلان بنده من و بیار نزد من روح او را، [۵۰] پس است مرا عمل او در دار دنیا، پس یافتم او را آنچنان که می خواستم، پس فرود آید ملک الموت و با او باشد پانصد ملک و با آن ملائکه باشد شاخه های ریحان بهشت و بیخ های زعفران جنت. هریک از آن ملائکه بشارت دهند محتضر را به بشارتی جداگانه غیر بشارت آن دیگری، و بایستند ملائکه دو صف از برای بیرون آمدن روح مؤمن، و با ایشان باشد ریحان، پس چون نظر کند به سوی ملائکه شیطان، بگذارد دست خود را بر سر خود و فریاد کند؛ لشکرش نزد او جمع آیند و بگویند به او که: چه می شود تو را ای سید و آقای ما، پس می گوید که: نمی بینید که چه داده اند به این بنده از کرامت بزرگ، کجا بودید شما؟ جواب گویند که: ما کوشش و سعی خود را کردیم که او را اغوا کنیم و از این فیوضات باز داریم، نشد».

پس مؤمنی که اول منزل آخرتش که موت باشد به این خوبی باشد، چرا باید از مرگ و موت ابا و انکار داشته باشد و خوشش از موت نیاید، همانا که یا عقل ندارد، یا توشه ندارد، یا وطن را خراب کرده است که روی در وطن ندارد.

و قال الصادق عليه السلام: «إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله! لا تجزع فوالذي بعث محمدًا عليه السلام أنا أبر بك<sup>۲</sup> و أشفق عليك من والد رحيم، فافتح عينيك فانظر، فينظر و يرى رسول الله عليه السلام و أمير المؤمنين عليه السلام و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، فهو لاء رفقائك [قال: فيفتح عينه فينظر] فينادي روحه مناد من

۱- معارج اليقين، فی اصول الدین، ص ۴۸۸، الفصل السادس و الثلاثون و المائة: فی الروح، حدیث ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۱، أبواب الموت، باب سكرات الموت و شدائده، حدیث

۲- در نسخه: «منك».

۲۹، با اختلاف کمی.

قبل رب العزة، فيقول: يا أيتها النفس المطمئنة ارجعلي إلى ربك و إلى محمد ﷺ و أهل بيته، راضية بالولاية، مرضية بالثواب، فادخلي في عبادي، يعني محمداً و أهل بيته و ادخلي جنتي فما من شيء أحب إليه من خروج روحه و اللحوق بالمنادي»<sup>۱</sup>.

یعنی فرمود جناب صادق علیه السلام: «هرگاه آمد نزد مؤمن عزرائیل برای قبض روح او، جزع کند بنده مؤمن نزد این حال، پس می گوید به او ملک الموت: ای ولی خدا! جزع مکن به حق آن کسی که محمد ﷺ را مبعوث کرد به نبوت، من به تو مهربان تر و مشفق ترم از پدر مهربان، بگشا چشم های خود را و نظر کن، پس نظر کند مؤمن، پس می بیند رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را، پس می گوید ملک الموت که: اینها رفقاء تواند، پس ندا می کند روح او را منادی از قبل پروردگار و می گوید آن منادی: ای نفس آرام گرفته به ذکر من و فارغ از غیر من، بازگرد به سوی پروردگار خود و به سوی محمد ﷺ و اهل بیت طاهرین او در حالتی که پسند کننده باشی ولایت اهل بیت را و پسندیده شده ای نزد خدا به اعمال صالحه، پس در او داخل شو، در زمره بندگان شایسته من که محمد ﷺ باشد و اهل بیت او و درآدر بهشت من با ایشان، پس نیست چیزی نزد آن محتضر بهتر و خوب تر از بیرون رفتن روح او از بدن او و ملحق شدن او به آنکه او را ندا می کند که خدا و اهل بیت محمد ﷺ و خود آن حضرت باشد».

پس مؤمن همیشه طالب ملاقات [۵۲] خدا و رسول خدا و آل طاهرین ایشان در اعلا درجات بهشت است، چگونه منکر موت و کاره آن خواهد بود و حال اینکه کراهت ثمری از برای وجود موت ندارد. خواه طالب و خواه کاره، مرگ خواهد آمد، پس کاری بکن که از مرگ نترسی و کاره نباشی، به هر حال رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷، باب أن المؤمن لا يكره على قبض روحه، حديث ۲، با اختلاف کمی.

و حسین علیه السلام در حال جان دادن محتضر در بالای سر ایشان حاضر می‌شوند و پانصد ملک با شاخه‌های ریحان به دیدن و بشارت دادن می‌آیند، پس چرا پسر فاطمه، حسین علیه السلام [در وقت جان دادن احدی به نزد او نیامد و عوض پانصد ملک سبب [و] هشتاد هزار کافر با شمشیر و نیزه و خنجر به بالین او حاضر شدند و به عوض ریحان و زعفران، تیرهای کفار و اعادی بود و از خون‌های بدن طیب و طاهر آن حضرت، رنگ رو و بدن و لباس آن حضرت سرخ شده بود و پر و شاخ درآورده بود، کاش آصف الدوله دوران و آن شهریار زمان در آن زمین بود و آن تیرها و نیزه‌ها را از آن بدن طیب بر بدن خود می‌خرید، یا آنکه خون از رخسار آن جناب پاک می‌کرد، آه واویلا و واحزنانه و وامصیبتاه.

#### [در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام]

لمؤلفه:

آصف از نزد سلیمان دور بود	یا که از چشمان او مستور بود
تا سلیمان را ببیند در بلا	کرد او یکصد هزار از اشقیا
کرد اهریمن صفت آن بی حیا	رأس فرزندی از تن جدا
کافری انگشت انگشت برید	دست [۵۳] شه را ظالم دیگر برید
کرد بی دینی به نوک نیزه‌ها	رأس شه را همچو ماهی بر سما
آن سر پر نور گاهی در تنور	گرد او افلاکیان گرم نشور
گاه گشته زینت بزم یزید	گاه زیر تخت آن کلب عنید
گاه بر لب چوب خضران بوسه گر	گاه افتاده سراندر طشت زر
گاه از حسرت نظر بر دختران	گاه گریان گشته بهر کودکان
گاه بهر زینب [و] کلثوم زار	گشت گریان همچو ابر نوبهار



اشک ریزان گشته آن نور مبین      بهر فرزند عیالش<sup>۱</sup> عابدین  
 سید سجّاد در غُل، روز و شب      همچو نی رنجور گشته از تعب  
 دست بسته بر شتر بیمار<sup>۲</sup> زار      پای در غل بر شتر گشته سوار  
 گو بیانی تا بگویم گو بیان      تا که از آن ماجرا سازم بیان  
 بشکن ای آقا تو این نیش قلم      تو مکن از این نمط دیگر رقم  
 آصفا منما دگر زار و حزین      اشک بارید از دو چشمش بر زمین  
 داورا ای پادشاه ذوالجلال      کن دلش را خالی از رنج [و] ملال  
 در حیاتش کن فزون عزّ [و] شرف      در مماتش کن تو مأوی در نجف  
 اجر [و] مزدش را بده در واپسین      در بهشت عدن در خلد برین  
 تو ببخشا نجل پاکش از کرم      بر شه لب تشنگان، میر حرم

[تفسیر آیه و لا یتمنونه ابدأ]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أُنْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها إنشاء الله تعالی.

یعنی: [۵۴] و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز به سبب آنچه از پیش فرستاده‌اند از اعمال قبیحه و تحریف و تغییر احکام الهیه و عدم اعتقاد به بعضی احکام الله و معتقد بودن و عمل نکردن به آنها از روی فسق و فجور و ظلم و بغی و عدوان و خدا داناست به

۱ و ۲- توصیف حضرت سید الساجدین و زین العابدین امام سجّاد علیه السلام به علیل و بیمار در سوگنامه‌ها و مرثی شاعران به خطا فراوان طرح گردیده است. در صورتی که بیماری حضرت سجّاد علیه السلام که به عنایت الهی برای حفظ امام معصوم بوده در یک مقطع زمانی کوتاه بوده است و امام با فضیلتی چون آن بزرگوار با کمالات بی شمار به امام زین العابدین بیمار شایسته نیست.



ستمکاران فرورفته در عناد و طغیان، اگر چه این کلام در حق یهود است و طغیان آنها ولیکن حکایت ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بدی آن نسبت نه به یهود تنه‌است در حق مسلم هم ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بد است و بلا اشکال، صاحب این صفات ذمیمه داخل ظالمین است به عموم لفظ ظلم.

قال بعض العارفين: قد أبطل الله تعالى قول اليهود في ثلاث أنهم زعموا أولياء الله فكذبهم بقولهم: «فَتَمَنُّوا أَلَمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup> والثاني واقتخروا بأنهم أهل الكتاب والعرب لا كتاب لهم فشبَّههم الله تعالى بالحمير يحمل أسفاراً، وبأهوا بالسبت وأنه ليس للمسلمين بمثله فقرّر لنا الجمعة.<sup>۲</sup>

یعنی: بعضی از اهل عرفان گفته‌اند که: خداوند باطل کرد قول یهود را در سه جا، به درستی که ایشان زعمشان بود که اولیاء الله می‌باشند، پس خداوند تکذیب ایشان کرد به فرموده خود که فرمود: «فَتَمَنُّوا أَلَمُوتَ»<sup>۳</sup>، یعنی آخره، دویم فخر می‌کردند که ایشان اهل کتابند و عرب را از برای ایشان کتابی نیست، پس خداوند شبیه کرد ایشان را به درازگوشی که بر او بار شود و بارکش اسفار تورات باشد [۵۵] و مباهات می‌کردند بر خلق دیگر به روز شنبه و نبودن آن روز از برای مسلمین و مثل آن، پس خداوند قرار داد از برای ما روز جمعه را رغماً لانیف یهود مردود.

و قال رسول الله ﷺ: «والذي نفسي بيده لا يقولها أحد منهم إلا أغص بريقه»<sup>۴</sup>، فلولا أنهم عرفوا صدق النبي ﷺ وأنهم لو تمنوا لما توا من ساعتهم لتمنوا، ولم يتمن أحد منهم، فكان هذا أحد معجزاته [ﷺ].<sup>۴</sup>

ملخص کلام و مفاد حدیث این است که: «رسول خدا یهودان را فرمود: به حق آن

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۹۴.

۲- بنگرید: تفسیر رازی، ج ۳۰، ص ۸، تفسیر سورة الجمعة، با کمی اختلاف.

۳- بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۲۲، باب ۲، احتجاجه ﷺ علی اليهود فی مسائل شتی، حدیث ۱۵.

۴- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۰، تفسیر سورة الجمعة.

کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هیچ کس از شما تمنای مرگ را نکند، الا آنکه مرگ بر او واقع شود»، ایشان هم تمنای مرگ نکردند، پس این آیه از معجزات آن حضرت است که خبر داد ایشان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد به جهت معرفت ایشان به صدق مقال آن حضرت.

### [ظلم و انواع و احکام آن]

و الظلم مشتق من الظلمة و الظالم من يتعدّ حدود الله بدلیل قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۱</sup> و في الحديث: «ألا و أن الظلم ثلاثة ظلم لا يغفر، و ظلم لا يترك، و ظلم مغفور لا يطلب، فأما الظلم الذي لا يغفر فالشرك بالله تعالى، و أما الظلم الذي يغفر، فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات<sup>۲</sup> و أما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضاً»<sup>۳</sup>.

و ظلم مشتق از ظلمت است و ظالم آن کسی است که تجاوز کند از حدود الله به دلیل آیه کریمه که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ یعنی هر کس که تجاوز کرد و بیرون رفت [۵۶] از حدود الله پس این گروه هستند از ظالمین، پس ظلم انواع می باشد، یکی ظلم شرک است، یکی ظلم بر نفس است، یکی دیگر ظلم به غیر است، و حقیر را اعتقاد این است که ظلم به غیر باز اشد از ظلم کفر باشد، به علّت آنکه باز ظلم کفر و شرک، ظلم به نفس است و عفو آن راجع به خلاق عالم است با توبه حقیقی و دخول در اسلام، و اما ظلم به غیر اگر چه از اهل اسلام باشد، اعسر از آن ظلم

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۲۹.

۲- در نسخه «من الزلات» به جای «عند بعض الهنات»، آنچه آورده ایم از مصدر می باشد، قابل توجه است که در مجمع البحرين آمده: «و أما الظلم الذي يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات - یعنی الصغيرة من الزلات -».

۳- بنگرید: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۵، خطبه ۱۷۶؛ مجمع البحرين، ج ۳، ص ۹۵، ماده «ظلم». با اختلاف کمی.

است در عفو و هر یک از این ظلم‌ها نیز انواع است و انواع هر یک به نحو تفصیل در کتاب کنزالعرفان به بسطی کامل ایراد کرده‌ام، طالب آن به آن کتاب رجوع کند.

و اما ظلم به غیر یا ظلم بر نفس غیر است چون ضرب و شتم و قتل و جرح و سب و دشنام و غیبت و تهمت و غیر اینها که در مقام خود ذکر کرده‌ام، و یکی دیگر از انواع ظلم بر غیر، اکل مال غیر است بدون استحقاق شرعی، چه نقدا و چه جنسا و چه از مأكول و چه از غیر مأكول و چه از ملبوس و چه از دواب و غیر اینها و این قسم را مظلّمه و حقّ الناس گویند، و علاج این قسم ظلم با قدرت به جز رد کردن به صاحبش حق او را چاره‌ای نیست و این رد کردن حق را در شرع «ردّ مظالم» گویند، و چون شخص ردّ مظالم عباد نمود، فارغ البال است در قیامت.

### [نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد]

و عשרی از اعشار و یکی از هزار مسئله رد مظالم در این وجیزه در نهایت اختصار ذکر خواهد شد و آن اندک و عشر از اعشار این است: [۵۷]

الأول: وجوب إيصال مال الغير إلى صاحبه و حرمة أكل مال الغير بدون رضائه والدليل على الأمرين قبح التصرف في مال الغير عقلا و شرعا من دون رضى المالك وكذا عدم جواز حبس حق الغير من دون سبب شرعي، و يدل على ذلك الاجماعات المنقولة، بل الضرورة من الدين و النصوص الواردة عموما و خصوصا كتابا و سنّة، و اما النصوص الواردة في الكتاب قوله تعالى: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ بِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ﴾<sup>۱</sup> و قوله تعالى أيضا: ﴿وَنِلْ لِلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾<sup>۲</sup> و قوله تعالى أيضا: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَفُضْكُمْ بِنَضًا فَلْيُوَدِّ أَلَدَىٰ أَوْثَمِينَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ﴾<sup>۳</sup> و قوله تعالى أيضا: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا

۱- سورة مبارکه نساء، آیه ۲۹.

۲- سورة مبارکه مطففین، آیات ۱-۳.

۳- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.

الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ<sup>١</sup> وقوله تعالى: ﴿إِنْ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾<sup>٢</sup> وقوله تعالى أيضا: ﴿أَخْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا﴾<sup>٣</sup> وغير ذلك من الآيات.

و أما السنة، فكثير جدًا، منها: ما رواه الصدوق بإسناده عن معاوية بن وهب قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أنه ذكر لنا أن رجلاً من الأتصار مات وعليه ديناران ديناً، فلم يصل عليه النبي صلى الله عليه وآله وسلم و قال: صلوا على صاحبكم حتى ضمنهما<sup>٤</sup> عنه بعض قراباته، فقال أبو عبد الله عليه السلام: ذاك الحق<sup>٥</sup>، إلى آخره.

و منها: ما رواه الكليني عن عبيد الله الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومي هذا، فهل لي من توبة؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدّي كل ذي حق [٥٨] حقه<sup>٦</sup>».

و منها: ما رواه عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «من أكل من مال أخيه ظلماً و لم يرده<sup>٧</sup> إليه أكل جذوة من النار يوم القيامة»<sup>٨</sup>.

و منها: في ثواب ردّ المظلمة، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «درهم يرده العبد إلى الخصماء، خير من عبادة ألف سنة، وخير له من عتق ألف رقبة من النار و أعطاه الله بكل دائق ثواب نبي، و بكل درهم، مدينة من درة<sup>٩</sup> حمراء».

و قال صلى الله عليه وآله وسلم: «من ردّ أدنى شيء إلى الخصماء، جعل الله بينه وبين النار ستراً كما بين السماء و الأرض و يكون في عداد<sup>١٠</sup> الشهداء».

١- سورة مباركة نساء، آية ٥٨. ٢- سورة مباركة توبة، آية ٢٤.

٣- سورة مباركة بقره، آية ٢٧٥. ٤- در نسخه: «ظمنهما».

٥- الكافي، ج ٥، ص ٩٣، باب الدين، حديث ٢، با کمی اختلاف.

٦- همان، ج ٢، ص ٣٣١، باب الظلم، حديث ٣.

٧- در نسخه: «يؤدّه».

٨- الكافي، ج ٢، ص ٣٣٣، باب الظلم، حديث ١٥.

٩- در نسخه: «درّه». ١٠- در نسخه «اعداد».



و قال رسول الله ﷺ: «من أرضى الخصماء من نفسه، وجبت له الجنة بغير حساب، ويكون في الجنة رفيق إسماعيل بن إبراهيم».

و قال ﷺ: «إن في الجنة مدائن من نور و على المدائن أبواب ذهب مكللة بالدرّ و الياقوت، و في جوف المدائن قباب من مسك و زعفران، من نظر إلى تلك المدائن يتمنى [أن يكون] له مدينة منها، قالوا: يا نبي الله ﷺ لمن هذه المدائن؟ قال: للتائبين النادمين [من المؤمنين]، المرضيين الخصماء من أنفسهم، فإن العبد إذا ردّ درهما إلى الخصماء، [أكرمه الله كرامة سبعين شهيدا، فإن درهما يردّه العبد إلى الخصماء]، خير له من صيام النهار و قيام الليل و من ردّ ناداه ملك من تحت العرش: يا عبدالله! استأنف العمل، فقد غفر لك ما تقدّم من ذنبك».

و قال ﷺ: «من مات غير تائب عن المظالم<sup>۲</sup> زفرت جهنم في وجهه ثلاث زفرات، فأولها لا يبقى دمعة إلا جرت على<sup>۳</sup> عينيه و الزفرة الثانية لا يبقى دم إلا خرج من منخريره، و الزفرة الثالثة لا يبقى قيح إلا خرج من فمه، فرحم الله من تاب ثم أرضى الخصماء، فمن فعل فأنّا<sup>۴</sup> كفيّله بالجنة».<sup>۵</sup>

و الزايد من ذلك خارج عن [۵۹] أسلوب الكتاب و الله الموفق بالصواب و اليه المرجع و المآب.

مجمّل از تفصیل این است که اوّل وجوب ایصال مال غیر است به سوى صاحبش و حرمة اكل مال غیر است بدون رضاء مالک، و دلیل برین دو حکم و دو امر، قبح

۱- در نسخه: «ممن».

۲- در مصدر: «عن المظالم».

۳- در مصدر: «خرجت من»، بدل «جرت على».

۴- در نسخه: «أنا».

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۵، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها، حدیث ۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵ - ۲۹۶، الباب العاشر: عقاب من أكل أموال الناس ظلما، حدیث ۱۱ - ۱۵.



تصرف در مال غیر است عقلا و شرعا، بدون رضاء مالک و همچنین حبس نمودن مال غیر، بدون سبب شرعی، و دلالت می‌کند بر آنچه ذکر شد، اجماعات منقولہ از علما، بلکه از ضروریات دین می‌توان شمرد و نصوص بسیار در این باره وارد شده، بعضی به طریق عموم، و بعضی به طریق خصوص، چه در کتاب الله و چه در اخبار و سنن.

و اما نصوص وارده در کتاب: یکی فرمودهٔ خلاق است که می‌فرماید: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾<sup>۱</sup> و هكذا: ﴿وَيُلْ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾<sup>۲</sup> إلى آخره، و همچنین ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَفُضْكُمْ﴾<sup>۳</sup> إلى آخره، و همچنین: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ﴾<sup>۴</sup> إلى آخره، و همچنین ﴿إِنْ كَثُرَ﴾<sup>۵</sup> إلى آخره، و همچنین: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الزِّبَا﴾<sup>۶</sup> و غیر از اینها از آیات باهرات.

و اما اخبار و آثار زیاد وارد شده، از آن جمله خبر معاویة بن وهب است که گفت: گفتم: «مذکور شد برای ما که به درستی که مردی از انصار فوت شد و بر او و ذمه او بود دو دینار قرض، پس نماز نکرد رسول خدا ۹ بر او، و فرمودند: بروید و بر او نماز کنید تا اینکه ضامن بشوند خویشان او آن دو دینار دین او را؛ فرمودند ابو عبدالله علیه السلام: این راست است». و همچنین روایت کلینی از شیخ نخعی است که گفت: گفتم [۶۰] به ابی عبدالله علیه السلام که: «من حاکم بوده‌ام از زمان حجاج تا به حال و حکومت از من زایل نشده، آیا از برای من توبه‌ای هست، گفت که: ساکت شد حضرت، پس دوباره عرض کردم این مطلب را، حضرت فرمودند: نه توبه تو قبول نیست تا آنکه بدهی بر هر ذی حقی حق او را».

و همچنین روایت ابی بصیر است که گفت: شنیدم از اباعبدالله علیه السلام که می‌فرمودند: «هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم و عدوان ورد نکند به سوی او حق او را، خورده است جذوه [ای] از آتش راروز قیامت». یعنی قطعه از آتش جهنم.

۱- سورة مبارکه نساء، آیه ۲۹.

۲- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.

۳- سورة مبارکه توبه، آیه ۲۴.

۴- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.

۵- سورة مبارکه نساء، آیه ۲۹.

۶- همان، آیه ۶۷.

و همچنین در ثواب ردّ مظلّمه فرمود رسول خدا ﷺ: «درهمی که رد کند بنده به سوی خصم خود بهتر است از عبادت هزار سال و بهتر است از برای او از آزاد کردن هزار بنده از آتش، و عطا می کند خداوند به او به عوض هر دانگی<sup>۱</sup> از درهم رد کرده، ثواب یک پیغمبر، و به هر درهمی که پس دهد به سوی ذی حق، خداوند به او شهری عطا کند که از پارچه درّ قرمز باشد».

و باز فرمودند: «کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم عباد را به سوی صاحبش، می گرداند خداوند میانه او و آتش، حجابی که قطر آن به قدر فاصله میانه آسمان و زمین باشد، یعنی پانصد سال، و شمرده می شود این رد کننده مظالم، داخل زمره شهداء».

و فرمودند رسول خدا ﷺ که: «هر که راضی کند از خود خصم خود را، واجب می شود از برای او بهشت، بدون حساب و می باشد در بهشت رفیق اسمعیل بن ابراهیم».

و باز فرمودند آن<sup>۲</sup> [۶۱] حضرت ﷺ که: «به درستی که در بهشت شهرهای چند می باشد از نور، و بر دروازه های آن شهرها، درها می باشد از طلای احمر که مکمل به جواهر از درّ و یاقوت است و در میان آن شهرها قبه ها می باشد از مشک و زعفران، هر که نظر کند بر این شهرها، آرزو می کند که کاش از برای او بود یکی از این شهرها، عرض کردند اصحاب که یا رسول الله ﷺ از برای کیست این شهرها؟ فرمودند آن حضرت که: این شهرها از برای توبه کنندگان از اکل مال مردم است، و از برای آنهاست که نادانند از آنچه کرده اند و راضی کرده اند خصم های خود را از خود، پس به درستی که هرگاه بنده رد کند به سوی خصم خود درهمی، بهتر است از برای او از روزه روزها و نماز شب ها، و هر که رد کند مال مردم را به سوی مردم، ندا کند ملکی از زیر عرش الهی که: ای بنده خدا! عمل را از سر گیر که خداوند آمرزید گناهان گذشته تو را».

۱- شش یک از درهم را گویند. (فرهنگ عمید و معین).

۲- در نسخه: «از».

و فرمودند رسول خدا ﷺ که: «کسی که بمیرد بدون توبه از ردّ مظالم، می‌تابد زفیر جهنّم بر او سه تابش و سه شعله، اوّل آن زفیرها که بر او می‌تابد، باقی نمی‌گذارد در چشم او اشک را مگر آنکه از شدت الم، تمام سرازیر می‌شود؛ و زبانه دویم که بر او می‌تابد، باقی نمی‌گذارد خون در بدن او مگر آنکه، تمام از دو سوراخ بینی او سرازیر می‌شود؛ و زبانه سیم که بر او می‌تابد باقی نمی‌ماند در بدن او قیحی<sup>۱</sup> مگر آنکه تمام از دهن او بیرون می‌آید - مراد چرک ریم و اخلاط بدن است - پس فرمودند [۶۲]: خدا پیامرزد کسی را که توبه کند، پس راضی کند خصم‌های خود را و هر که چنین کند، من ضامن می‌شوم بهشت را از برای او».

و زاید بر این تطویل کلام خارج از اسلوب کتاب است و خدا توفیق دهنده است به ثواب و به سوی اوست بازگشت همه عباد.

به هر حال صفت ظلم و بغی و عدوان بد صفاتی است، آنچه که بنده در دار دنیا عبادت کند این ظلم چنان آتشی است که همه را می‌سوزاند، خصوصا ظلم به غیر، خصوصا ظلم به اولاد رسول ﷺ، خصوصا ظلم به فرزند بتول، کدام ظلم است در عالم از این ظلم بدتر که کسی سر فرزند فاطمه را بالب تشنه و شکم گرسنه از تن جدا سازد و فرزندان او را در حضور او پاره پاره کند و اموال او را تاراج کنند و فرزندان و زنان او را اسیر کنند و جوانی مثل شاهزاده علی اکبر در برابرش سر از تن جدا کنند. ای آصف الدولة دوران کاش بودی در کربلا آن وقتی که علی اکبر اراده میدان می‌نمود، می‌دید که مادر و پدر و عمّه و خواهر و برادر چه می‌کردند، تا تو هم مثل ابر بهار زار زار گریه می‌کردی و نمی‌گذاری که آن جوان به میدان کارزار برود و خود جان خود را فدای او و پدر او می‌کردی، آه واویلاه و واحزنانه.

۱- زردآب؛ ریم (چرک) بی آمیزش خون، چرک، پلشت. (دهخدا و معین)

## [اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر]

لمؤلفه:

شد چو اکبر عازم میدان کین  
 بوسه زد دست پدر او بی حساب  
 رخصتم ده کار بر تو گشته تنگ  
 تا به کی بینم غربیت ای پدر  
 کن تو بابا اکبر خود را فدا  
 این قدر تو مریز اشک گوهرین  
 وقت آنست که ببینی داغ من  
 گر ندیدم عیش کامی در جهان  
 شکر الله اکبرت مسرور شد  
 گر بمانم در جهان صد سال بیش  
 عاشقم بابا که در خون پر زخم  
 طالبم کز خون، پدر بندم حنا  
 نه مرا میلی به سر، نه با تن است  
 دور شد بابا، ز دستم رفته تاب  
 روی کردند در وطن پیشینیان  
 دستم از دنیا اگر کوتاه شده  
 قطره‌ام من سوی عثمان می‌روم  
 در عقب بابای من ناله مکن  
 سید، آقا، جهان آذر زدی  
 آصف‌الدوله ز آذرهای تو  
 اشک ریز آمد سوی سلطان دین  
 کی پدر از دست من شد صبر تاب  
 تا رود اکبر به میدان بهر جنگ [۶۳]  
 کن تصوّر که نداری تو پسر  
 تا شود مستمسکت روز جزا  
 پر نمودی دامن از درّ ثمین  
 چون خزان بی برگ بینی باغ من  
 گر نجیدم گل ز بستان زمان  
 هر چه می‌جستم همان مقدور شد  
 بی پدر یک دم نیز زد عمر خویش  
 شایقم<sup>۱</sup> بابا که بهرت سر دهم  
 مایلم کاین سر ز تن گردد جدا  
 قِصَّة من قِصَّة آن که کن است  
 رخصتم ده رخصت ای عالی جناب  
 من عقب افتاده‌ام بابا امان  
 خرگه‌م در عرش خرگه زن زده  
 ذره‌ام تا مهر تابان می‌روم  
 من بلاگردان تو، گریه مکن  
 آتش اندر هفتمین کشور زدی  
 گشته نالان چون تو و هاهای تو



[تفسیر آیه قل ان الموت الذى تفرون منه]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ [ ٦٤ ] تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالَمٍ الْغَنِيِّ  
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

شرعت بعونه و نصره في تفسيرها على نهاية الاقتصار لأهل العبرة و أولي الأبصار.  
يعنى بگو ای محمد ﷺ: به درستی که آن مرگی که از او گریزانید، پس به درستی که  
آن رسنده است به شما، پس باز می گردید به سوی دانای آشکار و نهان، پس خبر  
می دهد شما را به آنچه می کنید در دار دنیا از بدی و خبیث احوال.  
و قال البيضاوي: المعنى: يخافون أن تتمنوه بلسانكم مخافة أن يصيبكم، فتأخذوا  
بأعمالكم لاحق بكم لا تفوتونه.<sup>۱</sup>

يعنى بیضاوی می گوید: معنی آیه این است که: ای یهود! خوف می کنید که تمنا کنید  
مرگ را به زبان های خود از خوف اینکه مبادا بگیرد شما را، پس شما بگیرید مرگ را به  
اعمال خود یعنی به اعمال حسنه، یا اینکه شما را اعتقاد این است که فرار از مرگ  
می کنید و حال اینکه شما رو به مرگ می روید، هر چه از سال و ماه و هفته و روز  
و ساعت از عمر شما می رود نزدیک به مرگ می شوید.

[در بی ثمر بودن فرار از مرگ]

و قال امير المؤمنين عليه السلام: «كل امرئ لاق ما يفر منه»<sup>۲</sup> یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:  
«هرکسی می رسد به آنچه از او فرار می کند».

بلی فرار کردن از مرگ بلا فایده و بلا ثمر است، عمر انسان سال به سال و ماه به ماه  
و هفته به هفته و روز به روز و ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه و نفس به نفس می گذرد

۱- تفسیر البيضاوی، ج ۵، ص ۳۳۸، تفسیر سورة الجمعة.

۲- نهج البلاغة، ج ۲، ص ۳۳، خطبة ۱۴۹.



و شمرده می شود نفس ها تا اینکه موعد سرآید: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۲</sup> آن وقت فی الفور مرگ خواهد رسید، خواه فرار کنی و خواه فرار نکنی. نظم:

چرا غم می خوری از بهر مردن؟ [۶۵] که هم غم خورده ای هم خواهی مردن<sup>۳</sup>  
 عملی بکن که از مرگ نترسی، به جهت آنکه مرگ به کسی کاری نمی کند، هر چه می کند عمل خود شخص می کند، اعمال است که مرگ را بد می کند، مثل اینکه آب نهایت گوارایی را دارد، و لیکن همین که آتش در زیر دیگ بسیار می سوزد، آب گوارنده را سوزنده می کند، مرگ هم بعینه مثل آب گوارنده می باشد و شخص را از مهالک دنیوی خلاص می کند و به راحت ابدی می اندازد، و لیکن آتش اعمال خود شخص این آب گوارنده را زقوم و حمیم و یحوموم و سوزنده می کند؛ نعوذ بالله من سوء أفعالنا و أعمالنا.

بلکه هرگاه انسان انسان باشد، آب سوزنده را آب حیات می کند از سر آتش بر می دارد و آتش را از زیر آب دور می کند و در هوای خنک می گذارد تا گوارنده شود، نه مثل ماها که آب گوارنده را سوزنده می کنیم و آن وقت از ملاقات آن خوف داریم. نظم:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست<sup>۴</sup>  
 چرا باید بعد از مرگ ما را خبر کنند به آنچه در دار دنیا کرده ایم از زشتی ها؟ با آنکه چه قدر شر را خلاق عالم از لطف و کرم خود بخشیده باشد و هنوز «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ذکر شود.

۱- در نسخه: «إِنْ»، بدل «فَإِذَا جاء».

۲- سورة مبارکه اعراف، آیه ۳۴.

۳- مصرع دوم اینچنین آمده: «مگر آنان که غم خوردن نمردن؟». از اشعار و رباعی هایی است که سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل شده است.

۴- حافظ، غزل شماره ۷۱.

و مطلب در این مقام طول دارد، محول به کنزالعرفان حقیر است ما به بسط کلام و در این وجیزه نهایت اختصار می شود به جهت نسوختن دماغ خواننده.

### [پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست]

بلی امثال ماها آنچه که کار می کنیم از برای دنیا است، مثل اینکه ما را از برای کار دنیای محض خلق کرده باشند، بالمره از خیال آخرت بیرون می باشیم، این است که از مرگ انکار [۶۶] داریم، از شدت انس در دنیا و حال اینکه هرگاه به امور آخرت هم بپردازیم، البته خلّاق عالم علاوه به عطا کردن نعم اخروی، نعم دنیوی هم عطا خواهد کرد، چونکه ما زاهد در دنیا نیستیم و کارهای دنیا را هم صورت خواهد داد.

حكي عن بعض الصالحين: أنه سأل عن توبة رجل، فقال: إني كنت رجلاً دهقاناً، فاجتمع عليّ أشغال الدنيا في ليلة واحدة، كنت أحتاج إلى أن أسقي زرعاً و كنت حملت حنطة إلى الطاحونة، فذهب حماري، فقلت: إن اشتغلت بطلب الحمار، فأنتي سقي الزرع. و إن اشتغلت بالسقي، ضاع الطحن و الحمار؛ و كان ذلك ليلة الجمعة و بين قريتي و الجامع مسافة بعيدة، فقلت: أترك هذه الأمور كلّها و أمضي إلى صلاة الجمعة. فمضيت و صليت، فلمّا انصرفت و مررت بالزرع، فإذا هو قد سقي، فقلت: من سقاه؟ فقلت: إن جاركَ أراد أن يسقي زرعهُ، فغلبته عيناه من النوم، فدخل الماء زرعك، فلمّا وافيت باب الدار إذا أنا بالحمار على المعلق، فقلت: من ردّ هذا الحمار؟ قالوا: استأصل عليه الذئب، فلتجأ إلى البيت، فلمّا دخلت الدار، إذا أنا بالدقيق موضع هناك، فقلت: كيف سبب هذا؟ فقالوا: إنّ الطحان طحن هذا بالغلط، فلمّا علم<sup>۱</sup> أنّه لك، ردّه إلى منزلك، فقلت: ما أصدق من كان لله، كان الله له و من أصلح لله أمراً أصلح الله له أموره.<sup>۲</sup>

یعنی: و روایت شده است از بعض صالحین از سبب توبه مردی، پس گفت آن مرد که: من مردی بودم دهقان و زارع، پس جمع شد از برای [۶۷] من سه کار از کارهای دنیا

۱- در نسخه: «اعلم».

۲- مسالك الافهام الى آيات الاحكام، ج ۱، ص ۱۳۲.

و یک شب محتاج شدم که زراعت خود را آب دهم و بار کردم بار گندم را که به سوی آسیاب<sup>۱</sup> [ببرم]، پس چون بار را در آسیاب گذاردم حمارم فرار کرد، اگر پی حمار می رفتم، زرع بی آب می ماند و اگر زراعت آب می دادم، آسیاب ضایع می ماند و حمار مفقود می شد و بود این شب هم شب جمعه و میانه قریه ما و مسجد جامع، مسافت بعیده بود، با خود گفتم: همه این کارها را ترک می کنم و می روم به سوی نماز جمعه، پس رفتم و نماز کردم و چون برگشتم، عبورم به مزرعه افتاد، پس دیدم آب خورده است زراعت، گفتم: چه کسی این زراعت را آب داده است؟ گفتند: همسایه باغ تو خواست که زراعت خود را آب دهد، غلبه کرد بر چشم او خواب، پس رفت آب [و] داخل زرع تو شد. پس چون آمدم به در خانه رسیدم، دیدم حمار بر سر آخر ایستاده، گفتم: چه کسی این درازگوش را آورد؟ گفتند: گرگ از عقب او انداخت، لابد پناه به خانه صاحب آورد.

پس چون وارد خانه شدم دیدم که بار آرد در کنار خانه گذارده است، پرسیدم سبب آن را، گفتند: آسیابان اشتباه کرده است و این آرد را به خیال آرد دیگری خورد کرده، چو معلومش شده که از تو بوده، خودش برداشته آورده است در خانه، با خود گفتم: چه خوب گفته است آنکه فرموده است: هر که هست از برای خدا، خدا هم هست از برای او، و هر کس که اصلاح کند امری را از امور آخرت از برای خدا، خدا هم اصلاح خواهد کرد امر دنیای او را.

### [ترس از مرگ یا ترس از اعمال]

[۶۸] بلی، اجل که رسید چاره‌ای به جز مردن نیست، اگر کسی اجل او نرسیده باشد و اسباب مرگ از برای او موجود شود؛ البته نخواهد مرد و اگر اسباب زندگی از برای

۱- تمام موارد در نسخه: «آسیاء» آمده است.

کسی موجود باشد و باید بمیرد، البته خواهد مرد، پس فرار کردن از موت چه ثمر دارد و چه فایده، اگر باید نمیری نخواهی مرد، اگر چه مرگ را در حضور خود ملاحظه کنی. تا وقت معین معلوم، از مرگ مترس، از اعمال زشت خود مترس. نظم:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ      تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من ز او عمری بگیرم جلودان<sup>۱</sup>      او ز من دلخی ستاند رنگ رنگ<sup>۲</sup>

به همین مضمون کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد گردیده است. و اگر از زود آمدن مرگ می ترسی و از طول کشیدنش خشنودی، پس ترک عبادت مکن و معاصی را مرتکب مباش و صله رحم بنما و نفع به مردم برسد، تا داخل سلسله ای گردی که خداوند در حق ایشان می فرماید: ﴿وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> هر کس نفعش به مردم می رسد خداوند او را در روی زمین نگاه می دارد، به خلاف آن که نفعش به مردم نرسد، اجلس نزدیک می شود، خصوصاً کسی که ضرر او بر مسلمین وارد آید. او که اجلس اقرب از شخص بلانفع است، و خداوند دوست می دارد بنده ی فیاض را و دشمن می دارد بنده ی لئیم بخیل را.

﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup>  
از برای لئام همین آیه بس است و از برای اسخیاء و فیاضان و اهل عبادت و زهد و تقوی [۶۹] همین بشارت بس است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ \* تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup> هیچ مجاهده و جهادی در راه خدا بهتر از بذل مال به قدر قدرت و توانی نیست و خداوند جهاد مال را در آیه شریفه مقدم بر جهاد

۱- در مصدر: «من از او جانی برم بی رنگ و بو».

۲- مولوی، دیوان شمس، غزلیات، شماره ۱۳۲۶.

۳- سورة مبارکه رعد، آیه ۱۷.      ۴- سورة مبارکه توبه، آیه ۳۴.

۵- سورة مبارکه کهف، آیه ۱۰ و ۱۱.



نفس قرار داده، پس تا عنان اموال در دست توست و به دست دیگری نیفتاده ذخیره‌ای از برای قیامت خود مهیا کن که بعد از تو کسی به فکر تو نخواهد افتاد. نظم:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن<sup>۱</sup>      پیش از آن کز<sup>۲</sup> تو نیاید هیچ کار<sup>۳</sup>  
برگ عیشی به گور خویش فرست      کس نیارد ز پس، تو پیش فرست<sup>۴</sup>

### [اجل محتوم چاره‌ناپذیر است]

به هر حال اگر مرگ موعود نرسیده کس نخواهد مرد و اگر رسیده و حتم شده و اجل معلق نیست، چاره‌پذیر نیست به جز تن به مرگ دادن؛ و در این باب دو حکایت ذکر می‌شود از حکایت مرگ و نجات از آن از برای عبرت اهل بصر.

قال السيد الجزائري في كتاب أنواره<sup>۵</sup>: إن رجلاً عالماً من علماء تستر و كان صاحباً لنا و كان بيته على جوف الشط، فكان ليلة من الليالي قدّموا إليه طعاماً فجلس هو و أهله و أولاده ليأكلون، فاتفق أنهم نسوا احضار الملح، فقال لزوجته، احضري الملح، فقامت و مضت فابطاءت؛ فتبعها الولد فابطاء و قامت البنت و تبعتهم الجارية و هم يريدون الإتيان بالملح من الحجرة الأخرى [۷۰] فتعجب ذلك العالم و خرج في أثرهم فلمّا وضع رجله خارج العتبة<sup>۶</sup> انهلّت تلك الحجرة في الماء مع ما فيها و كان بين البيت و الماء يقرب من طول المنارة فسلموا كلّهم بحمد الله تعالى و في هذا التاريخ بعضهم موجود في الشيراز.

۱- در نسخه: «ای که تا دستد رسد کاری بکن».

۲- در نسخه: کاز.

۳- سعدی، مواعظ، قصیده شماره ۲۸، در مدح امیر انکیانو.

۴- سعدی، گلستان، دیباچه.

۵- انوار النعمانية في معرفة النشأة الانسانية، این کتاب جدیداً چاپ نشده، فقط چند مرتبه چاپ سنگی شده است و نسخه‌های خطی متعددی از آن در کتابخانه‌ها موجود می‌باشد.

۶- آستانه در.



یعنی: سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیة خود نقل کرده است که: مرد عالمی از علماء تستر بود و او صاحب ما بود و خانه او در کنار شط واقع شده بود، شبی از شبها از برای او طعام آوردند، پس او و اهل و عیال او نشستند از برای غذا خوردن، اتفاقاً نمک را فراموش نموده بودند که حاضر کنند در سفره، پس آن مرد عالم گفت به زوجه خود: نمک حاضر کن، پس زن برخاست<sup>۱</sup> و رفت که نمک حاضر کند، طول کشید آمدن او، پس از عقب او رفت پسر او، او هم طول داد آمدن را، پس دختر از عقب او رفت او هم طول داد، پس کنیز از عقب آنها رفت و همه رفتند در حجره عقبی که نمک بیاورند و طول کشید آمدن آنها، پس آن عالم تعجب کرد از نیامدن آنها، خود عالم هم از پی آنها رفت و چون از حجره پا را بیرون گذارد، فی الفور حجره با آنچه در او بود خراب شد و ریخت در آب شط، و طول حجره و آب و فاصله آنها به قدر یک مناره بلند بود، پس همه آنها سالم ماندند بحمدالله تعالی.

و من عجائب الأمور أنّ جماعة من اللصوص، دخلوا دار رجل بالبلد ليسرقوه، فلما دخلوا الدار رأوا أنّ لذلك الرجل ولد رضيع مشدود في المهد، فقالوا: نخاف أن يبكي ويستيقظ أمّه و أبوه من بكائه، فأخذوا ذلك الولد من المهد و أخرجوه من الدار و وضعوه خارج الحوش و شرعوا في نقل أثاث البيت و وضعوه في الحوش، فلما فرغوا من نقل الأثاث، رجعوا إلى داخل البيت لعلّه أن يكون قد بقي شيء، فلما دخلوا، استيقظت المرأة فطلبت ولدها، فلم تره، فقالت لزوجها: أين المهد؟ فخرجوا إلى الحوش يطلبون الولد، فلما خرجوا من البيت، قد وقع سقفه و جدرانه فرأوا<sup>۲</sup> الولد في المهد مع جميع أثاث البيت، فلما أصبحوا الصباح حفروا التراب فإذا اللصوص أموات تحت التراب، فانظر إلى هذا التقدير العزيز الحكيم.

یعنی: از امور عجیبه روزگار این است که جماعتی از دزدان در شب داخل خانه مردی شدند به جهت دزدی، پس چون داخل خانه شدند، دیدند که این صاحبخانه

۱- در نسخه: «برخواست».

۲- در نسخه: «فرؤ».

طفلی دارد شیرخوار و در گهواره گذارده، گفتند دزدان که: می‌ترسیم این طفل گریه کند و از گریه او پدر و مادر او بیدار شوند، پس گرفتند آن طفل را از گهواره و از خانه او را بیرون بردند و گذاردند او را بیرون سراء، پس شروع کردند به بیرون بردن اسباب خانه از خانه و حجره و گذاردند آنها را در میان سرای، چون فارغ شدند از بیرون بردن اسباب، برگشتند دوباره داخل حجره شدند که شاید چیز دیگر مانده باشد، چون داخل اطاق شدند، [۷۲] زن از خواب بیدار شد و طفل خود را طلبید او را نیافت، پس گفت به شوهر خود که: چه شده طفل در مهد و مهد، پس زن و شوهر هر دو از حجره بیرون آمدند در صحن خانه که طفل خود را بیابند، چون خارج از بیت شدند طاق خانه و دیوارها به یک دفعه بر روی هم خراب شد، پس دیدند طفل را با مهد و اسباب خانه در صحن سرای، پس چون صبح شد، خاکها را عقب ریختند دیدند که دزدان هلاک شده‌اند در زیر خاک و خداوند طفل را با گهواره و اثاث البیت حفظ نموده به اعانت و یاری دزدان و دزدان را هلاک نموده، پس نظر عبرت بنما به آنچه خداوند عزیز قادر می‌کند. پس مرگ، هر کسی را خواهد گرفت، خواه صالح و خواه طالح، چنانچه خداوند به رسول خود ﷺ می‌فرماید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»<sup>۱</sup> پس چه فراری از مرگ می‌توان کرد که هر جا بروی به دست او گرفتاری «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup> کیست که مرگ را نچشد.

چنانچه جناب سید الشهداء ﷺ به اصرار برادر با جان برابر خود، محمد حنفیه تفأل از قرآن زدند در رفتن به کربلا یا ماندن در مدینه، این آیه آمد که: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی: هر نفسی می‌چشد مرگ را، این بود که آن حضرت فرمودند: محمل‌ها را بر شترها بستند و عازم کربلا از راه مکه معظمه شدند.

۱- سورة مبارکه زمر، آیه ۳۰.

۲- سورة مبارکه آل عمران، آیه ۱۸۵ و سورة مبارکه انبیاء، آیه ۳۵ و سورة مبارکه عنکبوت، آیه ۵۷.

راوی می‌گوید که: من وارد مدینه شدم دیدم زن و مرد مدینه همه عزادار و گریان و نالان روی به کوچه بنی‌هاشم [۷۳] می‌روند، پرسیدم: چه خبر است در مدینه که مردم تمام عزادارند؟

شخصی گفت که: ای مرد! امروز حسین بن علی علیه السلام از مدینه با اهل و عیال می‌روند و مردم به این جهت عزادارند، می‌گوید: من هم رفتم در کوچه بنی‌هاشم دیدم که خلق همه عزادار، نالان و گریان ایستاده‌اند که ناگاه دیدم از خانه حسین جوانی بیرون آمد، عمامه پیغمبر بر سر او دو گیسوی مجعد<sup>۱</sup> مسلسل در اطراف سر او، صورت به عینه، صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله، پرسیدم: این جوان کیست که این قدر شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و مردم از دیدن او به ناله و فغان آمدند؟ گفتند: این هجده ساله حسین علیه السلام علی اکبر است؛ آه واویلاه و واسفاه.

### [در توصیف امام حسین و همراهان بنی‌هاشمی]

لمؤلفه:

دیدم آمد ماه بیرون از حجاب	یا که ظاهر شد به عالم آفتاب
نوخطی دیدم کلاله <sup>۲</sup> گرد دوش	مه عذاری کرده یغما عقل [و] هوش
ابروانش طعنه می‌زد بر هلال	در جبینش نور حی ذوالجلال
در تکلم گویا پیغمبر است	هر که دیدی گفت: شبه حیدر است
کوچه و بازار، شهر [و] کوه‌ها	گشته روشن زان جمال با صفا
گفتم آیا کیست این رشک ملک؟	ماه است این یا آفتابست بر فلک؟
احمد است این یا که جبریل امین	ملک است یا خازن خلد برین
یوسف است از مصر کنعان آمده	جان است این، کز نزد جانان آمده

۱- موی ناصاف (فرهنگ معین).

۲- موی پیچیده و ناصاف، همان مجعد (دهخدا).

گیسویست یا نافه مشک ختن<sup>۱</sup>  
 نزد ماه عارضش گشته [۷۴] خجل  
 جمله مبهوت از جمالش حوریان  
 سیر کن در گرد آن قدسی سرشت  
 گفتم: آیا کیست ای اهل نظر  
 گفت شخصی: کین شبیه مصطفی است  
 اکبر است این قرّة العین حسین  
 از عقب دیدم جوانی گلغزار  
 آمد از خانه برون با کرّ و فرّ  
 گفتم: آیا کیست این رشک پری  
 دیگری گفت: این نهال نو چمن  
 دیگری آمد برون چون نخل طور  
 عارضش پر نور، چون قرص قمر  
 از رخس پیدا اساس سروری  
 گوشه ابروش خال هاشمی  
 گفتم: آیا کیست این خسرو اساس  
 گفت شخصی: کین مه بدر جلی  
 بعد از آن دیدم که شاهی تاجدار  
 آمد از خانه برون آن شهریار  
 صد چو آدم صد چو نوحی چاکرش

نافه او مشک تبت را شکن  
 جمله خوبان از خطا و از چکّل<sup>۲</sup>  
 حرز خوان بر وی تمام قدسیان  
 هم ملایک هم همه اهل بهشت  
 این مه رخشنده در شکل بشر؟  
 نسل پاک فاطمه ز آل عباس  
 نیست کس در حسن وی در نشأتین  
 گرد سر، افکنده موی تابدار  
 عارض وی طعنه زن بر ماه بدر  
 اینکه بر خورشید دارد سروری؟  
 نام وی قاسم بود سبط حسن  
 پای تا سر قامت وی غرق<sup>۳</sup> نور  
 شه سواری با وقار و کرّ [و] فرّ  
 کرّ و فرّش کرّ و فرّ حیدری  
 دست [و] بازو دست [و] بازوی علی  
 از ملک یا از پرست این یا ز ناس؟  
 نام وی عبّاس فرزند علی  
 یار سولی یا نبی نامدار  
 با جلال [و] شوکت [و] با اقتدار  
 موسی [و] عیسی، تو گفתי خادمش

۱- در نسخه: «ختن».

۲- گل و لای (دهخدا)، آلودگی.

۳- در نسخه: غرقه.

خادم و دربان وی الیاس [و] لوط	در سرایش [۷۵] قدسیان کرده هبوط
پادشاهان خادم درگاه وی	نه فلک یک قبه از خرگاه وی
از مکان تا لامکان زیر نگین	مالک الملک همه روی زمین
افسر قدرش به خالق متصل	ذاتش از هر عیب [و] نقضی منفصل
در وجودش عقل حیران چون خدا	در عدم او صاحب ملک لواء
پست ترین منزل گهش عرش برین	کس چو وی نه ز اولین [و] آخرین
گفتم: آیا کیست این سرّ خدا	کیست این بی مثل در جمع شما؟
گفت شخصی: علّت ایجاد است این	علّت معلول را بنیاد است این
نطق ما در وصف او ابکم <sup>۱</sup> بود	خالقش بر خلقتش اعلم بود
لیک دانیم اوست شاه عالمین	سبط زهرا، نسل پیغمبر، حسین
آصفا معذور دارم از رقم	برد از دستم عنان خود قلم
سیدا آقا قلم داری نما	خود نگه داری نما زین گفته ها

[تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا  
الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

شرعت بعون الله و إرادته في تفسيرها على نهاية الاختصار و الاختصار و الله المعين  
لأولي الأبصار.

یعنی: ای گروهی که ایمان به خدا و رسول او به روز جزا و معاد آورده اید و قبول  
دارید احکام شریعت مصطفوی را، چون ندا داده شوید برای نماز در روز جمعه، پس



بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز [۷۶] جمعه باشد، و بگذارید و ترک کنید خرید و فروش<sup>۱</sup> و سایر عقود و نقل و انتقال باشد و ترک بیع و شرا بهتر است از برای شما از معامله دنیوی، اگر هستید دانا به منافع و مضار خود.

و النداء: الصوت الرفیع و قد یعبّر به عن الأذان فی الشرع.  
و الصلاة فی اللغة: الدعاء و فی عرف المتشرّعة: الأركان المخصوصة و یرید بها الصلاة المفروضة.

و الذکر فی هذه الآية یشتمل الصلاة و القرآن لقوله تعالى: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾<sup>۲</sup> والمراد بالبیع إعطاء الثمن و أخذ المثلث بأيّ الأقسام و الشراء من لوازم البیع، لأنّ أحدهما مربوط بالآخر.

یعنی «نداء»: صوت بلند است و به تحقیق که تعبیر می شود به نداء از اذان نماز در لسان شرع.

و «نماز» در لغت: دعاست و در عرف متشرّعه: ارکان مخصوصه است و مراد از آن نماز فریضه است.

و مراد از «ذکر» در این آیه شمول دارد، هم نماز و هم قرآن را و صریح است در نماز، چون نماز قرآن هم دارد به علّت آنکه خداوند می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ یعنی: برپا بدار نماز را برای یاد کردن من.

و مراد به بیع دادن ثمن و گرفتن مثلث است به هر نحو که بوده باشد و شراء از لوازم بیع است، به علّت آنکه هریک از بیع و شراء مربوط به یکدیگراند و از لوازم هم می باشند، بیع بی شراء ممکن نیست و شراء بی بیع هم نمی شود.

پس از آیه شریفه ظاهر می شود دو چیز یکی: وجوب نماز جمعه و یکی: حرمت بیع و شراء در آن حین، [۷۷] به علّت آنکه ظاهر امر در وجوب است و ظاهر نهی در حرمت.

۱- سورة مبارکه طه، آیه ۱۴.

۲- در نسخه: فروخت.

## [اهمیت نماز جمعه در روایات]

و وجوبه ثابتة بالنص و الاجماع، كما قال الله تعالى: ﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ و الأمر للوجوب و النهي للتحريم و إنما يجب السعي و يحرم البيع لأجل الواجب. و قال رسول الله ﷺ في خطبته: «إعلموا أن الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامي هذا، في يومي هذا، في شهري هذا، من عامي هذا، فمن تركها في حياتي، أو بعد موتي و له إمام عادل استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله و لا بارك له في أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكاة له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا بركة له حتى يتوب، فإن تاب، تاب الله عليه».<sup>۱</sup>

و قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته: «و الجمعة واجبة على كل مؤمن، إلا على الصبي و المريض و المجنون و الشيخ الكبير و الأعمى و المسافر و المرأة و العبد المملوك و من كان على رأس فرسخين».<sup>۲</sup>

و قال رسول الله ﷺ: «الجمعة واجبة أو الجمعة حق واجب على كل مسلم، إلا أربعة: عبد مملوك أو امرأة أو صبي أو مريض».<sup>۳</sup>

و تفصيل المطلب مذکور في کتابي الكبير المسمى بكنز العرفان و تطويل الكلام في هذا الكتاب خارج عن أسلوب الكتاب.

## [آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه]

به هر حال آداب و سنن و فضایل و اعمال شب و روز جمعه بسیار است از واجب و ندب، و اغلب و اکثر آن در کتاب کنز العرفان و مجمع الحجج ایراد نموده‌ام و در این وجیزه به ذکر قلیلی از آن اکتفا می‌شود.

۱- نهاية الأحكام، ج ۲، ص ۹، الفصل الأول: شرائط صلاة الجمعة.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۳۱، باب وجوب الجمعة و فضلها، حدیث ۱۲۶۳.

۳- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۱، باب وجوبها على مكلف إلا الهرم و المسافر و العبد و المرأة، حدیث ۲۳ و ۲۴.

فعليك يا آصف بالسنن الواردة في يوم الجمعة و ليلته، منها: إتيان النساء و غسل الرأس و اللحية [۷۸] بالخطمي و أخذ الشارب و تقليم الأظفار و تغيير الثياب و استعمال الطيب و الغسل و كثرة الصلاة على محمد ﷺ و آله و قراءة القرآن، سيما سورة الجمعة و الأدعية الواردة فيه و النوافل و غير ذلك، فإذا اطلع الفجر من يوم الجمعة، فخذ يا آصف سلمك الله تعالى شيئاً من شاربك و أقلم أظفارك و اغتسل.

فقال الباقر عليه السلام: «من أخذ شيئاً من شارب و أظفاره في كل يوم جمعة<sup>۱</sup> و قال حين يأخذ: بسم الله و بالله و على سنة محمد و آل محمد ﷺ؛ لم تسقط منه قلامة و لا جزاة إلا كتب له بها عتق نسمة و لم يمرض إلا مرضه الذي يموت فيه»<sup>۲</sup>.

یعنی: پس بر تو باد ای آصف دوران! به سنت‌های وارده در روز جمعه و شب آن، از آن جمله سنن موافقت با زنان است، خواه دائمی و خواه متعه، و شستن سر و ریش به خطمی، و گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها، و پوشیدن لباس پاکیزه مشروعه، و استعمال نمودن عطریات، و غسل روز جمعه، و بسیار فرستادن صلوات بر محمد ﷺ و آل او، و قرائت قرآن خصوصاً سورة جمعه و ادعیه وارده در روز جمعه، و نمازهای نافله، و غیر از اینها، پس چون طالع شود فجر روز جمعه، بگیر ای آصف دوران! چیزی از شارب‌های خود، و بگیر ناخن‌های خود را از دست و پا در هر روز جمعه، و بفرما در حین گرفتن ناخن و شارب این دعا را: «بسم الله و بالله و على سنة محمد ﷺ».

به درستی که جناب باقر علیه السلام فرمودند که: «هر که در وقت شارب زدن و ناخن چیدن این دعا را بخواند، نمی‌افتد [۷۹] از شارب و ناخن او چیزی بر زمین، إلا آنکه نوشته می‌شود به هر یک از آن، ثواب یک بنده آزاد کردن و نمی‌میرد در آن هفته، و ناخوش و مریض نمی‌شود، إلا به مرض موت حتمی».

پس بیست عدد ناخن دست و پا می‌شود و در گرفتن آن ثواب بیست بنده آزاد کردن

۱- در مصدر: «أظفاره و شاربیه کل جمعة»، بدل «شاربیه و أظفاره فی کل یوم جمعة».

۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حدیث ۹، با اختلاف کمی.

به او داده می شود و هم چنین به هر عدد مویی که از شارب گرفته شود، ثواب یک بنده آزاد کردن به شخص عطا کرده می شود.

و منها إتيان النساء في يوم الجمعة، قال رسول الله ﷺ: «من جامعها يوم الجمعة بعد العصر فقتلي بينكما ولد، فإنه يكون معروفا مشهورا عالما».<sup>۱</sup>

و أما غسل الرأس و اللحية بالخطمي، روى ابن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «غسل الرأس بالخطمي في كل جمعة أمان من البرص و الجنون».<sup>۲</sup>

و أما تقلم الأظفار و قصّ الشارب عن محمد بن طلحة، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «تقليم الأظفار و قصّ الشارب و غسل الرأس بالخطمي كل جمعة يسفي الفقر و يزيد في الرزق».<sup>۳</sup>

و قال أيضا عليه السلام: «من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره و غسل رأسه بالخطمي يوم الجمعة كان كمن أعتق نسمة».<sup>۴</sup>

و أما تغيير اللباس و الغسل و الطيب، روى الصدوق عليه السلام، عن زرارة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنة و شمّ الطيب و لبس صالح ثيابك».<sup>۵</sup> و في الخصال قال: «كان رسول الله ﷺ إذا كان يوم الجمعة و لم يكن عنده طيب، دعا ببعض خُمُر نسائه قبلها في الماء<sup>۶</sup> ثم وضعها على وجهه».<sup>۷</sup>

یعنی: یکی از سنن روز جمعه مجامعت با زنان است، فرمودند رسول خدا ﷺ:

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۴، باب ما أوصى النبي ﷺ عليا عليه السلام في آداب النكاح، حديث ۴۸۹۹.

۲- الكافي، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزين يوم الجمعة، حديث ۱۰.

۳- همان، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حديث ۱۰.

۴- همان، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزين يوم الجمعة، حديث ۶.

۵- در کتب روایی شیخ صدوق یافت نشد، بنگرید: الکافی، ص ۴۱۷، باب التزين يوم الجمعة، حديث ۴.  
 ۶- در مصدر: «بالماء»، بدل «في الماء».

۷- در خصال یافت نشد، بنگرید: الکافی، ج ۶، ص ۵۱۱، باب الطيب، حديث ۱۰.



«کسی که مجامعت کند با زنان [۸۰] روز جمعه بعد از نماز عصر، اگر خداوند فرزندی روزی او کند، پس به درستی که می باشد او مشهور و معروف و عالم ربّانی».

و اما شستن سر و ریش به خطمی، روایت می کند ابن بکیر از ابی عبدالله علیه السلام که فرمودند: «شستن سر به خطمی روز جمعه، امان است از برص و جنون».

و اما گرفتن ناخن و زدن شارب، روایت است از محمد بن طلحه که گفت: فرمود جناب ابو عبدالله علیه السلام که: «گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر به خطمی هر روز جمعه، می برد فقر را و زیاد می کند روزی را».

و فرمودند باز آن حضرت: «کسی که بزند شارب خود را و بگیرد ناخن خود را و بشوید سر را به خطمی هر روز جمعه<sup>۱</sup>، مثل کسی می ماند که بنده در راه خدا آزاد کرده باشد».

و اما تغییر لباس و غسل و استعمال طیب در روز جمعه، روایت می کند شیخ صدوق علیه السلام از زراره که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام که: «ترک مکن غسل روز جمعه را، به درستی که آن سنت است و همچنین بوی خوش را و لباس خوب را».

و می گوید صدوق علیه السلام در کتاب خصال خود که: «می شد روز جمعه [ای] و نبود از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله عطری، می طلبیدند بعضی خمر زنان خود را - یعنی مقنعه های سر ایشان را که همیشه آلوده به عطر بود - و آب به آن می رسانیدند، پس آن مقنعه تر شده از آب را که معطر بود بر صورت مبارک خود می مالیدند».

### [ثواب صلوات در شب و روز جمعه]

و اما بسیار فرستادن صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله و آل او [علیهم السلام] و ثواب آن، روی عن عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: «إذا كان عشية الخميس و ليلة الجمعة نزلت ملائكة من السماء [۸۱] و معها أقلام الذهب و صحف الفضة لا يكتبون عشية الخميس

۱- در نسخه: «روز هر جمعه»، بدل «هر روز جمعه».



و ليلة الجمعة و يوم الجمعة إلى أن تغيب الشمس إلا الصلاة على النبي ﷺ و آله [ع] ۱.

و روى الصدوق في ثواب الأعمال، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ: «من صلى عليّ يوم الجمعة مائة صلاة، قضى الله له ستين حاجة من حوائج الدنيا و الآخرة منها ثلاثون حاجة للدنيا و ثلاثون حاجة للآخرة» ۲.

و روى مفضل عن أبي جعفر عليه السلام قال: «ما من شيء يعبد الله به يوم الجمعة، أحبّ إلى الله من الصلاة على محمد ﷺ و آل محمد [ع]» ۳.

یعنی: روایت شده از عبدالله سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله عليه السلام: «هرگاه بشود شب پنجشنبه و شب جمعه، نازل می شوند ملائکه از آسمان و با آنها است قلم های طلا و صفحه های نقره، نمی نویسند شب پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب مگر صلوات بر رسول ﷺ و آل او [ع]».

و روایت کرده شیخ صدوق ابن بابویه قمی در کتاب ثواب الاعمال خود از جناب ابی الحسن الرضا عليه السلام که فرمودند: «فرمود رسول خدا ﷺ: کسی که صلوات بفرستد بر من روز جمعه صد صلوات، خداوند برمی آورد شصت حاجت او را از حوائج دنیا و آخرت، از آن جمله سی حاجت از برای دنیای او و سی حاجت از برای آخرت او».

و روایت می کند مفضل از ابی جعفر عليه السلام که فرمودند: «نیست چیزی که عبادت کرده شود خداوند به آن در روز جمعه که بهتر و محبوب تر باشد نزد خداوند عالم از صلوات بر محمد ﷺ [۸۲] و آل محمد [ع]».

و قال أبو جعفر عليه السلام: «إذا صليت العصر يوم الجمعة، فقل: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْوَصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةُ وَ

۱- الخصال، ص ۳۹۳، باب السبعة، حدیث ۹۵.

۲- ثواب الأعمال، ص ۱۵۶، ثواب من صلى على النبي ﷺ يوم الجمعة، با اختلاف کمی.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۴۲۹، باب نوادر الجمعة، حدیث ۳.

السلامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، قال: من قالها في دهر العصر، كتب الله له مائة الف حسنة و محي عنه مائة الف سيئة و قضى له مائة الف حاجة و رفع له مائة الف درجة»<sup>۱</sup>.

یعنی فرمود ابو جعفر علیه السلام: «هرگاه کردی نماز عصر روز جمعه را، پس بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فرمودند: کسی که بگوید این صلوات را در عقب نماز عصر، بنویسد خداوند عالم برای او صد هزار حسنه و محو کند از برای او صد هزار گناه و برآورد از برای او صد هزار حاجت و بلند کند از برای او صد هزار درجه در بهشتِ عنبر سرشت».

و در روایت دیگر وارد شده است که: «از برای خواننده این صلوات است ثواب عبادت ثقلین»<sup>۲</sup>.

### [ثواب قرائت قرآن در روز جمعه]

و أمّا ثواب قراءة القرآن في يوم الجمعة، سيما سورته، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «من قرء سورة الجمعة أعطى عشر حسنات بعدد من أتى الجمعة و بعدد من لم يأتها في أمصار المسلمين»<sup>۳</sup>.

و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «من الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعه أن يقرأ في ليلة

۱- تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۹، باب العمل في ليلة الجمعة و يومها، حديث ۶۸، با کمی اختلاف.

۲- وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۴۰۰، باب ما يستحب أن يقرأ و يقال عقب الجمعة و العصر، حديث ۷.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۲، باب استحباب قراءة سور القرآن سورة سورة، حديث ۹۵؛ تفسير جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۷، تفسير سورة الجمعة.

[۸۳] الجمعة بالجمعة و سَبَّحَ اسم رَبِّكَ [الأعلى]؛ و في صلاة الظهر بالجمعة و المنافقين، فإذا فعل [ذلك] فكأنما يعمل [ك] عمل رسول الله ﷺ و كان ثوابه و جزاؤه على الله الجنة<sup>۱</sup>.

یعنی: و اما ثواب قرائت قرآن در روز جمعه خصوصا سوره جمعه از رسول خدا ﷺ مرویست که فرمودند: «کسی که بخواند سوره جمعه را عطا می کند خداوند به او ده حسنه به عدد هر که به نماز جمعه حاضر شده و به عدد هر که به نماز جمعه هم حاضر نشده در بلاد مسلمین».

و از جناب ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که: «از جمله واجبات بر هر مؤمن است هرگاه بوده باشد از جمله شیعیان ما که بخواند در شب جمعه سوره جمعه را و سوره «سَبَّحَ اسم رَبِّكَ» را، و در نماز ظهر بخواند سوره جمعه و منافقین را، پس هرگاه چنین کرد، مثل آن است که عمل رسول الله ﷺ کرده باشد و هست ثواب او و جزاء او بر خداوند عالم بهشت».

### [فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته]

و أما فضل يوم الجمعة على سائر أيام الأسبوع روى محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن الرضا عليه السلام قال: «قلت له: بلغني أن يوم الجمعة أقصر الأيام؟، قال كذلك هو، قلت: جعلت فداك كيف ذلك؟ قال: إن الله تعالى يجمع أرواح المشركين تحت عين الشمس، فإذا ركدت الشمس عذب الله أرواح المشركين بركود الشمس ساعة، فإذا كان يوم الجمعة لا يكون للشمس ركود رفع الله عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة»<sup>۲</sup>.

یعنی: و اما فضل روز جمعه بر سایر روزهای هفته، روایت است از محمد بن اسماعیل [بن] بزيع از جناب امام رضا علیه السلام که گفت [۸۴]: «گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما

۱- ثواب الأعمال، ص ۱۱۸، ثواب قراءة سورة الجمعة، و المنافقون و سَبَّحَ اسم ربك الأعلى.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۶، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حدیث ۱۴.

اینکه روز جمعه کوتاه‌ترین روزهاست فرمودند: بلی چنین است، عرض کردم: فدایت شوم چگونه است آن؟ فرمودند: به درستی که خداوند عالم جمع می‌فرماید ارواح مشرکین را در زیر چشمه خورشید، پس چون رکود شمس می‌شود - یعنی خورشید مکث می‌کند اندکی در زوال ظهر و بعد از آن میل به مغرب می‌کند - عذاب می‌کند خداوند عالم ارواح مشرکین را به رکود شمس ساعتی، پس چون روز جمعه شود نیست از برای خورشید رکودی، رفع می‌کند خداوند از مشرکین عذاب را در روز جمعه وقت زوال، از برای فضیلت روز جمعه».

به هر حال کلام درباره جمعه و آنچه ذکر شد بسیار است، محوّل به کنزالعرفان است و در این وجیزه زیاده بر این باعث ملال است، روز جمعه این قدر فضل و قدر دارد که خداوند از ارواح مشرکین عذاب را در وقت زوال آن بر می‌دارد، خداوند لعنت کند قومی را که در وقت زوال ظهر جمعه، بهترین ساعت‌ها بهترین خلق را در حالت تشنگی و گرسنگی و بدن پاره پاره از دم شمشیر سرش را از خنجر آبدار از قفا بریدند به دوازده ضربت و بعد از آن، آن بدن طیب [و] طاهر را برهنه در آفتاب انداختند و سرش را بر نوک نیزه جفا نمودند، آه واویلاه ای آصف دوران و ای شهریار متشرع زمان، کجا بودی که فرزند فاطمه را به آن حالت مشاهده نمایی و سر خود را به دم خنجر شمر گذاری و التماس کنی که به عوض این [سر] مبارک، سر مرا جدا کن و از این [۸۵] پاره پاره تشنه گرسنه بگذر، شمر چون بر گرده فرزند رسول [ﷺ] نشست و سر او را در حالت سجود جدا می‌کرد، گویا آن مظلوم با خداوند خود گرم مناجات بود و می‌فرمود:

[سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت]

لمؤلفه:

ای کریم [و] ای رحیم ذوالجلال	بارالها ای خدای لایزال
عالمی بر بی‌کسی‌های حسین	آگهی از تشنگی‌های حسین



نه پدر دارم نه فرزندی به سر  
جسمم از شمشیر [و] خنجر چاک چاک  
هم جگر هم قلب من تفسیده شد  
این همه آب فرات از مال ماست  
هر چه گویم تشنه‌ام ای قوم کین  
ندهندم قطره‌ای ز آب حیات  
سهل باشد ای خدای ذوالمنن  
سهل است از گردد سرم بر نیزه‌ها  
یا تنم عریان بماند بر زمین  
دخترم گردد اسیر کوفیان  
یا شود صد پاره جسم اکبرم  
یا خورد در شام زان کلب عنید  
در عوض ای خالق کون [و] مکان  
آصف الدّوله که آید بعد از این  
در بهشت عدن کن مأوای او

نه برادر، نه کس از قوم بشر  
غرق خون افتاده‌ام بر روی خاک  
هم دهن، هم حلق من خشکیده شد  
قطره‌ای از مال ما بر ما رواست  
هر چه نالم هر چه زارم من چنین  
تشنه لب آخر چشیدم من ممات  
تشنه گردم کشته، مانم بی کفن  
یا شود زینب اسیر اشقیا  
یا شوم پامال اسب مشرکین  
عابدین در قید [و] بند شامیان  
یا طپان در خون بماند اصغرم  
بر لب [و] دندان من چوب یزید  
عفو بنما تو گناه امتان  
چونکه هست از شیعیان مخلصین  
در جوار ما بده [۸۶] تو جای او

[تفسیر آیه فاذا قضیت الصلاة]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على نهج الإيجاز والله العالم بتفسيرها.

یعنی: پس چون گذارده شود نماز جمعه، پس پراکنده و متفرق شوید در زمین برای تجارت یا کار دیگر از امور دنیوی و بجوید از فضل خدا - یعنی روزی را به وسیله



معاملات - و یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار در همه حال و همه وقت شاید که ناجی و رستگار شوید.

### [در تفسیر فانتشروا]

و إذا صليتم الجمعة و فرغتم منها، فتفرقوا في الأرض و اطلبوا الرزق في الشراء و البيع؛ و هذا إباحة و ليس بأمر و إيجاب.

و عن النبي ﷺ قال في قوله: ﴿فَانْتَشِرُوا﴾ الآية «ليس بطلب الدنيا و ليكن عيادة مريض و حضور جنازة و زيارة أخ في الله و المراد بقوله: ﴿وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ طلب العلم»<sup>۱</sup>.

و عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «الصلاة يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت»<sup>۲</sup>، و الانتشار إباحة بعد نهی و بعض السلف كانوا يشغلون نفوسهم بعد الجمعة بشيء من أمور الدنيا امتثالاً للآية. ﴿وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ اشاره إلى أن المرأ لا ينبغي أن يغفل عن ذكر ربه في كل حال.

یعنی: و چون گذاردید نماز جمعه را و فارغ شدید از نماز، پس متفرق شوید در زمین و طلب کنید رزق را در بیع و شراء و این امر، امر اباحی می باشد نه وجوبی. [۸۷] و از رسول خدا ﷺ مرویست که فرمودند: «در آیه ﴿فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ نیست مراد آن، طلب دنیا بلکه مراد عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت برادران دینی از برای خداست و مراد به ﴿وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ طلب علم است».

و جناب ابی عبد الله عليه السلام فرمودند: «نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است»، و انتشار اباحه است بعد از نهی، و بعضی از سالفین بودند که مشغول می کردند خود را بعد از نماز جمعه به یکی از امور دنیوی از برای امتثال فرموده خلاق عالم.

۱- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۲۸، الباب الأول: باب وجوب صلاة الجمعة و فضلها.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۶۷، باب الأيام و الأوقات التي يستحب فيها السفر، حديث ۲۳۹۷.

## [تفسیر واذکروا الله کثیرا]

و مراد به ﴿وَ اذْكُرُوا اللَّهَ کَثِیرًا﴾، اشاره است به اینکه مؤمن نباید غافل باشد از ذکر خدا در هر حال.

و عن النبی ﷺ قال: «من ذکر الله مخلصا في السوق عند غفلة الناس و شغلهم بما هم فيه كتب الله له ألف حسنة و يغفر الله له يوم القيامة مغفرة لم تخطر على قلب بشر»<sup>۱</sup>.  
یعنی: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که یاد کند خدا را از روی اخلاص در بازار، وقتی که مردم همه غافل اند و مشغول اند به اموری که در دست دارند، می نویسد خداوند عالم از برای او هزار حسنه و می آمرزد برای او روز قیامت آمرزیدنی که هرگز به خاطر احدی خطور نکرده باشد».

و قال ابی عبدالله ﷺ: «من قال حين يدخل السوق: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله وحده لا شریک له، لَهُ الملك و له الحمد و هو على کل شیء قدير، اعطى من الأجر بعدد ما خلق الله إلى يوم القيامة»<sup>۲</sup>.

یعنی فرمود: ابی عبدالله ﷺ [۸۸]: «کسی که بگوید در وقت داخل شدن به بازار دعای گذشته را، عطا می کند خداوند به او از اجر و مزد به عدد آنچه که خلق شده و می شود تا روز قیامت».

پس شخص در هر حال عبادت خلاق عالم را می تواند کرد، اگر چه در بازار باشد و ذکر کثیر در قرآن شامل نماز و قرائت قرآن و حدیث و موعظه و تدریس و مناظره علما با یکدیگر و تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس و تکبیر و دعا و اوراد و اذکار و صلوات بر محمد ﷺ و آل او می باشد؛ و مراد از کثرت، زیادتی آنست در هر حال،

۱- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۶۶، باب استحباب ذکر الله فی السوق، حدیث ۱، با کمی اختلاف.

۲- عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۳۴، باب فیما جاء عن الرضا ﷺ من الاخبار المجموعة، حدیث ۴۲.

چون هیچ یادی و ذکرى بالاتر و بهتر از یاد خدا و ذکر خدا نیست، مشروط بر اینکه از روی اخلاص و خالى از ریا و سمعه بوده باشد.

بلى، هر کس در یاد خدا بوده باشد، شب و روز البته رستگار خواهد بود و هر که خدا را فراموش کند، صدور همه معاصی و ذنوب از او خواهد بروز کرد.

### [خوف خدا نیز ذکر است]

یاد خدا نه به ذکر تنها است، بلکه خوف از خدا هم ذکر بزرگ خداست و هر که نه از خدا ترسد و نه در ذکر خدا باشد، دیگر از چه امری باک دارد، اکل حرام در نزد او الذ<sup>۱</sup> از حلال می شود، ظلم و بغی و عدوان در نزد او مرغوب و عدل و انصاف و راست رفتاری و درست کرداری و عبادت و بندگی خلاق عالم، در نزد او زشت و کریه و ناپسند می افتد، این است که غافل از خدا همیشه انکار اهل حق را دارند و از رفاقت و مجالست و همنشینی ایشان ابا و امتناع دارند.

[۸۹] هرگاه یکی از اهل حق را ببینند او را مسخره و بی عقل و دیوانه و سفیه پندارند و هرگاه یکی از امثال و اقران خود را که در اعمال و افعال اشنع از او باشد و مال و منال و زخارف باطلی دنیوی او از ناظر جاهل غافل بیشتر باشد، او را اعقل و اعلم و اجلل از خود یا دیگری داند.

و شب و روز در خیال این است که خود را برساند به آنچه از برای آن منظور موجود است و اگر شبی مؤمنی تا به صبح قرآن مجید در منزل او بخواند، منزجر و مکره می باشد و می گوید که کاش فلان از نزد ما به جای دیگر نقل می شد و ما را از صدمه صوت و اعمال خود نجات می داد و حواس ما از نبودن او جمع می شد.

لمؤلفه:

ناریون مر ناریون را طالب‌اند      نوریون مر نوریون را جاذب‌اند<sup>۱</sup>  
 ذره ذره کاندیرین ارض [و] سمساست      جنس خود را همچو کاه [و] کهرباست<sup>۲</sup>  
 پس یاد خدا بودن فلاح و رستگاریست و غافل از خدا بودن خطا و زیان‌کاریست از  
 جمله ذکر خداوند و یاد او بودن، تفکر و تأمل در منابع و بدایع خلقت او نمودن و از  
 مصنوع پی به صانع و از مخلوق پی به خالق و از معلول پی به علت بردن، اعظم عبادات  
 است و همچنین حفظ نفس نمودن از اکل حرام و جمع اموال محرّمه و ظلم ننمودن به  
 عباد الله و با ایشان در مقام لطف و مهربانی بودن و قضای حوائج ایشان نمودن، نیز از  
 اهمّ اذکار الله است و همچنین شب و روز در فکر ترویج شریعت مطهره بودن و نشر  
 احکام کردن و امر به معروف [۹۰] و نهی از منکر کردن و دوست داشتن اهل حق و اهل  
 علم، و منکر اهل بغی و ظلم بودن نیز از اعظم اذکار الله است، گیرم که شخص شب  
 و روز ورد زبانش «لا اله الا الله» باشد و بغی و ظلم او عالم را گرفته باشد و جاذب حرام  
 مثل مغناطیس در حق آهن بوده باشد و منکر اهل حق و طالب و دوست دار اهل باطل  
 بوده باشد، این ذکر از برای او بی ثمر است. نظم:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار      کو زهر یهر دشمن کو مهره بهر یار<sup>۳</sup>

### [حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله]

این است که اغلب خلق از هر طائفه به ظلال و گمراهی می‌باشند و نظر به ابنای دهر  
 و زمان می‌کنند و نزدیک است که دین اسلام بالمرّه از میان برداشته شود - نعوذ بالله من

۱- مولوی در مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱ می‌گوید:

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند      نوریان مر نوریان را طالب‌اند

۲- مولوی در مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۹ می‌گوید:

ذره ذره کاندیرین ارض و سمساست      جنس خود را هر یکی چون کهرباست

۳- دیوان اشعار خاقانی، قطعه ۷۰، در آنجا آمده: «کو مهر بهر یهر دوست».

غضب الرحمن - و لیکن الحق بدون خوش آمد و سالوسی و چاپلوسی و خدعه و مکر و گفتن کلام نافهمیده و نارسیده، سرکار عظمت مدار جلالت آثار آصف الدولة العلیة العالیة در عهد خود و زمان خود خلاف اهل زمان و اهل عهد خود می باشد، صیت عدل و انصاف و مروّت و مهربانی او نسبت به برایا و رعایا از آن ظاهر تر است که محتاج به تقریر یا تسطیر باشد، مهما ممکن جمیع اعمال و افعال خود را به نهج شریعت مطهره نبوی ﷺ از امور معاشیّه و معادیّه می نماید و خود را از ذکر خداوند جلّ جلاله در هیچ حال خالی نمی گذارد، ندیدیم از وجود شریفش نسبت به خلقی از عباد الله ظلمی و جووری وارد بیاید یا در فکر مال حرام و اخذ و جمع آن بوده باشد و حال آنکه [۹۱] هرگاه طالب آنها بود اسباب آن بر وجه اتم و اکمل خداوند با قدرت به<sup>۱</sup> ایشان عطا فرموده و مع هذا روز به روز در عبادت و تواضع و فروتنی و شکسته نفسی و زهد و تقوی و ورع و انکار اهل بغی و تشنیع و تقبیح ایشان می نماید و آثار فلاح و رستگاری در وجود شریف ایشان - الله الحمد - ظاهر و هویدا می باشد، ترسیدم که زیاده بر این توصیف و تعریف کنم قصد قربتم تمام شود و ایشان هم راضی نباشند، کاش آنچه نوشتم ننوشته بودم بس است.

هر که خوبی می کند به خود می کند و هر که بدی می کند به خود می کند، ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾<sup>۲</sup> چه ضرور به تعریف و توصیف من ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>، اللهم اجعله من أوليائك المقربين فَإِنَّ أَوْلِيَاءَكَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۴</sup>

به هر حال در یاد خدا بودن و ذکر او را نمودن از نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر و تولی جستن به آل رسول و تبرّانمودن از

۱- در نسخه: «با».

۲- سورة مبارکه اسراء، آیه ۷.

۳- سورة مبارکه نحل، آیه ۹۳ و سورة مبارکه فاطر، آیه ۸.

۴- اشاره به آیه ۶۲ سورة مبارکه یونس.



اعادی ایشان، [هر] کدام ذکر است از قرآن و تلاوت آن و نظر در اخبار و آثار ائمة اطهار نمودن؛ خصوصاً روز جمعه که سید روزهاست. و سید ذکرها هم نماز است.

لهذا یک نماز از برای شب‌های جمعة ایشان و یک نماز از برای روزهای جمعة ایشان من باب یادگاری هر جمعه در این اوراق مسودة ذکر می‌نماید، امید که خلاق عالم اعانت فرموده ایشان را که این دو نماز را در هر هفته اتیان فرمایند و ترک نکنند و این فقیر سراپا تقصیر را نیز به دعای خیر یاد فرماید [۹۲] و آن دو نماز این است:

### [نماز شب جمعه و ثواب آن]

و اما صلاة ليلة الجمعة، قال أنس بن مالك، قال رسول الله ﷺ: «من صَلَّى ليلة الجمعة أو يومها أو ليلة الخميس أو يومه أو ليلة الاثنين أو يوم الاثنين، أربع ركعات يقرأ في كل ركعة «فاتحة الكتاب» سبع مرات و «إنا أنزلناه» مرة واحدة و يفصل بينهما بتسليمة، فإذا فرغ منها، فيقول: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» مائة مرة و مائة مرة أيضا «اللهم صلّ على محمد و علي جبرئيل» أعطاه الله تعالى سبعين ألف قصر، في كل قصر سبعون ألف دار، في كل دار سبعون ألف بيت، في كل بيت سبعون ألف جارية»<sup>۱</sup> و اعطى جميع ما يريد.

یعنی: و اما نماز شب جمعه، روایت کرده انس بن مالک از رسول خدا ﷺ که آن حضرت فرمودند: «کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنج‌شنبه یا روز پنج‌شنبه یا شب دوشنبه یا روز دوشنبه این نماز را بکند - و آن چهار رکعت است، می‌خواند در هر رکعتی سورة مبارکه حمد را هفت دفعه و «إنا أنزلناه» یک دفعه، هر دو رکعت به یک سلام، پس چون فارغ شد از نماز می‌گوید: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» صد مرتبه، و صد مرتبه هم می‌گوید: «اللهم صلّ على محمد و علي جبرئيل»، - عطا می‌کند

۱- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۷۵، باب استحباب صلاة كل يوم و ليلة من الأسبوع، ح ۵، با کمی اختلاف.

خداوند عالم به او هفتاد هزار قصر، در هر قصری هفتاد هزار سرای و در هر سرایی هفتاد هزار بیت که حجره باشد و در هر حجره‌ای هفتاد هزار حوریّه<sup>۱</sup> و عطا می‌کند به او هر چه بخواهد.

### [نماز روز جمعه و ثواب آن]

و اما صلاة يوم الجمعة، روى عن أمير المؤمنين [۹۳] عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «من أراد أن يدرك فضل يوم الجمعة، فليصل قبل الظهر أربع ركعات، يقرأ في كل ركعة «فاتحة الكتاب» مرّة و «آية الكرسي» خمس عشرة مرّة و «قل هو الله أحد» خمس عشرة مرّة، فإذا فرغ من [هذه] الصلاة، استغفر الله تعالى سبعين مرّة و يقول: «لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم» خمسين مرّة و يقول: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» خمسين مرّة و يقول: «صلّى الله على النبي الأمي و آله» خمسين مرّة، فإذا فعل ذلك لم يبق من مكانه حتّى يعتقه الله من النار و يتقبّل صلاته و يستجيب دعاؤه و يغفر له و لأبويه و يكتب الله تعالى له بكل حرف خرج من فمه<sup>۱</sup> حجة و عمرة و يبني له بكل حرف مدينة و يعطيه ثواب من صلّى في مساجد الأمصار الجامعة من الأنبياء عليهم السلام»<sup>۲</sup>.

یعنی: روایت شده است از جناب امیرالمؤمنین عليه السلام که فرمودند: «فرمود رسول خدا ﷺ: کسی که بخواهد دریابد فضیلت روز جمعه را، پس قبل از ظهر چهار رکعت نماز بگذارد، در هر رکعتی «حمد» یک مرتبه و «آیه الکرسی» پانزده مرتبه و «قل هو الله أحد» پانزده مرتبه، پس چون فارغ شد از نماز، هفتاد مرتبه «استغفر الله» بگوید و پنجاه مرتبه بگوید: «لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم» و پنجاه مرتبه بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» و پنجاه مرتبه هم بگوید: «صلّى الله على النبي الأمي و آله»، پس

۱- در نسخه: «فيه» و آنچه آورده‌ایم از مصدر است.

۲- مصباح المتعبد، ص ۳۱۶، صلاة أخرى يوم الجمعة؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۵۴.

۵۵. باب استحباب التنفل يوم الجمعة بالصلاة المرغبة، حدیث ۶.

چون چنین کرد بر نمی خیزد از مکان خود تا اینکه خداوند او را آزاد کند از آتش جهنم و قبول کند نماز او را و مستجاب کند دعای او را [۹۴] و بیمارزد او را و پدر و مادر او را، و بنویسد خداوند تعالی برای او به عدد هر حرفی که از دهن او بیرون آمده یک حج و یک عمره و بنا کند از برای او به عدد هر حرفی شهری در بهشت و عطا کند به او ثواب هر کس که نماز کرده در مساجد جامعه شهرهای اسلام از پیغمبران».

پس ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ اشاره به این جور عبادت ها می باشد، پس زهی سعادت کسی که همیشه در یاد خدا باشد، خصوصا در روزهای جمعه، بلکه در همه اوقات و عبادات هم قولیست و هم اعتقادی و هم بدنی، و هیچ کس ذکر بدنی را مثل مظلوم کربلا در روز جمعه نکرد، با لب تشنه و شکم گرسنه، چهار هزار زخم تیر و نیزه و خنجر بر بدن خود خرید، و سر را راضی شد که بر سر نیزه کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند، گاهی در تنور خولی اصبحی ملعون گذارده شود بر روی خاکستر، آه و مصیبتاه و اسفاه!

### [در مصیبت سر امام حسین در تنور]

لمؤلفه:

شد تنور از نور آن سر غرق نور	چونکه بنهادی سر شه در تنور
از مکان بگذشت شد تا لامکان	نور تابید از تنور کوفیان
آتش از آن بر دل زهرا گرفت	نور حق اندر تنوری جا گرفت
ماه تابی منخسف گشت و سیاه	آفتابی منکسف شد پشت ماه
آفتابی رخ به خاکستر حجاب	کس ندیده در تنوری آفتاب
غلغل اندر هفتمین کشور فتاد	صورت شه روی خاکستر نهاد
حضرت میکال هم گشتی [۹۵] چنین	جبرئیل افکند خود را بر زمین
همر هاش آمد علی مرتضی	از فلک آمد رسول مصطفی

شال بر گردن رسول عالمین  
 فاطمه کرده گریبان چاک چاک  
 همره ایشان گروه قدسیان  
 آمدند با ازدحام شین [و] شور  
 من عجب دارم ز تبدیلات دهر  
 گاه در عقب رود ماه منیر  
 گاه مهر آید به برج سرطان  
 ماه گردد منخسف در ظلّ ارض  
 یوسف افتد گاه اندر قعر چاه  
 گاه نوح از شور طوفان در ملال  
 گه خلیل آید به بام منجنیق  
 گاه گردد آتش او را گلستان  
 خانه فرعون که موسی رود  
 احمد آید گاه سوی بولهب  
 شاه مظلومان حسین خون جگر  
 فاطمه گفت: ای حسین آرام جان  
 مادر ای آرام جانم وای وای  
 ریش پر خون تو پر خاکستر است  
 جای مهمان این است ای پیغمبران [۹۶]  
 بس کن ای آقا که عالم سوختی  
 آصف از این غم تنش کاهیده شد  
 داستان آخرین را کن بیان

سر برهنه مرتضی با شور [و] شین  
 از فلک نالان پیامد سوی خاک  
 جمله گریان، بر سر و سینه زنان  
 خانه خولی بر گرد تنور  
 اف بر این تبدیل [و] تغییرات دهر  
 گاه در جویا گذارد او سریر  
 گاه در برج اسد گیرد مکان  
 مهر گردد منکسف در طول عرض  
 گاه بنشیند به تخت بارگاه  
 گاه بر جودی درآید با جلال  
 گه رود بر جانب نار حریق  
 گاه قربان می‌کند آرام جان  
 بر سر دار از جفا عیسی رود  
 بولهب از دیدنش در تاب [و] تب  
 در تنور کوفیان بنهاد سر  
 تو کجا و این تنور کوفیان  
 مادر ای روح [و] روانم وای وای  
 مادرت میرد که خاکت بستر است  
 العجب ثم العجب از کوفیان  
 بهر آصف غم به غم اندوختی  
 ذات پاکش زین الم رنجیده شد  
 هم عنان گردان [و] هم بشکن بنان



## [تفسیر آیه و إذا رأوا تجارة أو لهوا]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا آنَفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْهُ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

شرعت بعونه و نصرت ه في تفسيرها من دون الاطناب لأولى الألباب.  
يعنى: و هرگاه ببينيد کاروانى از تجار يا لهو يا لعبى كه طبل زدن و دست به دست كوفتن باشد و متفرق شوند از مسجد و بروند به سوى آن تاجر يا لهو و لعب و بگذارند تو را بر منبر ايستاده، بگو به ايشان: آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه بهتر است از استماع طبل و نفع تجارت و خدا بهترين روزى دهندگان است و به شما خواهد رسانيد روزى را به هر قدر كه مقدّر كرده، اگر چه در اين وقت پى آن نرويد و روزى از خدا طلب كنيد نه از آن راه كه مظهره وصول به آن داريد، شايد كه بخل كنند و نفعى به شما نرسانند و ذكر خدا بهتر از ذكر تجارت است.

## [در تفسیر و شأن نزول و إذا رأوا تجارة أو لهوا]

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً﴾ إلى آخره و التقدير و إذا رأوا تجارة آنفَضُوا إِلَيْهَا أَوْ لَهْوًا آنفَضُوا إِلَيْهِ فحذف أحدهما لدلالة الآخر عليه.

و عن الصادق عليه السلام: «انصرفوا إليها» <sup>۱</sup> ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ من الثواب على سماع الخطبة و الثبات و الصلاة مع النبي صلى الله عليه و آله أحسن عاقبة من اللهو و من التجارة» <sup>۲</sup>.  
عن جابر بن عبد الله: «أقبل عير و نحن نصلي مع رسول الله صلى الله عليه و آله الجمعة فانفض الناس إليها، فما بقى غير اثني عشر رجلاً أنا فيهم».

۱- در مصدر: + ﴿وَتَرَكَوْهُ قَائِمًا﴾ تخطب على المنبر، و قيل: أراد قائماً في الصلاة.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۶۰، الباب السابع و الثلاثون، با کمی اختلاف.



و قيل: قدم دحية بن خليفة الكلبي بتجارة من زيت الشام و النبي ﷺ تخطب يوم الجمعة، فقاموا إليه بالبيع خشية أن يسبقوا إليه، فلم يبق مع النبي ﷺ إلا رهط، فنزلت الآية، فقال ﷺ: و الذي نفس محمد ﷺ بيده لو تابعتهم حتى لا يبقى أحد منكم ليسال بكم الوادي نارا.<sup>۱</sup>

و قيل: «كان رسول الله ﷺ يصلي بالناس يوم الجمعة و دخلت غير و بين يديها قوم يضربون بالدفوف و الملاهي فترك الناس الصلاة و مروا و ينظرون إليهم، فأنزل الله الآية ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً﴾ إلى آخر الآية».<sup>۲</sup>

تقدیر چنین است: «و اذا رأوا تجارة انفضوا إليها، أو لهوا انفضوا إليه»، پس حذف شده است یکی از آنها که «و إذا رأوا» باشد از برای دلالت آن یک دیگری را. و از جناب صادق علیه السلام است که: «به جای «انفضوا»، «انصرفوا»<sup>۳</sup> إليها» است، و مراد از «قل ما عند الله» یعنی: آنچه نزد خداست از ثواب استماع خطبه و ثبات قدم، و نماز کردن بار رسول ﷺ بهتر است عاقبت آن، از دیدن لهو و عمل تجارت». و از جابر بن عبدالله مرویست که: «قافله‌ای آمد در مدینه و ما بار رسول الله ﷺ نماز می کردیم روز جمعه، پس رفتند مردم به سوی آن قافله، پس نماند باقی به غیر از دوازده نفر مرد و من در میان آنها بودم».

و بعضی گفته اند که: «آمد دحیه کلبی به تجارت روغن زیت از شام، و رسول خدا ﷺ خطبه می خواند روز جمعه، پس مردم برخاستند و رفتند به سوی او در بقیع از ترس آنکه مبادا دیگری از اهل اسلام یا از غیر اسلام بر ایشان سبقت گیرد در اخذ و بیع و شراء روغن زیت، پس نماند باقی بار رسول خدا ﷺ مگر معدودی که یا نه نفر باشد یا زیاده از

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۳ - ۵۶۴، تفسیر سورة الجمعة، با کمی اختلاف.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۷، تفسیر سورة الجمعة.

۳- در نسخه: «إن صرفوا».

ده نفر باشد یا قریب به چهل نفر باشد، به اختلاف لغت در رهط، پس نازل شد این آیه، پس فرمود رسول خدا ﷺ: به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، هرگاه شما هم در عقب ایشان رفته بودید تا اینکه کسی از شما نزد من باقی نمانده بود از این وادی، آتشی به سوی شما روان می‌گشت و شما را می‌سوخت».

و ذکر کرده‌اند که: «رسول خدا ﷺ نماز می‌کرد با مردم روز جمعه، پس داخل شد کاروان و با ایشان بود قومی که دف و دایره می‌زدند و بازی می‌کردند، پس مردم چون ایشان را به لُهو و لعب دیدند، پس ترک کردند نماز را و رفتند در پی لُهو و لعب و نظر می‌کردند به سوی آنها، پس نازل شد این آیه مبارکه در حق سیرکنندگان و در حق بیع و شراکنندگان در وقت نماز و خطبه روز عید جمعه که دیگر بعد از این به این نوع رفتار نکنند که عاقبت آن عذاب است».

بلی هر که دانا و عاقل است، هرگز حضور الهی را و عبادت او را بدل نخواهد کرد به امور باطله دنیوی، به علت آنکه خلاق عالم و رزاق بنی آدم به دست اوست جمیع امور از نفع و رزق و دولت و فقر و ثروت و طول عمر و هر چه شخصی طلب کند از امور دنیوی و اخروی، و کسی کاری از وجودش [۹۹] ساخته نمی‌شود، و هر کس که با او باشد خدا هم با اوست و هر که از خدا برگشت جمیع امورش تمام بر نحو بطلان و فساد است، نعم ما قیل الشاعر: نظم:

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت      چون از او گشتی همه چیز از تو گشت<sup>۱</sup>  
پس می‌رسد انسان را که در عرض هفته یک شب جمعه و یک روز جمعه را در حضور پادشاه حقیقی برود و کارهای ایام هفته را درست کند و خطاهای هفته گذشته را عذرخواهی کند و شش روز را صرف امور دنیوی نماید و یک شب و یک روز را، بلکه بعضی از شب و روز را صرف طلب آخرت که خانه حقیقی و منزل همیشگی خود بنماید

و چند ساعتی را در فکر خود بوده باشد، و خورد خورد و کم کم لذت حضور پادشاه حقیقی را بر پادشاه مجازی اختیار کند و «تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۱</sup> را منظور نظر خود بیاورد و ببیند که خلاق عالم از برای اهل عبادت و ایمان چه مقرر فرموده در دار باقی و خود را مقید به امور فانیه دنیوی بالمره نگرداند.

### [اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی]

قال رسول الله ﷺ: «الرزق يطلب العبد و هو اسرع<sup>۲</sup> من أجله»، و قال أيضاً ﷺ: «إِنَّ الرزق يطلب العبد كما يطلبه أجله»<sup>۳</sup>. و قال أيضاً ﷺ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفَرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرَكَهُ الْمَوْتُ»<sup>۴</sup>.

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ که: «رزق، خودش طلب می کند بنده را، چنانچه طلب می کند موت انسان را»، و باز فرمودند ﷺ که: «به درستی که رزق طلب می کند بنده را چنانچه طلب می کند او را مرگ او»، [۱۰۰] و باز فرمودند: «اگر کسی از شما بگریزد از روزی خود، چنانچه می گریزد از اجل خود، به درستی که می رسد روزی او به او چنانچه می رسد اجل او به او».

و فرمودند رسول خدا ﷺ: «دَعِ الْحَرَصَ عَلَى الدُّنْيَا وَ لَا تَطْمَعِ فِي الْعِيشِ وَ لَا تَجْمَعَ مِنَ الْمَالِ وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي لِمَنْ تَجْمَعُ وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي فِي أَرْضِكَ بَاقِي أَمٍ فِي غَيْرِهَا فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَ كَدَ الْمَرْءِ لَا يَنْفَعُ فَقِيرَ كُلِّ مَنْ يَطْمَعُ وَ غَنَى كُلِّ مَنْ يَقْنَعُ»<sup>۵</sup>.

۱- سورة مبارکه آل عمران، آیه ۲۶. ۲- در مصدر: «أشد».

۳- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثاني: الإجمال في الطلب، حديث ۶۲.

۴- الكافي، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل اليقين، حديث ۲.

۵- در مصادر روایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است.

۶- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثاني: الإجمال في الطلب، حديث ۶۲، این روایت

در بحار و مصادر دیگر به صورت شعر آمده:

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمودند: «رهاکن حرص را و طمع مکن زندگانی دنیا را و جمع مکن مال دنیا را و حال اینکه تو نمی دانی که از برای که جمع می کنی و تو نمی دانی که در وطن خود، خواهی ماند یا انقلابات دهر تو را به غربت و جای دیگر خواهد برد، به درستی که روزی قسمت شده است و جهد و سعی مرد نفعی نمی رساند، همیشه محتاج است هر که طمع کار است و غنیست هر که قانع است به داده خدا».

جاء جبرئیل علیه السلام إلى النبي ﷺ، فقال: «يا محمد ﷺ! عش ما شئت فإنك ميت، و أحب ما شئت فإنك مفارقة، و اجمع ما شئت فإنك تاركة، و اعمل ما شئت فإنك مجازی به<sup>۱</sup>، و اعلم أن شرف<sup>۲</sup> الإنسان قیامه باللیل<sup>۳</sup> و عزّه استغنائه عن الناس»<sup>۴</sup>.

یعنی: جبرئیل [علیه السلام] آمد نزد رسول خدا ﷺ و عرض کرد: «یا احمد! همان در دنیا آنقدر که خواهی که سرانجام مرگ است، و دوست دار آنچه خواهی که آخر جداییست، و جمع کن آنچه که خواهی که آخر گذاردن و رفتن است، و بکن هر عملی که خواهی که آخر به جزای آن رسیدن است، بدانکه بزرگواری آدمی نماز کردن شب است و عزیزی اوبی نیازی از مردم است» [۱۰۱]

دع الحرص علی الدنيا	و فی العیش فلا تطمع
و لا تجمع من المال	فلا تدري لمن تجمع
و لا تدري أفي أرضك	أم فی غیرها تصرع
فإن الرزق مقسوم	و کد المرء لا ینفع
فقیر کان مع یطمع	غنی کل من یقنع

۱- در نسخه: «مجاز»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۲- در نسخه: «أشرف»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۳- در نسخه: «بالیل».

۴- معارج الیقین، فی اصول الدین، ص ۲۹۶، الفصل السادس و الستون: فی الزهد فی الدنيا و الرغبة فی الآخرة، حدیث ۵.

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات و من راقب الموت ترك اللذات و من زهد في الدنيا هانت عليه المصائب».<sup>۱</sup>

و قال علیه السلام: «الزهد في الدنيا ثلاثة أحرف: زاء و هاء و دال، فأما الزاء فترك الزينة، و أما الهاء فترك الهوا، و أما الدال فترك الدنيا».<sup>۲</sup>

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: «هر که آرزومند بهشت باشد می‌شتابد به سوی خیرات، و هر که منتظر مرگ باشد دست بر دارد از لذت‌های دنیا، و هر که پارسایی اختیار کند در دنیا آسان شود بر او مصیبت‌ها».

و باز فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام که: «زهد در دنیا سه حرف است: زاء و هاء و دال، و اما زاء آن ترک زینت دنیاست، و اما هاء زهد، ترک هوا دنیاست، و اما دال زهد، ترک دنیاست».

### [عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده‌ایم!؟]

پس به عوض زهد در دنیا و زخارف دنیا، ما و امثال ما، زهد از آخرت کرده‌ایم و با این اعمال شنیعه، توقع<sup>۳</sup> بهشت و دخول آن را داریم، بلی اگر خداوند تفضل کند و بدون عمل، بلکه با عمل زشت و توبه از اعمال بد ما را ببرد بهشت آن مدخلیتی به حساب و قاعده‌ای ندارد، و الا این رفتار و کردارهای بجز مصیرات<sup>۴</sup> به جهنم چاره‌ای نیست، نعم ما قیل البهای علیه السلام:

نظم:

جدّ تو آدم، بهشتش جای بود	قدسیان کردند بهر او سجود
یک گنه ناکرده گفتندش تمام	مذنبی مذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه	داخل جنت شوی ای رو سیاه

۱- همان، حدیث ۷، با کمی اختلاف.

۲- همان، ص ۲۹، حدیث ۹.

۳- در نسخه: متوقع.

۴- بازگشت گناه. (دهخدا)



بلی چیزی که هست امید رجاء در، در خانه خلّاق بسیار است [۱۰۲] و به اندک عمل خیر، بسیار از گناهان بزرگ را می‌آمرزد، چنانچه عقل در حقّ خودش و ذات بی‌زوالش حیران است در عطا‌های او و بذل و بخشش‌های به آن کثرت و زیادتى باز عقل قاصر است و «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»<sup>۱</sup> بشارت و رجاییست که قابل تعریف و توصیف نیست، بلی یک بازگشتی هم می‌خواهد از روی حقیقت نه مجاز، من جمله عملی که بسیار کم نماید و نفع آن در آخرت بسیار باشد و بسیار غریب و عجیب است یکی این است:

### [ثواب کار کردن مرد در منزل]

عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: «دخل علينا رسول الله ﷺ و فاطمة جالسة عند القدر و أنا أنقي العدس»<sup>۲</sup>، قال: يا أبا الحسن! قلت: لبيك يا رسول الله ﷺ! قال: اسمع مني - و ما أقول إلا من أمر ربّي - ما من رجل يعين امرأته في بيتها إلا كان له بكل شعرة على بدنه، عبادة سنة، صيام نهارها و قیام لیلها<sup>۳</sup>، و أعطاه الله من الثواب مثل ما أعطاه الصابرين داود<sup>۴</sup> النبي ﷺ و يعقوب عليه السلام و عيسى عليه السلام.

یا علی! من کان فی خدمة العیال فی البیت و لم یؤنف، کتب الله اسمه فی دیوان الشهداء و کتب له بكلّ یوم و لیلة ثواب ألف شهید، و کتب له بكل قدم ثواب حجّة و عمره، و أعطاه الله بكل عرق فی جسده مدینة فی الجنة.

یا علی! ساعة فی خدمة العیال و خدمة البیت<sup>۵</sup> خیر من عبادة ألف سنة و ألف حجّة

۱- سورة مبارکه زمر، آیه ۵۳.

۲- در نسخه: «عدس»، آنچه در متن درج شده از مصدر است.

۳- در نسخه: «لیالها».

۴- در نسخه: «أعطى الصابرين كالداود»، بدل «أعطاه الصابرين داود».

۵- مصدر: - «و خدمة البیت».

و ألف عمرة، و خير من عتق ألف رقبة و ألف غزوة و عيادة ألف مريض و ألف جمعة و ألف جنازة و ألف جائع يشبعها و ألف عار يكسوها و ألف فرس يوجهه في سبيل الله»<sup>۱</sup>، إلى آخر الحديث.

یعنی: فرمود جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) که: «داخل شد رسول خدا [۱۰۳] بر ما و فاطمه (علیها السلام) نشسته بود نزدیکش و من عدس پاک می کردم، فرمودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله): یا اباالحسن! عرض کردم: لیبیک یا رسول الله! فرمودند: بشنو از من آنچه می گویم و نمی گویم مگر آنچه خداوند امر کرده که بگویم، نیست هیچ مردی که اعانت کند زوجه خود را در خانه خود، مگر اینکه به عدد هر مویی که در بدن اوست، خداوند به او عطا کند ثواب یک سال عبادت که روزها شخص روزه باشد و شبها احیاء نموده باشد، و عطا کند خداوند به او مثل ثواب صابرین همچون داود<sup>۲</sup> و یعقوب و عیسی (علیهم السلام) بوده باشند.

یا علی! کسی که بوده باشد در خدمت عیال در خانه و متنی بر عیال نگذارد، بنویسد خداوند اسم او را در دفتر شهداء و بنویسد از برای او به هر روز و شبی که خدمت کند، ثواب هزار شهید و بنویسد برای او به هر قدمی، ثواب یک حج و یک عمره، و عطا کند به او به هر رگی که در بدن اوست، شهری در بهشت!

یا علی! یک ساعت خدمت عیال و خانه کردن، بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره، و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار غزوه و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و تشییع هزار جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشیدن هزار برهنه و هزار اسب دادن به کسی که به جهاد فی سبیل الله رود».

و حدیث طول دارد و این وجیزه گنجایش تمام این حدیث و سایر اخبار را ندارد محول به کنزالعرفان و مجمع الحجج است طالب کل آن به آن دو کتاب رجوع نماید.

۱- معارج الیقین فی أصول الدین، ص ۲۷۵، باب التاسع و الخمسون: فی خدمة العیال.

حدیث ۱، با کمی اختلاف. ۲- در نسخه: که دارد.

پس عبادت کردن خدا و ذکر خدا و یاد خدا که به این سهلی و آسانی باشد، بنده معصیت بزرگ، [۱۰۴] صعب و دشوار را چرا باید مرتکب شود که آن ریختن خون پسر فاطمه زهرا باشد با برادران آن حضرت، الله از بیگانگی از خدا و بی شرمی از رسول که دو دست فرزند علی بن ابی طالب جدا شده باشد و باز ظالمی از عقب یا جلو درآید و گرز آهن بر سر آن حضرت بزنند و او را از اسب دراندازد و باز هم خود را از امت رسول حساب کند، آه و اویلاه و وارزنه.

لمؤلفه:

### [در سوگ شهادت قمر بنی هاشم]

شد چو عباس علی، دستش جدا  
مشک را شهزاده بر دندان گرفت  
تا که شاید آب را آن محترم  
زود آرد آب را آن گـلـلـعـذار  
ظالمی تیری به مشک آب زد  
کافر دیگر فکند از خشم کین  
تیر وی بنشست تا نزدیک پر  
چشم دیگر داشت سوی خیمه گاه  
کافری تخم زنا از پیش رو  
سر شکست [و] فرق درهم خورد شد  
بر زمین افتاد آن نور مبین  
کرد فریاد آن زمان با شور و شین  
کشته شد عباس از ظلم [و] جفا  
چون به گوش شاه آوازش رسید  
گفت: غم از حد فزون بر دل نشست

از جفای شامیان بی حیا  
تیر و تیغ از کوفیان بر جان گرفت  
زود آرد بهر اطفال حرم  
تا برآرد از سکینه انتظار  
بر زمین از آب خون خوناب زد  
تیری بر چشم امام راستین  
بر میان چشم آن چشم بشر  
دم به دم در ناله و افغان [و] آه  
آهنین گرز زدی بر فرق او  
پای عباس از سواری کند شد  
همچو مهری کافتد از چرخ برین  
کای برادر جان برادر جان حسین  
یا اخوا ادرک اخواک یا اخوا  
چون زمین [و] آسمان بر خود طپید  
داغ عباس این زمان پشتم شکست

ای خدا [۱۰۵] آگاهی از سوز دلم  
خواهرا زینب گریبان کن تو چاک  
بی برادر گشته را یاری کنید  
زینبا دیگر ندارم من کمر  
شکر لله هر چه بودم ز اقربا  
سیداسرکار آصف رنجه شد  
اشکریزان شد چو ابر نوبهار  
شهریار از اول فتح الکتاب  
من ندارم پاک ز آنچه گفتم  
هر چه کردم هر چه گفتم تاکنون  
این قدر شد کاخر از لطف اله  
تحفه دنیا بیارندت همین  
بهر عقبی تحفهات آورده‌ام  
تحفه‌ام از کل عالم بهتر است  
قیمت این تحفه را داند خدا  
حق نگهدارت بود ای شهریار  
تا جهان برپاست باشد حیدرت  
حیدرا باشی همیشه پایدار  
همچو حیدر در دو عالم سروری  
سیدا آقا بکن ختم کتاب  
قد فرغت من تحریره و تصنیفه و تألیفه فی السابع و العشرین [۱۰۶] من شهر من  
شهور سنة ۱۲۸۹ من الهجرة النبویة علی هاجرها ألف ألف سلام و تحية. تمت.

## منابع تحقیق

- ۱- آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، نشر: انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲- الأمالی، شیخ صدوق، تحقیق: قسم دراسات الاسلامیة، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳- بحارالانوار، علامه مجلسی، تحقیق: عبدالرحیم ربانی و محمدباقر بهبودی، چاپ سوم، نشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۴- البیان، شیخ طوسی، تحقیق: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، نشر: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
- ۵- تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۱ ق.
- ۶- تفسیر رازی، فخر رازی، چاپ سوم.
- ۷- تفسیر غرائب القرآن، حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ اول، نشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۸- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، نشر: مکتبة الهدی، نجف، ۱۳۸۷ ق.
- ۹- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، نشر: دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۰- ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، چاپ دوم، نشر: شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.



- ۱۱- جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه، نجف.
- ۱۲- الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، تحقیق: احمد عبدالعلیم پردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۳- الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، تحقیق: به اشرف سید محمدباقر موحد ابطحی، چاپ اول: نشر: مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۴- خصائص الائمة، سید رضی، تحقیق محمد هادی امینی، نشر: مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۵- الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۶- صحیح بخاری، بخاری، نشر: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۷- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۱۸- الفضائل، ابن شاذان، منشورات المطبعة الحیدریه و مکتبتها، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.
- ۱۹- الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۲۰- الکشاف، زمخشری، نشر: کتابخانه مصطفی البابی حلبی، مصر، ۱۳۸۵ ق.
- ۲۱- کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ ق.
- ۲۲- اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، چاپ اول، نشر: انوار الهدی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۳- مجمع البحرین، شیخ طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، نشر: مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۴- مجمع البیان، شیخ طبرسی، تحقیق: گروهی از علما و محققین، چاپ اول، نشر: مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۵- محضر الشهود فی رد اليهود، حاج بابا قزوینی، تحقیق: سید احمد حسینی، نجف.

- ۲۶- مسالك الافهام الى آيات الاحكام، جواد كاظمی، تحقیق: محمدباقر شریف زاده، چاپخانه حیدری.
- ۲۷- مصباح المتهجد، شیخ طوسی، چاپ اول، نشر: مؤسسة فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱.
- ۲۸- معارج الیقین فی اصول الدین، شیخ محمد سبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، چاپ اول، ناشر: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۹- مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، چاپ دوم، نشر: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
- ۳۰- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف، نشر: کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۷۶ ق.
- ۳۱- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم.
- ۳۲- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)، چاپ سوم، نشر: دارالمعروف، ۱۴۱۶ ق.
- ۳۳- نهاية الاحکام، علامه حلی، تحقیق: سید مهدی رجایی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۴- النهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، چاپ چهارم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.
- ۳۵- نهج البلاغة، سید رضی، تحقیق: شیخ محمد عبده، چاپ اول، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۳۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام)، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۳۷- ینایع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، نشر: اسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.



## ردّ المظالم

مؤلف: محمد حسن بن محمد تقی موسوی اصفهانی

محقق: سید محمود نریمانی

### مقدمه تحقیق

یکی از مسائل مهم فقهی که در برخی از ابواب فقه همچون لقطه، اختلاط مال حلال به حرام، عاریه، دین، ودیعه و صرف از آن بحث شده «ردّ مظالم» می باشد، مؤلف اقوال علما را در این زمینه در تمام این ابواب جمع آوری کرده اند، بدون این که نظری از خود در این باب بیان بفرمایند.

### شرح حال مؤلف

سید محمد حسن مجتهد اصفهانی، فرزند عالم ورع متقی و جامع معقول و منقول، سید محمد تقی مشهور به مستجاب الدعوه، عالم فاضل جلیل و محقق کامل بی بدیل می باشد، ایشان در حدود سال ۱۲۰۷ ق متولد شده و در سال ۱۲۶۷ ق به دار باقی شتافته است، برای کسب اطلاعات بیشتر از تحصیل، اساتید و تألیفات این عالم بزرگوار به میراث حوزه اصفهان دفتر نهم، ص ۴۱۷، مقدمه تحقیق رساله اعجاز القرآن با تحقیق حجت الاسلام محمد جواد نور محمدی مراجعه فرمایید.

### اصطلاح ردّ مظالم

مصطلح شدن رد مظالم، ظاهراً از زمان شهید اول به بعد متداول و مستعمل شده

است. و در آن زمان عمومیت داشته و شامل ظلم مادی و غیر مادی (مثل ضرر جسمی و عرضی) می‌شده؛ این استظهار از جستجو در مطاوی آثار فقهای بزرگ شیعه قابل رؤیت است و در واقع در آثار قبل از شهید اول اصطلاح رد مظالم یافت نمی‌شود هر چند مبحث رد مظالم با عناوین دیگر به صورت پراکنده در ابواب فقهی آمده است اما چنین بر می‌آید که این اصطلاح از زمان شهید اول در کتب فقهی متداول گردیده است. از آن پس به تداول ایام تا عصر حاضر به اموالی که در ذمه انسان باشد و نتواند به صاحبانش برساند، اطلاق گردیده است و در ظاهر چنین است که در زمان مؤلف نیز این اصطلاح به همین معنی بوده، زیرا تمام بحث‌هایی که از علمای گذشته جمع‌آوری کرده در همین باب است.

### استعمال «رد مظالم» در کلام فقهای متقدم

- ۱- در اللمعة الدمشقية شهید اول آمده: «و من مندوبات صلاة الاستسقاء، و هي كالعيدین، و يحول الرداء یمینا و یسارا، و لتكن بعد صوم ثلاثة آخرها الاثنين أو الجمعة، و التوبة و ردّ المظالم».<sup>۱</sup>
- ۲- در کتاب رسائل کرکی، جوابات المسائل الفقهية، یکی از سؤالاتی که از این فقیه بزرگوار شده این است: «مسألة لو كان على شخص مال من ردّ المظالم أو من الزكاة...».<sup>۲</sup>
- ۳- در کتاب رسائل شهید ثانی آمده: «ضابطة كلي: إذا أوصى الميت بصلاة أو صوم أو كليهما أو غير ذلك، و كان مشغول الذمة من جهة حج أو ردّ المظالم أو كفارات أو أشباه ذلك».<sup>۳</sup>
- ۴- در لوامع صاحبقرانی مجلسی اول آمده: «هرکس حقی از حقوق واجبه در مالش

۱- اللمعة الدمشقية، ص ۳۴، کتاب الصلاة، و نیز بنگرید: الألفية و النغلية، ص ۱۴۵، النوافل؛ البيان، ص ۲۱۸، الفصل الخامس: في باقي النوافل.

۲- رسائل الكرکي، ج ۲، ص ۲۶۴، جوابات المسائل الفقهية.

۳- رسائل الشهيد الثاني، ج ۲، ص ۱۲۳۸، وصية الميت بصلاة و هو مشغول الذمة من جهة أخرى.



باشد، مانند زکات و خمس و ردّ مظالم و ندهد حق سبحانه و تعالی آن حق را ماری کند آتشی و در گردنش اندازد در روز قیامت».<sup>۱</sup>

۵- در هدایة الامة شیخ حر عاملی آمده: «العاشر: في وجوب ردّ المظالم إلى أهلها إن عرفهم وإلا تصدق بها».<sup>۲</sup>

همچنین ایشان در وسائل الشيعة باب مستقلى با عنوان: «باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلك في التوبة منها، فإن عجز استغفر الله للمظلوم» مطرح کرده‌اند و ۶ روایت در این باب آورده‌اند.<sup>۳</sup>

در میان علماء متقدم، ظاهراً، این بحث به صورت مستقل مطرح نشده و رساله‌ای مستقل در این باب نوشته نشده، تنها رساله‌ای که در این باب به صورت مستقل نگاشته شده همین رساله است که می‌شود گفت منحصر به فرد است.

### نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم

۱- آية الله العظمى خوئی در توضیح رد مظالم در کتاب «صراط النجاة» می‌فرماید: «المظالم هي أموال الآخرين التي استولى عليها الإنسان عمداً أو جهلاً، ثم التفت لذلك ولو إجمالاً، فيجب ردّها على أصحابها، والله العالم».<sup>۴</sup>

۲- آية الله العظمى سيستاني مدّظله العالی در کتاب «فقه للمفتیین» در تعریف بعضی از اصطلاحات که در فتاوی‌اش وارد شده می‌فرماید: «ردّ المظالم: التصديق على الفقراء نيابة عن من له حق مالي متعلق بذمة الدافع، ولا يمكن الوصول إليه».<sup>۵</sup>

۱- لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۵۵، باب ما جاء في مانع الزكاة.

۲- هدایة الامة، ج ۴، ص ۱۴، البحث العاشر: وجوب ردّ المظالم إلى أهلها.

۳- وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۵۳، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها...

۴- صراط النجاة آیت الله خوئی، با تعلیقات میرزا جواد آقا تبریزی، ج ۵، ص ۱۳۳، مسائل تتعلق بالزكاة و الصدقات و الخیرات و الکفارات و ردّ المظالم.

۵- فقه للمفتیین، ص ۳۸، تعریف ببعض المصطلحات الواردة في الفتاوى السيستاني.

## روش تحقیق

این رساله تک نسخه و به خط مؤلف می‌باشد، نسخه خطی آن در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۱۴۸۰/۵ موجود می‌باشد و ما نیز این رساله شریف را بر اساس همین نسخه تصحیح نموده‌ایم. در اینجا بر خود لازم می‌دانم از این مرکز که همیشه همکاری لازم را در تهیه نسخه برای میراث حوزه اصفهان داشته‌اند تشکر نمایم.

از آنجا که نسخه بسیار بدخط بود نقل قول‌های آن را با مصادری که مؤلف از آنها نقل کرده بود، تطبیق و موارد اختلافی را در پاورقی تذکر دادیم و مواردی که در نسخه افتاده بود را در کروشه [ ] اضافه کرده‌ایم.

در پایان از حجت‌الاسلام حاج سید احمد سجادی که زمینه تحقیق این رساله را برای بنده فراهم کردند و از حجت‌الاسلام محمدجواد نورمحمدی که از راهنمایی‌های ایشان در تحقیق این رساله بهره بردم تشکر می‌نمایم.

و من الله التوفیق

سید محمود نریمانی

اول شعبان سال ۱۴۳۵

برابر با ۱۳۹۳/۳/۱۰







بسم الله الرحمن الرحيم

### مسألة في تحقيق معنى ردّ المظالم

قال في القواعد: و يشترط في الممتزج بالحرام الاشتباه في القدر و المالك، فلو عرفهما سقط، و لو عرف المالك خاصة صالحه و المقدار خاصة أخرجه.<sup>١</sup> في الإرشاد: و في الحلال المختلط بالحرام و لا يتميّز و لا يعرف صاحبه و لا قدره، و لو عرف المالك خاصة صالحه، و لو عرف القدر خاصة تصدّق به.<sup>٢</sup> قال المحقّق الشيخ علي: أي يجب الخمس في هذا القسم أيضا و الظاهر أنّ مصرفه مصرف الخمس و إنّما يكتفي بإخراج خمسه و تحل الباقي إذا لم يعلم في الجملة أنّ الحرام أزيد من الخمس، فإن علم أخرج الزائد بحسب غلبة الظن؛ و في مصرف الزيادة تردّد و ينبغي أن يتصدّق بها و لا يخفى أنّه لو لم يكن الخليط و هو الحلال قد ضمن و كان مما يجب فيه الخمس أنّ هذا الإخراج لا يكفي و قد بقي من صور الحلال المختلط بالحرام مما ذكره المصنف صورة أخرى و هي أن يعلم المالك و القدر و حكمهما ظاهر فلذا تركها.\*

١- قواعد الأحكام، ج ١، ص ٣٦٣، مطلب في الشرائط.

٢- إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٩٣، ما يجب فيه الخمس.

❦- في هامش النسخة: «قيل: إن الأقسام ههنا أحد عشر: الأول: أن يعتقد يقينا و حكمه واضح؛ الثاني: أن يعتقد ظنا، فالصلح للمظنون [و] أن لسقوط الخمس احتمالان: الثالث: أن يعلم»



## [قول علامة الحلي في الارشاد]

و في صرف الإرشاد: و تراب الصياغة يباع بالنقدين معا أو بغيرها و يتصدق بالثمن بجهالة أربابه.<sup>١</sup>

و في ديونه: و لو جهله المالك تصدق به عنه مع اليأس.<sup>٢</sup>

و في وديعته: و يجب ردّها على المالك وإن كان كافرا.

و لو جهله تصدق و ضمن أو أبقاها أمانة و لا ضمان.<sup>٣</sup>

و في لقطته: و لو أخذ الشاة في العمران حبسها ثلاثة أيام، فإن لم يأت صاحبها باعها و تصدق بالثمن، قال: و لو أن يعرف بنفسه و بغيره، فإن جاء صاحبها [فله]<sup>٤</sup> و إلا تخير بين الملك و الضمان، و بين الصدقة و الضمان، و بين الإبقاء أمانة و لا ضمان.<sup>٥</sup>

→ صاحبه ظنا و القدر يقينا و في إعطائه وجهان: الرابع: أن ينعكس فالصلح لا غير؛ الخامس: أن يعلم صاحبه ولا يعلم قدره أصلا فالصلح؛ السادس: أن يجهل مطلقا فالخمس بمستحقه؛ السابع: أن يجهل المالك أصلا و يعلم القدر يقينا فالصدقة للفقراء بعد اليأس؛ الثامن: أن يعلم قدره تخميناً و أنّه أزيد من الخمس فالزائد صدقة و في الخمس ما تقدم؛ التاسع: أن يعلم أنّه أنقص من الخمس قطعاً فالصدقة ليس إلا؛ العاشر: أن يتردد بين الخمس و الناقص و يقطع بنفي الزيادة فالوجهان: الحادي عشر: أن يتردد بين الخمس و الزيادة فالزيادة صدقة و في الخمس لأهله ما تقدم. [أنظر الينابيع الفقهية، ج ٢٩، ق ١، ص ٣٩٦، مسائل الخمس، مسألة ٢٨ و فيه عشرة أقسام؛ القسم التاسع والعاشر واحد، فيه: (التاسع: أن يعلم أنّه أنقص من الخمس قطعاً فالصدقة ليس إلا أن يتردد بين الخمس و الناقص و يقطع بنفي الزيادة فالوجهان).]

١- إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٣٦٩، بيع الصرف.

٢- نفس المصدر، ج ١، ص ٣٩٠، أحكام الدين ما يجب في الدين.

٣- نفس المصدر، ج ١، ص ٤٣٨، ما يجب في الوديعة.

٤- ما بين المعقوفتين من المصدر.

٥- إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٤٢، أحكام اللقطة.

## [قول المحقق الحلي في الشرايع]

في خمس الشرايع: الحلال إذا اختلط بالحرام ولا يتميز وجب فيه الخمس.<sup>١</sup>  
وفي صرفه: و تراب الصياغة يباع بالذهب و الفضة معا أو بعوض غيرهما، ثم يتصدق به، لأن أربابه لا يتميزون.<sup>٢</sup>

و في ديونه: و لو لم يعرف المالك اجتهد في طلبه و مع الجهل<sup>٣</sup> يتصدق به عنه على قول.<sup>٤</sup>

و في وديعته: و يجب إعادتها على المغصوب منه إن عرف؛ وإن جهل عرفت سنة، ثم جاز التصديق بها عن المالك و يضمن المتصدق إن كره صاحبها.<sup>٥</sup>

و في لقطته: و إن كان شاة حبسها ثلاثة أيام، فإن لم يأت صاحبها، باعها الواجد و تصدق بثمانها<sup>٦</sup> قال: و يجب تعريفها حولاً، فإن جاء صاحبها، وإلا تصدق بها أو استبقاها أمانة و ليس له تملكها و لو تصدق [بها] بعد الحول فكره المالك، فيه قولان: أرجحها أنه لا يضمن، لأنها أمانة و قد دفعها دفعاً مشروعاً.<sup>٧</sup>

قيل<sup>٨</sup>: الحرام إذا اختلط بالحلال يجب الخمس عشرة أقسام:

الأول: العلم بالقدر و المالك، بالدفع.

الثاني: الجهل فيهما، فالخمس.

الثالث: العلم بالمالك حسب، فالصلح.

الرابع: الظن بالمالك، فالصلح.

١- شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٣٥، ما يجب الخمس فيه و في قسمه.

٢- نفس المصدر، ج ٢، ص ٣٠٦، في مسائل الربا.

٣- في المصدر: «اليأس». ٤- شرائع الإسلام، ج ٢، ص ٣٢٥، في القرض.

٥- نفس المصدر، ص ٤٠٤، في عقد الوديعة.

٦- نفس المصدر، ج ٤، ص ٨٠٥، في الملتقط.

٧- نفس المصدر، ص ٨٠٦، في اللقطة.

٨- لم نعثر على قائله، أنظر: ينابيع الفقهية، ج ٢٩، ق ١، ص ٣٩٦، مسائل الخمس، مسألة ٢٨.

الخامس: العلم بالقدر، فالصدقة.

السادس: الظن بالقدر، فالصدقة.

السادس: الظن فيهما، فالصلح وهو يسقط فيه نظر.

السابع: القدر يقينا والمالك ظنا، ففي الصدقة وجهان.

الثامن: المالك يقينا والقدر ظنا، فالصلح.

التاسع: يظن قدره أزيد من الخمس، فالزائد صدقة وفي الخمس وجهان.

العاشر: يعلم نقصه من الخمس، فالصدقة، إلا أن يتردد بين الخمس والناقص و يقطع

على نفي الزيادة فالوجهان والخمس لأربابه على الأصح والصدقة للفقراء.

و لو امتنع المالك من الصلح، قال صاحب التذكرة: يدفع إليه الخمس و يحل الباقي لأنَّ

الشرع طهر المال به.<sup>١</sup>

و في النافع: و في الحرام إذا اختلط بالحلال و لم يتميز.<sup>٢</sup>

و في المختلف: أوجب الشيخ<sup>٣</sup> و أبو الصلاح<sup>٤</sup> و ابن ادريس<sup>٥</sup> الخمس في الحلال إذا

اختلط بالحرام و لم يتميز أحدهما من الآخر و لم يذكر ذلك ابن الجنيد و لا ابن أبي عقيل

و لا المفيد.

لنا أنه قد وجب إخراج بعضه و لا طريق إلى الخروج من العهدة إلا بالخمس، لأنه

المطهر للأموال.

و ما رواه الحسن بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام،

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَصَبْتُ مَا لَا أَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْرِجِ الْخُمْسَ

١- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز و لا عرف مقدار

الحرام. ٢- المختصر النافع، ص ٦٣، كتاب الخمس.

٣- النهاية و نكتها، ج ١، ص ٤٤٨، في بيان أنواع ما يجب فيه الخمس.

٤- الكافي في الفقه، ص ١٧٠، الخمس.

٥- السرائر، ج ٢، ص ٢٠٩، باب الخمس و الغنائم.

من ذلك، فإنَّ الله تعالى قد رضي من المال بالخمس، فاجتنب ما كان صاحبه يعمل<sup>١</sup>.

### [قول المحقق الحلبي في المختصر النافع]

و في صرف النافع: ما يجتمع من تراب الصياغة يباع بالذهب و الفضة أو بجنس من غيرهما و يتصدَّق به لأربابه، لأنَّ أربابه لا يتميَّزون.<sup>٢</sup>

و في ديونه: و لو لم يعرف صاحب الدين اجتهد في طلبه و من اليأس، قيل: يتصدَّق به عنه.<sup>٣</sup>

و في وديعته: و لو جهله، عرفها كاللقطة حولاً، فإنَّ وجده و إلَّا تصدَّق بها عن المالك إن شاء و يضمن إن لم يرض.<sup>٤</sup>

و في لقطته: و في رواية ضعيفة: يحبسها عنده ثلاثة أيام، فإنَّ جاء صاحبها و إلَّا تصدَّق بتمنُّها.<sup>٥</sup>

قال المحقق الشيخ علي: و لا يفتقر إلى إذن الحاكم على الظاهر و إن كان أحوط و الظاهر أنَّه لا يتصدَّق بعينها شيء. هل يشترط في الصدقة بتمنُّها مضي الحول، فيه تردد ينشأ من عموم الأمر بالتعريف و من إطلاق الإذن بالصدقة و الأول أحوط.<sup>٦</sup>

قال في النافع: و يعرف حولاً، فإنَّ جاء صاحبه و إلَّا تصدَّق به [عنه] أو استبقاه أمانة و لا يملك و لو تصدَّق به بعد الحول فكره المالك لم يضمن الملتقط على الأشهر. و إن

١- تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٢٤، باب الخمس و الغنائم، ح ١٥؛ وسائل الشيعة، ج ٩،

ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميَّز، ح ١.

٢- مختلف الشيعة، ج ٣، ص ٣١٧، الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٣- المختصر النافع، ص ١٢٩، الفصل الخامس: في الربا.

٤- نفس المصدر، ص ١٣٦، الفصل الثامن: في السلف.

٥- نفس المصدر، ص ١٥٠، كتاب الوديعة و العارية.

٦- نفس المصدر، ص ٢٥٣، كتاب اللقطة. ٧- لم نعثر عليه.

وجده في غير الحرام يعرف حولا، ثم الملتقط بالخيار بين التملك والصدقة وابقائها أمانة. ولو تصدق بها فكره المالك ضمن الملتقط.<sup>١</sup>

### [قول العلامة الحلي في القواعد]

وفي صرف القواعد: و تراب الصياغة يباع بالجوهرين معا أو بغيرهما لا بأحدهما، ثم يتصدق به مع جهل أربابه.<sup>٢</sup>

وفي ديونه: ولو جهل المالك اجتهد في طلبه، فإن أيس منه، قيل: يتصدق به عنه.<sup>٣</sup> وفي وديعته: ولو جهل عرفت سنة، ثم تصدق بها عن المالك مع الضمان وإن شاء أبقاها أمانة أبدا من غير ضمان، وليس له التملك مع الضمان على إشكال.<sup>٤</sup>

وفي لقطته: ولو كانت شاة حبسها ثلاثة أيام، فإن جاء المالك وإلا باعها، وفي اشتراط الحاكم إشكال و تصدق بثمانها و ضمن أو احتفظ<sup>٥</sup> ولا ضمان وفي الصدقة بعينها أو قبل الحول بثمانها إشكال.<sup>٦</sup>

قال: وإن كان أزيد من الدرهم وجب تعريفها حولا، ثم إن شاء تملك أو تصدق و ضمن فيهما وإن شاء احتفظها للمالك ولا ضمان.<sup>٧</sup>

### [قول الشهيد الثاني في الروضة]

وفي الروضة: المال الحلال المختلط بالحرام ولا يتميـز ولا يعلم صاحبه ولا قدره

١- المختصر النافع، ص ٢٥٣ - ٢٥٤، كتاب اللقطة.

٢- قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٣٨، الفصل الثالث: في الصرف.

٣- نفس المصدر، ص ١٠٢، أحكام الدين.

٤- نفس المصدر، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعة.

٥- في المصدر: «احتفظه».

٦- قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٢٠٦، لقطة الحيوان.

٧- نفس المصدر، ص ٢٠٩، لقطة الأموال.



بوجه، فإن إخراج خمسة حينئذ يظهر المال من الحرام، فلو تميّز كان للحرام حكم المال المجهول المالك حيث لا يعلم.

و لو علم صاحبه و لو في جملة قوم منحصرين، فلا بد من التخلّص منه و لو بصلح و لا خمس، فإن أبى قال في التذكرة<sup>١</sup>: دفع إليه خمسة إن لم يعلم زيادته أو ما يغلب [١٧٩] على ظنه إن علم زيادته أو نقصانه.

و لو علم قدره كالربع و الثلث و جب إخراج أجمع صدقة لا خمسا، و لو علم قدره جملة، لا تفصيلا، فإن علم أنّه يزيد عن<sup>٢</sup> الخمس خمس و تصدّق بالزائد و لو ظنا. و يحمل قويا كون الجميع صدقة.

و لو علم نقصانه عنه، اقتصر على ما يتيقّن به البراءة صدقة على الظاهر و خمسا في وجه، و هو أحوط، و لو كان الحلال الخليط مما يجب فيه الخمس، خمس بعد ذلك بحسبه و لو تبين المالك بعد إخراج الخمس ففي الضمان له وجهان أجودهما ذلك.<sup>٣</sup>

و في صرفه: و يجب على الصائغ الصدقة به مع جهل أربابه بكل وجه. و لو علمهم في محصورين و جب التخلّص منهم، و لو بالصلح مع جهل حق كل واحد بخصوصه و يتخيّر مع الجهل بين الصدقة بعينه و قيمته. و الأقرب الضمان لو ظهروا و لم يرضوا بها أي بالصدقة لعموم الأدلة الدالة على ضمان ما أخذت اليد، خرج منه ما إذا رضوا أو استمرّ الاشتباه فيبقى الباقي.

و وجه العدم إذن الشارع له في الصدقة، فلا يتعقب الضمان، و مصرف هذه الصدقة الفقراء و المساكين و يلحق بها شابهها من الصنائع الموجبة لتخلف أثر المال، كالحدادة و الطحن و الخياطة.

١- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز و لاعرف مقدار

الحرام. ٢- في المصدر: «على».

٣- الروضة البهية، ج ٢، ص ٦٧ - ٦٨، الحلال المختلط بالحرام.

و لو كان بعضهم معلوما وجب الخروج من حقة، و على هذا يجب التخلص من كل غريم يعلمه، و لذلك تحقق<sup>١</sup> عند الفراغ من عمل كل واحد، فلو أخر حتى صار مجهولا أثم بالتأخير، و لزمه حكم ما سبق<sup>٢</sup>.

و في ديونه: و لو جهله و ينس منه، تصدق به عنه في المشهور. و قيل: يتعين دفعه إلى الحاكم، لأن الصدقة تصرف في مال الغير بغير إذنه، و يضعف بآئه إحسان [١٨٠] محض إليه، لأنه إن ظهر و لم يرض بها ضمن له عوضها و إلا فهي أنفع من بقاء العين المعزولة المعرضة لتلفها بغير تفريط المسقط لحقه. و الأقوى التخيير بين الصدقة و الدفع إلى الحاكم و إبقاؤه في يده<sup>٣</sup>.

و في لقطته: فإن لم يجد صاحبها باعها و تصدق بثمنها و ضمن إن لم يرض المالك على الأقوى، و له إبقاؤها بغير بيع، و إبقاء ثمنها أمانة إلى أن يظهر المالك أو ينس<sup>٤</sup> منه، و لا ضمان حينئذ إن جاز أخذها كما يظهر من العبارة، و الذي صرح به غيره عدم جواز أخذه<sup>٥</sup> شيء من العمران و لكن لو فعل لزمه هذا الحكم في الشاة.

و كيف كان فليس له تملكها مع الضمان على الأقوى، للأصل و ظاهر النص و الفتوى عدم وجوب التعريف حينئذ، و غير الشاة يجب مع أخذه تعريفه سنة كغيره من المال أو يحفظه لمالكه من غير تعريف أو يدفعه إلى الحاكم<sup>٦</sup>.

و فيه: في لقطة المال كلام طويل نافع<sup>٧</sup>.

١- في المصدر: «و ذلك يتحقق»، بدل «و لذلك تحقق».

٢- الروضة البهية، ج ٣، ص ٣٨٦ - ٣٨٧، الفصل الخامس: في بيع الصرف.

٣- نفس المصدر، ج ٤، ص ١٨، كتاب الدين.

٤- في المصدر: «يبأس». ٥- في المصدر: «الأخذ».

٦- الروضة البهية، ج ٧، ص ٨٩ - ٩٠، الفصل الثاني: في لقطة الحيوان.

٧- نفس المصدر، ص ٩٢، الفصل الثالث: في لقطة المال.

## [قول الفيض الكاشاني في مفاتيح الشرائع]

و في المفاتيح: و يجب في الحلال المختلط بالحرام غير معلوم القدر و لا صاحب على المشهور، للخبرين، فيحل الباقي إن لم يعلم زيادته على الخمس، و معه يتصدّق بها بعده كذا قالوه، و لم يذكره القديمان<sup>١</sup> و المفيد، و الأولى أن يتصدّق بما تيقّن انتفاؤه عنه على الفقراء بعد اليأس عن العلم بالمالك و له أن يتصدّق بالخمس منه لما ورد في مثله في عدة أخبار: «تصدّق بخمس مالك، فإن الله عزّ وجل رضي من الأشياء بالخمس و سائر المال لك حلال»<sup>٢،٣</sup>

و في ديونه: و إن لم يعرف صاحبه اجتهد في طلبه، و قيل: مع اليأس يتصدّق عنه كما في الخبر: «و ينوي القضاء [١٨١] مع الظفر»<sup>٤</sup>

و في آخر: «و هو كسبيل مالك، فإن جاء طالب أعطيه»<sup>٥</sup>، قيل: و يجب العزل عند الوفاة و الوصية به لتمييز الحق و البعد عن تصرف الورثة فيه.

و في الخبر: «فإن حدث بك حدث فأوصى به إن جاء له طالب أن يدفع إليه»<sup>٦</sup>.  
و في آخر: «تطلب له وراثته<sup>٧</sup> و إلّا فهو كسبيل مالك، ثم قال: ما عسى أن يصنع بها، ثم قال: يوصي بها فإن جاء لها طالب و إلّا فهي كسبيل مالك»<sup>٨</sup>.

١- هما ابن الجنيد و ابن أبي عقيل.

٢- الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٦٨ - ٣٦٩، باب المكاسب، ح ١٨٦.

٣- مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٢٢٦ - ٢٢٧، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.  
٤- لم نعثر عليه.

٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، حديث ٥٧٠٨؛ وسائل الشيعة، ج ٢٦، ص ٣٠١، باب حكم ميراث المفقود، ح ١٠، و فيهما: «أعطيته».

٦- الكافي، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ١؛ الاستبصار، ج ٤، ص ١٩٧، باب ميراث المفقود الذي لا يعرف له وارث، ح ٣.  
٧- في المصادر: «فإن وجدت له وراثته».

٨- تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١٧٧، باب الرهون، ح ٣٨؛ وسائل الشيعة، ج ٢٦، ص ٢٥٤.

و الشيخ على وجوب العزل مع اليأس وإن لم يحضر الوفاة، و حمل على استبقاء ما يساوي الدين، و في الصحيح: «أطلبه، قال: و قد طال فأصدق عنه؟ قال: أطلبه»<sup>١</sup>.  
 و في صحيح آخر: «لا جناح عليه بعد أن يعلم الله أن نيته الأداء»<sup>٢</sup>.  
 و في وديعته: ولو كان غاصبا لها يمنع منها و ينكر و يعبد على صاحبها إن عرف، و إن جهل عرف سنة ثم جاز التصدق بها، و يضمن مع كراهة صاحبها على المشهور للخبر، خلافا للحلي<sup>٣</sup> حيث أوجب ردّها إلى إمام المسلمين، و مع التعذر يبقى أمانة ثم يوصي بها إلى عدل إلى حين التمكن من المستحق، و قواه في المختلف<sup>٤</sup>.  
 و المفيد<sup>٥</sup> أوجب إخراج الخمس قبل التصدق و لم يذكر التعريف و تبعه الديلمي، أما التملك بعد التعريف فلم يذكره أحد و إن جعل في الرواية كاللقطة<sup>٦</sup>.  
 و في لقطته: و إن كان شاة ففي الخبر: «أنّه يحبسها عنده ثلاثة أيام و يعرف فإن لم يأت صاحبها باعها و تصدق بثمانها»<sup>٧</sup>؛ و إن كان أعم من الموجود في العمران لكنه حمل عليه جمعا.

→

باب حكم ما تعذر إيصال مال من لا وارث له، ح ٧.

- ١- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، كتاب الديون، ح ٢١؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢.
- باب أنّ من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ج ٢.
- ٢- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ١٨.
- ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أنّ من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ح ١.
- ٣- مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ١٢٩، وجوب نية أداء الدين و المبادرة إليه.
- ٤- السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعة.
- ٥- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٦٠، وديعة الظالم و أحكامها.
- ٦- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة.
- ٧- مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ١٦٥، وجوب ردّ الوديعة مع المطالبة.
- ٨- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٧، باب اللقطة والضالة، ح ٣٦؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٥٩، باب حكم النقاظ الشاة و الدابة، ح ٦.

و لو ظهر المالك و لم يرض بالصدقة ففي الضمان [١٨٢] وجهان و يحتمل في غير الشاة، بل مطلقا التعريف سنة، ثم التصدّق أو التملك كغير الحيوان من الأموال عملا بالعموم.<sup>١</sup>

### [قول الشيخ الطوسي في النهاية]

و في النهاية: وإذا حصل مع الإنسان مال قد اختلط الحلال بالحرام و لا يتميّز له و أراد تطهيره، أخرج منه الخمس و حل له التصرف في الباقي. و إن تميّز له الحرام وجب عليه إخراج و ردّه إلى أربابه؛ و من و رث مالا ممن يعلم أنّه كان يجمعه من وجوه محظورة، مثل الربا و الغصب و ما يجري مجراها و ما<sup>٢</sup> يتميّز له المغصوب [منه] و لا الربا، أخرج منه الخمس و استعمل الباقي، و حل له التصرف فيه.<sup>٣</sup>

و في صرفه: و لا يجوز بيع تراب الصياغة، فإن بيع كان ثمنه للفقراء و المساكين يتصدّق به عليهم، لأنّ ذلك لأربابه الذين لا يتميّزون.<sup>٤</sup>

و في وديعته: و عليه أن يردها إلى أربابها إن عرفهم؛ فإن لم يعرفهم عزّفها حولا كما تعرف اللقطة، فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بها عنه.<sup>٥</sup>

و في ديونه: فإن لم يظفر به، تصدّق به عنه، و ليس عليه شيء.<sup>٦</sup> و في لقطته: و أمّا الذي يجده في غير الحرم، فيلزمه أيضا أن يعرفه سنة؛ فإن جاء صاحبه ردّه عليه؛ و إن لم يجئ، كان كسبيل ماله، و يجوز له التصرف فيه؛ إلّا أنّه يكون

١- مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ١٨٣، حكم ما يوجد من الحيوان في العمران.

٢- في المصدر: «لم». ٣- النهاية، ص ١٩٧، باب الخمس و الغنائم.

٤- نفس المصدر، ص ٣٨٣، باب الصرف و أحكامه.

٥- نفس المصدر، ص ٤٣٦، باب الوديعة و العارية.

٦- نفس المصدر، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.



ضامنا له متى جاء صاحبه وجب عليه ردّه؛ فإن تصدّق به عنه، لزمه أن يغرمه له متى جاء،  
إلا أن يشاء صاحب المال أن يكون الأجر له، فيحتسب له بذلك عند الله.<sup>١</sup>

### [قول ابن إدريس الحلبي في السرائر]

و في السرائر: وإذا اختلط المال الحرام بالحلال، حكم فيه بحكم الأغلب، فإن كان  
الغالب حراما احتاط في إخراج الحرام منه، فإن لم يتميّز له، أخرج الخمس و صار الباقي  
والتصرف فيه مباحا؛ وكذلك إن ورث ما لم<sup>٢</sup> يعلم أنّ صاحبه جمع بعضه من جهات  
محظورة من غضب و ربا و غير ذلك، و لم يعلم مقداره، أخرج خمسه<sup>٣</sup> و استعمل الباقي  
استعمالا مباحا.

فإن غلب في ظنه أو علم أنّ الأكثر حرام، اختلط في إخراج الحرام منه؛ هذا إذا لم  
يتميّز له الحرام، فإن تميّز له بعينه أو بمقداره، وجب إخراجة قليلا كان أو كثيرا و لا يجب  
عليه إخراج الخمس منه و يردّه إلى أربابه إذا تميّزوا، فإن لم يتميّزوا جدّ في طلبهم  
و طلب وارثهم<sup>٤</sup>، فإن لم يجدهم و قطع على انقراضهم، سلّمه إلى إمام المسلمين، فإنّه ماله  
إن كان ظاهرا، أو حفظه عليه إن كان مستترا و غائبا من أعدائه.

و قد روي أنّه يتصدّق به عنهم<sup>٥</sup>.

و في لقطته: و من وجد [شيئا] في الحرم، فلا يجوز له أخذه، فإن أخذه فليعرّفه سنة،  
فإن جاء صاحبه و إلا تصدّق به عنه، و كان ضامنا إذا جاء صاحبه و لم يرض بفعله، و إذا

١- نفس المصدر، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضالة.

٢- في المصدر: «ما لا»، يدل «ما لم». ٣- في المصدر: «الخمس».

٤- في المصدر: «وراثهم».

٥- الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب  
وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٤.

٦- السرائر، ج ٢، ص ٢٠٩ - ٢١٠، باب الخمس و الغنائم.

وجد في غير الحرم فليعرّفه سنة.<sup>١</sup> ثم هو كسبيل ماله يعمل به ما شاء، إلا أنه ضامن إذا جاء صاحبه؛ هذا آخر كلام شيخنا<sup>٢</sup> في الباب المشار إليها وهو الحق اليقين، لأنه مال الغير، والرسول ﷺ قال: «لا يحل مال امرئ مسلم إلا عن طيب نفس منه»<sup>٣</sup> وهذا ما طابت نفسه بالصدقة عنه.

وأما الذي يجده في غير الحرم، فيلزمه أيضا تعريفه<sup>٤</sup> سنة، فإن جاء صاحبه رد عليه وإن لم يجئ كان كسبيل ماله [بعد السنة] والتعريف فيها ويجوز له التصرف فيه بسائر أنواع التصرفات إلا أنه يكون ضامنا له بقيمته بعد السنة، متى جاء صاحبه وجب [١٨٤] رده عليه، فإن تصدق به عنه لزمه أيضا أن يغرمه له متى جاء صاحبه<sup>٥</sup> إلا أن يشاء صاحبه أن يكون له الأجر و يرضى بذلك فيحتسب له بذلك عند الله تعالى.

و جميع النماء المنفصل والمتصل بعد الحول في هذا الضرب يكون لمن وجدها دون صاحبها، لأنها بعد الحول صارت كسبيل ماله ولصاحبها قيمتها فحسب، فهو في هذا الضرب بين خيرتين، بين أن يتصدق بها بعد السنة - و يكون ضامنا لقيمتها بعد الحول إذا جاء صاحبها ولم يرض بفعله - وبين أن يجعلها كسبيل ماله و يضمن قيمتها لصاحبها بعد السنة والتعريف.

و إلى هذا يذهب شيخنا في مسائل خلافه<sup>٦</sup> إلى أن لقطعة غير الحرم، يعرفها سنة، ثم هو مخير بعد السنة بين ثلاثة أشياء، بين أن يحفظها على صاحبها، وبين أن يتصدق بها عنه -

١- في المخطوطة تكرر جملة: «فإن جاء صاحبه وإلا تصدق به عنه و كان ضامنا إذا جاء صاحبه ولم يرض بفعله و إذا وجد في غير الحرم فليعرّفه سنة».

٢- النهاية، ص ١٩٧، باب الخمس والغنائم.

٣- عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٤٧٣، باب الغصب.

٤- المخطوطة: «تعرفه»، و ما أدرجنا من المصدر.

٥- في المصدر: - «صاحبه». ٦- الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٧، أنواع اللقطة.

و يكون ضامنا إن لم يرض صاحبها بذلك - و بين أن يتملكها و يتصرف فيها، و عليه ضمانها إذا جاء صاحبها.

و هذا مذهب الشافعي و أبي حنيفة اختاره هاهنا، لأنَّ بينهما خلافا في لفظة الفقير و الغني و الصحيح الحق اليقين، إجماع أصحابنا على أنَّه بعد السنة يكون كسبيل ماله أو يتصدَّق بها بشرط الضمان و لم يقولوا هو بالخيار بعد السنة في حفظها [على صاحبها]. و شيخنا أبو جعفر في الجزء الأول في مسائل خلافه<sup>١</sup> و مبسوطه<sup>٢</sup> قال: مسألة: إذا وجد نصابا من الأثمان أو غيرها من المواشي عرَّفها سنة، ثم هو كسبيل ماله و ملكه، فإذا حال بعد ذلك عليه حول و أحوال لزمته زكاته، لأنَّه مالكة و إن كان ضامنا لها، و أما صاحبه فلا زكاة عليه، لأنَّ مال الغائب [١٨٥] الذي لا يتمكَّن منه، لا زكاة فيه.

و قال الشافعي<sup>٣</sup>: إذا كان بعد سنة هل تدخل في ملكه بغير اختياره؟ على قولين: أحدهما و هو المذهب: أنَّه لا يملكها إلَّا باختياره.

و الثاني: يدخل بغير اختياره، فإذا قال: لا يملكها إلَّا باختياره، فإذا ملكها فإن كان من الأثمان يجب مثلها في ذمته و إن كانت ماشية و جب قيمتها في ذمته، فأما الزكاة فإذا حال الحول من حين التقط، فلا زكاة فيها لأنَّه أمين، و أما صاحب المال فله مال لا يعلم موضعه على قولين مثل الغصب.

و أما الحول فإنَّه لا<sup>٤</sup> يملكها فهي أمانة أبدا في يده، و رب المال على قولين مثل الضالة، و إذا ملكها الملتقط و جاء الحول فهي كرجل له ألف و عليه ألف، فإن قال: الدين يمنع فها هنا يمنع، فإن قال: لا يمنع فها هنا لا يمنع إذا لم يكن له مال سواه بقدره، فإن كان له سواه لزمته زكاته، و رب المال على قولين كالضالة و الغصوب.

١- نفس المصدر، ج ٢، ص ١١١ - ١١٢، حكم الزكاة في اللقطة.

٢- المبسوط، ج ١، ص ٢٢٦، مال التجارة هل فيه زكاة أم لا؟

٣- المجموع، ج ١٥، ص ٢٦٧، كتاب اللقطة.

٤- في المصدر: «فإن لم»، بدل «فإنه لا».

قال: دليلنا ما روي عنهم عليه السلام أنهم قالوا: لقطة غير الحرم يعرفها سنة، ثم هو كسبيل ماله<sup>١</sup>، و سبيل ماله أن يجب فيه الزكاة، قال: فبهذا الظاهر يجب فيه الزكاة. هذا آخر كلام شيخنا في مسائل الخلاف، في الجزء الأول في كتاب الزكاة.

فلو كان بعد السنة لا يدخل في<sup>٢</sup> ملكه و هو مخير بين ثلاث، خير على ما قاله في الجزء الثاني في كتاب اللقطة في مسائل الخلاف، لما وجبت عليه الزكاة بعد السنة والتعريف و حول الحول بعد ذلك و استدلاله بأن قال: دليلنا ما روي عنهم عليه السلام أنهم قالوا: لقطة غير الحرم يعرفها سنة [١٨٦] ثم هي كسبيل ماله.

و ما قالوا يكون مخيرا بعد السنة بين ثلاث خير على ما يذهب الشافعي إليه في أحد قولي، و أيضا من قال بهذا القول لا يوجب التعريف و إنما يوجب التعريف حتى يملكها، فأما إذا لم يرد أن يملكها، فلا يجب عليه التعريف و لا خلاف بين أصحابنا في وجوب التعريف في هذه السنة.

فدلّ هذا أجمع أنّ الذي اختاره شيخنا في الجزء الثاني مذهب الشافعي و أن مذهبنا و قول أصحابنا و رواياتهم بخلاف ذلك.<sup>٣</sup>

و في ديونه: و من كان عليه دين وجب عليه أن ينوي قضاءه على ما قدّمناه، فإن حضرته الوفاة، سلّمه إلى من يثق بديانته وجعله وصيه في تسليمه إلى صاحبه. فإن مات من له الدين، سلّمه إلى ورثته، فإن لم يعلم [له] وارثا اجتهد في طلبه<sup>٤</sup>، فإن لم يجده سلّمه إلى الحاكم، فإن قطع على أنّه لا وارث له كان لإمام المسلمين.

١- الكافي، ج ٥، ص ١٣٧، باب اللقطة و الضالة، ح ٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطة و الضالة، ح ١، و فيهما: «عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال في اللقطة: يعرفها سنة ثم هي كسائر ماله». ٢- في المخطوطة: «ملكها».

٣- السرائر، ج ٣، ص ١٤٢ - ١٤٥، باب اللقطة.

٤- في المخطوطة: «طلبته» و ما أدرجناه من المصدر.

و قد روي أنه إذا لم يظفر بوارث له، تصدّق به عنه و ليس عليه شيء<sup>١</sup> أورد ذلك شيخنا أبو جعفر في نهايته<sup>٢</sup> من طريق الخبر إيرادا لا اعتقادا، لأنّ الصدقة لا دليل عليها من كتاب و لا سنة مقطوع بها و لا إجماع، بل الإجماع و الأصول المقررة<sup>٣</sup> لمذهبنا تشهد بأن الإمام يستحق ميراث من لا وارث له.<sup>٤</sup>

و في صرفه: و لا يجوز بيع تراب الصياغة، فإن بيع كان ثمنه للفقراء و المساكين، يتصدّق به عليهم، لأنّ ذلك لأربابه الذين لا يتميّزون.

فإن تميّزوا ردّ عليهم أموالهم و اصططلحوا فيما بينهم ما رواه أصحابنا و وجد في رواياتهم.<sup>٥</sup>

و في وديعته: و إذا علم المودّع أنّ المودّع لا يملك الوديعة، لم يجز ردّها عليه<sup>٦</sup> مع الاختيار، بل يلزمه ردّ ذلك إلى مستحقّه إن عرفه بعينه، فإن لم يعرفه بعينه، تعيّن<sup>٧</sup> له حملها إلى [١٨٧] الإمام العادل، فإن لم يتمكّن لزمه الحفظ بنفسه من حياته و من<sup>٨</sup> يثق إليه في ذلك بعد وفاته إلى حين التمكن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: تكون و الحال هذه في الحكم كاللقطة على ما روي في بعض الروايات و الأول أحوط.

و إذا كانت الوديعة من حلال و حرام لا يتميّز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جميعها إلى المودّع متى طلبها بدليل إجماع أصحابنا.<sup>٩</sup>

١- أنظر: وسائل الشيعة، ج ٢٦، ص ٢٣، باب أنّ الكافر يرث الكافر إذا لم يكن وارث مسلم.

٢- النهاية، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٣- في المخطوطة: «مقررة». ٤- السرائر، ج ٢، ص ٣٧، إذا غاب الدائن.

٥- نفس المصدر، ج ٣، ص ٣٨٤، باب الصرف و أحكامه.

٦- في المخطوطة: «عليها».

٧- في المصدر: «فإن لم يتعيّن»، بدل «فإن لم يعرفه بعينه تعيّن».

٨- في المصدر: «بمن». ٩- في المصدر: «إن».

١٠- السرائر، ج ٢، ص ٤٣٥ - ٤٣٦، باب الوديعة، أحكام الوديعة.



## [قول يحيى بن سعيد الحلبي في الجامع للشرائع]

و في الجامع: الخمس واجب في مال اختلط حرامه بحلاله و لم يتعيّن صاحب الحرام و لا قدره، فإن تعيّن صاحبه صولح، وإن تعيّن قدره فقط تصدّق به عنه.<sup>١</sup>  
و في صرفه: و روي<sup>٢</sup> في تراب الصياغة إن أمكن استحلاله من صاحبه فعل، فإن كان يتهمه إن أخبر، بيع بطعام و شبهه و يصدّق به بايعه إمّا له أو على محتاج من أهله و غيرهم.<sup>٣</sup>

و في ديونه: و إذا استدان ممن لا يعرفه و غاب أو غصب منه تصدّق به عنه، فإن عرفه نوى قضاءه، فإن حضره الموت وصى إلى ثقة به و اجتهد الوصي في طلبه، فإن مات طلب وارثه، فإن لم يجده تصدّق به عنه.<sup>٤</sup>

و في وديعته: فإن أودع مغبوباً يعرف ربّه و جب ردّه عليه، فإن لم يفعل مع الإمكان ضمن له، فإن لم يملكه، فلا ضمان عليه. فإن لم يعرف ربّه عرفه حولاً، فإن جاء صاحبه فيه و إلا تصدّق به، فإذا جاء صاحبه خيره بين الأجر و الغرم و إن كان مختلطاً بمال المودع كالدهن و شبهه ردّه على المودع.<sup>٥</sup>

و في لقطته: و تدخل في ملكه بعد الحول و عليه ضمانها، فإن تصدّق بها ضمنها

١- الجامع للشرائع، ص ١٤٨ - ١٤٩، في الخمس و الأنفال و قسمتها.

٢- وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغة من الذهب و الفضة بهما أو غيرهما و الصدقة بشمته، ح ٢، و نص الرواية هكذا: «عن علي بن ميمون الصائغ، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يكنس من التراب فأبيعه فما أصنع به؟ قال: تصدّق به فإنما لك و إمّا لأهله، قال: قلت: فإن فيه ذهباً و فضة و حديداً فبأي شيء أبيعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: فإن كان لي قرابة محتاج أعطيته منه؟ قال: نعم».

٣- الجامع للشرائع، ص ٢٥٢، في الربا و الصرف.

٤- نفس المصدر، ص ٢٨٤، تعريف الدين. ٥- نفس المصدر، ص ٣٢٩، تعريف الوديعة.

لصاحبها إلا أن [يشاء صاحبها أن]<sup>١</sup> يكون الأجر له و لا يكون أمانة بعد حول التعريف.<sup>٢</sup> [١٨٨]

### [قول أبي الصلاح الحلبي في الكافي]

وفي الكافي: وكل ما اختلط حلاله بحرامه و لم يتميز أحدهما من الآخر و لا تعين له مستحقه.<sup>٣</sup>

وفي وديعته: وإن لم يخلف المودع وارثا فهي من مال الأنفال.

وإن كان المودع لا يملك الوديعة أو لا يصح منه الإيداع<sup>٤</sup> كالغاصب و الكافر الحربي، فعلى المودع أن يحمل ما أودعه الحربي إلى سلطان الإسلام العادل عليه السلام و يرد المغصوب إلى مستحقه، فإن لم يتعين له و لا من ينوب منابه، حملها إلى الإمام العادل، فإن تعذر ذلك في المسألتين، فعلى المودع حفظ الوديعة إلى حين التمكن من إيصالها إلى مستحق ذلك و الوصية بها إلى من يقوم مقامه فيها و لا يجوز ردّها إلى المودع مع الاختيار.

فإن كانت الوديعة مختلطة بحلال و حرام و يتميز أحدهما من الآخر، فعلى المودع ردّ الحرام إلى أهله إن عرّفهم و إلا صنع ما رسمناه و الحلال إلى المودع، فإن لم يتميز له الحلال من الحرام فهي أمانة للمودع يجب ردّها متى طلبها.<sup>٥</sup>

وفي لقطته: وإذا حضر<sup>٦</sup> صاحب اللقطة و قد تصرف فيها الملتقط، فعليه ردّ مثلها أو قيمتها إن كان تصرفه بعد التعريف<sup>٧</sup> و إن كان قبله ردّ معها ما أفادت من ربح، فإن كانت قد

١- ما بين المعقوفتين أثبتناه من المصدر.

٢- الجامع للشرائع، ص ٣٥٤، ما إذا وجد اللقيط في الحل.

٣- الكافي في الفقه، ص ١٧٠، الخمس. ٤- في المخطوطة: «إيداع».

٥- الكافي في الفقه، ص ٢٣١ - ٢٣٢، فصل: في الوديعة.

٦- في المخطوطة: «جاء». ٧- في المخطوطة: «التصرف».

تصدّق بها، فهو بالخيار بين إمضاء الصدقة و له ثوابها و بين الرجوع عليه بها و يكون ثواب الصدقة له دونه.<sup>١</sup>

### [قول فاضل الآبي في كشف الرموز]

و في كشف الرموز في وديعته: قال دام ظلّه: «و لو جهله - أي مالکها - عرّفها كاللّقطه حولا، فإن وجده و إلّا تصدّق بها عن المالك».

أقول: أمّا<sup>٢</sup> التعريف لأنّه مال حصل في يده و مالکة غير معين الشخص، و كل من حصل في يده مال الغير و لا يعرفه يجب تعريفه، أمّا المقدمة الأولى فمسلّمة، و أمّا الثانية فللحذر من إضاعة المال المنهي [عنها] شرعا.

و أمّا التصدّق مع عدم الوجدان، فمستنده ما رواه سليمان بن داود، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام «في لص أودع رجلا متاعا، قال: لا يرد [عليه] و يرد إلى صاحبه إن أمكن، و إلّا تصدّق بها، فإن جاء بعد ذلك خيرّه بين الأجر<sup>٣</sup> و الغرم<sup>٤</sup>، هذا اختيار شيخنا و<sup>٥</sup> الشيخ أبي جعفر [١٨٩] و اتباعه و به افتى.

و قال المفيد<sup>٦</sup> و سلار<sup>٧</sup>: يتصدّق بخمسها على مستحق الخمس و الباقي على فقراء المؤمنين و لست أعرف منشأ التفصيل.

و أما المتأخّر أعرض عن التصدّق و ذهب إلى حملها إلى الإمام المسلمين كاللّقطه.<sup>٨</sup> و في لقطته: قال دام ظلّه: «و ما كان أزيد، فإن وجده في الحرم كره أخذه و قيل: يحرم إلى آخره».

١- الكافي في الفقه، ص ٣٥١، اللّقطه. ٢- في المخطوطة: + «و جوب».

٣- في المصدر: «الأجرة».

٤- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشة، ح ٢١، باختلاف يسير.

٥- في المصدر: - «شيخنا و». ٦- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٧- المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعه.

٨- كشف الرموز، ج ٢، ص ٢٥، حكم ما لو اختلطت بمال الودع.

قال الشيخ في النهاية<sup>١</sup>: لقطة الحرم لا يجوز أخذها؛ وقال في الخلاف<sup>٢</sup>: يجوز أخذها و يجب تعريفها و يظهر مثل ذلك من كلام المفيد<sup>٣</sup> و ابن بابويه في المقنع<sup>٤</sup> و سَلار<sup>٥</sup>.  
و قال علي بن بابويه في رسالته<sup>٦</sup>: و الأفضل أن يترك لقطة الحرم.  
و مستند النهاية ما روي عنه أبي بصير، عن علي بن أبي حمزة، عن العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام، عن رجل وجد ديناراً في الحرم فأخذه، قال: «بئس ما صنع ما كان ينبغي له أن يأخذه، قال: قلت: ابتلى بذلك، قال: تعرفه، قلت: فإنه قد عرفه فلم يجد له باغياً. قال: يرجع إلى بلده، فيتصدق به على أهل بيت من المسلمين، فإن جاء صاحبه<sup>٧</sup> فهو له ضامن»<sup>٨</sup>.

و مستند الخلاف ما روي عن النبي ﷺ أنه قال: «لا تحل لقطة الحرم إلا لمنشد»<sup>٩</sup>،  
يعنى لمعرف و الوجه الكراهية توفيقاً بين الروايات.  
و على التقديرات، لا يحل تملكها و يجب التعريف حولاً، فإن لم يجد صاحبها، إمّا أن يستبقها أمانة أو يتصدق عنه.  
و هل يضمن لو لم يرض صاحب بالصدقة؟ فيه قولان، قال في باب اللقطة من  
النهاية<sup>١٠</sup> و المفيد في المقنعة<sup>١١</sup>: يتصدق و لا شيء عليه و هو تمسك<sup>١٢</sup> بأنه تصرف

١- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة والضالة.

٢- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطة الحرم، مسألة ١٢.

٣- المقنعة، ص ٦٤٦، باب اللقطة.

٤- المقنع، ص ٣٨٠، أحكام اللقطة في الحرم و غيره.

٥- المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطة. ٦- فقه الرضا، ص ٢٦٦، باب اللقطة.

٧- في المصدر: «طالبه».

٨- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٥، باب اللقطة والضالة، ح ٣٠.

٩- عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٤٨٧، باب اللقطة، ح ١٢.

١٠- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة والضالة.

١١- المقنعة، ص ٦٤٦، باب اللقطة. ١٢- في المصدر: «التمسك».

مأذون فيه شرعا، فالضمان منفي بالأصل إلا في موضع الدلالة واختاره [١٩٠] ابن  
 البراج في المذهب<sup>١</sup> و سلار في رسالته<sup>٢</sup>.  
 و ذهب في الخلاف<sup>٣</sup> و في كتاب الحج من النهاية<sup>٤</sup> [إلى] أنه يتصدق بها بشرط  
 الضمان و هو في رواية علي بن أبي حمزة و قد قدمناها و اختاره المتأخر مستدلا بأنه  
 مال الغير، و قال الرسول ﷺ: «لا يحل مال امرئ مسلم إلا عن طيب نفس منه»<sup>٥</sup>.  
 و هو ضعيف لأننا سلمنا أنه مال الغير و لكن إذن الشارع في التصديق به، و في  
 التصرف<sup>٦</sup> الشرعي يسقط الضمان حذرا من الإضرار، فالأشبه هو الأول<sup>٧</sup>.  
 و الجواب عن الرواية أن التهجم على الأموال<sup>٨</sup> بخبر الواحد غير جائز خصوصا في  
 موضع الخلاف مع كونه ضعيفا<sup>٩</sup> فإن في الطريق و هب بن حفص.  
 فإن قيل: لم فرقتم بينها و بين لقطة غير الحرم، فذهبتم إلى ضمانها؟  
 قلنا: لوجهين، الأول: لاتفاق فقهاءنا عليه؛ و الثاني: لوجود الفارق و هو كون لقطة غير  
 الحرم مجوزة التملك و لا كذا لقطة الحرم<sup>١٠</sup>.

### [قول الصيمري في غاية المرام]

و في غاية المرام في ديونه: قال رحمه الله: «من كان عليه دين و غاب صاحبه عنه إلى آخره».  
 أقول: ما حكاه المصنف، مذهب الشيخ في النهاية و هو مشتمل على أحكام.

١- المذهب، ج ٢، ص ٥٦٧، أحكام اللقيط و الآبق.

٢- المراسم العلوية، ص ٢٠٩، ذكر اللقطة. ٣- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطة الحرم.

٤- النهاية، ص ٢٨٤ - ٢٨٥، باب آخر من فقه الحج.

٥- وسائل الشيعة، ج ٥، ص ١٢٠، باب حكم ما لو طابت نفس المالك بالصلاة في ثوبه أو على فراشه، ح ١، مع اختلاف يسير.

٦- في المخطوطة: «و التصديق»، بدل «و في التصرف».

٧- في المخطوطة: «الإضرار». ٨- في المخطوطة: «الأول».

٩- في المصدر: «ضعيف السند»، بدل «ضعيفا».

١٠- كشف الرموز، ج ٢، ص ٤١٠ - ٤١٢، حكم ما كان أزيد من الدرهم.



الأول: وجوب نية القضاء.

الثاني: العزل عند الوفاة وهو واجب عند الشيخ والمصنف وأنكره ابن إدريس وادعى الإجماع على عدم وجوبه.

الثالث: وجوب الوصية بدونه<sup>١</sup> وهذا لا خلاف فيه.

الرابع: وجوب الصدقة مع اليأس من الوارث وهو مذهب الشيخ وابن البراج واختاره المصنف وأبو العباس لثلاث يتعطل المال ويخرج عن الانتفاع ولاحتياج من هو عليه إلى تفرغ الذمة ولا سبيل غير الصدقة، فإن ظفر [١٩١] بالوارث بعد ذلك قضاء دينه إذا لم يرض بالصدقة.

وقال ابن إدريس<sup>٢</sup>: يدفعه إلى الحاكم إذا لم يعلم له وارثا، فإن قطع بعدم الوارث كان للإمام واختاره فخر الدين<sup>٣</sup> والمقداد<sup>٤</sup> لأن الإمام وارث من لا وارث له.

وقال العلامة<sup>٥</sup>: إذا لم يعلم انتفاء الوارث وجب حفظه، - لأنه مال معصوم فيجب حفظه على مالكة -، فإن آيس من وجوده والظفر به أمكن أن يتصدق به<sup>٦</sup>.

وفي رديعته: قال عليه السلام: «و لو كان الغاصب مزجها بماله، ثم أودع الجميع فإن أمكن المستودع تمييز المالكين، ردّ عليه ماله و منع الآخر وإن [لم] يمكن تمييزهما<sup>٧</sup> وجب اعادتهما على الغاصب».

أقول: هذه المسألة مخالفة للأصل، لأنها تتضمن دفع مال الغير إلى غير مالكة مع كونه غاصبا وهو غير جائز إلا أن عمل أكثر الأصحاب على ذلك.

١- في المخطوطة: «به»، بدل «بدونه».

٢- السرانر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

٣- إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣، وجوب الاجتهاد في طلب المديون.

٤- التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام القرض و ثوابه و مسائله.

٥- مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٤، لو غاب المالك غيبة منقطعة أو مات ولم يعرف له وارث.

٦- غاية المرام، ج ٢، ص ١٢٦ - ١٢٧، لو شرط الصالح عوض المكسرة.

٧- في المخطوطة: «تمييزها».

قال ابن إدريس: ولو كانت الوديعة من حلال و حرام لا يتميز أحدهما عن الآخر، ردّ جميعها إلى المودع متى طلبها بدليل إجماع أصحابنا.<sup>١</sup>  
فقد ظهر أن المسألة إجماعية و العلامة في القواعد<sup>٢</sup> حكم بما هو فتوى الأصحاب ثم استشكل ذلك.

قال فخرالدين: منشأ من قول الأصحاب، ثم نقل قول ابن إدريس هذا الذي نقلناه، ثم قال: و من أنه ردّ الغصب إلى الغاصب و هو لا يجوز، و الأولى ردّه إلى<sup>٣</sup> الحاكم.<sup>٤</sup>  
هذا كلامه؛ و لا بأس بالعمل على ما اجتمعت عليه الأصحاب، لأن الإجماع حجة.<sup>٥</sup>  
و في لقطته: قال رحمته الله: «لا يملك اللقطة قبل الحول و لو نوى ذلك و لا بعد الحول ما لم يقصد التملك، و قيل: تملك بعد التعريف [١٩٢] حولا و إن لم يقصد، و هو بعيد».  
أقول: اختلف الأصحاب هنا على ثلاثة أقوال:

الأول: دخولها في ملك الملتقط بعد التعريف قهرا بغير اختياره و هو مذهب الشيخ في النهاية<sup>٦</sup> و ابن بابويه<sup>٧</sup> و ابن إدريس<sup>٨</sup>؛ لقول الصادق عليه السلام: «يعرفها سنة فإن جاء لها طالب<sup>٩</sup> و إلّا فهي كسبيل ماله».<sup>١٠</sup> و الفاء للتعقيب من غير تراخ، فلو احتاج دخولها في الملك بعد التعريف إلى نية لحصل التراخي و هو باطل فلا يفتقر إلى نية.

١- السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعة.

٢- قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعة.

٣- في المخطوطة: «على».

٤- إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٢٢، أحكام الوديعة.

٥- غاية المرام، ج ٢، ص ٢٨٧، كتاب الوديعة، لو عيّن له موضع الاحتفاظ.

٦- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضالة. ٧- فقه الرضا عليه السلام، ص ٢٦٦، باب اللقطة.

٨- السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

٩- في المخطوطة: «صاحبها طالب»، بدل «لها طالب»، و في غاية المرام: «صاحبها»، بدل «لها طالب»، و ما أدرجناه من المصدر.

١٠- الإستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٣.

الثاني: لا يدخل في ملكه بعد التعريف إلا باختياره و يكفي فيه القصد وإن لم يتلفظ، قاله العلامة في المختلف<sup>١</sup> واختاره فخرالدين<sup>٢</sup> وأبو العباس وهو المعتمد، أما الافتقار إلى النية فلا صالة بقاء الملك على مالكه ما لم يحصل قصد التملك و أما عدم الافتقار إلى اللفظ، فلأن النية من أفعال القلوب فيكفي فيها القصد كسائر النيات.

الثالث: لا يدخل في ملكه بعد التعريف إلا بالنية و اللفظ، مثل أن يقول: اخترت تملكها و هو مذهب الشيخ في الخلاف<sup>٣</sup> و ابن حمزة<sup>٤</sup> و أبي الصلاح<sup>٥</sup>، للإجماع على حصول الملك بذلك دون غيره، فلا يحصل الملك بدونه<sup>٦</sup>.

### [قول المقداد السيوري في التنقيح]

و في التنقيح: السادس: كل مال حلال اختلط بحرام و تقسيم مسائله أربع:

الأولى: أن يعلم المالك و المقدار، فيوصله إليه لا غير.

الثانية: أن يعلم المالك لا المقدار، فيصالحه.

الثالثة: أن يعلم المقدار لا المالك، فيتصدق به.

الرابعة: لا يعلمهما معا و هو المراد هنا<sup>٧</sup>.

و في ديونه: قوله: «و مع اليأس، قيل: يتصدق به عنه». [١٩٣]

قاله الشيخ و لا يعلم له مستند صريح في ذلك، فقال ابن ادريس: إذا لم يعلم له وارثا

١- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ١٠١، إناطة تملك اللقطة بعد التعريف بالاختيار.

٢- إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام لقطة الأموال.

٣- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٤، إذا عرّفها سنة لا تدخل في ملكه إلا باختياره.

٤- انظر: الوسيلة، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضالة.

٥- انظر: الكافي في الفقه، ص ٣٥١، اللقطة.

٦- غاية المرام، ج ٤، ص ١٥٨، تملك اللقطة قبل الحول و بعده.

٧- التنقيح الرائع، ج ١، ص ٣٣٧، فيما يجب الخمس و هو سبعة أشياء.

دفعه إلى الحاكم، فإن قطع على أن لا وارث له، كان للإمام<sup>١</sup>، وهو الحق، لكن على تقدير العلم بموته و عدم وارثه يكون للإمام، أما إذا انتفى العلم بذلك فحفظه أولى حتى يظهر خبره أو خبر وارثه.<sup>٢</sup>

وفي وديعته: قوله: «ولو كانت غصبا إلى آخره».

هذا قول الشيخ معتمدا على رواية حفص بن غياث، عن الصادق عليه السلام وهو ضعيف، لكن النظر يؤيد روايته، فإنه مال المجهول المالك فيكون لقطة فيعمل به ما يعمل بها. وقال المفيد<sup>٣</sup> و سلار<sup>٤</sup>: إذا لم يعرف المالك أخرج خمسها لأربابه و تصدق بالباقي على فقراء المؤمنين.

وقال التقي: بل يحملها إلى الإمام العادل، فإن تعذر فعله حفظها إلى حين تمكنه من إيصالها إلى مستحقها و الوصية بها إلى من يقوم مقامه و لا يجوز ردّها إلى الظالم مع الاختيار، وهو اختيار ابن إدريس و العلامة، وهو الأقوى، و كلام المصنف لا يدفع هذا القول، لأنه: قال تصدق بها إن شاء و إن لم يشأ عمل كما قاله التقي حتما.

قوله: «ولو كانت مختلطة بمال المودع ردّها عليه إن لم يتميّز» إذ لو لم يردها و الحالة هذه لزم منع مال الغير، وهو باطل.

و استشكله العلامة في القواعد<sup>٦</sup> من حيث استلزام ذلك ردّ مال<sup>٧</sup> المغصوب إلى

١- السرانر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٢- التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٥٧، حكم القرض و نوابه و مسائله.

٣- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة. ٤- المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعة.

٥- في المصدر: «فإذا»، بدل «وإن».

٦- قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعة.

٧- في المصدر: «المال».

الغاصب و هو باطل، و من نقل ابن إدريس<sup>١</sup> الإجماع على وجوب ردّه إليه و الأجود إن أمكن الحاكم سلّمه إليه و إلّا ردّه إلى الغاصب عملاً بالإجماع المذكور، لأن الإجماع المنقول بخبر الواحد حجة.<sup>٢</sup>

و في لقطته: [١٩٤] قوله: «و لو تصدّق به بعد الحول».

أمّا هذا اختيار الشيخين في النهاية<sup>٣</sup> و المقنعة<sup>٤</sup> و القاضي في المهذب<sup>٥</sup>، لأنّ الصدقة فيها تصرف شرعي بالإجماع، فلا يتعقبه ضمان؛ و قال الشيخ في الخلاف<sup>٦</sup> و ابن إدريس<sup>٧</sup> بالضمان.

لرواية ابن أبي حمزة المتقدمة و فيها ضعف، لأنّ في طريقها وهب بن حفص و هو ضعيف.<sup>٨</sup>

قوله: «لا يملك اللقطة إلى آخره».

هنا فوايد: الأولى: ذهب الشيخ في المبسوط<sup>٩</sup> و الخلاف<sup>١٠</sup> و التقي و ابن حمزة<sup>١١</sup> إلى أنّ اللقطة لا تملك بمجرد انقضاء الحول، بل لابد مع ذلك من نية التملك؛ و هو الحق و عليه الفتوى، لأصالة بقاء الملك على مالكه، فلا يخرج عنه إلّا بدليل و ليس إلّا النية. و لما رواه محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام قال: سألته عن اللقطة، قال: «لا تقربوها

١- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين.

٢- التنقيح الرائع، ج ٢، ص ٢٤٣ - ٢٤٤، بعض أحكام الوديعة.

٣- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضالة. ٤- المقنعة، ص ٦٤٦، باب اللقطة.

٥- المهذب، ج ٢، ص ٥٦٧، حكم اللقيط و الآبق.

٦- الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٨، أنواع اللقطة. ٧- السرائر، ج ٣، ص ١٤٣، باب اللقطة.

٨- التنقيح الرائع، ج ٤، ص ١١٨، اللقطة تعريفها و أحكامها.

٩- المبسوط، ج ٣، ص ٣٢٣، الكلام في ضمان اللقطة و أنّها أمانة قبل الحول.

١٠- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨١، إذا عرّفها سنة لا تدخل في ملكه إلّا باختياره.

١١- انظر: الوسيلة، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضالة.



فإن ابتليت بها فعرفها سنة، فإن جاء صاحبها وإلا فاجعلها<sup>١</sup> في عرض مالك يجري عليها ما يجري على مالك إلى أن يجيء الطالب<sup>٢</sup>.

قال الشيخ في النهاية<sup>٣</sup> وابن إدريس<sup>٤</sup>: يملك بمجرد دخول<sup>٥</sup> الحول، لما رواه الحلبي عن الصادق عليه السلام قال: «تعرفها سنة، فإن جاء لها طالب وإلا فهي كسبيل<sup>٦</sup> ماله»<sup>٧</sup>. ومثله رواية داود بن سرحان عن الصادق عليه السلام<sup>٨</sup> والفاء للتعقيب.

وأجيب عنه بأنه قوله: «هي كسبيل ماله» تشبيه والتشبيه لا يقتضي الاتفاق في جميع الأحكام وإلا لكان هو هو وليس، بل يكفي في مطلق التشبيه الاتفاق في بعض الأحكام؛ وهو هنا كذلك فإنه يشابه ماله في جواز التصرف بأحد الأمور الثلاثة:

الأول: هل يشترط مع نية التملك التلفظ باختيار الملك بأن يقول: اخترت تملكها أم لا؟ قال التقي نعم، [١٩٥] لأن مع اللفظ<sup>٩</sup> يحصل الملك يقينا بخلافه مع النية لا غير. وبه قال الشيخ في الخلاف<sup>١٠</sup>.

والفتوى على خلافه، بل يكفي مجرد النية، لأصالة عدم الاشتراط، ولقوله عليه السلام: «وإلا

١- في المخطوطة: «اجعلها»، وما أدرجناه من المصدر.

٢- الكافي ج ٥، ص ١٣٩، باب اللفظة والضالة، ح ١١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللفظة والضالة، ح ٥، باختلاف يسير. ٣- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللفظة والضالة.

٤- السرائر، ج ٣، ص ١٤٣، باب اللفظة. ٥- في المصدر: «حوول».

٦- في المخطوطة: «مالك».

٧- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللفظة، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللفظة والضالة، ح ٣.

٨- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٧، باب اللفظة، ح ١، نص الرواية هكذا: «عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: في اللفظة يعرفها سنة، ثم هي كسائر ماله».

٩- في المخطوطة: «التلفظ»، وما أدرجناه من المصدر.

١٠- قد تقدم آنفاً.

فاجعلها في عرض مالك» و الفاء للتعقيب و لم يذكر اللفظ، فلو شرط لزوم تأخير<sup>١</sup> البيان عن وقت الحاجة.

الثاني: أنه مع نية التملك هل يثبت في ذمته ضمانها بمجرد النية أو يتوقف على مجيء المالك و مطالبته؟

نقل الشيخ في المبسوط<sup>٢</sup> القولين محتجاً على الثاني بقوله عليه السلام: «من وجد لقطة فليشهد ذا عدل ثم لا يغيره و لا يكتم<sup>٣</sup> فإن جاء صاحبها فليردها و إلا فهو مال الله يؤتیه من يشاء»<sup>٤</sup> و الفتوى على الأول لوجوه:

الأول: أصالة بقاء الملك على مالكة فتملكه بغير إذنه موجب لضمانه.

الثاني: قوله عليه السلام: «على اليد ما أخذت حتى تؤدي»<sup>٥</sup>.

الثالث: أن المطالبة تتوقف على الاستحقاق، فلو علل الاستحقاق بها، لزم الدور. و يظهر فائدة القولين في مسائل:

الأولى: وجوب عزلها من تركته قبل موته على الأول و عدمه على الثاني.

الثانية: وجوب الوصية بها على الأول دون الثاني.

الثالثة: يكون الملتقط مستحقاً للزكاة على الأول لكونه غارماً دون الثاني لعدم ثبوت شيء في ذمته.

الرابعة<sup>٦</sup>: جواز استثناء قدرها<sup>٧</sup> من الربح الذي يجب فيه الخمس لكونه ديناً، فيكون

١- في المصدر: «تأخر».

٢- المبسوط، ج ٣، ص ٣٣٠ - ٣٣١، رجل في يده عبد فادعى آخر بأن هذا العبد لي.

٣- في المخطوطة: «و لا يكتم و لا يغير»، بدل «ثم لا يغيره و لا يكتم».

٤- مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ١٢٧، باب عدم وجوب تعريف اللقطة التي دون درهم، ح ٦.

٥- نفس المصدر، ص ٨٨، باب تحریمه (الغصب)، و وجوب رد المغصوب إلى مالكة، ح ٤.

٦- في المخطوطة: «الثالث».

٧- في المخطوطة: «نذرها»، و ما أدرجناه من المصدر.

من المؤمن، فيخمس الباقي على الأول و عدم جواز استثنائه على الثاني.<sup>١</sup>

### [قول ابن فهد الحلبي في المذهب البارعي]

و في المذهب البارعي في ديونه: قال: «و مع اليأس قيل: تصدق به عنه». [١٩٦]  
أقول: قال الشيخ في النهاية<sup>٢</sup>: يجتهد المديون في طلب الوارث، فإن لم يظفر به تصدق به، و تبعه القاضي.<sup>٣</sup>

و قال ابن ادريس<sup>٤</sup>: يدفعه إلى الحاكم إذا لم يعلم له وارثا، فإن قطع على أنه لا وارث له، كان لإمام المسلمين، لأنه يستحق ميراث من لا وارث له.  
و قال العلامة<sup>٥</sup>: إن لم يعلم انتفاء الوارث وجب حفظه، لأنه مال معصوم، فيجب حفظه على مالكة كغيره من الأموال، فإن آيس من وجوده والظفر به أمكن أن يتصدق به و ينوي القضاء عند الظفر بالوارث، لئلا يتعطل المال، إذ لا يجوز التصرف فيه و لا يمكن إيصاله إلى مستحقه.

و في قوله: «لا يجوز التصرف فيه» نظر، لعدم تعيين الدين إلا بقبض المستحق له، بل لو قال: لاحتياجه إلى تفرغ ذمته - و هو غير متمكن من إيصاله إلى مستحقه، فسرّع له التصدق<sup>٦</sup> به كاللقطة - كان أحسن.<sup>٧</sup>

و في اللقطة: الرابعة: لو تصدق بها بعد الحول فكره المالك، هل يضمن أم لا؟ الشيخ في

١- التنقيح الرائع، ج ٤، ص ١٢٣ - ١٢٥، مسائل من أحكام اللقطة.

٢- النهاية، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٣- انظر: المختلف، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول في الدين، لو غاب المالك غيبة منقطعة، قال بعد نقل قول الشيخ: و تبعه ابن البراج.

٤- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٥- مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول: في الدين، لو غاب المالك غيبة منقطعة.

٦- في المخطوطة: «التصرف».

٧- المذهب البارعي، ج ٢، ص ٤٨٣، القسم الثاني: في القرض.

الكتابين<sup>١</sup> على الأول و به قال ابن ادريس<sup>٢</sup> و أبو علي<sup>٣</sup> و اختاره العلامة في المختلف<sup>٤</sup> و المفيد<sup>٥</sup> و تلميذه<sup>٦</sup> على الثاني و به قال القاضي<sup>٧</sup> و ابن حمزة<sup>٨</sup> و اختاره المصنف<sup>٩</sup>.  
و للشيخ في النهاية القولان: فالأول اختياره في باب الحج<sup>١٠</sup> و الثاني في اللقطة<sup>١١</sup>.  
احتج الأولون بعموم ضمان اليد، لقوله وَالْيَدُ كَالْقَوْلِ: «على اليد ما أخذت حتى تؤدي» و لأنه تصرف بإتلاف المال بغير إذن صاحبه.

احتج الآخرون: بأنها أمانة عنده و قد دفعها مشروعا، فلا يتعقبه ضمان و لأن الأصل عدم الضمان<sup>١٢</sup>.

قال: لا تملك اللقطة بحول الحول و إن عَرَفَهَا ما لم ينو التملك و قيل: بمضي الحول. [١٩٧]  
أقول: للأصحاب هنا ثلاثة أقوال:

الأول: دخولها في ملك الملتقط بعد التعريف بغير اختياره و هو ظاهر الشيخ في النهاية<sup>١٣</sup> و ابن بابويه<sup>١٤</sup> و ابن ادريس<sup>١٥</sup>.

١- المبسوط، ج ٣، ص ٣٢١، كتاب اللقطة؛ الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٨، أنواع اللقطة.

٢- السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

٣- انظر المختلف، ج ٦، ص ٨٠، الفصل الثالث: في اللقطة.

٤- نفس المصدر، ج ٦، ص ٨٠، الفصل الثالث: في اللقطة.

٥- المقنعة، ص ٩٩، باب اللقطة. ٦- المراسم، ص ٢٠٦، س ١٩، ذكر اللقطة.

٧- المهذب، ص ٥٦٧، كتاب اللقطة.

٨- الوسيلة، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضالة.

٩- المختصر النافع، ص ٢٥٤، كتاب اللقطة.

١٠- النهاية، ص ٢٨٤، باب آخر من فقه الحج.

١١- نفس المصدر، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضالة.

١٢- المهذب البارع، ج ٤، ص ٣١٠ - ٣١١، نصاب تعريف اللقطة.

١٣- النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضالة.

١٤- المقنع، ص ٣٨٠، أحكام اللقطة. ١٥- السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

الثاني: لا يدخل إلا باختياره و يكفي فيه النية، و لا يشترط تلفظه، اختاره العلامة في المختلف<sup>١</sup> و فخر المحققين.<sup>٢</sup>

الثالث: لا يدخل في ملكه إلا باختياره و بأن يقول: اخترت ملكها و هو قول الشيخ في الخلاف<sup>٣</sup> و ابن حمزة<sup>٤</sup> و التقي.<sup>٥</sup>

احتج الأولون: بعموم قول الصادق عليه السلام: «يعرفها سنة، فإن جاء لها طالب و إلا فهي كسبيل ماله»<sup>٦</sup>، رواه الحلبي في الصحيح عقيب التعريف و عدم مجيء المالك لكونها كسبيل ماله، لأن الفاء للتعقيب من غير تراخ، فلا يكون معلقاً على غيره و إلا لتراخى عنه. احتج العلامة<sup>٧</sup> بقول أحدهما عليه السلام: «و إلا فاجعلها في عرض مالك يجري عليها ما يجري على مالك»<sup>٨</sup> و الفاء للتعقيب، و صيغة إفعال للأمر، و لا أقل من أن تكون للإباحة، لأنه ليس للتهديد قطعاً فيستدعي أن يكون المأمور به مقدوراً بعد التعريف و عدم مجيء المالك، لأنه عقب أمره بالجعل بعدم مجيء المالك و التعريف سنة، و لم يذكر اللفظ، فلو شرط لتأخر البيان عن وقت الحاجة، فلا يشترط اللفظ و هو المطلوب. احتج ابن حمزة: بأن ما قلناه مجمع على تملكه [به] و غيره ليس عليه دليل.<sup>٩</sup>

١- المختلف، ج ٦، ص ١٠١، إناطة تملك اللقطة بعد التعريف بالاختيار.

٢- إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام لقطة الأموال.

٣- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٤، إذا عرفها سنة لا تدخل في ملكه إلا باختياره.

٤- انظر: الوسيلة، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضالة.

٥- لم نعثر عليه.

٦- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطة و الضالة، ح ٣.

٧- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٨٧-٨٨، حكم اللقطة بعد التعريف سنة.

٨- الكافي، ج ٥، ص ١٣٩، باب اللقطة و الضالة، ح ١١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللقطة و الضالة، ح ٥، باختلاف يسير.

٩- المهذب البارع، ج ٤، ص ٣١٦-٣١٧، حكم تملك اللقطة بحول الحول.



## [قول السيد عميد الدين في كنز الفوائد]

و في كنز الفوائد: قوله: «و لو جهل عرّفت سنة ثم تصدّق بها عن المالك مع الضمان، وإن شاء أبقاها أمانة و أبدا<sup>١</sup> من غير ضمان، فليس له التملك على إشكال». [١٩٨]  
أقول: يريد بذلك إذا أودعه ظالم مالا مغصوبا، فإنّه لا يجوز له ردّه على الغاصب مع التمكن، بل على المالك إن عرفه.

و إن جهل المالك تخيّر بين الصدقة [به] عن المالك بعد التعريف حولا و يضمن لو حضر المالك و بين إبقائه أمانة دائما و لا ضمان عليه. و هل له أن يتملّك بعد التعريف المذكور؟ فيه إشكال. ينشأ من أنّها كاللقطة من حيث أنّها مال ضائع و لا يعرف صاحبه، فكان له التملّك بعد التعريف.

و من أنّها ليست لقطة و إنّما هي وديعة و ليس له تملّكها إذ تملّك مال الغير من غير رضاه على خلاف الأصل.

و اعلم أنّ لأصحابنا في هذه المسألة أقوالا، فأوجب الشيخ في النهاية تعريفها حولا كاللقطة<sup>٢</sup> فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بها عنه.

و كذا قال ابن الجنيد<sup>٣</sup> و ابن البراج<sup>٤</sup>.

و قال المفيد<sup>٥</sup>: و إذا كانت الوديعة في أموال المسلمين و غصوبهم و لم يعرف<sup>٦</sup> أربابها

١- في المخطوطة: «بدأ»، و ما أدرجناه من المصدر.

٢- في المخطوطة: «باللقطة»، و ما أدرجناه من المصدر.

٣- نقل عنه العلامة في المختلف، ج ٦، ص ٥٩، وديعة الظالم و أحكامها.

٤- المذهب، ج ١، ص ٣٤٨، حكم خدمة السلطان و أخذ جوائزه.

٥- المقنعة، ص ٦٢٧، كتاب الوديعة.

٦- في المخطوطة: «أعرف»، و ما أدرجناه من المصدر.

أخرج منها الخمس إلى فقراء آل محمد و أيتامهم و أبناء سبيلهم و الباقي إلى فقراء المسلمين<sup>١</sup> و به قال السلار.<sup>٢</sup>

و أوجب أبو الصلاح حملها إلى الإمام و مع التعذر بحفظها لأربابها و يوصي بها عند الوفاة.<sup>٣</sup> و كذا ابن ادريس أوجب حملها إلى الإمام مع التمكن و إلا حفظها بنفسه في حياته أو بمن يثق به بعد وفاته.<sup>٤</sup>

قوله: «و إلا رد الجميع على المودع على إشكال».

أقول: مراده بذلك أنه إذا أودعه الظالم مالا ممتزجا من ماله و من مال مغصوب و لم يتميز، قال أكثر الأصحاب: يردّه على الظالم و فيه [١٩٩] إشكال، ينشأ من أنه يجب عليه ردّ ماله إليه، و لا يمكن إلا بردّ الجميع و أفراد مال الغير غير ممكن لعدم تمييزه، فوجب ردّ الجميع.

و من احتمال [وجوب] أفراد ما يعلمه غصبا و إلا لزم تسليم مال الغير إلى غير مستحقّه اختيارا، و هو غير جائز قطعاً.<sup>٥</sup>

و في لقطته: قوله: «و هل يملكها مجّانا و يتجدّد وجوب العوض بمجيء مالكها أو بعوض يثبت في ذمته؟ إشكال، والفائدة» إلى آخره.

أقول: منشأه الاتفاق على أنه بمضيّ الحول و التعريف له ذلك مع نيّة التملّك يملكها وإن لمالكها مثلها أو قيمتها و ذلك يفهم منه ثبوت أحد الأمرين في ذمته و من أن ضمان العين أعم من ذلك و من وجوب الدفع لو طلب المالك و كل منها يحتمل و لا دلالة للعام على الخاص و تظهر الفائدة فيما ذكره المصنف.<sup>٦</sup>

١- في المصدر: «المؤمنين».

٢- المراسم، ص ١٩٤، ذكر في أحكام الوديعة.

٣- الكافي في الفقه، ص ٢٣١، فصل في الوديعة.

٤- السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعة.

٥- كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، ج ١، ص ٦١٠ - ٦١٢، أحكام الوديعة.

٦- نفس المصدر، ج ١، ص ٦٣٨، أحكم اللقطة.

## [قول ابن حمزة الطوسي في الوسيلة]

و في الوسيلة: وكل مال اختلط فيه الحلال بالحرام<sup>١</sup> على وجه لا يتميز و الميراث الذي اختلط الحلال و الحرام كذلك.<sup>٢</sup>

و في ديونه: و ان لم يعرف ورثة من له الدين به و أراد من عليه الدين مصالحتهم جاز إذا أعلمهم بمقدار المال.<sup>٣</sup>

## [قول ابن زهرة الحلبي في الغنية]

و في الغنية: و في المال الذي لم يتميز حلاله من حرامه، بدليل الإجماع المتردد.<sup>٤</sup>

و في وديعته: و إذا علم المودع [أن المودع] لا يملك الوديعة، لم يجز له ردّها إليه مع الاختيار، بل يلزمه ردّ ذلك إلى مستحقه إن عرفه بعينه، فإن لم يتعيّن له، حملها إلى الإمام العادل، فإن لم يتمكّن لزمه الحفظ بنفسه في حياته و بمن يثق إليه في ذلك بعد وفاته إلى حين التمكن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: يكون الحكم في هذه كالحكم في اللقطة<sup>٥</sup> و الأول أحوط [٢٠٠] و إن كانت الوديعة من حلال و حرام لا يتميز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جميعها إلى المودع متى طلبها<sup>٦</sup> بدليل الإجماع المشار إليه.<sup>٧</sup>

و في اللقطة: و هو بعد الحول إن لم يأت صاحبه فهو<sup>٨</sup> بالخيار بين حفظه انتظاراً

١- في المصدر: «الحرام بالحلال».

٢- الوسيلة، ص ١٣٧، بيان من يستحق الخمس.

٣- نفس المصدر، ص ٢٧٥، فصل في بيان الدين.

٤- غنية النزوع، ص ١٢٩، الفصل الثامن: في بيان ما يجب فيه الخمس.

٥- في هامش الغنية: القائل هو الشيخ في النهاية، ص ٤٣٦ و ابن الجنيّد.

٦- في المخطوطة: «متى ما طالها»، بدل «متى طلبها».

٧- غنية النزوع، ص ٢٨٥، فصل: في الوديعة.

٨- في المصدر: - «فهو».

للتمكن منه و بين أن يتصدق به عنه، و يضمّنه إن حضر و لم يرض و بين أن يتملكه و يتصرّف فيه و عليه [أيضا] الضمان إلا لقطعة الحرم، فإنّه لا يجوز تملكها و لا يلزم<sup>١</sup> ضمانها إن تصدّق بها. و يدلّ على ذلك كله الإجماع المشار إليه.<sup>٢</sup>

### [قول العلامة الحلي في التبصرة]

و في التبصرة: و الحرام الممتزج بالحلال و لم يتميّز.<sup>٣</sup>  
و في الوديعة: و يجب ردّها عقلا على المودّع أو إلى ورثته بعد موته، إلا أن يكون غاصبا، فيردّها على مالكيها و مع الجهل لقطعة، يتصدق بها إن شاء إلا أن يتمزج بمال الظالم فيردّها عليه.<sup>٤</sup>

و في اللقطة: و يكره أخذ اللقطة، فإن أخذها و كانت دون الدرهم ملكها؛ و إن كانت درهما فما زاد، عرّفها حولا، فإن كانت في الحرم تصدّق بها بعده و لا ضمان إذا استبقاها أمانة، فإن كانت في غيره، فإن نوى التملك جاز و يضمن، كذا إن تصدّق بها و لو نوى الحفظ، فلا ضمان.<sup>٥</sup>

### [قول العلامة الحلي في التلخيص]

و في التلخيص: و صاحب الدين إذا غاب و جب على المدين نية القضاء و العزل و الوصية عند الموت و لو عدم المدين و ورثته تصدّق [به] عنه.<sup>٦</sup>  
و في الوديعة: و الردّ عند المطالبة، إلا أن يكون غاصبا، فيردّها على صاحبها و مع الجهل

١- في المخطوطة: «لا يجوز». و ما أدرجناه من المصدر.

٢- غنية النزوع، ص ٣٠٣، فصل: في اللقطة.

٣- تبصرة المتعلمين، ص ٧٤، باب الخمس: في الخمس.

٤- نفس المصدر، ص ١٤٠، الفصل السابع: في الوديعة.

٥- نفس المصدر، ص ١٤٣، الفصل التاسع: في اللقطة.

٦- تلخيص المرام، ص ١١١، الفصل الأول: أحكام القرض.

جاز أن يتصدَّق بعد تعريف سنة أو يملكها و يضمن على رأي، ولو مزجها الغاصب و لم يتمكن [٢٠١] من التخلص ردَّت إليه.<sup>١</sup>

### [قول الشهيد الثاني في المسالك]

و في المسالك: قوله: «و يجب تعريفها حولا، فإن جاء صاحبها و إلَّا تصدَّق [بها] أو استبقاها أمانة» إلى آخره.

المشهور بين الأصحاب أن ما زاد عن القليل من لقطة الحرم، لا يجوز تملكها مطلقا، سواء قلنا بتحريم لقطته أم بکراهيته، بل يجب تعريفها سنة، ثم يتخير بين إبقائها في يده أمانة و إن شاء تصدَّق بها عن مالکها.

و في ضمانه حينئذ على تقدير ظهور المالك قولان: أحدهما: - و هو المشهور - الضمان لدلالة خبر ابن أبي حمزة<sup>٢</sup> عليه و لأنَّه تصرف في مال الغير بغير إذنه، فيضمنه مع عدم رضاه و خصوصا على القول بتحريم الالتقاط.

و الثاني: - و هو الذي اختاره المصنف و جماعة - عدمه، للإذن في الصدقة شرعا و لا يتعقَّبُه الضمان. و ينبغي على القول بالتحريم أن يكون مضمونة عليه و إن أبقاها في يده للعدوان بأخذها، لكن أطلق القول بكونها أمانة من حرَّم الالتقاط و من جوزه.

قوله: «و إن وجدها في غير الحرم عرَّفها حولا إن كان مما يبقى كالثياب إلى قوله: أمانة لمالكها من غير ضمان».

إذا وجد<sup>٣</sup> اللقطة البالغة قدر الدرهم عينا أو قيمة أو زائدة عنه المأمونة البقاء، و جب تعريفها سنة إما مطلقا أو مع نية التملك، كما سيأتي الخلاف فيه.

فإذا عرَّفَه سنة تخير بين ثلاثة أشياء: يملكها أو<sup>٤</sup> الصدقة عن مالکها، و يضمن للمالك فيهما.

١- نفس المصدر، ص ١٣٩، أحكام الوديعة.

٢- تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٤٢١، باب من الزيادات في فقه الحج، ح ١٠٨.

٣- في المصدر: «وجدت». ٤- في المخطوطة: «و».



و لا خلاف في الضمان مع التصدّق<sup>١</sup> و كراهة المالك هنا و إن اختلف في لقطة الحرم، و من ثم اختار المصنف عدم الضمان هناك و جزم به هنا.

و الفارق [٢٠٢] النصوص<sup>٢</sup> الكثيرة الدالة على الضمان هنا من غير معارض و إن كان الدليل الذي ذكره من امتثال مراد الشارع آتيا هنا، إلّا أنّه لا يقابل الدليل النقلّي الصريح، كقوله عليه السلام: «قد سئل عن اللقطة: «عرّفها حولا، فإن جاء ربها و إلّا تصدّق بها، فإذا جاء ربها فرضي بالأجر و إلّا غرمها»<sup>٣</sup>»<sup>٤</sup>.

و رواية الحسين بن كثير، عن أبيه، قال: سأل رجل أمير المؤمنين عليه السلام عن اللقطة، فقال: «يعرفها حولا»<sup>٥</sup>، فإن جاء صاحبها دفعها إليه و إلّا حبسها حولا و إن لم يجئ صاحبها أو من يطلبها تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها، إن شاء أغرمها الذي كانت عنده و كان الأجر له و إن كره ذلك احتسبها و الأجر له»<sup>٦</sup>.

و صحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام، قال: سألته عن اللقطة، قال: «لا ترفعوها فإن ابتليت فعرّفها سنة فإن جاء طالبها و إلّا فاجعلها في عرض مالك يسجري عليها ما يسري على مالك إلى أن يجيء طالبها»<sup>٧</sup>،<sup>٨</sup> و غيرها من الأخبار.

و الثالث: أن يبقيا في يده أمانة في حرز أمثالها كالوديعة، فلا يضمها إلّا مع التعدي أو

١- في المصدر: «الصدقة».

٢- وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤١ و ٤٤٥، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم، ح ٢ و ١٤.

٣- في المخطوطة: «عوضها»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤- تذكرة الفقهاء (طبعة حجرية)، ج ٢، ص ٢٦٧؛ المغني لابن قدامة، ج ٦، ص ٣٢٦، جواز تملك اللقطة بعد التعريف.

٥- في المصادر: - «حولا».

٦- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٤؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم، ح ٢.

٧- في المصادر: «طالب».

٨- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨ - ٦٩، باب اللقطة، ح ٤؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم، ح ٣.

التفريط، لأنّه حينئذ محسن إلى المالك بحفظ ماله و حراسته، فلا يتعلّق به ضمان لانتفاء السبيل عن المحسن.<sup>١</sup>

### [قول العلامة الحلي في المختلف]

و في المختلف في وديعته: مسألة إذا أودعه الظالم شيئاً يعلم أنّه غصب و لا يعرف المالك، قال الشيخ في النهاية: يعرفها حولاً كما يعرف اللقطة، فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بها عنه.<sup>٢</sup> و تبعه ابن البراج<sup>٣</sup> و به قال ابن الجنيّد.

و قال المفيد: فإن كان [٢٠٣] الوديعة عن أموال المسلمين و غصبوهم، فعرف المودع أربابها بأعيانهم كان له ردّ كل مال إلى صاحبه و لم يجز له ردّها إلى الظالم، إلّا أن يخاف على نفسه من ذلك؛ و إن لم يعرف أربابها أخرج منها الخمس إلى فقراء آل محمد [عليه السلام] و أيتامهم و أبناء سبيلهم و صرف منها الباقي إلى فقراء المؤمنين.<sup>٤</sup>

و قال أبو الصلاح: و يرّد المغصوب إلى مستحقّه، فإن لم يتعيّن له و لا من ينوب منابه، حملها إلى الإمام العادل، فإن تعذّر ذلك في المسلمين<sup>٥</sup> فعلى المودّع حفظ الوديعة إلى حين التمكن من إيصالها إلى مستحق ذلك و الوصية بها إلى من يقوم مقامه فيها و لا يجوز ردّها على المودّع مع الاختيار.<sup>٦</sup>

و قال سلار: و إن لم يعرف أربابها جعل خمسها لفقراء أهل البيت و الباقي لفقراء المؤمنين.<sup>٧</sup> و هو يناسب قول المفيد.

و قال ابن ادريس: إن لم يتعيّن له، حملها إلى الإمام العادل، فإن لم يتمكن لزمه الحفاظ

١- مسالك الأفهام، ج ١٢، ص ٥١٦ - ٥١٨، القسم الثالث: في اللقطة.

٢- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٧٥، باب الوديعة و العارية.

٣- المذهب، ج ١، ص ٣٤٨، حكم خدمة السلطان و أخذ جوائزه.

٤- المقنعة، ص ٦٢٦ - ٦٢٧، باب الوديعة. ٥- في المصدر: «مسألتين».

٦- الكافي في الفقه، ص ٢٣١ - ٢٣٢، فصل في الوديعة.

٧- المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعة.

بنفسه في حياته و بمن يثق إليه في ذلك بعد وفاته إلى حين التمكن من المستحق.<sup>١</sup> و هو الأقوى.

لنا: إنّه أحوط.

احتج الشيخ بما رواه حفص بن غياث، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل يرد [ه] عليه؟ قال: «لا يردّه، فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه فعل و إلّا كان في يده بمنزلة اللقطة يصيبها<sup>٢</sup> فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلّا تصدّق بها، فإن جاء [صاحبها] [٢٠٤] بعد ذلك خيّره بين الأجر و الغرم، فإن اختار الأجرة فله [الأجر] و ان اختار الغرم غرّمه له و كان الأجر له»<sup>٣</sup>.

و لأنّه مال في يده [و] لا مالك معروف عنده، و كان حكمه حكم اللقطة.<sup>٤</sup> و الجواب: الطعن في السند، و لا نسلم مساواته للقطة، على أنّ قول الشيخ لا يخلو من قوة. و في اللقطة: مسألة: لا يجوز تملك لقطة الحرم إجماعا، بل يجب تعريفها حولا، ثم تخيّر بعده بين الاحتفاظ و الصدقة، فإن تصدّق بها بعد الحول، ففي الضمان قولان للشيخ: أحدهما: ثبوته، قاله في النهاية<sup>٥</sup> في باب آخر عن فقه الحج و كذا في المبسوط<sup>٦</sup> و الخلاف<sup>٧</sup> و به قال ابن الجنيد و ابن ادريس.<sup>٨</sup>

١- السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعة.

٢- في المخطوطة: «نفسها»، و ما أدرجناه من المصدر.

٣- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشة، ح ٢١؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٨، باب ما يكون حكمه حكم اللقطة، ح ٤٠٦٥، مع اختلاف يسير.

٤- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٦٠ - ٦١، وديعة الظالم و أحكامها.

٥- النهاية و نكتها، ج ١، ص ٥٥٨، باب آخر من فقه الحج.

٦- المبسوط، ج ٣، ص ٣٢٧، حكم لقطة الحرم.

٧- الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطة الحرم.

٨- السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

و القول الثاني: في باب اللقطة من النهاية<sup>١</sup> أنه لا ضمان عليه و هو قول المفيد<sup>٢</sup> وابن البراج<sup>٣</sup> و سلار<sup>٤</sup> و ابن حمزة<sup>٥</sup> و والدي<sup>٦</sup> و الأقوى الأول. لنا أنه تصرف في مال الغير بغير إذنه و اتلفه<sup>٦</sup> عليه بغير قوله، فكان ضامنا. و ما رواه علي بن أبي حمزة عن العبد الصالح موسى بن جعفر الحديث<sup>٧</sup>. احتج الشيخ بأنه فعل المأمور به من الصدقة، فلا تجب عليه عقوبة الضمان. و الجواب: لا منافاة بين الضمان و الأمر بالصدقة، كلقطة غير الحرم إجماعا<sup>٨</sup>.

### [قول المحقق الأردبيلي في مجمع الفائدة]

و في مجمع الفائدة: قوله: «و تراب الصياغة إلى آخره». تدل على ما ذكره أيضا - مع التصديق بالثمن المجهول أربابه - رواية علي بن ميمون الصائغ، قال: «سألت أبا عبد الله<sup>عليه السلام</sup> عما يكنس عن التراب فأبيعه، فما أصنع به؟ قال: تصدق به، فإما لك<sup>٩</sup> و إما لأهله، قلت: فإن فيه ذهباً و فضة و حديداً، فبأي شيء أبيعه، قال: بعه بطعام، قلت: فإن كان لي قرابة [٢٠٥] محتاج أعطيه منه؟ قال: نعم»<sup>١٠</sup>.

١- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٤٦، لقطة غير الحرم و أحكامها.

٢- المقنعة، ص ٦٤٦، باب اللقطة.

٣- المذهب، ج ٢، ص ٥٦٧، أحكام اللقيط و الآبق.

٤- المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطة.

٥- الوسيلة، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضالة.

٦- في المخطوطة: «اتلف».

٧- تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٤٢١، باب من الزيادات في فقه الحج، ح ١٠٨.

٨- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٨١، حرمة التصرف في لقطة الحرم.

٩- في المخطوطة: «مالك»، و ما أدرجناه من المصدر.

١٠- الكافي، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤؛ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١١١، باب بيع الواحد الاثنين و أكثر من ذلك، ح ٨٥؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٢٠١، باب استحباب بيع تراب الصياغة من الذهب....، ح ١.

و كأنّه ترك بيعه بالنقدين، لبعده ذلك و ظهور جوازه و لا يضرّ عدم صحة هذا الخبر لوجود غيره كما عرفت.

و قوله عليه السلام: «لجهالة أربابه».

يدلّ على جواز التصدّق في كل مجهول مالكة، كما هو مضمون الأخبار<sup>١</sup>.

و في ديونه: قوله: «و يجب نية القضاء مع غيبة المالك».

الظاهر أنّ المقصود أنّه يجب الوفاء عند الطلب، فإن لم يكن المالك حاضرا بل غائبا، يقصد الوفاء بمعنى أنّه يكون في قصده، إذا خطر بباله بمعنى أن يكون جازما على الأداء وقت الحضور عند الإمكان الشرعي.

و كأنّه إجماعي مستندا إلى أنّه يجب الإتيان بهما أمكن و إلى صحيحة عبدالغفار الجازي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «سألته عن رجل مات و عليه دين، قال: إن كان على بدنه<sup>٢</sup> أنفق من غير فساد، لم يؤاخذ الله عز وجل إذا علم من نية الأداء، إلّا من كان لا يريد أن يؤدي عن أمانته، فهو بمنزلة السارق، و كذلك الزكاة أيضا، و كذلك من استحل أن يذهب بمهور النساء»<sup>٣</sup>.

و فيها تحريم الإسراف و عدمه على البدن و جواز الدين للصرف فيه و تحريره للفساد و فورية الأداء؛ فافهم.

و تدلّ عليه رواية زرارة بن أعين، قال: «سألت أبا جعفر عليه السلام لرجل يكون عليه الدين لا يقدر على صاحبه و لا على ولي له و لا يدري بأي أرض هو؟ قال: لا جناح عليه بعد أن يعلم الله منه أن نيته الأداء»<sup>٤</sup>.

١- مجمع الفائدة، ج ٨، ص ٣١٧، حكم بيع تراب الصياغة.

٢- في بعض المصادر: «إن كان اتى على يديه»، بدل «إن كان على بدنه».

٣- الكافي، ج ٥، ص ٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوي قضاؤه، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٩١، باب الديون و أحكامه، ح ٣٦.

٤- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ١٨٨.



و لا يضر وجود «أبان» فيها.

و مرسله ابن فضال، عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام [٢٠٦] قال: «من استدان فلم ينو قضاءه، كان بمنزلة السارق»<sup>١</sup>.

و هي تدلّ على العموم، و هذا يؤيد الإنتم بالقصد و النيات، فتأمل.

و الظاهر عدم الفرق بين الغائب و الحاضر، إلّا أنّه لما كان في الحاضر، يجب الأداء [ما] ذكر النية و لكن قد لا يتمكّن عنه هنا أيضا، فالقصد لازم كالغائب حتى يؤدّي.

قال في شرح الشرائع<sup>٢</sup>: إنّ وجوب نية القضاء ثابت على كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا، إلّا أنّ ذلك من أحكام الإيمان كما قالوا في العزم على فعل الواجب الموسع في وقت الترك.

و فيه تأمل، إذ دليله غير ظاهر، و لو كان من أحكام الإيمان ينبغي الخروج عنه بعدمه، و ليس كذلك فقصدهم غير ظاهر، و يمكن كونه من أحكام الإيمان، إذا كان ضروريا و ليس ببعيد كونه كذلك إلّا في النادر فيقبل عذره.

على أنّه لو كان ينبغي قصد وجوب الأداء؛ أي اعتقاد وجوبه لا قصد الأداء أو فعل الواجب، فإن قصد فعل الصلاة الواجبة أداء، الظاهر أنّه ليس من أحكام الإيمان بالمعنى المذكور، لأنّه لو اعتقد وجوبها و قصد عدم فعلها لو لم يفعل لم يكفر، فلعل قصدهم ما ذكرناه.

قوله: «و الوصية به مع أمانة الموت و عزله» وجوب الوصية به\* عند ظهور علامة الموت، كأنّه لا خلاف فيه.

→ ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ح ١.

١- الكافي، ج ٥، ص ١٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوي قضاءه، ج ٢؛ وسائل الشيعة

ج ١٨، ص ٣٢٨، باب وجوب نية قضاء الدين مع العجز عن القضاء، ح ٢.

٢- مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

\*- في هامش النسخة: «أي بما في الذمة من أموال الناس».

و يدلّ عليه بعض الأخبار<sup>١</sup> أيضا مؤيدا بالاعتبار، فإنه لو لم يفعل يمكن عدم علم الورثة<sup>٢</sup> فيضيع المال خصوصا إذا لم يكن الشهود المقبولة، و معها يمكن عدم حصول الشهادة [٢٠٧] و أنه يحتاج إلى اليمين، و لأنها غاية ما يمكن حينئذ في ردّ مال الغير، بل يقولون: يجب عليه الوصية بما له و بما عليه و سيجيء في الوصية.

و أمّا وجوب العزل فذكروه أيضا و دليله غير ظاهر، إلّا ما يتخيّل أنّه غاية ما يمكن، و أنّه أقرب إلى الوفاء، و بعيد عن تصرف الغير. و لكن الإيجاب بمثل هذا مشكل، إلّا أن يكون إجماع أو نحوه.

و يشكل أيضا تعيّن ذلك بحيث لو تلف يكون من مال الغريم من غير ضمان إلّا مع التفريط و التقصير، فالقول به بعيد، نعم فائدة التعيين ما مرّ و التأكيد في الأداء و دفع وجوب المعين.

و لا يبعد وجوب الاشهاد أيضا في الكل مع الإمكان و القول بوجوب العزل و الوصية. قوله: «و عزل الدين».

يمكن أن يكون تنمة للوصية أي يجب حينئذ الوصية و العزل، كما هو الظاهر، و يمكن كونه عطفا على «نية القضاء»، فيكون واجبا في الغائب مطلقا، و لكن ينبغي أن لا يكون مطلقا، بل مع طول الغيبة و اليأس من الحضور، فيعزل احتياطا و يشهد عليه و يوصى به لصاحبه؛ هذا مع معلومية صاحبه.

و أما لو لم يكن يعرفه قيل: اجتهد في طلبه بمعنى أن يبذل جهده على العادة باستخباره في مواضع يمكن كونه هناك عادة إلى أن ييأس، فيتصدّق على موضع التصدّق المندوب و إن كان واجبا عليه أو على وارثه، لأنّه في أصله مندوب على مالكة و ليس

١- انظر: وسائل الشيعة، ج ٢، ص ٤٤٦، باب وجوب الوصية على من عليه حق أوله و استحبابها لغيره.

٢- في المخطوطة: «الوارث»، و ما أدرجناه من المصدر.

بواجب عليه، فالوجوب عليهما كوجوب التصدق [٢٠٨] المندوب على الوكيل والوصي، فيجوز على السادة والأغنياء.

والأحوط أن يكون على مستحق الزكاة كما هو ظاهر عبارات الأصحاب في أمثاله لوجوبه الآن على المتصدق.

والظاهر من دليل<sup>١</sup> وجوبه ومن كلامهم التصدق على المستحقين، ويؤيده: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ﴾<sup>٢</sup>، ولأنه لرفع الاحتياج، ولأن المالك أرضى به، ولأنه أحوط.

ولكن في وجوب التصدق تأمل، ولهذا ما جوزه ابن ادریس<sup>٣</sup> وتوقف العلامة<sup>٤</sup> في أكثر كتبه على ما نقل في شرح الشرائع<sup>٥</sup> وقال: لعدم النص، ولأن تصدق مال نفسه لغيره مع عدم إبراء نفسه، غير معلوم الجواز، لأنهم يقولون حفظه واجب، ولأنه كالاسراف والتبذير المنفي<sup>٦</sup> وإن كان لبراءة الذمة ولحصول<sup>٧</sup> الثواب، فإنه غير ظاهر مع أنه قد يكون غنيا.

١- أنظر: وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء؛ وج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم؛ و ص ٤٥٠، باب جواز الصدقة باللقطة بعد التعريف؛ و ص ٤٦٣، باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه.

٢- سورة التوبة، الآية ٦٠.

٣- السرائر، ج ٣٥، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

٤- تذكرة الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصدق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٠٢، أحكام الدين.

٥- مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

٦- أنظر: وسائل الشيعة، ج ٢١، ص ٥٥٠-٥٥٤، باب استحباب الاقتصاد في النفقة؛ و ص ٥٥٥، باب أنه ليس فيما أصلح البدن اسراف؛ و ص ٥٥٥، باب عدم جواز السرف والتقتير؛ و ص ٥٥٨، باب حد الاسراف والتقتير؛ وج ١١، ص ٤١٧، باب عدم تحريم الاسراف في نفقة الحج والعمرة؛ وج ٢٦، ص ٢٩٦، باب حكم ميراث المفقود والمال المجهول المالك.

٧- في المصدر: «و حصول».

و لا ينبغي النزاع في الجواز إذا كان ديناً، لأنه ماله و مال الغير في ذمته، و قضية التسلط جواز التصرف في ماله ما شاء، و الأصل و عدم ظهور المانع، لأن صرف المال في وجه الله صحيح<sup>١</sup> و براءة الذمة - ولو احتياطاً - لا يسمى اسرافاً و لا تبذيراً، و لأن النص في مال الغير - إذا لم يعلم صاحبه - كثير<sup>٢</sup> جداً و قد سلمه أيضاً.

فليس التوقف لعدم النص، و لا يحتاج إلى الخصوص، بل لوجود نص على عدم التصديق هنا بخصوصه مع تلك النصوص و هو:

صحيح معاوية بن وهب، قال: «سئل أبو عبد الله عليه السلام، عن رجل كان له على رجل حق ففقد و لا يدري أحي هو أم ميت؟ و لا يعرف له وارث، و لا نسب و لا بلد؟ قال: أطلبه، قال: إن ذلك قد طال فأصدق به؟ قال: أطلبه».<sup>٣</sup> [٢٠٩]

و يمكن حملها على عدم اليأس بالكلية، لأن الأمر بالطلب معه لا يحسن من الحكيم، و هو ظاهر، و الاستحباب، و التخيير، جمعاً بين الأدلة.

و قال في التذكرة<sup>٤</sup> بعد أن قال: أيس، قيل: يتصدق به عنه و ذكر رواية زرارة<sup>٥</sup> و هذه الرواية صحيحة السند و تدلّ من حيث المفهوم على منع التصديق و وجوب الطلب دائماً. و لا يخفى بعده، لأن الطلب مع اليأس و عدم إمكان الوجدان عبث لا يؤمر به فكأن

١- في المصدر: - «صحيح».

٢- أنظر: وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ١٩٩، باب وجوب رد المظالم إلى أهلها إن عرفهم و إلا تصدّق بها؛ و ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم؛ و ص ٤٥٠، باب جواز صدقه باللقطة بعد التعريف؛ و ص ٤٦٣، باب حكم لقطة الحرم؛ و باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب رده على صاحبه إن عرف.

٣- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢١؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ح ٢.

٤- تذكرة الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصديق بالدين عند اليأس من صاحبه.

٥- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ح ١.

مراده مع عدم اليأس وإن كان بعيدا، لأن الغرض معه كأنه يريد اليأس في الجملة كما أشرنا إليه في التأويل للجمع فذلك غير بعيد، ولا ينافي ما قاله الأصحاب.

و يؤيد القول بجواز التصديق، أنه إنما تصرف الآن في ماله و يقصد عن المالك و حصول الثواب له و لا ضرر عليه، لأنه إن ظهر و رضي، و إلا فتأخذ العوض في الدنيا والآخرة، فهو محسن ينبغي عدم السبيل عليه في هذا الفعل بطلب العوض عنه لا في الدنيا و لا في الآخرة، لنفي جنس السبيل عنه، و ليس بتضييع للمال، لحصول الثواب له على تقدير عدم الرضا، و براءة الذمة على تقديره.

و ظاهر هذا الكلام و كلام الأصحاب أنه حينئذ لا يحتاج إلى الوصية لأنه قد برئ ذمته بذلك.

و فيه تأمل، لاحتمال أن يظهر بعده و لم يرض و يكون للمديون مال يمكن الوفاء، فلا يبعد [حينئذ] وجوب الأداء فالوصية به ينبغي، و إنما فائدة التصديق جواز التصرف في باقي الأموال [٢١٠] إن كان فيه عين موجودة غير ممتازة و الخروج عن عهدة الواجب و عدم الضمان مع عدم ظهور صاحب الظاهر.

[ثم] إن كان الإيصال إلى الحاكم ممكنا ينبغي اختيار ذلك، لأنه وكيل الغائب و أيضا إن أراد التصديق، هو أعلم بمواقعه.

و الظاهر حينئذ حصول براءة المتصرف المديون، و أما الحاكم فهو أعرف. و أيضا الظاهر عدم الخروج عن الضمان على تقدير العزل والوصية و إن تعين دفع ذلك من جهة الوصية، لأصل عدم صيرورته له إلا بقبض المالك أو وكيله و أصل عدم براءة الذمة بعد الشغل، و هو ظاهر، و إنما الفائدة ما تقدم، و اتباع قول العلماء مع عدم نص فيه، و مجرد جواز العزل بإذنه. لا يدل على سقوط الضمان و إن قلنا إنه أمانة، فتأمل.

قوله: «ولو مات المالك إلى آخره».

دليله ظاهر.<sup>١</sup>

١- في المصدر: «دليل وجوب التسليم إلى الوارث و وكيلهم الذي يتفقون عليه بعد موت»



قوله: «ولو جهله تصدّق به إلى آخره».

مرّ شرحه مفصلاً عن قريب<sup>١</sup>.

### [قول العلامة الحلي في المختلف]

في المختلف: قال الشيخ في النهاية: من وجب عليه دين و غاب عنه صاحبه غيبة، لم يقدر [عليه] معها وجب عليه أن ينوي قضاءه و يعزل ماله عن ملكه.<sup>٢</sup>

و قال ابن ادريس: العزل غير واجب بإجماع المسلمين.<sup>٣</sup>

و ليس عندي بعيداً من الصواب حمل قول الشيخ عليه السلام على من حضرته الوفاة أو حمل العزل على استيفاء ما يساوي الدين بمعنى أنّه يجوز له التصرف في جميع أمواله بالصدقة و غيرها، إلّا ما يساوي الدين، فإنّه يجب عليه إبقاؤه للإيفاء.<sup>٤</sup>

و في الوسائل: محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن عمر، عن الحجال، عن داود بن أبي يزيد، عن [٢١١] أبي عبد الله عليه السلام، ثم قال: «قال رجل: إنّي قد أصبت مالا و إنّي قد خفت فيه على نفسي و لو أصبت صاحبه دفعته إليه و تخلّصت منه، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: و الله أن لو أصبته كنت تدفعه إليه؟ قال: إي والله، قال: فأنا و الله ماله صاحب غيري، قال: فاستحلفه أن يدفعه إلى من يأمره، قال: فحلف، فقال: فاذهب فاقسمه في إخوانك و لك الأمن ممّا خفت منه، قال: فقسمته بين إخواني».<sup>٥</sup>

→ المالك، ظاهر».

١- في هامش مجمع الفائدة: بقوله عليه السلام، في شرح قول المصنف عليه السلام: و الوصية به: و أما لو لم يكن يعرفه، قيل: اجتهد في طلبه إلى آخره فلاحظ.

٢- مجمع الفائدة، ج ٩، ص ٨٤ - ٩٠، المقصد الأول: كراهة الاستدانة من دون حاجة.

٣- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٤- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٥- مختلف الشيعة، ج ٥، ٣٧٨، المقاصة من مال المديون الجاحد للدين.

٦- الكافي، ج ٥، ص ١٣٨، باب اللفظة و الضالة، ح ٧؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٥٠،

و رواه الصدوق بإسناده عن الجحال، قال الصدوق: كان ذلك بعد تعريفه سنة.<sup>١</sup>  
 محمد بن الحسن بإسناده عن الصفار، عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن  
 عبد الرحمن، قال: سئل أبو الحسن الرضا عليه السلام و أنا حاضر إلى أن قال: فقال: «رفيق كان لنا  
 بمكة فرحى منها إلى منزله فرحلنا إلى منزلنا، فلما أن صرنا في الطريق أصبنا بعض  
 متاعه معنا، فأى شيء نصنع به؟ قال: تحملونه حتى تحملوه إلى الكوفة: قال: لسنا نعرفه  
 ولا نعرف بلده ولا نعرف كيف نصنع؟ قال: إذا كان كذا فبعه و تصدّق بثمانه، قال له: على  
 من جعلت فذلك؟ قال: على أهل الولاية».<sup>٢</sup>

و رواه الكليني<sup>٣</sup> عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى نحوه.  
 و بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب عن [ابن] أبي بكير، عن زرارة،  
 قال «سألت أبا جعفر عليه السلام عن اللقطة فأراني خاتما في يده من فضة، قال: إن هذا مما جاء به  
 السيل و أنا أريد أن أتصدّق به».<sup>٤</sup>  
 أقول: و تقدم ما يدلّ على ذلك و يأتي ما يدلّ عليه.<sup>٥</sup>

### [قول المحقق السبزواري في الكفاية]

و في الكفاية: و ذكر الشيخ<sup>٦</sup> و جماعة<sup>٧</sup> من الأصحاب أنّه يجب [٢١٢] الخمس في

→ باب حكم ما لو وجد المال مدفونا، ح ١.

١- من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٧، باب اللقطة و الضالة، ذيل حديث ٤٠٦٣.

٢- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٥، باب اللقطة و الضالة، ح ٢٩؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥،

ص ٤٥٠ - ٤٥١، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا، ح ٢.

٣- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٩، باب النوادر من كتاب المعيشة، ح ٢٢.

٤- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩١، باب اللقطة و الضالة، ح ١٢؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥،

ص ٤٥١، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا، ح ٣.

٥- وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٥١، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا.

٦- النهاية، ص ١٩٧، باب الخمس و الغنائم.

٧- المهذب، ج ١، ص ١٧٧، باب في ذكر ما يجب الخمس فيه؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٠١.

الحلال المختلط بالحرام ولا يتميّز الحلال من الحرام ولا يعرف صاحبه ولا قدره فيحلّ الباقي بعد إخراج الخمس. ولم يذكره جماعة من القدماء.

ولعلّ مستند الأوّل روايتان ضعيفتان<sup>١</sup> غير دالّتين على خصوص المقصود، بل أحدهما مشعرة بأنّ مصرفه مصرف الصدقات. ويظهر من الشهيد في البيان<sup>٢</sup> نوع تردّد فيه.

قال بعض المتأخّرين<sup>٣</sup>: والمطابق للأصول وجوب عزل ما تيقّن انتفاؤه عنه والتفحص عن صاحبه إلى أن يحصل اليأس عن العلم به، فيتصدّق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهولة المالك. وقد ورد بالتصدّق بما هذا شأنه روايات كثيرة مؤيّده بالإطلاقات المعلومة وأدلة العقل، فلا بأس بالعمل بها إنشاء الله.

ولو عرف المالك خاصّة صاحبه، وإن أبى قال في التذكرة<sup>٤</sup>: دفع إليه خمسه، لأنّ هذا القدر جعله الله تعالى مطهّراً للمال؛ وفيه تأمل ولا يبعد الاكتفاء بما تيقّن انتفاؤه عنه، والأحوط أن يدفع إليه ما يحصل به اليقين بالبراءة.

وإن مات المالك دفع إلى الورثة، فإن لم يجد له وارثاً، فمصرفه مصرف ميراث من لا وارث له.

ولو عرف القدر خاصّة دون المالك، قيل: يتصدّق به على أرباب الزكاة مع اليأس من المالك، سواء كان بقدر الخمس أم لا.<sup>٥</sup>

→ ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

١- وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام...، ح ١ و ٤.

٢- البيان، ص ٣٤٧، الحلال المختلط بالحرام.

٣- مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٨، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٤- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام ولم يتميّز ولا عرف مقدار الحرام.

٥- مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٩، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

و قيل: يجب إخراج الخمس، ثم التصدّق بالزائد في صورة الزيادة.<sup>١</sup>  
 واحتمل بعضهم كون مصرف الجميع مصرف الخمس.<sup>٢</sup> ولو لم يعلم التعيين، لكن علم  
 أنّه زائد على الخمس، [٢١٣] فالأحوط أن يخرج ما يتيقّن به البراءة أو يغلب على ظنه،  
 و يحتمل قوياً الاكتفاء بإخراج ما يتيقّن انتفائه عنه، ولو لم يعلم التعيين، لكن علم أنّه  
 أقلّ من الخمس فالأمر فيه كذلك.

و عن بعضهم احتمال الخمس في هذه الصورة.<sup>٣</sup>  
 ولو تبين المالك بعد إخراج الخمس أو الصدقة ففي الضمان وعدمه وجهان، ولا فرق  
 فيما ذكرنا [بين] كون المختلط من كسبه أو ميراث كما صرح به العلامة<sup>٤</sup> و الشهيد<sup>٥</sup>.  
 والظاهر أن حكم الصلة والهدية أيضاً كذلك.<sup>٦</sup>

وفي صرفه: تراب الصياغة إن علم بالقرائن المفيدة للعلم أنّ صاحبه أعرض عنه، جاز  
 للصائغ تملكه كساير الأموال المعرض عنها، خصوصاً إذا كانت ممّا يتسامح فيها عادة،  
 ولا يبعد الاكتفاء بالظن مع عدم قضاء العادات على خلافه، وإلا فإن كان أربابه معلومين  
 استحلتهم أو ردّه إليهم، ولو كان بعضهم معلوماً فلا بد من الاستحلال وإلا فالظاهر جواز  
 بيعه و الصدقة به.

لما رواه الكليني عن علي بن ميمون الصائغ، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عمّا يكنس  
 من التراب فأبيعه فما أصنع به؟ قال: تصدّق به فإمّا لك وإمّا لأهلك، قال: قلت: فإنّ فيه

١- الدروس، ج ١، ص ٢٥٩، في ما يجب فيه الخمس.

٢- المسالك، ج ١، ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

٣- أنظر الروضة البهية، ج ٢، ص ٦٨، الحلال المختلط بالحرام.

٤- منتهى المطلب، ج ٨، ص ٥٤١، الحلال إذا اختلط بالحرام.

٥- البيان، ص ٢٤٨، الحلال المختلط بالحرام.

٦- كفاية الأحكام، ج ١، ص ٢١٤ - ٢١٥، الحلال المختلط بالحرام.

ذهبا و فضة و حديدا فبأي شيء أبيعته؟ قال: بعه بطعام. قلت: فإن كان لي قرابة محتاج أعطه منه؟ قال: نعم.<sup>١</sup>

و روى الشيخ في الصحيح إلى علي<sup>٢</sup> الصائغ - و هو غير ممدوح ولا مجروح - قال: «سألت عن تراب الصواغين و إننا نبيعه؟ قال ﷺ: أما تستطيع أن تستحلّه<sup>٣</sup> من صاحبه؟ قال: قلت: لا، إذا أخبرته [٢١٤] اتهمني، قال: بعه، قلت: بأي شيء نبيعه؟ قال: بطعام. قلت: فأني شيء أصنع به؟ قال: تصدق به، إما لك و إما لأهلك<sup>٤</sup> \* قلت: إن كان ذا قرابة محتاجا فأصله؟ قال: نعم.»<sup>٥</sup>

و يستفاد من هذه الرواية جواز بيعه مع علمه بأربابه عند خوف التهمة، و الظاهر أنه لا يتعين عليه البيع، بل يجوز التصدق بعينه. و لو علم الأرباب أولا ثم يؤخر حتى يصير مجهولا فيأثم. و مصرفه مصرف الصدقات الواجبة على قول.

و قيل: المندوبة و إن كان عياله<sup>٦</sup> و في جواز أخذه لنفسه لو كان على وصف الاستحقاق احتمال. و لو ظهر بعض الأرباب بعد الصدقة و لم يرض بها فهل يضمن؟ فيه احتمالان.<sup>٧</sup>

و في ديونه: من كان عليه دين وجب أن ينوي القضاء، قالوا: إن غاب صاحبه غيبة

١- الكافي، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤؛ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١١١، باب بيع الواحد الاثنين و أكثر من ذلك، ح ٨٥. ٢- في المخطوطة: «ابن».

٣- في المخطوطة: «تحلّه»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤- في المخطوطة: «لأهلك»، و ما أدرجناه من المصدر.

٥- في هامش النسخة: «أي مصاحبك و هو صاحب المال».

٥- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٣، باب المكاسب، ح ٢٥٢؛ وسائل الشريعة، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغة من الذهب و الفضة بهما أو بغيرهما و الصدقة بثمنه، ح ٢.

٦- أنظر مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٣٥٢، بيع تراب الصياغة.

٧- كفاية الأحكام، ج ١، ص ٥٠٦-٥٠٧، الصرف و ما يشترط فيه.



منقطعة يجب أن يعزل ذلك عند وفاته و يوصي به ليوصل إلى أربابه، و ربما قيل بوجوب العزل عند اليأس من الوصول إليه و إن لم يحضر الوفاة.

و يظهر من المختلف<sup>١</sup> أنه لا خلاف في وجوب العزل عند الوفاة، و لا أعرف نصا في هذا الباب.

و لو لم يعرفه اجتهد في طلبه، فإذا يئس منه، قال الشيخ: يتصدق به عنه.<sup>٢</sup> و تبعه عليه جماعة من الأصحاب<sup>٣</sup> و توقف فيه الفاضلان<sup>٤</sup> لعدم النص على الصدقة.

و ذهب ابن إدريس<sup>٥</sup> إلى عدم جوازها.

و الظاهر جواز الصدقة مع الضمان، لأنه إحسان محض، لأنه إن ظهر المالك ضمن له عوضها إن لم يرض بها، و إلا فالصدقة أنفع من بقائها المعرض لتلفها، و أما الوجوب فلادليل عليه، بل ظاهر صحيحة زرارة [٢١٥] عن أبي جعفر عليه السلام<sup>٦</sup> و صحيحة معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام<sup>٧</sup> عدم الوجوب.<sup>٨</sup>

و في الوديعة: و إيجاب الرد لا يختص بالمودع المسلم، بل يعم الكافر مطلقا على الأشهر الأقرب، للآية<sup>٩</sup> و الأخبار.<sup>١٠</sup>

١- مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٨، هل يجب على الزوج قضاء ما استدانت الزوجة؟.

٢- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٣- منهم ابن البراج كما في مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٤، لو غاب المالك غيبة منقطعة.

٤- تذكرة الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصديق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ المختصر النافع، ص ١٣٦، الفصل الثامن: في السلف.

٥- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

٦- وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء،

ح ١، ٧- نفس المصدر، ح ٢.

٨- كفاية الأحكام، ج ١، ص ٥٣٣، الأحكام المعلقة بالدين.

٩- سورة النساء، الآية ٥٨، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾.

١٠- انظر: وسائل الشيعة، ج ١٩، ص ٧١-٧٦، باب وجوب أداء الأمانة إلى البر و الفاجر.

و قال أبو الصلاح: <sup>١</sup> إذا كان المودع حربياً وجب على المودع أن يحمل ما أودعه إلى سلطان الإسلام ولو كان المودع غاصباً لها لم يجب الرد، بل يمنع منه ويجب الإنكار، وله أن يحلف ويرد المغصوب منه إن علمه، وإن جهله فالمشهور أنه يعرف سنة ثم جاز التصديق بها عن المالك و يضمن المتصدق، و مستنده رواية حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام <sup>٢</sup> وهي ضعيفة.

و أوجب ابن إدريس <sup>٣</sup> ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذر أبقاها أمانة، ثم يوصي بها إلى العدل <sup>٤</sup> إلى حين التمكن من المستحق. وقوّاه في المختلف. <sup>٥</sup>  
قال في المسالك: <sup>٦</sup> هو حسن وإن كان القول بجواز التصديق بها بعد اليأس والتعريف متوجّهاً أيضاً.

و استجود التخيير بين الصدقة بها وإبقائها أمانة و هو جيد؛ و لكن تقييد الصدقة بالضمان كما في الإرشاد <sup>٧</sup> أحوط.

قال بعض المتأخرين: <sup>٨</sup> يحتمل التصديق به على ما يدلّ عليه الأخبار الدالة على فعل ذلك في المال المجهول صاحبه، لكن تلك الأدلة خالية عن الضمان، بل ظاهرها عدمه. ثم الضمان على تقديره هل هو بمعنى أنه لو وجد صاحبه حين حياة القابض يجب ردّه عليه فقط أولاً، بل ضمان مثل سائر الديون حتّى يجب الإيضاء ثم على الورثة كذلك؟ فيه وجهان، والأوّل أنسب بالأصل. [٢١٦]

١- الكافي في الفقه، ص ٢٣١، فصل في الوديعة والأمانات.

٢- من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٨، باب ما يكون حكمه حكم اللقطة، ح ٤٠٦٥؛ وسائل الشريعة، ج ٢٥، ص ٤٦٣ - ٤٦٤، باب أن ما يؤخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه، ح ١.

٣- السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعة. ٤- في المخطوطة: «عدل».

٥- مختلف الشريعة، ج ٦، ص ٦٠، وديعة الظالم وأحكامها.

٦- مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٩٨ - ٩٩، إذا كان المودع غاصباً.

٧- إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٣٨، أحكام متفرقة في الوديعة.

٨- مجمع الفائدة، ج ١٠، ص ٣٤٢، وجوب ردّ الوديعة على المالك لا الغاصب.

و ذهب المفيد<sup>١</sup> إلى أنه يخرج خمسها إلى مستحقه و الباقي يتصدق به و لم يذكر التعريف، و على القول بالتعريف هل له التملك بعد التعريف هنا، كما جاز في اللقطة؟ فيه وجهان و إنما يجب منع الغاصب مع إمكانه، فلو لم يمكن سلمها إليه، و في الضمان إشكال.<sup>٢</sup>

و في اللقطة: إذا أودعه لصّ مالا و هو يعلم أنه ليس المال له لم يجز له الرد إليه، فإن عرف مالكة بخصوصه أو من كان له عليه يد شرعية دفعه إليه و إلا فالمشهور أن حكمه حكم اللقطة في وجوب التعريف سنة ثم التصديق به عن مالكة.

و مستنده رواية حفص بن غياث، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل يردّه عليه؟ فقال: لا يردّه، فإن أمكنه أن يردّه على أصحابه فعل، و إلا كان في يده بمنزلة اللقطة بعينها فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلا تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلك خيره بين الأجر و الغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر، و إن اختار الغرم غرم له، و كان الأجر له».<sup>٣</sup>

و الرواية ضعيفة السند، فيشكل التعويل عليه و القاعدة تقتضي أن يكون مالا مجهول المالك، فلا يجب التعريف، و يجري فيه حكم مال مجهول المالك.

و في المسألة قولان آخران: أحدهما: قول المفيد<sup>٤</sup> و سلار<sup>٥</sup>، [و هو]: أنه يتصدق بخمسها على مستحق الخمس و الباقي على فقراء المسلمين. و ثانيهما: قول ابن إدريس<sup>٦</sup>، و هو أنه يدفعها إلى إمام المسلمين.<sup>٧</sup>

١- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة.

٢- كفاية الأحكام، ج ١، ص ٦٩٤ - ٦٩٥، الأمانات الشرعية.

٣- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشة، ح ٢١؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٦٣، باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه إن عرف و إلا كان كاللقطة، ح ١.

٤- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة. ٥- المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطة.

٦- السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعة.

٧- كفاية الأحكام، ج ٢، ص ٥٣٧، إذا أودعه لصّ مالا.

## [قول الشهيد الثاني في المسالك]

و في المسالك: قوله: «الحلال إذا [٢١٧] اختلط بالحرام و لا يتميّز، و جب فيه الخمس».

هذا إذا جهل قدر الحرام و مالكة، فلو عرفهما تعيّن الدفع إلى المالك، سواء زاد على الخمس أم لا.

و لو علم القدر خاصة، و جبت الصدقة به على مستحق الزكاة [بحاجته] و لو علمه من [وجه] دون [آخر] كما لو علم أنّه يزيد على الخمس، أخرج خمسه و تصدّق بما يغلب على ظنه أنّه مع الخمس قدر الحرام فصاعداً، و يحتمل كون الجميع صدقة و كونه خمسا. و لو علم أنّه أوّل من الخمس اقتصر على إخراج ما يتحقق معه براءة الذمة؛ و يحتمل الاكتفاء بالظن. و هل هو خمس أو صدقة؟ وجهان، و لا ريب إن جعله خمسا أحوط.

و لو علم المالك خاصة صالحه، فإنّ أبي قال في التذكرة: دفع إليه خمسه مع الجهل المحض بقدره أو ما يغلب على الظن إن علم زيادته عنه أو نقصه، لأنّ هذا القدر جعله الله مطهرا للمال.<sup>١</sup>

و لو كان الخليط مما يجب فيه الخمس لم يكن هذا الخمس كافيا عن خمسه، بل يخرج الخمس لأجل الحرام أو لا أو ما يقوم مقامه، ثم يخمس الباقي بحبسه من غوص أو مكسب. و لو ظهر مالك الحرام بعد الإخراج و لم يرض به ففي الضمان له وجهان، أقربهما ذلك.<sup>٢</sup>

و في صرفه: قوله: «و تراب الصياغة إلى آخره» [و] قوله: «ثم يتصدّق به» معللا بأنّ أربابه لا يتميّزون، محمول على ذلك، فلو تميّزوا بأن كانوا منحصرين ردّه

١- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز و لا عرف مقدار الحرام.

٢- مسالك الأفهام، ج ١، ص ٤٦٦ - ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

إليهم. ولو كان بعضهم معلوما فلا بد من محالته و لو بالصلح لأن الصدقة بمال الغير مشروطة باليأس من معرفته.

و على هذا، فيجب التخلص من كل غريم يعلمه و ذلك يتحقق عند الفراغ من عمل كل واحد، فلو أخر [٢١٨] حتى صار مجهولا أثم بالتأخير، و لزمه ما ذكر من الحكم.

و لا يتعين بيعه قبل الصدقة - كما يشعر به ظاهر العبارة - بل يتخير بين الصدقة بعينه و ثمنه و إنما ذكر البيع لينبه على تعيين الطريق إلى بيعه، سواء أراد الصدقة أم لا.

و مصرفه مصرف الصدقات الواجبة و قيل المندوبة و إن كانوا عياله، لا نفسه و إن كان بالوصف مع احتماله. و لو ظهر بعد الصدقة بعض المستحقين و لم يرض بالصدقة ضمن حصته، مع احتمال العدم.

ولو دلت القرائن على إعراض مالكة عنه جاز للصائغ تملكه كغيره من الأموال المعرض عنها. و الأصل في ذلك رواية علي بن ميمون الصائغ عن الصادق عليه السلام. و يلحق به أرباب باقي الحرف، كالحداد و الخياط و الطحان و الخباز.<sup>١</sup>

و في الديون: قوله: «من كان عليه دين و غاب صاحبه عنه غيبة منقطعة يجب أن ينوي القضاء و أن يعزل ذلك عند وفاته و يوصى به ليوصل إلى أربابه، إلى آخره».

وجوب نية القضاء ثابت على كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا، لأن ذلك من أحكام الإيمان، كما قالوا في العزم على الواجب في الوقت الموسع، لا لكونه بدلا عن التعجيل. و إنما ذكر الوجوب مع الغيبة المنقطعة تأكيدا، و ليس المراد أنه يجب تجديد العزم السابق حينئذ، لعدم دليل على هذا الوجوب.

و أما وجوب العزل عند الوفاة فهو مناسب لتميز الحق، و أبعد عن تصرف الورثة فيه. و ربما قيل بوجوب العزل عند اليأس من الوصول إليه و إن لم يحضر الوفاة. و هو أحوط.

١- نفس المصدر، ج ٣، ص ٣٥٢، بيع تراب الصياغة.



و أما العزل عند الوفاة [٢١٩] فظاهر كلامهم - خصوصا على ما يظهر من المختلف<sup>١</sup> - أنه لا خلاف فيه، وإلا لأمكن تطرّق القول بعدم الوجوب، لأصالة البراءة مع عدم النص.<sup>٢</sup> قوله: «ولو لم يعرفه اجتهد في طلبه، ومع اليأس يتصدّق به عنه على قول». المعتبر في الاجتهاد هنا بذل الوسع في السؤال عنه في الأماكن التي يمكن كونه أو خبره بها. ويستمر كذلك على وجه لو كان لظهر، فإذا يئس منه قال الشيخ: يتصدّق به عنه.<sup>٣</sup> وتبعه عليه جماعة من الأصحاب.<sup>٤</sup> و توقّف المصنف هنا، والعلامة في كثير من كتبه،<sup>٥</sup> لعدم النصّ على الصدقة. و من ثم ذهب ابن إدريس<sup>٦</sup> إلى عدم جوازها، لأنها تصرف في مال الغير غير مأذون فيه شرعا ولا شبهة في جوازه إنما الكلام في تعيينه. و وجه الصدقة أنها إحسان محض بالنسبة إلى المالك، لأنه إن ظهر ضمن له عوضها إن لم يرض بها، وإلا فالصدقة أنفع له من بقائها، المعرض لتلفها بغير تفريط المؤدي إلى سقوط حقه، وقد قال الله تعالى: ﴿مَا عَلَى الْمُخْسِينِ مِنْ سَبِيلٍ﴾<sup>٧</sup> خصوصا وقد ورد الأمر بالصدقة في نظائر كثيرة لها. و حينئذ فالعمل بهذا القول أجود، خصوصا مع تعذر قبض الحاكم لها، أما معه فهو أحوط. و حيث يمكن مراجعة فهو أولى من الصدقة بغير إذنه وإن كان جائزا، لأنه أبصر بمواقعها.

١- مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٨، المقاصة من مال المديون الجاحد للدين.

٢- مسائل الأفهام، ج ٣، ص ٥٧، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

٣- النهاية ونكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٤- كابين البراج على ما في إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣، وجوب الاجتهاد في طلب المديون.

٥- تذكرة الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصدق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٠٢.

٦- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

٧- سورة التوبة، الآية ٩١.

و مصرفها مصرف الصدقة المندوبة وإن وجبت على المديون أو وارثه بالعارض، فإنه بمنزلة الوكيل والوصي الذي يجب عليه الصدقة وإن كانت في أصلها [٢٢٠] مندوبة. وقد عرفت أنه يضمن مع ظهور المالك وعدم رضاه بها. ولو دفعها إلى الحاكم فلا ضمان وإن تلفت في يده بغير تفريط ولم يرض المالك. أما مع بقائها<sup>١</sup> معزولة في يده أو يد وارثه فينبغي أن يكون حكمها حكم ما لو كانت في يد الحاكم، لأن الإذن الشرعي في عزلها يصيرها أمانة في يده، فلا يتبعه الضمان، مع احتمال له لأن الأمانة هنا شرعية لا مالكية، والأمانة الشرعية قد يتبعها الضمان.<sup>٢</sup>

و في الوديعة: قوله: «إلا أن يكون المودع غاصبا لها فيمنع منها ولو مات فطلبها<sup>٣</sup> وارثه وجب الإنكار و تجب إعادتها على المغضوب منه إن عرف إلى آخره». هذا هو المشهور بين الأصحاب. و مستنده رواية حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام<sup>٤</sup> والطريق ضعيف، ولكنه عندهم مجبور بالشهرة.

و أوجب ابن ادریس<sup>٥</sup> ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذر أبقاها أمانة، ثم يوصي بها إلى عدل إلى حين التمكن من المستحق.

و قوّه في المختلف<sup>٦</sup> و هو حسن، وإن كان القول بجواز التصدق بها بعد اليأس والتعريف متوجها أيضا كما في كل مال يثس من معرفة صاحبه، لأن فيه جمعا بين مصلحتي الدنيا والآخرة بالنسبة إلى مالکها، فإنه لو ظهر غرم له إن لم يرض بالصدقة، ولا ضرر عليه.

١- في المخطوطة: «إبقاها».

٢- مسائل الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

٣- في المخطوطة: «و طلبها».

٤- قد سبق ذكره.

٥- السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعة.

٦- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٦٠، وديعة الظالم وأحكامها.

و ذهب المفيد<sup>١</sup> إلى أنه يخرج خمسها لمستحقه و الباقي يتصدق به، و لم يذكر التعريف، و تبعه سلال<sup>٢</sup>.

و الأجود التخيير بين الصدقة بها و إبقائها أمانة، و ليس له التملك [٢٢١] بعد التعريف هنا و إن جاز في اللقطة. و ربما احتمل جوازه بناء على الرواية، فإنه جعلها فيها كاللقطة، و هو ضعيف.

و يمكن أن يريد أنها منزلة منزلة اللقطة في وجوب التعريف، لا مطلقا. و لم يذكر من عمل بالرواية جواز التملك.

فكما يجب إنكارها على الوارث يجب على المودع أيضا، لاستواءهما<sup>٣</sup> في عدم الاستحقاق.

و تخصيص المصنف بالوارث لا وجه له و إنما يجب منع الغاصب منها مع إمكانه، فلو لم يقدر على ذلك سلمها إليه و في الضمان حينئذ نظر.

و الذي يقتضيه قواعد الغصب أن للمالك الرجوع على أيتهما شاء و إن كان قرار الضمان على الغاصب.

قوله: «و لو كان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجميع فإن أمكن المستودع تمييز المالكين رد عليه ماله و منع الآخر و إن لم يمكن تمييزهما وجب عليه إعادتهما على الغاصب».

هكذا أطلق المصنف و جماعة من الأصحاب<sup>٤</sup> و وجهه: أن منعه منها يقتضي منعه من ماله، لأن الغرض عدم التميز، و هو غير جاز. و يشكل بأن في الرد تسليطا للغاصب على مال غيره بغير حق، و هو غير جاز أيضا.

١- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة. ٢- المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعة.

٣- في المخطوطة: «لاستوائها».

٤- منهم المفيد في المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة؛ و الشيخ في النهاية، ص ٤٣٦، باب الوديعة و العارية؛ و أبو الصلاح الحلبي في الكافي، ص ٢٣٢، فصل في الوديعة و الأمانات.

و الأقوى ردّه على الحاكم إن أمكن ليقسّمه و يردّ على الغاصب ماله، فإن تعذّر و كان مثليا و قدر حق الغاصب معلوما، أحتمل قويا جواز تولي الودعي القسمة جمعا بين الحقين و القسمة هنا إجبارية للضرورة، تنزيلا للودعي منزلة المالك حيث قد تعلّق بضمانه، و للحسبة.

و لو لم يكن كذلك بأن امتزج [٢٢٢] على وجه لا يعلم القدر أصلا ففيه اشكال. و يتوجّه حينئذ ما أطلقه المصنف إن لم يمكن مدافعة الغاصب على وجه يمكن معه الاطلاع على الحق.

و يحتمل عدم جواز الردّ مطلقا مع إمكانه إلى أن يعترف الغاصب بقدر معين أو يقاسم، لاستحالة ترجيح حقه على حق المغضوب منه مع تعلّق الودعي بالحقين. و ليس في كلام الأصحاب هنا شيء منقح.<sup>١</sup>

### [قول السيد علي الطباطبائي في الرياض]

و في الرياض: في صرفه: و يجب على الصائغ أن يتصدّق به عن ماله مع الضمان بلاخلاف في الأول، لأنّ أربابه لا يتميّزون في الغالب - و لو بنحو من العلم بهم - في محصورين، فلا يمكن التخلص عن حقهم إلّا بذلك فوجب. و للنصوص الواردة بذلك في المال المجهول المالك. و للخبرين في خصوص المقام.

في أحدهما: عما يكتس من التراب، فأبيعه فما أصنع به؟ قال: «تصدّق به فيما لك و إما لأهله، قال: قلت: فإنّ فيه ذهبا و فضة و حديدا، فبأي شيء أبيعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: إنّ لي قرابة محتاجا أعطيه منه؟ قال: نعم».<sup>٢</sup>

و في الثاني: عن تراب الصائغين و إنّنا نبيعه، قال: «أما تستطيع أن تحله من صاحبه؟

١- مسائل الأفهام، ج ٥، ص ٩٩ - ١٠٠، لو كان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجميع.

٢- الكافي، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤، وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٢٠١، باب استحباب بيع تراب الصياغة من الذهب...، ح ١.

قال: قلت: لا، إذا أخبرته اتهمني، قال: بعه، قلت: بأي شيء أبيعه؟ قال: بطعام، قلت: فأبي شيء نصنع به؟ قال: تصدّق به، إما لك وإما لأهله، قلت: إن كان لي قرابة محتاج فأصله؟ قال: نعم»<sup>١</sup>.

و قصور السند منجبر بالفعل و يستفاد من الأخير توقف التصدّق على عدم إمكان [٢٢٣] الاستحلال من صاحب، و به صرح بعض الأصحاب، حتى ذكروا: <sup>٢</sup>أنّه لو علمه في محصورين وجب التخلص منه و لو بالصلح، مع الجهل بمقدار الحق و لافرق في ذلك بين ما إذا كان متعدداً أو متحداً.

لكن ظاهر الخبر جواز التصدّق مع العلم بالمالك بمجرد خوف التهمة. و هو مشكل سيما مع إمكان إيصال الحق المتصدّق به إليه أو الاستحلال منه بوجه لا يوجب التهمة. و على قول قوي في الثاني، لو ظهر المالك و لم يرض به، لعموم الأدلة الدالة على ضمان ما أخذت اليد، خرج منه ما إذا رضي صاحب أو استمرّ الاشتباه بالإجماع فيبقى الباقي.

و القول الثاني: العدم، لإذن الشارع له في الصدقة، فلا يتعقب الضمان. و في التلازم نظر، من إشعار الخبرين بقول: «إما لك وإما لأهله» يتعقب الضمان إذا لم يرض المالك، بناء على أنّ معناه - على الظاهر المصرّح به في كل جماعة - أنّ التصدّق لك إن لم يرض صاحب، و له إن رضي. و لا ريب أنّ الضمان أحوط، و مصرف هذه الصدقة الفقراء و المساكين، كما ذكره الأصحاب<sup>٣</sup> و لعله لا نصراف الإطلاق إليه بحكم الاستقراء.

١- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٣، باب المكاسب، ح ٢٥٢؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغة من الذهب...، ح ٢.

٢- الروضة البهية، ج ٣، ص ٣٨٦، الفصل الخامس: في بيع الصرف؛ مفتاح الكرامة، ج ١٣، ص ٥٧٦، حكم بيع تراب الصياغة.

٣- منهم الشهيد الثاني في الروضة البهية، ج ٣، ص ٣٨٧، الفصل الخامس: في بيع الصرف.



و يجوز الدفع إلى ذي قرابته إذا كانوا بصفتهم، بنص الخبر و من عدم خلاف بين الأصحاب فيه، و في جواز الإعطاء للعيال إذا كانوا بصفة الاستحقاق. و لعله لفحوى الجواز في الزكاة.

و يستفاد منه جواز أخذه لنفسه مع الشرط المذكور، إن قلنا بذلك [٢٢٤] ثمة لو دفعت إليه للصرف في الفقراء و أهل المسكنة، و هو بصفتهم؛ فتأمل.

و يلحق بالصياغة ما شابهها من الصنائع الموجبة لتخلف أثر المال، كالحدادة و الطحن و الخياطة و الخبازة، كل ذا إذا لم يعلم إعراض المالك عنه.

و إلا قالوا: جاز التملك له و التصرف من دون تصدق عن صاحب. فإن كان إجماع و إلا فللنظر فيه مجال، حيث لم ينهض حجة على انتقال الملك، و جواز التصرف بمجرد نية الإعراض، مضافا إلى إطلاق الخبرين بالتصدق؛ فتأمل.<sup>١</sup>

و في ديونه: «و لو غاب صاحب الدين غيبة منقطعة نوى المستدين قضاءه» وجوبا إجماعا، كما قيل. و كذا الحكم في كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا و إنما ذكر الوجوب مع الغيبة المنقطعة تأكيداً.

و وجه الوجوب بأنه من أحكام الإيمان، كما قالوا في العزم على الواجب الموسع، لا لكونه بدلا عن التعجيل. و فيه نظر، إلا أن يكون إجماعا.

و الأجود الاستدلال عليه في محل الفرض بالنصوص المروية في باب الدين في الكتب الثلاثة<sup>٢</sup> الدالة على أن من استدان ديناً فلم ينو قضاءه كان بمنزلة السارق، و به صرح في الرضوي<sup>٣</sup> أيضاً.

١- رياض المسائل، ج ٨، ص ٣٣٨ - ٣٣٩، الكلام في الصرف.

٢- الكافي، ج ٥، ص ٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوي قضاءه، ح ١ و ٢؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٣، باب الدين و القرض، ح ٣٦٨٩؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٩١، باب الديون و أحكامها، ح ٣٦.

٣- فقه الرضا عليه السلام، ص ٢٦٨، باب الدين و القرض.

و قصور الأسانيد منجبرٌ بالاعتبار و فتوى الأصحاب و مؤيد بالصحيح: «عن الرجل يكون عليه الدين لا يقدر على صاحبه و لا على ولي و لا يدري بأي أرض هو، قال: لا جناح عليه بعد أن يعلم الله تعالى منه أن نيته الأداء»<sup>١</sup>.

و في الخبر: «من كان عليه دين ينوي قضاءه [٢٢٥] كان معه من الله تعالى عز وجل حافظان يعينانه على الأداء من أمانته، فإن قصرت نيته عن الأداء قصر عنه المعونة بقدر ما قصر من نيته»<sup>٢</sup>.

و في آخر: «أحب للرجل يكون عليه دين ينوي قضاءه»<sup>٣</sup>.  
و يجب عليه عزله عند وفاته وفاقاً للنهاية،<sup>٤</sup> بل ربما احتتمل في المسالك<sup>٥</sup> عدم الخلاف فيه، مشعراً بدعوى الإجماع عليه، كما في شرح القواعد للمحقق الثاني<sup>٦</sup> و لا دليل عليه، عدا ما قيل: من أنه مناسب لتمييز الحق، و أبعد عن تصرف الورثة فيه.<sup>٧</sup>  
و هو كما ترى، مع أن في السرائر<sup>٨</sup> ادعى إجماع المسلمين على العدم. و هو أقوى للاصل و إن كان الأول أحوط و أولى.

- 
- ١- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب و جب عليه نية القضاء و الاجتهاد في طلبه، ح ١.
  - ٢- الكافي، ج ٥، ص ٩٥، باب قضاء الدين، ج ١؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٢٨، باب وجوب نية قضاء الدين مع المعجز عن القضاء، ح ٣.
  - ٣- الكافي، ج ٥، ص ٩٣، باب الدين، ج ٤؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٢١، باب جواز الاستدانة مع الحاجة إليها، ح ٤.
  - ٤- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.
  - ٥- مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.
  - ٦- جامع المقاصد، ج ٥، ص ١٥، حكم ما لو غاب صاحب الدين أو توفي.
  - ٧- القائل هو الشهيد الثاني في المسالك، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.
  - ٨- السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

و أحوط منه العزل مطلقا، فقد حكى في المسالك قولاً<sup>١</sup> و لكن لا يلزم منه انتقال الضمان بالعزل، بل عليه الضمان مع التلف على الإطلاق لعدم الدليل عن الانتقال. و على كل حال يجب أن يكون موصيا به عند الوفاة بلا خلاف، كما في شرح الشرائع للمفليح الصيمري<sup>٢</sup> لأنه مع ترك الوصية ربما أدى إلى فوات المال و بقاء اشتغال الذمة به، فيجب من باب المقدمة.

و يدلّ عليه أيضا بعض النصوص الآتية، بل عن ظاهر جملة من الأصحاب وجوب<sup>٣</sup> التوصية بماله، و عليه تدلّ جملة من الأخبار الآتية في كتاب الوصية إنشاء الله. و لو لم يعرفه اجتهد في طلبه ببذل الوسع في السؤال عنه في الأمكنة التي يمكن كونه أو خبره بها، و يستمر كذلك على وجه لو كان لظهر، بلا خلاف أجده، و به يشعر الصحيح المتقدم.

مضافا إلى صريح الصحيح: «في رجل كان له على رجل حق ففقده، و لا يدري أين يطلبه [٢٢٦] و لا يدري أحى هو أم ميت، و لا يعرف له وارثا و لا نسبا و لا ولدا، قال: أطلب، قال: إن ذلك قد طال فأتصدّق به، قال: أطلب»<sup>٤</sup>.

و نحوه خبران آخران مرويان هما - كالأول و أخبار الآتية - في الكتب الثلاثة في باب ميراث مفقود الخبر.

في أحدهما: أنه كان عند أبي أجير يعمل عنده بالأجر ففقده و بقي له من أجره شيء و لا نعرف له وارثا، فقال: «فأطلبه، قال: [قد] طلبناه و لم نجد، فقال: مساكين و حرك

١- مسالك الافهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

٢- غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، ج ٢، ص ١٢٦، لو شرط الصحاح عوض المكسرة.

٣- في المخطوطة: «مطلق»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤- الكافي، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ٢؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١.

باب ميراث المفقود، ح ٥٧١٠.

يديه، قال: فأعاد عليه، قال: أطلب و اجهد، فإن قدرت عليه، وإلا [فهو] كسبيل مالك حتى يجيء له طالب، فإن حدث بك حدث فأوص به إن جاء له طالب أن يدفع إليه»<sup>١</sup>.  
و مع اليأس عنه بحيث لا يحتمل الوقوف عليه عادة، قيل: يجب أن يتصدّق به عنه، كما عن الطوسي<sup>٢</sup> والقاضي<sup>٣</sup> و جماعة لئلا يستعطل [المال] و يخرج عن الانتفاع واحتياج<sup>٤</sup> من هو عليه إلى تفرغ ذمته و لا سبيل غير الصدقة و هو كما ترى.

نعم في الفقيه - بعد الصحيح المتقدم - و قد روي في هذا خبر آخر: «إن لم نجد وارثا علم الله تعالى منك الجهد فتصدّق به»<sup>٥</sup>.

قيل: و نحوهما الخبران: في أحدهما: «قد وقعت عندي مائة دراهم و أربعة دراهم، فمات صاحبها و لم أعرف له ورثة فأريك في إعلامي حالها، و ما أصنع بها، فقد ضقت بها ذرعا؟ فكتب: أعمل فيها و أخرجها صدقة قليلا قليلا حتى يخرج»<sup>٦</sup>.

و في الثاني: كان لأبي جيران كان يقوم في رحا و له عندنا دراهم و ليس له وارث، فقال عليه السلام: «تدفع إلى المساكين، ثم قال: ثانية رأيك فيها، ثم عاد عليه المسألة، [٢٢٧] فقال له: مثل ذلك، فأعاد عليه المسألة الثالثة، فقال عليه السلام: تطلب وارثا، فإن وجدت له وارثا وإلا فهو كسبيل مالك، ثم قال: ما عساك أن تصنع بها، ثم قال: توصي بها، فإن جاء طالبها وإلا فكسبيل مالك»<sup>٧</sup>.

١- الكافي، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٣٨٩، باب ميراث المفقود، ح ٤.

٢- النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٣- نقله عنه العلامة في المختلف، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول: في الدين، لو غاب المالك غيبة منقطعة.

٤- في المصدر: «لاحتياج».

٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، ح ٥٧١١.

٦- الكافي، ج ٧، ص ١٥٣ - ١٥٤، باب ميراث المفقود، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٣٨٩، باب ميراث المفقود، ح ٦.

٧- تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١٧٧، باب الرهون، ح ٣٨؛ وسائل الشريعة، ج ١٨، ص ٣٦٢،

و أسانيدھا بالإرسال و الجهالة قاصرة، و عن المقاومة للصحيحين المتقدمين - سيما الثانية و تاليها - ضعيفة. و بقاعدة أصالة بقاء شغل الذمة معارضة، و لذا أنكر الحلبي<sup>١</sup> هذا القول، فأوجب الدفع إلى الحاكم.

و هو أجدود و إن كان القول بجواز الصدقة عن المالك مع الضمان له إذا لم يرض بها لا يخلو عن قوة، وفاقا لشيخنا الشهيد الثاني<sup>٢</sup> و جماعة، لأنه إحسان محض، فإنه إن ظهر المالك ضمن له العوض مع عدم الرضا بها، و إلا فالصدقة أنفع من بقائها المعرض لتلفها؛ فتأمل.

و أما الوجوب فقد عرفت ما فيه.

و ما يستفاد من بعض الأخبار المتقدمة «من أنه كسبيل ماله» فشاذا. و سند الدال عليه ضعيف. نعم ورد مثله في القريب من الصحيح في الفقيه<sup>٣</sup>.

و في وديعته: و لو كانت الوديعة غصبا منعه أو وارثه من أخذها و توصل في وصولها إلى المستحق لها إن عرف و لو<sup>٤</sup> جهله عرفها كاللقطة حولا، فإن وجدها و إلا تصدق بها عن المالك إنشاء و يضمن إن لم يرض على المشهور للخبر - المنجبر ضعفه بعمل الأكثر - «عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص مالا أو متاعا و اللص مسلم هل يرد عليه؟ قال: لا يردّه فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه [٢٢٨] فعل، و إلا كان في يده بمنزلة اللقطة يصيبها فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلا تصدق بها، فإن جاء بعد ذلك خيره بين الأجر و الغرم، فإن الاختار الأجر فله و إن اختار الغرم غرم له و كان الأجر له»<sup>٥</sup>.

→ باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نية القضاء، ح ٣. مع اختلاف يسير.

١- السرانر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٢- مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبة منقطعة.

٣- من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، ح ٥٧١٠.

٤- رياض المسائل، ج ٨، ص ٤٨٧ - ٤٩٠، لو غاب صاحب الدين غيبة منقطعة.

٥- في المخطوطة: «إن».

٦- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشة، ح ٢١.



خلافًا للحلبي<sup>١</sup> والحلي<sup>٢</sup> فأوجبا ردّها إلى إمام المسلمين عليه السلام ومع التعذر يبقى أمانة ثم يوصي بها إلى عدل [آخر] إلى حين التمكن من المستحق وقوّاه في المختلف<sup>٣</sup> معللاً بأنّه أحوط والتفاتاً إلى ضعف الخبر، وفي الثاني ما مرّ وفي الأول نظر.

و للمفيد<sup>٤</sup> والديلمي<sup>٥</sup> فأوجبا إخراج الخمس قبل التصدّق ولم يذكر التعريف. و للفاضل في الإرشاد<sup>٦</sup> و تبعه الشهيد الثاني<sup>٧</sup> فخيّرا بين الصدقة بها بعد اليأس والتعريف مع الضمان وإيقائها أمانة، وله وجه لولا ما مرّ من الخبر المنجبر بعمل الأكثر، كما في كل مال مجهول المالك، فقد دلّت الأخبار بأنّ حكمها ذلك، لكنها خالية عن الضمان، بل ظاهرها عدمه.

ثم الضمان على تقديره هل هو بمعنى أنّه لو وجد صاحبه يجب ردّه عليه فقط، أو لا، بل ضمان مثل سائر الديون حتى يجب عليه الإيصال<sup>٨</sup> ثم على الورثة كذلك؟ فيه وجهان، والأول بالأصل أنسب.

ثم إنّ ظاهر التشبيه باللقطة في الرواية يقتضي جواز التملك بعد التعريف، ولم يذكره أحد في المسألة، وإنّما يجب منع الغاصب مع إمكانه وإلا سلّمها إليه. وفي الضمان إشكال والأقرب العدم.

و لو كانت الوديعة المغصوبة مختلطة بمال المودّع، ردّها عليه إن لم يتميّز إجماعاً كما

١- الكافي في الفقه، ص ٢٣١، فصل في الوديعة والأمانات.

٢- السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعة.

٣- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٦٠، وديعة الظالم وأحكامها.

٤- المقنعة، ص ٦٢٧، باب الوديعة. ٥- المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعة.

٦- إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٣٨، أحكام متفرقة في الوديعة.

٧- مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٩٩، إذا كان المودّع غاصباً.

٨- في المخطوطة: «الإيصال»، وما أدرجناه من المصدر.

في الغنية<sup>١</sup> و عن الحلبي<sup>٢</sup> و نسبه فخرالدين<sup>٣</sup> إلى الأصحاب [٢٢٩] كافة و لولاه لكان الحكم على إطلاقه محل ريبة، لاستلزام الرد تسليط الغاصب على مال غيره بغير حق، وهو غير جائز أيضا.

والأوفق بالقواعد هو ما ذكره في المسالك<sup>٤</sup> من أن الأقوى ردّه على الحاكم مع إمكانه، ليقسّمه و يردّ على الغاصب ماله، و مع تعذره احتمل قويا جواز تولي الودعي القسمة إن كان مثليا و قدر حق الغاصب معلوما، جمعا بين الحقيين.

و القسمة هنا إجبارية، للضرورة تنزيلا للودعي منزلة المالك حيث قد تعلق بضمانه وللحسبة.

و لو امتزج على وجه لا يعلم القدر أصلا ففيه إشكال. و يتوجه حينئذ<sup>٥</sup> ما أطلقه الأصحاب إن لم يمكن مدافعة الغاصب على وجه يمكن معه الاطلاع على الحق.

و يحتمل عدم جواز الردّ مطلقا مع إمكانه إلى أن يعترف الغاصب بقدر معين أو يقاسم، لاستحالة ترجيح حقه على حق المغصوب منه، مع تعلق الودعي بالحقيين<sup>٦</sup>.

و في لقطته: فإن وجدّه في غير الحرم و كان زائدا عمّا دون الدرهم يعرف حولا واحدا بلا خلاف [فيه] في الجملة، و النصوص به مع ذلك مستفيضة ففي الصحيح: «يعرفها سنة فإن جاء لها طالب، و إلّا فهي كسبيل ماله»<sup>٧</sup>.

١- غنية النزوع، ص ٢٨٤، فصل في الوديعة.

٢- السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعة.

٣- ايضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٢٢، أحكام الوديعة.

٤- مسالك الأفهام، ج ٥، ص ١٠٠، إذا كان المودع غاصبا.

٥- في المصدر: «و حينئذ يتوجه».

٦- رياض المسائل، ج ٩، ص ١٦٥، لو كانت الوديعة غصبا.

٧- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٣؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب

تعريف اللقطة سنة، ح ١.

و فيه: «لا ترفعوها فإن ابتليت فعرفها سنة، فإن جاء طالبها، وإلا فاجعلها في عرض مالك يجري عليها ما يجري على مالك إلى أن يجيء طالب»<sup>١</sup>.

و فيه: «يعرفها سنة، فإن لم يعرف صاحبها حفظها في عرض ماله حتى يجيء طالبها، فيعطئها إياه وإن مات أوصى بها [فإن أصابها شيء] وهو لها ضامن»<sup>٢</sup>، فتأمل.

وفي المرسل [٢٣٠] كالصحيح: «يعرف سنة قليلا كان أو كثيرا، [قال:] و ما كان دون الدرهم فلا يعرف»<sup>٣</sup> إلى غير ذلك من النصوص الكثيرة<sup>٤</sup>.

إلى أن قال: ثم إن الملتقط بعد التعريف تمام الحول بالخيار بين التملك مع الضمان كما في بعض الصحاح المتقدمة وغيره من المعتمدة.

ففي الخبر: «ينبغي أن يعرفها سنة في مجمع، فإن جاء طالبها دفعها إليه وإلا كانت في ماله، فإن مات كانت ميراثا لولده [و] لمن ورثه، فإن لم يجيء لها طالب كانت في أموالهم هي لهم وإن جاء طالبها بعده دفعوها إليه»<sup>٥</sup>.

وفي آخر: «خيرّه إذا جاءك بعد سنة بين أجراها وبين أن تغرمها<sup>٦</sup> له إذا كنت أكلتها»<sup>٧</sup>.

- 
- ١- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللقطة والضالة، ح ٥؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطة سنة، ح ٣.
  - ٢- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٧، باب اللقطة والضالة، ح ٣٨، باختلاف يسير؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤٤، باب وجوب تعريف اللقطة سنة، ح ١٣.
  - ٣- الكافي، ج ٥، ص ١٣٧، باب اللقطة والضالة، ح ٤؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤٦، باب عدم وجوب تعريف اللقطة التي دون الدرهم، ح ١.
  - ٤- رياض المسائل، ج ١٢، ص ٤٠٨ - ٤٠٩، في تعريف لقطة غير الحرم.
  - ٥- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٩، باب اللقطة، ح ٧؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٦٥، باب عدم جواز الالتقاط للمملوك وحكم مالو مات الملتقط، ح ١.
  - ٦- في المخطوطة: «تعرفها».
  - ٧- الاستبصار، ج ٣، ص ٦٩، باب من سرق مالا فاشترى به جارية...، ح ٦؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطة سنة، ح ٥.

إلى غير ذلك من النصوص الكثيرة، المعتضدة بفحوى الضمان مع الصدقة، وبالشهرة العظيمة التي كادت تكون إجماعاً، كما يشعر به كلام صاحب الكفاية<sup>١</sup> حيث نسبته إلى الأصحاب كافة، فاحتمال عدم الضمان وكونه على جهة الاستحباب لا وجه له.

و الصدقة بها عن مالها كما في النصوص المستفيضة، ففي الخبر القريب من الصحيح بفضالة وأبان، المجمع على تصحيح ما يصح عنهما - كما حكاه بعض أصحابنا - عن اللقطة، فقال: «يعرفها سنة، فإن جاء صاحبها دفعها إليه، وإلا حبسها حولا، فإن لم يجيء صاحبها ومن يطلبها تصدق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدق بها، إن شاء اغترمها الذي كانت عنده وكان الأجر له، وإن كره ذلك احتسبها والأجر له»<sup>٢</sup>.

وفي آخر: «عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص - إلى أن قال عليه السلام: - [٢٣١] وإلا كانت في يده بمنزلة اللقطة يصيبها، فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه وإلا تصدق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلك خيره بين الأجر والغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر وإن اختار الغرم غرم له وكان الأجر له»<sup>٣</sup>.

و إبقاؤها أمانة موضوعاً في حرز أمثاله كالوديعة، فلا يضمنها إلا مع التعدي أو التفريط، لأنّه حينئذ محسن إلى المالك بحفظ ماله وحراسته له، فلا يتعلّق به ضمانه، لانتفاء السبيل على المحسنين، وهذا لم يرد به نصّ كأصل التخيير بينه وبين أحد الأولين، لظهور النصوص الواردة فيهما في تعيين أحدهما لا التخيير مطلقاً.

إلا أنّه قيل: يفهم الإجماع عليه في التذكرة<sup>٤</sup>، فإن تم، وإلا كان مشكلاً، لما يأتي من

١- كفاية الأحكام، ج ٢، ص ٥٣٣، لقطة غير الحرم.

٢- تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطة والضالة، ح ٤؛ وسائل الشريعة، ج ٢٥، ص ٤٤١ - ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطة سنة إذا كانت أكثر من درهم، ح ٢.

٣- الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، كتاب المعيشة باب النوادر، ح ٢١، وسائل الشريعة، ج ٢٥، ص ٤٦٤، باب أن ما أخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه، ح ١.

٤- تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ٢٥٩، حكم التقاط ما لا بقاء له.

وقوع الخلاف في توقّف التملك على النية أو حصوله قهرا، و عليه لا معنى للإبقاء أمانة و سيأتي الكلام فيه.

و يستفاد من المستفيضة أنّه لو تصدّق الملتقط بها بعد الحول، فكره المالك ذلك، ضمن الملتقط و لا خلاف فيه ظاهرا، و نفاذ في المسالك<sup>١</sup> صريحا، و جعله في المختلف<sup>٢</sup> إجماعا.<sup>٣</sup>

و في خمسة: و زادوا أيضا كما في الكتابين الأخيرين أعني المنتهى<sup>٤</sup> و الخلاف<sup>٥</sup> وجوبه<sup>٦</sup> في الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز أحدهما من الآخر مطلقا لا قدرا و لا صاحباً و في الغنية<sup>٧</sup> الإجماع عليه و هو الحجة مضافا إلى الصحيحة المروي في الخصال: «فيما يخرج من المعادن و البحر و الغنمة و الحلال المختلط بالحرام إذا لم يعرف صاحبه و الكنوز الخمس».<sup>٨</sup>

و قريب منها نصوص آخر مستفيضة منها: [٢٣٢] الموثق من عمل السلطان يخرج فيه الرجل، قال: «لا إلّا أن لا يقدر - إلى أن قال: - فإن فعل فصار في يده شيء فليبعث بخمسه إلى أهل البيت (عليه السلام)».<sup>٩</sup>

- 
- ١- مسالك الأفهام، ج ١٢، ص ٥١٧، لفظة غير الحرم إن كانت مما يبقى.
  - ٢- مختلف الشيعة، ج ٦، ص ٨٦، حكم اللفظة بعد التعريف سنة.
  - ٣- رياض المسائل، ج ١٢، ص ٤١٠ - ٤١١، لو تصدّق الملتقط فكره المالك ضمن الملتقط.
  - ٤- منتهى المطلب، ج ٨، ص ٥٤١، الحلال إذا اختلط بالحرام.
  - ٥- الخلاف، ج ٢، ص ١١٩، لا بأس ببيع تراب المعادن و تراب الصياغة.
  - ٦- في المصدر: «و زادوا أيضا كما فيهما وجوبه»، بدل «و زادوا أيضا كما في الكتابين الأخيرين أعني المنتهى و الخلاف وجوبه».
  - ٧- غنية النزوع، ص ١٢٩، الفصل الثامن: في بيان ما يجب فيه الخمس.
  - ٨- الخصال، ص ٢٩٠، باب الخمسة، ح ٥١.
  - ٩- تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٣٠، باب المكاسب، ح ٣٦؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٢.



و القوي: «تصدّق بخمس مالك، فإنّ الله تعالى رضي من الأشياء بالخمس و سائر المال لك حلال».<sup>١</sup>

و نحوه الخبر مبداً فيه لفظ «تصدّق بإخراج الخمس».<sup>٢</sup>

و المرسل: «انتني بخمسه فأناه بخمسه، فقال: هو لك حلال إنّ الرجل إذا تاب تاب ماله معه».<sup>٣</sup>

و قصور السند أو ضعفه بالعمل منجبر و كذا ضعف الدلالة أو قصورها إن سلّم و إلّا فهي ظاهرة بعد الضم إلى الصحيحة الصريحة، فإنّ أخبارهم عليهم السلام بعضها يكشف عن بعض، مع ظهور لفظ الخمس فيها أجمع في المعنى المصطلح. سيّما المتضمن منها للتعليل به «أنّه تعالى رضي من الأموال [إلى آخره]»، إذ لا خمس رضي به منها سبحانه، إلّا ما يكون مصرفه الذرية.<sup>٤</sup>

و قريب منه<sup>٥</sup> المرسلة المتضمنة للأمر بإتيان المال إليه عليه السلام ثم ردّه عليه، الظاهرين في كونه له عليه السلام فتدبر.

هذا مع أنّ لفظ الخمس فيها سبيله سبيل لفظه الوارد في نصوص باقي الأخماس، فكأنّه صار يومئذ حقيقة شرعية فيما هو المصطلح بينها.

و لا ينافيه لفظ التصدّق في القوي، لشيوع استعماله في التخمس كما ورود في الصحيح، مع احتمال أن يراد به مطلق الإخراج كما عبّر به، و بمعناه فيما بعده. و مع ذلك

١- الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ المحاسن، ج ٢، ص ٣٢١، كتاب العلل، ح ٥٩، في بعض المصادر: «و سائر الأموال».

٢- من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٩، باب الدين و القرض، ح ٣٧١٣؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ١٣٠، باب حكم من أكل الربا بجهالة أو غيرها ثم تاب أو ورث مالا فيه ربا، ح ٥.

٣- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٤٣، باب نواذر الزكاة، ح ١٦٥٥؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٣.

٤- في المخطوطة: + «و المرسلة». ٥- في المصدر: «منها».

فصرفه إلى الذرية أحوط كما صرح به جماعة بناء على اختصاص الصدقة المحرمة عليهم بالزكاة المفروضة.

و مما ذكرنا ظهر ضعف القول [٢٣٣] بعدم وجوب الخمس فيه أصلاً، كما ربما يعزى إلى جماعة من القدماء حيث لم يذكروا هذا القسم أصلاً.

و إن علم الحرام قدراً و صاحباً فالأمر واضح؛ و إن علم الأول دون الثاني، قيل: يتصدّق به عن المالك مطلقاً و [لو] زاد عن الخمس، و عن التذكرة<sup>١</sup> و جماعة فيه إخراج الخمس ثم التصديق بالزائد، و وجهه غير واضح.

و إن انعكس صولح المالك بما يرضى ما لم يطلب زائداً مما يحصل به يقين البراءة مع احتمال الاكتفاء بدفع ما يتيقن انتفاؤه عنه، إلّا أنّ الأول أحوط و أولى. و قيل: يدفع إليه الخمس لو أبى عن الصلح، لأنّ الله تعالى جعله مطهراً للمال و لا يخلو عن إشكال.

و حيثما خُمس أو تصدّق به عن المالك، ثم ظهر، فإن رضي بما فعل، و إلّا ففي الضمان و عدمه وجهان، بل قولان، أحوطهما الأول، و إن كان الثاني أوفق بالأصل.<sup>٢</sup>

### [قول السيد محمد العاملي في المدارك]

و في المدارك: قوله: «الحلال إذا اختلط بالحرام و جب فيه الخمس». هذا الإطلاق مشكل و التفصيل: أنّ الحلال إذا اختلط بالحرام، فما أن يجهل قدره و مستحقه أو يعلم كل منهما أو يعلم أحدهما دون الآخر فالصور أربع. الأولى: أن يكون قدر الحرام و مستحقه مجهولين. و قد قطع الشيخ<sup>٣</sup> و جماعة بوجوب إخراج الخمس منه و حل الباقي بذلك.

١- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز.

٢- رياض المسائل، ج ٥، ص ٢٤٧ - ٢٤٩، وجوبه في الحلال المختلط بالحرام.

٣- المبسوط، ج ١، ص ٢٣٦، ما يجب فيه الخمس: النهاية و نكتها، ج ١، ص ٤٤٨، في بيان أنواع ما يجب فيه الخمس.

قال في المعتبر: <sup>١</sup> و لعل الحجة فيه ما رواه الشيخ، عن الحسن بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام: <sup>٢</sup> الحديث.

و مثل ذلك روى محمد بن يعقوب بإسناده عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام: <sup>٣</sup> وفي الروايتين قصور من حيث السند، فيشكل التعلق بهما، مع أنه ليس في الروايتين دلالة على أن مصرف هذا الخمس [مصرف] خمس الغنائم، بل ربما كان [٢٣٤] في الرواية الثانية إشعار بأن مصرفه مصرف الصدقات.

و من ثم لم يذكر هذا القسم المفيد و لا ابن الجنيد و لا ابن أبي عقيل. و المطابق للأصول وجوب عزل ما يتيقن انتفاؤه عنه و التفحص عن ماله إلى أن يحصل اليأس من العلم به، فيتصدق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهولة المالك، و قد ورد بالتصدق ما هذا شأنه روايات كثيرة <sup>٤</sup> مؤيدة بالإطلاقات المعلومة و الأدلة العقلية، <sup>٥</sup> فلا بأس بالعمل بها إنشاء الله.

الثانية: أن يكون القدر و المستحق معلومين، و الحكم في هذه الصورة ظاهر. الثالثة: أن يعلم المالك خاصة و يجب مصالحته، فإن أبي قال في التذكرة: دفع إليه خمسة، لأن هذا القدر جعله تعالى مطهرا للمال؛ <sup>٦</sup> و هو مشكل، و الاحتياط يقتضي

١- المعتبر، ج ٢، ص ٦٢٤، في اختلاط الحرام بالحلال.

٢- تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٢٤، باب الخمس و الغنائم، ح ١٥؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ١.

٣- الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ المحاسن، ج ٢، ص ٣٢١، كتاب العلل، ح ٥٩.

٤- وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٥ - ٥٠٧، أبواب ما يجب فيه الخمس، باب ١٠.

٥- في المخطوطة: «بالإطلاق المعلومة و الاعتبار العقلية»، بدل «بالإطلاقات المعلومة و الأدلة العقلية».

٦- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز.

وجوب دفع ما يحصل به يقين البراءة ولا يبعد الاكتفاء بدفع ما يتيقن انتفاؤه عنه. ولو علم أنه أحد جماعة محصورين وجب التخلص من الجميع بالصلح.

الرابعة: أن يعلم القدر دون المالك، والأصح وجوب التصديق به مع اليأس من المالك سواء كان بقدر الخمس أو أزيد منه أو أنقص، وأوجب العلامة في التذكرة<sup>١</sup> وجماعة في صورة الزيادة إخراج الخمس ثم التصديق بالزائد. والاحتياط يقتضي دفع الجميع إلى الأصناف الثلاثة من الهاشميين، لأن هذه الصدقة لا تحرم عليهم قطعاً.

ولو لم يعلم قدره على التعيين لكن علم أنه أقل من الخمس مثلاً اقتصر على إخراج ما يتحقق به البراءة، ويحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما يتيقن انتفاؤه عنه. [٢٣٥]

ولو تبين المالك بعد إخراج الخمس والصدقة، قيل: يضمن، لأنه تصرف بغير إذن المالك.<sup>٢</sup> ويحتمل قويا عدمه، للإذن فيه من الشارع، فلا يستعقب الضمان.<sup>٣</sup>

### [قول المحقق السبزواري في الذخيرة]

وفي الذخيرة: والخمس واجب أيضاً في الحلال المختلط بالحرام ولا يتميز الحلال من الحرام ولا يعرف صاحبه ولا قدره، ذكره الشيخ وجماعة من الأصحاب أنه يخرج الخمس في الصورة المذكورة ويحلّ له الباقي ولم يذكر هذا القسم ابن الجنيد وابن أبي عقيل والمفيد.

ولعل مستند الشيخ ما رواه عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام<sup>٤</sup> الحديث وما رواه الكليني عن السكوني في الضعيف<sup>٥</sup> الحديث وسند الروايتين غير نقي، فالتعلق بهما

١- نفس المصدر.

٢- قال به الشهيد الأول في البيان، ص ٣٤٨، الحلال المختلط بالحرام؛ والشهيد الثاني في المسالك، ج ١، ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

٣- مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٧ - ٣٨٩، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٤- من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٩، باب الدين والقرض، ح ٣٧١٣.

٥- الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥، وفيه: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال:»

لا يخلو عن إشكال و ليس في الروایتين دلالة على أنَّ مصرف هذا الخمس مصرف الغنائم، بل في الرواية الثانية إشعار بأنَّ مصرفه مصرف الصدقات. و يظهر من الشهيد في البيان نوع تردد فيه، فإنَّه قال: ظاهر الأصحاب أنَّ مصرف هذا الخمس أهل الخمس.

و في الرواية: «تصدَّق بخمس مالك، فإنَّ الله رضي من الأموال بالخمسة»<sup>١</sup> و هذه يؤذن أنَّها في مصارف الصدقات لأنَّ الصدقة الواجبة محرمة مستحقي الخمس<sup>٢</sup> انتهى. قال بعض المتأخرين: و المطابق للأصول وجوب عزل ما يتيقَّن انتفاؤه عنه و التفحص عن مالكه إلى أن يحصل اليأس من العلم<sup>٣</sup> فيتصدَّق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهولة المالك و قد ورد بالتصدق بما هذا شأنه روايات كثيرة مؤيدة بالاطلاقات المعلومة و أدلة العقل، فلا بأس بالعمل بها انشاء الله تعالى.<sup>٤</sup> انتهى. [٢٣٥]

و لو عرف المالك خاصة صالحه و إن أبي قال في التذكرة: دفع إليه خمسه، لأنَّ هذا القدر جعله الله تعالى مطهرا للمال و فيه تأمل و لا يبعد الاكتفاء بما تيقَّن انتفاؤه عنه، فالأحوط أن يدفع ما يحصل به اليقين بالبراءة.

و إن مات المالك دفع إلى الورثة، فإن لم يجد له وارثا فمصرفه مصرف ميراث من لا وارث له.

و لو علم أن المالك أحد جماعة محصورين، فالظاهر وجوب التخلص بالصلح مع الكل.

→ أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إنِّي كسبت مالا أغمضت في مطالبه حلالا و حراما و قد أردت التوبة و لا أدري الحلال منه و الحرام و قد اختلط عليّ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: تصدَّق بخمس مالك فإن الله جل اسمه رضي من الأشياء بالخمسة و سائر الأموال لك حلال.

١- لم نعثر على نص هذه الرواية في كتب الروايي ولكن قريب منه رواية فيه: «رضي من الأشياء بالخمسة» التي سبق ذكره آنفا في الهامش.

٢- البيان، ص ٣٤٨، الحلال المختلط بالحرام.

٣- في المخطوطة: «به».

٤- مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٨، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.



ولو عرف القدر خاصة دون المالك تصدّق به على أرباب الزكاة مع اليأس من المالك، سواء كان بقدر الخمس أو أزيد منه أو أنقص.

و عن جماعة من الأصحاب منهم المصنف في التذكرة<sup>١</sup> وجوب إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد في صورة الزيادة واحتمل بعضهم كون مصرف الجميع مصرف الخمس. ولو لم يعلم التعيين لكن علم أنّه زائد على الخمس، فلاحتمياط يقتضي إخراج ما تيقّن به البراءة أو يغلب على ظنه ويحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما تيقّن انتفاؤه عنه. ولو لم يعلم التعيين لكن علم أنّه أقل من الخمس، فالأمر فيه كذلك و عن بعضهم احتمال الخمس في هذه الصورة ولو تبين المالك بعد إخراج الخمس أو الصدقة ففيه وجهان: الضمان لأنّه تصرف بغير إذن المالك و عدمه للإذن فيه من الشارع، فلا يستعقب الضمان.

و لا فرق فيما ذكرنا بين أنّ المختلط من كسبه أو ميراث يعلم ذلك فيه، كما صرح به المصنف<sup>٢</sup> والشهيد<sup>٣</sup> والظاهر أنّ حكم الصلة والهدية أيضا كذلك.<sup>٤</sup> [٢٣٧] و في الوسائل باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها واشتراط ذلك في التوبة منها، فإن عجز استغفر الله للمظلوم.

محمد بن يعقوب بإسناده عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله و ظلم لا يغفره الله و ظلم لا يدعه الله، فأما الظلم الذي لا يغفره فالشرك، وأما الظلم الذي يغفره فظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله، و أما الظلم الذي لا يدعه فالمداينة بين العباد»<sup>٥</sup>.

١- تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام ولم يتميز.

٢- منتهى المطلب، ج ١، ص ٥٤٨، فيما يجب فيه الخمس.

٣- البيان، ص ٢١٨، المال المختلط.

٤- ذخيرة المعاد، ج ١، ق ٣، ص ٤٨٤، حكم الأموال المختلط بالحرام.

٥- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٥٢، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها واشتراط ذلك في

و رواه الصدوق في الخصال<sup>١</sup> و المجالس<sup>٢</sup> و زاد في الأخير و قال عليه السلام: «ما يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من دين المظلوم»<sup>٣</sup>.

ما رواه باسناده عن عبيد الله الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومي هذا، فهل لي من توبة؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدي إلى كل ذي حق حقه»<sup>٤</sup>.

و ما رواه عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده إليه أكل جذوة من النار يوم القيامة»<sup>٥</sup>.

ما رواه الصدوق باسناده إلى أبي عبيدة الحذاء قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله ﷺ: من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه لم يزل الله معرضا عنه ما قتا لأعماله التي يعملها من البر و الخير لا يشبتها في حسناته حتى يرد المال الذي أخذه إلى صاحبه»<sup>٦</sup>.

---

→ التوبة منها، ح ١.

١- الخصال، ص ١١٨، باب الثلاثة، ح ١٠٥.

٢- الأمالي، ص ٣٢٦، المجلس الخامس و العشرون، ح ٢.

٣- نفس المصدر، ح ٣.

٤- الكافي، ج ٢، ص ٣٣١، باب الظلم، ح ٣.

٥- نفس المصدر، ج ٢، ص ٣٣٣، باب الظلم، ح ١٥.

٦- في المخطوطة: «على»، و ما أدرجناه من المصدر.

٧- نواب الأعمال، ص ٢٧٣، عقاب من ظلم.

## منايع تحقيق

- ١- إرشاد الأذهان، العلامة الحلي، تحقيق: الشيخ فارس حسون، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٠ ق.
- ٢- الاستبصار، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخرسان، الطبعة الرابعة، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٣ ش.
- ٣- إيضاح الفوائد، فخرالمحققين، تحقيق: السيد حسين الموسوي الكرماني، الشيخ علي بناء الاشتهادي، الشيخ عبدالرحيم البروجردي، الطبعة الأولى، المطبعة العلمية، قم، ١٣٨٨ ق.
- ٤- تبصرة المتعلمين، العلامة الحلي، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، الشيخ هادي اليوسفي، الطبعة الأولى، الانتشارات الفقيه، تهران، ١٣٦٨ ش.
- ٥- تذكرة الفقهاء، العلامة الحلي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤١٤ ق.
- ٦- تذكرة الفقهاء، العلامة الحلي، نشر: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، طبعة حجرية.
- ٧- تلخيص المرام، العلامة الحلي، تحقيق: هادي القبيسي، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الاسلامي، قم، ١٤٢١ ق.
- ٨- التنقيح الرائع، المقداد السيوري، تحقيق: سيد عبداللطيف الحسيني الكوه كمري، الطبعة الأولى، نشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ ق.
- ٩- تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخرسان، الطبعة الرابعة، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ ش.

- ١٠- الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد الحلبي، اشراف: الشيخ جعفر السبحاني، نشر: مؤسسة سيد الشهداء، قم، ١٤٠٥ ق.
- ١١- الخلاف، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد علي الخراساني، السيد جواد الشهرستاني، الشيخ مهدي طه نجف، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١١.
- ١٢- الدروس، الشهيد الأول، تحقيق: مؤسسة نشر الإسلام، الطبعة الثانية، قم، ١٤١٧ ق.
- ١٣- رسائل الشهيد الثاني، الشهيد الثاني، تحقيق: رضا المختاري، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٤٢٢ ق.
- ١٤- رسائل الكركي، المحقق الكركي، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، الطبعة الأولى، نشر: مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٤٠٩ ق.
- ١٥- الروضة البهية، الشهيد الثاني، الطبعة الأولى، نشر: منشورات جامعة النجف الدينية، افسست، ١٤١٠ ق.
- ١٦- رياض المسائل، السيد علي الطباطبائي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، قم، ١٤١٤ ق.
- ١٧- السرائر، ابن ادريس الحلبي، تحقيق: السيد محمد مهدي الموسوي الخراساني، الطبعة الأولى، نشر: العتبة العلوية المقدسة، نجف، ١٤٢٩ ق.
- ١٨- شرائع الإسلام، المحقق الحلبي، تحقيق: السيد صادق الشيرازي، الطبعة الثانية، نشر: الانتشارات الاستقلال، تهران، ١٤٠٩ ق.
- ١٩- صراط النجاة (تعليق الميرزا التبريزي)، السيد الخوئي، الطبعة الأولى، نشر: دفتر نشر برگزیده، ١٤١٦.
- ٢٠- عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور الأحسائي، تحقيق: الحاج مجتبی العراقي، الطبعة الأولى، الطبعة سيدالشهداء، قم، ١٤٠٤ ق.
- ٢١- غاية المرام، الشيخ المفلح الصيمري البحراني، تحقيق: الشيخ جعفر الكوثراني، الطبعة الأولى، نشر: دارالهادي، ١٤٢٠ ق.

- ۲۲- غنية النزوع، ابن زهرة الحلبي، تحقيق: الشيخ ابراهيم البهادري، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۳- فقه الرضا، على بن بابويه القمي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، نشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- ۲۴- فقه للمغتربين، السيد محمدتقي الحكيم.
- ۲۵- قواعد الأحكام، العلامة الحلبي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۸ ق.
- ۲۶- الكافي، الشيخ الكليني، تحقيق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثالثة، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۲۷- الكافي في الفقه، أبوالصلاح الحلبي، تحقيق: رضا استادي، نشر: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام، اصفهان.
- ۲۸- كشف الرموز، الفاضل الآبي، تحقيق: شيخ على پناه الاشتهاري و الحاج آقا حسين اليزدي، نشر: جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۹- كفاية الأحكام، المحقق السبزواري، تحقيق: الشيخ مرتضى الواعظي الأراكي، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ۱۴۲۳ ق.
- ۳۰- كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، السيد عميدالدين الأعرج، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۶ ق.
- ۳۱- اللمعة الدمشقية، الشهيد الأول، الطبعة الأولى، نشر: دارالفكر، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۳۲- لوامع صاحبقراني، محمدتقي المجلسي، الطبعة الأولى، نشر: دار التفسير (اسماعيليان)، ۱۳۷۵ ش.
- ۳۳- المبسوط، الشيخ الطوسي، تحقيق: محمد الباقر البهبودي، نشر: المكتبة المرتضوية.
- ۳۴- مجمع الفائدة، المحقق الأردبيلي، تحقيق: مجتبی العراقي، الشيخ على پناه الاشتهاري، حسين اليزدي الاصفهاني، نشر: جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۵ ق.



- ٣٥- المختصر النافع، المحقق الحلي، الطبعة الثانية - الثالثة، نشر: قسم الدراسات الإسلامية في مؤسسة البعثة، تهران، ١٤٠٢ - ١٤١٠ ق.
- ٣٦- مختلف الشيعة، العلامة الحلي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٣ ق.
- ٣٧- مدارك الأحكام، السيد محمد العاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤١٠ ق.
- ٣٨- المراسم العلوية، سلاار بن عبدالعزيز، تحقيق: السيد محسن الحسيني الأميني، نشر: المعاونة الثقافية للمجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، ١٤١٤ ق.
- ٣٩- مستدرک الوسائل، ميرزا حسين النوري الطبرسي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الثانية، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، بيروت، ١٤٠٨ ق.
- ٤٠- المغني، عبدالله بن قدامة، طبعة جديدة بالافست، نشر: دارالكتاب العربي، بيروت.
- ٤١- مفاتيح الشرائع، الفيض الكاشاني، السيد مهدي الرجائي، نشر: مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ١٤٠١ ق.
- ٤٢- المقنع، الشيخ الصدوق، تحقيق و نشر: مؤسسة الامام الهادي عليه السلام، ١٤١٥ ق.
- ٤٣- المقنعة، الشيخ المفيد، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الثانية، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٠ ق.
- ٤٤- المهذب البارع، ابن فهد الحلي، تحقيق: الشيخ مجتبي العراقي، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١١ ق.
- ٤٥- المهذب، القاضي ابن البراج، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٦.
- ٤٦- النهاية، الشيخ الطوسي، نشر: انتشارات القدس المحمدي، قم.
- ٤٧- النهاية و نكتها، الشيخ الطوسي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٢ ق.
- ٤٨- وسائل الشيعة، الحر العاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الثانية، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤١٤ ق.

- ۴۹- الوسيلة، ابن حمزة الطوسي، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، الطبعة الأولى، نشر: مكتبة آية الله المرعشي، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۵۰- هداية الأمة، الحر العاملي، الطبعة الأولى، نشر: مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۲۲ ق.
- ۵۱- ينابيع الفقهية، على أصغر مرواريد، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ۱۴۱۳ ق.
- ۵۲- المجموع، محي الدين النووي، نشر: دارالفكر للطباعة و النشر.



## رسالة شريفة في حرمة محارم الموطوء على الواطي

مؤلف: السيد محمد باقر بن محمد نقي الموسوي الجيلاني رحمته الله

المشتهر بحجة الإسلام على الإطلاق (١١٨٠ - ١٢٦٠ هـ)

تحقيق و تصحيح: السيد مهدي الشفتي

### مقدمة التحقيق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمداً أزلياً بأبديته وأبدياً بأزليته، سرمداً باطلاقه مُتَجَلِّياً في  
مرايا آفاقه، والصلوة والسلام على سيد أنبيائه البشير النذير والسراج المنير، سيدنا أحمد  
و نبيِّنا أبي القاسم محمد، وعلى آله الطيبين الطاهرين، واللعنُ الدائم على أعدائهم  
أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين .

أمّا بعد، فهذه مقدّمة وجيزة مشتملة على ثلاثة فصول:

## الفصل الأول: نبذة من حياة المؤلف<sup>١</sup>

### اسمه ونسبه

هو السيد محمد باقر بن السيد محمد نقی (بالنون) الموسوي النسب، الشفطي الرشتي الجيلاني الأصل واللقب، الغروي الحائري الكاظمي العلم والأدب، العراقي، الاصفهاني البيدآبادي المنشأ والموطن والمدفن والمآب، الشهير في الآفاق بحجة الإسلام على الإطلاق، من فحول علماء الإمامية في القرنين الثاني عشر والثالث عشر، ومن كبار زعماء الدين وأعلام الطائفة.

وأما نسبه الشريف هكذا: محمد باقر بن محمد نقی بن محمد زكي بن محمد تقی بن شاه قاسم بن مير أشرف بن شاه قاسم بن شاه هدايت بن الأمير هاشم بن السلطان السيد

١- جاء ترجمته في: بيان المفاخر: المجلد الأول والثاني؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ١٠٠؛ الفوائد الرضوية، ج ٢، ص ٤٢٦؛ تاريخ اصفهان، ص ٩٧؛ طبقات أعلام الشيعة (ق ١٣)، ج ٢، ص ١٩٣؛ قصص العلماء، ص ١٣٥؛ الروضة البهية، ص ١٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٩٩؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ١٨٨؛ ريحانة الأدب، ج ١، ص ٣١٢؛ الكنى والألقاب، ج ٢، ص ١٥٥؛ لباب الألقاب، ص ٧٠؛ الكرام البررة، ج ١، ص ١٩٢؛ معارف الرجال، ج ٢، ص ١٩٦؛ مكارم الآثار، ج ٥، ص ١٦١٤؛ نجوم السماء، ص ٦؛ بغية الراغبين (المطبوع ضمن موسوعة الإمام شرف الدين)، ج ٧، ص ٢٩٤٩؛ تكملة أمل الآمل، ج ٥، ص ٢٣٨؛ موسوعة طبقات الفقهاء، ج ١٣، ص ٥٣٣؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ١، ص ٣٧٣؛ تذكرة القبور، ص ١٤٩؛ رجال ومشاهير اصفهان، ص ٢٥٥؛ وفيات العلماء، ص ١٦٢؛ غرقاب، ص ٢١٠؛ بغية الطالب، ص ١٧١؛ هدية الأحياء، ص ١٤٠؛ مزارات اصفهان، ص ١٦٣؛ تذكرة العلماء، ص ٢١٣؛ أعلام اصفهان، ج ٢، ص ١٤١.



علي قاضي بن السيّد علي بن السيّد محمّد بن السيّد علي بن السيّد محمّد بن السيّد موسى بن السيّد جعفر بن السيّد إسماعيل بن السيّد أحمد بن السيّد محمّد بن السيّد أحمد بن السيّد محمّد بن السيّد أبي القاسم بن السيّد حمزة بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام.<sup>١</sup>

### ولادته ونشأته

ولد علي أصحّ الأقوال في سنة ١١٨٠ أو ١١٨١ هـ<sup>٢</sup> في قرية من قرى: «طارم العلّيا»، وانتقل إلى شفت وهو ابن سبع سنين.<sup>٣</sup>

ثمّ هاجر إلى العراق لطلب العلوم الدينيّة والكّمالات النفسانيّة في حدود سنة ١١٩٧ هـ أو قريباً من ذلك، وهو ابن ستّ أو سبع عشرة سنة<sup>٤</sup>، فحضر في أوّل أمره على الأستاذ الأكبر آقا محمّد باقر الوحيد البهبهاني رحمته الله في كربلاء<sup>٥</sup>، ثمّ على أستاذه العلامة المير سيّد علي الطباطبائي رحمته الله صاحب الرياض، وأجازة الرواية عنه.

ثمّ رحل إلى النجف الأشرف، وأقام فيها سبع سنين، وحضر فيها على العلامة الطباطبائي بحر العلوم رحمته الله، والشيخ الأكبر صاحب كشف الغطاء رحمته الله، وله الرواية عنهما. ثمّ سافر إلى الكاظميّة فحضر فيها على السيّد المحقّق المحسن البغداديّ المقدّس الأعرجي رحمته الله قليلاً، فقد قرأ عليه القضاء والشهادات، وأقام عنده مدّة من الزمان. ولما حلّت سنة ١٢٠٥ هـ وقد تمّ بها على المترجم في العراق ثمان سنين بلغ فيها

١- هكذا ذكره صاحب الترجمة في ديباجة كتابه «مطالع الأنوار، ج ١، ص ١».

٢- روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٢؛ تاريخ اصفهان، ص ٩٧.

٣- بيان المفآخر، ج ١، ص ٢٤ و ٢٥. ٤- روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٢.

٥- صرّح بذلك صاحب الترجمة رحمته الله في بعض إجازاته، حيث قال: ... عن المولى الساطع ... الذي فرّنا بالاستفادة من جنبه في أوائل التحصيل في علم الأصول، وقرأنا عليه من مصنفاته ما هو مشهور بالفوائد العتيق ... مولانا آقا محمّد باقر البهبهاني (كتاب الإجازات: مخطوط).

درجة سامية و مكانة عالية، رجع إلى ديار العجم<sup>١</sup> و توطن في أصفهان<sup>٢</sup> مع الحاج محمد إبراهيم الكلباسي<sup>٣</sup>، و كانا صديقين رفيقين شفيقين.

ثم اتفق له في سنة ١٢١٥ هـ الارتحال من أصفهان إلى قم أيام زعامة المحقق القمي<sup>٤</sup>، فحضر مجلسه بما ينيف على ستة أشهر، و كان يقول: أرى لنفسي الترقى الكامل في هذه المدة القليلة بقدر تمام ما حصل لي في مدة مقامي بالعتبات العاليات، فكتب له الميرزا<sup>٥</sup> إجازة مبسوطة مضبوطة كان يغتنم بها من ذلك السفر المبارك<sup>٦</sup>.

ثم سافر بعدها إلى كاشان، فحضر على المولى محمد مهدي التراقي<sup>٧</sup> و تلمذ عليه مدة قليلة<sup>٨</sup>.

نقل من بعض المشايخ أنه بعد وروده إلى أصفهان ليس له شيء من الكتب إلا مجلداً واحداً من المدارك، و كان مجرداً من الأموال، قليل البضاعة، بل عديمها، إلا منديلاً لمحل الخبز و يسمى بالفارسية: سفره<sup>٩</sup>.

١- كما نصّ عليه نفسه<sup>١٠</sup> في حواشي بعض إجازاته، قال: قد حُرِّمنا من شرافة مجاورة العتبات العاليات - على مشرفها آلاف التحية والصلوات - وانتقلنا منها إلى ديار العجم في سنة خمس و مائتين بعد الألف، و كان مولانا مولى الكلّ آقا محمد باقر البهبهاني في الحيات، ثم انتقل إلى الفردوس الأعلى في سنة ست و مائتين بعد الألف قدّس الله تعالى روحه السعيد (كتاب الإجازات: مخطوط).

٢- قال المترجم له<sup>١١</sup> في حاشية بعض إجازاته ما هذا كلامه: انتقل المرحوم المغفور مير عبد الباقي إلى دار الآخرة - قدّس الله تعالى روحه - في أوائل ورودي في إصفهان في سنة سبع و مائتين بعد الألف من الهجرة (كتاب الإجازات: مخطوط).

٣- أنظر روضات الجنّات: ج ٢، ص ١٠٠. ٤- الروضة البهيّة، ص ١٩.

٥- نفس المصدر.

و سكن في مدرسة السلطان - المفتوح بابه إلى چهارباغ العباسي - المعروفة في أصفهان بمدرسة چهارباغ، واجتمع الطلاب و المشتغلون عنده للتحصيل و التعليم، وأخرجه المدرّس من المدرسة و لم يتعرّض له و لم يعارضه، فإذا اطلع على أنّه أمر بالخروج، خرج من غير إظهار للكراهة.

فبعد، قليل من الزمان إجتمع عليه أهل العلم و المحصلون، و انتقلت إليه رئاسة الإمامية في أغلب الأقطار بعد ذهاب المشايخ رحمهم الله فصار مرجعا للفتوى، وأقبلت له الدنيا بحيث انتهت إليه الرئاسة الدينية و الدنيوية، و ملكت أموالا كثيرة من النقود و العروض و العقار و القرى و الدور الكثيرة في محلّة بيدآباد، و كان له أموال كثيرة في التجارة إلى بلدة رشت يدور من أصفهان إلى رشت، و يربح كثيرا.

و كان الباعث على ترويج أمره في إصفهان و في غيره من البلاد، العالم الربّاني، و المحقّق الصمداني ميرزا أبو القاسم الجيلاني القميّ رحمته الله، المقبول قوله عند العوام و الخواص، و عند السلطان و الرعيّة؛ و أيضا يقدّمه العالم الزعيم الحاج محمّد إبراهيم الكرباسي رحمته الله في المشي و الحكم و غيرهما، فكلّ هذه الأمور كانت ترفع شأنه، إلّا أنّ يده تعالى فوق الأيدي، ترفع و تضع طبق المصالح الربّانية.

و كانت بينه و بين الحاج محمّد إبراهيم المذكور صلة متينة و صداقة تامة من بدء أمرهما، فقد كانا زميلين كريمين في النجف، تجمع بينهما معاهد العلم، و شاء الله أن تنمو هذه المودة شيئا فشيئا، و يبلغ كلّ منهما في الزعامة مبلغا لم يكن يحدث له في البال، و أن يسكنا معا بلدة أصفهان، و يتزعما بها في وقت واحد، و لم تكن الرئاسة لتكدر صفو ذلك الودّ الخالص، أو تؤثر مثقال ذرّة، فكلّما زادت سطوة أحدهما زاد اتّصالا و رغبة بصاحبه.<sup>١</sup>

و حجّ بيت الله الحرام في سنة ١٢٣١ هـ<sup>٢</sup> من طريق البحر، و كان ذلك أيّام محمّد علي

١- الكرام البررة، ج ١، ص ١٩٤.

٢- صرّح بذلك نفسه رحمته الله في مناسكه (مناسك الحج: مخطوط).

باشا المصري، وكانت له زيارة خاصة له، فأخذ منه «فدك» وكفل بها سادات المدينة.<sup>١</sup> وكذلك حدّد المطاف على مذهب الشيعة للمسلمين في مكّة المكرمة.<sup>٢</sup> وفي سنة ١٢٤٣ هـ<sup>٣</sup> أخذ في بناء المسجد الأعظم بأصفهان<sup>٤</sup>، وأنفق عليه ما يقرب من مائة ألف دينار شرعيّ تقريباً من أمواله الخالصة، و مال بقبليته إلى يمين قبلته سائر المساجد يسيراً، وجعل له مدارس وحجرات للطلبة، وأسس أساساً لم يعهد مثله من أحد العلماء والمجتهدين. وبنى فيه قبّة لمدفن نفسه.

### إطراء العلماء له

#### ١- الفقيه المحقق ميرزا أبو القاسم القمي

هو من أساتذته ومشايخه، قال في إجازته الكبيرة له:

... فقد استجازني الولد الأعزّ الأمجد، واخل الأُسعد الأُرشد العالم العامل

١- قصص العلماء: ص ١٤٥؛ وقد أشار بذلك الميرزا حبيب الله النير؛ ضمن مرثيته للمترجم

بقوله:

ميراث أولاد الزهراء استرد لهم من غاصبي فدك في طوفه الحرما

(أنظر معادن الجواهر، ج ١، ص ٢٣).

٢- تاريخ اصفهان، ص ٩٧.

٣- صرح بهذا التاريخ معاصره الأديب الفاضل الميرزا محمّد علي الطباطبائي الزوّاري، المتخلّص بوفا (المتوفى سنة ١٢٤٨ ق) في تذكّره الموسومة بالمآثر الباقريّة، ص ٢٣٢، التي جمع فيها بعض من القصائد والمقطّعات التي أنشدها الشعراء في مدح حجّة الإسلام و وصف مسجده الأعظم.

٤- أنشأه في محلّة «بيدآباد» وهي من محلات أصفهان العظيمة.

الزكي الذكي، والفاضل الكامل الألمعي اللوذعي، بل المحقق المدقق التقى  
النقي، ابن المرحوم المبرور السيد محمدنقي، محمدباقر الموسوي  
الجيلاني، أسبل الله عليه نواله، وكثر في الفرقة الناجية أمثاله.<sup>١</sup>

## ٢- الحكيم المولى علي النوري رحمته الله

هو من أساتذته، قد أطرى عليه بقوله:

علامة العهد، فقيه العصر، حجة الطائفة المحقة، قبلة الكرام البررة، الفريد  
الدهري، والوحيد العصري، مطاع، واجب الإتياع، معظم، مجموعة  
المناقب والمفاخر، آقا سيد محمدباقر، دامت بركات فضائله الإنسية  
وشمائله القدسية.<sup>٢</sup>

## ٣- العلامة الفقيه الحاج محمد إبراهيم الكرباسي رحمته الله

أطرى على صاحب الترجمة بقوله:

... لكون السيد ضاعف الله فضله عليه من أركان المحققين، وأساطين الفقهاء  
الراسخين، فضلا عن مجرد كونه من المجتهدين الذين يجب إطاعة أمرهم  
وامضاء حكمهم، ... والسيد الباقر دام تأييده فوق ذلك و من أعلام الطائفة  
وأركانها.<sup>٣</sup>

## زهد و عبادته

قال المحدث القمي رحمته الله في الفوائد الرضوية، نقلا عن صاحب التكملة:

حجة الإسلام السيد محمدباقر كان عالما ربانيا روحانيا ممن عرف حلال

١- بيان المفاخر، ج ٢، ص ٧.

٢- رسالة في أحكام القناة للمترجم له: مخطوط.

٣- رسالة في أحكام القناة: مخطوط.



آل محمد ﷺ و حرامهم، و شيد أحكامهم، و خالف هواه، و اتبع أمر مولاه، كان دائم المراقبة لربه، لا يشغله شيء عن الحضور والمراقبة . و قال : حدّثني والدي ﷺ أن آماق عين السيد كانت مجروحة من كثرة بكائه في تهجّده . و حدّثني بعض خواصّه، قال: خرجت معه إلى بعض قراه، فبتنا في الطريق، فقال لي: ألا تنام؟! فأخذت مضجعي فظنّ أنني نمت، فقام يصلي، فوالله إنني رأيت فرائصه و أعضائه يرتعد بحيث كان يكرّر الكلمة مرارا من شدّة حركة فكّيه و أعضائه، حتّى ينطق بها صحيحة.<sup>١</sup>

### إقامته الحدود الشرعيّة

يعتقد السيد حجّة الإسلام أنّ إقامة الحدود واجبة على الفقيه الجامع لشرائط الفتوى في عصر الغيبة عند التمكن من الإقامة و الأمن من مضرة أهل الفساد، و ألف ﷺ في إنبات هذا الاعتقاد رسالة؛ و بهذا كان يقيم الحدود الشرعيّة و يجريها بيده أو يد من يأمره بلا خشية و لا خوف.

قال صاحب الروضات ﷺ:

يقدم إلى إجرائه بالمباشرة أو الأمر بحيث بلغ عدد من قتله ﷺ في سبيل ربه تبارك و تعالى من الجناة والجفاة أو الزناة أو المحاربين اللاطين زمن رئاسته ثمانين أو تسعين، و قيل: مائة وعشرين.<sup>٢</sup>

### أساتذته

- ١- العلامة آقا محمد باقر الوحيد البهبهاني ﷺ (المتوفى سنة ١٢٠٦ ق)
- ٢- العلامة ميرزا أبو القاسم الجيلاني القمي ﷺ (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)
- ٣- العلامة الشيخ جعفر كاشف الغطاء ﷺ (المتوفى سنة ١٢٢٨ ق)

١- الفوائد الرضويّة: ج ٢، ص ٤٢٩. ٢- روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠١.

- ٤- الآخوند ملا علي بن جمشيد النوري رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٤٦ ق)
- ٥- الأمير السيد علي الطباطبائي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)
- ٦- العلامة السيد محسن الأعرجي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)
- ٧- العلامة السيد محمد بن السيد علي الطباطبائي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٤٢ ق)
- ٨- العلامة المولى محمد مهدي النراقي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٠٩ ق)
- ٩- العلامة السيد مهدي بحر العلوم الطباطبائي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢١٢ ق)

### مشايخ روايته

يروى عن عدة من أعلام الأمة، وإليك سرد ما نصّ عليه نفسه رحمته الله في بعض إجازاته أو تبه عليه غيره:

- ١- الأمير السيد علي الطباطبائي الحائري رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)
  - ٢- الميرزا أبو القاسم الجيلاني القمي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)
  - ٣- الشيخ سليمان بن معتوق العاملي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)
  - ٤- السيد محسن الأعرجي البغدادي رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)
  - ٥- الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء رحمته الله (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)
  - ٦- الميرزا محمد مهدي الموسوي الشهرستاني رحمته الله (المتوفى سنة ١٢١٦ ق)
- قد صدر له رحمته الله من ناحيتهم إجازات كبيرة مبسطة، تدلّ على مرتبته العلمية و رتبته السامية<sup>١</sup>، لكن كان يحرم من إجازة بعض الأفاضل في عصره كالمولى البهبهاني رحمته الله.<sup>٢</sup>

---

١- كإجازة المحقق القمي رحمته الله، فهي إجازة كبيرة مبسطة، تاريخها: ليلة عيد الفطر سنة ١٢١٥ ق، أولها بعد البسملة: (الحمد لله والصلوة على رسول الله وعلى آله وأولياء الله)، طبعت مصورتها بتمامها في: فهرست كتب خطي كتابخانه های اصفهان: ج ١، ص ٤٠١؛ و بيان المفاخر: ج ٢، ص ٧-١٢.

٢- أنظر روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٠.

## تلامذته

قد خرج من عالي مجلس تدرسه أكثر من مائة و خمسين مجتهد، من أكابرهم وأعاضمهم:

- ١- السيد آقا بزرگ الحسيني القاضي عسكر الإصفهاني
  - ٢- الحاج محمد جعفر بن محمد صفى الآبادي
  - ٣- الملا أحمد بن علي أكبر التريتي
  - ٤- المولى علي أكبر بن إبراهيم الخوانساري
  - ٥- الحاج ملا عبد الباقي الكاشاني
  - ٦- المولى عبد الوهاب الشريف القزويني
  - ٧- الحاج محمد إبراهيم الإصفهاني القزويني
  - ٨- السيد محمد باقر الموسوي الإصفهاني (صاحب روضات الجنات)
  - ٩- الحاج آقا محمد بن محمد إبراهيم الكرباسي
  - ١٠- المولى محمد بن محمد مهدي المازندراني الشهير بالحاج الأشرفي
- و غيرهم من الأعلام لم نذكرهم روما للاختصار، من أراد أن تطلع على أسمائهم و ترجمتهم، فليراجع الجزء الأول من كتاب: «بيان المفاهر» للمحقق المرحوم السيد مصلح الدين المهدوي، و غيره من كتب التراجم و السير.

## أولاده

له عليه السلام أولاد متعددون، كلهم علماء أجلاء، و سادة فضلاء، إنتهت إليهم الرياسة الدينية و العلمية بعد أبيهم في أصفهان، و هم:

- ١- السيد أسد الله (١٢٢٨ - ١٢٩٠ هـ)

قال الإمام السيد عبد الحسين شرف الدين في ترجمة والده عليه السلام ما هذا كلامه:  
و خَلَفَهُ ولده الأبرّ الأعزّ، الفقيه الأصولي، المحقق البخّانة، العلامة السيد

أسد الله. كان ﷺ على شاكلة أبيه في العلم والعمل والجهاد لنفسه والمراقبة عليها آناء الليل، وأطراف النهار. وقد انتهت إليه رئاسة الدين في إيران، وانقادت لأمره عامة الناس وخاصتها حتى السلطان ناصر الدين شاه، إلخ.<sup>١</sup>

٢- السيد محمد مهدي

٣- السيد محمد علي (حدود ١٢٢٧ - ١٢٨٢ هـ)

٤- السيد مؤمن (المتوفى ١٢٩٤ هـ)

٥- السيد محمد جعفر (المتوفى عاشوراء ١٣٢٠ هـ)

٦- السيد زين العابدين (المتوفى قبل ١٢٩٠ هـ)

٧- السيد أبو القاسم (المتوفى ١٢٦٢ هـ)

٨- السيد هاشم (المتوفى قبل ١٢٩٣ هـ)

### تأليفه القيمة

له مؤلفات كثيرة، ورسائل متعددة، كلها تفصح عن تضلعه في شتى العلوم المختلفة خصوصاً الفقه والرجال، وتظهر منها جامعيته من المعقول والمنقول، وإليك أسماء بعضها:

### (الكتب والرسائل الفقهية:)

١- مطالع الأنوار في شرح شرائع الإسلام

٢- تحفة الأبرار الملتقط من آثار الأئمة الأطهار

٣- المصباح الشارقة في الصلاة

٤- السؤال والجواب

١- بغية الراغبين (المطبوع ضمن موسوعة الإمام شرف الدين): ج ٧، ص ٢٩٥٠.

- ٥- القضاء و الشهادات
- ٦- مناسك الحج
- ٧- رسالة في آداب صلاة الليل و فضلها
- ٨- رسالة في إبراء الولي مدة المتعة عن المولى عليه
- ٩- رسالة في حرمة محارم الموطوء على الواطي<sup>١</sup>
- ١٠- الرد على رسالة تعيين السلام الثالث في النوافل
- ١١- إقامة الحدود في زمن الغيبة
- ١٢- رسالة في اشتراط القبض في الوقف
- ١٣- رسالة في أحكام الفسالة
- ١٤- رسالة في تطهير العجين بتبخيره و عدمه
- ١٥- رسالة في الأراضي الخراجية
- ١٦- رسالة في أحكام الشك و السهو في الصلاة
- ١٧- رسالة في طهارة عرق الجنب من الحرام
- ١٨- رسالة في صلوة الجمعة
- ١٩- رسالة في حكم صلح حق الرجوع في الطلاق الرجعي
- ٢٠- رسالة في جواز الاتكال بقول النساء في انتفاء موانع النكاح فيها
- ٢١- رسالة في حكم الصلاة في جلد الميتة المدبوغ
- ٢٢- رسالة في ثبوت الزنا واللواط بالإقرار
- ٢٣- شرح جوابات المسائل
- ٢٤- رسالة في عدم جواز التقليد عن المجتهد الميت
- ٢٥- رسالة في حكم الصلاة عن الميت

---

١- و هي هذه الرسالة التي بين يديك، و سيأتي الكلام عنها.



٢٦- رسالة في تحديد آية الكرسي

٢٧- رسالة في زيارة عاشوراء وكيفيتها

#### (الكتب و الرسائل الحديثية:)

٢٨- الحاشية على الكافي

٢٩- الحاشية على الوافي

#### (الكتب و الرسائل الأصولية:)

٣٠- الزهرة البارقة لمعرفة أحوال المجاز و الحقيقة

٣١- رسالة في تقديم اليد على الاستصحاب

٣٢- الحاشية على تهذيب الوصول

٣٣- الحاشية على أصول معالم الدين

#### (الكتب الرجالية:)

٣٤- الرسائل الرجالية

٣٥- الحاشية على رجال الطوسي

٣٦- الحاشية على الفهرست

٣٧- الحاشية على خلاصة الأقوال

#### (الكتب و الرسائل المتفرقة:)

٣٨- رسالة في أصول الدين

٣٩- سؤال و جواب عن بعض عقائد الشيعة

٤٠- الحلية اللامعة للبهجة المرضية

#### وفاته و مرقدہ

عاش قدس الله نفسه الزكية ثمانين سنة تقريبا، ثم أجاب دعوة الإلهية - على أصح

الأقوال وأشهرها - في عصيرة يوم الأحد، الثاني من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٦٠ هـ بعد صلوٰة الظهر بمرض الإستسقاء، و دفن بعد ثلاثة أيّام من وفاته في البقعة التي بناها لنفسه في جانب مسجده الكبير بإصبهان، و هي الآن مشهد معروف و مزار متبرّك.

## الفصل الثاني: ما يتعلّق بالرسالة

هذه الرسالة الماثلة بين يدي القارئ الكريم رسالة إستدلالية تبحث عن مسألة فقهيّة تعرّض لها الفقهاء في كتبهم الفقهيّة، و هي: حرمة محارم الموطوء على الواطي، و هم أمّه وأخته و بنته.

و هي رسالة صغيرة في حجمها كبيرة في محتواها، تشتمل على عبارات الأصحاب و بيان ما يفهم من كلّ واحدة منها، مع الإحاطة بجميع أطراف المسألة. ذكر فيها مؤلّفها<sup>(١)</sup> حكم المسألة مع فروع حسنة تتعلّق بها، و أدرج فيها تحقيقات رشيقة و فوائد نافعة مفيدة تنبئ عن دقّة نظره و غوره، و استوفى فيها انصافاً حقّ الإستدلال و التحليل، و كان هذا ممّا يدلّ على طول باعه و تبحّره في المباحث الفقهيّة.

١- هذا التاريخ مطابق لما كتبه صاحب الروضات<sup>(٢)</sup> في بياضه (أنظر مقدّمة النهرية، ص ٢٠)؛ و كذا مطابق لما كتبه العلامة الشيخ محمّد جعفر بن محمّد إبراهيم الكرباسي (المتوفى سنة ١٢٩٢ ق) في ظهر كتابه: منهج الرشاد في شرح إرشاد الأذهان (فهرس مخطوطات مكتبة مركز إحياء التراث الإسلامي، ج ٦، ص ٧٩، الرقم ٩٠). و ضبطه كذلك العالم الفاضل الشاعر رضا قليخان هما الشيرازي (المتوفى ١٢٩٠ ق)، فقال في تاريخ وفاته:

در اول حمل و دويم ربيع دويم      ز دامگاه جهان شد بسوی دار سلام  
بلفظ تازی تاریخ رحلتش گفتم      جو بشمری مأتین است و ألف و ستین عام  
(ديوان هما، ص ١٠٤).

قد عرّف هذه الرسالة الشريفة المحقق الطهراني رحمته الله في ذريعتيه بقوله:  
رسالة في حرمة محارم الموطوء على الواطي، و هم أمّه وأخته وبنته:  
للسيد حجة الإسلام الشفتي المتوفى ١٢٦٠ هـ، أولها: الحمد لمن أبدع  
السفوات والأرضين. مدرجة في «السؤال والجواب» له.<sup>١</sup>

### الفصل الثالث: عملنا في التحقيق

- اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة على أربع نسخ خطية، هي:
- ١- النسخة الخطية المحفوظة في مكتبتنا: مكتبة مسجد السيد حجة الإسلام رحمته الله في مدينة أصفهان، ضمن مجموعة «السؤال والجواب» للمؤلف رحمته الله، تحت رقم ١٤، والمذكورة في فهرس مخطوطات المكتبة، ص ١٦٨، و هي بخط نستعليق، مجهولة الكاتب، كتبت في حياة المؤلف. و تقع هذه النسخة في ٥ ورقة، وكل ورقة تحتوي على ٢٥ سطرا؛ وقد رمزت لها بالحرف «م».
  - ٢- النسخة الخطية المحفوظة في مكتبة الإمام الحكيم العامة في النجف الأشرف، ضمن مجموعة «السؤال والجواب» للمؤلف رحمته الله، تحت رقم ١٢٤٢، و هي بخط النسخ، مجهولة الكاتب. و تقع هذه النسخة في ١١ ورقة، وكل ورقة تحتوي على ٢٨ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ١».
  - ٣- النسخة الخطية المحفوظة في مكتبة الإمام الحكيم العامة في النجف الأشرف، ضمن مجموعة «السؤال والجواب» للمؤلف رحمته الله، تحت رقم ١٢٤٣، و هي بخط النسخ، مجهولة الكاتب. و تقع هذه النسخة في ١٠ ورقة، وكل ورقة تحتوي على ٣١ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ٢».

١- الذريعة، ج ١١، ص ١٧٥.

٤- النسخة الخطية المحفوظة في مكتبة كاشف الغطاء العامة في النجف الأشرف، ضمن مجموعة «السؤال والجواب» للمؤلف رحمته، تحت رقم ١١٧٧، والمذكورة في فهرس مخطوطات المكتبة، ص ٤٤، وهي بخط النسخ، مجهولة الكاتب. وتقع هذه النسخة في ٨ ورقة، وكل ورقة تحتوي على ٢٩ سطرا. وقد رمزت لها بالحرف «ك».

وكان منهج التحقيق وفق المراحل التالية:

١- صف الحروف و مقابلة النسخ الخطية بعضها مع بعض، و تثبيت موارد الاختلاف في الهامش.

٢- تقويم النص على المنهج المتفق عليه عند المحققين، و الإشارة إلى موارد الاختلاف بين النسخ في الهامش.

٣- إستخراج الأقوال و كلمات الفقهاء التي نقلها المؤلف من مصادرها التي ذكرها إن وجدت، و إلا فمن مصادر أخرى.

٤- تقطيع النص إلى فقرات و مقاطع مع اضافة بعض العناوين المناسبة بين معقوفين [ ].  
و لقد بذلت قصارى جهدي في تحقيق هذه الرسالة و إخراجها إلى عالم النور، فما وجد فيها من خلل أو خطأ فهو عن قصور لا تقصير، و أسأل الله تعالى أن يتقبل مني هذا القليل بقبول حسن، كما و أسأله سبحانه أن يوفقني لإحياء سائر آثار جدي المؤلف حجة الإسلام زاد الله في علو درجته في دار السلام جزاء لجزيل خدماته المباركة في إحياء الشريعة الغراء.

و في الختام أقدم جزيل شكري إلى إخواني الذين يسعون في إحياء هذه الرسالة و طبعا و نشرها، فجزاهم الله عن الإسلام و أهله أفضل الجزاء. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

اصفهان

السيد محمد رضا الشفتي

١٠ رمضان المبارك ١٤٣٠ هـ







## رسالة في حرمة محارم الموطوء على الواطي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله لمن أبدع السموات والأرضين، والصلاة على من ختمت به الرسالة وهو سيد المرسلين، وعلى ابن عمه الذي فاق الأنبياء والملائكة المقربين، وآله الذين هم الشفعاء لقاطبة العاصين.

وبعد، يقول العبد الملتجئ إلى باب سيده الغافر، ابن محمد نقي الموسوي، محمد باقر: أطبق الأصحاب على حرمة أم الموطوء و بنته وأخته على الواطي المكلف، ودعوى الإجماع عليه مستفيضة، فهو مما لا شبهة فيه، وإنما الكلام في أن الواطي الغير المكلف، هل يكون حكمه حكم المكلف، فتحرم عليه الأصناف المذكورة، أم لا؟

الظاهر من المقنعة والانتصار والنهاية والخلاف والوسيلة والكافي والمراسم والمهذب والغنية والسرائر والجامع والشرائع والنافع وغيرهم هو الأول، وها أنا أورد عباراتهم في المقام للإطلاع على حقيقة الحال.

قال في المقنعة:

مَنْ فَجَرَ بِغَلَامٍ فَأَوْقَبَهُ لَمْ تَحَلَّ لَهُ أُخْتُ الْغَلَامِ وَلَا أُمُّهُ وَلَا ابْنَتُهُ أَبَدًا.<sup>١</sup>  
وجه الظهور هو أن كلمة «مَنْ» من أدوات العموم، فيشمل الغير المكلف أيضًا.

و في الإنتصار:

و ممّا انفردت به الإماميّة، القول بأنّ من تلوط بغلام فأوقب، لم تحلّ له أمّ الغلام، ولا أخته، ولا بنته أبداً، وحكي عن الأوزاعي و ابن حنبل أنّ من تلوط بغلام يحرم عليه تزويج بنته، و الطريقة في هذه المسألة كالطريقة فيما تقدّمها من المسائل.<sup>١</sup>

أشار بقوله: «و الطريقة في هذه المسألة» إلى آخره، إلى التمسك بالإجماع فيها.

و في النهاية:

مَنْ فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و أخته و بنته على جميع الأحوال.<sup>٢</sup>

و في الخلاف:

إذا فجر بغلام فأوقب، حرم عليه بنته و أمّه و أخته، و قال الأوزاعي: إذا لاط بغلام حرم عليه بنت هذا الغلام، لأنّها بنت من دخل به، دليلنا إجماع الفرقة و أخبارهم، و طريقة الإحتياط تقتضي تجنّب ذلك.<sup>٣</sup>

و في الوسيلة:

و المحرّمات من النساء ضربان: إمّا يحرم بالنسب، أو بالسبب. ثمّ قال: والسبب ضربان: إمّا يحرم نكاحه أبداً، أو في حال دون حال، و الأوّل أربعون صنفاً. إلى أن قال: و التي يلوط بأبيها أو أخيها أو ابنها فأوقب.<sup>٤</sup>

و في الكافي:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأة المعقود عليها و ابنتها المدخول بها.

١- الإنتصار، ص ٢٦٥.

٢- النهاية، ص ٤٥٣.

٣- الخلاف، ج ٤، ص ٣٠٨.

٤- الوسيلة، ص ٢٩٢.

إلى أن قال: وأمّ الغلام الموقب وأخته وابنته قبل العقد عليهن<sup>١</sup>.

و في المراسم، في بيان شرائط النكاح:

و منها أن يكون الزوجة من غير المحرّمات. إلى أن قال: وأن تكون غير أمّ

غلام قد فجر به الناكح فأوقبه ولا أخته ولا بنته، فإنهن لا يحللن له أبداً<sup>٢</sup>.

و في المهدّب لابن البرّاج:

من فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه وبنته وأخته<sup>٣</sup>.

و في الغنية:

يحرم العقد على الزانية، و هي ذات بعل، أو في عدّة رجعية فمن زنى بها،

و على أمّ الغلام الموقب وأخته وابنته ممن لاط به. إلى أن قال: يدلّ على

ذلك كلّ إجماع الطائفة<sup>٤</sup>.

و في السرائر:

من أوقب غلاماً أو رجلاً حرم على اللاتط الموقب بنت المفعول به وأمّه

وأخته تحريماً أبداً، و يدخل في تحريم الأمّ تحريم الجدة وإن علّت،

لأنّها أمّ عندنا حقيقة، وكذلك بنت البنت، وكذلك بنت ابنه<sup>٥</sup> وإن سفلن،

لأنهن بناته حقيقة، وأمّا بنت أخته فإنّها لا تحرم، لأنّ بنت الأخت ليست

أختاً<sup>٦</sup>.

و في الجامع:

يحرم على الفاعل أخت المفعول به بالإيقاب، وأمّه وبنته وإن كانت

١- الكافي في الفقه، ص ٢٨٦.

٢- المراسم العلوية، ص ١٥١.

٣- المهدّب: ج ٢، ص ١٨٣.

٤- في المصدر: «ممن».

٥- غنية النزوع، ص ٣٣٨.

٦- في المصدر: «بنت ابن بنته».

٧- السرائر، ج ٢، ص ٥٢٥.

زوجته انفسخ نكاحها، وقيل: لا ينفسخ، ولا تحرمن بدون الإيقاب.<sup>١</sup>

و في الشرايع:

مَنْ فَجَرَ بِغَلَامٍ فَأَوْقَبَهُ، حَرَّمَ عَلَى الْوَاطِي الْعَقْدَ عَلَى أُمِّ الْمَوْطُوءِ وَأُخْتِهِ وَبَنْتِهِ، وَلَا يَحْرِمُ إِحْدَيْهِنَّ لَوْ كَانَ عَقْدُهَا سَابِقًا.<sup>٢</sup>

و في النافع:

مَنْ لَاطَ بِغَلَامٍ فَأَوْقَبَهُ، حَرَّمَ عَلَى الْوَاطِي الْعَقْدَ عَلَى أُمِّ الْمَوْطُوءِ وَأُخْتِهِ وَبَنْتِهِ، وَلَا يَحْرِمُ إِحْدَيْهِنَّ لَوْ كَانَ عَقْدُهَا سَابِقًا.<sup>٣</sup>

و الحاصل: أَنَّ الْمُسْتَفَادَ مِنْ هَذِهِ الْعِبَارَاتِ وَنَحْوِهَا أَنَّ حُرْمَةَ الْعَقْدِ تَابِعَةٌ لِلْإِيقَابِ، سَوَاءً كَانَ الْمَوْقَبُ مَكْلُفًا أَوْ غَيْرَ مَكْلُفٍ، وَ الْأَمْرُ فِي الْمَكْلُفِ ظَاهِرٌ، وَ فِي غَيْرِ الْمَكْلُفِ يَكُونُ تَعَلُّقُ التَّحْرِيمِ بَعْدَ أَنْ اسْتَجْمَعَ شُرَاطُ التَّكْلِيفِ.

و الحاصل: أَنَّ الْإِحْتِمَالَاتِ هُنَا أَرْبَعَةٌ، الْأَوَّلُ: أَنَّ يَكُونُ الْمَوْقَبُ وَالْمَوْقَبُ كِلَاهُمَا مَكْلُفًا، وَ الثَّانِي: أَنَّ يَكُونَا كِلَاهُمَا غَيْرَ مَكْلُفٍ، وَ الثَّالِثُ: أَنَّ يَكُونُ الْمَوْقَبُ مَكْلُفًا وَالْمَوْقَبُ غَيْرَ مَكْلُفٍ، وَ الرَّابِعُ: عَكْسُهُ.

و التَّحْرِيمُ فِي الْقَسْمَيْنِ مِنْهُمَا مِمَّا لَا يَرْتَابُ فِيهِ وَهُوَ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ وَ الثَّالِثُ، أَيْ فِيمَا إِذَا كَانَ الْمَوْقَبُ مَكْلُفًا، سَوَاءً كَانَ الْمَوْقَبُ مَكْلُفًا أَيْضًا كَمَا فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ، أَوْ غَيْرَ مَكْلُفٍ كَمَا فِي الثَّالِثِ.

وَ إِنَّمَا الْكَلَامُ فِي الْقَسْمَيْنِ الْبَاقِيَيْنِ، وَ هُمَا: إِذَا كَانَ كِلَاهُمَا غَيْرَ مَكْلُفٍ، أَوْ يَكُونُ الْمَوْقَبُ الْفَاعِلُ غَيْرُهُ وَ إِنْ كَانَ الْمَفْعُولُ مَكْلُفًا، وَ قَدْ عُرِفَتْ أَنَّ مُقْتَضَى الْعُمُومِ فِي كَلِمَاتِهِمْ ثُبُوتُ التَّحْرِيمِ بِعِنَاوَانِ الْعُمُومِ، وَ هُوَ الْمَصْرُوحُ بِهِ فِي التَّحْرِيرِ وَ الْإِيضَاحِ وَ جَامِعِ الْمَقَاصِدِ وَ التَّنْقِيحِ وَ الرُّوْضَةِ وَ الْمَسَالِكِ وَ الْكِفَايَةِ وَ الْمِفَاتِيحِ.

١- الجامع للشرايع، ص ٤٢٨. ٢- شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢٣٦.

٣- المختصر النافع، ص ١٧٨؛ عبارته هكذا: «حرمت عليه أم الغلام و بنته و أخته».



قال في التحرير:

أما الزنا السابق على العقد، فالمشهور أنَّ مَنْ زنى بعَمَّتِه أو خالته حرمت عليه إبتاهاً أبداً، و يلوح من كلام ابن إدريس المنع. وكذا لو لاط بغلام أو رجل فأوقب، فإنه يحرم على اللايط أم المفعول به وأخته و بنته، تحريماً مؤبداً، سواء كان اللواط بإيقاب الحشفة بكما لها أو بجزئها بعد أن يتحقق الإيقاب، و سواء كانا صغيرين أو كبيرين أو بالتفريق، و لا يحرم على المفعول به أقارب الفاعل، و لا يحرم مع عدم الإيقاب من الطرفين، و يحرم مع الإيقاب جدّة المفعول و إن علت، و بناته و إن نزلن. ولو كان له أم أو أخت أو بنت من الرضاع فالأقرب تحريمهنّ أيضاً، و لا تحرم بنت أخيه و لا أخت أبيه. و لو لاط المجنون فالأقرب التحريم عليه بعد زوال عذره، و لو لاط مكرهاً على إشكال أو يشتبه عليه بإمرأته فكذلك.<sup>١</sup>

و في الإيضاح - بعد أن عنون كلام والده: «و في الرضاع و الفاعل الصغير إشكال» - ما هذا لفظه:

الثاني<sup>٢</sup>: الفاعل الصغير من حيث العموم المتناول له، من أن<sup>٣</sup> «من» في المجازات و الإستفهام للعموم، و من أنه حال الوطي لا أثر، لأنّ التحريم تكليف و بعده لا مؤثر، و الحقّ عندي الأوّل، لأنّه من باب الأسباب و التكليف على الوليّ كما لو زوّجه أبوه فإنه يحرم عليه أم زوجته، بمعنى<sup>٤</sup> أنّه يحرم على الوليّ إنكاحه أمّها و بعد البلوغ يتعلّق به، فحال العقد<sup>٥</sup> وجد الأثر.<sup>٦</sup>

١- تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦. ٢- في المصدر: «الثانية».

٣- في المصدر: «لأنّ». ٤- في المصدر: «يعني».

٥- في المصدر: «فعال الفعل». ٦- إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٧٢.

و في جامع المقاصد:

أطبق الأصحاب على أَنَّ مَنْ لاط بغلام أو رجل فأوقبه، حرم عليه أمّ الغلام وأخته و بنته.

إلى أن قال: وكذا الإشكال لو كان الفاعل صغيراً، و منشأؤه أَنَّ التحريم الوارد في النصّ دليل على أَنَّ هذا الحكم إنّما هو في البالغ، لامتناع تعلّق التحريم بالصبيّ، و من أَنَّ النصّ خرج مخرج الغالب، لأنّ هذا الفعل إنّما يقع غالباً من البالغ، و لأنّه بعد البلوغ يصدق عليه أنّه رجل أوقب غلاماً، فيتعلّق به التحريم، لعموم النصّ لمن تقدّم إيقابه على البلوغ و من تأخّر عنه، و حينئذ فيكون الحكم بالتحريم قبل البلوغ متعلّقاً بالوليّ، و لأنّ أحكام المصاهرة لا يفرق فيها بين البالغ و الصبيّ، و الفرد النادر يلحق بالأعمّ الغالب، و التحريم أقوى.<sup>١</sup>

و في التنقيح:

لا فرق بين كون المفعول به غلاماً أو رجلاً، أمّا الفاعل فهل يشترط بلوغه؟ يحتمل ذلك، لأنّه تكليف لقوله في النصّ: «حرام على الموقب»؛ و يحتمل العدم للعموم، لأنّ «من» في المجازات و الإستفهام كذلك. و هو الأقرب، لأنّه من الأسباب، فهو من باب الوضع، و لهذا لو زوّجه الوليّ فإنّه يحرم عليه أمّ زوجته، بمعنى أنّه يحرم على الوليّ إنكاحه إياها و بعد البلوغ يتعلّق به، فحال الفعل وجد الأثر.<sup>٢</sup>

و في الروضة:

و لا فرق فيهما بين الصغير و الكبير على الأقوى، للعموم، فيتعلّق التحريم قبل البلوغ بالوليّ و بعده به.<sup>٣</sup>

١- جامع المقاصد، ج ٢، ص ٣١٧-٣١٨. ٢- التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

٣- الروضة البهيّة، ج ٥، ص ٢٠٣.

و في المسالك:

و لا فرق في الفاعل و المفعول بين الصغير و الكبير على الأقوى، فيتعلق التحريم قبل البلوغ بالولي و بعده به، جعلاً للفعل من باب الأسباب التي لا يشترط بالتكليف، و لا يحرم على المفعول بسببه شيء للأصل، و إنما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا، أما مع تأخره فيستصحب الحل، و لا يحرم الحرام الحلال.<sup>١</sup>

و في الكفاية:

و الأقوى أنه لا فرق في الفاعل و المفعول بين الصغير و الكبير.<sup>٢</sup>

و في المفاتيح:

و الظاهر عدم الفرق بين الصغير و الكبير في الطرفين.<sup>٣</sup>

و في شرحه:

و الظاهر عدم الفرق فيما اتفقوا عليه بين الصغير و الكبير في الفاعل و المفعول، لعموم النص.<sup>٤</sup>

و المستند في المسألة - مضافاً إلى الإجماعات المنقولة المستفيضة - نصوص معتبرة، منها الصحيح المروي في الكافي و التهذيب عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل يعثر بالغلام، قال: إذا أوقب حرمت عليه بنته و أخته».<sup>٥</sup> و منها المعتبر المروي في الكافي أيضاً عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي

١- مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٢. ٢- كفاية الأحكام، ص ١٦٦.

٣- مفاتيح الشرايع، ج ٢، ص ٢٤٢. ٤- شرح المفاتيح: مخطوط.

٥- الكافي، ج ٥، ص ٤١٧، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوج ابنته أو أخته، ح ٢؛ التهذيب،

ج ٧، ص ٣١٠، باب من يحرم نكاحهن بالأسباب دون الأسباب، ح ٤٤.

عبدالله عليه السلام: «رجل أتى غلاماً أتحلّ له أخته؟ قال: فقال: إن كان ثقب فلا»<sup>١</sup>.  
 و منها الموثّق المرويّ في التهذيب عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر، عن  
 أبي عبدالله عليه السلام: «في رجل لعب بغلام، هل تحلّ له أمّه؟ قال: إن كان ثقب [فيه] فلا»<sup>٢</sup>.  
 و منها المرسل المرويّ في باب عقاب اللواط، من محاسن البرقي، و في باب عقاب  
 اللوطي من عقاب الأعمال لشيخنا الصدوق، قال: روي عن أبي عبدالله عليه السلام: «في رجل  
 لعب بغلام، قال: إذا أوقب لم تحلّ له أخته أبداً»<sup>٣</sup>.  
 و هذه النصوص لاشتغال بعضها على البنت و الأخت، و بعضها على الأم، و بعضها  
 على الأخت فقط، يكون المتحصّل منها حرمة أمّ المفعول و بنته و أخته على الموقب، كما  
 هو المصرّح به في كلام الأصحاب، لكن لاشتغالها على الرجل لا يكون المستفاد منها إلّا  
 التحريم على البالغ، لكون الرجل ظاهراً فيه، فلا ينصرف إلى الصغير عرفاً و لغة.  
 قال في الصحاح:

الرجل خلاف المرأة، و الجمع رجال و رجالات، مثل جمال و جمالات،  
 و أراجل<sup>٤</sup>.

و في المغرب:

الرجال جمع رجل، خلاف المرأة<sup>٥</sup>.

١- الكافي، ج ٥، ص ٤١٧، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوّج ابنته أو أخته، ح ١.

٢- ما بين المعقوفين من المصدر.

٣- التهذيب، ج ٧، ص ٣١٠، باب من يحرم نكاحهنّ بالأسباب دون الأسباب، ح ٤٥.

٤- المحاسن، ج ١، ص ١١٢، باب عقاب اللواط، ح ١٠٤؛ نواب الأعمال، باب عقاب اللوطي

و الذي يمكن من نفسه، ص ٢٦٦. ٥- الصحاح، ج ٤، ص ١٧٠٥.

٦- المغرب للمطرزي، ج ١، ص ٣٢٣.

و في القاموس:

الرجل بضمّ الجيم و سكونه، و إنما هو إذا احتلم و شَبَّ، أو هو رجل ساعة يولد، تصغيره رجيل.<sup>١</sup>

لكن الظاهر من كلمات الأصحاب ثبوت الحكم في كلّ من أوقب و لو لم يكن حال الإيقاب كبيراً كما عرفت.

و ممّا يؤيد إرادة العموم منهم في كلماتهم عدولهم، إلّا ممّن شدّ عن ظاهر النصّ في طرف الفاعل دون جانب المفعول، حيث عبّروا في الأوّل بـ«من» الظاهر في العموم لشموله قبل البلوغ أيضاً، و في الثاني بلفظ «غلام» كما هو المذكور في النصّ. و يؤيده أيضاً ذكر الرجل بعد ذكر الغلام في جانب المفعول في جملة من العبارات بخلافه في طرف الفاعل، و لا يبعد أن يقال: إنّ النكتة في اختيار لفظ «الرجل» في الأخبار في طرف الفاعل و «الغلام» في المفعول هو أنّ الغالب صدور الفعل من البالغ على غيره، كما لا يخفى.

و الحاصل: هو أنّ المستفاد من العمومات كقوله تعالى: ﴿فَاتَّبِعُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ﴾<sup>٢</sup>، و قوله تعالى: ﴿وَأَجَلٌ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾<sup>٣</sup>، و إن كان جواز العقد إلّا ما دلّ الدليل على خروجه و هو أمّ الموطوء و بنته و أخته فيما إذا كان الواطي بالغاً لما عرفت، لكن المستفاد من كلمات الأصحاب ثبوت الحكم في كلّ ما تحقّق فيه الإيقاب و لو كان الموقب غير بالغ، فهذا هو المختار؛ و المستند في ذلك مضافاً إلى استصحاب تحریم الوطي الثابت قبل العقد، هو الإجماع في كلام الإنتصار و الخلاف و الغنية، فلاحظ عباراتهم المذكورة.

١- القاموس المحيط، ج ٣، ص ٣٨١. ٢- سورة النساء، الآية ٣.

٣- نفس المصدر، الآية ٢٤.



قال في الغنية:

يحرم العقد على أم الغلام الموقَّب وأخته و بنته ممَّن لاط به. إلى قوله: يدلُّ على ذلك كله إجماع الطائفة.<sup>١</sup>

و شمول هذا الكلام لللائط قبل البلوغ ممَّا لا ينبغي التأمل فيه، وكذلك الحال في عبارة الخلاف و الإنتصار و غيرهم من علمائنا الأخيار عليهم رضوان الله الملك الغفار. و أمَّا التمسُّك في إثبات العموم بأنَّ «مَنْ» في المجازات و الإستفهام للعموم، كما في كلام الإيضاح و غيره، فلا يخلو ما فيه، كالتمسُّك في كلام شارح المفاتيح بعموم النصِّ لعدم وجود «مَنْ» في شيء من النصوص الواردة في المسألة، كما علمت ممَّا أوردناه، نعم هو مذكور في كلمات الأصحاب، و قد علمت الوجه في عدول الأصحاب عمَّا اقتضاه ظاهر النصِّ.

## [التنبيه على أمور]

### [التنبيه الأوَّل]

ثمَّ إنَّه ينبغي التنبيه في المقام على أمور:

الأوَّل: أنَّ الإيقاب الذي هو المناط في التحريم وجودا و عدما هو الإدخال، ولو ببعض الحشفة و لم يجب معه الغسل، و هو المصرَّح به في كثير من كلماتهم. قال في السرائر:

وحدَّ الإيقاب المحرَّم لذلك، إدخال بعض الحشفة ولو قليلا و إن لم يجب عليه الغسل، لأنَّ الغسل لا يجب إلَّا بغيوبة الحشفة جميعها، و التحريم لهؤلاء المذكورات يتعلَّق بإدخال بعضها، لأنَّ الإيقاب هو الدخول.<sup>٢</sup> و في التحرير بعد الحكم بالتحريم:

١- غنية النزوع، ص ٣٣٨.

٢- السرائر، ج ٢، ص ٥٢٥.

سواء كان اللواط بإيقاب الحشفة بكمالها أو بجزئها بعد أن يتحقق الإيقاب.<sup>١</sup>

و في القواعد:

و حدّ الإيقاب إدخال بعض الحشفة و لو قليلا، أمّا الغسل فإنما يجب لغيوبة الجميع.<sup>٢</sup>

و في المهدّب البارع:

و يتعلّق الحكم بإدخال بعض الحشفة وإن لم يجب الغسل.<sup>٣</sup> و في التنقيح:

و المراد هنا إدخال الذكر و لو ببعض الحشفة.<sup>٤</sup> و في الروضة:

مَنْ أَوْقَبَ غَلَامًا أَوْ رَجُلًا بَأَن أَدْخَلَ بِهِ بَعْضَ الْحَشْفَةِ وَإِنْ لَمْ يَجِبِ الْغُسْلُ، حَرَمَتْ عَلَى الْمَوْقَبِ أُمُّ الْمَوْطُوءِ، إلخ.<sup>٥</sup> و في المسالك:

يَتَحَقَّقُ الْإِيقَابُ بِإِدْخَالِ بَعْضِ الْحَشْفَةِ وَإِنْ لَمْ يَوْجِبِ الْغُسْلُ، لِأَنَّ أَصْلَهُ الْإِدْخَالَ وَهُوَ مُتَحَقِّقٌ بِذَلِكَ.<sup>٦</sup>

و في الشرح الصغير والكبير لسيدنا الأستاذ نور الله تعالى ضريحه:

مَنْ لَاطَ بِغَلَامٍ أَوْ رَجُلٍ فَأَوْقَبَهُ وَ لَوْ بِإِدْخَالِ بَعْضِ الْحَشْفَةِ، حَرَمَتْ عَلَيْهِ أُمُّ الْغَلَامِ، إلخ.<sup>٧</sup>

١- تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٥. ٢- قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢.

٣- المهدّب البارع، ج ٣، ص ٢٨٩. ٤- التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

٥- الروضة البهيّة، ج ٥، ص ٢٠٣. ٦- مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

٧- الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٨؛ رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

و المستند في ذلك العموم في النصوص السالفة لقوله ﷺ: «إذا أوقب حرمت»، والإيقاب هو الإدخال.

قال في الصحاح:

وقب الشيء، يقب، وقبا، أي دخل، تقول: وقبت الشمس إذا غابت ودخلت موضعها، ووقب الغلام: دخل على الناس، ومنه قوله تعالى: ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾<sup>١</sup>، وأوقبت الشيء إذا أدخلته في الوقبة.<sup>٢</sup>

و في القاموس:

الْوَقْب: نُقْرَةٌ فِي الصَّخْرَةِ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ، كَالْوَقْبَةِ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَالْوَقْبَةُ: الْكُوَّةُ الْعَظِيمَةُ [فِيهَا ظِلٌّ]<sup>٣</sup>، وَأَوْقَبَ الشَّيْءُ: أَدْخَلَهُ فِي الْوَقْبَةِ.<sup>٤</sup>

فنقول: إن معنى قوله ﷺ: «أوقب»: أدخل آلتة فيه، وإدخال الشيء فيه كما يصدق عند إدخال كَلِّه، يصدق عند إدخال بعضه، تقول: أدخلت إصبعي في النهر، ولا شبهة في صدقه عادة فيما إذا أدخل بعض إصبعه فيه، فعلى هذا يكون معنى قوله ﷺ: «إذا أوقب»: إذا أدخل ذكره في دبره، وقد تبهنا عليه أنه يصدق ولو بإدخال بعضه فيه، وهذا القدر يكفي في المقام، سيما بعد عدم ظهور الخلاف في المسألة.

قال سيدنا الأستاذ قدس الله تعالى روحه الشريف في شرحه الكبير:

مَنْ لَاطَ بِغَلَامٍ وَلَوْ بِإِدْخَالِ بَعْضِ الْحَشْفَةِ، لَصَدَّقَ الْإِيقَابَ عَلَيْهِ مَعَ تَأَمُّلٍ فِي إِنْصِرَافِهِ إِلَيْهِ، إِلَّا أَنَّ الْإِتِّفَاقَ فِي الظَّاهِرِ وَاقَعَ عَلَيْهِ.<sup>٥</sup>

### [التنبيه الثاني]

والثاني: لا شبهة في ثبوت التحريم فيما إذا كان الفجور سابقا على العقد، فلا يسوغ له

١- سورة الفلق، الآية ٣.

٢- الصحاح، ج ١، ص ٢٣٤.

٣- ما بين المعقوفين من المصدر.

٤- القاموس المحيط، ج ١، ص ١٣٧.

٥- رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

عقدهنّ، وإنّما الكلام فيما إذا كان مسبوقاً به، وقد اختلفت مقالة الأصحاب في ذلك، فالظاهر من أكثر الأصحاب اختصاص الحكم بالأول، فلا يؤثر فيما إذا كان مسبوقاً بالعقد؛ منهم شيخنا المفيد، قال في المقنعة:

إذا لاط المسلم بغلام فأوقبه و لم تقم عليه بيّنة بذلك، و لا كان منه فيه إقرار، فيقام فيه الحدّ بالقتل، ثمّ تاب من ذلك، أو لم يتب، حرم عليه بما فعله بالغلام نكاح أخته و ابنته و أمّه بعد ذلك، و لم تحلّ واحدة منهنّ له باستيناف عقد النكاح على حال.<sup>١</sup>

و في موضعين من هذا الكلام دلالة على اختصاص التحريم بما إذا كان الفجور سابقاً على العقد كما لا يخفى.

و منهم شيخ الطائفة في النهاية قال:

مَنْ فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و أخته و بنته على جميع الأحوال.<sup>٢</sup>

إذ في قوله: «حرم عليه العقد على أمّه» دلالة على أنّ مراده فيما إذا سبق الفعل على العقد، كما لا يخفى.

و منهم شيخنا أبو الصلاح، قال في الكافي:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأة المعقود عليها. إلى قوله: و أمّ الغلام الموقب و أخته و بنته قبل العقد عليهنّ.<sup>٣</sup>

و منهم الفاضل ابن البرّاج، قال في المهذّب:

مَنْ فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على بنته و أمّه و أخته.<sup>٤</sup>

١- المقنعة، ص ٧٨٧. ٢- النهاية، ص ٤٥٣.

٣- الكافي في الفقه، ص ٢٨٦.

٤- المهذّب، ج ٢، ص ١٨٣؛ عبارته هكذا: «على أمّه و ابنته و أخته».

و منهم السيد بن زهرة، قال في الغنية:

و يحرم العقد على الزانية، و هي ذات بعل أو في عدة رجعية ممن زنى بها،

و على أم الغلام الموقب و أخته و بنته ممن لا ط به.<sup>١</sup>

إذ قوله: «و على أم الغلام» عطف على قوله: «على الزانية»، فيكون التقدير: يحرم العقد على الزانية.

و منهم شيخنا المحقق، و كلامه صريح في ذلك، قال في الشرائع:

من فجر بغلام فأوقبه، حرم على الواطي العقد على أم الموطوء و أخته

و بنته، و لا يحرم إحداهن لو كان عقدها سابقاً.<sup>٢</sup>

و مثله كلامه في النافع.<sup>٣</sup>

و منهم العلامة، قال في التحرير:

الزنا الطارئ لا ينشر الحرمة، فلو زنى بأم امرأته بعد العقد أو بابنتها أو لا ط

بأخيها أو ابنتها أو أبيها، لم يحرم ابنته عليه.<sup>٤</sup>

و في القواعد:

و لو سبق العقد لم تحرم.<sup>٥</sup>

و في الإرشاد:

و لا تحريم لو سبق العقد.<sup>٦</sup>

و في التلخيص:

و يحرم العقد على الأم؛ إلى أن قال: و أم من أوقبه و أخته و بنته مع التأخر.<sup>٧</sup>

١- غنية النزوع، ص ٣٣٨. ٢- شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢٣٦.

٣- المختصر النافع، ص ١٧٨. ٤- تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٥.

٥- قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢. ٦- إرشاد الأذهان، ج ٢، ص ٢٧.

٧- تلخيص المرام، ص ١٨٤.



و المراد من قوله: «مع التأخر» أن حرمة العقد عليهن إنما هو إذا كان متأخراً عن الإيقاب.  
و في التبصرة:

و لو سبق عقدهن لم يحرم.<sup>١</sup>

و منهم الشيوخان الشهيدان، قال في اللمعة:

و لو سبق العقد لم تحرم.<sup>٢</sup>

و في المسالك:

و إنما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا، أما مع تأخره

فيستصحب الحل، و لا يحرم الحرام الحلال.<sup>٣</sup>

و منهم السيّد السند صاحب المدارك، قال في شرحه على النافع:

و إنما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على العقد عليهن، فلو سبق العقد

على الفعل فلا تحريم، للأصل وقوله عَلَيْهِ: «لا يحرم الحرام الحلال».<sup>٤</sup>

و ذهب شيخنا السديد يحيى بن سعيد إلى انتفاء التفرقة بين الصورتين و ثبوت

التحريم في الحالين<sup>٥</sup>، قال في الجامع:

و إن كانت زوجته انفسخ نكاحها، و قيل: لا ينفسخ.<sup>٦</sup>

بل الظاهر منه ندرة القائل بالإختصاص كما لا يخفى.

و وافقه في ذلك أو<sup>٧</sup> مال إليه سيّدنا الأستاذ نور الله تعالى ضريحه قال في الشرح الصغير:

و هل تحرم المذكورات بذلك مطلقاً أم بشرط سبق الوطئ على العقد

١- تبصرة المتعلمين، ص ١٧٥.

٢- اللمعة الدمشقية، ص ١٦٥.

٣- مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

٤- نهاية المرام، ج ١، ص ١٧٣؛ والحديث في الوسائل، ج ١٤، ص ٣٢٦، باب ٨ من أبواب ما

يحرم بالمصاهرة، ح ٢. ٥- في ح ١: «الحالتين».

٦- الجامع للشرايع، ص ٤٢٨. ٧- في ح ٢: «و».

عليهنّ، وإلا لم تحرمن؟ وجهان، بل قولان، أحوطهما الأوّل، إن لم يكن

أظهر.<sup>١</sup>

و في شرحه الكبير.<sup>٢</sup>

فعلى هذا ما يظهر من الفاضل السميّ الخراساني و شارح المفاتيح من الوفاق و نفي الخلاف في المسألة، فلا يخفى ما فيه؛ قال في الكفاية:

مَنْ فَجَرَ بِغُلَامٍ فَأَوْقَبَهُ، حَرَمَتْ عَلَيْهِ أُمُّهُ وَأَخْتُهُ وَبَنَتُهُ، إِذَا سَبَقَ الْفِعْلُ عَلَى

النِّكَاحِ، لِأَخْبَارٍ مُتَعَدِّدَةٍ دَالَّةٍ عَلَيْهِ، مَعَ اعْتِضَادِهَا بِالشَّهْرَةِ الْبَالِغَةِ حَدِّ

الِاتِّفَاقِ، وَ لَا يَحْرِمُ إِحْدَاهُنَّ لَوْ كَانَ عَقْدُهَا سَابِقًا عَنْدهم.<sup>٣</sup>

و في شرح المفاتيح:

و لو كان الإيقاب متأخراً عن عقدهنّ، فلا يحرم كالزنا الطارئ، لاستصحاب

الحلّ، و لعموم الأخبار المتقدمة القائلة بأنّ الحرام لا يحرمّ الحلال.<sup>٤</sup>

و الظاهر أنّه ممّا لا خلاف فيه أيضاً.

و المستند في الأوّل، أمّا في التحريم في صورة تقدّم الفجور على العقد، فالإجماعات

المنقولة و النصوص المعتبرة السالفة، و أمّا في انتفائه في صورة تأخّره عنه فاستصحاب

الحلّية السابقة و النصوص المعتبرة الناطقة بأنّ الحرام لا يفسد الحلال، كالصحيح المرويّ

في الكافي عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليه السلام: «أنّه سئل عن الرجل يفجر بالمرأة،

أيتزوّج إبتهاها؟ قال: لا، و لكن إن كانت عنده امرأة ثمّ فجر بأمّها أو بنتها أو أختها لم يحرم

عليه امرأته، إنّ الحرام لا يفسد الحلال».<sup>٥</sup>

١- الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٩.

٢- هكذا في جميع النسخ، و الظاهر أنّه سقط هنا شيء، أنظر رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٥.

٣- كفاية الأحكام، ص ١٦٦. ٤- شرح المفاتيح: مخطوط.

٥- الكافي، ج ٥، ص ٤١٥، باب الرجل يفجر بالمرأة فيتزوّج أمّها أو إبتهاها، ح ١.

و الصحيح المروي فيه أيضا عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل يتزوج<sup>١</sup> جارية فدخل بها، ثم ابتلى بها ففجر بأمتها، أتحرم عليه امرأته؟ فقال: لا، إنه لا يحرم الحلال الحرام»<sup>٢</sup>.

و الصحيح المروي فيه أيضا عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام: «أنه قال في رجل زنى بأم امرأته أو بابنتها [أو بأختها]<sup>٣</sup>، فقال: لا يحرم ذلك عليه امرأته. ثم قال: ما حرم حرام قط حلالاً»<sup>٤</sup>.

والمعتبر المروي فيه أيضا عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام: «في رجل زنى بأم امرأته أو بابنتها [أو بأختها]<sup>٥</sup>، فقال: لا يحرم ذلك عليه امرأته، إن الحرام لا يفسد الحلال ولا يحرمه»<sup>٦</sup>.

والمستند في الثاني - مضافا إلى عموم النصوص المذكورة، لوضوح أن قوله عليه السلام: «إذا أوقب حرمت عليه بنته وأخته»، يعم صورة سبق العقد على الفجور أيضا - خصوص الصحيح المروي في الكافي عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل يأتي أبا امرأته، فقال: إذا أوقب فقد حرمت عليه المرأة»<sup>٧</sup>.

والجواب عما ذكر مستندا للأول هو أن الاستصحاب إنما يعول عليه عند انتفاء المعارض. وأما النصوص المذكورة، فأول ما يتوجه عليها هو أن ذيلها معارض بصدرها،

١- في المصدر: «تزوج».

٢- الكافي، ج ٥، ص ٤١٥، باب الرجل يفجر بالمرأة فيتزوج أمها أو ابنتها، ح ٣.

٣- ما بين المعقوفين من المصدر.

٤- الكافي، ج ٥، ص ٤١٦، باب الرجل يفجر بالمرأة فيتزوج أمها أو ابنتها، ح ٤.

٥- في المصدر: «سألت أبا جعفر عليه السلام». ٦- ما بين المعقوفين من المصدر.

٧- الكافي، ج ٥، ص ٤١٦، باب الرجل يفجر بالمرأة فيتزوج أمها أو ابنتها، ح ٦.

٨- نفس المصدر، ج ٥، ص ٤١٨، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوج ابنته أو أخته، ح ٤.

لوضوح أنَّ المستفاد من ذيلها انتفاء التحريم مطلقا، للقطع بحلّية العقد عليها قبل الفجور المحرّم، فالحكم بتحريم العقد بعده يستلزم الحكم بأنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضا أنّ الحكم بأنّ حراما لا يحرم حلالا قطّ، منقوض بما إذا حصل الاختلاط والإمتزاج بين الحرام والحلال بحيث لا يتميّز أحدهما عن الآخر، كما إذا حصل الإمتزاج بين الشيء المغصوب والمباح على النحو المذكور، فحينئذ لا يجوز أكله ولا استعماله، فيصدق أنّ الحرام قد حرّم حلالا.

و أيضا أنّ الحيوان المحلّل الأكل يحرم بالوطني المحرّم، فيصدق عليه أنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضا أنّ العقد على المعتدّة بالعدة الرجعية محرّم فيما إذا علم بالموضوع والحكم، فعند وقوعه يكون ذلك موجبا لتحريمها عليه أبدا، وقد كانت محلّلة عليه بعد انقضاء العدة، ومثل ذلك كثير.

و يمكن الجواب عنه بأنّ ذلك إنّما يتوجّه إذا كان لفظا الحرام والحلال في النصوص باقيين على إطلاقهما، وهو ليس بلازم، فيمكن أن يقال: إنّ المراد من الحرام التصرف في البضع بغير محلّل شرعيّ، أي الزنا؛ ومن الحلال هو البضع الذي حلّله محلّل شرعيّ كالعقد ونحوه، فعلى هذا يكون حاصل المعنى: أنّ الزنا لا يحرم البضع الذي حلّله قبله محلّل شرعيّ، وهذا وإن كان مخالفا لظاهر اللفظ، لا سيّما في قوله ﴿وَالزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾، «ما حرّم حرام قطّ حلالا»، لكنّه ممّا لا بدّ منه.

و لك أن تقول: إنّ بناء على ما ذكر، وإن اندفع الإيراد، لكن لا يصحّ التمسك بالنصوص المذكورة فيما نحن فيه، إلّا أن يحمل الحرام على أعمّ من الزنا واللواط، فحينئذ وإن اتّجه الإستدلال، لكنّه إنّما يستقيم عند انتفاء المعارض، وصحيحة ابن أبي عمير المذكورة مقيّدة لها بغير اللواط، فلا يستقيم الإستدلال؛ إلّا أن يقال: إنّ النصوص المذكورة لا اعتضاها بالإشتهار التامّ - حتّى لم يظهر القائل به عدا صاحب الجامع - أقوى من الحديث المذكور.

و لا يخفى عليك أنّ ما ذكر في دفع الإشكال إنما يجدي بالإضافة إلى النصوص المذكورة، للتفرقة فيهما بين قبل العقد و بعده، فقضي بالحرمة في الأوّل دون الثاني، و أمّا ما اشتمل على العلة المذكورة في مقام الاستدلال على انتفاء التحريم و لو كان الفجور قبل العقد، فلا يجدي فيه هذا الكلام.

و منه الصحيح المروي في التهذيب عن سعيد بن يسار، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل فجر بامرأة يتزوّج ابنتها؟ قال: نعم، يا سعيد! إنّ الحرام لا يفسد الحلال»<sup>١</sup>.  
و منه الموثّق المروي فيه أيضا عن علي بن الحسن بن رباط، عمّن رواه، عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: «رجل فجر بامرأة، هل يجوز له أن يتزوّج بابنتها؟ قال: ما حرّم حرام حلالا قطّ»<sup>٢</sup>.

و منه الصحيح المروي فيه أيضا عن صفوان، قال: «سأله المرزبان عن رجل<sup>٣</sup> يفجر بالمرأة و هي جارية قوم آخرين ثم اشترى ابنتها، أيحلّ له ذلك؟ قال: لا يحرّم الحرام الحلال. و رجل فجر بامرأة حراما، أيتزوّج ابنتها؟ قال: لا يحرّم الحرام الحلال»<sup>٤</sup>.  
فعلى هذا يقع التعارض بينها و بين النصوص في المسألة، لوضوح أنّ مقتضى النصوص في المسألة أنّه يحرم على اللانط أمّ الموطوء و بنته و أخته، و مقتضى النصوص المذكورة انتفاؤه، للقطع بأنّ الإيقاب حرام، فلا يكون محرّما للحلال.  
و يمكن الجواب عنه بأنّ النصوص في المسألة أخصّ، فلا بدّ من حمل النصوص المذكورة على غير ما نحن فيه.

و المتحصّل من ذلك أنّه لا يكون الحرام محرّما للحلال إلّا في الإيقاب، فإنّه حرام و يحرّم الحلال، فتأمّل.

١- التهذيب، ج ٧، ص ٣٢٩، باب القول في الرجل يفجر بالمرأة ثم يبدوله في نكاحها، ح ١٢.

٢- نفس المصدر، ح ١٣. ٣- في المصدر: «عن الرجل».

٤- التهذيب، ج ٧، ص ٤٧١، باب من الزيادات في فقه النكاح، ح ٩٧.



## [التنبيه الثالث]

و الثالث: لا شبهة في اختصاص الحكم المذكور بأخت الموطوء، فلا يثبت في بناتها، وهو اتفاق، لوضوح أن مقتضى العمومات كقوله تعالى: ﴿فَاتَّخِذُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ﴾<sup>١</sup> وقوله تعالى: ﴿وَأَجَلٌ لَكُمْ مَا وَزَّاءَ ذَلِكَ﴾<sup>٢</sup> جواز النكاح، خرجت أم الموطوء بالإجماع والنصوص المذكورة، لاشتمالها على لفظ الأخت، فبقيت بنتها مندرجة تحت العمومات، وهذا مما لا يرتاب فيه، وإنما الكلام في بنت بنت الموطوء وإن نزلت، وكذا في بنت ابنه كذلك، وفي أم الأم وإن علت، لكن المقطوع به في كلمات كثير منهم ذلك. قال في السرائر:

يدخل في تحريم الأم تحريم الجدة وإن علت، لأنها أم عندنا حقيقة، وكذلك بنت البنت، وكذلك بنت ابنه وإن سفلن، لأنهن بناته حقيقة، وأما بنت أخته فإنها لا تحرم، لأن بنت الأخت ليست أختاً.<sup>٣</sup>

قال المحقق في نكت النهاية:

من فجر بعمته أو خالته، لم تحل له بنتاهما<sup>٤</sup> أبداً، هل تدخل بنت الابن أو بنت البنت في ذلك، أم لا؟ نعم تدخل في ذلك، لأن بنت الابن و بنت البنت بنت حقيقة<sup>٥</sup>، فتدخل في عموم التحريم.<sup>٦</sup>

وهذا وإن ذكره في بنت العمّة والخالة، لكن مقتضى كلامه ثبوت الحكم فيما نحن فيه أيضاً.

و في التحرير:

١- سورة النساء، الآية ٣. ٢- نفس المصدر، الآية ٢٤.

٣- السرائر، ج ٢، ص ٥٣٥. ٤- في المصدر: «ابنتاهما».

٥- في بعض نسخ المصدر: حقيقة. ٦- نكت النهاية، ج ٢، ص ٢٩١ - ٢٩٢.

و يحرم مع الإيقاب جدّة المفعول وإن علت، و بناته وإن سفلن.<sup>١</sup>

و في القواعد:

و يتعدّي التحريم إلى الجدّات و بنات الأولاد دون بنت الأخت.<sup>٢</sup>

و في اللمعة و شرحها:

(مَنْ أَوْقَبَ غَلامًا أَوْ رَجُلًا، حَرَمَتْ عَلَى الْمَوْقَبِ أُمُّ الْمَوْطُوءِ) و إن علت

(و أخته) دون بناتها، (و بنته) و إن نزلت، من ذكر و أنثى، من النسب اتّفاقا،

و من الرضاع على الأقوى.<sup>٣</sup>

و في التنقيح:

تحرم الأمّ و إن علت، و البنت و إن نزلت، لا بنت الأخت، لعدم تناول

الأخت لها.<sup>٤</sup>

و في المهدّب البارع:

مَنْ أَوْقَبَ [غَلامًا]<sup>٥</sup> ذَكَرًا، حَرَمَتْ عَلَيْهِ أُمُّهُ أَبَدًا و إن علت، وكذلك بنته و إن

نزلت، و حرمت عليه أخته خاصّة دون بناتها.<sup>٦</sup>

و في المسالك:

و يتعدّي الحكم إلى الأمّ و إن علت، و إلى البنت و إن سفلت، إمّا من حيث

شمولها لذلك حقيقة أو للإتفاق عليه كالأصل، و إلّا فللكلام في التعدي

مجال.<sup>٧</sup>

١- تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦. ٢- قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢.

٣- الروضة البهية، ج ٥، ص ٢٠٣. ٤- التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

٥- ما بين المعقوفين من المصدر. ٦- المهدّب البارع، ج ٣، ص ٢٨٩.

٧- مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

و في المفاتيح:

فكذا تشمل الأم من علت و البنت من سفلت، أمّا الأخت فلا يتعدّي إلى بنتها اتفاقاً.<sup>١</sup>

و في رياض المسائل:

من لا ط بلام فأوقبه، حرمت عليه أم الغلام و الرجل و إن علت، و بنته و إن نزلت، من ذكر و أنثى، من النسب اتفاقاً، و من الرضاع على الأقوى، و أخته دون بناتها اتفاقاً.<sup>٢</sup>

و مثله في شرحه الصغير.<sup>٣</sup>

إذا سمعت ذلك، فنقول: إن لفظ الأم و البنت و إن كانا ظاهرين في غير الجدّة و ولد الولد، فإطلاق الأم لا ينصرف إلى الجدّة، و لا البنت إلى بنت البنت أو بنت الابن؛ لكن يمكن أن يقال: إن فتاويهم قرينة على أن المراد منهما أعم من غير الواسطة و معها، فالمراد من الأم هو الأم و الجدّة و إن علت، و من البنت هو البنت و بنت البنت و بنت الابن و إن نزلت، فكأنّه لاح عليهم هذا المعنى من الخارج، فحملوا اللفظين عليه، فعلى هذا يحرم على اللاطي أم الموطوء و جدّته و كذا بنته و إن نزلت و لو كانت من ابنه، لكن لا يمكن الحكم بتحريم الجدّة من الأب عليه، لانتفاء ما يوجب العدول عن مقتضى العمومات من الكتاب و السنّة بالإضافة إليها، كما لا يخفى على من أحاط خبراً بما قرّرنا.

### [التنبيه الرابع]

و الرابع: في أن الحكم المذكور هل يختص بالأصناف المذكورة إذا كانت من النسب، أو يعتمها و الرضاع؟ فعلى هذا كما يحرم على الموقب أم الموطوء و بنته و أخته في النسب،

١- مفاتيح الشرايع، ج ٢، ص ٢٤٢. ٢- رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

٣- الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٩. ٤- في ح ٢: «هي».

يحرم عليه الأصناف المذكورة في الرضاع أيضا، فيحرم عليه أمه في الرضاع وكذا أخته و بنته الرضاعيتان، إشكال من أن المتبادر من الأم و البنت و الأخت من اتصف بهذه الصفات في النسب، و لهذا صحَّ السلب فيما إذا ماتت أمه النسبي أنه لا أم له، وكذا الحال في البنت و الأخت، فالنصوص المحرمة تتصرف إليها، فتبقي<sup>١</sup> العمومات من الكتاب و السنة مقتضية للتحليل.

و من النصوص الناطقة بأنه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب، كالصحيح المروي في الكافي عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «سمعت يقول: يحرم من الرضاع ما يحرم من القرابة»<sup>٢</sup>.

و ما رواه فيه عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه سئل عن الرضاع؟ فقال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»<sup>٣</sup>.

و ما رواه فيه عن داود بن سرحان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»<sup>٤</sup>.

و الصحيح المروي في باب النوادر في الرضاع منه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «سئل - وأنا حاضر - عن امرأة أرضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته، هل لها أن تبيعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعة، حرم عليها بيعه و أكل ثمنه. قال: ثم قال: أليس رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»<sup>٥</sup>.

١- في ح ١ و ح ٢: «فيبقى».

٢- الكافي، ج ٥، ص ٤٣٧، باب الرضاع، ح ١.

٣- نفس المصدر، ح ٢.

٤- نفس المصدر، ح ٣.

٥- نفس المصدر، ص ٤٤٦، ح ١٦.

و الصحيح المروي في الفقيه عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».<sup>١</sup>

و الصحيح المروي في التهذيب عن الحلبي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرضاع؟ فقال: يحرم منه ما يحرم من النسب».<sup>٢</sup>

إعلم: أن كلمة «من» في الأول إما للتعليل كما في قوله تعالى: ﴿وَمَا خَطَبْنَا تَحْتَهُمْ أَغْرَقُوا﴾<sup>٣</sup>، وقول الفرزدق في شأن علي بن الحسين عليه السلام:

يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ      فَلَا يَكَلِّمْ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ<sup>٤</sup>

و منه قوله عليه السلام في دعاء السحر في شهر رمضان: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» إلخ.<sup>٥</sup>

أو للظرفية، كما في قوله تعالى: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>٦</sup>، وكذا الحال في الثاني.

فهنا احتمالات، مع التطابق والتخالف، منها: أن يكون «من» فيهما للتعليل، والمعنى: يحرم بسبب الرضاع ما يحرم بسبب النسب. و منها: أن يكون فيهما للظرفية، والمعنى: يحرم في الرضاع ما يحرم في النسب. و منها: أن يكون الأمر في الأول كالأول وفي الثاني كالثاني، والمعنى: يحرم بسبب الرضاع ما يحرم في النسب. و منها: عكسه، فيكون في الأول للظرفية وفي الثاني للتعليل، والمعنى: يحرم في باب الرضاع ما يحرم بسبب النسب.

١- الفقيه، ج ٣، ص ٤٧٥، باب الرضاع، ح ٤٦٦٥.

٢- التهذيب، ج ٧، ص ٢٩٢، باب من أحل الله نكاحه من النساء و حرم منهن في شرع

الإسلام، ح ٦١. ٣- سورة نوح، الآية ٢٥.

٤- ديوان الفرزدق، ج ٢، ص ١٧٩؛ و البيت من قصيدة قالها في علي بن الحسين عليه السلام.

٥- مصباح المتهجد، ص ٧٦٠. ٦- سورة الجمعة، الآية ٩.



و في جميع الإحتمالات المذكورة أن الموصول إمّا بمعنى «مَنْ»، أو لا، بل يحمل على ظاهره، فالإحتمالات ثمانية، و المعنى على الأول: يحرم بسبب الرضاع أو في الرضاع الأصناف المحرّمة في النسب أو بسبب النسب كالأمّ والبنت و الأخت و بنات الأخ والأخت و العمّة و الخالة؛ و على الثاني: يحرم بسبب الرضاع أو في الرضاع كلّما يحرم بسبب النسب.

و المحرّم عليه في الأول هو الذي يتحقّق في حقّه بالرضاع إحدى العلائق المذكورة، و هو المرتضع بالإضافة إلى الأمّ و الأخت و بنات الأخ و بنات الأخت و العمّة و الخالة، و صاحب اللبن بالإضافة إلى البنت، و المحرّم إليهما هو التزويج، قال الله تعالى: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ﴾<sup>١</sup> الآية، فكما يحرم تزويج الأمّ و البنت و الأخت و بنات الأخ و الأخت و العمّة و الخالة في النسب، يحرم تزويجهنّ في الرضاع أيضا.

هذا إذا كان المرتضع ذكورا، و أمّا إذا كان إنانا فالمحرّم عليها في النسب أبوها و ابنها وأخوها و ابن أخيها و ابن أختها و عمّها و خالها؛ فكذا في الرضاع، فأبوها في الرضاع صاحب اللبن، و أخوها ابنه، كما أن أختها بنته، و ابنها فيه ما ارتضع من ثديها فيما إذا لم تولدها مع تحقّق الشرائط المقرّرة في محلّها، و كذا الحال في غير ما ذكر.

و الحاصل: أنّه على تقدير حمل «ما» في الحديث على أن يكون معناه: يحرم بسبب الرضاع عقد التي يحرم عقدها في النسب - أي العلاقة التي أوجبت حرمة العقد في النسب لو وجدت تلك العلاقة بسبب الرضاع - يكون موجبة للتحريم أيضا، و أمّا المحرّم عليه في الثاني فهو أعمّ منه في الأول، كما أن المحرّم أيضا كذلك، و ستقف على حقيقة الحال في ذلك.

إذا علمت ذلك نقول: إنّ التمسك بالنصوص المذكورة في إثبات المرام في محلّ

الكلام، أي في حرمة الأم الرضاعي للموطوء على الموقب، إنما يستقيم على المعنى الثاني دون الأول، وكذا الحال في بنته وأخته الرضاعيتين؛ أما صحته على الثاني فظاهرة، إذ معنى قوله عليه السلام: «بناء عليه» هو أنه يحرم بسبب الرضاع كلما يحرم في النسب، وقد عرفت أن من جملة المحرمات في النسب هو العقد على أم الموطوء وبنته وأخته على الموقب للإجماع والنصوص السالفة، فيلزم أن يكون العقد على أمه وأخته وبنته الرضاعية كذلك.

و أما عدم صحته على الأول، فلما عرفت من أن معنى الحديث حينئذ أنه لو حصل بين المرتضع وغيره إحدى العلايق التي أوجبت حرمة التزويج في النسب، يكون ذلك موجبا لحرمة بينهما، فلا دخل له حينئذ فيما نحن بصدده كما لا يخفى، لكن الظاهر هو المعنى الثاني، أما أولا فلأن حمل «ما» على «من» مخالف للظاهر لا داعي للمصير إليه، وأما ثانيا فللصحيح السالف المروي عن علي بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «سئل - وأنا حاضر - عن امرأة أرضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته، هل لها أن تبيعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعة، حرم عليها بيعه وأكل ثمنه. قال: ثم قال: أليس رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»<sup>١</sup>.

فنقول: عقد أم الموطوء في النسب حرام على الموقب، وكل محرم في النسب محرم بالرضاع، أما الأول فبالإجماع والنصوص، وأما الثاني فلقولهم عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».

ثم نقول: إن عدم استقامة الاستدلال على تقدير حمل كلمة «ما» على «من»، إنما يكون إذا حمل الكلام على النحو السابق وهو غير لازم، لإمكان أن يقال: إن معنى الكلام: يحرم بسبب الرضاع من يحرم في النسب، أو بسبب النسب؛ وهو أعم من أن يكون لنفس

١- الكافي، ج ٥، ص ٤٤٦، باب نوادر في الرضاع، ح ١٦.

النسب، كما في المحرّمات السبعة النسبية، أو لأمر خارج كالإيقاب، وإن كان ذلك لتحقق النسب بين المحرّم والمفعول به.

وبعبارة أخرى: وهو أعم من أن يكون النسب بين المحرّم والمحرّم عليه، أو لا يكون كذلك، بل يكون النسب بين المحرّم والموطوء سبباً للتحريم، فمقتضى الحديث المذكور ثبوت التحريم بسبب الرضاع كذلك، فعلى هذا مقتضاء عدم جواز التزويج للموقب بالأم الرضاعي للموطوء ولا بنته ولا أخته؛ وهو المختار، وفاقاً للتحريم وجامع المقاصد والتنقيح والروضة ورياض المسائل.

قال في التحرير:

ولو كان له أم أو أخت أو بنت من الرضاع، فالأقرب تحريمهن أيضاً.<sup>١</sup>

وفي جامع المقاصد:

هل للأم والأخت من الرضاع كالنسب في التحريم؟ فيه إشكال ينشأ من أن صدق الأم والبنت والأخت عليهن إنما هو بطريق المجاز، لأن الحقيقة إنما هي مع الولادة، فلا يتناولهن النصّ الوارد بالتحريم، ومن عموم قوله ﷺ: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». إلى أن قال: والتحريم أقوى، لعموم الأحاديث في الرضاع.<sup>٢</sup>

وفي التنقيح:

لا فرق بين من ينسب منهن بالنسب وبالرضاع، لعموم قوله ﷺ: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».<sup>٣</sup>

وفي الروضة:

١- تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦. ٢- جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣١٧.

٣- التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

حرمت على الموقب أم الموطوء وأخته و بنته وإن نزلت، من ذكر وأنثى  
من النسب اتفاقاً، ومن الرضاع على الأقوى.<sup>١</sup>

و مثله في رياض المسائل.<sup>٢</sup>

و المخالف الصريح في المسألة غير ظاهر، نعم يظهر من فخر المحققين في الإيضاح  
مع تردد منه في الآخر، حيث قال بعد أن عنون كلام والده: «وفي الرضاع والفاعل الصغير  
إشكال» ما هذا عينه:

منشأ الإشكال أنها أم لقوله تعالى: ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي أَزْغَنَكُم﴾<sup>٣</sup>، فسمّاهن  
أمّهات، والأصل في الاستعمال الحقيقة.

إلى أن قال:

ولقوله ﷺ: «يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة»<sup>٤</sup> و يروى: «ما يحرم  
من النسب»؛ و من حيث أن الاستعمال أعم من الحقيقة والمجاز، ولا  
دلالة للعام على الخاص، فالمرجع الترجيح، والحق ترجيح المجاز لما  
قرّر في الأصول، ولهم أن يقولوا الفهم عند التجرد عن القرائن بين أرباب  
اللسان من خواص الحقيقة، إنتهى.<sup>٥</sup>

و ما يظهر من كلامه: «ولهم أن يقولوا»، فغير جيّد، للقطع بأن المتبادر من الأم ما كان  
بحسب الولادة، فلا ينصرف إلى الرضاعة، وهكذا الحال في البنت والأخت.  
ثم لا يخفى أن ما ذكر في هذا المقام ينكشف منه حال المصاهرة، فمن نكح امرأة كما  
يحرم عليه أمّها و بنتها في النسب، يحرم عليه أمّها و بنتها الرضاعيتان، وكذا الحال في

١- الروضة البهية، ج ٥، ص ٢٠٣. ٢- رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

٣- سورة النساء، الآية ٢٣.

٤- عوالى اللئالى، ج ٢، ص ٢٦٨، باب النكاح، ح ٢١.

٥- إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٧٢.

غيرهما، لقوله ﷺ: «يحرّم من الرضاع ما يحرم من النسب»، بناء على ما عرفت من معنى قوله ﷺ: «يحرّم من الرضاع ما يحرم من النسب».

و لك أن تقول: إن المعنى الثاني وإن كان معنى عامًا، لكنّه متروك الظاهر، لوضوح أنّ مقتضى الحكم بأنّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم من النسب، أن يحكم بحرمة ترك إنفاق الأم الرضاعي، وكذا بنت الرضاعي، وكذا يحكم بحرمة عقوق الأب والأم الرضاعيين، وغير ذلك، لثبوت حرمة ما ذكر في النسب.

إلا أن يقال: إن المراد بالإضافة إلى جميع المحرّمات النسبيّة، وما ذكر إنّما بالإضافة إلى بعضها، فمعنى قوله ﷺ: «يحرّم من الرضاع ما يحرم من النسب» أنّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم في المحرّمات النسبيّة كالأخت وبناتها وغيرها، فالمناطق المحرّم بالإضافة إلى جميع الأصناف السبعة كالأخت وبناتها، ومن المعلوم أنّ الأخت ليس ممّا يحرم ترك إنفاقها وإكسانها، فلا محذور.

### [تنبيه]

بقي في المقام شيء ينبغي التنبيه عليه، وهو أنّ المحرّمات بالرضاع بأسرها هل هي مثل المحرّمات في النسب في المحرميّة وجواز النظر إلى ما يجوز النظر إليها، أم لا؟ فنقول: هنا مقامان، أحدهما: ثبوت المحرميّة بين المرتضع وبين من تحقّق فيه إحدى العلايق التي أوجبت المحرميّة في النسب، فيسوّغ له النظر إلى أمّه الرضاعيّة وأخته وبنات الأخ وبنات الأخت والعمة والخالة الرضاعيّات وبالعكس، وكذا الحال في الرضيعة بالإضافة إلى ابنها في الرضاع وأخيها وابن أخيها وأختها وعمّها وخالها وبالعكس.

والظاهر أنّ المحرميّة في هذا المقام ممّا لا إشكال فيه، وقد ادّعى عليه فخر المحقّقين الإجماع، قال:

لا شك أنّ من أحكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالإجماع، كالتوراث واستحقاق النفقة والولاية والحضانة وتحمل العقل وسقوط القود والمنع



من الشهادة؛ و منها ما يثبت إجماعاً، و هو المحرمية و التحريم؛ و منها ما  
اختلف فيه، و هو العتق بالملك [و سيأتي]<sup>١</sup>. و قد سَمَّى الله تعالى بالأمّ  
ثلاثة أصناف من النساء: الوالدة، و تستوعب جميع أحكام النسب؛  
و المرضعة، و هي مقصورة على التحريم و المحرمية، و على رأي العتق؛  
و أزواج الرسول ﷺ، و تشاركهما في التحريم إجماعاً، و في المحرمية  
قولان، الإمامية على عدم المحرمية لقوله تعالى: ﴿وَلَا تَبْرَحْنَ قُتُوبَ  
الْبَهَائِلِيِّ الْأُولَى﴾<sup>٢</sup>. و لما ورد في خبر ابن أم مكتوم و قد تقدّم؛ و قال قوم  
من الجمهور بثبوت المحرمية لقوله تعالى: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾<sup>٣</sup>.  
و المساوات إنما تثبت حقيقة مع التساوي في جميع الأحكام الممكنة،  
و الأصل في الإطلاق الحقيقة. و الجواب: المساوات في جميع الأحوال<sup>٤</sup>  
محال، فلا يدلّ على المطلوب، لانتفاء العموم، بل المراد التعظيم و الإجلال  
و التكرمة<sup>٥</sup>، إنتهى كلامه رفع مقامه.

و المدعى حقّ و إن كان الكلام لا يخلو عن مناقشة.

[إلى هنا ما عثرنا عليه من النسخ الخطيّة]

١- ما بين المعقوفين من المصدر.

٢- سورة الأحزاب، الآية ٣٣.

٣- نفس المصدر، الآية ٦.

٤- في المصدر: «الأحكام».

٥- إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٤٤.

## فهرس مصادر التحقيق

- ١- إرشاد الأذهان، العلامة الحلي، تحقيق: الشيخ فارس الحسنون، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٠ هـ.
- ٢- اعلام اصفهان، سيد مصلح الدين مهدوي، تصحيح: غلامرضا نصراللهي، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگي شهرداري اصفهان، اصفهان، ١٣٨٧ ش.
- ٣- اعيان الشيعة، سيد محسن امين، تحقيق: حسن امين، نشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ٤- الانتصار، الشريف المرتضى، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٥ ق.
- ٥- إيضاح الفوائد، محمد بن الحسن بن يوسف المطهر الحلي، تحقيق: الكرمانلي والإشتهاردي و البروجردي، المطبعة العلمية، قم، ١٣٨٧ ق.
- ٦- أجوبة المسائل المهنائية، العلامة الحلي، مطبعة الخيام، قم، ١٤٠١ ق.
- ٧- بحار الأنوار، العلامة المجلسي، نشر: مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ٨- بيان المفاهر، سيد مصلح الدين مهدوي، انتشارات كتابخانه مسجد سيد، اصفهان، ١٣٦٨ ش.
- ٩- تاريخ اصفهان، حسن خان جابري انصاري، انتشارات مشعل، تهران، ١٣٧٨ ش.
- ١٠- تبصرة المتعلمين، العلامة الحلي، تحقيق: السيد أحمد الحسيني و الشيخ هادي اليوسفي، الطبعة الأولى، نشر: الفقيه، تهران، ١٣٦٨ ش.
- ١١- تحرير الأحكام، العلامة الحلي، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادري، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، قم، ١٤٢٠ ق.

- ١٢- تذكرة العلماء، محمد بن سليمان تنكابني، نشر: آستان قدس رضوي، چاپ اول، مشهد، ١٣٧٢ ش.
- ١٣- تذكرة الفقهاء، العلامة الحلي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، قم، ١٤١٤ ق.
- ١٤- تذكرة القبور، عبدالكريم گزي، تحقيق: ناصر باقرى بيدهندى، نشر: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٣٧٢ ش.
- ١٥- تلخيص المرام، العلامة الحلي، تحقيق: مركز الأبحاث و الدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٤٢١ ق.
- ١٦- التنقيح الرائع، مقداد بن عبدالله السيوري الحلي، تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، الطبعة الأولى، نشر: مكتبة آية الله المرعشى (عليه السلام)، قم، ١٤٠٤ ق.
- ١٧- تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، نشر: دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ ش.
- ١٨- ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، تحقيق: السيد محمد مهدي، السيد حسن الخراسان، الطبعة الثانية، نشر: الشريف الرضي، قم، ١٣٦٨ ش.
- ١٩- جامع المقاصد، المحقق الكركي، نشر و تحقيق: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٢٠- الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد الحلي الهذلي، لجنة التحقيق بإشراف الشيخ السبحاني، نشر: مؤسسة سيد الشهداء، قم، ١٤٠٥ ق.
- ٢١- جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن بن باقر النجفي، تحقيق: الشيخ عباس القوجاني، الطبعة الثانية، نشر: دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٧ ش.
- ٢٢- حياة المحقق الكركي و آثاره، الشيخ محمد الحسون، نشر: الإحتجاج، تهران، ١٤٢٣ ق.
- ٢٣- الخلاف، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد علي الخراساني و السيد جواد الشهرستاني و الشيخ مهدي طه نجف، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٧ ق.
- ٢٤- دانشمندان و بزرگان اصفهان، سيد مصلح الدين مهدوي، چاپ اول، انتشارات گلدسته، اصفهان، ١٣٨٤ ش.

- ۲۵- الدروس، الشهيد الأول، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۶- ذخيرة المعاد، المحقق السبزواري، الطبعة الحجرية، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم.
- ۲۷- الذريعة، آقا بزرگ تهراني، چاپ دوم، نشر: دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۸- ذكرى الشيعة، الشهيد الأول، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۲۹- رجال النجاشي، أحمد بن علي بن أحمد النجاشي الكوفي، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۶ ق.
- ۳۰- رجال و مشاهير اصفهان، مير سيدعلي جناب، تحقيق: رضوان پورعصار، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگي شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- ۳۱- الرسائل الرجالية، السيد محمدباقر بن محمدنقي الشفتي، تحقيق: السيد مهدي الرجاني، نشر: مكتبة مسجد السيد، اصفهان، ۱۴۱۷ ق.
- ۳۲- روضات الجنات، محمدباقر بن زين العابدين موسى خوانساري، نشر: اسماعيليان، قم، ۱۳۹۰ ق.
- ۳۳- الروضة البهية، الشهيد الثاني، منشورات جامعة النجف الدينية، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۴- الروضة البهية في الاجازة الشيعية، محمد شفيع بن علي اكبر جابلقی، تحقيق: سيد جعفر حسيني اشكوري، نشر: مؤسسة كتابشناسي شيعه، قم، ۱۳۹۲.
- ۳۵- رياض المسائل، السيد علي بن محمدعلي الطباطبائي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۳۶- ريحانة الادب، محمدعلي مدرّس، نشر: كتابفروشي خيام، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۳۷- السرائر، ابن إدريس الحلّي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۸- شرائع الإسلام، المحقق الحلّي، تحقيق و تعليق: السيد صادق الشيرازي، نشر: انتشارات الاستقلال، تهران، ۱۴۰۹ ق.
- ۳۹- الشرح الصغير، السيد علي بن محمدعلي الطباطبائي، تحقيق: السيد مهدي الرجاني، نشر: مكتبة آية الله المرعشي، قم، ۱۴۰۹ ق.

- ٤٠- الصحاح، إسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطار، نشر: دار العلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- ٤١- طبقات اعلام الشيعة، الكرام البررة في قرن الثالث بعد العشرة، آقا بزرگ تهراني، چاپ دوم، نشر: دارالمرتضى، مشهد، ١٤٠٤ ق.
- ٤٢- طرائف المقال، السيد علي أصغر بن محمد شفيع الجابلي البروجردي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٤١٠ ق.
- ٤٣- غرقاب، سيد محمد مهدي موسوي شفتي، تحقيق: مهدي باقرى سياني و محمود نعمتي، چاپ اول، نشر: كانون پژوهش، اصفهان، ١٤٣٠ ق.
- ٤٤- غنية النزوع، ابن زهرة، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادري، نشر: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، قم، ١٤١٧ ق.
- ٤٥- فوائد الرضوية، شيخ عباس قمي، محقق: ناصر باقرى بيذهندي، چاپ اول، نشر: بوستان كتاب، قم، ١٣٨٥ ش.
- ٤٦- الفهرست، الشيخ الطوسي، تحقيق: الشيخ جواد القيومي، نشر: مؤسسة نشر الفقاهة، قم، ١٤١٧ ق.
- ٤٧- القاموس المحيط، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادي، تحقيق و نشر: دار العلم، بيروت، ١٣٠٦.
- ٤٨- قواعد الأحكام، العلامة الحلبي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٣ ق.
- ٤٩- الكافي، ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر: دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٨٨ ق.
- ٥٠- الكافي في الفقه، أبي الصلاح الحلبي، تحقيق: الشيخ رضا الأستاذي، نشر: مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام، اصفهان، ١٤٠٣ ق.
- ٥١- كشف اللثام عن قواعد الأحكام، الفاضل الهندي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٦ ق.



- ۵۲- کفاية الأحكام، المحقق السبزواري، الطبعة الحجرية، نشر: مدرسة صدر المهدي، إصفهان.
- ۵۳- لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور المصري، نشر: أدب الحوزة، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۵۴- اللمعة دمشقية، الشهيد الأول، تحقيق: الشيخ علي الكوراني، نشر: دار الفكر، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۵۵- مآثر الباقريّة، ميرزا محمدعلي، وفا زواره‌ای، تصحيح: حسين مسجدي، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگي شهرداري اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- ۵۶- المبسوط، الشيخ الطوسي، تحقيق: محمدتقي الكشفي، نشر: المكتبة المرتضوية، طهران، ۱۳۸۷ ق.
- ۵۷- مجمع البحرين و مطلع النيرين، الشيخ فخر الدين محمد الطريحي، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، نشر: مكتبة نشر الثقافة الإسلامية، ۱۴۰۸ ق.
- ۵۸- مجمع الفائدة و البرهان، المحقق الأردبيلي أحمد بن محمد، تحقيق: الإشتهازي والعراقي و اليزدي، نشر: جامعة المدرسين، ۱۴۰۳ ق.
- ۵۹- المختصر النافع، المحقق الحلّي، تحقيق: بإشراف الشيخ القمي، نشر: مؤسسة البعثة، تهران ۱۴۱۰ ق.
- ۶۰- مختلف الشيعة، العلامة الحلّي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۶۱- مدارك الأحكام، السيد محمد بن علي الموسوي العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۶۲- المراسم العلوية، سلار بن عبدالعزيز الديلمي، تحقيق: السيد محسن الحسيني الأميني، نشر: المعاونة الثقافية للمجمع العالمي، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۶۳- مسالك الأفهام، الشهيد الثاني، تحقيق و نشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۳ ق.

- ٦٤- مستدرك الوسائل، الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٦٥- مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، نشر: مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ١٤١١ ق.
- ٦٦- معارف الرجال، محمد حرز الدين، نشر: كتابخانه آيت الله، مرعشي نجفي، قم، ١٤٠٥ ق.
- ٦٧-المعتبر في شرح المختصر، المحقق الحلّي، تحقيق: لجنة التحقيق بإشراف الشيخ ناصر مكارم الشيرازي، نشر: مؤسسة سيّد الشهداء عليه السلام، قم، ١٣٦٤ ش.
- ٦٨- مفاتيح الشرائع، الفيض الكاشاني، تحقيق: السيّد مهدي الرجائي، نشر: مؤسسة مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ١٤٠١ ق.
- ٦٩- المقنعة، الشيخ المفيد، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٠ ق.
- ٧٠- مكارم الآثار، محمدعلي حبيب آبادي، نشر: ادارة كل فرهنگ و هنر استان اصفهان، اصفهان، ١٣٦٤ ش.
- ٧١- منتهى المطلب، العلامة الحلّي، تحقيق و نشر: قسم الفقه في مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ١٤١٢ ق.
- ٧٢- من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، نشر: جامعة المدرسين، قم، ١٤٠٤ ق.
- ٧٣- موسوعة طبقات الفقهاء، گروه محققين مؤسسه امام صادق عليه السلام، ناظر: جعفر سبحاني، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٤٢٢ ق.
- ٧٤- المهدّب البارِع، ابن فهد الحلّي، تحقيق: الشيخ مجتبی العراقي، نشر: جامعة المدرسين، قم، ١٤٠٧ ق.
- ٧٥- المهدّب، القاضي ابن البرّاج، تحقيق: بإشراف الشيخ جعفر السبحاني، نشر: جامعة المدرّسين، قم، ١٤٠٦ ق.
- ٧٦- نجوم السماء، محمدعلي آزاد کشمیری، تصحيح: میرهاشم محدث، نشر: شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ١٣٨٧ ش.

- ٧٧- نكت النهاية، المحقق الحلي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٢ ق.
- ٧٨- نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، العلامة الحلي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: مؤسسة إسماعيليان، قم، ١٤١٠ ق.
- ٧٩- النهاية، الشيخ الطوسي، طبعة دار الأندلس، بيروت.
- ٨٠- نهاية المرام، السيد محمد بن علي الموسوي العاملي، تحقيق: آغا مجتبي العراقي، الشيخ علي بنه الاشتهادي، آقا حسين اليزدي، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٣ ق.
- ٨١- الوافي، الفيض الكاشاني، تحقيق: ضياء الدين الحسيني الإصفهاني، الطبعة الأولى: نشر: مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، إصفهان، ١٤٠٦ ق.
- ٨٢- وسائل الشيعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت، قم، ١٤١٤ ق.
- ٨٣- الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ابن حمزة الطوسي، تحقيق: الشيخ محمد الحسن، نشر: مكتبة السيد المرعشي، قم، ١٤٠٨ ق.



## رسالة العشرة الكاملة

تأليف: ملا حبیب الله کاشانی

تصحیح و تحقیق: سید مصطفی موسوی بخش

### مقدمة تحقیق

از جمله علوم قرآنی که دانشمندان مسلمان به آن پرداخته‌اند علم تجوید و قرائت قرآن کریم است. تلاوت علم تجوید و قرائت قرآن بر اساس یکی از بهترین شیوه‌های ابلاغ کلام الهی و آشنا ساختن عقل و جان خلائق با این سخن و حیانی و کلام نورانی آسمانی است. البته در این علم از چگونگی خواندن بحث به میان می‌آید، زیرا کیفیت قرائت از نظر اهمیت کمتر از کمیت آن نیست، بلکه امکان دارد در مواقعی مهم‌تر هم باشد. همان گونه که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که می‌فرمایند: «خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است، خوانده شود».<sup>۱</sup>

بنابراین خواننده قرآن باید با قواعد و اصولی آشنا باشد که آن قواعد وی را در زیبا، نیکو، فصیح و روح‌بخش‌تر خواندن قرآن یاری نماید، تا تأثیر آیات نور بر قلب و جان مستمعین، چندین برابر شود و لذا این قواعد را «قواعد تجوید قرآن» نامیده‌اند. علم قرائت به طور خلاصه دارای چهار رکن و اصل تجوید، وقف و ابتدا، صوت و لحن می‌باشد. رساله حاضر پیرامون تجوید قرآن سخن به میان آورده است.

---

۱- کنز العمال، ج ۲، ص ۴۹، الفرع الاول: في القراءات السبعة، حدیث ۳۰۶۹، نص روایت این است: «إن الله تعالى يحب أن يقرأ القرآن كما أنزل».



تجوید در لغت به معنای «تحسین، تکمیل و نیکو گردانیدن» آمده است و در اصطلاح عبارت است از: «مجموعه قواعدی که موجب ادای حروف از مخرج خود به طرز صحیح می‌شوند». به بیان دیگر می‌توان گفت که علم تجوید، علمی است که باعث صیانت حروف و کلمات از دست خوردگی و بیان نادرست آنان می‌گردد، که اگر آن را تنها در رابطه با قرآن - که شیواترین، فصیح‌ترین و کاملترین کلام یا سخن است - در نظر بگیریم، می‌توان گفت رعایت قواعد تجویدی، یگانه راهی است که می‌تواند ایشان را به قرائت صحیح و قرائتی شبیه به قرائت هنگام نزول آن و شکل اولیه و اصلی خواندن آن نزدیک گرداند.<sup>۱</sup> از همین رو تجوید به سه بخش اصلی یعنی مخارج، صفات و احکام حروف تقسیم می‌شود.

مخارج حروف عبارتند از: محل‌هایی از دستگاه تکلم که حروف از آن جاها خارج شده و ادا می‌گردند، مانند: مخرج «عین» که از حلق است. منظور از صفات حروف، حالت‌های مختلفی است که حروف گوناگون به صورت انفرادی و بی‌آنکه در بین کلمات قرار گیرند، دارا می‌باشند و احکام حروف، صورتهایی هستند که حرف در ترکیب با حروف دیگر در کلمات و یا به خاطر داشتن حرکات گوناگون، پیدا می‌کند و این احکام از صفات لازمه حروف منشأ می‌گیرند. مانند نون ساکنه که وقتی به یکی از حروف بیست و هشت‌گانه عربی برسد یکی از چهار حکم «اظهار»، «ادغام»، «اقلاب» و یا «اخفاء» را می‌پذیرد.

لذا مؤلف این اثر - مرحوم ملا حبیب‌الله کاشانی - بر آن شده‌اند که قواعد مربوط به این سه بخش تجوید - یعنی مخارج و صفات و احکام - را در ده فصل بیان کنند که به همین منظور «العشرة الكاملة» نام گرفت که این ده فصل عبارتند از: الفصل الأول: في تفسير الترتيل. الفصل الثاني: في تفصيل الأسنان. الفصل الثالث: في بيان مخارج الحروف. الفصل الرابع: في بيان صفات الحروف. الفصل الخامس: في ذكر بعض خواص

۱- صوت و لحن در قرائت قرآن کریم، ص ۱۹.

جملة من الحروف. الفصل السادس: في نبذ مما يتعلق به المدّ العارض. الفصل السابع: في بعض ما يتعلق بالإدغام. الفصل الثامن: في الوقف. الفصل التاسع: في الإمالة. الفصل العاشر: في إشارة إجمالية إلى أسماء القراء ورواتهم.

قابل ذکر است در مورد زندگی و آثار این عالم وارسته چون که در مجموعه میراث‌های حوزه علمیّه اصفهان به تفصیل سخن رفته است، لذا از آوردن شرح حال ایشان خودداری نموده و عزیزان را به آن منابع همچون رساله «لب النظر فی علم المنطق» در دفتر دهم که از همین مؤلف می‌باشد و کتابشناسی آثار آن فقیه بزرگ در دفتر پنجم ارجاع می‌دهیم.

در پایان هم از تمامی همکاران و سروران گرامی کمال تشکر را دارم که با واسطه و بی واسطه این حقیر را در به ثمر رسیدن این اثر یاری نمودند.

و من الله التوفيق و عليه التكلان

سید مصطفی موسوی بخش

رمضان المبارک ۱۴۳۴ ق

سنة الكتابة

٢٨

هذا كتاب العشرة الكاملة  
من تاليفات قاضي  
الفضل ونخبه العلماء

## الحقق الملتق ملا حبیب الله الكاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي نزل القرآن تنزيلاً والصلوة على المصطفى وآله الطاهرين  
الطاهرين فقولوا بحمد الله الصمد صمد الله ابن علمه ان فضل الله وفضله  
ما لا يدرك بالبيان وقطعت بل وتواترت فيه الاخبار من الائمة الكرام  
الائمة صلوات الله عليهم اجمعين ولكن لا يخفى ان الفوز بهذه المشقة  
برعاية شروط وهي اما معنوية او لفظية ولما رأيت ان من جملة الصعوبات  
التجويدية المتعددة وتعدد الكلمات والحروف عند القراءة اجتمعت على تاليف  
وجيزة ساوية لاكثر مهمات هذا الفن فرتبها على فصول عشرة وسميتها  
بالعشرة الكاملة **الفصل الأول** في تفسير الترتيب للمعاني  
في الكتاب البليغ قد اختلفت عباراتكم فيه على وجه منها انما هي  
في القرآن والثاني اداء الحروف والكلمات ومنها انه تبين للحروف  
واظهارها ومنها انه تبين القرآن وعدم هذه هذه الشعر ونحوه  
الربك وبرهانه ومنها انه حفظ الوقوف واداء الحروف وهو مرتب على  
فان فتر الاداء بين الحروف قدر الواجب من ادائها من خارجها متبوعاً فالله  
بالترتيب للوجوه وان فتر الاداء عنه فلهذا تبين منها انه تبين الحروف  
بالصفاة الاشارة من التفسير والجمود والاستقلال وغيره ذلك وبقدر ما يمكن

هو

٥٧

ش وروح وعلا منه ف وصهم خلف برودان بركة عند الله وادرسوا والقرآن يدين  
 الاقتصار على القرات المشهورة والاعتناء بالشواذ وان كانت مروية فقد روى الكليني في المخطوطات  
 المذكور فيه من هاشم بن البرسلة قال قرأ رجل على العامة وانا اسمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأ  
 الناس فقال كف عن هذه القراءة اقرء كما يقرء الناس حتى تقوم الساعة فاذا قام  
 قرء كتاب الله على حدة واخرج المصحف الذي كتبه على آية وعجز عن بلوغ من  
 بعض اصحابه عن البرسلة قال قلت له جعلت فداك انما تسمع الايات  
 من القرآن ليس هي عندنا كما اسمعها ولا تحسن ان تقرأها  
 كما بلغنا عنكم فهل نأثم فقال لا اقرؤا كما  
 فعلتم من جعلكم اهتت  
 الرسالة مكتوبة بريد  
 مؤلفها

اريد كائنها الراعي من الله اصحف خلق الله الطلوع حسر الشيطان على الكائنات سنة ١٣٦





هذا كتاب العشرة الكاملة من تأليفات و تصنيفات زبدة الفضلاء و نخبة العلماء  
المولى المحقق المدقق ملا حبيب الله الكاشاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الفرقان تنزيلاً و الصلوة على المخاطب بـ ﴿رَبِّ الْقُرْآنِ تَرْتِيلاً﴾<sup>١</sup>.  
أما بعد، فيقول الراجي إلى الله الصمد، حبيب الله، ابن علي مدد: إن فضل تلاوة القرآن  
مما لا يدرك بالبيان و قد تظافرت، بل تواترت فيه الأخبار من الأئمة الكرام شفعاء الأنام  
عليهم صلوات الله الملك العلام<sup>٢</sup>. و لكن لا يخفى أن الفوز بهذه المثوبة منوط برعاية  
شروط و هي إما معنوية أو لفظية.

و لما رأيت أن من جملة القسم الأخير التجويد في التلاوة و تسديد الكلمات  
والحروف عند القراءة أجمعت على تأليف وجيزة حاوية لأكثر مهمات هذا الفن، فرتبتها  
على فصول عشرة و سميتها بالعشرة الكاملة.

### الفصل الأول: في تفسير الترتيل

المأمور به في الكتاب الجليل، قد اختلفت عباراتهم فيه على وجوه:  
و منها: أنه التمهل في القراءة و التأني في أداء الحروف و الكلمات.<sup>٣</sup>

---

١- سورة المزمل، الآية ٤.

٢- أنظر: الكافي، ج ٢، ص ٦١١ - ٦١٣، باب ثواب قراءة القرآن؛ وسائل الشيعة، ج ٦،  
ص ١٦٥، أبواب قراءة القرآن ولو في غير الصلاة؛ بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٣٨٦، باب فضل  
قراءة القرآن في شهر رمضان. ٣- مجمع البحرين، ج ٢، ص ١٤٢.

و منها: أنه تبیین الحروف وإظهارها.<sup>١</sup>

و منها: أنه تبیین القرآن و عدم هَذِهِ هَذَا الشَّعْر و نثره نثر الرمل و به رواية.<sup>٢</sup>

و منها: أنه حفظ الوقوف و أداء الحروف و هو مروى عن علي عليه السلام،<sup>٣</sup> فإن فسر الأداء ببيان الحروف قدر الواجب من أدائها من مخارجها متميزة، فالأمر بالترتيل للوجوب وإن فسر بالزائد عنه فللندب.

و منها: أنه تبیین الحروف بالصفات الآتية من الهمس و الجهر و الاستعلاء و غير ذلك،<sup>٤</sup> و به فسر ما روى من أنه [٣٩] هو الثاني.

و منها: أن لا يمدّ الصوت حتى يشبه الغناء و قد روى عبد الله بن سنان، عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «اقرأوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيساكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر فإنه سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية لا يجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه شأنهم»<sup>٥</sup> إلى آخره.

و في رواية عنه عليه السلام أيضاً: «حسن القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً»<sup>٦</sup> إلى آخره، و في أصحابنا من يبيح الغناء في أعقر القرآن بل يفتي باستحبابه، فإن كان مراده تحسين الصوت كما ورد الأمر به، فهو حسن.

١- مفتاح الكرامة، ج ٧، ص ٢٢٥، نقلاً عن إرشاد الجعفرية؛ نهاية الأحكام، ج ١، ص ٤٧٦.

٢- الكافي، ج ٢، ص ٦١٤، باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن، ح ١؛ وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢٠٧، باب استحباب ترتيل القرآن و كراهة العجلة فيه، ح ١.

٣- بحار الأنوار، ج ٨١، ص ١٨٨، الباب ١٥.

٤- الألفية و النغلية، ص ١١٦، سنن القراءة.

٥- الكافي، ج ٢، ص ٦١٤، باب ترتيل القرآن...؛ وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١٠، باب تحريم الغناء في القرآن؛ إعلام الدين، ص ١٠١، أبيات في التوحيد.

٦- وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١٢، باب تحريم الغناء في القرآن، ح ٦؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦٢، ح ٣١.

و منها: ما روي عن الصادق عليه السلام قال: «الترتيل هو أن تستمكث فيه و تحسن به صوتك»<sup>١</sup> «و إذا مررت بآية فيها ذكر الجنة فاسئل الله الجنة و إذا مررت بآية فيها ذكر النار، فتعوذ بالله من النار»<sup>٢</sup>.

و في مصباح الشريعة: فرتله ترتيلاً و قف عند وعده و وعيده و تفكر في أمثاله و مواعظه و احذر أن تقع من إقامتك حروفه إضاعة حدوده إلى آخره فتدبر.<sup>٣</sup>

### الفصل الثاني: في تفصيل الأسنان

اعلم للإنسان اثنتين و ثلاثين سنّاً؛ ستّ عشر في الحنك الأعلى و مثلها في الأسفل و الأربع من مقدّمها ثنتان من فوق و أخريان من تحت، تسمّى ثنايا جمع ثنية كبقية و بقايا و كلّ واحدة ممّا يلي كلّ واحدة منها رباعية - بفتح الرّاء و تخفيف الياء - و يسمّى الأربع بمجموعها رباعيات كذلك و كلّ ممّا يلي كلّاً من هذه ناب<sup>٤</sup> و الجمع أنياب و نيوب.

و يسمّى الأربع بعد هذه الأربع علواً و سفلاً بالضواحك و الإثنتا عشرة بعد ذلك طواحن و ارحاء و الأربع الأواخر نواجذ بالذال المعجمة.

قيل: و ربما انعدمت في بعض الناس و قد يسمّى ما بعد الأنياب مطلقاً إضراساً.

و قد يقال: إنّ النواجذ هي الضواحك.<sup>٥</sup>

و في بعض كتب اللغة: إنّ العوارض هي الستة عشرة البارزة من الشفة ثمان في الحنك الأعلى و مثلها في الأسفل.<sup>٦</sup>

١- وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢٠٧، باب استحباب القرآن و كراهة العجلة فيه، ح ٤.

٢- الكافي، ج ٢، ص ٦١٧، باب في كم يقرأ القرآن و يختم، ح ٢؛ وسائل الشيعة، ج ٦، ص ١٧٣، باب استحباب التفكير في معاني القرآن، ح ٨.

٣- مصباح الشريعة، ص ٢٩.

٤- أي: دندان نيش. (مؤلف).

٥- النهاية في غريب الحديث، ج ٥، ص ٢٠؛ مجمع البحرين، ج ٢، ص ١٨.

٦- المخصص، ج ١، ص ١٤٧.

## الفصل الثالث: في بيان مخارج الحروف

التي هي العمدة في هذا الباب. قيل: مخرج الحرف هو المكان الذي ينشأ منه و معرفة ذلك بأن تسكنه و تدخل عليه همزة و تنظر إلى حيث ينتهي إليه الصوت، فثم مخرجه؛ ألا ترى إنك تقول: أب و تسكت [٤٠] فتجد الشفتين قد اطبقت إحدیهما علی الأخری إلى آخره. و أصول المخارج خمسة:

### الأول: الحلق

و هو مخرج ستة من الحروف: الهمزة و الهاء و العين و الحاء المهملتان و الغین و الخاء المعجمتان و الترتیب كما ذکر. فالهمزة من أقصى الحلق من جانب الصدر. ثم الهاء و هكذا إلى الخاء فمخرجها أوله.

و عن أبي حیان: أنه لا ترتیب بین الأولین.

و عن الأخفش: اشتراك الألف و الهمزة في المخرج و فيه نظر. و في الترتیب أقوال آخر لا یناسبها المختصر.

### الثاني: اللسان

و هو مخرج ثمانية عشرة:

أحدها: القاف و هو من أقصى من طرف الحلق مع المحاذي من الحنك الأعلى و قيل: أن مخرجه قريب من الخاء المعجمة.

و ثانيها: الكاف و مخرجه القريب من الأقصى بعد القاف بفاصل ما، بل عن جماعة من أهل البادية: إبدالها بها، و عن آخرين: العكس و یسمیان باللهوفین.

و ثالثها: الجیم و هو من وسط اللسان مع المحاذي من الحنك الأعلى.

و رابعها: الشین المعجمه و هو كسابقة إلا في اعتبار الإلصاق مع أنه أبعد من أصل

اللسان.

و خامسها: الياء المثناة من تحت المتحركة و مخرجها كما ذكر و يسمّى هذه الثلاثة بالشجرية - بسكون الجيم - و الشجر ما بين اللحيين.

و سادسها: الضاد المعجمة و مخرجها القريب من الأقصى من جزء من أحد جانبي اللسان من وسط الأضراس العليا و لو أدت من أصله القريب من الحلق، ثم إلى رأسه ثم إلى الأضراس كان أولى. و هل يتعيّن الأيمن أو الأيسر أو يجوز الأمران؟ أقوال. و لكن لا يخفى أنّ الأيمن أيسر.

و سابعها: النون و مخرجها رأس اللسان من أصل الأنياب و الثنيتين العلويتين. و ثامنها: الزاء و هي من ظاهر رأس اللسان مع المحاذي من الحنك الأعلى من التنايا و الرباعيات و لا يعتبر هنا الإلصاق.

و تاسعها و عاشرها و حادي عشرها: الحروف النطقية و هي الدال و الطاء المهملتان و التاء المثناة من فوق و مخرجها رأس اللسان مع المحاذي من أصل الثنيتين العلويتين. و ثاني عشرها و ثالث عشرها و رابع عشرها: الذال و الظاء المعجمتين و التاء المثلثة و مخرجها رأس [٤١] اللسان مع طرف الثنيتين العلويتين. و في بعض الكتب طرفه مع طرفهما و في بعضها رأسه مع رأسهما.

و خامس عشرها و سادس عشرها و سابع عشرها: الصاد و السين المهملتان و الزاء المعجمة و مخرجها رأس اللسان مع وسط الثنيتين السفليتين، و في بعض الكتب مع رأسهما.

و ثامن عشرها: اللام و مخرجها طرف اللسان من رأسه من أصل الأنياب و الرباعيات.

### الثالث: الشفة

و هي مخرج أربعة: الميم و الباء و الواو و الفاء، إلّا أنّ الثلاث الأولى من بين الشفتين و الأخيرة من وسط السفلى مع رأس الثنيتين العلويتين. و يفرّق الثلاث بأن الأولى تؤدّي من جفّ الشفتين و خارجهما و الثانية من داخلهما و رطبهما مع اعتبار قبضهما و التصاقهما و الثالثة من الداخل و الخارج معا.



### الرابع: جوف الفم وفضائه

و هو مخرج ثلاثة: الألف والواو الساكن المضموم ما قبله والياء الساكن المكسور ما قبله و يسمى بالهاوي.

### الخامس: الخيشوم

و هو مخرج النون والميم الساكنين حالتي الإخفات والإدغام مع الغنة وربما يسقط هذا الأصل وسابقه وله وجه موجّه؛ وقيل<sup>١</sup>: إن لكل حرف مخرجا فيتعّد المخارج بعدد الحروف؛ وقيل: إنها سبعة عشر<sup>٢</sup>؛ وفي بعض الكتب: إن عليه الأكثر<sup>٣</sup>.

## الفصل الرابع: في بيان صفات الحروف

و هي كثيرة.

منها: الإستهلاء والمتّصف به سبعة: الخاء والضاد والظاء والغين المعجمات والصاد والطاء والقاف وقد جمعت في (قظ خص ضغط) و تسمى بالعلوية أيضا لارتفاع اللسان وميله إلى الحنك الأعلى حال أدائها. فإن انطبق ولاصق به حينئذٍ فمنطبقة و هي الضاد والظاء المعجمتان والصاد والطاء.

قال الشاطبي: و (قظ خص ضغط)<sup>٤</sup> سبع علو و منطبق هو الضاد والظاء أعجما وإن أهملّا وإلا فمنفتحة و هي ما سوى هذه الأربع و ما سوى هذه السبع مستقلة لإستفال اللسان وميله إلى الحنك الأسفل حال التكلم بها.

و منها: الهنّس والموصوف به عشرة: الخاء والشين المعجمتان والتاء المثناة من

١- الدراسات الصوتية عند العلماء التجويد، ص ١٥٨؛ معجم علوم القرآن، ص ٢٤٧.

٢- خليل بن أحمد وابن الجزري.

٣- سيبويه و شاطبي، الفانلان إنها ستة عشر مخرجا.

٤- حرز الأماني و وجه التهاني، ص ٥٣؛ انظر: إبراز المعاني من حرز الأماني، ص ٧٥٣؛ مقدمات في علم القراءات، ج ١، ص ١٣٥.

فوق والكاف والسين والفاء والهاء والصاد والحاء والتاء المثلثة وقد جمعت في (حثة شخص فسكت) سُميت بالمهموسة لضعف اعتمادها على مخارجها ولذا لا ينقطع النَّفَس حال أدائها متحركة بل يجري معها وما سواها مهجورة.<sup>١</sup>

وحكى ابن الحاجب عن بعض: أَنَّهُ جعل من المهموسة الذال والراء والضاد المعجمات والعين والياء المثناة من تحت أيضا [٤٢] ومن المجهورة الكاف والتاء المثناة من فوق.

ثم المجهورة إمّا شديدة وهي ثمانية: الألف والجيم والdal والطاء المهملتان والكاف والقاف والباء الموحدة والتاء المثناة من فوق وقد جمعت في (اجدك قطبت) <sup>٢</sup> وجمعها الشاطبي في (اجدت كقطب) قال: اجدت كقطب للشديدة مثلاً.<sup>٣</sup>

سُميت بذلك لشدة اعتمادها على المخرج ولذا ينقطع معها النفس ولا يجري الصوت عند اسكانها كما في أْج وأط. أو رخوة <sup>٤</sup> وهي ما عدا ما تقدم وما يأتي سُميت به لجريان النَّفَس معها في الجملة. أو متوسطة وهي خمسة: العين والراء المهملتان والميم والنون واللام وهذه لا يتمّ فيها الجري ولا الحبس ولذا سُميت به وربما ينفي الواسطة.

و منها: الذلاقة بالذال المعجمة والقاف وصاحبها ستة الفاء والميم واللام والنون والراء المهملة والباء الموحدة ويسمى مذلفة لسهولة أدائها من رأس اللسان أو الشفة.

قيل <sup>٥</sup>: وليس في كلمات العرب رباعي ولا خماسي إلّا وأحدها فيه إلّا ما شذّ كالعسجد والدهدقة وما سواها مصمتة. قال النيسابوري: لأنّها لثقلها كانت كالشيء

١- الجامع لأحكام القرآن، ج ١١، ص ٢٤٧؛ مجمع البحرين، ج ٤، ص ٤.

٢- التمهيد في علوم القرآن، ج ٥، ص ٢٣٣؛ التحقيق في كلمات القرآن، ج ١، ص ٢٩٧.

٣- حرز الأمانى ووجه التهاني، ص ١٥١؛ انظر: معجم علوم القرآن، ص ١٧٢.

٤- نرم.

٥- شرح شافية ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٦٢، صفات الحروف؛ لسان العرب، ج ٣، ص ٢٩٠.

المصمت الذي لا جوف له.<sup>١</sup> و عن ابن الحاجب: أنها التي لا توجد في رباعي و لا خماسي<sup>٢</sup> فليتناًمل. و هذه الصفات تسمى بالذاتية.

و منها: التفشي و صاحبه الشين لإنتشار الصوت حال أدائها في الفم و زاد بعض الراء المهملة و الفاء و الميم.

و منها: الصغير و صاحبه الصاد و السين المهملتان و الزاء المعجمة. قيل: و ذات الصغير حروف تخرج من بين الثنايا و طرف اللسان فيتوقف الصوت و يظهر صوت كالصغير و هو الصوت بالفم والشفيتين.<sup>٣</sup> قال الشاطبي:

و صاد و سين مهملان و زائها صغير و شين بالتفشي تعملان<sup>٤</sup>  
و منها: القلقة و صاحبها خمسة: القاف و الجيم و الطاء و الدال المهملتان و الباء الموحدة و قد جمعت في (قطب جد)، سميت مقلقة بالكسر لأنه إذا تلفظ بها يحصل في اللسان قلقة؛ أي: حركة و صوت من عصر اللسان سيما حال الوقف.

و منها: الإنحراف و الموصوف به هو الراء المهملة و اللام سميتا بذلك لإنحراف اللسان إلى داخل الحنك عند التلفظ بهما. و قيل: انحراف اللام من مخرج النون و الراء من مخرج اللام.

و منها: التكرار و صاحبه الراء المهملة، لقوتها حال أدائها فكأنها تتكرر.  
و منها: الاستطالة و صاحبها الضاد المعجمة، لطول الصوت عند أدائها. و قيل: لاستطالة اللسان حينئذ حتى يتصل بمخرج اللام و قد تقدّم.

و منها: المدّ و صاحبها الواو [٤٣] و الياء و الألف و تسمى لينية. قيل: لأنها تخرج من

١- شرح شافية ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٦٢، صفات الحروف.

٢- لم نعر عليه.

٣- تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٠٢، باورقي.

٤- حرز الأمان، ص ١٥١.

غير كلفة على اللسان لاتساع مخارجها و تسمى هذه الصفات بالعارضة. و هل يجب رعاية الصفات مطلقة أو لا؟ وجهان بل قولان. والأقوى عدم الوجوب إلا إذا توقف الأداء من المخرج أو عدم الإشتباه على الرعاية.

و تفصيل الكلام في الفقه و ينبغي ترفيق الحروف المستفلة إلا ما يأتي و تفخيم المستعلية مطلقا و هو في المنطبعة أكدّ و أشدّ لاسيما في الجيم لئلا يشبهه بالشين.

و عن القراء: وجوب القلقة في حروفها إذا كانت ساكنة كما في: «يَقْتُلُونَ»<sup>١</sup> و «يَطْفُزْنَ»<sup>٢</sup> و في السكون الوقفي أكدّ كما في: «مِنْ بَاقٍ»<sup>٣</sup> و «الْأَسْبَاطُ»<sup>٤</sup> قيل: وليجتنب من تقلقل باقي الحروف سيما النون في: «أَنْعَمْتَ»<sup>٥</sup> و الغين في: «الْمَفْضُوبُ»<sup>٦</sup> و ليحافظ على الراء لئلا يتكرر حقيقة فيوجب بطلان الصلاة بالزيادة؛ فتأمل.

## الفصل الخامس: في ذكر بعض خواص جملة من الحروف

ففيه مقاصد:

### الأول: في بعض ما يتعلّق باللام

وهي وإن كانت من المستفلة التي من شأنها الترفيق و لكنّها تفخم و تغلظ عند الأداء

١- سورة البقرة، الآية ٦١. سورة آل عمران، الآية ٢١ و....

٢- سورة البقرة، الآية ٢٢٢.

٣- ليس في القرآن: «من باقٍ» ولكن فيه: «مِنْ بَاقٍ»، انظر: سورة الرعد، الآية ٣٤ و سورة غافر، الآية ٢١.

٤- سورة البقرة، الآية ١٣٦، آل عمران، الآية ٨٤ و....

٥- سورة الفاتحة، الآية ٧. سورة البقرة، الآية ٤٠ و....

٦- سورة الفاتحة، الآية ٧.

في لفظ «الله» إذا سبقها مفتوح أو مضموم كما في: «إِنَّ اللَّهَ»<sup>١</sup> و «فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>٢</sup> و أما إذا كان ما قبلها مكسورا، فالترقيق على الأصل كما في: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهَ»<sup>٣</sup> و «بِسْمِ اللَّهِ» وكذلك لفظة «اللَّهُمَّ». قال الشاطبي:

و كلّ لدى اسم الله من بعد كسرة يرققها حتّى يروق مرتلا

كما في فحموها<sup>٤</sup> بعد فتح و ضمة فتَمّ نظام الشمل وصلا و فيصلا<sup>٥</sup>

و أما اللام في غير ما ذكر فيراعي فيها الأصل إلّا إذا كانت مفتوحة و كان قبلها صاد مهملة أو طاء كذلك أو طاء معجمة كما في: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ»<sup>٦</sup> و «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»<sup>٧</sup> و «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>٨</sup>. هذا إذا كانت هذه الحروف ساكنة أو مفتوحة. وقد حكى ذلك الشاطبي عن ورش و هو مَن يروي عن نافع قال:

و غلظ ورش فتح لام لصادها أو الطاء أو للطاء قبل تنزلا

إذا فتحت أو سكنت كصلواتهم و مطلع أيضا ثم ظلّ و يوصلا<sup>٩</sup>

و لكن ظاهر أكثرهم اختصاص تفخيم اللام بالجلالة على الوجه المذكور. و ربما يعلّل بأن ذلك لتعظيم الإسم و فيه نظر.

و من أحكام اللام الإدغام و هو واجب في ثلاث عشر: التاء المثناة من فوق و التاء المثناة و الدال و الراء و السين و الصاد و الطاء المهملات و الذال و الزاء و الشين و الضاد و الظاء و النون. و تسمى اللام حينئذٍ بالشمسيّة و قد يسمّى هذه [٤٤] الحروف كذلك و لا تدغم في البواقي و تسمى حينئذٍ بالقمريّة.

١- سورة البقرة، الآية ٢٠. آل عمران، الآية ٣٩ و....

٢- سورة البقرة، الآية ١١٥. ٣- سورة الحج، الآية ١٨.

٤- في المصدر، «كما فحموه»، بدل «كما في فحموها».

٥- حرز الأمان، ص ٥٤. ٦- سورة العنكبوت، الآية ٤٥.

٧- سورة البقرة، الآية ٢٢٩. ٨- سورة القصص، الآية ٥٠.

٩- حرز الأمان، ص ٥٤.



### الثاني<sup>١</sup>: في بعض ما يتعلق بالنون الساكنة

مطلقا سواء كانت أصلية و هي ما يكتب و يلفظ بها أو عارضية و هي ما يتلفظ به و لا يكتب و هو التنوين. فلها حالات:

الأولى: قلبها ميما و ذلك إذا وقعت قبل الباء الموحدة؛ سواء كانتا في كلمة واحدة كما في: ﴿أَلَيْسَ لَهُمْ بِأَسْمَاءُ لَهُمْ﴾<sup>٢</sup> أو في كلمتين كما في: ﴿وَمِنْ بَعْدِهِ﴾<sup>٣</sup> و ﴿رَوْفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>٤</sup> و في بعض الكتب<sup>٥</sup> أنها يقلب ميما مع الإخفاء و لا يخفى أن القلب مغن عنه.

الثانية: الإدغام<sup>٦</sup> و ذلك إذا كان فيما بعدها حروف من الحروف الستة المجتمعة في (يرملون) و علل بقرب المخرج و لشدة النسبة إلى الراء و اللام لم يجوزوا في إدغامها فيهما الغنة؛ بخلاف الأربع البواقي.

نعم عن خلف و هو راوي همزة: أنه لا غنة في الواو و الياء<sup>٧</sup> أيضا و في بعض الكتب<sup>٨</sup>: أن الغنة في الياء و الواو أفصح كعدمها في اللام و الراء و في الميم و النون واجبة و يستثنى من هذه القاعدة ما لو اجتمعت النون مع الواو و الياء في كلمة واحدة، فلا يجوز الإدغام كما في: ﴿قَنَوانٌ﴾<sup>٩</sup> و ﴿صَنَوانٌ﴾<sup>١٠</sup>. و الدنيا و بنيان إذ لو ادغمت فيهما لزم الإلتباس بالمضاعف و إلى هذا كله أشار الشاطبي فقال:

و كلهم التنوين و النون ادغموا      بلا غنة في اللام و الراء ليجملا  
و كل بينمو ادغموا مع غنة      و في الواو و الياء دونها خلف تلا

١- أي: مقصد الثاني.

٢- سورة البقرة، الآية ٣٣.

٣- سورة البقرة، الآية ٥١ و الانعام، الآية ٥٤، بدون واو فيهما.

٤- سورة البقرة، الآية ٢٠٧ و سورة آل عمران، الآية ٣٠.

٥- تجويد قرآن كريم، ص ١٥٠.

٦- أي: حالة الثانية.

٧- مجموعة مهمة في التجويد و القراءات و الرسم، ص ١٣٢.

٨- شرح شافيه ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٧٣.

٩- سورة الأنعام، الآية ٩٩.

١٠- سورة الرعد، الآية ٤.

و عندهما للكل اظهر بكلمة مخافة اشباه المضاعف اثقلا<sup>١</sup>  
 مثال ذلك و «إِنْ يَعْذُ»<sup>٢</sup> و «مِنْ رَبِّ»<sup>٣</sup> و «مِنْ مَاءٍ»<sup>٤</sup> و «مِنْ لُدْنُهُ»<sup>٥</sup> و «مِنْ  
 وَاقٍ»<sup>٦</sup> و «فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>٧</sup>

قوله: بينمو، أي بحرف من الياء و النون و الميم و الواو: دونها؛ أي: بدون الغنة. قوله:  
 وعندهما؛ أي: عند الواو و الياء.

الثالثة: تمام الإظهار و هذا إذا وقع بعدها حرف من حروف الحلق المذكورة كما في:  
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»<sup>٨</sup> و «أَنْعَمْتَ»<sup>٩</sup> و «عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>١٠</sup> و «مِنْ خَيْرٍ»<sup>١١</sup> و «أَجْرُ غَسِيْرٍ  
 مَفْتُونٍ»<sup>١٢</sup> و «مِنْ حَيْثُ»<sup>١٣</sup> و «مِنْ غِلٍّ»<sup>١٤</sup> و «الْمُنْخَبِقَةُ»<sup>١٥</sup> فلا فرق في ذلك بين  
 الكلمة و الكلمتين.

الرابعة: الإخفاء المتوسط و ذلك إذا وقع بعدها حرف غير ما ذكر من الحلق

١- حرز الأمانى، ص ٤٥. ٢- سورة فاطر، الآية ٤٠.

٣- سورة الأعراف، الآية ٦١ و سورة يونس، الآية ٣٧ و....

٤- سورة البقرة، الآية ١٦٤ و سورة إبراهيم، الآية ١٦ و....

٥- سورة النساء، الآية ٤٠ و سورة الكهف، الآية ٢.

٦- سورة الرعد، الآية ٣٤ و سورة غافر، الآية ٢١.

٧- سورة النور، الآية ٤٠.

٨- سورة المائدة، الآية ١١٩ و سورة التوبة، الآية ١٠٠ و....

٩- سورة الفاتحة، الآية ٧ و سورة البقرة، الآية ٤٠ و....

١٠- سورة البقرة، الآية ١٠ و سورة الأعراف، الآية ٧٣ و....

١١- سورة المزمل، الآية ٢٠ و سورة القصص، الآية ٢٤.

١٢- سورة فصلت، الآية ٨ و سورة الانشقاق، الآية ٢٥ و....

١٣- سورة البقرة، الآية ١٤٩ و سورة الأعراف، الآية ١٩.

١٤- سورة الأعراف، الآية ٤٣ و سورة الحجر، الآية ٤٧.

١٥- سورة المائدة، الآية ٣.

ويرملون، كما في: «يَخْلُقُ جَدِيدًا»<sup>١</sup> و «مَاءٌ دَافِقٌ»<sup>٢</sup> و «أَنْذَرْتَهُمْ»<sup>٣</sup> و «مَنْضُودٌ»<sup>٤</sup> والكلمة والكلمتان هنا سواء أيضا وينبغي رعاية الغنة، كما قال الشاطبي: و قلبهما ميمًا لدى الباء و اخفيا على غنة [٤٥] عند البواقي ليكملا<sup>٥</sup>

### الثالث: في بعض ما يتعلّق بالميم الساكنة

فإن تلاها ميم فالإدغام بلا خلافٍ للتماثل، كما في: «وَمِنْكُمْ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ»<sup>٦</sup> و «خَلَقْتُمْ مِنْ ضَغَبٍ»<sup>٧</sup> وإن كان بعدها باء موحدة، فالمشهور الإخفاء مع الغنة.<sup>٨</sup> وقيل: الإدغام والمثال «يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ»<sup>٩</sup> و «أَنْبِئْتَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»<sup>١٠</sup> ولا تخفى ولا تدغم مع سائر الحروف، بل تظهر و يتأكد الإظهار في الواو والفاء، كما في: «أَنْفَا أَنْفَوَالَكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً»<sup>١١</sup>.

### الرابع: في بعض ما يتعلّق بالراء المهملة

وهي وإن كان الأصل فيها الترقيق لكونها من المستغلة ولكن قد تفخم و تفصيله أن

١- سورة إبراهيم، الآية ١٩ و سورة فاطر، الآية ١٦.

٢- سورة الطارق، الآية ٦.

٣- سورة البقرة، الآية ٦ و سورة يس، الآية ١٠.

٤- سورة هود، الآية ٨٢ و سورة الواقعة، الآية ٢٩.

٥- حرز الأمان، ص ٤٥. ٦- أي: مقصد الثالث.

٧- ليس في القرآن: «منكم من يعبد الله» ولكن فيه: «وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُؤُا»، سورة النحل، الآية ٧٠ و «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ» سورة آل عمران، الآية ١٥٢.

٨- سورة الروم، الآية ٥٤.

٩- غيث النفع في القراءات السبع، ص ٥٥: تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٤١.

١٠- سورة الانبياء، الآية ٤٩ و سورة فاطر، الآية ١٨.

١١- سورة البقرة، الآية ٣٣.

١٢- سورة الانفال، الآية ٢٨ و سورة التغابن، الآية ١٥.

الراء إن كانت متحركة بفتحة أو ضمة كما في: «وَمَا رَزَقْنَاهُمْ»<sup>١</sup> و «رَزَقُوا»<sup>٢</sup> فتفخم وبكسرة كما في: «رَحَلَةُ الشَّاء»<sup>٣</sup> فالترقيق وكذلك لو كانت ساكنة مع كسر ما قبلها كسرة أصلية كما في: «فِرْعَوْنَ»<sup>٤</sup> و «يَوْمَ عِصْرٍ»<sup>٥</sup> قال الشاطبي:

ولا بد من ترقيقها بعد كسرة إذا سكنت يا صاح للسبعة الملا<sup>٦</sup>

أو سكونه بشرط عدم كون سابقة من المستعلية كما في: «بِهِ السَّحَرُ»<sup>٧</sup> أو سكونه مع فتح السابق كما في: «مِنْ خَيْرٍ»<sup>٨</sup>. و تفخم أيضا فيما إذا كان ما قبل الساكنة فتحة أو ضمة كما في: «النُّذُرُ»<sup>٩</sup> و «القَمَرُ»<sup>١٠</sup> أو كسرة عارضية وهي الزائلة في الوصل كما في: «ازْجِعْ»<sup>١١</sup> أو كسرة مع كون ما بعد الراء من السبعة الإستعلائية كما في: «فِرْقَةٍ»<sup>١٢</sup>. هذا إذا لم يكن حرف الإستعلاء مكسورا ولا ما قبل الراء كذلك وإلا فالوجهان كما في: «كُلُّ فِرْقٍ»<sup>١٣</sup> و تفخم أيضا إذا كانت الكسرة السابقة عليها في غير كلمتها كما في: «زَبْ اِزْجِفُونَ»<sup>١٤</sup>

#### الخامس: في بعض ما يتعلق بالهاء

وهي إما سكنت أو جزء للكلمة أو ضمير وكناية. والأولان لا يشبعان مطلقا، كما في:

- ١- سورة السجدة، الآية ١٦ و سورة الشورى، الآية ٣٨ و....
- ٢- سورة البقرة، الآية ٢٥. ٣- سورة قريش، الآية ٣.
- ٤- سورة الانفال، الآية ٥٤ و سورة يونس، الآية ٧٥ و....
- ٥- سورة القمر، الآية ٨. ٦- حرز الأمان، ص ٥٣.
- ٧- سورة يونس، الآية ٨١.
- ٨- سورة النساء، الآية ١٢٧ و سورة القصص، الآية ٢٤ و....
- ٩- سورة الأحقاف، الآية ٢١ و سورة النجم، الآية ٥٦ و ...
- ١٠- سورة الانعام، الآية ٧٧ و سورة الأعراف، الآية ٥٤ و....
- ١١- سورة يوسف، الآية ٥٠ و سورة النمل، الآية ٣٧.
- ١٢- سورة التوبة، الآية ١٢٢. ١٣- سورة الشعراء، الآية ٦٣.
- ١٤- سورة المؤمنون، الآية ٩٩.

﴿لَمْ يَنْسَنَهُ﴾<sup>٢</sup> و﴿اِقْتَدِهِ﴾<sup>٣</sup> و﴿جَنَابِيهِ﴾<sup>٤</sup> و﴿كِتَابِيهِ﴾<sup>٥</sup> و﴿مَالِيَتِهِ﴾<sup>٦</sup> و في: ﴿مَا نَفَقَهُ﴾<sup>٧</sup> و﴿لَمْ تَنْتَهُ﴾<sup>٨</sup> والأول منهما ساكن أبداً والثاني تابع للعوامل وأما الثالث فحكمه بحسب الحركة أن يضم إذا كان ما قبله مفتوحاً أو مضموماً، كما في: ﴿يَذْعُوهُ﴾<sup>٩</sup> و﴿يَضْرُؤُهُ﴾<sup>١٠</sup> و يكسر إذا كان مكسوراً، كما في: ﴿مَنْ بَغْدِهِ﴾<sup>١١</sup> أو ساكناً، كما في: ﴿فِيهِ﴾<sup>١٢</sup> و﴿عَلَيْهِ﴾<sup>١٣</sup> وأما «عليه» و«الله»، فلوصل الهاء بالجلالة فلو حظ التعظيم. وقيل: يضم عند الوصل مطلقاً ولا يفتح هذه الهاء أصلاً.

وأما حكمه بحسب الإشباع وعدمه؛ فتفصيله أنه إذا كان ما قبله وما بعده متحرّكين، وجب إشباع ضمته واوا وكسرتة ياء وإن كانا لا يكتبان ويسمى الحاصل من الإشباع حينئذٍ بالصلة، فلا إشباع مع سكون ما بعد الهاء وما قبله، كما في: ﴿لَهُ الْمُلْكُ﴾<sup>١٤</sup> و﴿فِيهِ هُدًى﴾<sup>١٥</sup> وكذا إذا كانا ساكنين، كما في: ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾<sup>١٦</sup>.

هذا على مذهب الكثير وقد حكى الإشباع مطلقاً حتّى في هذه المواضع عن ابن

١- في المخطوطة: «و لم».

٢- سورة البقرة، الآية ٢٥٩.

٣- سورة الانعام، الآية ٩٠.

٤- سورة الحاقة، الآية ٢٠ و ٢٦.

٥- نفس المصدر، الآية ١٩.

٦- نفس المصدر، الآية ٢٨.

٧- سورة هود، الآية ٩١، في المخطوطة: «لا نفقه».

٨- سورة مريم، الآية ٤٦ و سورة الشعراء، الآية ١١٦ و ١٦٧.

٩- سورة الأنعام، الآية ٧١.

١٠- سورة الحج، الآية ١٢.

١١- سورة البقرة، الآية ٥١ و سورة النساء، الآية ١٦٣ و....

١٢- سورة البقرة، الآية ٢ و سورة آل عمران، الآية ٩ و....

١٣- سورة الانعام، الآية ٨ و سورة الاعراف، الآية ١٧٦ و....

١٤- سورة فاطر، الآية ١٣ و سورة الزمر، الآية ٦ و....

١٥- سورة البقرة، الآية ٢ و سورة المائدة، الآية ٤٦.

١٦- سورة المائدة، الآية ١٨ و سورة غافر، الآية ٣ و....



كثير [٤٦] وفي: «فِيهِ مُهَانًا»<sup>١</sup> خاصة عن حفص ولا إشباع أيضا في نحو: «يُوضَّه»<sup>٢</sup> مما كان قبل الهاء فيه ساكن بحسب الأصل.

#### السادس: في بعض ما يتعلق بالواو

فهي إمّا يكتب ولا يقرأ أو لا يكتب ولكن يقرأ وهي الحاصلة من إشباع الضمة كما تقدّم ومن إشباع الواو وإمّا يكتب ويقرأ من دون إشباع.

و الأول كما في: «هُؤْلَاءِ»<sup>٣</sup> و «أُولَئِ»<sup>٤</sup> و «أُولَئِكَ»<sup>٥</sup> و «أُولَئِ الْأَخْفَالِ»<sup>٦</sup> و «أُولُو الْأَرْحَامِ»<sup>٧</sup> و «أُولُو الْقَرْبَى»<sup>٨</sup> و «أَبْنَاؤُكُمْ»<sup>٩</sup> و «أَبَاؤُكُمْ»<sup>١٠</sup> و «جَزَاؤُ»<sup>١١</sup> و «قَالَ الْمَلَأُ»<sup>١٢</sup> و «أُولِيَاءَ»<sup>١٣</sup> و «يَبْدُوا الْخَلْقَ»<sup>١٤</sup> و «أَصْلَبْتُكُمْ»<sup>١٥</sup> و «فَأَوَا

١- سورة الفرقان، الآية ٦٩. ٢- سورة الزمر، الآية ٧.

٣- سورة الأعراف، الآية ٣٨ و سورة الأنفال، الآية ٤٩ و....

٤- سورة آل عمران، الآية ١١٩ و سورة طه، الآية ٨٤.

٥- سورة البقرة، الآية ٥ و سورة النساء، الآية ١٨ و....

٦- سورة الطلاق، الآية ٤.

٧- سورة الأنفال، الآية ٧٥ و سورة الأحزاب، الآية ٦.

٨- سورة النساء، الآية ٨.

٩- سورة النساء، الآية ١١ و سورة التوبة، الآية ٢٤.

١٠- سورة النساء، الآية ١١ و سورة الأنعام، الآية ٩١.

١١- سورة البقرة، الآية ٨٥ و سورة المائدة، الآية ٢٩ و....

١٢- سورة الأعراف، الآية ٦٠ و سورة المؤمنون، الآية ٣٣.

١٣- سورة آل عمران، الآية ٢٨ و سورة النساء، الآية ٧٦ و....

١٤- سورة يونس، الآية ٤ و سورة النمل، الآية ٦٤ و....

١٥- سورة الأعراف، الآية ١٢٤ و سورة طه، الآية ٧١.

الآن<sup>١</sup> و «نساؤكم»<sup>٢</sup> و «لا يؤاخذكم»<sup>٣</sup> و «ضعفاء»<sup>٤</sup> و «أجبانة»<sup>٥</sup> و «أنباؤ ما كانوا»<sup>٦</sup> و «شركاؤهم»<sup>٧</sup> و «تفتؤ»<sup>٨</sup> و «يتفتؤ ظلاله»<sup>٩</sup> و «ما دغاؤة»<sup>١٠</sup> و «مؤمن»<sup>١١</sup> و «نقروة»<sup>١٢</sup> و «تؤزهم»<sup>١٣</sup> و «أتوكتوء»<sup>١٤</sup> و «يكلؤكم»<sup>١٥</sup> و «ماؤها»<sup>١٦</sup> و «يذرؤا»<sup>١٧</sup> و «ما يغبؤ بكم»<sup>١٨</sup> و «الغلمانؤ»<sup>١٩</sup> و «أساؤ السؤى»<sup>٢٠</sup> و «ينبغاؤكم»<sup>٢١</sup> و «عطاؤنا»<sup>٢٢</sup> و «ينشؤ في الجنينة»<sup>٢٣</sup> و «اللؤلؤة»<sup>٢٤</sup> و «برآؤ»<sup>٢٥</sup> و «هاؤم»<sup>٢٦</sup> إلى غير ذلك مما لا يخفى و الوجه في ذلك مفصل في فن الحظ.

١- سورة البقرة، الآية ٧١. ٢- سورة البقرة، الآية ٢٢٣.

٣- سورة البقرة، الآية ٢٢٥ و سورة المائدة، الآية ٨٩.

٤- سورة البقرة، الآية ٢٦٦. ٥- سورة المائدة، الآية ١٨.

٦- سورة الأنعام، الآية ٥.

٧- سورة النحل، الآية ٨٦ و سورة الانعام، الآية ١٣٧ و...

٨- سورة يوسف، الآية ٨٥، في المخطوطة: «لا تفتؤ».

٩- سورة النحل، الآية ٤٨. ١٠- سورة الإسراء، الآية ١١.

١١- سورة البقرة، الآية ٢٢١ و سورة النساء، الآية ٩٢ و...

١٢- سورة الإسراء، الآية ٩٣. ١٣- سورة مريم، الآية ٨٣.

١٤- سورة طه، الآية ١٨. ١٥- سورة الأنبياء، الآية ٤٢.

١٦- سورة الكهف، الآية ٤١. ١٧- سورة النور، الآية ٨.

١٨- سورة الفرقان، الآية ٧٧، في المخطوطة: «ما يعبؤكم».

١٩- سورة فاطر، الآية ٢٨. ٢٠- سورة الروم، الآية ١٠.

٢١- سورة الروم، الآية ٢٣. ٢٢- سورة ص، الآية ٣٩.

٢٣- سورة الزخرف، الآية ١٨.

٢٤- سورة الواقعة، الآية ٢٣ و سورة الرحمن، الآية ٢٢.

٢٥- سورة الزخرف، الآية ٢٦. ٢٦- سورة الحاقة، الآية ١٩.

والثاني كما في: «دَاوُد»<sup>١</sup> و «مَا وَرَى عَنْهَا»<sup>٢</sup> و «الْفَاوُونَ»<sup>٣</sup> و «لَا يَسْتَوُونَ»<sup>٤</sup>.  
و الثالث كما في: «جَاؤَا»<sup>٥</sup> و «فَاؤَا»<sup>٦</sup> و «فَاذْرُوا»<sup>٧</sup> و «يَلُوتَكُمْ مِنْ الْكُفَّار»<sup>٨</sup>  
و «لِيسُوا»<sup>٩</sup> و «التَّوَى»<sup>١٠</sup> و «إِفْرُوا مَا تَيْسَّر»<sup>١١</sup> إلى غير ذلك. وربما يكتب الياء ولا  
يقرأ، كما في: «رِثَاءَ النَّاسِ»<sup>١٢</sup> وكذا الألف في: «ذَاقَا الشَّجَرَةَ»<sup>١٣</sup> والياء في: «مُهْلِكِي  
الْقُرَى»<sup>١٤</sup> ولا يشبع كسرة الألف في: «إِنَّا لَنَعْبُدُ»<sup>١٥</sup> ولا كسر الباء في نحو: «ربي  
الأعلى»<sup>١٦</sup> على ما قيل للزوم زيادة الحرف الممنوع منها.

### السابع: في بعض ما يتعلق بالهمزة

قد شاع بين أهل الحجاز سيما قريش تخفيفها حتى روي عن علي عليه السلام أنه قال: «لولا  
أن جبرئيل نزل بالهمزة على النبي صلى الله عليه وآله لما همزنا»<sup>١٧</sup>. وذلك بأحد وجوه ثلاثة:  
أحدها: الإبدال وهذا إذا كانت ساكنة فتبدل إلى الحرف المجانس لحركة ما قبلها. فإن  
كانت فتحة فالألف و ضمة فالواو وكسرة فالياء. فيقال في: «يَذْعُوهُ إِلَى

١- سورة النساء، الآية ١٦٣ و سورة المائدة، الآية ٧٨.

٢- سورة الأعراف، الآية ٢٠. ٣- سورة الشعراء، الآية ٩٤ و ٢٢٤.

٤- سورة التوبة، الآية ١٩ و سورة النحل، الآية ٧٥ و....

٥- سورة آل عمران، الآية ١٨٤ و سورة الاعراف، الآية ١١٦.

٦- سورة البقرة، الآية ٢٢٦. ٧- سورة آل عمران، الآية ١٦٨.

٨- سورة التوبة، الآية ١٢٣. ٩- سورة الإسراء، الآية ٧.

١٠- سورة الروم، الآية ١٠. ١١- سورة المزمل، الآية ٢٠.

١٢- سورة البقرة، الآية ٢٦٤ و سورة النساء، الآية ٣٨.

١٣- سورة الاعراف، الآية ٢٢. ١٤- سورة القصص، الآية ٥٩.

١٥- سورة الفاتحة، الآية ٥. ١٦- من الأذكار السجدة في الصلاة.

١٧- شرح شافية ابن الحاجب، ج ٣، ص ٣٢؛ وانظر هامش بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٢٦٤.

**الْهَذَا أَتَيْنَا**<sup>١</sup>: إلى الهداتنا وفي: **وَنُفَعُهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي**<sup>٢</sup>: يقولون وفي: **وَالَّذِي**  
**اُتِّمِنَ**<sup>٣</sup>: والذي تمن وكذا لو كانت متحركة قبلها واو أو ياء بشرط سكونهما وزيادةهما  
لغير الإلحاق فتبدل إليهما فتدغم. ففي: **خَطْبَيْتَهُ**<sup>٤</sup>: خطبته وفي مقروء: مقروء.  
وهذا مستحسن لا واجب إلا في لفظ النبي، لورود النهي عن أصله وهو النبيء ولكن  
عن نافع: الهمز في جميع [٤٧] القرآن وكذا البرية. وابن ذكوان وافق نافع في همزها.<sup>٥</sup>  
و أما نحو «شيء» و «سوة» مما الواو والياء فيه أصليان، فلا إبدال ولا إدغام في  
الأشهر الأوضح.

و ثانيها: التسهيل وهو أداء الهمزة بينها وبين الحرف المجانس لحركتها؛ ففي:  
**سُئِلَ**<sup>٦</sup> بينها وبين الياء هذا على المشهور؛ وقد يقال: إنها تؤدّي بينها وبين الحرف  
المجانس لحركة ما قبلها ففي: **سُئِلَ** بينها وبين الواو ويتعذر ذلك في الهمزة المتطرفة  
إذا وقف عليها بالسكون وتعين في: **الرُّومُ**<sup>٧</sup> وإذا كانت الهمزة مضمومة مع كسر ما  
قبلها كما في: **مُسْتَهْزِئُونَ**<sup>٨</sup> أو بالعكس، كما في: **سُئِلَ** فهل يسهل بالمشهور أو  
بغيره؟ قولان.

و جاز في نحو: **اِئْتَمَ**<sup>٩</sup> مما اجتمع فيه همزتان متحرّكتان تحقيق الثانية على  
الأصل وتخفيفها بالتسهيل.

و يجوز بل يجب قلبها ياء مع الإدغام على القاعدة الصرفية ولكن لم يسمع به قراءة  
على ما قبل ولا فرق في ذلك بين الكلمة والكلمتين كما في قوله: **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى**  
**صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**<sup>١٠</sup> و قرء الثانية بين الهمزة والواو كما يقتضيه التسهيل على غير المشهور.

١- سورة الأنعام، الآية ٧٦. ٢- سورة التوبة، الآية ٤٩.

٣- سورة البقرة، الآية ٢٨٣. ٤- سورة النساء، الآية ١١٢.

٥- مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤١٢. ٦- سورة البقرة، الآية ٨.

٧- سورة الروم، الآية ٢. ٨- سورة البقرة، الآية ١٤.

٩- سورة التوبة، الآية ١٢.

١٠- سورة البقرة، الآية ١٤٢ و سورة يونس، الآية ٢٥.

و ثالثها: الحذف و مواردہ مفصلة في الصرف و قد قرء في نحو: ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾<sup>١</sup> مما اتفق فيه حركة الهمزتين في كلمتين بحذف إحدیهما و إن اختلف في المحذوفة و قرء أيضا بقلب الثانية حرفا مجانسا لحركة الأولى.

و اعلم أن وصل الهمزات القطعية لحن كقطع الوصلية. نعم يقطع فيما لو وقف على ما قبلها و قد صرحوا باستحباب وصل الميم من ﴿الزَّحِيمِ﴾<sup>٢</sup> بالحمد و كذا في: ﴿الرَّحْمَنُ﴾<sup>٣</sup> و ﴿الْقَمَرُ﴾<sup>٤</sup> و ﴿الْحَاقَّةُ﴾<sup>٥</sup> و ﴿الْقَارِعَةُ﴾<sup>٦</sup> و ﴿اقتَرَبَ﴾<sup>٧</sup>.

### الفصل السادس: في نبذ ممّا يتعلّق بالمدّ العارض

إذ الطبيعي لا ينفك عن الحرف عند أدائه كما في: «قاضي» و «يقول» و «غيبض»؛ فلا فائدة في الكلام فيه. و الكلام إمّا في الحروف المقابلة للمدّ فهي الألف و الواو المضموم ما قبلها و الياء المكسور ما قبلها.

فالياء في «شيء» و الواو في «سوء» بالفتح ليسا من ذلك في هذا الفنّ و إمّا في سبب المدّ إذ لا يمدّ الحروف المذكورة حيثما وقعت، بل له شرط و سبب و هو أحد أمران:

الأوّل: أن يقع همزة بعد هذه الحروف كما في: ﴿جَاءَ﴾<sup>٨</sup> و ﴿تَبَوَّءَ﴾<sup>٩</sup> و ﴿سَيِّئٌ﴾<sup>١٠</sup>.

١- سورة محمد، الآية ١٨؛ في المخطوطة: «و قد...».

٢- سورة السجدة، الآية ٦ و سورة القصص، الآية ١٦ و....

٣- سورة البقرة، الآية ١٦٣ و سورة مريم، الآية ٦١ و....

٤- سورة الحج، الآية ١٨ و سورة فصلت، الآية ٣٧ و....

٥- سورة الحاقة، الآية ١ و ٢ و ٣. ٦- سورة القارعة، الآية ١ و ٢ و ٣.

٧- سورة الأعراف، الآية ١٨٥ و سورة الأنبياء، الآية ١ و....

٨- سورة النساء، الآية ٤٣ و سورة المائدة، الآية ٦ و....

٩- سورة المائدة، الآية ٢٩.

١٠- سورة هود، الآية ٧٧ و سورة العنكبوت، الآية ٣٣.



والثاني: أن يقع بعدها سكون كما في: «دَائِمَةٌ»<sup>١</sup> و «صَّ»<sup>٢</sup> و «يَسَّ»<sup>٣</sup> وغير ذلك.  
وعن نافع عدم اعتبار البعدية و لا فرق بين السكون الأصلي والوقفى كما في: «أَوَّلُو  
الْأَتَابِ»<sup>٤</sup> و «نَسْتَعِينُ»<sup>٥</sup> و «يُؤْمِنُونَ»<sup>٦</sup> في الوقف و قد يمدّ لا بسبب قصدا للتعظيم  
كما في «الله». [٤٨]

و إما في أقسامه: فمنها: المتصل و هذا إذا كان حرف المدّ و سببه في كلمة واحدة كما  
في: «جاءَ بِالصَّدَقِ»<sup>٧</sup>.

و منها: المنفصل و هذا إذا كانا في كلمتين أو في كلمة مع السكون العارضي كما في:  
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>٨</sup> و «نَسْتَعِينُ».

و منها: مدّ الإشباع و هذا إذا كان السبب موجودا و لم يكن الحرف مكتوبا، بل كان  
حاصلا من إشباع الضمة أو الكسرة كما في: «مَالَهُ أَخْلَدَهُ»<sup>٩</sup> و «مِنْ أَحَدٍ»<sup>١٠</sup>.

و منها: مدّ العدل و هذا إذا كان السبب هو الساكن المدغم، كما في: «وَلَا الضَّالِّينَ»<sup>١١</sup>  
و «الْحَاقَّةُ»<sup>١٢</sup>.

و منها: مدّ البدل و هذا إذا كان حرف المدّ منقلبا عن غيره و لم يكن بعده مدغم، كما

١- سورة سبأ، الآية ١٤. ٢- سورة ص، الآية ١.

٣- سورة يس، الآية ١.

٤- سورة الرعد، الآية ١٩ و سورة إبراهيم، الآية ٥٢ و....

٥- سورة الفاتحة، الآية ٥.

٦- سورة البقرة، الآية ٣ و سورة الانعام، الآية ١٥٤ و....

٧- سورة الزمر، الآية ٣٣.

٨- سورة البقرة، الآية ٢١ سورة النساء، الآية ١ و....

٩- سورة الهمزة، الآية ٣.

١٠- سورة مريم، الآية ٩٨ و سورة النور، الآية ٢١ و....، في المخطوطة: «به أحد».

١١- سورة الفاتحة، الآية ٧. ١٢- سورة الحاقة، الآية ١ و ٢ و ٣.

في: «الأن»<sup>١</sup> و «قَدْ عَصَيْتَ»<sup>٢</sup> في سورة يونس و «الَّذِينَ»<sup>٣</sup> في سورة الأنعام و «الله»<sup>٤</sup> بهزتين في سورتي يونس والنمل فالأصل «الان» و «الذكرين» و «الله» بهزتين أولهما استفهامية وهذا أحد موضعي جواز إلتقاء الساكنين على غير حدّه. و ثانيهما ما كان سكون المدّ عارضيا، كما في: «تُسْتَعْبَيْنَ»<sup>٥</sup> و يسمّى إلتقاء الساكنين في نحو: «وَلَا الضَّالِّينَ»<sup>٦</sup> مما كان الساكن الأول فيه من حروف المدّ والثاني مدغما فيه به على حدّه.

و منها: العارض و هذا إذا كان السكون للوقف كما مرّ. و منها: اللّازم و يسمّى بالمشبع و مدّ الفواتح أيضا و قد خصّصوه بالحروف المقطّعة التي تتلث عند التلفظ بها مع كون وسطها من حروف المدّ، كما في اللام و الميم من: «آلَمَ»<sup>٧</sup> بخلاف الألف و بخلاف: «طَه»<sup>٨</sup> و قد حكوا الوجهين في العين من: «تَهَيَّئْ»<sup>٩</sup> مع أنّ ما قبل الياء مفتوح و صرّح الشاطبي بأفضليّة المدّ فيه. قال: و مدّ له عند الفواتح مشبعا و في عين الوجهان و الطول فضلا و في نحو «طَه» القصّر إذ ليس ساكن و ما في الف من حرف مدّ فيمطلا<sup>١٠</sup> و منها: الجائز و هذا إذا وقع الياء أو الواو بين الفتحة و الهمزة و هما حينئذٍ و إن لم يكونا من حروف المدّ لما ذكر و لكن جَوَزَ الشاطبي الوجهين: المدّ و القصّر. و ظاهره أنّه لا رجحان في شيء منهما. قال:

١- سورة البقرة، الآية ٧١ و سورة النساء، الآية ١٨ و....

٢- سورة يونس، الآية ٩١. ٣- سورة الانعام، الآية ١٤٣ و ١٤٤.

٤- سورة يونس، الآية ٥٩ و سورة النمل، الآية ٥٩.

٥- سورة الفاتحة، الآية ٥. ٦- سورة الفاتحة، الآية ٧.

٧- سورة البقرة، الآية ١ و سورة آل عمران، الآية ١ و....

٨- سورة طه، الآية ١. ٩- سورة مريم، الآية ١.

١٠- حرز الأمانى، ص ٣٢.

وإن تسكن اليا بين فتح و همزة بكلمة أو واو فوجهان جملا  
 بطول وقصر وصل وریش و وقف و عند سكون الوقف للكلّ اعملا<sup>١</sup>  
 إشارة إلى أنّ جميع القراء حكموا بجواز الوجهين فيما إذا كان ما بعد [٤٩] الواو، الياء  
 ساكن بالوقف في غير الهمزة، كما في: ﴿وَاللَّيْلُ﴾<sup>٢</sup> و ﴿أَرَأَيْتَ اللَّذِينَ﴾<sup>٣</sup>  
 و منها: مدّ التفخيم و هو في كلمة التهليل و ما يجري مجراها.  
 و منها: مدّ المبالغة و هو في لاء نفي الجنس و لا يخفى أنّ السبب في هذين الموضعين  
 أمر معنوي.  
 و إمّا في حكمه فظاهر القراء، بل صريح أكثرهم وجوبه في المتصل و ما يجري مجراه  
 و أكثر الفقهاء لا يوجبونه. و أمّا المنفصل فالظاهر أنّه لا خلاف في عدم وجوبه، حتّى من  
 القراء.  
 و إمّا في قدره فالطبيعي لا يزداد على ألف واحدة و في العارضي أقوال. فقليل: ألفات  
 أربع أو خمس مطلقا و قيل: هذا في الواجب و في المستحب ثلاث أو إثنتان و يسمّى قدر  
 الثلاث بالمدّ المنطبع و الإثنتين بالمتوسط و الواحد بالقصر.  
 و إمّا في علامته في المصاحف فهي و هل هي بعينها لغير الواجب أيضا أو يترك بدونها  
 أو يعلم بالحمرة وجوه.

### الفصل السابع: في بعض ما يتعلّق بالإدغام

و هو بتشديد الدال كما عبّر به البصريّون؛ و بتخفيفها كما عبّر به الكوفيّون لغة مطلق  
 الإدخال و في صناعة أهل هذا الفنّ على ما قيل<sup>٤</sup>: إدخال حرف في آخر بينهما مناسبة من  
 المناسبات الآتية و ذلك بأن يؤتى بحرفين ساكن و متحرّك من غير فصل بينهما من مخرج

١- نفس المصدر.

٢- سورة المدثر، الآية ٣٣ و سورة التكوثر، الآية ١٧.

٣- سورة الفضل، الآية ٢٩. ٤- لسان العرب، ج ١٢، ص ٢٠٣.

واحد؛ فإن كان الساكن في أصله متحرّكا وقد سكن لإدغامه في الثاني، فالإدغام كبير كما في: «الزَّجْنِمِ \* فَالِكٌ»<sup>١</sup> بإسكان الميم من: «الزَّجْنِمِ» و ادغامه في الميم من: «فَالِكٌ»، كما هو قراءة أبي عمرو والبصري و حمزة ومثله: «مَا مَكَّنِي»<sup>٢</sup> فإن الأصل «ما مكنتني» و «لَا تَأْمَنَّا»<sup>٣</sup> في: «لَا تَأْمَنَّا».

و عن عاصم انحصار الكبير في القرآن في هذين و حكى عن بعض جوازه في: «مَنَاسِكُكُمْ»<sup>٤</sup> و «مَا سَلَكُكُمْ»<sup>٥</sup> و لا خلاف في عدم وجوبه إلّا في الموضعين لعدم وجوب إسكان الأول المعتبر فيه، فتدبر.

و هل يستحب في الصلوة أم يمنع منه؟ قولان. و قد يعلّل للثاني بنقص الحرف الموجب لنقص الثواب و إن كان الساكن بأصله فصغير. و أقسامه ثلاثة: الأول: إدغام المتقاربين في المخرج كالدال في السين من: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ»<sup>٦</sup> و في الجيم من: «قَدْ جَاءَ»<sup>٧</sup>.

و الثاني: إدغام المتجانسين فيه مع اختلافهما ذاتا و وصفا كالذال في الظاء من: «إِذْ ظَلَمُوا»<sup>٨</sup> و التاء في الطاء من: «قَالَتْ طَائِفَةٌ»<sup>٩</sup>.

و الثالث: إدغام المتماثلين في الذات و الصفة كما في: «قُلْ لَهُمْ»<sup>١٠</sup> و «يَذَرِكُمْ»<sup>١١</sup> و «أَضْرِبْ بِقَضَاكَ الْبَحْرَ»<sup>١٢</sup> و «رَبِّحْتَ تِجَارَتَهُمْ»<sup>١٣</sup> و «إِذْ ذَهَبَ»<sup>١٤</sup> و «قَدْ دَخَلُوا»<sup>١٥</sup>.

- |  |                             |
|--|-----------------------------|
| ١- سورة الفاتحة، الآية ٣ و ٤.                        | ٢- سورة الكهف، الآية ٩٥.    |
| ٣- سورة يوسف، الآية ١١.                              | ٤- سورة البقرة، الآية ٢٠٠.  |
| ٥- سورة المدثر، الآية ١٤.                            | ٦- سورة المجادلة، الآية ١.  |
| ٧- سورة هود، الآية ٧٦.                               | ٨- سورة النساء، الآية ٦٤.   |
| ٩- سورة آل عمران، الآية ٧٢ و سورة الاحزاب، الآية ١٣. |                             |
| ١٠- سورة النساء، الآية ٦٣.                           | ١١- نفس المصدر، الآية ٧٨.   |
| ١٢- سورة الشعراء، الآية ٦٣.                          | ١٣- سورة البقرة، الآية ١٦.  |
| ١٤- سورة الأنبياء، الآية ٨٧.                         | ١٥- سورة المائدة، الآية ٦١. |

و الصغير [٥٠] بأقسامه واجب عند جميع القراء إلا ما يأتي استثنائه وقد صرح جمع الفقهاء ببطلان صلوة المخلّ به لخروج الكلمة عن القرآنية، فيكون من كلام الآدميين.  
و حكي في بعض الكتب اتفاقهم على إدغام الذال في الذال و الظاء، و الدال في الدال و التاء، و التاء في التاء و الدال و الطاء، و اللام في اللام و الراء، و الطاء في التاء، و القاف في الكاف.

و قد تقدّم وجوب إدغام لام التعريف في حروف مخصوصة و عدم جوازه فيما عداها و قد اختلفوا في إدغام الذال في التاء و الجيم و الدال و الزاء و السين و الصاد.  
فعن عاصم عدمه و كذا في إدغام الدال في الجيم و الذال و الزاء و السين و الشين و الصاد و الضاد و الطاء، و كذا في الزاء في السين و العكس، و كذا في الهاء في الحاء المهملة.

قال الرضي: و تركه أحسن و كذا في العين المهملة في الحاء، و في الحاء في الهاء و الغين، و في الغين المعجمة في الخاء كذلك، و عن أبي عمرو إدغام الشين المعجمة في المهملة و عن بعض العكس و عن البصريين المنع مطلقاً.

و لا يجوز الإدغام في نحو: «سُورَةُ مَرْفُوعَةٍ»<sup>١</sup> لإلتباس الفعل بضمّتين بالفعل بالضم فالسكون و كذا في: «وتد»، لإلتباسه بمادة أخرى و هي «وَدَّ»<sup>٢</sup> و عن بني تميم جوازه.  
و كذا لا يجوز إدغام الهمزة في مثلها مطلقاً سواء كانا في كلمة واحدة أو في كلمتين و لا إدغام حرف المد كما في: «فِي يَوْمٍ»<sup>٣</sup> لفوات الغرض و هو المدّ و لما إدغام الحروف المجموعة في (ضوى مشفر)<sup>٤</sup> إلا مع التماثل كما في «سَيِّد».

١- سورة الغاشية، الآية ١٣.

٢- سورة البقرة، الآية ١٠٩ و سورة النساء، الآية ١٠٢.

٣- سورة إبراهيم، الآية ١٨ و سورة السجدة، الآية ٥ و....

٤- حروف التي لا تدغم فيما يقاربها.



و عن حفص إظهار اللام في: «بَلْ زَانَ»<sup>١</sup> والنون في: «مَنْ رَاقِي»<sup>٢</sup> مع السكت فيهما وهو الوقف إلّا في قطع النَّفْس وفي: «أَوْ وَزَنُوهُمْ»<sup>٣</sup> قولان والأولى ترك الإدغام فيه لما تقدّم.

واختلفوا أيضا في إدغام النون من: «يَسْ»<sup>٤</sup> في الواو من: «وَالْقُرْآنِ»<sup>٥</sup> وكذا في: «نَّ وَالْقَلَمِ»<sup>٦</sup> هذا في الوصل؛ وأما في الوقف، فلا بدّ من إظهار النون ويخفى النون من عين «تَهَيَّئْ»<sup>٧</sup> ومن سين «طَسْ»<sup>٨</sup> و «خَمْ \* عَسَقْ»<sup>٩</sup> وربما يدعى أنّه لا خلاف فيه.

### الفصل الثامن: في الوقف

والكلام إمّا في حدّه أو في أقسامه أو في حكمه.  
أما حدّه: فهو قطع الكلمة بالنفس عمّا بعدها ولو فرضا مع اسكان آخرها أو ما يجري مجراه مما يأتي ويسمى الوقوف عن التلفظ بالكلمة بالقدر المعتدّ به، ثم الشروع فيما بعدها بالوقفة وبغيره بالسكتة.  
و هل يجوز الوصل بالسكون [٥١] أو الوقف بالحركة؟ خلاف مفصّل في الفقه؛ والأحوط تركهما وإن كان في بطلان الصلوة بهما نظر.  
وأما أقسامه: فمنها: التامّ وهو الوقف على ما لا تعلق له بما بعده مطلقا لا بحسب اللفظ ولا بحسب المعنى كما في: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>١٠</sup> وكما في أواخر السور.

١- سورة المطففين، الآية ١٤. ٢- سورة القيامة، الآية ٢٧.

٣- سورة المطففين، الآية ٣. ٤- سورة يس، الآية ١.

٥- سورة يس، الآية ٢. ٦- سورة القلم، الآية ١.

٧- سورة مريم، الآية ١. ٨- سورة النمل، الآية ١.

٩- سورة الشورى، الآية ١ و ٢.

١٠- سورة البقرة، الآية ٥ و سورة آل عمران، الآية ١٠٤ و....

و في منهاج النشر في القرات العشر<sup>١</sup>: أن التام ما يحسن كل من الوقف به و الابتداء بما بعده مع عدم تعلّق لما بعده بما قبله؛ مثل قوله: ﴿فَالَيْكَ يَوْمَ الدِّينِ﴾<sup>٢</sup> إلى آخره.

و في بعض الكتب إن لم يوجد فيما وقف عليه تعلّق بما بعده لا لفظاً ولا معناً، فالوقف تامّ مثل: ﴿إِنَّا لَنَسْتَعِينُ﴾<sup>٣</sup> وأكثر ما وجد في الفواصل و رؤس الآي و قد يوجد قبل انقضاء الفاصلة نحو: ﴿جَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِيهَا أَذِلَّةً﴾<sup>٤</sup> و قوله: ﴿أَذِلَّةً﴾ آخر كلام بلقيس و ﴿تَفْعَلُونَ﴾ هو رأس الآية.

و قد يوجد بعد انقضائها نحو: ﴿لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ \* وَ بِاللَّيْلِ﴾<sup>٥</sup> إذ رأس الآية ﴿مُصْبِحِينَ﴾ و تمام الكلام و بالليل فإنه معطوف على المعنى؛ أي: بالصبح و بالليل؛ و كذا ﴿عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَ زُخْرُفًا﴾ فإن رأس الآية ﴿يَتَكَبَّرُونَ وَ زُخْرُفًا﴾ معطوف على ﴿سُقُفًا﴾<sup>٦</sup> إلى آخره.

و منها: الكافي و هو الوقف على كلمة تعلّقت بما بعدها معنى لا لفظاً كما في: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>٧</sup> و في منهاج النشر: أن الكافي هو ما يحسن كل من الوقف به و الابتداء بما بعده و لكن كان ما بعده متعلّقاً بما قبله، مثل قوله: ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>٨</sup> حيث إنّ الجملة الثانية متعلّقة بما قبلها من حيث المعنى و اللفظ إلى آخره. فليتأمل.

١- لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعة القرآنية، ج ٥، ص ٢٧.

٢- سورة الفاتحة، الآية ٤.

٣- سورة النمل، الآية ٣٤.

٤- سورة الصافات، الآية ١٣٧ و ١٣٨.

٥- سورة الزخرف، الآية ٣٣ و ٣٤ و ٣٥.

٦- سورة البقرة، الآية ٢ و سورة آل عمران، الآية ٩ و....

٧- لم نعثر عليه و لكن انظر: الموسوعة القرآنية، ج ٢، ص ٩٧.

٨- سورة البقرة، الآية ٥.

و منها: الحسن و هو الوقف على كلمة يُفهم معناها بدون ما بعدها، فلم يكن تعلق به إلا بحسب اللفظ كما في الوقف على ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ و ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾، فإن المفهوم من كل منهما كلام تام يصح السكوت عليه و ﴿زَبَّ الْغَالَمِينَ﴾ و ﴿الزُّخْفِ﴾ صفتان متعلقان بهما.

و في المنهاج<sup>١</sup>: إن الحسن هو ما يحسن الوقف به و لكن يقبح الإبتداء بما بعده كالوقف على كل من ﴿زَبَّ الْغَالَمِينَ﴾ و على ﴿الزُّجَمِ﴾، فإن الوقف على كل منهما حسن و لكن لا يحسن الإبتداء بما بعده، لكونه صفة لما قبله إلى آخره.

و منها: القبيح و هو كما في المنهاج<sup>٢</sup>: ما لا يحسن الوقف به و لا الإبتداء بما بعده كالوقف على ﴿بِسْمِ﴾ و الإبتداء ب﴿الله﴾ و على ﴿فَالَيْكَ﴾ و الإبتداء ب﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾. و أما حكمه، فلا يجوز القبيح لخروج الكلام معه عن الأسلوب العربي و قد [٥٢] صرح جماعة بأنه لا يجب شيء من الوقوف بالوجوب الشرعي الموجب للمعصية بالترك؛ و لكن ربما يفسد به المعنى، كما في قوله: ﴿وَلَا يَخْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>٣</sup> و يسمى هذا الوقف باللازم.

و ربما يقال بوجوبه شرعا أيضا، نظرا إلى لزوم اللحن بدونه و فيه نظر. و صرح بعضهم بلزوم الوقف في تسعة و تسعين موضعا من القرآن، يوجب ذكرها التطويل. و ربما يفسد المعنى بالوقف، فيسمى بوقف الكفران و هو مخصوص بما أوجب كفره بقصده و منه ما وعد عليه الثواب و المغفرة، فيسمى بالغفران و منه ما ثبت من النبي ﷺ، فيسمى بوقفه كوقف جبرئيل.

١- لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعة القرآنية، ج ٢، ص ٩٧.

٢- لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعة القرآنية، ج ٥، ص ٢٨.

٣- سورة يونس، الآية ٦٥.

و قد يجوز الوقف و الوصل في كلمة مع أولوية الوقف لثبوته بالدليل، فيسمى بالجائز  
و قد يرجح الوصل لذلك فبالمجاز و قد يجوز الوقف لضيق نفّس القاري، فيسمى بوقف  
الرخصة و قد لا يقيّد بشيء من ذلك، فمطلق و هذا في آخر الكلام مع استحسان الوقف.  
و أمّا طرفه:

فمنها: الإسكان المجرد عن الروم و الأشمام و محله المتحرك مطلقا، سواء كان بحركة  
إعرابية أو بنائية، و سواء كان اسما أو فعلا أو حرفا، و سواء كان ما قبل الآخر ساكنا أو  
متحركا، و سواء كان منونا أو غير منون و لذا كان السكون هو الأصل في طرق الوقف.  
و قد يقال: إنّ المنون لا يسكن و هو ضعيف؛ نعم في المنون المنصوب يبدل التنوين  
ألفا، كما يأتي و أمّا في غيره، فيسقط التنوين و الحركة مطلقا.

و منها: الروم و هو أداء الحركة خفية بحيث لا يسمعها إلّا القاري و من يقرب منه و لذا  
قيل<sup>١</sup>: إنّ مقداره أداء ثلث الحركة ولا يجوز في المفتوح كما في: «أين» و لا في المنصوب  
كما في: «عليما».

و لكن عن سيبويه نقله فيه عن بعض العرب و حكى عن بعض القراء لزومه في  
المشدّد المفتوح كما في: «يَهْنُ»<sup>٢</sup> و «عَلَيْنَهْنُ»<sup>٣</sup> نظرا إلى أنّ في الإسكان حذفًا للمدغم  
فيه و لكن المشهور المنع مطلقا، بل في بعض الكتب أنّه خلاف إجماعهم و عن بعضهم أنّه  
مذهب الجهال.

و منها: الإشمام و هو ضمّ الشفتين بعد الإسكان من غير صوت جليّ يسمع،  
و لا خلاف في جوازه في المضموم و كذا في عدمه في غيره، و قد اختلفوا في جواز  
الإشمام و الروم و عدمه في هاء التانيث كـ ﴿رَحْمَةٍ﴾ حال الوقف و ميم الجمع كما في:

١- تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٠٦.

٢- سورة النساء، الآية ٢٣ و سورة الاحزاب، الآية ٥٢.

٣- سورة يوسف، الآية ٣١ و سورة النور، الآية ٦٠ و....

﴿إِنِّيكُمْ﴾ وفي نحو: [٥٣] ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ﴾<sup>١</sup> مما الحركة فيه عارضية لإلتقاء الساكنين والأكثر على الثاني، كما قيل، نظرا إلى اختصاصهما بالمتحرك بالحركة الأصلية وهي مفقودة فيما ذكر.

وقد يقال: الجواز اعتبارا بحال المبدل منه في الأول والإشباع في الثاني. ومنها: الإبدال بالألف ولا شبهة في جوازه في كل منصوب منون، فيقال في ﴿زَحِيمًا﴾: رحيمًا بالألف ولا يجوز في المرفوع والمجرور للإلتباس. ولكن ربما يبدل في الأول بالواو وفي الثاني بالياء وليس بفصيح كترك الإبدال بالألف في المنصوب. وفي الوقف على النون من «إذن» وجهان: الإبدال بالألف والإسكان وكذا في المفرد المذكر من الأمر المؤكد بالنون الخفيفة.

وعن المازني<sup>٢</sup>: تعين الثاني في الأول. وعن أبي حيان<sup>٣</sup>: دعوى الإجماع على تعين الأول في الثاني وفي «لن» و«ان» الضمير للمتكلم وفي قراءة ضعيفة قلب الألف المبدلة من التنوين همزة وفي أخرى كذلك قلبها واوا أو ياء وكذلك ألف التأنيث. وكلما كان آخره ألفا فالوقف عليها بلا خلاف، بل عليه ادعى الإتفاق. وهل الألف حينئذ مبدلة من التنوين مطلقا أو باقية على حالها كذلك أو مبدلة من التنوين حال النصب خاصة؟ أقوال. ومنها: الإبدال بالهاء وهذا شائع في الوقف على تاء التأنيث الإسمية وقد يوقف على التاء أيضا وهذا ضعيف إلا في الجمع المؤنث ولا يوقف بالهاء في «هَيْهَاتَ»<sup>٤</sup> إلا في قراءة ردية.

ومنها: الحاق هاء السكت وهو واجب في نحو: ﴿ق﴾<sup>٥</sup> وجائز في نحو: «لم يرمه» وفي نحو: ﴿كِتَابِيَّةٌ﴾<sup>٦</sup> و«لمه» و﴿هَيْهَاتَ﴾<sup>٧</sup> و﴿هَؤُلَاءِ﴾<sup>٨</sup> على لغة القصر.

١- سورة الإسراء، الآية ١١٠. ٢- لم نعثر عليه.

٣- لم نعثر عليه. ٤- سورة المؤمنون، الآية ٣٦.

٥- سورة ق، الآية ١. ٦- سورة الحاقة، الآية ١٩ و ٢٥.

٧- سورة آل عمران، الآية ١٥٤ و سورة المائدة، الآية ٢٤ و....

٨- سورة البقرة، الآية ٣١ و سورة المائدة، الآية ٥٣ و....



و منها: حذف الياء وهو جائز في الوقف على ما آخره ياء مكسور ما قبلها. ولا فرق بين كونها أصلية كما في: «القاضي» أو للضمير كما في: «غلامي» و «ضربن». هذا في غير حالة النصب؛ وأما فيها فلا يجوز الحذف اتفاقا، كما قيل، بل عدمه مطلقا أكثر، إلا في نحو: «قاضي» بالحذف أكثر وقيل<sup>١</sup>: لزم لحوق هاء السكت في نحو: «رأيت القاضي».

و منها: إثبات الواو والياء وحذفهما في كل معتل بهما مع وقوعه في آخر الفواصل والقوافي، ولا يجوز حذفهما إذا كانا ضميرين ويجوز حذف الياء من نحو: «ضربه» و «ضربهم» و «عليكم» في لغة من ألحق الواو في الوصل بذلك.

قال الطبرسي في مجمع البيان<sup>٢</sup>: قرء حمزة «عليهم» بضم الهاء و سكون الميم وكذلك «لديهم [٥٤] وإلهم». و قرء يعقوب بضم كل هاء قبلها ياء ساكنة في التثنية والجمع المذكّر والمؤنث نحو: «عليهما وفيهما وعليهم وفيهن وعليهن وفيهن». و قرء الباقون «عليهم» وأخواتها بالكسر. و قرء في الشواذ «عليهما» و قرء ابن أبي إسحق و عيسى الشقفي «عليهم» و قرء الحسن البصري و عمرو بن قائد «عليهم» مكسورة الهاء مضمومة الميم. و قال أيضا: تمّ اختلف القراء في الميم، فأهل الحجاز وصلوا الميم بواو وانضمت الهاء قبلها أو انكسرت قالوا: «عليهما و على قلوبهما و على سمعهم» و الباقون بسكون الميم.

و أمّا إذا لقي الميم حرف ساكن، فإنّ القراء اختلفوا، فأهل الحجاز و عاصم و ابن عامر يضمّون على كسر الهاء و يضمّون الميم نحو: «عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ»<sup>٣</sup> و «مِنْ دُونِهِمْ»<sup>٤</sup> و «افْرَوْ تَيْنِ»<sup>٥</sup>، و ابو عمرو يكسر الهاء و الميم و حمزة، و الكسائي يضمّان الهاء و الميم معا و كلّ هذا الاختلاف عن أهل البيت عليهم السلام إلى آخره.

١- التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ١٨٥.

٢- مجمع البيان، ج ١، ص ٦٧.

٣- سورة البقرة، الآية ٦١ و سورة آل عمران، الآية ١١٢.

٤- سورة الأنفال، الآية ٦٠ و سورة مريم، الآية ١٧ و....

٥- سورة القصص، الآية ٢٣.

و منها: التضعیف و هو جائز في نحو: «جعفر» و لتفصیل هذه الطرق مقام آخر.  
و أمّا علامات: ف«ط» للمطلق، و «م» لللازم، و «ص» للرخصة، و «ج» للجائز، و «ز» للمجوز، و «ق» علامة لقد قيل: إنه بالوقف و إن كان الوصل أولى، و «قف» للوقف المشهور، و «وقفه» للأمر بالوقف عند المتأخرين و قد يبدل بـ«قف»، و «قلا» لعدم الوقف، و «صل» للوصل مع جواز الوقف، و «صلى» لأولية الوصل، و «ك» لكذلك أي: حكم هذه الكلمة ماسبق من الوقف و غيره.

و ربما وقع الخلاف في ذلك بين القراء فيجمع بين ما ذكر، مثلاً يكتب «ز صلى» و «ق صلى» و هكذا.

و إعلم: أن «هـ» علامة لخمس آيات عند الكوفيين و البصريين و «ع» لعشر كذلك و قد تكتب للأول «خ» و للثاني «ى» و قد يصرّح بالخمس و العشر و «خب» لخمس على مذهب البصريين و «عب» لعشر على مذهبهم و «تب» لكونه آية على مذهبهم و «لب» لكونه ليس بآية على مذهبهم.

### الفصل التاسع: في الإمالة

و هي أن يشرب الفتحة و الألف شيئاً من صوت الكسرة و الياء و هي شائعة عند بني تميم و بني أسد و قيس و أهل نجد؛ و منعها الحجازيون و المقتضي لها عند الأولين أحد [٥٥] أمور:

منها: الكسرة الأصلية إذا كانت قبل الألف بفاصل حرف كما في: «عماد» أو حرفين أولهما ساكن كما في: «شمال» و إنما جازت في: «درهمان» لخفاء الهاء، فكان الفاصل حرفان، و كذا إذا كانت بعدها بلافاصل، و لا فرق في ذلك بين كونها في كلمة و كلمتين ولكن قد ادعى الاتفاق على عدم الإمالة في: ﴿فَالَيْكَ يَوْمَ الدِّينِ﴾<sup>١</sup> مع أن المقتضي موجود، نعم قرء «ملك» بإسقاط الألف.

١- سورة الفاتحة، الآية ٤.

و منها: تقدم الياء على الألف أو تأخرها عنها كما في: «البنيان» و «البائع» و لو فصل بينهما بشيء لم تجز إلا إذا كانت الياء ساكنة، فتجوز حينئذ مع وحدة الفاصل و ربما يمنع من الإمالة في صورة تأخير الياء.

منها: كون الألف منقلبة عن الواو و المكسورة كما في «خاف». قيل: هذا مخصوص بالفعل.

و منها: كونها منقلبة عن الياء، كما في: «ناب و الرحى و سال و رمى».

و منها: صيرورتها ياء في بعض الأحوال، كما في: «دعى و حبلى»، إذ يقال في المجهول «دعى» و في التثنية «حبليان».

و منها: كونها في الفواصل، كما في: «**والضحى**»<sup>١</sup>.

و منها: كونها منقلبة عن التنوين، كما في: «رأيت زيدا» في الوقف حكاه سيبويه و موانع الإمالة أمور:

منها: أن تقع قبل الألف حرف من المستعلية، كما في: «غالب» و كذا لو وقع بعدها بلا فاصل أو بحرف، كما في: «**فأصبح**»<sup>٢</sup> و «واثق»، هذا إذا لم يكن الألف مقلوبة من واو مكسورة و إلا جازت الإمالة.

و منها: أن يقع قبلها أو بعدها راء غير مكسورة كـ «**يزام**»<sup>٣</sup> و «**نكافير**»<sup>٤</sup>. نعم تجوز في «**بل زان**»<sup>٥</sup> لأنقلاب ألفها عن الياء و كذا في: «**تثري**»<sup>٦</sup> إذ يقال: «تثريان».

و منها: كون الكلمة مبنية إلا إذا سمى بها.

فائدة: قيل لو كان قبل هاء التأنيث حرف من حروف (حثت زينب لزود شمس) يوقف عليها مع الإمالة نحو: «**خليفة**»<sup>٧</sup> و كذا لو كان حرف من حروف (اكهو) و كان قبل

١- سورة الضحى، الآية ١. ٢- سورة الأعراف، الآية ٦٨.

٣- سورة عبس، الآية ١٦. ٤- سورة البقرة، الآية ٤١.

٥- سورة المطففين، الآية ١٤. ٦- سورة المؤمنون، الآية ٤٤.

٧- سورة البقرة، الآية ٣٠ و سورة ص، الآية ٢٦.

الحرف كسرة أو ياء ساكنة نحو: «مَلَانَكَة»<sup>١</sup> فلو كان قبل فتحة أو ضمة فالإمالة ضعيفة وكذا لو كان قبلها حرف من حروف (حق ضغطا عص خط).

### الفصل العاشر: في إشارة إجمالية إلى أسماء القراء ورواتهم

فاعلم أنَّ المشهورين من القراء الماهرين في فنِّ القراءة والتجويد، عشرة و لكلِّ منهم من يروي عنه إمَّا بواسطة أو بدونها.

فمنهم: نافع المدني يروي عنه عيسى الملقب بـ«قالون» و عثمان الملقب بـ«ورث» و علامة الأوَّل «ا» و الثاني «ب» و الثالث «ج».

و منهم: [٥٦] عبدالله بن كثير المدني و علامته «د»، يروي عنه أحمد البرقي بلا واسطة و علامته «هـ» و محمد الملقب بـ«قنيل» و علامته «ز».

و منهم: أبوعمر و المازني البصري و علامته «ح»، يروي عنه يحيى اليزيدي المكنى بأبوعمر الدوري و علامته «ط» و أبوشعيب السوسي و علامته «ي».

و منهم: عبدالله بن عامر الدمشقي الشامي و علامته «ك»، يروي عنه هشام و عبدالله بن ذكوان بواسطة و علامة الأوَّل «ل» و الثاني «م».

و منهم: أبوبكر عاصم بن لَهْدَلَه بنت أبي النجود الكوفي و علامته «ن» و قد أخذ قرائته من سعد بن أياس الشيباني و غيره ممن أخذ عن علي بن أبي طالب عليه السلام و هو من أفاضل القراء و فصحاءهم و قد أمضى على قرائته في هذه الأزمنة و كتب المصاحف عليها بالسواد و كتب القُرَّات من غيره بالحمزة توفَّى في كوفة سنة ثمان و عشرين و مائة من الهجرة النبويَّة.

و روى عنه أبوبكر شعبة بن عياش بن سالم الأسدي الكوفي و علامته «ص» و كان ماهراً في النحو و سائر العلوم الأدبية و الحديث و التجويد.

١- سورة الإسراء، الآية ٩٥ و سورة التحريم، الآية ٦.

و روى عن عاصم بلا واسطة و حكى أنه قرء القرآن ثماني عشر ألف مرة، توفي بكوفة سنة ثلاث و تسعين و مائة؛ و أبو عمر و حفص بن سليم بن مغيرة الأسدي الكوفي و علامته «ع».

و روى عن عاصم بلا واسطة أيضا. قيل: و روايته منه أصح من رواية شعبة. و منهم: همزة الكوفي و علامته «ف»، روى عنه خلف و علامته «ض» و خلاد و علامته «ق».

و منهم: على الكسائي الكوفي و علامته «ر» سمى بالكسائي لأنه أحرم في كساء، روى عنه أبو الحارث و علامته «ش» و حفص و علامته «ت» و هؤلاء السبعة من أجلاء القراء و قرائتهم أشهر من سائر القراء.

و قد صرح جماعة من الفقهاء بجواز القراءة بها و استدّلوا عليه بجملة من الروايات الدالة على أن القرآن نزل على سبعة أحرف<sup>١</sup> و تحقيق المسألة في الفقه. و قد أشار الشاطبي إلى هؤلاء السبعة و روايتهم بقوله:

فمنهم بدور سبعة قد توسطت      سماء العلى و العدل زهرا و كملا  
لها شهب عنها استنارت فنوّرت      سواد الدجى حتى تفرق و انجلا<sup>٢</sup>  
و منهم: أبو جعفر الكوفي و علامته «ث» يروي عنه ابن جَمَاز و علامته «خ» و ابن ذروان و علامته «ذ».

و منهم: يعقوب يروي عنه إدريس و علامته [٥٧] «ش» و روح علامته «ف». و منهم: خلف بن وردان يروي عنه إسحق و إدريس. و اعلم أنه ينبغي الاقتصار على القراء المشهورة و الاحتراز عن الشواذ و إن كانت مروية، فقد روى الكليني في الكافي بسنده المذكور فيه عن هاشم بن أبي سلمة. قال:

١- الخصال، ج ٢، ص ٣٥٨، نزل القرآن على سبعة أحرف.

٢- حرز الأمان، ص ٢١.



«قرأ رجل على الصادق عليه السلام وأنا استمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأ [ها] الناس فقال عليه السلام: كفّ عن هذه القراءة، إقرأ كما يقرأ الناس حتى تقوم<sup>١</sup> القائم عليه السلام، فإذا قام القائم قرأ كتاب الله على حدّه وأخرج المصحف الذي كتبه علي عليه السلام»،<sup>٢</sup> إلى آخره.

و عن محمد بن سليمان عن بعض أصحابه عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: «جعلت فداك! إنّنا نسمع الآيات من القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها ولا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم؟ فقال: لا، إقرأوا كما تعلّمتم، فسيجيئكم من يعلمكم»<sup>٣</sup> إلى آخره.

تمّت الرسالة مكتوبة بيد مؤلفها و بيد كاتبها الراجي من الله، أضعف خلق الله اللطيف حسن الشريف ابن علي الكاشاني سنه ١٣٠٩.

---

١- في المصدر: «يقوم».

٢- الكافي، ج ٢، ص ٦٣٣، كتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ٢٣.

٣- نفس المصدر، ج ٢، ص ٦١٩، باب أنّ القرآن يرفع كما أنزل، ح ٢.

## منابع تحقيق

- ١- إبراز المعاني من حرز الأماني في القراءات السبع، أبو شامة عبدالرحمن بن اسماعيل، نشر: دارالكتب العلمية، بيروت.
- ٢- أعلام الدين، حسن بن محمد الديلمي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٣- أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، تحقيق: حسن الأمين، نشر: دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
- ٤- الألفية و النفلية، الشهيد الأول، تحقيق: علي الفاضل القائني النجفي، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٠٨ ق.
- ٥- بحار الأنوار، العلامة المجلسي، نشر: مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ ق.
- ٦- تجويد قرآن كريم، محمدباقر حجتى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ١٣٨١.
- ٧- التحقيق في كلمات القرآن، حسن المصطفوي، الطبعة الأولى، تحقيق و نشر: مؤسسة الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، تهران، ١٤١٧ ق.
- ٨- تفسير الصراط المستقيم، السيد حسين البروجردي، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة معارف الإسلامي، قم، ١٤١٩ ق.
- ٩- تفسير جوامع الجامع، الشيخ الطبرسي، تحقيق و نشر: مؤسسه نشر الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤٢١ ق.
- ١٠- التمهيد في علوم القرآن، محمد هادي المعرفت، مركز مديريت حوزه هاى علميه قم، قم.

- ١١- الجامع لأحكام القرآن، القرطبي، تحقيق: أحمد عبدالعليم البردوني، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ١٢- حرز الأمانی و وجه التهانی فی القراءات السبع، الشاطبي قاسم بن فيره، نشر: مكتبة الأزهر، قاهره.
- ١٣- الخصال، الشيخ الصدوق، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤٠٣ ق.
- ١٤- الدراسات الصوتية عند العلماء التجويد، حمد غانم القدوري، نشر: دار العمار، عمان.
- ١٥- شرح شافية ابن الحاجب، رضي الدين الإسترآبادي، تحقيق: محمد نورالحسن، محمد الزفزاف، محمد محيى الدين عبدالحميد، نشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٣٩٥ ق.
- ١٦- صوت و لحن در قرآن كريم، ترجمه: محمد حسين ملك زاده، انتشارات حضور، قم، ١٣٧٧ ش.
- ١٧- عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، انتشارات جهان، ١٣٧٨.
- ١٨- غيث النفع في القراءات السبع، إبراهيم بن محمد الصفاقسي، نشر: دارالكتب العلمية، بيروت.
- ١٩- الكافي، الشيخ الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر: دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ ش.
- ٢٠- كنز العمال، المتقي الهندي، تحقيق: الشيخ بكري حياني، نشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٢١- لسان العرب، ابن منظور، نشر: أدب الحوزة، قم، ١٤٠٥ ق.
- ٢٢- مجمع البحرين، الشيخ فخرالدين الطريحي، تحقيق: سيد احمد حسيني، نشر: مكتب النشر الثقافة الاسلاميه، ١٤٠٨ ق.
- ٢٣- مجمع البيان، الشيخ الطبرسي، مقدمه: السيد محسن امين العاملي، نشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٥ ق.

- ٢٤- مجموعة مهمة في التجويد و القراءات و الرسم، محمد عبدالوهاب الدسوقي، نشر: مكتبة ابن تيمية، القاهرة.
- ٢٥- المخصص، ابن سيده، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ٢٦- مصباح الشريعة، منسوب به امام صادق عليه السلام، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.
- ٢٧- معجم علوم القرآن، إبراهيم محمد الجرمي، نشر: دار القلم، دمشق.
- ٢٨- مفتاح الكرامة، السيد محمدجواد العاملي، تحقيق: محمدباقر الخالصي، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسة نشر الإسلام، قم، ١٤٢١ ق.
- ٢٩- مقدمات في علم القراءات، محمد أحمد مفلح القضاة، أحمد خالد الشكري، محمد خالد منصور، الطبعة الأولى، نشر: دار العمار، ١٤٢٢ ق.
- ٣٠- الموسوعة القرآنية، جعفر شرف الدين، نشر: مؤسسة تحقيقات و نشر معارف أهل بيت عليهم السلام.
- ٣١- النهاية في غريب الحديث، ابن الأثير، تحقيق: محمود محمد الطناحي، نشر: مؤسسة إسماعيليان، قم، ١٣٦٤ ش.
- ٣٢- وسائل الشيعة، الشيخ حر العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، الطبعة الثانية، قم، ١٤٠٩ ق.





## رساله آب نیسان و قمر در عقرب

مؤلف: محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نورمحمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه تحقیق:

آنچه پیش روی مبارک اهل تحقیق قرار دارد، یکی از آثار کوتاه مرحوم ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی اصفهانی است. مرحوم خاتون آبادی درباره دو موضوع زیبا و ارزنده در این رساله به تحقیق پرداخته و هرکدام را به اجمال تحقیق و اظهار نظر پرداخته است. آب نیسان هم در روایات به آن توجه شده است و هم در آموزه های طب اسلامی به آن توصیه و سفارش شده و درباره آن تأکید گردیده است. همچنین درباره قمر در عقرب و مذهب ازدواج در آن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت رسیده است. در این مقدمه در چند بخش نکاتی را به محضر اهل ادب و تحقیق تقدیم می کنیم.

### الف) آشنایی با مؤلف رساله

میر محمدباقر بن میر محمداسماعیل بن میر محمدباقر بن میر اسماعیل بن میر عمادالدین از علمای معروف زمان شاه سلطان حسین است که به سمت ملاباشی منصوب گشته بود، وی در علوم معقول و منقول استاد و نسبت به بسیاری از فحول

علمای آن زمان مقدم بوده است و اول کسی است که پس از اتمام بنای مدرسه سلطانی چهارباغ اصفهان به سمت مدرسی آن مدرسه انتخاب گردید.

مؤلف کتاب وقایع السنین و الأعوام در وقایع سال ۱۱۲۲ هـ درباره افتتاح مدرسه چهارباغ که خود در آن حضور داشته می نویسد:

«در ماه مبارک رجب المرجب سنه هزار و یکصد و بیست و دو، در روز جمعه دهم شهر مذکور، اهل علم را در مدرسه جدید سلطانی که در جنب چهارباغ اصفهان است، جا دادند و علامه العلمانی مجتهد الزمانی امیر محمد باقرا، خلف مرحمت پناه، عم امجد امیر اسماعیل، در روز مذکور شروع به مباحثه کردند در آن مدرسه.... در وقت شروع به جهت رعایت آداب عالی حضرت مجتهد الزمان تکلیف کرده علامه العلمانی آقا جمال را تا اولاً ایشان شروع نمودند و بعد از آن خود شروع کردند و به بیانی فصیح در کمال تنقیح درس گفتند و حضار آن مجلس عالی از فضلا آقا جمال<sup>۱</sup> و امیر محمد صالح شیخ الاسلام و ملا بهاء الدین، مشهور به فاضل هندی و ملا محمد جعفر و ملا محمد هادی، اولاد ملا محمد باقر خراسانی علیه الرحمه و ملا محمد رضا، ولد ملا محمد باقر شیخ الاسلام و ملا محمد حسین، ولد ملا شاه محمد تبریزی و شیخ زین الدین، نواده شیخ زین الدین صاحب شرح لمعه و سایر اهل فضل و از نجبا و سادات میرزا باقر صدر خاصه و سادات سلسله خلیفه سلطان مرعشی و میرزا سید محمد قاضی، نواده میرزا مهدی اعتماد الدوله و میرزا داود، متولی مشهد مقدس و از امراء محمد سلیم خان ایشک آقاسی باشی دیوان و محمد زمان خان قورچی باشی و موسی خان تفنگچی باشی و شاه وردی خان توپچی باشی و میرزا ابراهیم واقعه نویس و میرزا ربیع مستوفی

---

۱- مقصود آقا جمال الدین خوانساری، فرزند آقا حسین خوانساری، حکیم و دانشمند بزرگ اصفهان است.

خاصه و سایر ارباب مناصب و شاه قلی خان اعتمادالدوله، چون صاحب فرش بود  
بعذرخواهی پنجاه خان نُقل فرستاده خود نیامد».<sup>۱</sup>

### ب) نام شماری آثار خاتون آبادی

در کارنامه علمی آخوند ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی آثار ارزنده‌ای به  
یادگار مانده است که در اینجا به نام شماری این آثار می‌پردازیم.

- ۱- آب نیشان و قمر در عقرب
- ۲- آثار علوی
- ۳- آداب طلب مسائل
- ۴- استجابت دعا = آداب دعا
- ۵- اناجیل اربعه (ترجمه)
- ۶- بیاض
- ۷- تعقیبات نمازها = آداب نماز
- ۸- تعیین اول سال شرعی و روز نوروز (رساله درباره)
- ۹- توبه (رساله در)
- ۱۰- حقیقة النیروز کما فی الاحادیث = نوروزنامه
- ۱۱- رسائل
- ۱۲- صیغ عقود و نکاح و کفاره افطار رمضان (رساله در...) = آداب نکاح = عقود  
نکاح
- ۱۳- عدة السفر و عمدة فی الحضر (ترجمه)
- ۱۴- عقود النکاح و کفارة الافطار
- ۱۵- عهدنامه مالک اشتر (ترجمه)

---

۱- وقایع السنین و الأعوام، ص ۵۵۹ - ۵۶۰.

۱۶- عیون الحساب (ترجمه)

۱۷- فرائض و نوافل یومیه (رساله مختصر در بیان)

۱۸- فقه الرضا (ترجمه)

۱۹- کائنات الجو

۲۰- کنوز النجاح (ترجمه)

۲۱- گلشن هوش در جدال گربه و موش

۲۲- متعه

۲۳- مکارم الاخلاق (ترجمه)

۲۴- نذر

۲۵- نوروزنامه = نوروزیه

وفاتش در ربیع الاول سال ۱۱۲۷ در اصفهان اتفاق افتاد و در تکیه پدرش (تکیه خاتون آبادی) در اطاق دوم شرقی تکیه مدفون گردید.

فرزندش میر محمد اسماعیل مدرس در فقه و حدیث و تفسیر استاد بوده و در مسجد شاه اصفهان امامت می نموده و در مدرسه چهارباغ به تدریس اشتغال داشته است. وفات او به سال ۱۱۶۰ اتفاق افتاد و در جنب پدرش مدفون گردید.<sup>۲</sup>

### ج) تحقیق رساله آب نیشان

پیرامون خواص آب نیشان در آثار طب اسلامی مطالب زیادی آمده است و درباره آن طبیبان مسلمان سخنان زیادی گفته اند.<sup>۳</sup>

۱- مکارم الآثار، جلد اول، ص ۱۳۱.

۲- رجال اصفهان، دکتر محمدباقر کنایی، ص ۶۱-۶۲.

۳- بنگرید: ۱- تذکره اولی الالباب (طب)، ج ۱، ص ۲۱۴، حرف الشین؛ ۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۳۳۲ و نیز در نسخه های خطی؛ ۳- آب نیشان به شماره ۱۳/۱۲۶۷۷ در کتابخانه مرعشی در خواص طبی آب باران ماه نیشان رومی؛ ۴- مفتاح الشفا، محمدکاظم بن

مرحوم خاتون آبادی از مؤلفان پراثر مکتب اصفهان به شمار می‌رود و برخی موضوعات بدیع و زیبا را در رساله‌ای مستقل پرداخته است که نشان از سلیقه خوش و حسن انتخاب ایشان دارد. از جمله این آثار ترجمه اناجیل اربعه، تعیین اول سال شرعی و روز نوروز و رساله آب نیشان است.

از این رساله شش نسخه در کتابخانه‌های زیر موجود است: مجلس به شماره ۶۸۹۰/۲، ملی به شماره ۲۵۹۹/۴، دانشگاه تهران به شماره ۱۲۶۶/۳، سپهسالار به شماره ۱۸۴۴/۳، فهرست کتابخانه محمدحسین مفتاح، تهران، به شماره ۱۲۸۹/۱۷ و قم مرکز احیاء به شماره ۴۰۶۵/۲.

ما این رساله را براساس نسخه مرکز احیاء که حسب الامر فقیه بارع حاج آقا منیر بروجردی احمدآبادی به نگارش درآمده تصحیح و تحقیق کرده‌ایم. امید است این اثر مورد توجه و نظر صاحب شریعت قرار گیرد.

والسلام

محمدجواد نورمحمدی

---

→ غیاث‌الدین محمد بن محمد هاشم طبیب تهرانی، آستان قدس، ج ۱۹، ص ۵۳۹، خاتمه در استشفاء به تربت حضرت امام حسین علیه السلام و آب نیشان؛ ۵- وسیله الشفاء، محمد صالح بن محمدباقر رضوی، مرکز احیاء، ج ۲، ص ۱۰۰، ش ۴۸۶، باب هشتم در طریق استشفاء به آب نیشان.



## آب نیشان

محمداقرین اسماعیل حاتق در آبادی

ش ۴۰۶۵/۲

هَذَا بِسْمِ  
رَبِّكَ الَّذِي  
بَنَىٰ بَنِيَّ  
أَبْنَانًا وَكَتَبَ  
أَن تَقْرَأَ فِي  
الْأَرْكَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَمْدُ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ  
وَمَجْدُ جَوْنِ امْرَأَتِهِ عَلِيٍّ وَفَرْجِهَا عَالَمِ  
مَطْبَعِ جِهَانِ بِمَا صَادَرَ شَدَّكَ دَاعِي دَوَامِ  
دَوْلَتِ قَاهِرَةِ عَهْدِ بَاقِرِ بْنِ مَعْمُودِ الْحَمْدِ  
الْمَخَانُونِ بَادِي رَادِ بَابِ نِشَانِ وَبِ  
شَرِيفِ نِشَانِ مَاءِ رُوحِي وَدَرْ بَابِ بَيْنِكَ  
الْجَدِّ رَا حَادِيكَ وَارْدِ مَشْدِهِ اسْتِ دَرْمَعِ  
كَرْدَنِ اَزْ نِكَاحِ وَعِزِّ اَنْ دَرِ وَقْفِ كِهْ قَرْدِ  
عَقَرِ بِاَشْدِ اَيَا مَرَادِ بُوْدَنِ مَاءِ اسْتِ دَر  
بِرَابِ

معلوم می که بودن کواکب در برج یا مغرب  
 سمت قبله و مثل ان از ان معلوم شود  
 وجه بعد دارد که بعضی از احکام شرعی  
 میقیس باشد برین قدر از معرفت علم را  
 و وجوه دیگر نیز برای ترجیح قول مشهور  
 از اخبار مستفاد میشود و بجهت اتم  
 در اخصار ترك ذكر انها و ترك تفصیل  
 قول در این مسئله نمود و اگر کسی غایت  
 هر دو قول نماید یقین که با احتیاط اتم  
 و بیابید یا است که درین زمان کواکب  
 صورت عقر از برج عقر بیرون  
 اند سوای شش کواکب از جمله صورت  
 عقر که انها را جهت العقر میمانند  
 و شش کواکب مزبور در برج عقر  
 والله اعلم حقایق الاحکام و عجایب الکرام  
 عیم



بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

و بعد؛ چون امر اشرف اعلی و فرمان عالم مطیع جهان پیما صادر شد که داعی دوام دولت قاهره، محمد باقر بن اسمعیل الحسینی الخاتون آبادی را در باب آب نیشان و سبب شرافت نیشان ماه رومی و در باب اینکه آنچه در احادیث وارد شده است در منع کردن از نکاح و غیر آن در وقتی که قمر در عقرب باشد، آیا مراد بودن ماه است در برابر کواکب عقرب یا در محاذات قطعۀ [ای] از فلک اطلس که آن را منجمان برج عقرب می نامند؟ آنچه به خواطر ناقص رسد، بر سبیل اختصار بعرض رسانم:

لهذا بعرض می رساند که نیشان نام ماه هفتم<sup>۱</sup> است از ماههای تاریخ رومیان<sup>۲</sup>، و ماههای ایشان دوازده است و به جهت هر ماهی اسمی وضع کرده اند به این تفصیل:

---

۱ - برخی نیشان را ماه هشتم از ماههای رومی دانسته اند و علت آن نیز آن است که شروع ماههای رومی را از ایلول دانسته اند که بنابراین نیشان ماه هشتم سال می شود. ... دهخدا نیز در لغت نامه آن را ماه هفتم برشمرده، ابونصر فراهی نیز آن را ماه هفتم دانسته است، وی در نصاب در شعری ماههای رومی را چنین برشمرده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه	شباط و آذر و نیشان، آیار است
حزیران و تموز و آب و ایلول	نگه دارش که از من یادگار است

۲ - در نسخه: «در میان».



ماه اول را تشرین الاول می‌نامند، و ماه دوم را تشرین الآخر و سیم را کانون الاول و چهارم را کانون الآخر و پنجم را شباط و ششم را آزار و هفتم را نیشان و هشتم را ایار و نهم را حزیران و دهم را تموز و یازدهم را آب و دوازدهم را ایلول.<sup>۱</sup>

و چیزی که دلالت کند بر خوبی و بدی، سعادت و نحوست و حال این ماهها، در احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم بنظر حقیر [۲] نرسیده است، سوای دو حدیث در باب ماه حزیران و یک حدیث در باب ماه نیشان.<sup>۲</sup>

۱- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸، الباب الثالث عشر، الرابعة: التاريخ الرومي، مبدؤه بعد انتتی عشرة سنة شمسية من وفات الإسكندر بن فيلقوس الرومي، و سنوه شمسية اصطلاحية، هي ثلاثمائة و خمسة و ستون يوما و ربع تام، و كذا شهورهم اصطلاحية شمسية، و أسماء شهورهم و عددها هكذا: تشرین الأول (لا) تشرین الآخر (ل) کانون الأول (لا) کانون الآخر (لا) شباط (کح) آزار (لا) نیشان (ل) ایار (لا) حزیران (ل) تموز (لا) آب (لا) ایلول (ل).

۲- علاوه بر آنچه مؤلف در باب ماه نیشان ذکر می‌کند، در بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۵۲، آمده: أقول: روى السيد في كتاب سعد السعود أنه رأى في صحف إدریس عليه السلام:

«... ثم قال الله لهما: قد بما ليلتكما هذه لا يعرف أحدكما مكان صاحبه و أنتما بعيني و حفظي، أنا جامع بينكما في عافية، و إن أفضل أوقات العباد، الوقت الذي أدخلتك و زوجتك الجنة عند زوال الشمس، فسبحتماني فيها فكتبتها صلاة و سقيتها لذلك الأولى، و كانت في أفضل الأيام يوم الجمعة، ثم أهبتكما إلى الأرض وقت العصر، فسبحتماني فيها فكتبتها لكما أيضا صلاة و سميتها لذلك بصلاة العصر، ثم غابت الشمس، فصليت لي فيها فسقيتها صلاة المغرب، ثم جلست لي حين غاب الشفق فسقيتها صلاة العشاء، و قد فرضت عليك و على نسلك في كل يوم و ليلة خمسين ركعة فيها مائة سجدة، فصلها يا آدم أكتب لك و لمن صلاها من نسلك ألفين و خمسمائة صلاة، و هذا شهر نیشان المبارك فصمه لي، فصام آدم ثلاثة أيام من شهر نیشان». و نیز در بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۰۲، ح ۸۱ از سعد السعود، ص ۳۳ نقل می‌کند که: قال: وجدت في صحف إدریس عليه السلام من نسخة عتيقة: و قال: «أنا الله لا إله إلا أنا خالص كل شيء»، خلقت السماوات و الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى في ستة أيام من شهر (نیشان) و هو أول شهر من شهور الدنيا».



حدیث اوّل: مرویست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد ماه حزیران، پس آن حضرت فرمودند که: «آن ماهیست که در آن ماه نفرین کرد حضرت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل، پس سیصد هزار کس از ایشان در یک روز و یک شب بمردند».<sup>۱</sup>

حدیث دوّم: منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «پروردگار تعالی شانه، آفرید ماههارا و خلق کرد حزیران را و نزدیک بهم گردانید اجلهای مردمان را در آن ماه».<sup>۲</sup> و ظاهر آنست که مراد از نزدیک به هم بودن اجلها، چنانکه بعضی از علما نیز گفته اند اینست که در آن ماه مردمان بسیار می میرند.<sup>۳</sup>

حدیث سیّم: مرویست که جمعی از صحابه روزی نشسته بودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شد و بر ایشان سلام کرد و ایشان جواب دادند؛ پس آن حضرت فرمود که: «می خواهید که تعلیم کنم به شما دعائی را که جبرئیل علیه السلام به من تعلیم

۱- مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۷، فصل فی ما نذکره من الشفاء بماء المطر فی نیشان و الدعاء فی حزیران: أما حدیث حزیران فإتّنا رویناه فی کتاب عبدالله بن حماد الأنصاری من الجزء الخامس، عن أبي عبدالله علیه السلام و ذکر عنده حزیران، فقال: «هو الشهر الذي دعا فيه موسى على بني إسرائيل، فمات في يوم و ليلة من بني إسرائيل، ثلاثمائة ألف من الناس».

أقول: و إنما فعل ذلك لما فتنوا بحيلة بلعم بن باعوراء و غيره من الأوقات.

۲- همان، ص ۳۵۸، نص روایت این است: عن أبي عبدالله علیه السلام قال: «إن الله خلق الشهور و خلق حزیران و جعل الآجال فيه متقاربة».

۳- علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۷۳، ذیل روایت فرموده اند: بیان: تقارب الآجال کنایة عن كثرة الموت، إما لأنّ أجل بعضهم يقرب من بعض، أو لأنّ أجل كل منهم يقرب من ابتدائه.

و فی القاموس: (إذا تقارب الزمان لم تكدر رؤيا المؤمن تكذب) المراد آخر الزمان و اقتراب الساعة، لأنّ الشيء إذا قلّ تفاصرت أطرافه؛ [القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۱۵، مادة «قرب»].

کرده تا محتاج به دواى طبيبان نباشم، پس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و سلمان فارسي عليه السلام و ديگران گفتند که: آن دوا چیست يا رسول الله؟ پس آن حضرت خطاب کرد به حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه و فرمود که: در ماه نيسان آب باران مى گيرى و سورة «فاتحة الكتاب» و «آية الكرسي» و «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» و «قل يا أيها الكافرون» هریک را هفتاد مرتبه [۳] مى خوانی.

و در روايتی ديگر: «سورة «إنا أنزلناه في ليلة القدر» را نيز هفتاد مرتبه و هفتاد مرتبه «الله أكبر» و هفتاد مرتبه «لا إله إلا الله» مى گویی و هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد مى فرستی و هفت روز پي در پي در صبح و پسين از آن آب مى آشامی.

قسم به آن خدائی که مرا به حق فرستاده که جبرئيل عليه السلام گفت که: حق تعالى رفع کند از هرکسی که اين آب را بياشامد، هر دردی را که در بدنش باشد و عافيت بخشد او را و بيرون کند دردها را از رگهای بدن او و استخوانهای او و همه اعضاي او و اگر دردی برای او و استخوانهای او در لوح محفوظ ثبت شده باشد، محو نمايد.

و به حق پروردگاری که مرا به راستی فرستاده که هرکه فرزند نداشته باشد و فرزند خواهد و آب نيسان را به اين نيت بياشامد او را فرزند روزی گردد و اگر زن عقيم باشد و فرزند نياورد و از اين آب به اين قصد بياشامد، فرزند از او به وجود آيد و اگر مرد عَئِن<sup>۱</sup> باشد و قادر بر جماع نباشد از اين آب بياشامد، عيب او زایل شود و قادر شود بر مجامعت.

و اگر مرد و زن پسر خواهند يا دختر و از اين آب بياشامند، مقصود ايشان به عمل

۱- القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۴۹، مادة «عئن» و در آن آمده است: العئین کسکین: من لا يأتي النساء عجزاً أو لا يريدهن؛ المصباح المنير، ج ۲، ص ۴۳۳، رجلٌ عئین: لا يقدر على إتيان النساء أو لا يشتهي النساء.

آید؛ چنانکه پروردگار تعالی شأنه فرموده که: ﴿يَقْبَلُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءًا وَيَقْبَلُ لِمَنْ يَشَاءُ الدَّكُوزُ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذَكَرًا وَانْثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا﴾<sup>۱</sup> یعنی: خدای تعالی می‌بخشد هرکه را خواهد دختران، و می‌بخشد هرکه را خواهد پسران و دختران را، و هرکه را خواهد عقیم و بی‌فرزند می‌گرداند.

و آن حضرت فرمود که: هرکه [درد]<sup>۲</sup> داشته باشد [۴] و از این آب بیاشامد صداع او ساکن شود به اذن خدا و اگر درد چشم داشته باشد و در چشمهای خود قطره‌ای از این آب بچکاند و بیاشامد و چشمهای خود را به این آب بشوید، شفا یابد به اذن خدا. و آشامیدن این آب بُن دندانها را محکم سازد و دهان را خوشبو کند و سبب آن شود که لعاب بُن دندانها نریزد و بلغم را از بدن قطع کند.

و از این آب به سبب خوردن طعام و آشامیدن آب امتلا بهم نرساند و از بادهای قولنج و غیر آن آزار نبیند<sup>۳</sup> و مرض فالج به او نرسد و درد پشت و درد شکم بهم نرساند و از زکام و درد دندان ایمن باشد و درد معده و کرم معده را زایل گرداند و محتاج به حجامت نگردد و از مرض بواسیر و خارش بدن و آبله و دیوانگی و خوره و پسیسی و رعاف و قی نجات یابد، و کور و کر و لال و زمین گیر نشود و آب سیاه به چشم او نزول نکند و دردی که به نماز و روزه او نقص رساند او را عارض نشود و از وساوس جَنّیان و شیاطین آزار نبیند.

پس حضرت پیغمبر ﷺ فرمودند که: جبرئیل علیه السلام گفت که: هرکه از این آب بیاشامد بعد از آنکه به جمیع دردهایی که در مردمان می‌باشد، مبتلا باشد از جمیع آن دردها شفا

۱- سورة مبارکه شوری، آیه ۴۹.

۲- مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۶، فصل فیها تذکره من الشفاء بسماء المطر فی نیشان، در روایت چنین آمده است: «وإن کان به صداعٌ فشرب من ذلك، یسکن عنه الصداع بإذن الله». ۳- در نسخه: «نه بیند».

یابد و حضرت رسول ﷺ فرمود که: گفتم به جبرئیل که: آیا این آب نفعی دیگر می‌بخشد؟ جبرئیل گفت که: قسم به خدائی که تو را به حق فرستاده که هر که [۵] این آیات را بر آب بخواند، حق تعالی پر کند دل او را از نور و روشنی، و الهام خود را در دل او اندازد و حکمت را بر زبان او جاری گرداند و پر کند دل او را از فهم و بینائی و به او عطا کند از کرامتها آنچه به کسی از عالمیان عطا نکرده باشد و هزار مغفرت و هزار رحمت برو فرستد و غش و خیانت و غیبت و حسد و بغی و تکبر و بخل و حرص و غضب را از دل او بردارد و از عداوت و دشمنی مردم و سخن چینی و بدگوئی ایشان نجات یابد و باعث شفای جمیع امراض گردد»<sup>۱</sup>.

۱- در کتاب مهج الدعوات و منهج العبادات، سید بن طاووس، ص ۳۵۵ - ۳۵۷، فصل فیما نذکره من الشفاء بماء المطر؛ چنین آمده است:

قرأناه فی کتاب «زاد العابدین» تألیف حسین بن أبی الحسین بن خلف الکاشغری، الملقب بالفضل ما هذا لفظه: حدیث نیشان و قال و أخبرنا الوالد أبو الفتح رحمته الله، حدثنا أبو بکر محمد بن عبدالله الخشانی البلخی، حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن محمد الباب حریری، أخبرنا أبو نصر عبدالله بن عباس المذکر البلخی، حدثنا أحمد بن أحمد، حدثنا عیسی بن هارون عن محمد بن جعفر عن عبدالله بن عمر، قال: حدثنا نافع عن عمر قال:

کنّا جلوساً إذ دخل علينا رسول الله ﷺ، فسلم علينا، فردنا رحمته الله، فقال: «ألا أعلمکم دعاء علمنی جبرئیل صلوات الله علیه حیث لا أحتاج إلى دواء الأطباء؟ قال علی و سلمان و غیرهم، رحمة الله علیهم و ما ذاك الدواء؟ فقال النبی لعلی: تأخذ من ماء المطر بنیشان و تقرأ علیه فاتحة الكتاب سبعین مرة و آية الكرسي سبعین مرة و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سبعین مرة و «قُلْ أَفُودُ بِرَبِّ الْقَلْبِ» سبعین مرة و «قُلْ أَفُودُ بِرَبِّ النَّاسِ» سبعین مرة و «قُلْ يَا أَيُّهَا التَّائِبُونَ» سبعین مرة، و تشرب من ذلك الماء غدوة و عشية سبعة أيام متوالات.

قال النبی رحمته الله: و الذي بعثنی بالحق نبیا، أن جبرئیل رحمته الله قال: إن الله یرفع عن الذي یشرب من هذا الماء، کل داء فی جسده و یعافیه و یشرب من عروقه و جسده و عظمه و جمیع أعضائه و یمحو ذلك، من اللوح المحفوظ. و الذي بعثنی بالحق نبیا إن لم یکن له ولد و أحب أن یرفع



این بود حدیث سیم و مخفی نیست که بهتر و احوط آن است که سوره‌ها و آیات و اذکار مذکوره را هر یک هفتاد نوبت یک کس بخواند و اگر جمعی باشند، هر یک اگر خواهند همه اذکار را بخوانند، بلکه اظهر آنست که هرکسی که خواهد فواید مذکوره را از

→ یكون له ولد بعد ذلك فشرب من ذلك الماء كان له ولد. وإن كانت امرأة عقيماً وشربت من ذلك الماء رزقه الله ولدا. وإن كان عتيماً والمرأة عقيماً وشربت من ذلك الماء، أطلق الله ذلك وذهب ما عنده وبقدر على المجاعة. وإن أحببت أن تحملي باین حملت وإن أحببت أن تحملي بذكر أو أنثى حملت. و تصديق ذلك في كتاب الله تعالى ﴿يَقْبَلُ بِقَن يَشَاءُ إِنَاءً وَيَقْبَلُ بِقَن يَشَاءُ الذَّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذَكَرًا وَانْثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا﴾.

وإن كان به صداع فشرب من ذلك، يسكن عنه الصداع بإذن الله وإن كان به وجع العين، يقطر من ذلك الماء في عينيه ويشرب منه و يغسل عينيه، يبرأ بإذن الله و يشد أصول الأسنان و يطيب الفم و لا يسيل من أصول الأسنان اللعاب و يقطع البلغم و لا يتخم إذا أكل و شرب و لا يتأذى بالريح و لا يصيبه الفالج و لا يشتكي ظهره و لا يتجع بطنه و لا يخاف من الزكام و وجع الضرس و لا يشتكي المعدة و لا الدود و لا يصيبه قولنج و لا يحتاج إلى الحمامة و لا يصيبه الناسور و لا يصيبه الحكمة و لا الجدري و لا الجنون و لا الجذام و البرص و الرعاف و لا القلس و لا يصيبه عمى و لا بكم و لا خرس و لا صم و لا مقعد و لا يصيبه الماء الأسود في عينيه و لا يفسده داء يفسد عليه صوما و صلاة و لا يتأذى بالوسوسة و لا الجن و لا الشياطين. قال النبي ﷺ: قال جبرئيل: إنه من شرب من ذلك كان ثم كان له جميع الأوجاع التي تصيب الناس فإنه شفاء له من جميع الأوجاع. فقلت: يا جبرئيل هل ينفع في غير ما ذكرت من الأوجاع؟ قال جبرئيل: و الذي بعثك بالحق نبيا، من يقرأ بهذه الآيات على هذا الماء، ملأ الله تعالى قلبه نورا و ضياء و يلقي الإلهام في قلبه و يجري الحكمة على لسانه و يحشو قلبه من الفهم و التبصرة و لم يعط مثله أحدا من العالمين و يرسل عليه ألف مغفرة و ألف رحمة و يخرج الغش و الخيانة و الغيبة و الحسد و البغي و الكبر و البخل و الحرص و الغضب من قلبه و العداوة و البغضاء و النميمة و الوقعية في الناس و هو الشفاء من كل داء».

همچنین این روایت در بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۶ - ۴۷۸، ح ۱، باب فضل ماء المطر فی نیشان از مهج الدعوات نقل شده است.



آب نیسان استفاده کند، باید که اذکار مذکوره را خود بخواند و به خواندن دیگری اکتفا ننماید.

و بعضی از علما نقل کرده‌اند که: به خط شیخ سعید، شهید محمد بن مکی رحمه الله علیه دیدم که این روایت را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را روایت کرده به همین خواص و سوره‌ها، لیکن آیات و اذکار را به این طریق روایت کرده و گفته است که: «می‌خوانی بر آب باران نیسان «فاتحة الكتاب» و «آية الكرسي» را و «قل يا أيها الكافرون» و «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» و «قل هو الله احد» هریک را هفتاد بار و می‌گوئی هفتاد مرتبه: «لا إله إلا الله» و هفتاد مرتبه «الله اكبر» و هفتاد مرتبه [۶] «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و هفتاد مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»<sup>۱</sup>.

[و] در خواص آن ذکر کرده که: اگر در زندان باشد و از آن بیاشامد از حبس نجات یابد و شری بر طبع او غالب نگردد، و اکثر آن خواص که مذکور شد در این روایت نیز مذکور است؛ این بود آنچه از خط شهید رحمه الله علیه نقل کرده‌اند و عمل به آن می‌نموده‌اند و از پروردگار تعالی شأنه طلب شفا به وسیله آب می‌کرده‌اند و خط شیخ شهید رحمه الله علیه نیز مؤید است و چون خواندن سوره‌ها و آیات و اذکار مذکوره در هر

۱- در بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۸، چنین آمده است:

و أقول: وجدت بخط الشيخ علي بن حسن بن جعفر المرزباني و كان تاريخ كتابته سنة ثمان و تسعمائة، قال: وجدت بخط الإمام العلامة الشهيد السعيد، محمد بن مكي رحمه الله، روى عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «علمني جبرئيل عليه السلام يؤخذ بنيسان يقرأ عليه «فاتحة الكتاب» و «آية الكرسي» و «قل يا أيها الكافرون» و «سبح اسم ربك الأعلى» سبعين مرة و «المعوذتان و الاخلاص» سبعين مرة، ثم يقرأ «لا إله إلا الله» سبعين مرة و «الله أكبر» سبعين مرة و «صلى الله على محمد و آل محمد» سبعين مرة و «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» سبعين مرة، ثم يشرب منه جرعة بالعشاء و جرعة غدوة سبعة أيام متواليات».

وقتی که پیش آید بد نیست و به وسیله آب باران طلب شفا نمودن از پروردگار در احادیث معتبره وارد شده است،<sup>۱</sup> پس هرگاه کسی به مقتضای حدیث سیّم عمل نماید دور نیست که نیک باشد، هرچند حدیث مذکور ضعیف السند است.

و از جمله احادیثی که در باب آب باران وارد شده، حدیثی است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مروی است که آن حضرت فرمودند که: «بِإِشَامِيدِ آبِ آسْمَانِ رَا كِه پَاك كُنْنِدِه بَدَنِ شِمَا اِسْت وَ دَرْدِهَارَا دَفْع مِی كُنْد، چنانکه حق تعالی می فرماید که: ﴿وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ يَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَثْبُتَ بِهِ الْأَقْدَامُ﴾».<sup>۲</sup>

یعنی: می فرستد حق تعالی بر شما از آسمان آبی را برای آنکه پاک گرداند شما را و ببرد از شما وسوسه شیطان را و دلهای شما را محکم گرداند و ثابت سازد به آن قدمهای شما را.<sup>۳</sup> این بود مضمون حدیث.

۱- در دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۵۲۸، روایت چنین آمده است: و عن علي عليه السلام أنه قال: «أعجز أحدكم، إذا مرض، أن يسأل امرأته فتذهب له من مهرها درهما، فيشتري به عسلا، فيشربه بماء السماء، فإن الله عز وجل، يقول في المهر: ﴿لَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَبِئْسَ فَكْلُهُ هَٰذَا قُرْآنًا﴾ [سورة مباركة نساء، آیه ۴]. و يقول في العسل: فيه شفاء للناس، و يقول في ماء السماء: ﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا﴾ [سورة مباركة ق، آیه ۹].  
و در وسائل الشيعة، ج ۲۵، ص ۲۶۵، باب استحباب قراءة الحمد والإخلاص... سبعين مرة على ماء السماء، آمده است: الحسن بن الفضل الطبرسي في (مكارم الاخلاق)، عن رسول الله ﷺ أنه قال: «علمني جبرئيل دواء لا أحتاج معه إلى دواء، قيل: يا رسول الله و ما ذلك الدواء؟ قال: يؤخذ ماء المطر قبل أن ينزل إلى الأرض، ثم يجعل في إناء نظيف و يقرأ عليه «الحمد» إلى آخرها سبعين مرة و «قل هو الله أحد» و «المعوذتين» سبعين مرة، ثم يشرب منه قدحا بالغداة و قدحا بالعشي، فوالذي بعثني بالحق، لينزعن الله بذلك الداء من بدنه و عظامه و مخخته و عروقه».

۲- سورة مباركة انفال، آیه ۱۱.

۳- الكافي، ج ۶، ص ۳۸۷-۳۸۸، باب ماء السماء و المحاسن، ح ۲ و ج ۲، ص ۵۷۴، باب ۳

و مخفی نیست که از [۷] حدیث سیم ظاهر می‌شود که باران ماه نisan را بر باقی بارانها شرف و زیادتیست، لیکن از حدیث مفهوم نمی‌شود که سبب شرف و زیادتی چیست و سرّ آن را پروردگار و رسول او و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم می‌دانند. و ممکنست که یکی از اسباب شرافت این باشد که چون ماه نisan در عمده عهد اسلام در فصل بهار واقع است و باران آن فصل زیاده بر باران‌های دیگر، سبب رویانیدن گیاهها و نمو فرمودن درختان و رسانیدن میوه‌هاست و بدین جهات مبارک و نافع است، پس در بدن آدمی نیز تأثیری در رفع بیماریها و شفای از امراض می‌کند، زیاده بر باران‌های دیگر.

و بیاید دانست که تاریخ رومیان مقدمست بر تاریخ هجری اهل اسلام، به نهصد سال و دستور ایشان در تاریخ اینست که سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربعی قرار داده‌اند و ماه دویّم و هفتم و نهم و دوازدهم را سی روز و ماه اوّل و سیم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و یازدهم را سی و یک روز می‌گیرند و ماه پنجم را که شباطست در سه سال متوالی بیست و هشت و در سال چهارم ربعها را جمع می‌نمایند و یک روز می‌گیرند و بر ماه شباط اضافه نموده، آن را بیست و نه روز حساب می‌نمایند و آن سال را سال کبیسه می‌نامند.

و چون موافق رصد جدید گورکانی و بعضی ارساد دیگر حرکت وسط شمس که بنای سال شمسی بر آن است کمتر است از سیصد و شصت و پنج روز و ربع به قدر [۸]

→ ماء السماء، ح ۲۵. متن روایت چنین است:

محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصیر عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «اشربوا ماء السماء فإنه يطهر البدن و يدفع الأسقام قال الله عز وجل: ﴿وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾».

یازده دقیقه تخمیناً و رومیان یازده دقیقه مزبوره را منظور نداشته‌اند و سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربع تمام منظور داشته‌اند. پس لازم آید که در هر صد و سی و یکسال اول سال و ماههای ایشان به قدر یک شبانه روز تخمیناً پس افتد و بر این نسبت در فصول سال دایر باشد.<sup>۱</sup>

و بدین جهت اشکالی در این مقام ایراد می‌تواند شد و آن اینست که چون می‌تواند بود که بنای حکمی از احکام شرعیّه بر ماهی باشد که نسبت به ماههای شرعی عربی و نسبت به فصول و مراسم هیچ یک مضبوط نباشد؛ و دفع این اشکال به چند وجه می‌توان نمود:

یکی آنکه: در تکالیف شرعیّه استبعاد مسموع نیست و عدم ضبط مزبوره مفسده نیست.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸؛ عبارت در بحار الأنوار به این صورت است:  
و مستعملو هذا التاريخ يعدون أربعة منها ثلاثين، و هي: تشرين الآخر، و نيسان، و حزيران، و أيلول و السبعة البقية غير شباط أحدا و ثلاثين، و شباط في ثلاث سنين متوالية ثمانية و عشرين، و في الرابعة و هي سنة الكبيسة تسعة و عشرين، فالسنة عندهم ثلاثمائة و خمسة و ستون و ربع كامل، مع أن السنة الشمسية أقل من ذلك عندهم، لكسر في الرابع كما عرفت، و وجدوا الكسر مختلفا في أرسادهم، ففي رصد التبانتي ثلاثة عشرة دقيقة و ثلاثة أخماس دقيقة، و في رصد المغربي اثنتا عشرة دقيقة، و على رصد مراغة إحدى عشرة دقيقة، و على رصد بعض المتأخرين تسع دقائق و ثلاثة أخماس دقيقة، و على رصد بطلميوس أربع دقائق و أربعة أخماس دقيقة، و الفرس من زمان جمشيد أو قبله و الروم من عهد إسكندر أو بعده، كانوا يعتبرون الكسر ربعا تاما موافقا لرصد (أبرخس)، فالشهور الرومية مبنية على هذا الاعتبار و هذا الرصد، و على ما وجدته سائر أصحاب الأرصاد، فلا يوافق هذه السنة الشمسية، و بمرور الأزمان تدور شهورها في الفصول. و قال بعضهم: في كل ثلاثين سنة تقريبا تتأخر سنتهم عن مبدأ السنة الشمسية بيوم، و أول سنتهم و هو تشرين الأول في هذه الأزمان يوافق تاسع عشر الميزان، و أول نيسان في الدرجة الثالثة و العشرين من الحمل.



دویم آنکه: چون دوران مزبور بطیء است و در سه هزار سال به یک ماه نمی‌رسد و به این جهت در اعصار متوقعه از موسم بهار بیرون نمی‌رود، شارع آن را منظور نداشته و می‌تواند بود که مراد از نیشان وارد در حدیث ماه نیشان رومی نباشد، بلکه ماه دویم بهار باشد که آفتاب در برج ثور است.

چنانکه بعضی گفته‌اند که: نیشان در لغت سریانی ماه دویم است از جمله سه ماه موسم بهار. و در میان بعضی از یهود این اصطلاح شایع است و بنابراین اصلاً اشکالی باقی نمی‌ماند و تفصیل کلام در این مقام و توضیح اجوبه مذکوره و ذکر باقی جوابها مناسب این مختصر به نهجی که فرمان همایون صادر شده، نیست و در سال تحریر این کلمات که سال یکهزار و صد و [۹] سیزده هجریست، مطابق دو هزار و سیزده رومی، اول ماه نیشان چهارشنبه چهاردهم ذی القعدة الحرام است و آفتاب در دقیقه چهل و یکم از درجه بیست و دویم حمل است و اول حزیران سال مزبور رومی، دوشنبه پانزدهم محرم الحرام یک هزار و صد و چهارده هجریست، آفتاب در آن روز در دقیقه سی و ششم از درجه بیست و یکم جوزاست.

### [و اما قمر در عقرب]

آنچه در احادیث وارد شده است که هرگاه قمر در عقرب باشد، بعضی از کارها نباید کرد،<sup>۱</sup> پس بعضی گفته‌اند که: مراد از عقرب صورت عقربست به جهت آنکه بعید است که بنای حکم شرعی بر تقویم و رصد و حساب باشد و عوام الناس مکلف باشند به اینکه از تقویم، وقت کارهای خود را معلوم کنند.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۴۰۲، روایت این است:

روی محمد بن حمران، عن أبیه عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «من سافر أو تزوج و القمر في العقرب، لم ير الحسن».



پس مناسب آنست که مراد از عقرب صورت عقرب باشد و آن را به دیدن و مشاهده معلوم می‌تواند کرد و بر عوام الناس دشوار نیست و دیگر آنکه اجزاء فلک متشابهند و تفاوتی در آنها نیست، مگر به سبب کواکب پس باید که خاصیت‌های مختلف بر کواکب مترتب شود و باید که صورت عقرب معتبر شود.

و مشهور میان علما آنست که مراد از عقرب، برج عقربست، چنانکه منجمان می‌گویند و حکم به بطلان قول مشهور، مشککست، به جهت آنکه از بعضی از اخبار ظاهر می‌شود که مکالمه ائمه معصومین صلوات الله علیهم<sup>۱</sup> منقولست در مواضع استعمال لفظ عقرب و اسامی باقی بروج منطبق بر اصطلاح اهل نجوم بوده؛ مثل حدیثی که از حضرت امام [۱۰] رضا صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که: «مجامعت با زنان در وقتی که ماه در برج حمل یا دلو باشد، بهتر است و بهتر از این نیست که ماه در برج ثور باشد، به سبب اینکه ثور خانه شرف ماه است»<sup>۲</sup> این بود مضمون حدیث.

و از سیاق کلام، مفهوم و از خارج، معلوم است که ثور را بیت الشرف قمر گفتن، مبتنی است بر سخنانی که منجمان در این باب می‌گویند و اصطلاحاتی که در میان ایشان دایر است.

در نهایت چیزی که از احادیث مستفاد می‌شوند، مذمت اشتغال به علم احکام

۱- در نسخه: «صلوات الله علیه».

۲- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۶۸، ح ۵۲ الباب العاشر: الرسالة الذهبية: عن الرضا عليه السلام: «اعلم أن جماعهن والقمر في برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، وخير من ذلك أن يكون في برج ثور، لكونه شرف القمر».

و مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۸۸، باب في قسمة الأرض إلى الأقاليم؛ ایضاً به مانند این روایت از پیامبر اکرم خطاب به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما آمده است؛ و نیز در بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۳۲۷، باب التاسع والعشرون آمده است: «واعلم يا أمير المؤمنين أن جماعهن والقمر في برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، وخير من ذلك أن يكون في برج الثور، لكونه شرف القمر».

و مذمت جماعتی است که نجوم را مؤثر دانند و گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی [کنند، این اوضاع فلک] علت مستقلة حدوث حوادثند. و نیز مذمت جماعتی که گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی کنند، قدرت الهی مانع آن نمی‌شود یا نمی‌تواند شد. و البته آن چیز واقع می‌شود و تخلف نمی‌کند و پروردگار تعالی شأنه تغییر آن نمی‌دهد و به این سبب اهتمام زیاد در احکام نجوم کنند و رغبت به تصدق کردن و دعا نداشته باشند و توکل و اعتماد ایشان بر حق تعالی کامل نباشد.

و اما بطلان اصل علم نجوم و سخیف بودن آن، پس، از احادیث مستفاد نمی‌شود، بلکه بعضی از احادیث مشعر است بر اینکه علم نجوم اصیل و معتبر است،<sup>۱</sup> لیکن کامل آن بر مردمان معلوم نیست و نیز از احادیث ظاهر نمی‌شود، مذمت دانستن هیئت و حساب حرکات کواکب [۱۱] به قدری که بودن کواکب در بروج یا معرفت سمت قبله و مثل آن از آن معلوم شود.

و چه بُعد دارد که بعضی از احکام شرعیّه مبتنی باشد بر این قدر از معرفت علم ریاضی؛ و وجوه دیگر نیز برای ترجیح قول مشهور از اخبار مستفاد می‌شود و به جهت امتثال در اختصار ترک ذکر آنها و ترک تفصیل قول در این مسئله نمود و اگر کسی رعایت هر دو قول نماید، یقین که به احتیاط اقبست.

بباید دانست که در این زمان کواکب صورت عقرب از برج عقرب بیرون رفته‌اند،

۱- بنگرید: فرج المهموم سید بن طاووس، ص ۸۵ - ۱۱۴، باب سوم، فی احادیث تدلّ علی صحة النجوم. از باب نمونه، ص ۱۱۲، ح ۳۰، آمده است: «إياكم و التکذیب فی علم النجوم، فإنه علم من علوم النبوة؛ و عن علي عليه السلام: «من اقتبس علما من علم النجوم من حملة القرآن، ازداد به إيمانا و يقينا، ثم تلا: ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾».

سواى شش کوكب از جمله صورت عقرب كه آنها را جبهة العقرب نامند و شش كوكب مزبور در برج عقربند.

والله يعلم حقايق الاحكام و حججه الكرام عليهم الصلوة و السلام على من اتبع الهدى.

حسب الامر حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاجى آقا منير، دامت عزه

بيد اقل الطلاب و المعلمين آقا ميرزا محمدعلى الكاتب.

التماس دعا از ناظرين دارد فى دوم شعبان ۱۳۳۵



## منايع و مصادر تحقيق

- ١- بحار الأنوار، العلامة المجلسي، تحقيق: محمدتقي المصباح اليزدي، محمدباقر البهبودي، الطبعة الثالثة، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ٢- تهذيب الأحكام، للشيخ الطوسي، إعداد: السيد حسن الموسوي الخرسان، الطبعة الرابعة، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ ش.
- ٣- الخصال، الشيخ الصدوق، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٣ ق.
- ٤- دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، نشر: دارالمعارف، القاهرة، ١٣٨٣ ق.
- ٥- سعد السعود، سيد بن طاوس، نشر: الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
- ٦- فرج المهموم، سيد بن طاوس، نشر: منشورات الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
- ٧- القاموس المحيط، مجدالدين الفيروزآبادي، نشر: دارالعلم، بيروت.
- ٨- الكافي، الشيخ الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٣ ش.
- ٩- المحاسن، أبي جعفر البرقي، تحقيق: المحدث الأرموي، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ١٣٣٠ ش.
- ١٠- مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي، تحقيق: حسن بن علي النمازي، نشر: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٨ ق.
- ١١- المصباح المنير، للفيومي، نشر: دار الهجرة، قم، ١٤٠٥ ق.



١٢- من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، الطبعة الثاني، نشر: جماعة المدرسين، قم،

١٤٠٤ ق.

١٣- مهج الدعوات و منهج العبادات، السيد بن طاووس، نشر: مكتبة السنائي.

١٤- وسائل الشيعة، الحر العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، الطبعة الثانية، قم،

١٤١٤ ق.

١٥- وقايع السنين و الاعوام، سيد عبدالحسين حسيني خاتون آبادي، تحقيق: محمدباقر

بهبودي، نشر: كتابخانه اسلاميه، تهران، ١٣٥٢ ق.

## شرح ابیات دھدار

مؤلف: ملا محمد جعفر لاهیجی

تحقیق و تصحیح: محمد مسعود خداوردی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لوهاب العقل والحكمة والصلاة على محمد وآله الأئمة  
و اللعنة على أعدائهم الأذلة.

### مقدمه تحقیق

همواره یکی از مسائل مورد نظر در عرفان نظری و عملی، حروف، اعداد و ارتباط آن‌ها با یکدیگر بوده است. اصحاب این علم برای رسیدن به نتایج مورد نظر، از دوایر حروف، تکسیر اسامی، زیر و بینه و سایر طرق، استفاده می نمودند.

علم اعداد علمی مستقل می باشد و فهم آن به تأمل و تفکر بسیار نیاز دارد. اکثر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، دارای رمز و معنا است، زیرا معتقد بودند این علم نباید به دست نا اهل برسد، و تنها از طریق استاد و ریاضت فهمیده می شود.

رونق این علم بدانجا کشید که موجب پیدایش برخی از مکاتب عرفانی شد، از آن جمله می توان از فرقه حروفیه که معتقد به بنای عالم بر اساس حروف می باشند، نام برد. البته علم اعداد تافته‌ای جدا بافته از عرفان نظری و عملی نیست، چنانکه در بسیاری از مبانی متحد هستند.

مجموعه پیش رو منظومه‌ای در شناخت بعضی از اسرار حروف و اعداد از مرحوم

محمود دهدار عیانی شیرازی<sup>۱</sup>، و شرح آن از حکیم و عارف الهی ملاً محمد جعفر لاهیجی<sup>۲</sup> را در بر دارد. این رساله نمونه بارزی از یگانگی عرفان، حکمت و اعتقادِ راسخ مذهبی می‌باشد.

### ترجمه ناظم:

صاحب مثنوی حاضر محمود بن محمد دهدار شیرازی<sup>۳</sup> متخلص به عیانی می‌باشد. او از عارفان شیعی قرن ۱۰ هجری بوده و در تصوف، عرفان، ریاضیات و علم اعداد، بسیار تبحر داشته است. وی دارای فرزندی به نام محمد است که او نیز صاحب کمالات است، تخلصش «فانی» می‌باشد.

صاحب «طبقات أعلام الشيعة» در ترجمه حال جناب محمود دهدار شیرازی<sup>۴</sup> چنین می‌نگارد<sup>۱</sup>:

محمود دهدار هو أبو محمد محمود بن محمد المدفون في الحافظية بشيراز، كما ذكر في «فارس نامه»، و هو المتخلص «عیانی» المتبحر في علم الحروف و الجفر و الأعداد. و له فيها تصانيف رأيت منها: «مفاتيح المفاليق» و «جامع الفوائد»....<sup>۲</sup>

همچنین جناب آقای احمد گلچین معانی در پاورقی کتاب «کاروان هند» در مورد جناب عیانی<sup>۳</sup> می‌نویسد<sup>۴</sup>:

۱- طبقات أعلام الشيعة، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- ترجمه: محمود دهدار؛ وی ابو محمد محمود فرزند محمد می‌باشد. همانگونه که در کتاب فارس نامه مذکور است، وی در حافظیه شیراز مدفون می‌باشد. تخلص «عیانی» و متبحر در علم حروف، جفر و اعداد است.

۳- وی در این علوم تصانیفی دارد، آنهایی که به نظر من رسیده عبارت است از: «مفاتيح المفاليق» و «جامع الفوائد».

۴- کاروان هند، ج ۲، ص ۹۸۶.

وی ابو محمد محمود دهدار عیانی است. و تقی اوحدی گوید: «مولد و مضجعش خاک شیراز است، و وی به غایت در ریاضیات، خصوص اعداد و اخواتش ریاضت کشیده بود، و ذوقِ تصوّف عالی داشت، و کلام صوفیانه را اکثر مطالعه نموده بود، به اصطلاحات طبقه رسیده بود و قریب بود بالکلیه از موهومات بگذرد، و با ارادت تام به خدمت بابا رجب می گفت: اگر ارادت تو نسبت به من از صمیم قلب است، تو نیز اقتدا به من کن، و الا آزار من مده و برو کله‌ای بیار، لهذا هر روز به معذرت تقصیر تابعیت، کله‌ای به دست خود خریده پیش او می برد و کله بر زمین می گذاشت، مع هذا با علمای ظاهری و باطنی در گلستان سر و کله می زد...».

علمای این فن نحله‌های مختلفی دارند. نکته اساسی مورد بررسی در آثار بسیاری از اهل این علم ارتباط یک با سایر اعداد می باشد.

در این منظومه نیز علاوه بر ارتباط اسماء و اعداد، برای شناخت جهان پیش رو و ارتباط کثرات با مبدأ هستی، اعداد مثال روشنی دانسته شده است؛ همانگونه که جمیع اعداد غیر از یک نیست، عالم هستی نیز چیزی جز نمود حضرت باری عزّ شانه نمی باشد. و این همان است که حضرت حقّ تعالی فرماید: ﴿فَإِنَّمَا تُولُوا فَنَّم وَجْهَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> در همین بیان فرموده جناب حافظ رضوان الله علیه است:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

در واقع باید گفت: اساس این تمثیل روشن ساختن حکومت وحدت در عالم است،

یعنی همان توحید که مطلوب شرایع الهی است.

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۱۱۵.

البته هر قلب سلیم و روح پاکی به حاکمیت وحدت در عالم اعتراف خواهد نمود، چه خوش فرمود شیخ شبستری اعلی الله مقامه:

دلی کز معرفت نور و صفا دید      ز هر چیزی که دید اول خدا دید  
بدون شک غایت تحصیل معرفت، هر چه غیر از رسیدن و متحقق شدن به این حقیقت باشد، خسران است. به فرموده آخوند صدر المتألهین علیه السلام: «فإياك أن تحب لما لا وصول لك إليه، أو تعلم لما لا تحقق له في الآخرة».<sup>۱</sup>

### ترجمه شارح:

شارح این منظومه جناب حکیم و عارف ربّانی ملا محمد جعفر لاهیجی رحمته الله می باشد. وی از شاگردان حوزه آخوند ملا علی نوری رحمته الله می باشد. شخصیت این حکیم متآله مجهول است و تاکنون اطلاع اندکی از احوال ایشان به دست آمده است.

مرحوم استاد همایی رحمته الله در مقدمه شرح المشاعر ایشان می نویسد:

حاج ملا محمد جعفر فرزند ملا محمد صادق لاهیجی از مشایخ حکما و مدرّسان فلسفه است که در اصفهان می زیست، و معاصر با فقیه مجتهد معروف حاج محمد ابراهیم کرباسی متوفای جمادی الاولی سنه ۱۲۶۱ هـ ق، و از اساتید آقا علی مدرّس زنوزی و آقا محمدرضا قمشه ای بود.

اطلاعی که این حقیر از سرگذشت احوال وی دارد، زاید بر آنچه در مواضع مختلف کتاب «الذریعة» آمده و در «ریحانة الادب» نقل شده، این است که وی در فلسفه شاگرد میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی، متوفای ۱۲۰۲ هـ ق و ملا محراب گیلانی، متوفای ۱۲۱۷ هـ ق، و افضل الحکماء والمدرّسین آخوند ملا علی بن جمشید نوری مازندرانی، متوفای رجب ۱۲۴۶ هـ ق بوده، علی التحقیق پیش از سنه ۱۲۹۴ هـ ق فوت شده است.

۱- الحکمة العرشية، ص ۲۸۷، ختم و وصية.



وی فرزندی به نام حاج میرزا محمدکاظم داشت که با دختر حاج محمدابراهیم کرباسی ازدواج کرد و داخل جرگه فقها و علمای شریعت شده بود و از میراث فلسفی پدر چیزی عاید او نشد یا از وی بروز نکرد.<sup>۱</sup>

مرحوم آقا علی مدرّس رحمته الله در «رساله وجود رابط» چنین از استاد خود نام می‌برد:

فخر الحكماء المعاصرين المترقي إلى مدارج الحق واليقين، أستاذنا وسندنا الحاج ملا محمد جعفر اللاهيجي.<sup>۲</sup>

کنت دو گوینو درباره این حکیم می‌نگارد:

حاجی محمدجعفر لاهیجی که نزدیک به چهل سال درس خوانده و سی سال تمام تدریس کرده است. آثار او توسط آقا علی که فعلاً استاد حوزه سپه سالار است، مورد شرح و تفسیر قرار می‌گیرد. او نیز شاگرد ملا علی نوری بوده است.<sup>۳</sup>

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در ذریعة چنین می‌نویسد:

شرح الحكمة العرشية للحاج محمد جعفر اللنگرودي الإصفهاني، تلميذ المولى علي النوري، وأستاذ الميرزا محمد التنكابني، كما ذكره التلميذ في «قصص العلماء» وهو موجود عند الشيخ أحمد الشيرازي الناشر وكان عازماً على طبعه.<sup>۴</sup>

۱- شرح المشاعر، ص ۱۸ - ۱۹.

۲- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرّس طهرانی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- مقاله‌ای با عنوان: فلسفه‌های ایرانی - اسلامی به روایت کنت دو گوینو از دکتر کریم مجتهدی.

۴- الذریعة، ج ۱۲، ص ۳۶۸. به نظر می‌رسد صاحب ذریعة، شرح المشاعر ایشان را شرح الحكمة العرشية ضبط نموده باشد.

مرحوم سید جلال الدین آشتیانی رحمته الله علیه در مقدمه شرح المشاعر حکیم لاهیجی، چنین توضیح می‌دهد:

شارح علامه علاوه بر تبخّر در فلسفه، از عرفان و تصوّف نیز بی‌بهره نبوده است و از موارد مختلف شرح، معلوم می‌شود که بر فلسفه ملاً صدرا و حکمت متعالیه تسلّط کامل داشته است، و آن قسمتی را که مربوط به مبنای عرفاست، و صدر المتألهین از کلمات محققان از اهل توحید استفاده نموده است، کاملاً شرح و بسط داده است.

شارح محقق این کتاب<sup>۱</sup> ملاً محمد جعفر لنگرودی از اعظام تلامذه مرحوم آخوند نوری رحمته الله علیه بوده است. شرح حال او را در جایی ندیده‌ام و آنچه که درباره وی اطلاع دارم، از افواه اساتید شنیده‌ام.<sup>۲</sup>

#### اساتید:

۱. میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی<sup>۳</sup>
۲. ملاً علی نوری
۳. ملاً محراب گیلانی

#### شاگردان:

۱. آقا علی مدرّس حکیم
۲. آقا محمد رضا قمشه‌ای
۳. آقا محمد مهدی کلباسی
۴. میرزا محمد تنکابنی

۱- رساله مشاعر. ۲- شرح المشاعر، ص ۵۹.

۳- تلمذ حکیم لاهیجی نزد او مورد تردید است، چنین امری مستلزم آن است که حکیم لاهیجی بیش از ۷۵ سال عمر کرده باشد.

فرزند حکیم لاهیجی به نام محمدکاظم، داماد مرحوم محمد مهدی کلباسی می شود. وی طریق فقاہت را پیش گرفته، ولی شاید بعید نباشد نزد پدر نیز تتلمذ کرده باشد. فرزند او میرزا عبد الرزاق رشتی بوده که جدّ خاندان رشتی در اصفهان می باشد.

### تألیفات:

۱. شرح رسالۀ مشاعر ملا صدرا (مطبوع)
۲. مفتاح الخزائن در تفسیر قرآن به روش عرفانی (مخطوط)<sup>۱</sup>
۳. حاشیه بر شرح جدید تجرید (مخطوط)<sup>۲</sup>
۴. حاشیه بر حاشیۀ دوانی بر تهذیب المنطق تفتازانی<sup>۳</sup>
۵. حاشیه بر حاشیۀ لوا مع الاسرار در شرح مطالع الانوار<sup>۴</sup>
۶. شرح ابیات محمود دهدار (رسالۀ حاضر)
۷. رساله در اصالت وجود<sup>۵</sup>

### وفات و مدفن:

مرحوم لاهیجی در ۹ ربیع الثانی ۱۲۶۰ وفات می یابد، نماز وی را مرحوم حاجی کلباسی خوانده است. پیکر او به نجف اشرف منتقل و در قبرستان وادی السلام، نزدیک مقبرۀ حضرت هود و صالح دفن شد.<sup>۶</sup>

۱- نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۲- نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۳- فهرستوارۀ دنا، ج ۴، ص ۱۲۵. ۴- همان، ج ۴، ص ۱۸۳.

۵- منقول از مرحوم شیخ محمد حسین رشتی از نوادگان مرحوم لاهیجی.

۶- این مطالب منقول از شیخ محمد حسین رشتی است که در مصاحبه با آقای نصراللهی ابراز داشته است. اعلام اصفهان، ج ۲، ص ۳۰۶.

### رساله حاضر:

مرحوم لاهیجی به درخواست طلاب و به نام معتمد الدوله منوچهرخان، با توجه به داشته‌های عرفانی حکمی خود، ابیات مرحوم دهدار را شرح می‌دهند؛ متن این شرح فارسی خصوصیات نوشتاری دوره قاجار را به خود می‌بیند، حذف افعال بدون قرینه دلیل روشنی بر این مدّعی است.

مرحوم آشتیانی در مقدمه «شرح المشاعر» متذکر می‌شود که با وجود تسلط شارح بر حکمت متعالیه، عبارات نارسای او حاکی از قلت تألیف وی می‌باشد. در این شرح نیز اغلب موارد، مقصود نویسنده دیر یاب است.

نکته‌ای مهم این است که منوچهرخان، مشهور به معتمد الدوله گرجی سال ۱۲۵۳ به حکومت اصفهان می‌رسد، اما با توجه به آنچه از آخر نسخه «صد» بر می‌آید، شارح این رساله را در سال ۱۲۴۴ تحریر کرده است، در این صورت بعید است ابتداءً این کتاب به نام او نوشته شده باشد، مخصوصاً که نسخه «صد» فاقد نام وی است.

شاید مرحوم شارح خود این نام را به کتاب اضافه کرده است و برای بار دیگر به شکلی زیبا نوشته شده و به معتمد الدوله تقدیم شده است.

مشهور است قبل از حکومت این شخص، لوطیان در اصفهان به آزار و اذیت می‌پرداختند، ولی او با قدرت آنها را سرکوب می‌کند، عبارت شارح در مورد او که می‌فرماید: «دافع ضرر مارقین» می‌تواند شاهی بر این واقعه باشد.

### نسخ و تصحیح:

از این شرح دو نسخه به دست آمد:

۱. رساله سوم از نسخه شماره «۳۹۸» نسخ مدرسه صدر بازار. تاریخ کتابت آن سال ۱۲۷۸ ه‍.ق است. این نسخه را با رمز «صد» مشخص کردم.
۲. نسخه شماره «۱۴۶۳۴» موجود در کتابخانه ملی. این نسخه فاقد تاریخ کتابت است. رمز این نسخه «مل» قرار داده شد.

با توجه به تاریخ وفات منوچهرخان معلوم می‌شود، نسخه کتابخانه ملی با این که بدون تاریخ است قدیم‌تر از نسخه مدرسه صدر است. در تصحیح این متن از روش تلفیقی استفاده شد. کلمات به رسم الخط متداول تغییر یافت، همانند جایگزین کردن «بجز» با «به جز». مواردی که لازم بود کلماتی داخل قلاب اضافه شد. استخراج مصادر آیات، روایات و اشعار تا آنجا که مقدور بود انجام گرفت. لازم است از همه عزیزانی که این بنده را در به انجام رسیدن این رساله یاری کردند کمال تشکر را داشته باشم. در پایان از حضرت باری تعالی خواهانم به حق سید العارفین امیر المؤمنین علیه السلام به کام این بنده و جمیع طالبان حقیقت، نوش معرفت بچشانند، آمین. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمد مسعود خداوردی

جمادی الثاني ۱۴۳۴ هـ ق

فروردین ۱۳۹۲ هـ ش

اصفهان



### بسم الله الرحمن الرحيم

باسمک اللهم یا واحد یا صمد یا قائل هو الله احد سیاس بی قیاس حیدر  
 شریست که انسان از انجمن جامعه جمیع عوالم بود و اینده سر پایمانی آدم را مظهر  
 تجلیات جمال و جلال فرمود و صلوة و سلام بر بخت بنان امر کن در این وجود  
 و من مان فرمای عالم وجود مظهر اسم جامع المعنی جامع جمیع مقامات غیر  
 مشایخ سلطان سر بر اصفاف احمد و وجود و مصطفی صلوات الله علیه  
 الی یوم الطامة الکبریٰ و بر الی الطمانان بن برکوار بر کن بد کروکا و حضور  
 حد در کار و از سوره مبارکه انا فتحنا انا ج داکویند انا خالق السموات  
 صدر نشین مسند ولایت و مباهات آنکه بنا و مدینه علم را بنیت در دنیا  
 او بنیت یم سفر آنکه علی شان اسحق شناس بخدا و بندیش اعتراف نموده و حضرت  
 رسول انا و علی من نور واحد و اوصاف فرموده و سلم تسلیم و بعد  
 حبس الخواصر خلا درین و طلاق معارف و یقین این بی نیاز مندی نیاز منصف  
 فلان محمد جعفر بن محمد صادق الاطهار فی رضة الله لنا بحبه و برضاه و

ع

و در پی هم میزدند و غار عجب و توسط سفر از لوار است چه آنکه ما بین حق  
 و خلق نسبت بنیونت است پس باید کسانی باشند که از خود خود داشته  
 و بجا حضور حضرت غفور پیوسته باشند چنانکه معنی واسطه و سفر  
 همین است که نباید مناسب با طرفین داشته مجرای عالمین باشند تا خدا  
 سرکشه کان باد به عوایث نماید و خلق جز از مقام چنین شخصی نتوانند  
 و صد چنانکه بدینا میبایست است پس این اجماع که تحقیقش از میل حبیب است  
 بر خانی است واضح بر عدم قابلیت و خبیثان و دور مکرر و دل  
 بر حقیقت ائمه معصومین است چه آنکه امر را که مقام ایشان میکنند چنانچه  
 سادات انبیا را شاعر و کاهن و عجب و سایر می بنداشته و وضع  
 خلیفه موقوف بر حق است چنانچه این و آن قال ربك للبلاد انك لو جاعل في  
 الاومن خليفه قالوا لا تجعل من هم من هم من هم و وفات الدماء و نحن نتبع  
 محمدك و فقد تزلت قال لا تعلم ما لا تعلمون تاكالت بهین دلیل ظاهرا  
 میشود که وجود افضل مفضل لا یق این مرتبه سینه بنی اهل بیت  
 بر حق خمر عدل و سایر موافق می مانند و بر عدم حق بر بعضی حضرت صدیق  
 و حضرت امام فہام را افضل از جمیع خطاب میدادند و قد وقع الفرج  
 ما لهن هذا الكتاب انما هو الملك الوهابی و غیر من غیر این است و غیر از این  
 کتابت اند از ابی بن و حیلین و غیر



حاکمی است و بهین دلیل ظاہر میشود که با وجود  
 افضل مفضل لابق انیم ربہ سنۃ نبی است اہل  
 سنت بر نفس خم غدیر و سایر مواہن فائزند و بر عدم  
 نفس بر نصب حضرات مذکور و حضرت امام ہمام  
 افضل از جمیع صحابہ میباشند و وقوع القرائن  
 من مکتب ہذا الکتاب

بمعونۃ اللہ الملک

الولم ب







### بسم الله الرحمن الرحيم

باسمك اللهم يا واحد يا صمد و يا قل هو الله أحد.

سیاسی بی قیاس، جمیلی را سزااست که انسان را نسخهٔ جامعهٔ جمیع عوالم نمود  
و آئینهٔ سراپا نمای آدم را مظهر تجلیات جمال و جلال فرمود.

و صلاة و سلام بر بهترین آنان، مرکز دایرهٔ جود، فرمان فرمای عالم وجود، مظهر اسم  
جامع الهی، جامع جوامع مقامات غیر متناهی، سلطان سریر اصطفاء، احمد و محمود  
و مصطفی صلوات الله علیه إلى يوم الطامة<sup>۱</sup> الکبری و بر آل اطهار آن بزرگوار برگزیدهٔ کردگار،  
خصوصاً حیدر کزار، و از سورهٔ مبارکهٔ إِنَّا فَتَحْنَا تَاجَ دَارٍ، گویندهٔ انا خالق السماوات<sup>۲</sup>،  
صدرنشین مسند ولایت و مباهات، آنکه بی او مدینهٔ علم را نیست در<sup>۳</sup>، و با حبّ او

---

۱- مل: «التامة».

۲- اشاره به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ البیان می باشد؛ مرحوم حافظ رجب برسی رحمته الله در  
کتاب شریف «مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين»، ص ۲۶۸، این خطبه را نقل فرموده  
است.

۳- اشاره به حدیث مشهور «أنا مدينة العلم و علي بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»  
است که از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده؛ این حدیث در مصادر مختلف روایی مندرج است،  
از جمله رجوع کنید به تفسیر قمی رحمته الله، ج ۱، ص ۶۸.

نیست بیم سقر<sup>۱</sup>، آنکه علی شناسان حق شناس به خداوندیش اعتراف نموده، و حضرت رسول «أنا و علی من نور واحد»<sup>۲</sup> در اوصافش فرموده، و سلم تسلیم. و بعد حسب الخواش<sup>۳</sup> أخلاء دین، و طلاب معارف یقین، این نیازمند بی نیاز ضعیف جانی و فقیر<sup>۴</sup> فانی، محمدجعفر بن محمدصادق اللاهیجانی<sup>۵</sup> وقفه الله لما یحبّه و یرضاه، و حشره الله مع من تولاه من الأئمة الأطهار شرحی بر ابیات محمود دهدار بر صفحه تحریر به عبارتی شکسته بسته، تسطیر نمود؛ و به نام نامی و اسم گرامی نواب مستطاب، جلالت مآب، مناعت پناه، امارت دستگاه، ستاره فلک عزّت، و اقبال آفتاب آسمان رفعت و اجلال، نادره دهر، و بوذرجمهر عصر، ناصر احکام شریعت، و مروج قوانین حقیقت و طریقت، مصلح امور مسلمین، و دافع ضرر مارقین، معتمدالدوله منوچهرخان آدم الله اتمام عمره و زید شوکت و دام عزّه مزین و محلّی کرد تا به اقبال...<sup>۶</sup> آن ستوده خصال رفع شکستگیش شود<sup>۷</sup>؛ امید که ناظران به نظر انصاف ملاحظه نموده، وجود این بی بضاعت را در میان نبینند.

بدان ای سالک خاص ره حق که از خلوت سرای غیب مطلق

چو<sup>۸</sup> ذات پاک بیچون جلوه گر شد هویت جلوه اش را پرده در شد

بدان که سلوک به زبان این طائفه توجّه قلب است به سوی حضرت حق، و از برای

سالک از عرفا و اولیا چهار سفر می باشد به ترتیب:

۱- احادیث بسیاری به این مضمون نقل شده است؛ برای نمونه رجوع کنید به کتاب فضائل الشیعة از شیخ صدوق<sup>ع</sup>.

۲- از جمله مصادری که مضمون این روایت شریفه در آن موجود است، أمالی صدوق<sup>ع</sup>.

ص ۲۳۶ می باشد. ۳- نسخه همین گونه است.

۴- صد: «جانی و فقیر». ۵- صد: «اللاهجانی».

۶- نسخه ناخوانا است. ۷- صد: «و به نام نامی ... شود».

۸- صد: «چه».

اول: سیرِ اِلَیّ الله است<sup>۱</sup> از صفات نفس و منازلش به سوی اوّل تجلیات و ظهور عالم اسماء، و این آخر مقام قلبست.

و سفر ثانی: سیر فی الله است و متّصف شدن به صفات حقّ، و متحقّق شدن به اسماء ربّ.

و سفر ثالث: از حقّ به سوی خلق به حقّ از برای تکمیل خلق.

و سفر رابع: سیر در خلق است به حقّ؛ و از برای هر نبیّ این سفر لازم است، به جهت آنکه ولیّ به اعتبار ولایت عالم است به حقایق اشیاء، و به اعتبار نبوت علم به خواص اشیاء باید داشته باشد؛ زیرا که انبیاء اطباء انفس اند و ایشان را از امراض مُهلِکة نجات می دهند، لهذا لازم است که سیر در عالم خلق بکنند، و از حقیقت و خاصّیت هر چیز و مناسبت بین امراض و افعال و اعمال که در حقیقت از ادویه جات و ممزجات و مسهلاتِ امراض نفسانیّه اند، علیم و خبیر باشد، تا تکلیف و شریعت به قانون حکمت قرار داد نموده باشند.

و غیبِ مطلق گاهی می گویند و مقابلِ غیبِ مضاف می خواهند، و آن عبارت است از حقائق و اعیان ثابتۀ اشیاء در علم خدا که به فیض اقدس گفته می شود، و مجلای آن نور الله است، و مفردات عالم غیب مضاف عقول و نفوس مجرّده اند.

و گاهی هم غیبِ مطلق می گویند، مطلق از مطلق و مضاف، و از تقیّد و اتّصاف می خواهند.

و معنی چنان است: بدان ای سالک خاصّ، ای سفر کننده از خلق به سوی حقّ، و ای طالب شناسائی معبودِ مطلق که از مقام غیب الغیوبی ذات بی اسم و رسم جلوه گر شده، یعنی اراده ظهور و جلوه گری نمود، هویت مطلقۀ فیض خود را آشکار فرمود؛ زیرا که شناسائی ذات معبود و کنه واجب الوجود به جز آن خالق احدی صمد لایق احدی نباشد.

پس ظهور به نحو امکان ظهور وجه و فیض اوست، یعنی ظهور او است بوجه در مظاهر به قدر تاب هر یک.

نه علت بود و نه معلول پیدا      کزو های هویت شد هویدا

تجلی از مقام لا تعین      پی اظهار نام لا تعین

مقام صرف، وجود مقامیست بیرون از ملاحظه علت و معلول؛ زیرا که معنی علت تأثیر شیء است در غیر، و مادامی که وجود از مرتبه کمال نزول نرmaid و به درجه [ای] از درجات قصور نرسد، حاصل نمی شود از برای وجود خصایص عقلیه و تعینات ذهنیه که مسمی اند به ماهیات؛ و تا ملاحظه ماهیت نشود غیریت اعتبار کرده نمی شود، و علت و معلولیت دیده نمی شود به حسب حقیقت، به این جهت در مبحث تقدّم، تقدّم<sup>۱</sup> وجود<sup>۲</sup> بر وجود را<sup>۳</sup> از اقسام تقدّم بالعلیه و تقدّم بالطبع نمی شمردند، بلکه تقدّم ماهیت به اعتبار وجود داخلی اقسام خواهد بود.

به این جهت می فرماید که: در مقام لا تعین علت و معلولیت نبود، و از او به نحو تجلی های هویت یعنی هاء هو<sup>۴</sup> که عبارت از نسبت عرفانی ذات حق است به ذات عقل که الف و باء ابجد اشاره است به این دو ذات [تعبیر فرمود]، و مراد از آن نسبت، وجود لا بشرطتست. و می تواند مراد از «ها»، پنج عالم شئونی که از تجلی علمی و عینی ظاهر می شود<sup>۵</sup> باشد.

و تفصیل بدین نحو می فرماید که تجلی از مقام احدی لا اسم و لا نعت در مقام واحدی، مظهر اسماء و صفات گردید، یعنی اظهار ذات به اسماء و صفات نمود، چه اظهار ذات به کنه ذات چنانچه هست، ممکن نمی باشد.

۲- مل: + «را».

۱- مل: + «و».

۴- صد: «هوز».

۳- مل: - «را».

۵- مل: + «و».

مسمی شد به نام وحدت ذات      هویدا شد قیام وحدت ذات

ز حرف های هو شکلی عیان شد      که محور با محیط کن فکان شد

«مسمی شد به نام وحدت» می تواند که مراد از نام و اسم، اسم عینی باشد که وجود لا بشرطی و متعین به تعین انبساطی است<sup>۱</sup>، و اوّل چیزی است که ناشی می شود از وجود

۱- به نظر رسید نقل قسمتی از کلام اسفار در توضیح وجود مطلق، برای روشن شدن مطلب مفید باشد. «ج ۲، ص ۳۲۷»:

فإنّه حقيقة منبسطة على هياكل الممكنات وألواح الماهيات لا ينضبط في وصف خاص، ولا ينحصر في حدّ معيّن من القدم والحدوث، والتقدّم والتأخّر، والكمال والنقص، والعليّة والمعلولية، والجوهرية والعرضية، والتجرد والتجسّم، بل هو بحسب ذاته بلا انضمام شيء آخر يكون متعیناً بجميع التعینات الوجودية، والتحصلات الخارجية، بل الحقائق الخارجية تنبعث من مراتب ذاته وأنحاء تعیناته وتطوّراته.

و هو أصل العالم، و فلك الحياة، و عرش الرحمان، و الحقّ المخلوق به في عرف الصوفية، و حقيقة الحقائق.

و هو يتعدّد في عين وحدته بتعین الوجودات المتّحدة بالماهيات؛ فيكون مع القديم قديماً، و مع الحادث حادثاً، و مع المعقول معقولاً، و مع المحسوس محسوساً، و بهذا الاعتبار يتوهم أنّه كلّی و ليس كذلك؛ و العبارات عن انبساطه على الماهيات، و اشتماله على الموجودات قاصرة، إلّا إشارات على سبيل التمثيل و التشبيه؛ و بهذا يمتاز عن الوجود الذي لا يدخل تحت التمثيل و الإشارة، إلّا من قبل آثاره و لوازمه، و لهذا قيل: نسبة هذا الوجود إلى الموجودات العالمية نسبة الهيولى الأولى إلى الأجسام الشخصية من وجه، و نسبة الكلّي الطبيعي، كجنس الأجناس إلى الأشخاص و الأنواع المندرجة تحته، و هذه التمثيلات مقرّبة من وجه مبعدّة من وجوه.

و أوّل ما ينشأ من الوجود الواجبي الذي لا وصف له و لا نعت إلّا صريح ذاته المندمج فيه جميع الحالات و النعوت الجمالية و الجلالية بأحدثه و فردانيته، هو الوجود المنبسط الذي يقال له العماء، و مرتبة الجمع، و حقيقة الحقائق، و حضرة أحدية الجمع، و قد یسمی بالحضرة الواحدية، كما قد یسمی الوجود الحقّ باعتبار إضافته إلى الأسماء في العقل، و إلى الممكنات في الخارج، المرتبة الواحدية، و الحضرة الإلهية.



حق، و اصل عالم، و فلک حیات، و عرش رحمان، و حقّ مخلوق به است در عرف صوفیه؛ زیرا که حقّ اضافیست و متقوم به حقّ حقیقی است، و خلق اشیاء به واسطه او است، و مشیت است، چنانکه می‌فرماید: «خدا خلق اشیاء را به مشیت کرده است، و مشیت را بنفسه بلا واسطه خلق کرده است».<sup>۱</sup>

و بنابراین می‌فرماید که: در عالم خلق و انشاء به مضمون «یا من ربط الوحدة بالوحدة و الکثرة بالکثرة» به ازاء حقّ حقیقی و وحدت حقّه احدیه، حقّ اضافی و حقّ مخلوق به را نام و علامت و مناط ظهور فرمود، و به ازاء عالم واحدی و<sup>۲</sup> کثرت اسمائی، عالم تعیناتِ خلقی و مظاهر خاصّه آثار ربوبی آفرید، و هر خلقی را مربوب ربّی و مظهر اسمی، چنانکه مناسب بود به منصه ظهور در آورد.

پس «هویدا شد قیام»، یعنی آشکار گردید و به پا شد مناط ظهور وحدت ذات. «ز حرف های هو»، بیان ربط کثرت به کثرت، و تحقق مظهر اسم و صفت است، یعنی از تعین هو و هویت اضافی شکلی و عالم تعین، ظاهر و موجود شد، و محیط مجموع عالم به محور تعین به دو نصف منقسم [شد] و به دو اسم: امری و خلقی مستوی و ممتاز گردید، و در هر عالمی تعینات متکثره و اسامی متعدّده و از هر اسمی حرفی پیدا شد.

به خط ها نهان شد واو وحدت      ز لفظ ها عیان شد واو وحدت

«به خط ها» یعنی به مکتوبی «ها» که «ه» است، که اشاره به پنج عالم است:

[اول]: غیب مطلق، که عبارتست از حقایق و اعیان ثابتۀ در علم خدا.

و [دویم]: غیب مضاف، و موجودات آن عقول و نفوس مجرّده‌اند.

و سیّم: شهادت مطلق، و اصول آن اجسام و مجلای آن حواس ظاهره است.

و چهارم: مثال و شهادت مضاف، و مجلای آن خیال و حسّ مشترک است.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰، باب الإرادة أنّها من صفات الفعل، حدیث ۴، نص روایت این است: «خلق الله المشیئة بنفسها، ثمّ خلق الأشياء بالمشیئة».

۲- مل: «و».

پنجم: عالم انسانی، که جامع این عوالم است.

و عالم وحدت که واو وحدت اشاره است به او، از این پنج عالم بیرون [است]، و این پنج عالم اشتغال بر او و برابری به او ندارد<sup>۱</sup>؛ چنانکه صورت «ها» که پنج است، ناقص است از واو که شش است و برابری با او ندارد، و چنانچه یک عالم فوق این عالم ملاحظه شود واو وحدت که شش است و اشاره است به عالم شش که عالم لا تعین<sup>۲</sup> واحدی است حاصل آید.

و از لفظ «ه» و «ا»<sup>۳</sup> خواسته است که شش است، برابر صورت واو است، چون یک بر «ه» پنج افزودی مرتبه شش که مرتبه لا تعینی است، و عالم وحدت که واو وحدت اشاره است به آن، عیان خواهد گشت.

چو<sup>۴</sup> ها و واو هو شد ظاهر از غیب

عیان شد جلوه‌های ذات بی عیب

خط وهمی شد آن ها را در اوسط

که ظاهر شد دو چشم ها از آن خط

یعنی از عالم هویت مطلقه و غیب الغیوبی «ها» و «واو» هو که به لحاظ جمعی هویت ساریه از او مرموز، و به لحاظ فرقی، عوالم مترتبه مذکوره از او مکشوف [است]، به عالم ظهور اسمی، و به عوالم ظهور عینی عقلی و نفسی و مثالی و عالم اجسام و عالم برزخ البرازخ در آمد، و به تعینی از تعینات پرده حجاب پوشید.

و نور صرف بعید غایت بعد از ادراک خلایق از شدت ظهور به واسطه نزول از عالم غیبی و لا تعین و بی رنگی، به عالم تقید و رنگ و پستی، مظهر و مجلی از برای آن نور به هم رسید، و ظاهر شد جلوه‌های تفصیلی آن ذات پاک و آن نور صرف بی قید و عیب، و بی نقص و رنگ.

۱- صد: «ندارند». ۲- مل: «تعینی».

۳- هر دو نسخه به همین صورت است. ۴- صد: «چه».

و چون از عالم وجوب بحت، تجلی به عالم امکان فرمود<sup>۱</sup>، خط وهمی تعینی<sup>۲</sup> امکانی که مناط تفرق و تشعب است، از حرکت نقطه مرکز در وسط عالم خلقی پدید آمد، و مظهر اسماء الهی را به دو قسم منقسم ساخت، چنانکه می فرماید:

ز یک چشمش تجلی شد جمالی      ز دیگر چشم آثار جلالی

تجلی ذات و ذاتی سرمدی اجمالی در مرتبه ذات به خودی خود ازلی و ابدی است، و ظاهر و<sup>۳</sup> مظهر، و مظهر و ظهور یکیست، و نیست در دار سرمدی ذاتی غیر هو دیار. تجلی فرقی اسمائی و اعیانی تفصیلی به واسطه تفرق اعیان و مجلی به ظهور می رسد، و چون علم عنایتی بر آن بود و می خواست معروفیت به نحو تفصیلی را، لهذا خلق کرد خلق را، یعنی حجاب کثرت در پوشید و از مرتبه امتناع ادراک ما سوی به منزل ما سوی در آمد، و تعدد و کثرت عکوس به جهت یگانه احدی به حسب<sup>۴</sup> تکثر و تعدد مجلی به حصول پیوست؛ و به آینه خانه جمال و جلال ذات بی چون، آثار صفات کمال بی حد و حصر و گوناگون دیده ور شد، و از یک چشم حرف «ها» عالم ما سوی [پدید آمد] که به واسطه خط وهمی امکانی که تفرق و تخصّص را لازم دارد، صاحب دو چشم و دو قسم گشته.

و بعض از موجودات عالم امکان که به منزله چشم یمای<sup>۵</sup> عالم مقیدند، مظهر تجلی جمالی می باشند، و بعض دیگر از موجودات مظهر تجلی جلالی که آثار صفات جلال از<sup>۶</sup> ایشان دیده می شود [می باشند].

و انسان مظهر هر دو تجلی جلالی و جمالی می باشد، هر چند بعضی از انبیاء را

۱- مل: «فرموده». ۲- صد: «تعین».

۳- صد: «و». ۴- مل: «سبب».

۵- نسخ «یعنی» است. ۶- صد: «نور».

صاحب عین یمنی می خوانند، و بعضی را صاحب عین یسری، و ذو العینین انسان کامل و ختمی، چون نبی<sup>۱</sup> ما<sup>۱</sup> را می دانند.

و این اطلاقات به اعتبار غلبه است، و آنکه هیچ طرف غلبه نکند و وحدت و کثرت هیچ یک مانع از هم نباشند اصلاً غایت کمال است، و از برای انسان کامل است، و الا از برای انسان رتبه جامعیت فی الجملة می باشد؛ بلکه وجود منبع همه کمالات هست، هر جا که رفته است همه کمالات رفته است، لکن بناء تقسیم بر این ملاحظه نمی باشد.

ز ها و او و ز و او اسم احد شد      ز هاء و او واحد را رصد شد

بیان صعود می فرماید که: «ها» اسمی از مرتبه حرفی «ه» به الف موصول شد به و او حرفی واحدی که اشاره است به عالم اسماء برابری گرفت، و و او حرفی ششمی چون به اسمی مبذل [شد] و قوت گرفت، با احد و عالم فوق برابر شد.

و چون عالم واحد بین عالمین امکانی واحدی است، می فرماید: «ز ها و و او» یعنی از جمع اسم «ها» و اسم «و او»، «واحد را رصد شد»، یعنی اسم واحد با جمع هر دو اسم «ها» و «و او» مقابل آمد، یعنی به اعتبار وحدت وجودی و کثرت عنوانی و مفهومی، بکلا طرفین از عالم فوق احدی و عالم تحت امکانی مناسبتی [یافته]، و از این دو عالم در او حقیقتی و اثری ظاهر [شده]، و از هر یک رصد گرفته [است].

و فرقی بین واحد و احد آنست که واحد از برایش جزء می باشد، مثل صفات در عالم شهادت، و احد از برایش جزء نمی باشد، مثل ذات در عالم غیب الغیوب.

واحدیت، نفی شریک است، و احدیت، نفی ترکیب، و نفی ترکیب لازم دارد نفی شریک را البته، اما نفی شریک لازم ندارد نفی ترکیب را ظاهراً، فتأمل.

توره گر جانب اعداد داری      در این دستان سرا استاد داری  
و گرزان غافل بر توست مشکل      طریق رمز حلّ این مسائل

بگویم با تو رمزی چند از اعداد که در اعداد زان گردی تو استاد  
 ز رمز آن مشو غافل که عاقل نباشد از رموز حال غافل  
 معنی کلام ظاهر است، می‌فرماید و<sup>۱</sup> وصیت می‌کند که هرگاه قابلیت در خود  
 نمی‌بینی و صاحب قلب نباشی، و به لاف و گزاف بدون ریاضت، و تصفیه باطن نکرده  
 خواهی که اسرار اعداد بدانی، تمنی بی جا است، و مشکل است حلّ این مسائل؛ پس مر  
 تو راست در کشیدن مشقّت و حاصل نمودن استعداد و داشتن گوش با حضور و عدم  
 غفلت، تا بگویم و بشنوی رمزی چند که تو را فائده بخشد در مقصود، و غافل مشو  
 و منافعی مقصود به عمل میاور که عاقل منافعی مقصود نمی‌کند، و فائده نمی‌برد از این  
 شخص غافل و پلید، و اختصاص دارد فائده‌اش به ﴿مَنْ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ  
 شَهِيدٌ﴾<sup>۲</sup> چنانکه گفتیم.

در بیان رموز اعداد<sup>۳</sup> می‌فرماید<sup>۴</sup>:

چنین دان کین عددها اعتباریست احد در جمله اعداد ساریست  
 مراد از اعتباری بودن نه آنست که کثرت امری وهمی [همانند] نیش غول است،  
 بلکه مراد آنست که اعیان موجودات عالم کثرت بر سه نحو ملاحظه می‌شوند:  
 ملاحظه وجود، و ملاحظه تعین، و ملاحظه وجود با تعین.  
 بنا بر اوّل ملاحظه، ملاحظه وحدت است، و بنا بر ثالث عالم کثرت ظاهر و موجود  
 می‌شود به وجود، بنا بر ملاحظه ثانی که نفس تعین - که مناط تکثر است - ملاحظه شود  
 بدون وجود اعتباریست، یعنی تعینات و ماهیات بدون وجود، محض اعتبار است، لهذا  
 گفته: «عددها اعتباریست»، یعنی عالم کثرت عالم نمود، و عالم بود و هستی عالم  
 احدیست.

۱- صد: «و».

۲- سورة مبارکه ق، آیه ۳۷.

۳- مل: «اعدادی».

۴- صد: «می‌فرمایند».



و در کلّ اعیان و اعداد واحد نزول اجلال می‌فرماید، و تجلّی ظهوری و شعوری می‌نماید، و به احتجابِ تعینات محتجب گشته، به صفتِ اعداد بروز نموده در مراتب اعداد سر بر آورده، به جزر و مدّ نزول و صعود کاشفِ اسرار خاصّه گردیده است. چون از محضِ ظهور و شدت نور و بُعد از عالم زور محتجب و به غیب الغیوب موسوم و مرسوم بود، حجابِ تنوّعات عالم کثرت او را نقاب و مظهر آمد، و در تحت نقاب تماشاگرانِ مهجورِ عالم کثرت که از غایت حضور و ظهور او سر به گریبانِ ناامیدی فرو برده بودند، خفاش وار سرِ تمنّای ادراک آن حقیقت پاک از چاک گریبان کشیده تا هر یک به عالم خود اثری از آن وحدت حقّه دریافت کرده، و بوجه نفسِ اثر گشته، و مناطِ تعدّد آثارِ آن دلبرِ فیض گستر، و<sup>۱</sup> مجلی و منصّه ظهور<sup>۲</sup> آن نور تامّ [شده]، تمام تر شوند.

پس می‌فرماید: چنان ندان که این کثرت و عدد که تو می‌بینی مناطِ تکثرش ناتمامی و قصور و ظلمتِ عدم است؛ پر تو نور را قطعه قطعه کرده عالم نور بودِ احدی وجود را به عالمِ دیجورِ کثرتِ عددی نمود، متطوّر ساخته است.

غافل مشو که نور وجودِ احد در همه اشیا ساری و مقوم<sup>۳</sup> و مظهر همه اشیا او است؛ اینکه<sup>۴</sup> گفته‌اند که: «ظهور تو به من است و وجود من از تو»، مراد نحویتِ ظهور شاید<sup>۵</sup> [باشد] نه اصلِ ظهور، چه اصلِ ظهور به وجود بلکه عینِ وجود است، و نسبتِ اصلِ ظهور و اظهار به جز نورِ کردگار به دیّاری سزاوار نباشد، مگر به حسبِ تعین و نحو تقیّد که گفته شد؛ فهم من فهم، و من لم یذق لم یعرف.

۱- صد: «و».

۲- مل: «ظهور».

۳- مل: «مقوم».

۴- مل: «اینکه».

۵- به نظر می‌رسد اینجا «شاید» به معنای «ممکن است» باشد.

این کلمه اگر به معنای «ممکن است» باشد، به فعلی مانند «باشد» نیاز است، ولی اگر فعل از مصدر «شایستن» باشد، محتاج به نشانه مفعولی «را» خواهیم بود.

یکی را دان الف یک با یکی ب ز یک با دو بجو از جیم معنی  
چون نور صفات در تُثَقُّ<sup>۱</sup> نور ذات مستور و مخفی بود به مقتضی: «فخلقت الخلق  
لکی أعرف»<sup>۲</sup> تجلی فرمود، و از پرتو آن تجلی نوری هویدا شد که اول فیض و نور  
محمدی ﷺ اطلاق، و نقطه اول در اطلاقات، کنایه از آن باشد.

و چون آن نقطه نور به خود نگرید خود را منظور نظر الهی دید به شکر گزاری معبود  
در سجود شد و از شکر گزاری نعمت افزود، نقطه دیگر در وجود آمد، و چون سر از  
سجود برداشت، لمعان تجلی صمدی مشاهده<sup>۳</sup> نمود به شکر گزاری افزود، نقطه دیگرش  
بخشیده شد؛ نقطه [ای] که در سجود افاضه شد نقطه ولایتست که باطن نبوتست،  
و افاضه شدن در سجود اشعار بر آن بود، و از هیأت مجموعی سه نقطه طولی الف  
احدیت که مفتاح اسم شریف حضرت احمدیست به عالم تجلی پدید آمد، و آن نقطه را  
نقطه ذات و دو نقطه دیگر را نقطه صفات جلال و جمال می‌گویند.

و بعضی این سه نقطه را به نقطه اسودیّه و ابیضیه و احمریه تعبیر کرده‌اند؛ و اسودیّه  
اشاره است به وحدت مطلقه، و در مقام تجلی چون مذکور شوند مناسب آن است<sup>۴</sup>  
بگوئیم که: نقطه اول اشاره به نور حضرت رسالت پناه محمدی ﷺ، و نقطتین صفتین  
اشارت به ولایت مطلق<sup>۵</sup> آن حضرت و نبوت او دارد.

و چون الف بر لوح وجود نقش بست متفرعات عالم خلق به آن نور شکفتن گرفت،  
و از آن رواست که می‌فرماید: «یکی را دان الف یک با یکی ب»، یعنی بدان که از سریان  
و نزول حرف احد و تکرر و تعین اول او حرف «ب» که اول مرتبه عدد و اول تغیر<sup>۶</sup>

۱- تُثَقُّ به معنای سرافرده است.

۲- «كنت كنزا مخفيا، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف» بحار الأنوار، ج ۸۴.

صص ۱۹۹ و ۳۴۴.

۳- مل: «مشاهد».

۴- مل: + «که».

۵- مل: «مطلقه».

۶- مل: «تعین».

واحد مطلق است نمودار گشته است، و چون مکرر ملاحظه شود، یا ملاحظه مکرر شود، ثالث و رابع و هکذا [نمودار گردد]، و به اعتبار ثلث و اربع و هکذا، به اعتبار [ی] از انحاء تکررات و تخصصات آن مبدأ اطلاقی به ظهور رسند.

ز یک تا سه تو حرف واو بردار      کز این جمعت کند واجب خبر دار  
مادامی که مرتبه [ای] از مراتب عدد به ظهور نرسیده [باشد] به غیر از تکرر مبدأ منظوری شایسته نظر نمی باشد، به این سبب از جهت تحصیل با همان تکرر نفس الف بدون اعتبار اسمی از اسماء مراتب اعداد کفایت کرده [است]؛ و چون از تکرر «الف» با هویدا گشت از ملاحظه «با» و «الف»، «جیم»، و از ملاحظه «الف» و «جیم»، «دال»، و از ملاحظه «با» و «جیم»، «ها»<sup>۱</sup>، و از ملاحظه «الف» و «با» و «جیم»، واو حاصل شود. و چون درست ملاحظه شود به جز نمایش واحد که مبدأ است چیزی در تحصیل<sup>۲</sup> اعداد و غیری در وجود کثرات مدخلیت ندارد، و «با» و «جیم» و «دال» و هکذا عنوانات نمایشات الفند.

و نظر اعتبار از صورت حرفی کتاب و عدد اهل حساب بردار و به عالم وجود نظر کن تا حق حقیقت وجود و<sup>۳</sup> وحدت حقه او و سریان نورش بر قوالب ماهیات، و نیستی و هلاکت<sup>۴</sup> ما سوی به حسب ذات چنانچه هست بر تو ظاهر شود<sup>۵</sup>، و هر حرفی را

۱- مل: «و از ملاحظه با و جیم، ها».

۲- صد: «تحصیل».

۳- صد: «و».

۴- مل: «هلاک».

۵- جناب کمال الدین خوارزمی رحمه الله شعری در این معنا دارد که درج آن سودمند است: [جواهر الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۲]:

همه عالم پر است از این دلدار	لیس فی الدار غیره دیمار
نیست پوشیده آفتاب رخس	دیده‌ای جوی در خور دیدار
از خودی خود کناری گیر	تا ببینی نگار خود به کنار
چون تو از خویشتن فنا گشتی	گشت عالم پر از تجلی یار
اصل اعداد جز یکی نبود	به اسامی اگر چه شد بسیار

مصدوقه اسمی بشناسی و ظهور آثار هر اسمی در عالم صورت از حرفی طلب کنی، چنانچه طریقه بعضی از اصحاب علم حروف و صناعت علم عدد است.

و اصحاب علم حروف و اصناف علم عدد به دو نوع منقسم می شوند: اهل خاصیت، و اهل حقیقت؛ و قسم اول را<sup>۱</sup> ظهور آثار اسماء در عالم حدثان به جهت دوستان و دشمنان به وسیله حرفی<sup>۲</sup> از حروف منظور [است]، لهذا دانستن مناسبت خاصه بین هر حرف و اسم او را در کار است چنانچه می فرماید:

ز یک تا چار از ابجد سخن سنج      ز یک تا پنج از ابجد بنه گنج

ز جمع هر دو از روی قواعد      طلب کن اسم هو با اسم واحد

ابجد چهار حرف است: مکتوبی «الف» یک، و مکتوبی «با» دو، و «جیم» سه، و «دال» چهار، مجموع ده [می شود]، و چون چهار که عدد حروفش است بر او اضافه کنی چهارده شود که اشاره است به چهارده معصوم که غرض و وسیله افاضه حروفست، و چون حرفی<sup>۳</sup> ملفوظی او را جمع نمایی یازده شود برابر است با اسم هو.

و از یک تا پنج، پنج عقد است از «الف» تا «ها»، و چون از یک و دو تا پنج جمع کنی پانزده شود که ابجد اشارت به او است، حوا و هود و داود حاصل آید؛ و از اجتماع چهار تا پنج، نه حاصل آید که از یکی جمعی تا نه چهل و پنج است مطابق<sup>۴</sup> به عدد آدم است و لوط.

«ز جمع هر دو، اسم هو با اسم واحد» یعنی از ابجد که به حسب مقطعات حروف



بی عدد زان سبب شدست عدد

قطع تکرار بایدت کردن

بگذر از بارنامه هستی

کشف اسرار بس دراز کشید

که یکی را همی کنی تکرار

تا به جز یک نیایدت به شمار

تا در آن بارگاه یابی بار

به همین مختصر کنم گفتار

۲- نسخ «حرف» است.

۴- صد: «مطابق».

۱- مل: «را».

۳- مل: «حرفی».

یازده است جمع کنی از یکی تا یازده شصت و شش شود و با عدد اسم ذات الله مقابل آید، و ملفوظی ابجد ۲۰۲ با اسم رب<sup>۲</sup> مناسب است، و حروف ملفوظی «واحد» هم یازده است با عدد حروف مکتوبی «هو» برابر است، چنانکه عدد حروف ملفوظی «هو» با عدد حروف مکتوبی «واحد» برابر است، و حروف ملفوظی یک تا چهار یعنی «الف» تا «دال» یازده، و تا پنج یعنی «ها» سیزده، و مجموع بیست و چهار [می شود که] با عدد مکتوبی حروف «هو» و «واحد» بعد از حذف تکرر برابر است.

و از اول ابجد که حرف<sup>۳</sup> «الف» است تا پانزدهم که حرف «سین» است جمع کنی به این طریق: اول دو بر یک<sup>۴</sup> اضافه کنی پس سه و هکذا تا پانزدهم، پانزده اضافه کنی<sup>۵</sup> همان عدد «سین» ملفوظی حاصل آید، و چون صورت حاصل را بی صفر از مجموع با ملاحظه صفر حذف کنند، یکصد و هشت شود که مطابق اسم حق است، و سیزده که از جمع حروف «الف» تا «ها» حاصل آید، مطابق اسم احد باشد.

و بر این قیاس بسیاری<sup>۶</sup> از اسماء عظیم استخراج شود چنانچه:

ز یک تا شش ز طیب رو خبر گیر    وحید از روی یک تا هفت بر گیر  
بجو اسم اله از هشت تا یک    که از یک تا نه است آدم بلاشک  
ز یک تا عقد ده در طرز این کار    بجو اسم مجیب ای مرد هوشیار

از ارقام آحادی ابجد از «الف» تا «طا» مدلول حرفی هر یک با شمار مراتبش اول و دوم و سیم و هکذا تفاوت ندارد ملاحظه عدد هر حرف از<sup>۷</sup> حروف ارقام آحادی و اجتماع او با حرف دیگر، چنانچه در رعایت کردن خوب است ملاحظه نفس مرتبه

۱- نُسخ «۲۲» نگاشته اند، ولی نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ملفوظی ابجد ۲۰۲ می شود نه

۲۲. ۲- رب برابر است با ۲۰۲.

۳- مل: «حروف». ۴- صد: «یکی».

۵- صد: + «به». ۶- صد: «بسیار».

۷- صد: + «هر».



و اجتماع مرتبه [ای] با مرتبه دیگر یکی تا بیشتر همان فائده را دارد، لکن از ده چون گذشتی تفاوت می‌کند، مثلاً «ل» در مرتبه دوازدهم است و مدلول حرفی او «سی» است، لهذا در این مدعا یعنی تحصیل و استخراج اسماء در مراتب آحاد از جمع<sup>۱</sup> اعداد ملاحظه عدد نفس مرتبه را نموده تا در همه مراتب بر یک نحو سخن راند و واماندگان وادی حرمان عطشان را آسان به ماء الحیاة عنوان آن جان جانان و به اسمی از اسماء حضرت منان دلالت فرماید و در هدایت ایصال طالب به مطلوب [نماید].

ملاحظه مرتبه و دوری او از مرتبه الف اشارت است<sup>۲</sup> به اتحاد مدرک و مدرک و بودن هر دو از یک عالم، تا لباس دنس در بر است ادراک عالم نور کجا میسر است، لهذا به ازاء هر اسمی مظهری، و به هر مرتبه تفکری، گوهری لایق و سزاوار است. پس نباید که مطلوب تو از عالم نور باشد و تو از عالم ظلمت باشی که این معنی از جمله محالاتست، چه ظلمت منافی نور است، چگونه ظلمت طالب نور می‌شود، «نوریان مروریان را طالبند»<sup>۳</sup>.

اگر تو را شوق وصول در سر و طلب وصال به عالم کمال در بر است، چنانچه حمل امانت کرده [ای] رد امانت بکن، یعنی آنچه از عالم نور در خود به تدریج مشاهده کرده [ای] و خود را دارا دانستی، بدان که امانت است و از کجا است و مالکش کیست. چنانچه اول وجود، و بعد علم، و بعد اراده، و قدرت آخر گرفتی، پس اول قدرت را به صاحبش رد کن، پس اراده و علم را و آخر وجود را بده و به نیستی ذات تن در ده که  
توئی تو ترا نامحرم آمد تو بی تو شو که آدم آندم آمد

۱- صد: «جمع».

۲- هر دو نسخه اینجا «بلکه» دارد که باعث نارسایی معنا می‌شود.

۳- مثنوی معنوی دفتر دوم، مصرع قبلش چنین است:

ناریان مروریان را جاذب‌اند

و به عالم هستی سرمدی داخل شو

موم و هیزم چون فدای نار شد ذات ظلمانی او انوار شد<sup>۱</sup>

و از منازعه آئینه خود فارغ باش<sup>۲</sup> و باقی به بقاء باش تا ابد

چون نماند شیشه های رنگ رنگ نور، بی رنگت کند آنگاه رنگ<sup>۳</sup>

«از یک تا شش» یعنی از جمع مرتبه یک تا مرتبه شش که مجموع [آن] بیست و یکست با حروف طیب برابر است، و بر اسماء طیبه دیگر هم بنابر قاعده دلالت می‌کند که رقم افرادی طیب چون جمع کنی دوازده است، اشاره است به اسماء طیبه دوازده گانه؛ و چون عدد مجموع دوازده بر حروف طیب قسمت کنی هر قسمی<sup>۴</sup> چهار<sup>۵</sup> شود، اشاره است به چهار حرف<sup>۶</sup> غیر مکرر که مفتاح این دوازده اسم می‌باشند.

و این بنابر ملاحظه مرتبه است و اگر زیر و بینه<sup>۷</sup> اعتبار شود کثرت بی شمار و اسماء بسیار حاصل آید.

«و حید از روی یک تا هفت بر گیر» و چون عدد هفت بر بیست و یک افزوده شد، بیست و هشت می‌شود که وحید است و در اسرار چند<sup>۸</sup>، به جهت اشتغال بر دو حرف زوج زوج، و دو زوج فرد، و اشتغال او بر مفتوح و کیل و حسیب و مانند آن، و بر یک چهارده؛ و در مقام تفصیل خواص جلیل برای اسماء مشموله مرموزه ذکر شده به ملاحظه حرفی و اسمی، و زیر و بینه ترکیبی و تقطیعی او [وجود دارد].

۱- مثنوی معنوی دفتر اول.

۲- صد: «باشی».

۳- مثنوی معنوی دفتر پنجم.

۴- مل: «قسمتی».

۵- صد: «چهارده».

۶- بالای چهار حرف چنین نوشته: م خ ح ج.

۷- مراد از زیر، حرف اول از اسم هر حرفی می‌باشد، و مراد از بینه حروف ما بعد می‌باشد. برای نمونه حرف «س» که اسم آن «سین» است زبرش «س» و بینه‌اش «ین» است. برای تفصیل بیشتر در مورد اصطلاحات این علم به مقدمه استاد همایی رحمته الله علیه بر کتاب کنوز المعزمین شیخ الرئيس رجوع کنید.

۸- یعنی «وحید» است به معنای یکتا ولی دارای اسرار بسیاری است.

و اثر از برای حروف مقطعه بیشتر است، به جهت آنکه ملفوظی حروف، غیر ترکیب دلالتش به اعتبار زبر و بیته بیشتر [بوده]، و حرفی کتبی او به حسب صورت تمام تر است.

مرتبی هر فردی از افراد موجودات و اسم اعظم در حق او، اسم الهی است که در عدد با او مطابق باشد.

و چون از یک تا هشت مراتب جمع کنی، سی و شش شود با اله در عدد برابر است، و چون تا مرتبه نه جمع کنی، نه بر سی و شش افزوده چهل و پنج شود که با عدد حروف آدم مساوی و علامت او باشد، و مظهر جمیع اسماء و صفات، و آینه تمام نمای حضرت ذات، و مجلای درست اداء فیض حق، و برزخ امکان و وجوب مطلق است، و قلب عالم کبیر و نسخه جامعه و امام ائمه است در خداشناسی؛ یعنی هیچ صفتی<sup>۱</sup> از صفات حضرت متان نیست که در نسخه منیر انسانی صغیر ظاهر و نمایان نباشد.

و چشم خفّاشی شیطان از وصول آن منبع لؤلؤ و مرجان محروم، و از خلقت او مغموم بوده، از دوری و پستی وجود از فیض سجود سر پیچیده، و از کوری و نادانی تمیز<sup>۲</sup> بود از نمود [نداده]، به لفافه سجّیت رجیمیت خود پوشیده [شده و] واقف اسرار نگردیده؛ [این هنگام] نقصان در تمامیت خلقت آدم و در بودن او اصل اصول عالم حاصل نمی شود.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد<sup>۳</sup>

و همه صفات معبود - چنانچه شاعر گفته است:

هم علیم است و هم سمیع و بصیر مستکلم مرید و حی قدیر<sup>۴</sup> -

۱- صد: «صفت».

۲- صد: «تمیز».

۳- گلستان سعدی حکایت دهم.

۴- مثنوی هفت اورنگ نور الدین عبد الرحمن جامی.

که<sup>۱</sup> در آن نخبه مسجود تعبیه شده بود در حقیقتِ آدم، یعنی در حضرتِ خاتم به کمال و تمام، بل تمام تر به منصه ظهور رسیده [است]، و به مرتبه «أو ادنی» پیغمبر ما سید رسل مخلع گردید.

مرتبه نه هر چند از آدم است لکن آدم همان خاتم است  
بیانِ اجمال آنکه: خاتم لفظِ حروفش ده است، و ده نُه است، و جمع مرتبه اش هم همین است؛ و جامعِ جمیع مراتبِ اعداد وجودی نُه است، و او علامتِ ختم است، و جمیعِ اشیاء و تمامِ ماسوی طفیلِ حضرتِ ختمی [است]، چنانچه تمامِ کثراتِ اعدادی نسبی فرعِ اعداد وجودیند که جامع همه نُه است که رقمِ آدم و سرِ خاتم است، و در نود و نُه که عددِ اسماء حق است، جلوه ظهور و اظهار بیشتر، و دایره شعور و استشعار تمام تر است.

و حضرتِ احدی از خفاخانه غیبی در تماشاخانه جمال و جلال تجلی علمی و عینی و نزولِ اجلال فرموده، تماشای ظلال و صفاتِ کمال خود در آینه بی مثال صغیر و کبیر به نحوی که شایسته حقّ قدیر و آن مبدأ علیم و خبیر است نمود، و مصدوقه «كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي يعرف»<sup>۲</sup> به ظهور پیوست؛ زیرا که این نحو معروفیت مراد باید باشد و الا کشفِ تفصیلِ اسماء و صفات و اعیانِ ممکنات در مرتبه ذات به نحو اجمال بوده، چنانچه قولِ محققین حکماء: «بسيط الحقيقة كلّ الأشياء» مفسّر این معنا می باشد.

و چون عقدِ دیگر که ده است بر چهل و<sup>۳</sup> پنج عقد نُه زیاد کرده شود، پنجاه و پنج که عدد اسم مجیب است حاصل آید.

۱- صد: «که».

۲- بحار الأنوار، ج ۸۴، صص ۱۹۹ و ۳۴۴، در بحار: «لكي أعرف» آمده است.

۳- صد: «و».

بجو اسم وکیل از عقد اعداد ز یک تا پانزده گرداری ارشاد  
به این طرز که ذکر شد، ملاحظه جمع مراتب و افزودن مرتبه [ای] بر جمع و فذلکه  
مراتب دون آسان<sup>۱</sup> باشد، لهذا<sup>۲</sup> یازده که<sup>۳</sup> بر پنجاه و پنج افزودی شصت و شش شود که  
با اسم وکیل در عدد و حساب برابر است، و همچنین با اسم ذات الله در نصاب مقابل  
است.

ز یک بشمار تا عقد ده و دو که از اسم حکیم آگه شوی تو  
چون بر شصت و شش، عقد دیگر که دوازده است افزودی، هفتاد و هشت شود که  
عدد اسم حکیم است، و عدد رقومی هندسیه این اسم شریف بی ملاحظه صفر و نحو آن  
یعنی<sup>۴</sup> ملاحظه ذات هر یک از ارقام هندسیه حروف حکیم بانفراده شود پانزده حاصل  
آید، و از جمع جمیع مراتب پانزده «حب علی» که لازم ذات حکیم است ظاهر گردد،  
و قلب زکی به او مطمئن شود.

و مراد از خیر کثیر که به صاحب حکمت - یعنی به بخشیده شده حکمت - بخشیده  
شد، اطاعت و محبت است، به این جهت مداومت ذکر حکیم در کشف مهمات و رفعت،  
اثر عظیم دارد، و رش آب مغسول او به زرع، باعث برکت و محفوظیت از آفت می شود.

ز یک تا سیزده اعداد بشمار که اسم مالک آید زو پدیدار  
دگر اسم کمال او را زین نام بین پس اکمل و کامل در او تام  
یعنی اعداد سیزده گانه این مراتب را به حسب مرتبه جدا جدا تعیین کن، پس آنگاه  
ملاحظه جمع اعداد این مراتب با هم بنما تا از اجتماع ایشان، اسمی [که] مربی انسان  
[است] حاصل [آید]، چون مالک و کامل، و چون کمال و اکمل که به نظر دقیق محصل  
و با محصول عدد تمام مراتب مقابل است.

و به نظر اعتبار اسمی بی شمار [ی] از ملاحظه تألیف و تمزیق، و ترکیب و تفریق

۱- صد: «انسان».

۲- صد: + «که».

۳- صد: - «که».

۴- مل: - «آن یعنی».



حرفی کتابی، و لفظی کلامی، و اعتبار زبر و بیته، و ترفع و تنزل - چنانکه می کنند - در هر مرتبه، و از هر جمعیتی تحصیل تواند شد، و از هر اسمی اثری و در ذکر و فکرش فایده ایست.

ز یک تا چهارده در این مداخل

طلب کن تا بیابی اسم عادل

بدان کین عقد صد با پنج دارد

که از صد کم یکی او گنج دارد

صد و پنج است شش در شکل<sup>۱</sup> اعداد

به حذف صفر وی ای صاحب استاد

همین شش را تو از این عقد بردار

که بخشد تسعه و تسعینت آثار

به عقد هر عدد میدان که اسمیست

نهان گنجی به زیر هر طلسمیست

یعنی از اعتبار مراتب چهارده گانه جدا جدا، و پس از او ملاحظه اجتماع و اخذ محصول آن در این طرز و طور، بی ظلم و جور اسم عادل حاصل آید که رقم مجموع او یک صورت الف و یک صفر و یک صورت پنج [است]، که به ملاحظه هیئت ترتیبی و اعتبار صفر، یکصد و پنجاه خوانند که از اسم عادل خبر می دهد.

و چون همین صورت الف و صورت پنج را بدون اعتبار ترتیب و بی ملاحظه صفر بما هو صفر اخذ کرده شود، به غیر از یک و پنج چیزی نیست، و یک و پنج بی ملاحظه ترتیب شش است، یعنی یک را که با پنج جمع کنی<sup>۲</sup> شش می شود، نه آنکه در شکل شش باشد؛ لهذا در شکل اعداد که فرموده مسامحه کرده است، و اگر شطر به ازاء شکل باشد بهتر است، چنانچه در بعضی نسخست.

۲- صد: - «ممکن».

۱- شطر خ ل.

و عدد این اعتبار بی صفری و بی ترتیبی که شش است از عدد مجموع آن اعتبار - یعنی با ملاحظه و اعتبار ترتیب و صفر که یکصد و پنج است - کم کنی نود و نه باقی بماند، و بخشد آنرا آثار نود و نه.

و مراد از آثار نود و نه، آثار نود و نه اسم از اسماء حسنی<sup>۱</sup> الهی باشد، خوب است و ظاهر تر است، و فواید و آثارش بیشتر، بلکه لا یعد و لا یحصی است، چنانچه در خواص اسماء حسنی در کتاب‌های ادعیه ذکر شده است؛ چنانچه می‌فرماید: «به عقد هر عدد میدان که اسمیست نهان گنجی به زیر هر طلسمیست»<sup>۲</sup> طلسم گنجینه جواهر حکمت و دانش، و مارِ دربان خم خانه ذخایر از علم و بینش، شواغل و خواهش‌های نفسانی حجابِ ظلمانی، و مارِ نفسِ اماره و متابعتِ مادرِ هواست، که شخص را از جواهر مذخوره در خودش که در اصلِ فطرت و بدو خلقت در او ودیعت گذارده و به رسم امانت در وی پنهان کرده [بود] مانع می‌شود، و<sup>۳</sup> او را از گوهر شب چراغِ رفعتِ عالمِ افلاکِ آبائی بر می‌گرداند، و به کرم شب تابِ دنائتِ عالمِ خاکِ امهاتی مائل و مخلد می‌سازد.

و شکستنِ صفحه طلسم بر خطوطِ درهمِ شیطانیِ عبرانی و نصرانی، و گسستنِ ریسمانِ اژدهانمایِ قبطیِ فرعون، و کشتنِ مارِ سیاهِ خوش خط و خالِ نفسانی، و کندنِ ریشه‌های درخت شورِ شهوانی، که در سرِ راه عبور به عالم نور مستحفظ و پاسبان [هستند] و مانند حاجب و دربان ساکنین از اشخاص انسان را به عالم حضور راه نمی‌دهند؛ و شاه نشینِ قصرِ دلدار به چهار حصارِ مشاغلِ طبیعت محصور [است]، و<sup>۴</sup> درهای مستحکم بر آن دیوارها منصوب [می‌باشد]، و تا از آن درها نگذرد، به قرب محبوب نمی‌رسد.

۱- نسخ «حسنی» است.

۲- صد: - «طلسم».

۳- صد: - «و».

۴- صد: - «و».

لهذا از درِ اوّل گذشتن به تخلیه و پاک کردن لباس و ظاهر بدن از ارجاس می‌شود؛ چنانچه در صلاّۀ ظاهر شرع که اوّل درجۀ قرب است، معتبر است. و از درِ ثانی به تخلیه باطن از معاصی و دنس مخالفتِ شریعت می‌توان گذشت. و از درِ ثالث به تخلیه که تهذیب اخلاق می‌نامند، گذشتن شاید. و گذشتن از این درها به موافقت و متابعت شریعت و طریقت است، اگر به این دو مرتبه از شریعت و طریقت پایند نشوی و به تخلیه سیر از درِ حقیقت و منیت مائی خود بیرون روی، و از حجابِ خود بینی که در چهارم است خلاص شوی، و تعین خود را که منازع تو است از رفتن به آستان ملک پاسبانِ قربِ حضورِ حضرتِ ربِّ غفور از خود دور کنی، طلسم طبیعت شکسته و زنجیر سفاهت گسسته و به عالم حق حقیقت آنگاه رسیده طرح کونین شده امین سیر خواهد بود؛ عالم، عالم بقاء و حال، حال وصال با معشوق<sup>۱</sup> حمیده خصال است.

و می‌تواند معنی چنین باشد که «تسعه و تسعین بیخشد به تو آثار را» یعنی اسمی از اسماء که به عددِ تسعه و تسعین باشد، مثل<sup>۲</sup> باسط که رقم با دو است و الف یک و سین شش<sup>۳</sup> که عددِ جمعِ دو و یک و شش نه [می‌شود]، و رقم «ط» هم نه [است]، به ملاحظۀ ترتیبِ دو نه، نود و نه حاصل آید.

نمی‌گویم عدد را زین عقد بیش نمی‌پویم طریق از چهارده بیش یعنی چون از عقدِ چهارده بگذری، احتیاج از پیش کمتر و طولش در حساب بیشتر [است]؛ بدین جهت می‌گوید و یا به جهت ضیق وقت و یا به جهتِ دیگر می‌گوید: «نمی‌پویم طریق از چهارده بیش»؛ و ما که نیز از عقدِ پانزده<sup>۴</sup> سخن گفتیم و بعضی از دلالات و آثارش را بیان کردیم به همان اکتفا می‌رود.

۱- مل: «معشوقه». ۲- مل: «میل».

۳- رقم سین ۶۰ می‌باشد، منظور مصنف بدون ملاحظۀ صفر است.

۴- صد: + «پاره».

در این عقد بسی اسرار درجست ولی او را به اینجاروی خرجست<sup>۱</sup>  
 اگر مشروح سازم این بیان را بسباید یک کتاب دیگر آن را  
 یعنی در این چهارده عقد یا در عقد چهاردهم، لکن تخصیص خلاف ظاهر است؛  
 زیرا که در هر یک از عقود می توان چندین نحو ملاحظه نمود، از اعتبار حرف و لفظ،  
 و ترکیب و تفریق، و تنزل و ترفع، و کم کردن و زیاد کردن، و همچنان اعتبارات دیگر که  
 اصحاب این فن می کنند، و به هر اعتبار اسمی [پدید می آید].

و از اسم مجموع زبر و بینه حساب می کنند گاهی، و گاهی بینه، و از بینه بینه بالغاً ما  
 بلغ، اسمی بسیار و آثار بی شمار در این انحاء اعتبار به ظهور می رسد؛ مثلاً هر گاه  
 مرتبه [ای] تا ده ملاحظه شد و اسم مجیب حاصل آمد، و از مجیب به ملاحظه تمام ارقام  
 حروفش اسم هو [شکل گرفت]، و از ملاحظه جمیع عدد ارقام با عدد مدلول جمع این  
 مراتب که با اسم مجیب برابر است، اسم ذات و اسم وکیل استخراج شود<sup>۲</sup>، محصول  
 جزیل لا یقف متصور است.

و همچنین از عقود تا سیزده که اسم مالک ظاهر می شود و از عدد ارقام مالک ده،  
 و از ده به نحوی که گذشت اعتبار بسیار می تواند شد، و از ده به نه، و از نه هم فواید کثیر،  
 مانند و نظیر آنچه مذکور شد از اسم اعظم و احکام آدم که نخبه عالم فیض [است] و او  
 را با اصلش لا فرق و لا میز<sup>۳</sup>، چنانچه می فرماید: «خلق الله الآدم علی صورته»<sup>۴</sup> بنابر  
 آنکه ضمیر راجع به خدا باشد نه به آدم؛ زیرا که او آیینۀ تمام نمای ذات و مظهر تمام  
 اسماء و صفات است.

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست<sup>۵</sup>

۱- ترتیب این دو مصرع در نسخه «مل» به عکس می باشد.

۲- هر دو نسخه اینجا «و» دارد که به نظر صحیح نباشد.

۳- مل: «میض».

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴، باب الروح، حدیث ۴، با کمی اختلاف.

۵- بیتی از غزل سعدی شیرازی.

و عالمِ صغیر است، آنچه در مجموع عالم باشد در وی جمعست، بلکه او است اکبر از عالمِ کبیر، به جهتِ آنکه در عالمِ آنچه هست در وجودِ او نمونه دارد، و ادراکِ او احاطه به اشیائی دارد که در عالم نیست، و این<sup>۱</sup> همچو<sup>۲</sup> جزء است که زیادتى بر کل دارد. و همان نقطه نورِ اوّل که به اوّل تجلّی ظاهر شده، حقیقتِ محمدی اطلاقى است که در آدم ابو البشر تجلّی کرده، و بدین<sup>۳</sup> سبب مسجودِ ملائیک گشته [است]، و در خاتم به نحوِ تمام سر بر آورده، حقیقتِ آدمیت و مظهریت به او کامل و اکمل شده، کلمه تامّه صمدی به حدّ لا ینبغی لا حدّ بعده رسیده، و آخر عینِ اوّل گشته [است]، تمام در او می باشد، و بر همین قیاس است سایر مراتب.

و می تواند معنی چنان باشد که می فرماید: «در این عقْد»، یعنی از عقْدِ بیش از چهارده بسی اسرار درج است، نیوتیدن من نه به جهت آنست که خالی از اسرار است، بلکه از جهتِ اختصار [می باشد] و محلّ، محلّ انتظار است.

به شرح اسم هو باز آورم حرف کنم اوقات را در این بیان صرف  
گزین بهتر نمی باشد کمالی که باشد بر زبان نام الهی

مراجعت کردن به اسمِ هو، اولاً دون سایر اسماء الهی به جهتِ قربِ او است به حضرتِ ذات، به سببِ آنکه این اسم به ازاء ذاتست بی ملاحظه صفت از صفات، به خلافِ باقی اسماء که دلالت و اسمیتِ ایشان از برایِ ذات به ملاحظه صفاتست، لهذا در شهادتِ حضرت هویتِ نظرِ دقیق می خواهد و توحیدیتِ خاصّی و لایقِ اهلِ علمست، و مُفادِ «لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ»<sup>۴</sup> است به معنیِ دقیق، چنانچه در نظرِ ادقّ اهلِ تحقیق این معنی لطیف تر از معانی دیگر است.

و عرفا شهادت به حضرت<sup>۵</sup> هویت را از توحیدِ ابرار، و رسیدن به این مرتبه را حال

۱- صد: «و این».

۲- صد: «همچو».

۳- مل: «به این».

۴- سورة مبارکه شوری، آیه ۱۱.

۵- مل: «حصر».



احرار می‌دانند، و در اذکار به آخر کار به ذکر «لا هو الا هو» گویا [می‌شوند]، و خود را به صورتِ اماناء حمل امانت می‌دارند، تا از صورت به معنی و حقیقت، و از قال به حال به خواستِ قادرِ متعال مبدل شده باشند.

معنی کلام ظاهر است، یعنی بر می‌گردم و اوقات را در گفتگوی اسمِ هو صرف می‌کنم؛ و می‌تواند مراد از حرف، حرفِ ابجدی اسمِ هو که در تأویل اسم و تکثیرش، و استخراج اسامی و معانی متعدده که در نظر ناظم است، ملاحظه آن حروف به حسب عدد و مرتبه، و زیر و بینه، و نحو دیگر لازم است، باشد.

### شرح اسم اعظم الهی

بدانکه عقد اسم هو در این راه گشاید عقده عقد اسم الله یقین میدان که اسم اعظم اینست خرد بخشای جان آدم این است بدانکه انعقاد اسم هو از دو حرف است: یک «ها» و یک «واو»؛ و عددِ حرف «ها» پنج است، و عددِ حرفِ «واو» شش است، و پنج و شش یازده است، و از جمع عددِ مراتب از یک تا یازده شصت و شش حاصل آید که عددِ حروفِ اسمِ الله است. و در اسمِ اعظمِ حضرتِ کردگار و خداوندِ مختار اقوال بسیار است، و از آن اقوال پسندیده، قولِ مشهور به شصت رسیده، و اولِ اقوال مذکوره در کتب، قولیست که اسمِ الله را اعظم دانسته و قول: «یا هو یا هو یا من لا یعلم ما هو الا هو» را در آخر اقوال ذکر کرده؛ صاحبِ این رأی پسندیده احمد بن فهد است در «عده».<sup>۲</sup>

و مرادِ ناظم از اسم اعظم و مدلول اشاره او، اسمِ هو می‌باشد؛ و می‌تواند که اسمِ الله مدلول اشاره بود، و لیکن بعید از عبارت بود، اما به حسب معنا و واقع بد نیست؛ چه اسمِ الله و اسمِ هو به بیانی که می‌فرماید قریب به اسم [اعظم] می‌باشند، و اسمِ الله را اشخاص بسیار از علماء کبار به جهاتِ بی شمار اسمِ اعظم گرفته‌اند، و این قول و این اعتقاد را

۲- عده الداعی، ص ۵۸.

۱- مل: - «اسم».

احسنِ اقوال و اقوم آراء شمرده‌اند؛ و بعضی از وجود آن ذکر کرده می‌شود تا جبر خلاف ظاهر شود و عذر از محتمل بخواهد.

و می‌گویند که الله اسم است از برای ذات با جمله صفات الهی، و در وقتی که الله گفته شود معنی او ذات موصوفه به جمیع صفات کمال و نعوت جلال می‌باشد، چنانچه از هر بجه مکتبی بررسی که الله یعنی چه؟ می‌گوید: یعنی ذات مستجمع جمیع صفات؛ از زیادتِ شهرت چنان می‌نماید که گویا دلالت کردن اسم الله بر این معنی به نحو ضرورتست، و باقی اسماء خدا دلالتشان بر صفات حسنی دلالت آحاد بر آحاد است؛ یعنی هر یک اسمی بر یک صفتی دلالت می‌کند.

و اسم الله را امام سایر اسماء گفته‌اند، و نسبت مجموع اسماء من حیث المجموع به اسم الله نسبت حد است به محدود، پس دلالت می‌کند و مشتمل است بر جمیع اسماء. و به مقتضی علم حروف نیز دلالت می‌کند اسم جلاله الله بر نود و نه، کانه اسماء حسنی؛ زیرا که عدد حروف جلاله شصت و شش است، و نصفش سی و سه، و حروف جلاله سه است بعد از حذف مکرر، و [از] ضرب سی و سه در حروف ثلاثه، نود و نه حاصل می‌شود.

و نیز دو طرف جلاله که شش است جمع شود و<sup>۱</sup> بر حروف جلاله که چهار است قسمت شود، یکی و نیم می‌ماند، و یکی و نیم را بر شصت و شش [که] عدد اسم جلاله [است] ضرب شود به نود و نه می‌رسد.

و در تکتیر اسماء و تعیین اسماء حسنی، کفعمی ذکر کرده است از کتاب توحید از حضرت امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام که آن جناب فرمودند چیزی که ملخصش این است که: «حضرت عزت، گردانید اسم خود را چهار جزء، و ظاهر ساخت از آن اجزاء سه جزء را از جهت فاقه و احتیاج خلق، و حجب کرد و پوشید اسم مکنون مخزون را،

۱- مل: «حروف ثلاثه... شود و».

و گردانید از برای هر یک از اسماء ظاهره<sup>۱</sup> ارکان اربعه، و گردانید از برای هر رکن سی اسم، پس ارکان دوازده‌اند و اسماء سیصد و شصت اسمند، و از این اسماء نود و نه اسم اسماء حسنی می‌باشند.<sup>۲</sup>

و روایت می‌فرماید حضرت رضا علیه السلام از پدرش از آباء کرامش از حضرت مولای متقین امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: «از برای او نود و نه اسم است، کسی که بخواند به آن اسماء اجابت می‌شود از برای او، و کسی که احصاء بکند آن اسماء را داخل می‌شود در جنت»<sup>۳</sup>؛ و معنی احصاء که در حدیث فرموده‌اند، نه آن است که بشمارد، بلکه معنی

۱- صد: + «و».

۲- توحید صدوق رحمه الله، ص ۹۰ و ۹۱: «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله تبارك وتعالى خلق أسماء بالحروف و هو عز وجل بالحروف غير منعوت و باللفظ غير منطوق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود، محبوب عنه حسن كل متوهم، مستتر غير مستور، فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء، معاً، ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاقة الخلق إليها و حجب واحداً منها، و هو الاسم المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة التي أظهرت، فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل اسم من هذه أربعة أركان، فذلك اثنا عشر ركناً، ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسماً، فعلاً منسوباً إليها فهو الرحمن الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، البارئ، المصور، الحي، القيوم، لا تأخذه سنة و لا نوم، العليم، الخبير، السميع، البصير، الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر، العلي، العظيم، المقتدر، القادر، السلام، المؤمن، المهيمن، البارئ، المنشئ، البديع، الرافع، الجليل، الكريم، الرزاق، المحيي، المميت، الباعث، الوارث، فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنی حتى تتم ثلاثمائة و ستين اسماً، فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة، و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة، و ذلك قوله عز و جل: ﴿لِيِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [سورة مباركة اسراء، آیه ۱۱۰].

۳- توحید صدوق رحمه الله، ص ۹۵: «عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لله عز و جل تسعة و تسعون اسماً، من دعا الله بها، استجاب له و من أحصاها دخل الجنة».

احصاء آن است که احاطه به آن اسماء<sup>۱</sup> بکنند، و به حقیقتِ معنیِ آن اسماء برسند، و مظهریت از برای ایشان به هم رسانند، همچو<sup>۲</sup> کسی البتّه از اهل جنت است.

و معنیِ کلامِ معجز نظامِ حضرت صادق علیه السلام آنکه: «خداوند عالم اسم را چهار جزء گردانید» ممکن است - و خدا دانا است - که مراد از سه جزء که ظاهر گردانیده، جبروت و ملکوت و ملک [باشد]، و [از] اسمِ مخزون مراد مشیت بوده باشد که خلق را بما هو خلق از آنجا بهره نمی‌باشد.

و «از برای هر اسمی از اسماء ظاهره چهار رکن قرار داد»<sup>۳</sup> مراد از چهار رکن، چهار ملک باشند که موکل به چهار چیزند که در هر یکی از این سه عالم در کار دارد: خلق، و رزق، و حیات، و ممات؛ به جهت آنکه هر یک از عالمِ جبروت و ملکوت و ملک عالمِ تام می‌باشد، و جامع این چهار باید باشند.

و چهار ملکِ موکل به این چهار: جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل؛ و جبرئیل موکل به خلق است، و میکائیل موکل به رزق است، و اسرافیل موکل به حیات است، و عزرائیل موکل به موت<sup>۴</sup>؛ و هر یک از ایشان در هر یک از این سه عالم عملِ فعلی خود به نحوی که لائق آن عالمست می‌کنند.

و گاهی تعبیر می‌کنند از این چهار رکن به چهار نور: نورِ ابيض و اصفر و احمر و اخضر؛ و از برای هر یکی سی اسم [می‌باشد]، به اعتبارِ آنکه افلاک<sup>۵</sup> نه [است] و یکی هم ارض، و این چهار ارکان در این دَه، سه دورِ تکوین دارند: جمادی و بعد نباتی و بعد حیوانی، سه دَه سی می‌شود؛ و دوازده رکنِ هر یک<sup>۶</sup> از این سی، تأثیری و مُعینی دارند، و لهذا از برای هر رکنی سی اسم و مُعین می‌باشد.

۱- مل: «اسم».

۲- مل: «همچو».

۳- مل: «و» + «است».

۴- صد: «و» + «است».

۵- صد: «افلاک».

۶- مل: «یکی».

چون از طور بحث این کتاب بیرون می‌رویم، اکتفا می‌کنیم به همین قدر و می‌گوییم: از این بیان معلوم می‌شود که اسم اعظم خدا را خدا می‌داند و آنکس که رفته است. آنچه گفتیم قلیل است از خواص و مرجح بسیار گفته‌اند، لکن دلالت بر حجیت او می‌کند نسبت به سایر اسماء حسنی، اما نسبت به اسم هو محل تأمل و توقف است؛ زیرا که اسم هو به ازاء ذات و غنی از ملاحظه صفات است، و مُشعر بر فناء تعینات است، لهذا او را در مرتبه خود ریاستی هست، و در منزله پیشوانی ممتاز است.

اگر خواهی که دانی این رصد را

ز یک تا یازده بشمر عدد را

مکن در کثرت این ره خرد صرف

دو یک دان یازده در صورت حرف

بیان معنی کلام اول و سخنی که گفته است می‌خواهد کرده باشد؛ پس می‌فرماید: اگر بخواهی که عالم و دانا باشی به آن سخن<sup>۱</sup> که من گفتم که عین صدق می‌باشد و خلاف ندارد، ملاحظه کن و بشمار از یک تا یازده تا سریان یک در همه مراتب بر تو مشخص شود، و بفهمی که به غیر احد در عالم وجود، هستی و بودی نمی‌باشد، هر چه هست او است و از او است.

که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتو است از رخ دوست<sup>۲</sup>  
و در یازده هم ملاحظه کن تا کثرت اعتباری عالم کثرت بر تو ظاهر گردد، و از ملاحظه یازده، مشخص می‌شود که چیزی نیست در عالم وجود، به جز تکرر و نمود حضرت ودود، چنانکه به حسب تکرر «الف» در عالم تکثر و اعداد، مقصود و مرادی

۱- مل: «سخنی».

۲- شاه نعمت الله ولی رحمته الله علیه

که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتو است از رخ دوست



نمی‌باشد، و به تکرّر «الف» یازده، و به تکرّر دیگر یکصد و یازده، و بدین گونه بشناس عالمِ اعداد را و مانند آن بدان و ملاحظه کن عالمِ ایجاد را، و بدان که نفی کثرت از عالم وجود یا از عالم موجود که می‌کنند مراد چه چیز است، نه آن است مراد که اشخاص بی فکر می‌گویند: عالم سراپ محض و اعتباری صرفست، این مذهب از عقل دور و این سخن از سخنان زور است؛ بلکه عالمِ ایجاد، عالمی است پر فایده و صاحب آثار متعدّد، و از بدیهیاتِ اولیه است که مبنی این همه اثر، وهم محض و از اغلاط حسّ نمی‌تواند باشد و بیانی نمی‌خواهد.

و آنکه می‌گویند: عالم ما سوی کلّش اعتبار است، مراد آنست که داراییِ عالم ما سوای حق به ذات حقست، و خود در وجود تاضلی ندارد، بلکه همه اَحیاء به حیّ مطلق حیّ و همه عالم‌ها به او عالم و همه قادرها به او قادرند و هکذا.

پس، بیاید دانست در عالم هر صفتِ کمال که به نظر اول، ذاتِ مستقلّ و امری برای خود به نظر می‌آید، نه چنان است که می‌نماید، بلکه از برای هر یک یک، مبدأ ذاتی هست که او در آن کمال متقرّر است به ذات خود، و این کمالات دیگر متقرّرند به او و عکس و پرتوی‌اند از او، و آثار<sup>۱</sup> وجود همه داده او است.

مرو در بحر اثنیّت ای جان

دو را یک دان و آن یک را احد دان

بدان این معنی از روی اشارات

که التوحید إسقاط الإضافات

یعنی خود را در دریای غیر متناهی عالم کثرت اعتباری فرو مبر<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> از مبدأ عالم غافل مباش که کار بی خردانست ای جان؛ زیرا که عالم اعداد از جانب<sup>۴</sup> کثرت بی نهایت و بی شمار، و بر هر اعتبارش اعتبار دیگر رواست؛ از اینجا است که عالم کثرت

۱- صد: + «آثار».

۲- صد: «برده».

۳- صد: - «و».

۴- مل: «جانب».

بی غایت و بی اعتبار هستی نما است، هر چه در مراتب او فرو می‌روی<sup>۱</sup> و از مرتبه کمتر به مرتبه بیشتر داخل می‌شوی، از عالم هستی مطلق و مبدأ حق دورتر می‌گردد، لهذا می‌گوید و وصیت می‌کند که در عالم کثرت نظرت بر زیادتی اعداد نباشد که تو را چنان به دریای حرمان می‌اندازد که هرگز به کنار نرسی، و به وصال یار عالی تبار خرم نگردی.

پس به مبدأ عالم اعداد نظر کن، و از کثرت به وحدت سفر کن تا به کنار یاز برخوردار<sup>۲</sup> [بوده] و از دریای حزن و اندوه در کنار باشی.

پس، «دو را یک دان»، یعنی آن نسبتی که به سبب آن نسبت یک دو می‌نماید از نظر بینداز، یکی بین و همچه<sup>۳</sup> بدان که آن یک احد است، شریک و ترکیب ندارد؛ و از روی اشاره بدان که عالم کثرت حاصل از اضافات و نتیجه ملاحظه نسب و اعتبارات می‌باشد.

و بدان از روی اشارت که در توحید احدی که از اسقاط اضافات معلوم و هویدا می‌گردد، چگونه احد مبدأ جمیع اشیاء می‌شود.

اشارت عقل و هدایت او ضرور [است]، چه توحید واحدی که نفی شریک می‌کند گاهی از او نفی شریک ذاتی می‌خواهند و مسمی به توحید عامی می‌کنند، یعنی عامه مسلمین در فهم او شریک [هستند] و اذعان به صدق او یعنی اعتقاد به آنکه خدا یکیست دارند.

و گاهی او را توحید خاصی می‌گویند، توحید صفات می‌خواهند؛ یعنی شریک در صفات ندارد و صفاتش تمام یکست.

و توحید خاص الخاصی می‌گویند و توحید افعال می‌خواهند؛ یعنی به جز او فاعلی نیست و افعالش یکیست، و تکثر صفات و افعال به مفهوم و اضافاتست.

۲- نسخ «برخردار» است.

۱- صد: «هروی».

۳- مل: «همچو».

و به نحو دیگر می‌گویند: توحید عامی یعنی خداوند عالم<sup>۱</sup> یکیست، و توحید خاصی وجودی می‌گویند و وحدت وجود می‌خواهند؛ یعنی همه هستیها یک هستی است، اما با حفظ مراتب، که «گر حفظ مراتب نکنی ز ندیقی».

و آنچه این فقیر از کلام محققین فهمیدم و اعتقاد نمودم از وحدت وجود که همان مقصود ایشانست، این است که: هر چه وجود است، یعنی هر چیزی را که وجود بر او صادق می‌آید، یا او است که حضرت هو است، یا از او است؛ مباین از او به بینونت عزلت نیست چیزی، نه آنست که مفهوم وجود یک مصداق بیشتر ندارد و آن وجود حقیقت واجبست، و مفهوم موجود مصداق بسیار و افرادی شمار دارد که ماهیاتی‌اند موجود به انتساب به حضرت وجود، چنانکه مذهب بعضی است.<sup>۲</sup>

و توحید خاص الخاصی می‌گویند، یعنی موجود یکیست؛ و توحید احدی که از اسقاط اضافات دیده می‌شود به حسب نخست و فهم درست توحید خاص الخواص است؛ پس اگر می‌گوئی دیگر اشیاء دیدن، واحد مبدأ اشیاء بودن چه معنی دارد؟! چه مبدأ بودن از برای اشیاء فرع اشیاء است.

بدان که توحید خاص الخواص که وجود و هم موجود می‌گویند یکیست، نه آنست که عالم کثرت اعتباری محض و کذب بحث است، حاشا و کلاً.

پس بیاید دانست صحیح همان است که امام علی<sup>علیه السلام</sup> می‌فرماید که: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفته لا بینونة عزلته»<sup>۳</sup>؛ یعنی تصدیق به وحدانیت و لا شریک له بودن و یکتائی ذات مقدس الهی وقتی به وضوح می‌پیوندد و به ظهور می‌رسد که: داند هر چه غیر او است مخلوق او است، و هستی هر کسی از او است و به او است، و کمال و فضیلتی که نه او باشد و نه از او، غیر موجود است؛ و داند که غیریت مخلوق

۱- صد: «عام».

۲- این نظر به «ذوق التأله» مشهور است.

۳- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱، مصدر: «صفة» و «عزلة» می‌باشد.

نفی استقلال و عدم مشابَهتِ او است در کمال با حقّ متعال، بلکه هستیِ اصلی و حقّی، لایقِ ذاتِ ذوالجلال و مختصّی خالقِ بی مثل و مثال است.

همه عالم صدایِ نغمهٔ اوست که شنید این چنین صدایِ دراز؟<sup>۱</sup>  
و تخصیصِ تمییز به خلق اشاره است به آنکه ما سوای ذاتِ مستجمعِ صفاتِ هر چه هست مخلوقِ او است، و هستیِ هر شیئی<sup>۲</sup> به او است، و این اشاره دلیل است بر بودنِ تمییز<sup>۳</sup> و بینونت، تمییز و بینونتِ صفتی نه عزلتی.

و اما راهِ دانستنِ [این] که هر چه غیر او است مخلوقِ او است، بسیار است، بلکه از برای صاحبانِ قلبِ تصدیق به الله احد کمال و وضوح را دارد، بلکه این قضیهٔ مشهوره در نزد طائفهٔ محققه از جهتِ کمالِ شهرت و وضوح به اولیاتِ مشتبه می‌شود و بدیهش می‌پندارد؛ و به این فقیر، این حالت مکرر روی داده است.

و اما وجهِ دانستنِ آنکه بینونتِ مخلوق، بینونتِ صفتی است، آنست که مغایر شیء به مغایر عزلتی علّتِ موجد<sup>۴</sup> و فاعلِ موجبِ آن شیء نمی‌تواند شد، و نسبتِ معلول به علّتِ موجب و فاعلِ واقعی، نسبتِ ضعف است به کمال، و نقص است به تمام، و معلول حکایتِ علّت است، و معلوم است که مغایر به مغایر عزلتی حکایتِ مغایر خود نمی‌کند، و مغایر او فاعل و موجب او نمی‌شود، بلکه معدّ و از متمّمات قابل است اگر باشد، و به فاعل کاری ندارد، و به معدّ شیء مستغنی نمی‌شود، بلکه محتاج به فاعل است، و ممکن بی موجد موجود نمی‌شود؛ و هر چه نه اصل شیء و حقیقتِ او است متمّم و مکمل و مغنی او نخواهد بود.

و توحیدِ عامّی ظاهر است؛ و هر شیء یک اصلی و حقیقتی جداگانه نمی‌تواند داشت، پس همهٔ اشیاء به یک حقیقتِ منتهی می‌شوند، و او حقیقتِ حقایق و مقوم

۱- فخرالدین عراقی رحمه الله.

۲- صد: «شیء».

۳- صد: «تمییز».

۴- مل: «موجوده».

خلایق، و اصلِ اصول، و مظهرِ اشیاء، و خالقِ ما سوی است؛ بی انتساب به آن جناب  
تقرّر [ی] نمی‌باشد، حقیقتِ هستی او است و باقی از او است، ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا  
وَجْهَهُ﴾<sup>۱</sup>

توحیدِ عامی عنوانِ توحیدِ خاصی است، و توحیدِ خاصی برهانِ توحیدِ عامی است  
و در حقیقت از هم جدا نمی‌شوند؛ در این لفظِ موجز اکثر مطالبِ حقّه منطوی است،  
و این کلامِ مبینِ اصلِ اصول دین است، و آنچه ذکر شد یک نکته است از این دفتر،  
و مطالبِ عالیّه حقّه دیگر در او است مستتر.

دیده باید که باشد شه شناس      تا شناسد شاه را در هر لباس<sup>۲</sup>  
اما بینونتِ عزلتی، چون نم و دریا ملزومِ سنخیت است، و این سنخیت باطل است،  
و برهانش در کتبِ مسطور، و دلیلش مشهور و ظاهر است، و قائلش نیست و یا نادر  
است.

بگویم باز شرحی عاری از عیب  
که جانت تازه گردد بی شک و ریب  
بیانی آورم تا گردی آگاه  
ز سرّ لفظ و حرف اسم الله  
که آن هم یازده حرفست در کار  
موافق با حساب هو در اطوار  
بیانِ جامعیتِ اسم الله و امامِ الائمه بودن او را می‌کند و می‌گوید<sup>۳</sup> که: حروفِ ملفوظی  
اسم الله که «الف و لام و لام و ها» می‌باشد، یازده است، و عددِ حرفِ «ها» و حرفِ

۱- سورة مبارکه قصص، آیه ۸۸.

۲- در منطق الطیر عطار نیشابوری رحمته الله علیه این بیت چنین است:

مرد می‌باید که باشد شه شناس      گر ببیند شاه را در صد لباس

۳- صد: «می‌گویند».



«واو» که یک پنج و یک شش است، جمعش یازده می‌شود، و این دو بزرگوار و این دو اسمِ عالی تبار در حساب و شمار و در اطوارِ بسیار مانند هم‌اند، یعنی حروفِ ملفوظی تمام اجزاء اسمِ الله یازده، و تمام عددِ حرفی اسمِ هو هم یازده است، و هر یک به این جهت اشاره به آن دیگر دارند؛ و به ملاحظاتِ دیگر هم نظیر یکدیگر می‌باشند، چنانچه می‌فرماید<sup>۱</sup>:

دو حرفِ هو اضافه بر عدد کن و زان پس فکر در اسمِ احد کن  
دگر ملفوظی «ها» با «واو» بشمر که اسمِ واحدت گرددت میسر  
چون دو حرفِ هو اضافه بر یازده رقمی کردی سیزده شود، عددِ حروفِ احد هم  
سیزده است با او برابر شود و دلالت بر او کند.  
و بدان که عددِ حروفِ احد، یعنی ارقامِ این سه حرف، بعد از اسقاطِ مخرج نصف، با  
حروفِ الفاظِ اجزاءِ اسمِ واحد برابر است.  
و ملفوظی «های» هو شش است، و ملفوظی «واو» سیزده، چون هر دو جمع شود  
نوزده شود با عددِ ارقامِ حروفِ واحد که نوزده است، برابر گردد.  
و عددِ اجزاءِ ملفوظی حروفِ واحد با اضافه دو چون بشمری سیزده بود، با عددِ  
ارقامِ حروفِ احد برابر شود، چنانکه برابر است با عددِ ارقامِ هو به غیر از اضافه دو.  
و ببايد دانست که واحدی عالمِ حق صمد با واحدی عالمِ عدد مانند نیستند؛ زیرا که  
بر حق صمد صدق نمی‌کند. وحدتِ عددی یا ابهامی ثانی دارد، زیرا<sup>۲</sup> که متوحد است  
در توحید، چنانکه حضرت جواد علیه السلام در جوابِ سائل فرمودند: «توحد بالتوحید فی  
توحد»<sup>۳</sup>؛ یعنی احدیتِ حضرتِ احد، حقّ احدیت و احدیتِ حقّه است، مثل و مانند،  
و شریک و شبه از برای او در احدیت نمی‌باشد، چنانچه در الهیت شریک ندارد.

۱- مل: «می‌فرمایند».

۲- دلیل برای عدم صدق این دو وحدت بر حضرتِ حق می‌باشد.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۲۳، باب تأویل الصمد، حدیث ۲.

و غیر او در توحد متوحد نیستند؛ زیرا که یافت می‌شود از برای هر یک در توحد، مثل موجود یا مفروض، به سبب آنکه وحدت در هر شیء، عین وجود او است، حکم وحدت، حکم وجود است؛ چنانچه وجود معبود صرف وجود است و ثانی ندارد، وحدت او حق و محض وحدتست، ثانی ندارد، به جهت آنکه «صرف الشيء لا يتعدد»، و هر چه صرف نیست، چنانچه در وجود ثانی برای او فرض می‌شود، در وحدت نیز همچنان است، ثانی از برایش متصور است.

توقف کن مرو از این عدد دور که سر وجهه اینجا است مسطور

یعنی از برای خداشناسی و علم به سریان نور حضرت سبحان و اعتبار بی اعتبار<sup>۱</sup> این جهان، و دانستن بی اصالتی عالم امکان و نحو تحقق ایشان، نظیری در عالم ایجاد بهتر و نزدیکتر از اعداد و دانستن نحو حصولش از یک که مبدأ عدد است، نمی‌باشد؛ لهذا می‌فرماید که: توقف کن و به تأمل ملاحظه نما در واحد مبدأ عدد و سریان او در کلی مراتب، تا به ملاحظه درست در هر مرتبه، بدانی که به جز سریان همان واحد غیری نبوده و نیست، و این آثار عجیبه نمودار، و این مراتب کثرت<sup>۲</sup> بی اعتبار بی پا، از کجا پای گرفته، تا از این عالم عکس و ظلال به عالم محصل، و از این شبه و مثال به عالم اصل و ممثل سفر کنی، و حقیقت سریان حق بر تو ظاهر گردد، و به نمود بود نمایی خود، و به هلاکت کل اشیاء ما سواي خدا عالم شوی، و بدانی سر ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>۳</sup> را.

و معنی این کلام به مذاق اهل ظاهر چنان است که هر چیزی که غیر ذات حق است فانی خواهد شد، و آنچه فانی نمی‌شود و نمی‌میرد ذات حق است، و این معنی حق است لا ریب فیه؛ لکن معنی دیگر او که اکمل، و در حقیقت برهان و حجت معنی اولست،

۲- صد: «کثیر».

۱- صد: «بی اعتباری».

۳- سورة مبارکه قصص، آیه ۸۸.

اینست که: هر چه غیر ذات حق است، هلاکت ذاتی و نیستی مرتبه [ای] مرایشان را لازم [است]، و به فقر و سیه روئی، چنان مبتلا شده‌اند که هرگز ازلاً و ابداً از آن جدا نمی‌شوند، چنانچه جمله اسمیه<sup>۱</sup> هم اشعار بر دوام هلاکت دارد.

و معنی ثالث که حق معانی است، آنست که: مراد از وجه، وجه ذات باشد نه ذات، و<sup>۲</sup> می‌فرماید که: هر چیزی غیر ذات و وجه ذات که متصور می‌شود به اقتران به وجه ذات بودی، و به سریان نور ذات نوری و ظهوری به نحو عاریه در او پیدا می‌شود؛ و اما هلاکت ذاتی از او سلب نمی‌گردد، زیرا که ممکن، واجب بالذات نمی‌شود؛ یعنی مرتبه ذاتش از نداری، مبدل به دارایی نمی‌شود، چه وجوب ذاتی غیری، محال است.

و از برای رب الارباب، و مالک یوم الحساب دو مقام است: مقام وجوب ذاتی احدی غیب الغیوبی، و مقام وجه و تجلی و فیض اطلاقی و سریان و نمایش کمالات در قوالب کثرات.

و مقام ثانی نسبت به مقام اول، نسبت ضوء است به شمس، و مقام ثانی ازلی و ابدیست به ازلیت و ابدیت اول صمدی، و سرمدی است به سرمدیت او، چنانچه ضوء شمس، دایم است به دوام به شمس، و به غیر از ذات و وجهش هر چه پنداری نمودیست بی بود، و به هلاکت ذاتی مستقر و برقرار، و از<sup>۳</sup> دار هلاکت ذاتی و نیستی و افتقار، به دار بقا و هستی مبدل گشته، آثار تجلیست که از او ظاهر شده، و وجود و موجودی نیست به غیر ذات و وجه ذات، و به جز حضرت وجود و ظلّه الممدود.

و این کلام حق، دلالت بر توحید خاص الخاصی به نحو صحیح می‌کند؛ چنانچه بیان شد.

وجود از این عدد هم می‌شود فاش      چه دانستی، دمی با این عدد باش  
ز سر این عدد، گر پرسشی از من      جوابت را بگویم پاک و روشن

۱- مل: «اسمیت».

۲- مل: «و».

۳- مل: «از».

یعنی وحدت وجود و سریان او در عالم امکان و شهود از ملاحظه واحد و عدد، و سریان این واحد در وحدات فاش و ظاهر می‌گردد به اندک تدبیری، چنانکه بیان شد در معنی بیت سابق.

و چون اتم از این مثال از برای ذات ذوالجلال در عالم تبع و ظلال، مثل و مثال نمی‌باشد، و البته هر چه در مثال چیزی تفکر، و در ظل شخصی تدبیر بیشتر شود و در سواد اصلی، تدقیق نظر زیادتر گردد، به خصوصیات اصل و ممثل داناتر، و به عالم قرب معرفتش نزدیکتر می‌شود.

می‌فرماید: در این عدد دمی تفکر کن و بی تفکر و کورانه از او مگذر، و اگر محتاج باشی و بخواهی که حقیقت این کثرت بفهمی که از کجا پیدا شد و این همه تعدد و نموداری، از چه حاصل آمد، با آنکه به غیر واحد چیزی نیست، می‌گویم فاش و روشن - با آنکه به نحو اشاره گفته شده - و به جواب روشن می‌فرماید:

نه و یک را تو یک دان در اشارت به حذف صفر او در این عبارت

می‌فرماید که: عدد حروف مکتوبی واحد، نوزده است، و رقم نوزده، یک نه است و یک یک، چون جمع کنی ده شود، و رقم ده «الف» است با صفر، و چون ملاحظه صفر نمائی به غیر از یک «الف» دلالتی ندارد.

چنانکه در عالم اعداد حکم یک و نه ملاحظه شد، در عالم اعیان هم این ملاحظه می‌توان کرد، که نه اشاره باشد به حقیقت آدم و حضرت خاتم، و یک اشاره باشد به ذات یکتای بی همتا؛ اصل اصول عوالم که به جلوه‌های گوناگون در عالم دون به اطوار غریب [ظاهر]، و از اعلی به نشیب مبدل [گشته]، و از بساطت ترکیب متحصّل [است]، از جماد به نبات، و از نبات به حیوان، و از حیوان به انسان سر برآورد، چنانچه گفته‌اند:

از جمادی مُردم و نامی شدم

از نما مُردم به حیوان سر زدم<sup>۱</sup>

### پس آن یک را بلا شبهه احد خوان

#### احد بین و احد خوان و احد دان

می‌توان یک را احد خواندن به جهت آن باشد که علاوه بر آنکه یک فارسی احد است، علامت یک «الف» است، و «الف» سه حرفست، احد هم سه حرفست، و حروف ملفوظی «الف» هشت است، حروف ملفوظی احد هم هشت؛ یعنی چنان باش که در هر مرتبه<sup>۱</sup> بنگری به جز او نبینی، و در هر چه نظر کنی، سیمای او ببینی، احد بینی و احد خوانی و احد دانی.

چون دیدن، منوط است به نظر و متعلق است به رقمی و پس<sup>۲</sup>، و خواندن، منوط است به فهم، و سمع، متعلق است به الفاظ و اسم، و دانستن و اعتقاد، منوط به قلب و متعلق است به خواص و آثار، لهذا حروف را سه نحو جلوه و ظهور، و سه قسم مجلی و مدرک<sup>۳</sup> می‌باشد:

اول: رقمی کتابی، دوم: لفظی کلامی، سیم: معنوی لبابی.

و این سه قسم، ظهور سه نحو مجلی دارند: مجلای اول: بصر است، چه در آینه ادراک صور و حس ظاهر<sup>۴</sup> حروف رقمی ظهور [دارد]، و از حالت کتمان به حالت عیان مبدل گشته [است]، از برای صاحبان فهم این مرتبه که اولی الایدی و الابصارند<sup>۵</sup> هویدا و آشکار می‌گردند.

و مجلای دوم: به حسب دور آخر سمع است، چه قسم ثانی لفظی در اول حال به نحوی از عرضیت قائم به نفس و به هواء خارج [است]، و از آنجا به هوای داخل سماخ و به مجلای سمع در می‌آید، و هویدا می‌گردد از برای کسانی که لایق این ادراک می‌باشند، و بیان معانی و مرادات می‌کنند از برای ایشان که اهل ذکرند.

۱- مل: «چه».

۲- صد: «به شیء»، بدل «پس».

۳- مل: «مدرک».

۴- صد: «ظاهری».

۵- اشاره به آیه ۴۵ سورة مبارکه ص می‌باشد.



مجلای سیم: لبابی روح و قلب معنوی است، که حقیقت و خاصیت هر شیء چنانچه هست به آن آئینه محقق شود، و اهل این ادراک از دنس طبیعت پاک، و لباب عالم اولو الالباب می باشند.

و ادراک هر یکی از این احوال ثلاثه، مخصوص به یک شعر از مشاعر انسان<sup>۱</sup>، که آن قلب و سمع و بصر است، می باشد؛ پس می فرماید: بین جلوه رقمی کتابی را به مجلی و آئینه بصر و تکرر از میان بردار، همه را احد و یک امر بین؛ و در کلامی لفظی، این الفاظ و اصوات را باز یک صوت دراز بین، مقطعات و اسباب کثرات [را] از نظر بینداز. و در حقیقی و لثبی می فرماید که: از اهل یقین باش که احد یکیست به اطوار و نمایش بی شمار؛ این کثرت و اعداد به مرتبه شمار می رسند، لکن حقیقت نیست مگر یک واحد.

و سریان احد را در همه مراتب آگاه می باید شد، و باید دانست که در هیچ جا و در هیچ مرتبه و در هیچ دار نیست غیر هو و او<sup>۲</sup> دیار؛ و از عالم کثرت عدد و نسبت آن با واحد مبدأ عدد چون آگاه شدی از کثرت عالم وجود، و آن نمود بی بود او، و هستی و یگانگی و دود، و نسبت خالق و مخلوق، و عابد و معبود، عارف و دانا خواهی شد. و مثال حضرت باری عز اسمہ - و حال آنکه نه مثل دارد و نه مثال - در ترتیب خلق، مثال واحد است بی ترتیب اعداد، و ناشی شدن اعداد از واحد؛ و سریان واحد در اعداد، بهترین دلیلست بر وحدانیت حضرت حق و پیدا شدن مخلوقات از تجلی او به اسماء و صفات؛ چنانکه واحد هر چند متصور می شود، وجود عددش و ترکیبش از او به سبب ملاحظات و تصورات در ذاتش تفاوت و تغییری حاصل نمی شود؛ چه این همه اعداد و کثرات به ملاحظه نسب و محض اعتبار پدیدار شده اند، یکی و واحد به وحدت خود باقی، و در ذات از این کثرات متبدل و متغیر نمی گردد.

و همچنین وحدت احدی و نور صمدی به اعتبار نشو کثرات از تجلیات آن بسیط

۱- صد: «انسانی».

۲- صد: «را»، بدل «و او».

الذات به هیچ نحو تغیر و تکثر، و به هیچ وجه تبدل از کمال وحدت ذات نمی‌یابد، به عین وحدت احدی و یکتائیت سرمدی خود باقی می‌باشد<sup>۱</sup>، و چنانچه واحد، اصلی اعداد و مبدأ اعداد است و با همه مراتب اعداد می‌باشد، بدون آنکه با ایشان مخلوط و ممزوج باشد، همچنین حضرت پروردگار، اصل و مبدأ موجودات بی‌شمار که مشاهده می‌شود می‌باشد، و مقوم همه و با همه هست، و مخلوط و ممزوج با هیچ یک نمی‌باشد. و چنانچه واحد هرگاه فرضاً نباشد، عددی موجود نخواهد بود، همچنین هرگاه حضرت واحد احد نباشد، دئاری وجود نخواهد داشت؛ و تمثیلی از برای مراتب خلق و صدورش از حضرت حق در عالم اقرب از مراتب اعداد، و حاصل شدن این همه کثرات از نفس واحد<sup>۲</sup> نمی‌باشد، با آنکه چه نسبت خاک را با عالم پاک. حضرت خالقِ قدیر را مثل و نظیری نمی‌باشد، البته<sup>۳</sup> و مثال هم از برای او نمی‌باشد اگر مراد از مثال، مثالی تامّ تمام باشد، و مثالی به وجهی که از راهی مقرب باشد، کو از جهات دیگر فارق و مبعّد باشد، به جهت تنگی و ناچاری گفته می‌شود؛ «دیده باید که باشد شه‌شناس» تا مثال را از آن راه که مقرب است، درست ملاحظه کند و بشناسد تا به هلاکت نیفتد.

#### مدان اعداد را غیر از یکی تو      مبین مانند احوال، تو یکی دو

می‌فرماید: نوکر عقل راست بین باش و درست ملاحظه کن و اعتقاد مدار که در مراتب عدد به جز واحد، یک ذات ملحوظ بالذات و یک شیء مستقلّ در شیئیت متحقّق نمی‌باشد<sup>۴</sup>، بلکه اعداد و کثرات که دیده می‌شود، نمایشات واحدند؛ به جز واحد

۱- صد: «می‌باشند».

۲- نسخ چنین بود: «از نفس واحد این همه کثرات».

۳- صد: «البته».

۴- سختی و نارسایی این قسمت از عبارت بر اهل علم پوشیده نیست، تصحیح آن نیاز به تغییر زیاد داشت.

در عالم کثرت تأصّلی نمی‌باشد، اگر صاحب دیده باشی و راست بینی، در هر مرتبه [ای] از اعداد که نظر می‌کنی ما به یتحقّق را، یعنی اصل و منشأ او را، بدان که همان یکیست و جز نسب و نمایش چیزی در میان نیست؛ نه چون احوال دو واقعی ببینی که این دیدن از ناقصی دیده و نقصان بیننده باشد.<sup>۱</sup>

عدد گر صد بگیری و هزارش به غیر از یک نباشد اعتبارش  
چه آرم شرح آن یک را ازین بیش طریقی در معنی آورم پیش  
می‌فرماید: عدد اگر یکیست صورت و رقم یک الفست، و اگر صد است، صد «الف» است و دو صفر، و اگر هزار است، «الف» است و سه صفر؛ پس به جز سریان واحد در مراتب ده و صد و هزار چیزی نمی‌باشد، دو دو یکیست و صد صد یکیست و همان یکیست<sup>۲</sup> که در مراتب و مرایای متعدّده ظهور یافته و در هر مرتبه [ای] مسمّی به اسمی شده [است].

و نشان یک که<sup>۳</sup> خطّ «الف» است، مرکّب از سه نقطه<sup>۴</sup> است، نقطه اول: کنایه از جلوه حقّست که از او نقطه ثانی که به منزله عقل اوّل است [پدید می‌آید]، و تسمیه اسماء در این مقام است ظاهر؛ و از این نقطه نقطه ثالث که به منزله نفس کلّ و لوح محفوظ است، هویدا گشت.

چنانچه یک، در مراتب اعداد ساری است، «الف» نیز که نشان یکست در مراتب اعلام اعداد که حروفست، ساریست، بلکه همان «الف» است که در هر مرتبه مسمّی به اسمی شده [است] با حفظ مراتب.

چون به «الف» یک نقطه از سه نقط خود همنشین شود ده است، و دو نقطه صد است، و سه نقطه هزار است، و در حروف غین هزار است، و هزار به عربی ألف است، و ألف

۱- صد: «می‌باشد».

۲- صد: «یکیست».

۳- صد: «که».

۴- صد: «نقطه».

«آلف» است، و «الف» یکیست؛ گر نویسم شرح این بی حدّ شود. فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف.

برو حرف یکی را در جمل آر      که حرف میم از او آید به پرگار  
پس آنکه، میم در حدّ احد نه      یکی را با یکی در هم رصد نه

یعنی حروف یکی، که دو «یا» و یک «کاف» است، به حساب ابجدی چهل می شود، «میم» که در مرتبه چهارم عشراتست، از سه حرف یکی حاصل می گردد، پس آنگاه «میم» را در حدّ احد، یعنی در میان «حا» و «دال» احد قرار بده.

و «یکی را با یکی در هم» یعنی به نحو اجتماع که اسم احمد از او حاصل آید بنویس، نه آنکه دو صورت «الف» نوشته شود.

که تا از اسم احمد ضو بیایی      ز خورشید، رخس پرتو بیایی

می فرماید: «که تا از اسم احمد ضو بیایی» یعنی از ملفوظی این چهار حرف که یازده است ضو و عکس و رهنما، یعنی هادی را که ارقام او هم یازده است به ملاحظه آحاد، و به ملاحظه یک صفر و ده می شود که رقم اسم شریف هادی سبل بعد از ختم رسل می باشد، چنانچه مصرع دیگر همین افاده را می کند؛ زیرا که می تواند [مراد] از پرتو رخ، بینه حرف مبدأ که «الف» است، باشد که آن «لام» و «ف» که صد و ده است که رقم اسم مبارک اسد الله الغالب است، باشد.

و از بینه سه حرف دیگر هم، اگر مراد باشد، هادی حقیقی، یعنی اسم امام از مجموعش حاصل گردد، چنانچه ناظم خود بعد می فرماید:

بدانی سرّ نحن السابقون را      بسایبی نکته الآخرون را<sup>۱</sup>  
بدانی کیست اصل آفرینش      جز او فرعست در آیین بینش

۱- اشاره به روایت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد که می فرمایند: «... و نحن السابقون، و نحن الآخرون...»؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۰۵.

و چون معلوم شد که از یکی «میم» و از اعتبار «میم» با اسم احد و حضرت صمد اسم غایت ایجاد کلّ ما سوی چنانچه می فرماید: «لولاك»<sup>۱</sup> حاصل شد، «بدانی سرّ نحن السابقون را»، چه علت غائی هر شیء از جهت غایت بودن، مؤخر است، و از جهت آنکه باعث فاعلیت فاعل است، مقدم است؛ لهذا از برای علت غائی، دو مقام و دو نحو وجود می باشد، به حسب وجودی مترتب می شود بر فعل فاعل، پس مقدم بر سایر می باشد، و مؤخر نیز [هست].

لکن در افعال خدا چونکه می گویند: معلّل به اغراض نیست، و همچنین می گویند: «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات است»، یعنی هر چیزی که وجودش واجب بالذات است، جمیع صفاتش واجب است و فعلیت محض می باشد و در هیچ صفت کمال محتاج و بالقوه نمی باشد، پس چگونه می گوئیم غایت از برای فعلش و هم چنین باعث از برای فاعلیتش می باشد؟

می گوئیم که: مقصود آن است که آن ذات، مبدأ جمیع اشیاء و غایت مجموع اشیاء است، فعلش لاجل غیر نیست تا استکمال لازم بیاید، ذاتش غایت الغایات است و غایات متوسطه، مؤدی می شوند به غایت اخیر؛ پس حقیقتاً<sup>۲</sup> غایت کلّ، حضرت ذات و مبدأ کلّ است، چنانکه فواعل مترتبه، منافی با وحدت در فاعل نیست، [و] سلسله مبادی<sup>۳</sup> به وحدت [منتهی] می شود، غایات مترتبه<sup>۴</sup> هم چنین می باشد.

پس ذات احد بلا واسطه، مبدأ و غایت از برای نور محمد [است]؛ و ذات احمدی، غایت و واسطه از برای ما بقی [می باشد]، یعنی وجود ما سوای آن نور پاک و آن علت ایجاد افلاک، از اشعه وجود و در نمود بود آن اختر [است]، چنانکه آن وجود و نور

۱- اشاره به حدیث مشهور «لولاك لما خلقت الافلاك» است. وافی، ج ۱، ص ۵۲؛

بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶. ۲- صد: «حقیقت».

۳- صد: «مادی». ۴- مل: «منافی یا ... مترتبه».



محمّدی، شعاع و پرتو وجود حضرت صمدی می‌باشد، ترتّب به نحو لزوم و مؤدّی به وحدتست، نه در فاعلیّت معطل، و نه فعلش به غیر معلّل [است].

و چنانکه طبیعت وجود و ذات و حقیقت معبود، مقدّم بر همه اشیاء و با همه اشیاء و بعد از همه اشیاء، به نحوی که لایق کبریاء او است می‌باشد، فیض حضرت کبریاء و وجود خاتم انبیاء هم نسبت به ما سوی، مقدّم بر همه و با همه و غایت همه [است]، به نحوی که به ملاحظه درست، بی عیبی و درستی و صحتش ظاهر است.

و چون بیان کردیم مقصود از پرتو و ضوء را، معلوم شد لزوم و عدم انفکاک وجود رهبر و امام کلّ بشر از وجود آن سرور؛ پس معنی «نحن السابقون» به صیغه جمع و نکته «نحن الآخرون» و مقصود و مراد دانسته و علم و اعتقاد پدید آمده خواهد بود.

ولی این اصل را معنی و صورت بیان باید در اینجا بالضرورت

که گردد سرّ جان بینت هویدا ز معنی بیان راحت افزا

و چون درست رسیدن به معنی مقصود در سریان نور وجود به نحوی که منافی با شریعت و غیر ملایم با طریقت نبوده [باشد]، حقّ حقیقت و قرت العین اهل معرفت و لبّ لباب اولو الالباب و مقرون به صدق و صواب باشد، صعوبتی دارد می‌فرماید: آنچه گفتم، فهمش محتاج به بیان و تأمل در میان است، که تا سرّ و روح معنی بر<sup>۲</sup> تو ظاهر گردد، از شک و ریب خلاص شده به راحت باشی.

بدان کاوّل ز معبود حقیقی عیان شد نور مقصود حقیقی

محمّد کافرینش را غرض بود غرض او بود، باقی بالعرض بود

چنانکه ذات خالق اکبر احدی و یکتایی و بی شریکی را در بر [دارد]، و نفی شریک و نفی ترکیب، لازم بین حضرت رحمن و خداوند عالم و عالمیان است، مظهر ذات و فیض اوّل و آئینه سراپا نما، و واسطه کلّ ما سوی نیز همسری ندارد، و آئینه سراپا

۱- مل: «با».

۲- صد: «از برای»، بدل «بر».

نمای حق صمد، جز آن یگانه سزاوار کسی نیست؛ مظهر ذات و مجلای تمام صفات خالقِ احد، فیض یابِ بلا واسطه معبود و دود در عالم وجود می باشد.

و غرض و غایتِ ایجاد، بعد از حضرت ذات، غیر حضرتِ احمد و آل امجاد آن برگزیدهٔ احد<sup>۱</sup> نیست کسی، و باقیِ عالم بالعرض و جودِ آن اشرف بنی آدم می باشند.

چه نورش گشت قبل از خلق لامع      ولایت با نبوت داشت جامع

مهیّا بودش از حق در حوالت      ولایت معنی و صورت رسالت

در آن مشهد که نور او جلی بود      محمد صورت و معنی علی بود

چون در تجلیِ اوّل ظاهر شد، نورِ محمدی و نقطهٔ فیضِ اوّلِ احدی اضافی، همهٔ وجودات و کمالات را به نحو بساطت و شرافت دارا بود، و هیچ خیری<sup>۲</sup> غیر مرتبهٔ حق حقیقی را فاقد نبود، و جامع صفتین ولایت و نبوت، و مظهر جامع تمام اسماء و صفات، و صاحبِ ولایت عامّه و نبوت کامله بوده؛ و در آن مرتبه وجود ولی و وجود نبی و حضرت محمد و علی یک نور پاک و غایتِ ایجاد افلاک بودند.

نبوت ظاهر و باطن ولایت، زیرا که [در] نبوت اضافه به خلق در ملاحظه اقدم است، چنانچه در<sup>۳</sup> ولایت ملاحظه به حق تقدم دارد.

«محمد صورت» و این به حسب ملاحظهٔ وصف نبوتست و الا مقام محمدی حق و حقیقت ولایت است، و نسبتِ سایر اولیاء به او نسبتِ تبع و فرع است، بعضی تامّ و بعضی غیر تامّ.

و بپاید دانست که همهٔ اشیاء در نزول شریک، و از فیوضات و نزولاتِ نورِ محمدیه و نقطهٔ وجود احمدی در مرتبهٔ ظهورِ اوّل [است]، و در مقامِ نزولِ مقدم بر سایر

۱- برگزیدهٔ احد: بزرگوار احدی، مل: «بزرگوار احدی»، بدل «برگزیدهٔ احد».

۲- مل: «در».

۳- صد: «چیزی».

نزولات<sup>۱</sup> موجودات مع جمیع کمالات، و مظهر و مجلای تمام نمای حضرت حق و مبناء وجودات همه خلق است.

و در صعود، کسی که خود را به او رسانید و متخلق به اخلاقی حمیده و صفات پسندیده او گشت، و در معنی و صورت قرین او گردید، علی و اولاد او می باشند؛ و مناط و معتبر در نسبت قوس صعود می باشد، و به این جهت می گویند که عقل کل و نفس کل می باشند.

پس خوشا حال کسی که خلود بر ارض طبیعت دامن گیر او نشود، و صعود به عالم تجرد و روح کرده، از اشعه جلال و جمال آن نور بی مثال مصطفوی و از شیعیان پاک مرتضوی گشته، به سعادت ابدی و رحمت رحیمی فایز شده باشد.

مسمی بود نور یک معلی

دو اسم آمد نشان آن مسمی

علی جان محمد بود بی عیب

محمد جان حیدر بود بی ریب

بیانی گر عنانی<sup>۲</sup> هست این است

که اسم این دو شه با هم عجین است

حقیقت مسمی حقیقت وجود است، حقیقت نبوت و ولایت در مرتبه مشیت بی رنگ و به نحو وحدت مسمای نبوت و ولایت بوده، و از آن نقطه نور محمدی، دو نقطه صفتی ولایتی و نبوتی مظهری جلال و جمال، هویدا گردید، و آن سه<sup>۳</sup> نقطه مجلای ذات و صفات جمال و جلال بوده.

و امتیاز وجودی از برای صفات جلال و جمال در آن مبناء کمال نبود، و مناط انتزاع

۱- مل: «نور محمدیه ... نزولات».

۲- مل: «عیانی».

۳- مل: «این»، بدل «آن سه».

کل نور بسیط ختم رسل می‌بود، و مسمای هر یک از رسالت و ولایت جانِ اسم آن دیگر بودند، و در کلّ مراتب نازله چنین است؛ و معنی عجین همین است، مگر در عالم خلق که در این عالم اسمین به دو وجود نمود یافته، به عکسِ عالم بود، نمودِ ولایت تابع نمودِ نبوت گشته؛ پس ولایت و نبوت به حسبِ باطن عالم حقیقت و بود و به حسبِ ظاهرِ عالم ماهیت و نمود و در ملاحظهٔ اصل و فرع متعکس می‌باشد.

نگوئی تا<sup>۱</sup> عیانی این بیان کرد که لفظ نور و واحد این عیان کرد

یعنی لفظِ نورِ واحد نوزده است، نور هشت و واحد یازده، و علی و محمد نیز نوزده، علی هشت و محمد یازده، و مجموع علی و محمد نور واحدند. و سرّ دیگر این که نوزده لفظ محمد و علی<sup>۲</sup> ارقام واحد است.

الف از اسم احمد گر شکافی بگوید بیناتش با تو صافی

اگر «الف» احمد را سوی ملاحظه کنی، بینش که «لام و فا» است صد و ده است، موافق اسم شریف علی است، و بینش سه حرف دیگر، حرف «الف و یا و میم و الف و لام»، که مجموع دو «میم» و دو «الف» [است] امام حاصل آید، و از جمع هر دو بینش به ظهور رسد که علی امام است.

بدانی کین مسمی غیر یک نیست

دو اسم او را اگر شد جای شک نیست

از آنجا که زبر به منزله ذات، و بینش به منزله صفت [است]؛ و چنانکه از ملاحظه ذات مع صفت اسم [حاصل می‌شود]، نیز از ملاحظه زبر و بینش اسم ظاهر [می‌گردد]؛ و صفت و ذات در بسیط و واحد حقیقی دوئی به حقیقت ذات و وجود ندارند، و مدلول زبر و بینش دو اسمند از یک مسمی، و حقیقت هر دو در غیر عالم فرقی خلقی یکی است، و جامع صفت رسالت و امامت است.

۱- مل: «با».

۲- مل: «علی و محمد و»، بدل «محمد و علی».

بدانی این که بعد از شاه مختار علی باشد امامت ای نکوکار  
 به جهت آنکه در عالم خلقی، ملاحظه خلق که مناط اعتبار نبوتست، اظهر و اقدم  
 است، و ملاحظه ولایت در این مرتبه فرع رسالت است، چنانکه دانستی امامت مراتب  
 سابقه خاصه علیست، می دانی که امامت فرعی این عالم هم خاصه او است و پس؛ بعد  
 از شاه مختار و سید ابرار جز علی سلطان اولیاء، امام و رهنما نخواهد بود، چنانچه رقمی  
 علی بعد از حذف صفر، با ملفوظی «إِنَّ الْحَقَّ هُوَ عَلِيٌّ» که مطابق است، شاهد است.  
 و همچنین رقمی علی با رقمی هو و ملفوظی الله مطابق است، و جمع رقم حروف  
 محمد ﷺ، پس از حذف صفر، با رقم علی ﷺ پس از حذف موافق است.  
 از تأمل در این کلمات بر اصحاب فطانت بی عصبیت، ظاهر می شود که امام به حق  
 و خلیفه بلا فصل، علی ﷺ است، و دلیلی که اهل سنت اقامت می کنند اجماع است،  
 و اجماع با آن که متحقق نشد، در امر خلافت مدخلیت ندارد و موقوف به نص است؛ چه  
 آنکه نبی و وصی برازخ جامع بین حضرتی حق و خلق، و حد مشترک بین وجوب  
 و امکان، و وسایط بین قدم و حدثانند، و طاهرند از دنس شک و ریب، و سفیرند از عالم  
 غیب، و توسط سفراء از لوازم است؛ چه آنکه ما بین حق و خلق نسبت بینونت است.  
 پس باید کسانی باشند که از خودی خود رسته و به عالم حضور حضرت غفور  
 پیوسته باشند، چنانکه معنی واسطه و سفیر همین است که بایست مناسبت با طرفین  
 داشته، مُخبر از عالمین باشد تا هدایت سرگشتگان بادیه غوایت نماید؛ و خلق خبر از  
 مقام چنین شخصی نمی توانند دهند؛<sup>۱</sup> چه آنکه بینهما مباینت است.  
 پس این اجماع که تحققش از میل جنسیت است، برهانی است واضح بر عدم  
 قابلیت و سنخیت ایشان.  
 و وفور منکرین دال بر حقیقت ائمه معصومین است؛ چه آنکه ادراک مقام ایشان  
 نمی کنند، چنانچه سادات انبیاء را شاعر و کاهن<sup>۲</sup>، و مجنون و ساحر می پنداشتند.

۱- مل: «دهد».

۲- مل: «کائن».



پس وضع خلیفه موقوف به نص است، چنانچه آیه: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>، حاکی است.  
و به همین دلیل ظاهر می شود که با وجود افضل، مفضل لایق این مرتبه سنیّه نیست.

و اهل سنت بر نص خم غدیر و سایر مواطن قائلند، و بر عدم نص بر نصب حضرات مدّعن، و حضرت امام همام را افضل از جمیع صحابه می دانند.<sup>۲</sup>

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۳۰.

۲- آخر نسخه «صد» چنین نگاشته: و قد وقع الفراق من تأليف هذا الكتاب، بعون الله الملك الوهاب، في سبع و عشرين شهر رجب من شهور سنة ربع و اربعين و مائتين بعد الألف و من كتابته أقلّ الراجي ميرزا حسين بن احمد الكرجي في ١٢٧٨.  
آخر نسخه «مل»، چنین نوشته: قد وقع الفراغ من تكتيب هذا الكتاب بعون الله الملك الوهاب.



## منابع تحقیق

- ۱- الإحتجاج على أهل اللجاج، أحمد بن علي طبرسي، تحقيق: محمد باقر خراسان، نشر: مرتضى، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- ۲- الاسفار الأربعة، صدرالدين محمد شيرازي، نشر: مكتبة المصطفوي، قم.
- ۳- اعلام اصفهان، مصلح الدين مهدوي، تصحيح و اضافات: غلام رضا نصراللهي، نشر: سازمان فرهنگي شهرداري اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۶ ش.
- ۴- الامالي، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، نشر: كتابچي، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۵- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶- تفسير قمي، علي بن إبراهيم قمي، تحقيق: طيّب موسوي جزائري، نشر: دار الكتب، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۷- التوحيد، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: هاشم حسيني، نشر: جامعة مدرسين، قم، ۱۳۹۸ ق.
- ۸- جواهر الأسرار، كمال الدين حسين خوارزمي، تحقيق: محمد جواد شريعت، نشر: مشعل، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.
- ۹- الحكمة العرشية، صدر المتألهين شيرازي، تحقيق: غلامحسين آهني، انتشارات مولي، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ طهراني، نشر: اسماعيليان قم و اسماعيليه تهران، قم و تهران، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱- شرح المشاعر، ملا محمدجعفر لاهيجي، تصحيح: سيد جلال الدين آشتياني، نشر: مؤسسة بوستان كتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.

- ۱۲- طبقات أعلام الشيعة، آقا بزرگ طهراني، تحقيق: علي نقی منزوی، نشر: مؤسسة اسماعيليان.
- ۱۳- فضائل الشيعة، شيخ صدوق، نشر: اعلمي، تهران.
- ۱۴- كاروان هند، احمد گلچين معاني، نشر: آستان قدس رضوي، مشهد، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۵- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: علي اكبر غفاري و محمد آخوندي، نشر: دارالكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۶- كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: علي اكبر غفاري، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۷- مجموعه مصنفات حكيم مؤسس آقا علي مدرّس تهرانى، تحقيق: محسن كديور، نشر: اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۸- مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب برسي، تحقيق: علي عاشور، نشر: اعلمي، بيروت، ۱۴۲۲ ق.
- ۱۹- معاني الأخبار، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: علي اكبر غفاري، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۰- الوافي، فيض كاشاني، تحقيق: ضياء الدين حسيني، نشر: كتابخانه أميرالمؤمنين عليه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.

## فهرست نسخه‌های خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش دوم)

تحقیق و تصحیح: محمدجواد نور محمدی،

سید محمود نریمانی

### مقدمه

با لطف و عنایت پروردگار بزرگ بخش دوم فهرست نسخه‌های خطی حوزه علمیه نجف آباد به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می‌گردد. این فهرست نسخه‌های ۱۰۱ تا ۲۰۰ را شامل می‌شود و به خواست خدا فهرست نسخه‌های ۳۰۱ به بعد را به عنوان بخش پایانی تقدیم خواهیم کرد. تعداد ۳۰۰ نسخه از نسخه‌های موجود توسط جناب حجت الاسلام سید صادق اشکوری عکس برداری شده و پس از آن نیز تعدادی نسخه به آن افزوده گردیده است که به خواست خدا همه در دفتر سوم تقدیم خواهد شد.

در این فهرست نسخه‌های ارزنده وجود دارد که بر غنای این مجموعه افزوده است، از جمله این موارد می‌توان به نسخه ۱۲۴ اشاره کرد که معالم الاصول با حواشی محمد هاشم بن زین العابدین موسوی چهارسوقی است و نیز در نسخه ۱۲۸ که دستخط و اجازه شیخ بهایی به جلال الدین محمد جرفادقانی (گلپایگانی) می‌باشد، همچنین نسخه‌های متعددی از نسخ تکمیلی یا وقفی مرحوم ملا محمد جعفر آبادی در این فهرست وجود دارد که حائز اهمیت است. در نسخه ۱۲۶ اجازه ملا رفیعا به محمد باقر بن محمد صالح فیروزی وجود دارد.



همچنین نسخه‌های دستنویس مؤلف از مجموعه فقهی سفینه النجاة، اثر سید حسین بن سید علی حسینی قاینی به شماره‌های ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹ آمده که از ارزش بالایی برخوردار است.

امید است موفق به تکمیل این فهرست و چاپ مستقل این اثر شویم تا استفاده از آن برای محققان بیشتر و بهتر گردد. آمین

والسلام

محمدجواد نورمحمدی

● الاصلاح و فيه الفوز و الفلاح (فقه - عربی)

از: سید محمد بن علی مجاهد حائری طباطبائی (۱۲۴۲ ق)

رساله فتوایی مختصری است برای عمل مقلدین در عبادات و معاملات، که در یک مقدمه، مشتمل بر ابواب در احکام تقلید و ۳۲ کتاب از طهارت تا دیات و خاتمه دارای مسائل متفرقه؛ این کتب مختصر «مصابیح الفقه» خود مؤلف می‌باشد در فقه استدلالی مفصل. این کتاب را «اصلاح العمل» نیز می‌نامند.

[مرکز احیاء، ج ۷، ص ۲۵۲]

آغاز: «الحمد لله الذي مهّد لنا طريق إصلاح العمل و مسلك النجاة و نجاني عن الخطأ و الزلل و له الشكر على هذه النعمة العظيمة و المنة الجسميّة».

انجام: «و حكي عن بعض الأصحاب أنّه قال كل اسم يليق بجلاله و يليق بكماله مما لم يرد به أذن يجوز إطلاقه عليه تعالى إلا أنّه ليس من الإذن و هو جيد».

نسخ، بی‌کا، عصر مؤلف، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، دارای حواشی با عناوین «منه دام ظلّه» و تصحیح می‌باشد، در ابتدای کتاب دو مهر می‌باشد که یکی از آنها مربوط به مالک کتاب، احمد بن محمد شوشتری با سجع «عبدہ احمد بن محمد»، در انتهای نسخه یادداشت یادگاری از

محمدحسین اصفهانی به تاریخ جمعه ۲۷ رمضان المبارک

۱۲۳۳ در اصفهان می‌باشد. جلد چرم قهوه‌ای.

۲۳۴ گ، ۲۷ س، ۱۹ × ۲۸ سم.

(۱۰۲)

مجموعه:

● ۱- مختلف الشيعة « ۱ پ - ۱۱۶ ر » (فقه - عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مسائل فقهی که در آنها بین دانشمندان شیعه اختلاف می‌باشد، از کتاب طهارت تا دیات به طور مستدل و مفصل بحث شده، و مسائل غیر اختلافی را به کتاب «منتهی» حواله داده است. این کتاب بنا به تقسیم مؤلف در هفت جزء می‌باشد و در حدود ۱۰ سال تألیف شده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۵۴]

نسخه حاضر از کتاب طهارت تا کتاب صلات، واسطه باب چهارم می‌باشد.

آغاز: «الحمد لله محق الحق و مظهره و قانع الباطل و مدمره ممیز الإنسان عن غیره من أنواع الحيوان».

انجام: «لا تعد الصلاة فإن إعادة الصلاة في هذه المسألة مذهب يونس بن عبد الرحمن والأقرب عندي التفصيل».

● ۲- جامع المقاصد « ۱۲۰ پ - ۱۵۹ پ » (فقه - عربی)

از: محقق ثانی، علی بن حسین کرکی (۹۴۰ ق)

شرح استدلالی مفصلی است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «قواعد الأحکام» علامه حلی، این شرح تا مقداری از کتاب نکاح در هفت جلد نوشته شده و بقیه را دیگران تکمیل کرده‌اند و آخرین جلد آن نیمه روز شنبه ۱۸ جمادی الاول ۹۳۵ پایان

یافته است، این شرح در نجف اشرف تألیف شده و به پادشاه وقت تقدیم نموده است، بدون تصریح به نام وی، محقق کرکی جز این شرح، حاشیه مختصری نیز بر قواعد دارد. [مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۲۰]

نسخه حاضر مشتمل بر کتاب صلح، مختصری از کتاب امانات، مختصری از کتاب رهن و مقدار کمی از کتاب تجارت می باشد.

آغاز: «بسمله، المقصد الخامس في الصلح و فصوله ثلاثة الأول الصلح سائغ شرع لقطع».

انجام ناتمام: «على تقدير الخبر لفظ كذلك و نحوه قوله و بيع السلاح لأعداء الدين».

### ● ۳- حل مشکلات الإشارات و التنبیها «۱۶۰ پ - ۱۷۱ ر» (فلسفه - عربی)

از: خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۶۷۲ ق)

شرح بسیار مهمی است با عناوین «قوله - قوله» بر «الاشارات و التنبیها» ابوعلی سینا، در این شرح به بسیاری از اشکالات شرح فخرالدین رازی پاسخ داده می شود، و در اواسط ماه صفر سال ۶۴۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۰۲]

این نسخه مشتمل بر چند برگ اول این کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد لله الذي وفقنا لافتتاح المقال بتحميده و هدانا إلى تصدير الكلام بتمجيده».

انجام ناتمام: «و ذلك لأن دلالت اللفظ لما كانت وضعیة كانت بإرادة المتلفظ الجارية على قانون الوضع مما يتلفظ به و يراد به معنى ما».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، دارای حواشی مختصر با عناوین «لمحرره م هی» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای وقف نامه ای در

ابتدای نسخه، و برخی صفحات دارای علامت وقف می‌باشد،  
 ابتدای نسخه چند مهر بیضوی ناخوانا، یادداشت تملکی در  
 برگ ۱۱۹ با دو مهر دایره‌ای ناخوانا از محمدباقر بن عبدالله،  
 و در پایان کتاب جامع المقاصد، دو مهر دایره‌ای «لا إله إلا الله  
 الملك الحق المبين» موجود می‌باشد، جلد مقوایی فرسوده.

۱۷۱ گ، ۲۴ س، ۲۰ × ۵/۲۶ سم.

(۱۰۳)

● المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت - عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

دومین شرح تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب دمشقی است که به درخواست  
 گروهی از ادبا و فضلا از شرح مفصل خود برگزیده و به سلطان محمود جانی بیک خان  
 تقدیم کرده است. در این شرح مختصر ممزوج، عبارات متن توضیح داده شده و به  
 تفصیل ورد و ایراد نمی‌پردازد، تاریخ تألیف آن به سال ۷۵۶ در غجدوان بوده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۶۶]

آغاز: «نحمدک یا من شرح صدورنا لتخلیص البیان فی ایضاح المعانی و نور قلوبنا  
 بلوامع التبیان من مطالع المثانی».

انجام: «مشملة على لطف الفاتحة و منظوية على حسن الخاتمة، ختم الله لنا بالحسن  
 و یسر لنا الفوز بالذخر بحق النبی و آله الطیبین».

نسخ نیکو، بی کا، بی تا، عناوین و متن کتاب «تلخیص  
 المفتاح» بر فراز آن با خط مشکی و قرمز نشانی دارد، نسخه  
 مقابله شده و نشان بلاغ دارد، دارای حواشی زیادی در متن  
 و حاشیه با عناوین «ملازاده خطائی»، «۱۲»، «هم حلوائی»،  
 «شیخ الاسلام»، «مط»، «شرح مفتاح»، «منه»، «ملا معین



تونی»، «چلبی»، «تاج»، «شیخ» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در انتهای نسخه یادداشت تملک ملا عبدالرسول بن محمد اسماعیل سرجامی؟ سال ۱۲۶۴ در ایام سلطنت محمدشاه قاجار آمده است، جلد تیماج سیاه.

۱۸۲ گ، ۱۹ س، ۱۲ × ۲۴ سم.

(۱۰۴)

مجموعه:

● ۱- الصافی «۲ پ - ۱۷۴ ر» (تفسیر - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

تفسیر مشهوری است که بیشتر به مضامین احادیث اهل بیت علیهم السلام در تفسر آیات می پردازد و کمتر به گفته های مفسران عنایت دارد. این کتاب دارای دوازده مقدمه است در فضیلت قرآن و جمع و تدوین آن و چگونگی تفسیر و نزول آیات و کیفیت تلاوت و آداب آن، در اواخر سال ۱۰۷۵ موافق جمله «تم کتاب الصافی»، تألیف کتاب به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۰]

این نسخه از ابتداء تا پایان سورة مائده می باشد.

آغاز: «نحمدك يا من تجلّی لعباده في كتابه بل في كل شيء و أراهم نفسه في خطابه بل في كل نور».

انجام: «من قرأ سورة المائدة في كل يوم خميس لم يلبس إيمانه بظلم و لم يشرك به أبدا تم الربع الأول من كتاب الصافی».

● ۲- التبیان فی اعراب القرآن<sup>۱</sup> ۱۷۶ پ - ۲۶۵ پ» (اعراب القرآن - عربی)

از: ابی البقاء عبدالله بن حسین عکبری (۶۱۶ ق)

آیات و الفاظ قرآن کریم را از اول تا آخر اعراب و ترکیب می‌کند و ضمناً قراءات مختلف را ذکر کرده وجه اعرابی آنها را نیز بیان می‌نماید. در اعراب آراء مختلف نحویین و شواهد شعری از اشعار عرب ملحوظ است، و نسبتاً به طور مختصر متعرض جهات نحوی می‌شود و بسیاری از تفصیل را ذکر نمی‌کند.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۶۰]

این نسخه از ابتدا تا پایان سورة انعام می‌باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد لله الذي وفقنا لحفظ كتابه و وفقنا على الجليل من حكمه وأحكامه و آدابه».

انجام: «الاسلام دينا و قد ذكر قوله تعالى درجات قد ذكر في قوله تعالى نرفع درجات من نشاء، تم آخر سورة الانعام».

نسخ، بی‌کا، بی‌تا، کتاب «الصادق» عناوین شنگرف، آیات قرآن بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، دارای حواشی با عناوین «منه ره»، «مجمع»، «۲»، «قاضی»، «سید محمدعلی»، و غیره می‌باشد، در صفحه اول کتاب مهر بیضوی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، از واقف آن می‌باشد و در بالای صفحه دوم صورت وقفنامه از محمدجعفر بن محمدصفی فارسی اصفهانی است، به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۷۹، جلد تیماج قهوه‌ای عطف تیماج مشکی.

۲۶۶ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

۱- همان «املاء ما من به الرحمن» می‌باشد.

(۱۰۵)

## ● بحار الانوار

(حدیث - عربی)

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰)

بزرگترین دائرة المعارف حدیثی شیعه است در بیست و پنج جلد بزرگ جامع روایت‌های مربوط به اصول دین و اصول اخلاق و تواریخ دینی و جز اینها، مجلسی بر آن است که روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام را از پراکندگی حفظ کند. در آغاز هر باب آیات مربوط به موضوع آن باب با تفسیر مختصر آنها، پس از آن احادیث و روایت‌های مربوطه با رمز برای منابع و مصادر نقل می‌شود، برای بسیاری از روایت‌ها توضیحاتی با عنوان «بیان» آمده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۵۶]

این نسخه مشتمل بر جزء سوم از کتاب ایمان و کفر می‌باشد.

آغاز: «أبواب الکفر و مساوی الأخلاق باب الکفر و لوازمه و آثاره و أنواعه و أصناف الشک الآیات البقرة إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ».

انجام: «في الصحاح بذرت البذر زرعه أي العداوة مع الناس كالبذر يحصد منه مثله و هو عداوة الناس له».

نسخ، آیات معرب، بی‌کما، بی‌تا، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای کتاب وقفنامه‌ای است با مهر بیضوی «عبد محمد جعفر بن محمد صفی» در تاریخ ۱۵ رمضان ۱۲۷۸ که وقف کرده کتاب را بر اولاد ذکور و بعد از آن بر ذکور از اولاد ذکور، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی.

۳۱۰ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۰۶)

## ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد یازدهم وافی می باشد.

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... کتاب المطاعم و المشارب و التجملات و هو الحادی عشر من أجزاء کتاب الوافی».

انجام: «مثل الرقعتین فی باطن یدیها مثل الکی فای شیء هو قال ذاک موضع منخریه فی بطن أمه آخر أبواب المساکن و الدواجن».

نسخ، محمدباقر مشهدی ابن محمدتقی، روز چهارشنبه  
ماه جمادی الآخر سال ۱۷؟، عناوین شنگرف، در آغاز نسخه  
فهرست این مجلد آمده است، دارای حواشی مختصر با  
عناوین «ق»، «ص» و «مصباح» می باشد، نسخه تصحیح شده  
و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر  
طلبه علوم دینی که تولیت آن بر عهده محمدجعفر می باشد با  
مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» در  
تاریخ ۱۰ ماه شوال سال ۱۲۴۹ موجود می باشد، جلد تیماج  
قهوه ای.

۷۴ گ، ۲۴ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۰۷)

## ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد سیزدهم وافی می باشد.

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح  
و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، صفحه آخر  
بازنویسی شده، در ابتدای نسخه وقفنامه‌ای مانند وقفنامه  
نسخه قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹  
موجود می باشد، جلد تیماج قهوه‌ای مقوایی لبه دار ضربی.  
۱۵۱ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۰۸)

● مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر - عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد لله الذي ارتفعت عن مطارح الفكر جلالته وجلت عن مطامح الهمم عزته».  
انجام افتاده: «دلیل علی معنی الوعید فکأنه قال من یرتد عاد ضرره علیه و من شکر  
و آمن فنفعه یعود إلیه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده  
و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه‌ای مانند دو نسخه  
قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ موجود  
می باشد، جلد تیماج مقوایی زرشکی.  
۱۳۸ گ، مختلف، ۱۷ × ۲۵ سم.

(۱۰۹)

● الکافی (حدیث - عربی)

از: محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)



به شماره ۲ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله المحمود بنعمته المعبود لقدرته المطاع في سلطانه المرهوب لجلاله المرغوب إليه فيما عنده النافذ أمره في جميع خلقه».

انجام: «عن ابن أبي عمير عن محمد بن إسحق بن عمار عن أبي الحسن موسى عليه السلام في الظهور التي فيها ذكر الله عز وجل قال اغسلها».

نسخ، سید کاظم بن محمد حسینی بادکوی شیروانی، اواخر  
ماه شعبان المعظم سال ۱۰۸۹ اصفهان مدرسه حاجی قرجقای،  
عناوین شنگرف، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ  
می باشد، در حاشیه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد،  
همچنین دارای حواشی با عناوین و رموز «صالح»، «ام ل»،  
«م ق ر مد ظله العالی»، «م ق»، «ق» و غیره می باشد، ابتدای  
نسخه وقفنامه کتاب بر طلاب علوم دینی با مهر بیضوی  
و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» به تاریخ ۱۲۷۸ ق  
موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۳۷۸ گ، ۲۲ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۰)

## ● ابواب الجنان

(اخلاق - فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

در آداب و اخلاق اسلامی و وعظ و پند و اندرز با انشائی ادبی نیکو و تضمین  
اشعاری مناسب و به صورت مجالسی ترتیب داده شده برای واعظان و اهل منبر،  
و بنابراین بود که کتاب در هشت باب، هر باب یک جلد به شماره درهای هشتگانه  
بهشت تألیف شود، ولی مؤلف موفق بدین کار نشده و فقط باب اول و دوم را نگاشت  
و فرزندش باب سوم را تألیف کرد و دوره کتاب ناتمام ماند.

نسخه حاضر جلد اول کتاب و دارای چهارده مجلس مفصل می باشد با مقدمه ای مفید در سه مطلب مشتمل بر دستوراتی برای واعظان و سخن گویان و در عصر شاه عباس صفوی (۱۰۷۷ ق) تألیف شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۵۰]

آغاز افتاده: «و بانک نماز، سرشتش از اثبات پاکی غنی است».

انجام افتاده: «و حکایات حلم و عفو آن امام همام سوای آنچه سابقاً هم درین مجلس».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز عبارات عربی شنگرف، آیات قرآن و احادیث معرب، نسخه تصحیح شده، نسخه فرسوده و مقداری از برگ ها ترمیم و وصالی شده، یادداشتی از آشیخ رضا قلی رحیمی در ۱۳ رمضان ۱۳۶۷ در اواسط نسخه موجود است، جلد مقوایی فرسوده.

۴۸۰ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۱)

### ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)  
به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه از ابواب فضل الصلاة تا آخر کتاب الصلاة می باشد.

آغاز افتاده: «عن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الفرض في الصلاة فقال الوقت والطهور والقبلة».

انجام افتاده: «تأویل متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور و هدی».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه

تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه ره»، «ص»، «ق»، «خلیفه سلطان»، «محمدجعفر الفارسی» و غیره می باشد، ابتدای نسخه یک برگ از وافی از کتاب طهارة اشتباهاً اول این نسخه آمده، همچنین چند برگ متفرقه دیگر در ابتدای نسخه آمده است، بدون جلد.

۳۱۶ گ، ۲۱ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۲)

● الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (فقه - عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي شرح صدورنا بلمعة من شرايع الإسلام كافية في بيان الخطاب ونور قلوبنا من لوازم دروس الأحكام بما فيه تذكرة».

انجام افتاده: «بما لا سيحتمل الزيادة والنقصان ولاحد لها في جانب الزيادة وفي جانب النقصان أن يغلب فيها حصول الثمرة و يلزم العامل».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانه ها شنگرف، تصحیح شده، معلق به حواشی زیادی که اکثر آنها با عنوان «سلطان ره» و برخی از آنها با عناوین و رمز «ع ره»، «منه ره»، «ع ک ره» «آقا رضی سلمه الله تعالی»، «شیخ جعفر سلمه الله تعالی»، «جم سلمه الله»، «م د ره»، «شیخ محمد»، «مولانا محمد صادق»، «ملا میرزاده»، «آقا جان سلمه الله» [فرزند شیخ بهایی]، «جمال سلمه الله»، «ع ک ره»، «عبدالرحیم خلخالی»، «میرزا رفیع الدین محمد ره» و غیره می باشد،

دارای توضیحاتی در بین سطور می باشد، در برخی صفحات  
علائم وقف دیده می شود، در ضمن برخی روایات مربوط به  
باب ذکر شده، نسخه ترمیم و وصال شده، جلد تیماج مشکی  
عطف تیماج قهوه ای.

۳۰۶ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۳)

● زیادة البيان في براهين احكام القرآن (فقه القرآن - عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از  
طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... و بعد فاعلم أن ههنا فوائد لابد من قبل الشروع في  
المقصود من الإشارة إليها و هي أن المشهور بين الطلبة أنه لا يجوز».

انجام: «مع كون سبب النزول خاصا لما مر ثم على تقدير التخصيص أيضا لا يبعد  
التعميم لفهم العلة فيستخرج الباقي، فتأمل».

نسخ، علی بن محمد آرندی، ابتدای ربیع الثانی ۱۰۴۸ در  
شیراز، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز آیات قرآن  
با خط مشکی نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده  
و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز  
«ق»، «ص»، «۱۲»، «فیض»، «منه رحمه الله»، «معالم  
التنزیل»، «ح سلمه الله»، «محقق شیخ جواد ره» و غیره  
می باشد، چند یادداشت تملک یکی از محمدعلی حسینی با  
مهر هشت ضلعی با سجع «عبده محمدعلی حسینی»، دیگری

از محمد مسلح بن نجیب‌الدین محمد، و دیگری از اسدالله بن حسن با مهر بیضوی و سجع «اسدالله بن حسن...» و مهر چهارگوش با سجع «یا محمد»، و مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده عبدالباقی حسینی» در ابتدای نسخه موجود است، در پایان یادداشتی از محمد ابراهیم قزوینی و محمد بن عبدالرحیم قزوینی در ماه صفر ۱۲۶۹ با دو مهر، یکی چهارگوش با سجع «یا محمد» و دیگری بیضوی با سجع «اللهم صل علی محمد و آل محمد» دیده می‌شود، جلد تیماج زرشکی ضریبی مجدول.

۳۵۹ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۴)

#### ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد ۱۲ کتاب می‌باشد.

آغاز: «الحمد لله و الصلاة... کتاب النکاح و الطلاق و الولادات و هو الثاني عشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی».

انجام: «سئل الصادق علیه السلام لم أیتم الله بنبيه ﷺ قال لئلا يكون لأحد عليه طاعة، آخر أبواب الولادات».

نسخ، باقر بن محمد تقی، ۱۸ جمادی الاولی سال ۱۱۷؟، عناوین و نشانه‌ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ض»، «ق»، «منه»، «م ق ر ره»، «احمد ره»، «م ت ق»، «س م ر ره»، و غیره



می باشد. در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصافی به تاریخ ۱۰ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصافی» موجود است، جلد تیماج قهوه ای ضریبی فرسوده.

۱۴۰ گ، ۲۱-۲۴ س، ۱۸ × ۲۴/۵ سم.

(۱۱۵)

### ● زیادة الاصول (اصول - عربی)

از: شیخ بهاء الدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)  
متن مختصر بسیار معروفی است در اصول فقه مشتمل بر قواعد مهم این فن، در پنج منهج دارای مطالب و فصول و به تاریخ دوازدهم ماه محرم ۱۰۰۲ به پایان رسیده است، عناوین چنین است:

المنهج الأول: في المقدمات.

المنهج الثاني: في أدلة الشرعية.

المنهج الثالث: في مشتركات الكتاب و السنة.

المنهج الرابع: في الإجتهد و التقليد.

المنهج الخامس: في الترجيحات.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۶]

آغاز: «أبھی أصل بیثنی علیہ الخطاب و أولى قول فصل ینتمی إلیہ أولوا الألباب حمد من تترّہ عن وصمة التحدید و القیاس».

انجام: «و تتركب المرجحات مثنی و ثلاث و رباع فصاعدا فأتبع منها الأقوی و الزمن ما هو أقرب إلی التقوی».

نسخ، بدیع الزمان بن مرتضی انصاری الموتی، ۱۰۶۶ ق  
در شیراز، عناوین شنگرف، دارای حواشی با عناوین و رموز

«منه رحمه الله»، «س»، «سید» و غیره می‌باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب و دو مزرعه موران و طیرانچی، توسط بهرام بیگ بر طلاب علوم دینی در ۲۰ شعبان ۱۲۹۶ با مهر بیضوی و سجع «عبدہ الراجی محمدجعفر بن محمدباقر موسوی» و چند مهر بیضوی دیگر که یکی با سجع «عبدہ محمدباقر بن...» و مابقی ناخوانا می‌باشند موجود است، جلد چرم قهوه‌ای.

۴۹ گ، ۱۵ س، ۱۳/۵ × ۲۵ سم.

(۱۱۶)

● الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (فقه - عربی)

از: شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي شرح صدورنا بلمعة من شرايع الإسلام كافية في بيان الخطاب ونور قلوبنا من لوازم دروس الأحكام».

انجام: «مع أصالة بقاء غيره وعدم انتقاله و ملك الغير له وفي المدة يحلف المنكر لأصالة عدم ما يدعيه الآخر من الزيادة».

نسخ، بی‌کا، بی‌تا، عناوین شنگرف، بر فراز متن لمعه با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «شیخ جعفر»، «ص»، «جم»، «ق»، «۱۲»، «سلط»، و غیره می‌باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب آمده که آن را محو کرده‌اند، اما در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که

از نماء املاک موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست  
بتولیت جناب آقا میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب  
شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیم؟... مشروط  
بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول او من  
یقوم مقامه برسانید» آمده، این کتاب از جمله کتابهایی است  
که شیخ احمد نجف آبادی توسط فرزندش حاج شیخ رضا  
صالحی اهدا کرده اند، ابتدا و پایان نسخه یادداشتهای  
متفرقه ای دیده می شود که من جمله یادداشتی به تاریخ ۱۱۴۳  
ق می باشد، جلد تیماج زرشکی.  
۲۹۵ گ، ۱۷ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۷)

## ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)  
به شماره ۸۷ رجوع شود.  
نسخه حاضر جزء ششم و هفتم کتاب وافی می باشد.  
آغاز: «الحمد لله... کتاب الزکوة و الخمس و المبرّات و هو السادس من أجزاء کتاب  
الوافي تصنیف محمد بن مرتضی المدعو بمحسن».  
انجام: «قال يعظمون البلد أن يحلفوا به و يستحلون فيه حرمة رسول الله ﷺ آخر  
أبواب النذور و الأيمان و تمامها تم الجزء السابع».

نسخ زیبا و خوانا، کاتب جزء ششم اسماعیل بن حاجی  
ابراهیم عامری سبزواری، اواخر شعبان المعظم ۱۱۲۴، و کاتب  
جزء هفتم محمدباقر بن محمدتقی مشهدی، چهاردهم شوال  
۱۱۰۲، عناوین و نشانه ها شنگرف، کاتب فهرست کتاب را در

۲ صفحه آورده است، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می‌باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه»، «م ح ق»، «ق» می‌باشد. وقفنامه‌ای در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ بر طلاب علوم دینی به حسب وصیت آقا محمد اصفهانی المسکن، تولیت آن با حاجی محمدجعفر فارسی و بعد از ایشان با مجتهد جامع الشرایط، و دارای سجع مهر «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می‌باشد، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی.

۱۳۹ برگ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴/۵ سم.

(۱۱۸)

● تبصیر الرحمن و تیسیر المنان (تفسیر - عربی)

از: علی بن احمد مخدوم مهائمی (۸۳۵ ق)

تفسیر مزجی متوسطی از قرآن کریم می‌باشد.

[کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۳۹]

نسخه حاضر از ابتداء قرآن تا آیه ۲۲ سورة طه می‌باشد.

آغاز: «بسمه، الحمد لله الذي أنار بكلامه قلوب أولي الأبواب ليبصروا به مع عقولهم طرق الصواب».

انجام افتاده: «لكنها حيوه معنويه فكانت آية أخرى وإنما أرينا كهما الآن مع أن حقهما».

نسخ زیبا، بی‌کا، بی‌تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف و یا بر روی آن با خط شنگرف نشانی دارد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می‌باشد، در ابتداء نسخه یادداشت تملکی از عبدالمجید بن عبدالکریم مروی اصفهانی،

و همچنین یادداشت تملک دیگر به تاریخ ۱۰۷۵ از محمدتقی؟  
موجود می‌باشد، جلد تیماج قهوه‌ای سوخته ضربی گل  
و بوته‌دار.

۲۸۷ گ، ۲۱ س، ۱۸/۵ × ۲۶ سم.

(۱۱۹)

● الاستبصار فیما اختلف من الاخبار (حدیث - عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

روایت‌هایی که با یکدیگر اختلاف دارند و ظاهراً بین آنها منافات دیده می‌شود، در  
این کتاب گرد آورده شده و چگونگی جمع بین آنها را ذکر می‌کند.  
این کتاب یکی از چهار کتاب حدیثی است که شیعه به آن اهمیت فراوان می‌دهد  
و در اصل منقسم به سه جزء می‌باشد، جزء اول و دوم در عبادات و جزء سوم در بقیه  
ابواب فقه و مجموع ابوابش ۹۲۵ باب و مجموع احادیثش بنا به گفته مؤلف ۵۵۱۱ و بنا  
به گفته بعضی دیگر ۶۵۳۱ حدیث است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۵۹]

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب استبصار می‌باشد.

در پایان نسخه اسانید و عدد ابواب و مسائل آن را ذکر کرده که ناتمام است.

آغاز: «الحمد لله و لي الحمد و مستحقه... أما بعد فإني رأيت جماعة من أصحابنا لما  
نظروا في كتابنا الكبير الموسوم بتهذيب الأحكام».

انجام: «لأن ذلك مذهب كثير من العامة و قد روي ذلك عن النبي ﷺ، ثم كتاب  
الاستبصار».

انجام افتاده اسانید: «فقد أخبرني به أحمد بن عبدون و الحسين بن عبد الله عنه و ما  
ذكرته عن أبي طالب الأنباري فقد رويته عن أحمد».



نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه  
تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با  
رموز «ع ب»، «ق»، «ع اد»، «م ق ر»، «س م د» می باشد،  
جلد تیماج زرشکی فرسوده.  
۴۶۸ گ، ۲۱ س، ۲۰ × ۲۵ سم.

(۱۲۰)

(فقه - فارسی)

● ارشاد<sup>۱</sup>

از: ؟

فقه فتوایی متوسط و گرفته شده از کتابهای فقها، در هجده کتاب و هر کدام دارای  
ابواب بدین تفصیل:

- ۱- کتاب طهارت و صلاة، دارای سی و سه باب.
- ۲- کتاب زکاة و خمس، دارای ۱۰ باب.
- ۳- کتاب صوم دارای هشت باب.
- ۴- کتاب حج، دارای هشت باب.
- ۵- کتاب جهاد، دارای پنج باب.
- ۶- کتاب تجارت، دارای مقدمه و نه باب.
- ۷- کتاب هبه و وقف و صدقه دارای چهار باب.
- ۸- کتاب دین و توابع آن، دارای ده باب.
- ۹- کتاب اجاره و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.
- ۱۰- کتاب وصیت و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.
- ۱۱- کتاب نکاح، دارای یازده باب.

---

۱- عنوان این کتاب در فهرست مرکز احیاء «فقه جعفری»، و در فهرست مرعشی و دانشگاه  
تهران، [ج ۵، ص ۱۷۶۹] «ارشاد» و بدون ذکر نام مؤلف آمده است.

- ۱۲- کتاب فراق، دارای پنج نوع.
- ۱۳- کتاب عتق و توابع آن، دارای مقدمه و هفت باب.
- ۱۴- کتاب صید و کشتار، دارای سه باب.
- ۱۵- کتاب میراث، دارای مقدمه و سه باب.
- ۱۶- کتاب قضا و شهادات، دارای شش باب.
- ۱۷- کتاب حدود، دارای نه باب.
- ۱۸- کتاب قتل و دیات، دارای مقدمه و یازده باب.
- [مرعشی، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]
- آغاز: «کتاب اول در صلوات و در آن سی و سه بابست، باب اول در احکام آبها؛ بدانکه هریک از وضو و غسل و ازاله نجاست به آب مطلق پاک رواست».
- انجام: «بعضی گفته اند که کفارت واجب نمی شود. در کفارت در مال او و اگر قاتلان متعدد باشند لازم می شود بر هریک کفارت کامله».
- نستعلیق زیبا، بی کا، هشتم ذی قعدة ۱۴۷؟، عناوین و خط  
بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شد و دارای  
حواشی مختصر با عناوین و رموز «کنز اللغة»، «۱۲»  
می باشد، پایان نسخه یک مهر بیضوی با سجع «احتسام  
الدوله» و دو مهر چهارگوش با سجع «أفوض أمري إلى الله  
على رضا»، موجود می باشد، جلد مقوایی روکشدار قهوه ای.
- ۲۲۸ گ، ۱۷ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۲۱)

- مختلف الشيعة في احكام الشريعة (فقه - عربی)
- از: حسن بن يوسف بن مطهر حلی (۷۲۶ ق)  
به شماره ۲۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله محق الحق و مظهره و قانع الباطل و مدمره مميّز الإنسان عن غيره من أنواع الحيوان بقوة العرفان».

انجام: «و هو عام في إقامة الحدود و غيرها و العجب أن ابن إدريس ادعى الإجماع في ذلك مع مخالفة مثل الشيخ و غيره من علمائنا».

نسخ، بی کا، در تاریخهای ۹۸۷ و ربیع الاول ۹۸۸، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «زین رحمه الله»، «۱۲»، «میرزا محمد سلمه الله تعالى»، «ق»، «ح س» می باشد، ابتدای نسخه یادداشتی از احمد بن علی بحرانی با مهر بیضوی و مسجع «وصی محمد علی» آمده، و در پایان کتاب یادداشتی در کربلای معلی به تاریخ غره رمضان المبارک ۹۹۱ ق آمده است، جلد مقوایی عطف تیماج قهوه ای.

۳۷۲ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۲۲)

### ● محرق القلوب

(سیره معصومین - فارسی)

از: ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی (۱۲۰۹ ق)

تاریخ وفات و مصائب پیغمبر اکرم ﷺ و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام موسی بن جعفر و امام رضا ﷺ به اختصار و بنا به درخواست عبدالرزاق خان در دو مقدمه و بیست باب (مجلس)، در این کتاب گزارش شده است. بنا به گفته مؤلف این کتاب جامع فواید مطلوب در تعزیه داری می باشد و در حقیقت مجالسی است منظم برای اهل منبر و بیشتر به وقایع کربلا و شهادت حضرت امام حسین ﷺ و خویشان و یاران آن حضرت و اسارت اهل بیت به کوفه و شام پرداخته، با ذکر اشعاری مناسب مطالب مجالس.

- مختصر عناوین مجالس چنین است:
- مجلس اول: در وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله.
- مجلس دوم: در وفات حضرت زهر رضی الله عنه.
- مجلس سوم: در شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.
- مجلس چهارم: در شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام.
- مجلس پنجم: در سفر سید الشهداء علیه السلام از مدینه به مکه.
- مجلس ششم: در شهادت مسلم بن عقیل.
- مجلس هفتم: در شهادت پسران مسلم.
- مجلس هشتم: در مسیر از مکه به سوی کربلا.
- مجلس نهم: در شهادت حر و بعضی از یاران دیگر.
- مجلس دهم: در شهادت وهب و مسلم و حبیب.
- مجلس یازدهم: در شهادت قاسم بن الحسن.
- مجلس دوازدهم: در شهادت حضرت عباس علیه السلام.
- مجلس سیزدهم: در شهادت علی اکبر علیه السلام.
- مجلس چهاردهم: در شهادت سید الشهداء علیه السلام.
- مجلس پانزدهم: در وقایع بعد از شهادت در کربلا.
- مجلس شانزدهم: در سفر اهل بیت علیهم السلام به کوفه و شام.
- مجلس هفدهم: در کیفیت دخول شام.
- مجلس هجدهم: در رفتن اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه.
- مجلس نوزدهم: در شهادت امام کاظم علیه السلام.
- مجلس بیستم: در شهادت امام رضا علیه السلام.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۹۶]

آغاز: «حمد و سپاس بی نهایت تحفه بارگاه حکیمی است جلّت وعظمت که خاکدان دنیا را و زندان این عاریت سرا را دار بلّیت و غم».

انجام: «لعنة الله عليه و على سائر ظالمی آل محمد و عذبهم الله عذاباً أليماً إلى يوم المعاد».

نسخ، قاسمعلی بن علی اکبر صباغ طهرانی، یکشنبہ دهم صفر ۱۲۲۲، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب و عبارات عربی شنگرف، روی جلد کتاب یادداشت تملکی از مصطفی قاهری به تاریخ ۱۳۲۶ ق آمده است، جلد مقوایی. ۳۲۰ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۳ سم.

(۱۲۳)

● الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (فقه - عربی)

از: شهید ثانی؛ زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمه، کتاب الإجارة و هي عقد على تملك المنفعة المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزلة الجنس».

انجام: «أن يجعله خالصاً لوجهه الكريم و موجبا لثوابه الجسيم... على مشرفها أفضل الصلاة والسلام و التحية و الإكرام».

نسخه حاضر جلد دوم می باشد.

نسخ، محمدجعفر بن محمدشفیع کاظمی، شنبه ۲۱ جمادی الاول ۱۰۲۷، عناوین و خط بر فراز متن لمعه شنگرف، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ع ك»، «ق»، «منه رحمه الله»، «۱۲»، «آقا جمال»، «سلط»، «سلطان»، «جم» و غیره می باشد، در برگ اول نسخه چند یادداشت تملک از سید حسین به سال ۱۲۵۴



و باقر بن محمدتقی حسینی اسفرجانی؟ کرونی ۶ شعبان ۱۲۴۶ و سید باقر بن عبدالدین؟ حسینی کرونی و یادداشت تملک دیگری در برگ ۹۴ از محمدحسین بن عبدالله حسینی قنواتی با مهر بیضوی و سجع «عبدہ الراجی محمدحسین حسینی» به سال ۱۲۰۵ ق موجود می‌باشد، نیز دو یادداشت تولد به تاریخ‌های ۱۲۳۹ و ۱۲۴۴ در پایان نسخه و دو مهر بیضوی با سجع «لا إله إلا الله الملك الحق المبين حسين حسینی» و «الراجی محمدحسین بن عبدالله حسینی» موجود می‌باشد، جلد دورو تیماج مقوایی اندرون قرمز بیرون قهوه‌ای لبه‌دار.

۳۰۰ گ، ۲۵ س، ۱۵/۵ × ۲۴ سم.

(۱۲۴)

### ● معالم الاصول (اصول - عربی)

از: شیخ حسن بن زین الدین عاملی (۱۰۱۱ ق)

مقدمه اصولی استدلالی مختصری است از مؤلف برای کتاب خود «معالم الدین و ملاذ المجتهدین» که در فقه اجتهادی می‌باشد، نگاشته، ولی در نسخه‌های بسیاری آن را جداگانه تدوین نموده و از جمله کتابهای درسی حوزه‌های علمی قرار گرفته است. این کتاب در دو مقصد تنظیم شده:

اول در روایات چندی در فضیلت علم و علما و اهمیت فقه و تعریف و موضوع آن، و مقصد دوم فصول و اصولی است در قواعد اصولی با استدلال کوتاه و نقل گفته‌های بعضی بزرگان فن و رد و ایراد در آنها. این کتاب چون درسی است، دانشمندان فقه

واصول حواشی و شروح فراوانی بر آن نوشته و چند بار به فارسی نیز ترجمه و شرح شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز افتاده: «ترضیهم و تزید علی منتهی رضاهم... أما بعد فإن أولى ما أنفقت في تحصيله كنوز الأعمار، وأطالت التردد».

انجام: «المقصد الأول في الطهارة وفيه مطالب المطلب الأول في المياه وهي نوعان مطلق و مضاف».

نسخ، محمد مکاهی؟، ۲۲ شوال ۱۰۳۰ در اصفهان، عناوین با مشکى درشت، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «سلط مد ظله»، «۱۲»، «۵»، «م ح د عفی عنه»، «احمد مدظله»، «شیخ محمد»، «۲»، «سلطان العلماء مدظله»، «زین العابدین الموسوی»، «منه مدظله»، «م هاشم الموسوی» و غیره می باشد، در انتهای نسخه، مهری بیضوی با سجع «محمد هاشم بن زین العابدین الموسوی» که ظاهراً همان چهارسوقی اصفهانی باشد موجود می باشد، در ابتداء نسخه با خودکار آبی نوشته شده؛ واقف مرحوم حاج شیخ احمد نجف آبادی، جلد تیماج ضربی قهوه ای. ۱۰۰ گ، سطور مختلف، ۱۴ × ۲۶ سم.

(۱۲۵)

● شرح تجرید العقائد (کلام - عربی)

از: علاء الدین علی بن محمد قوشجی (۸۷۹ ق)

شرح مزجی مفصل معروفی است بر کتاب «تجرید العقائد» خواجه نصیرالدین

طوسی که به نام ابوسعید کورکان (۸۷۳) نوشته شده و شارح نظر به گفته‌های شمس‌الدین اصفهانی و سید میر شریف گرگانی دارد و در بسیاری از بحث‌ها سعی می‌کند در گفته‌های خواجه گفتگو نماید و اعتقادات شیعه را رد کند. قوشچی بحث جواهر و اعراض این شرح را در جوانی پرداخته و پس از سال‌ها بحث امور عامه پس از آن الهیات را نگاشته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۶]

آغاز: «بسمه، المقصد الثاني في الجواهر والأعراض وفيه فصول الأول في الجواهر قدم مباحثها على مباحث الأعراض».

انجام: «ذلك غير مستقر من حيث هو كذلك و لفظ أن يفعل و إن يفعل مخصوص بذلك».

نسخ، شیخ عبدالعال بن محمد مقیم فریدنی، ۱۱۱۱ ق،  
عناوین در حاشیه یا متن با شنگرف یا مشکی درشت، عبارات  
متن با خط شنگرف یا مشکی بر فراز آن نشانی دارد، نسخه  
مقابل شده و دارای علامت بلاغ می‌باشد، در حاشیه یا متن  
تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با  
عناوین و رموز «فیاض»، «۱۲»، «م ن رحمه الله»، «م ق سلمه  
الله»، «شیخ عبدالعال عفی عنه»، «ح ک»، «مقیم سلمه الله  
تعالی یا عفی عنه»، «فخرالدین»، «ص»، «منه رحمه الله»،  
«میر محمد قاسم»، «حم»، «حسین عفی عنه» و غیره می‌باشد،  
نسخه فرسوده شده و مقداری از حواشی آن از بین رفته است،  
ابتدای نسخه یادداشت امانتی با این عبارت: «امانت  
عالیجناب ملا عبدالرحیم نزد حقیر»، با سجع مهر بیضوی  
«عبد محمد جعفر بن غلام علی»، موجود می‌باشد. در پایان

نسخه کاتب شیخ عبدالعال بن محمد مقیم فریدنی<sup>۱</sup> که یکی از علماء و پدرش از شاگردان علامه مجلسی می باشد فرموده: «بعد أن کان لم يتم بتسويد والدي عفي الله له، تمتته بعون الله تعالى مع كثرة الاشتغال و ترك الاشتغال؛ الفقير الى رحمة ربه الغني، عبدالعال بن محمد مقیم الفریدنی»، جلد چرمی زرشکی تیره.  
۱۴۹ گ، سطور مختلف، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۲۶)

## ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه جزء چهارم از کتاب وافی می باشد.

آغاز: «بسمله... الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله ثم على أهل بيت رسول الله ثم على رواة أحكام الله ثم على من انتفع بمواعظ الله».

انجام: «قد تم كتاب الطهارة و التزين الذي هو الجزء الرابع من أجزاء كتاب الوافی».

نسخ، محمد باقر بن محمد صالح فیروزنی، ۱۱۲۸ ق،  
عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده  
و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز  
«منه رد»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه ای از آقا محمد  
اصفهانى با تولیت محمد جعفر بن محمد صفی فارسی با مهر  
بیضوی و سجع «عبدہ محمد جعفر بن محمد صفی» به تاریخ  
۱۴ شوال ۱۲۴۹ موجود است، در پایان نسخه صورت

۱- بنگرید: تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۹۹.

اجازه‌ای از محمد بن فرّخ، معروف به رفیع (ملا رفیعا) به  
محمدباقر - که ظاهراً همان کاتب باشد - موجود است، جلد  
دورو تیماج رو قهوه‌ای اندرون قرمز.  
۱۳۰ گ، ۲۱ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۲۷)

● مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر - عربی)  
از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)  
به شماره ۳۵ رجوع شود.  
نسخه حاضر از اواخر سوره آل عمران تا اواخر سوره یوسف است.  
آغاز: «فصل فی ذکر ما جاء فی اسم محمد ﷺ کانت کفار قریش یشتمون مذمماً  
یعنون اسم النبی ﷺ».  
انجام افتاده: «أی رفعهما علی سریر ملکہ إعظاماً لهما و العرش السریر الرفیع عن ابن  
عباس و الحسن».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه  
تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با رموز «ق»، و غیره  
می‌باشد، در ابتداء نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن  
محمدصفی بر طلاب علوم دینی به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ با  
مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود  
است، در برگ ۱۵ مهری بیضوی با سجع «عبد الراجی  
محمدکاظم بن محمدرضا...» دیده می‌شود، جلد تیماج مشکی  
مقوایی.

۲۱۰ گ، ۳۶ - ۴۳ س، ۱۷ × ۵/۲۴ سم.



(۱۲۸)

## ● الحبل المتين في إحكام أحكام الدين (فقه - عربی)

از: شیخ بهاء الدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)

احادیث و روایت‌های صحیح و حسن و موثق را با شرح و بیان و جمع فقهی بین آنها و احکامی که از آنها استنباط و استفاده می‌شود، و بنا داشت که در چهار منهج گرد آورد (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام). تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط مقداری از منهج اول در احکام طهارت و صلاة و بعضی از ابواب دیگر پرداخته شده است. جلد اول در مشهد مقدس در روز جمعه ۱۸ شوال ۱۰۰۷ به پایان رسیده است. مؤلف در آغاز هر موضوع، احادیث صحیح، پس از آن روایت‌های حسن، و بعد از آن روایت‌های موثق را می‌آورد، و در پایان با عنوان «اقول» کیفیت استنباط حکم را بیان می‌کند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۳۲۰]

آغاز: «بسم الله، الحمد لله الذي دلنا على الطريق القويم و من علينا بالهداية إلى الصراط المستقيم».

انجام: «و أن تطيل عمري في طاعتك و مرضاتك في صحة و سلامة بدنية و نفسية برحمتك يا أرحم الراحمين».

نسخ، سلطان محمد بن رفیع الدین محمد اصفهانی، یکشنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در پایان نسخه دو صورت اجازه از شیخ بهایی به جلال الدین محمد جربادقانی «گلپایگانی» در سوم ربیع الاول ۱۰۱۶ دیده می‌شود، همچنین در انتهای نسخه آمده: «قد تم مقابله مع نسخة الاصل التي كانت بخطه

رحمه الله تعالى من الجملة الثانية في الأغسال و فيها موقفان الى آخر الكتاب و من أوله إلى الجملة الثانية من نسخ أخرى صحيحة». نسخه دارای حواشی با عناوین و رموز «منه رحمه الله»، «مشرق الشمسین»، «م ش ر ق»، «کنز»، «هی»، «ع ل ره»، «بخطه ره» و غیره می باشند. در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصفی بر علما و طالبین علوم دینی به تاریخ ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، در آغاز کتاب فهرست آن آمده است، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی مقوایی.

۳۴۲ گ، ۱۸ س، ۱۴ × ۲۴ سم.

(۱۲۹)

(ادعیه - عربی)

● ؟

از: ؟

کتاب دعائی است ظاهرا در یک مقدمه و دو باب و هر کدام در چند فصل به این تفصیل:

المقدمة: ؟

الفصل الاول: ؟

الفصل الثاني: ؟

الفصل الثالث: في كيفية الدعاء.

الباب الأول: فيما يتعلق من الأدعية بالصلاة الخميس اليومية.

الفصل الأول: فيما يتعلق بالصلاة اليومية.

الفصل الثاني: في التعقيب.

الفصل الثالث: في سجدتي الشكر و صفتهم.

الفصل الرابع: في أدعية الصباح و المساء.

الفصل الخامس: في أدعية كل يوم.

الفصل السادس: فيما يعمل ليلا.

الفصل السابع: في النوافل اليومية.

الفصل الثامن: في أدعية الساعات.

الفصل التاسع: في المناجاة.

الفصل العاشر: في ما يعمل في الأسابيع.

الباب الثاني: فيما يعمل في شهور السنة.

الفصل الأول: في ثواب الصوم في السنة و تفضيله.

الفصل الثاني: فيما لا يختص بشهر دون شهر، بل يعم الأشهر.

الفصل الثالث: فيما يعمل في شهور السنة.

آغاز افتاده: «أجابته فعن أبي عبدالله عليه السلام إذا دعوت فظنَّ أنَّ حاجتك بالباب و من دعاه منقطعا إليه كالفریق و المقسم على الله تعالى بمحمد و أهل بيته».

انجام افتاده: «فاقبله منِّي ولا تقطع رجائي منك يا كريم فإنه سبحانه يغفر له عمل السنة و يصيح الشيطان عند ذلك صيحة عظيمة».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها متمایز، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ادعیه و زیارات معرب، چند برگ از نسخه مرمت شده و مقداری از عبارات از بین رفته است، نسخه توسط جعفر دیبانی در هفدهم ذیحجه ۱۳۷۰ صحافی شده، جلد تیماج مشکى.

۳۷۴ گ، ۱۴ سطر، ۱۷ × ۲۲/۵ سم.

(۱۳۰)

● نزهه الناظر و تنبيه الخواطر (مجموعه ورام) (اخلاق - عربی)

از: ابوالحسن ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)

مجموعه‌ای است مشتمل بر پند و اندرزها و نصیحت‌هایی که در احادیث و اخبار ائمه علیهم‌السلام آمده است، و نیز از کلمات و گفته‌های حکما و فلاسفه قبل از اسلام و پس از آن و پیامبران گذشته و کتاب‌های آسمانی نقل می‌نماید.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۱۸؛ مرعشی، ج ۲، ص ۱۷۰]

آغاز: «الحمد لله الأول بلا ابتداء و الآخر بلا انتهاء الظاهر الغائب نوافذ الأبصار و الباطن المدرك بوجود الآثار».

انجام افتاده: «و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس إلى جنب والدي و جعل يحدثه مليا و والدي يبكي ثم».

نسخ، شمس‌الدین محمد بن بنیاد خادم، جمادی الاول ۱۰۷۱ پایان جزء اول، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده با علامت بلاغ، اوراق نسخه مجدول به زر می‌باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «مص»، «ص»، «تفسیر قاضی»، «ق»، «کنز اللغه»، «مجلسی ره»، «م ق ر ره»، «محمد صالح» و غیره می‌باشد، در ابتدای نسخه صورت صلح‌نامه‌ای به تاریخ ۱۳۱۰، و همچنین چند یادداشت به تاریخ‌های ۱۰۸۸ و شوال ۱۱۵۳ و بدون تاریخ با چند مهر بیضوی و چهارگوش ناخوانا موجود می‌باشد، جلد تیماج مشکی.

۱۸۴ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۴ سم.

(۱۳۱)

## ● شرح الکافی

(حدیث - عربی)

از: حسام‌الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی (۱۰۸۶ ق)

شرح مشهوری است بر بخش اصول کتاب «الکافی» ثقة الاسلام کلینی و روضه و کتاب زکاة و خمس و صوم آن، بعضی از شرح به طور مزج و پاره‌ای با عناوین «قوله - قوله» یا «الاصل - الشرح» تدوین شده با تفصیل بیشتر در کتاب عقل و جهل و توحید. کتاب العقل روز چهاردهم صفر ۱۰۶۳ به پایان رسیده است.

آغاز: «یا عالم الدقایق و السرایر و یا ملهم الحقایق علی الضمائر لك الحمد علی ما أعطینا من دقایق الأسرار».

انجام: «إشارة إلى أن السيئة من حيث هي سيئة ليست خيراً من الحسنة من حيث هي حسنة بل الخيرية و عدمها باعتبار المغفرة و عدم القبول».

نسخ، بی‌کا، قرن ۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، چند حاشیه از مخدوم حسینی تفرشی معروف به مرتضی در نسخه موجود می‌باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط عنبر خواجه بر طلاب علوم دینی با تولیت محمدجعفر با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمد صفی» و مهر چهارگوش با سجع «عبدالراجی عنبر» به تاریخ رمضان ۱۲۴۴، همچنین یادداشت تملکی از محمدداود بن محمد مخدوم حسینی تفرشی به تاریخ ۱۱۵۴ موجود است، در پایان نسخه یادداشت تملکی از نورالدین محمد کبیر؟ در ذی الحجة الحرام ۱۱۴۲ موجود می‌باشد، جلد تیماج مشکى.

۵۱۳ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۵ سم.



## (۱۳۲)

## ● ابواب الجنان (اخلاق - فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)  
به شماره ۲۳ رجوع شود.

آغاز: «بهتر مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که به شادابی لآلی کلماتش تیغ زبان بیان را آگیری تواند نمود».  
انجام: «و آثار مذکوره را بر امزجه قلوب دردمندان سازگار و گوارا گرداینده، توفیق اتمام باقی ابواب را بر وجه ثواب کرامت فرماید».

نستعلیق، محمدرفع بن محمدقلی، چهارشنبه سوم شوال ۱۰۸۷، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای سرلوح زیبایی منقش به گل و بوته، صفحات مجدول به دو رنگ قرمز و مشکی، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا محمدباقر بن عبدالرحیم نجف آبادی به جهت حاجی محمدابراهیم بن حاجی علیخان بر کافه مؤمنین به تاریخ پنجم شعبان ۱۲۹۴ با چهار مهر بیضوی با سجع «عبده الراجی محمدباقر بن عبدالرحیم» موجود می باشد، در برخی صفحات مهر چهارگوش با سجع «لا إله إلا الله الملك الحق المبين عبده احمد؟» موجود است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.  
۳۲۹ گ، ۲۱ س، ۱۴ × ۵/۲۶ سم.

## (۱۳۳)

## ● تفسیر القرآن الکریم (تفسیر - عربی)

منسوب به: امام حسن بن علی عسکری علیه السلام (۲۶۰ ق)  
تفسیر بعضی آیات می باشد که امام بر ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد

و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار املا می نمود و آنها گفته ها را تدوین می کردند و این کار هفت سال به طول انجامید. به ذریعه، ج ۴، ص ۲۸۵ برای شناخت بیشتر این تفسیر رجوع شود.

[مرکز احیاء، ج ۵، ص ۴۲۶]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... قال الشيخ أبو الفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمي أدام الله تأييده حدثنا السيد محمد بن شراهنك الحسيني الجرجاني». انجام افتاده: «لاختلاط دمه بدمه و ما هو إلا كذاب مفترى أما نحن فنستقذر دمه فقال رسول الله ﷺ أما إن الله يعذبهم بالدم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و آیات قرآن و خط بر فراز برخی عبارات و کلمات فارسی بین خطوط شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با رمز «ق» می باشد، برخی کلمات عربی در زیر آن به فارسی و شنگرف ترجمه شده، چند برگ آخر بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» موجود می باشد، جلد تیماج ضربی زرشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۱۸ س، ۱۸ × ۲۷ سم.

(۱۳۴)

## ● الکافی

(حدیث - عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

این نسخه از کتاب حج تا پایان کتاب معیشت می باشد.

آغاز: «بسمه، الحج: بدؤ الحجر و العلة في استلامه، حدثني علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان».

انجام: «فإني قد سمعت رسول الله ﷺ يقول: الرزق عشرة أجزاء تسعة أجزاء في التجارة و واحدة في غيرها».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه مفصلی از کتاب توسط فخرالنساء خانم بنت عبدالکریم طیبی، حسب وصیت برادرش محمدعلیا بر جمیع علما و مؤمنان به تاریخ ۱۱۰۲ ق موجود می باشد، جلد تیماج زرشکی لبه دار.

۲۳۱ گ، ۲۰ س، ۲۰ × ۲۶ سم.

(۱۳۵)

## ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)  
به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جزء دهم کتاب از ابتدای مکاسب تا انتهای احکام ارضین و میاه می باشد.

آغاز: «الحمد لله... کتاب المعایش و المكاسب و المعاملات هو العاشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی المدعوة بمحسن».

انجام: «فإن رسول الله ﷺ قال ينبت الله عز وجل بالريح كما ينبت بالمطر قال فحروا فجادت ذروعهم، آخر أبواب أحكام الأرضين و المياه».

نسخ، محمدباقر بن محمدتقی، رمضان المبارک ۱۱۵۰، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ه»،

«ض»، «م ق ر ره»، «منه»، «مصباح» و «م ت ق ره» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلاب علوم دینی توسط آقا محمد اصفهانی و تولیت محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با دو مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی»، موجود می باشد، جلد چرم قهوه ای فرسوده.

۷۰ گ، ۲۵ س، ۵/۲۴ × ۱۸ سم.

(۱۳۶)

● زیادة البيان (آیات الاحکام) (فقه القرآن - عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «اعلم هنا فائدة لا بد قبل الشروع في المقصود من الإشارة إليها وهي أن المشهور بين الطلبة أنه لا يجوز».

انجام: «حيث عممت مع كون سبب النزول خاصا لما مر، ثم على تقدير التخصيص أيضا لا يبعد التعميم لفهم العلة فتستخرج الباقي فتأمل».

۲۳۴ گ، ۱۹ س، ۵/۱۷ × ۵/۲۵ سم.

(۱۳۷)

● الكافي (حدیث - عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب صیام تا آخر کتاب جهاد می باشد.  
 آغاز: «بسمله، کتاب الصیام، باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم، علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن حماد بن عیسی».  
 انجام: «و لم يفوض إليه أن يذل نفسه ألم تر قول الله عز وجل هيهنا و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين و المؤمن ينبغي له أن يكون عزيزا و لا يكون ذليلا».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱ یا ۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف،  
 مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده  
 و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز،  
 «یه»، «ص»، «ق»، «ظ»، «ک»، «مدارك»، «دروس»، «م ن  
 ره»، «منتقی»، «ع ا ه ره»، «م ق ر سلمه الله» می باشد، در  
 ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به تولیت محمدجعفر بن  
 محمدصافی فارسی به تاریخ ۶ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی  
 و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» موجود است، جلد  
 تیماج زرشکی مجدول و مزین به گل و بوته و لیه دار.

۲۴۷ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۳۸)

### ● الوافی

(حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)  
 به شماره ۸۷ رجوع شود.  
 نسخه حاضر از ابتدای حج تا انتهای زیارات می باشد.  
 آغاز: «الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله ثم علی أهل بیت رسول الله ثم  
 علی رواة أحكام الله ثم علی من انتفع بمواعظ الله تعالی ذکره».



انجام: «بمعنی المجاوبه يقال كلمته فما أحرار إليّ جواباً أي ما ردّ جواباً طائرين مسرعين یعنی من الخوف لطيفاً أي بحيث لم يطلع عليه أحد».

نسخ، سید محمد بن عظیم حسینی، ۱۸ شعبان ۱۱۲۹ در مشهد رضوی، عناوین و نشانیها شنگرف، مقابله شده و نشانه بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه رحمه الله»، «ض»، «م ق ره» و غیره می باشد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب آمده است، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط آقا محمد اصفهانی به تولیت محمدجعفر فارسی در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد تیماج مشکى فرسوده.

۲۵ س، ۲۴/۵ × ۱۸/۵ سم.

(۱۳۹)

● التفتیح الرائع لمختصر الشرایع (فقه - عربی)

از: ابو عبدالله مقداد بن عبدالله سیوری حلی (۸۲۶ ق)

شرح مختصری است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «المختصر النافع» محقق حلی (۶۷۶ ق)؛ در این شرح بیشتر به مسائلی که محقق در آنها فتوای قاطع نداده یا مجمل بوده و از حیث لفظ یا معنی احتیاج به گفتگو داشته، پرداخته است، و نیز دارای مقدمات کوتاهی است که در معنی فقه و دلیل عقلی و عمل به خبر واحد و شرح اصطلاحات مؤلف و طریق روایت کتاب؛ نهم ربیع الاول ۸۱۸ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۶، ص ۱۱۲؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۸۸]

آغاز افتاده: «بالنقض بالوضوء المحدد فإنه لا تأثير معه بل قبله و بأنه تخصيص بالصلاة مع عموم غايتها».

انجام: «و في رواية مسمع عن الصادق عليه السلام إن جنائتها في حقوق الناس على سيدها والأظهر من الأصحاب خلاف ذلك».

نسخ، معین الدین محمد بن بدیع الزمان حسونانی، ظهر  
 سده شنبه ۲۱ محرم ۱۰۶۸ پایان جلد اول، عناوین و نشانیها  
 و خط بر فراز متن مختصر الشرائع شنگرف، در حاشیه تصحیح  
 شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار مختصر با  
 عناوین و رموز «زین»، «شرح لمعه» می باشد، برخی اوراق  
 نسخه از اواخر آن بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه  
 کتاب با تولیت محمدجعفر بن محمدصافی به تاریخ ۹ محرم  
 ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن  
 محمدصافی»، موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای.

۳۳۲ گ، ۲۷ س، ۱۶ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۰)

● الفوائد المدنية (اصول فقه - عربی)

از: میرزا محمدامین بن محمدشریف استرآبادی (۱۰۳۳ ق)  
 مؤلف، در این کتاب سعی کرده تا روش علمای اصول را در استنباط و اجتهاد  
 نادرست معرفی کند و طریقه اخباریان را تثبیت و تصحیح نماید، و در این کار به بعضی  
 اخبار و روایات و گفته های پاره ای از علما استناد نموده و در نگارش ادب محاوره را  
 حفظ نکرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه می باشد  
 و در ماه ربیع الاول ۱۰۳۱ در مکه پایان یافته است.

چون بیشتر بحثهای این کتاب، بنا به گفته مؤلف در مدینه تحریر و تنقیح شده  
 و درهای حق از برکت مدینه علم پیامبر اکرم حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام بر وی

گشوده شده، این کتاب را «الفوائد المدنية» نامیده و چون جمعی از فضلا بعضی فوائد آن را خواستند نزد وی بخوانند، به جمع آوری و تنظیم فصول آن پرداخت.

فهرس اجمالی عناوین چنین است:

المقدمة: فيما أحدثه العلامة الحلي و من وافقه.

الفصل الأول: في إبطال التمسك بالاستنباطات الظنية.

الفصل الثاني: في انحصار المدرك في السماع عن الصادقين.

الفصل الثالث: في إثبات تعذر المجتهد المطلق.

الفصل الرابع: في إبطال الحصر في المجتهد و المقلد.

الفصل الخامس: في حصول الظن على مذهب العامة دون الخاصة.

الفصل السادس: في سد أبواب فتحها العامة للاستنباط.

الفصل السابع: في من يجب رجوع الناس إليه في القضاء و الإفتاء.

الفصل الثامن: في جواب أسئلة متجهة.

الفصل التاسع: في تصحيح أحاديث كتبنا.

الفصل العاشر: في اصطلاحات يعمّ بها البلوى.

الفصل الحادي عشر و الثاني عشر: في التنبيه على طرف من الأغلاط.

الخاتمة: في نقل طرف من كلام قدمائنا.

[مركز احیاء، ج ۲، ص ۲۱۴]

آغاز: «بسمه، أما بعد حمدا لله باعث النبيين و ناصب الأوصياء المعصومين و الصلوة

و السلام على سيد المرسلين».

انجام: «و المعصوم أرباب العصمة و من تمسك بهم في كل مسألة تمكن عادة أن يقع

فيها غفلة أو ذلة و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء».

نستعليق زیبا و مقداری از نسخه نسخ، بی کا، بی تا،

عناوین در متن و یا حاشیه به شنگرف یا مشکی درشت، مقابله

و تصحیح شده و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی بسیار

مختصر با عناوین و رموز «م هـ»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه  
 وقفنامه کتاب توسط میر محمدباقر هشیار در تاریخ ۱۱۲۳ ق بر  
 طلاب علوم دینی است که در تاریخ ۱۲۳۰ تجدید وقف شده با  
 دو مهر بیضوی ناخوانا، جلد تیماج زرشکی.  
 ۲۴۳ گ، ۱۷ س، ۱۶/۵ × ۲۶ سم.

(۱۴۱)

● نزهة الناظر و تنبيه الخواطر (مجموعه ورام)  
 از: ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)  
 به شماره ۱۳۰ رجوع شود.  
 آغاز: «الحمد لله الأول بلا ابتداء و الآخر بلا انتهاء و الظاهر الغائب نوافذ الأبصار  
 و الباطن المدرك بوجود الآثار».  
 انجام: «و ليس بتقوى الله طول عبادة و لكنها التقوى مجانية الشبهة و التحرز عن  
 النجاسات الظاهرية و الباطنية ليصل العبد...».

نسخ، سید محمد بن ابوالفضل حسینی مشهدی، ۱۴ صفر  
 ۱۰۸۰، عناوین و نشانیها شنگرف در برخی موارد نانوشته،  
 مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در پایان  
 نسخه یادداشت تولد رستم علی میرزا در روز شنبه ۹ ذیحجه  
 مطابق مالونیل سال ۱۴۸؟ موجود می باشد، جلد تیماج  
 قهوه ای کم رنگ.

۲۷۱ گ، ۲۵ س، ۱۳ × ۲۵ سم.

(۱۴۲)

● تهذيب الاحكام  
 از: شیخ الطائفة، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)  
 به شماره ۵۸ رجوع شود.

آغاز: «کتاب المزار من کتاب التهذیب مختصر فی أنساب النبی و الأئمة علیهم السلام و زیاراتهم و تواریخهم و قدر مشاهدہم».

انجام: «لا بأس بالعزل فی ستہ وجوہ المرأة التي أیقنت أنها لا تلد و المسنة و المرأة السليطة و البذیة و المرأة التي لا ترضع ولدها و الأمة».

نسخ، محمد مهدی بن کیقباد کرجی، عصر روز جمعه آخر ربیع الاول ۱۱۲۲، عناوین و نشانیها بنفش یا شنکرف، تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «م د»، «م ق ر رد»، «ق»، «سمع»، «م ت ق»، «ک»، «ا م رد»، «اه»، «ید»، «م حسین سلمه الله»، «ص»، «نهایه»، «دروس»، «امان رد»، «لک»، «سلط»، «س م د رد»، و غیره می باشد، در پایان نسخه نام ائمه معصومین علیهم السلام با اولاد آنها آمده، و بخشهایی از کتاب وافی فیض کاشانی در پینج صفحه آمده است، در ابتدای نسخه یادداشتی از محمدعلی زنجانی مبنی بر هبه کتاب بر او با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدعلی بن محمدباقر زنجانی» آمده، جلد تیماج مشکى عطف تیماج قهوه ای سوخته.

۲۴۳ گ، ۲۳ س، ۱۸/۵ × ۲۵ سم.

(۱۴۳)

● جامع المقاصد فی شرح القواعد (فقه - عربی)

از: نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی عاملی (۹۴۰ ق)

به شماره ۱۰۲/۲ رجوع شود.

آغاز افتاده: «عرقوبیها و شمی معاطفها إذا عرفت ذلك فالذي يجوز النظر إليه هو الوجه».



انجام: «لوجب مهر المثل بنفس العقد على ما سبق في نظائره عند من يقول به و الله اعلم بالصواب و الله المرجع المآب».

تستعلیق، بی کا، سه شنبه ششم رمضان المبارک ۹۷۹.  
عناوین نانوشته، تصحیح شده، دارای علائم وقف بر روی  
برخی صفحات می باشد، جلد تیماج مشکى ضربی گل  
و پوته دار.

۲۶۴ گ، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۴۴)

● الصافی فی شرح الکافی (حدیث - فارسی)

از: ملاخلیل بن غازی قزوینی (۱۰۸۹ ق)

شرح مفصلی است در دوازده جلد بر کتاب «الکافی» ثقة الاسلام کلینی که پس از  
تحریر مقداری از شرح عربی خود «الشافی فی شرح الکافی» به دستور شاه عباس دوم  
صفوی بدان پرداخته است. به سال ۱۰۶۴ در محله دیلمیه قزوین به شرح شروع کرده  
و به سال ۱۰۸۴ از آن فراغت یافته است.

متن روایت ها را به عربی به عنوان «اصل» می آورد و به فارسی به عنوان «شرح»  
گزارش می دهد و در شرح به خصوصیات لغوی الفاظ و ضبط و اعراب آنها نیز  
می پردازد.

[مرعشی، ج ۵، ص ۲۶۴؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۳۸]

نسخه حاضر مقداری از کتاب ایمان و کفر می باشد.

آغاز افتاده: «طینت کافر آنست که دور شدند از هر خوبی و جز این نیست نامیده  
شده است غیر دوست نوی برای آنکه او دور شده از هر خوبی».

انجام افتاده: «شرح فلیابس بسکون لام و بهمزه و یاء دونقطه در پائین و سین بی  
نقطه به صیغه امر غایب باب».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده،  
مقداری از ابواب کتاب در ابتداء نسخه آمده است، جلد تیماج  
مشکی فرسوده.

۱۵۴ گ، ۲۱ سطر، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۴۵)

### ● تحفة الزائر (زیارت - فارسی)

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)  
زیارات و ادعیه و آداب تشرف به مشاهد مشرفه حضرات معصومین علیهم السلام، که به  
اسانید معتبر از ائمه هدی نقل شده، با توضیحاتی بعنوان «مؤلف گوید»، در این کتاب  
برای فارسی زبانان که از لغت عربی بهره ندارند، گرد آورده شده و مشتمل بر یک مقدمه  
و دوازده باب، دارای فصول و یک خاتمه می باشد، و به تاریخ ماه صفر ۱۰۸۵ پایان  
یافته است.

عناوین اجمالی کتاب چنین است:

مقدمه: در بیان آداب سفر.

باب اول: در ثواب تعمیر قبور و زیارت حضرات معصومین علیهم السلام.

باب دوم: در فضیلت و کیفیت زیارات مدینه منوره.

باب سوم: در فضیلت و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

باب چهارم: در فضیلت نجف و کوفه و آب فرات.

باب پنجم: در فضایل زیارت سید الشهداء علیه السلام.

باب ششم: در فضیلت حایر و تربت امام حسین علیه السلام.

باب هفتم: در زیارات مطلقه امام حسین علیه السلام.

باب هشتم: در زیارات مخصوصه آن حضرت.

باب نهم: در زیارت حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام.

باب دهم: در زیارت امام هادی و عسکری علیهما السلام.

باب یازدهم: در زیارت جامعه.

باب دوازدهم: در زیارات انبیا و اولیاء و اولاد ائمه علیهم السلام.

خاتمه: در آداب ملاقات زائران.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۰]

آغاز: «بسمله، کبوتر ستایشی که از بروج مشیده افواه حامدان آهنگ در و بام صامع مسامع قدسیان را شاید مفیض الانواریرا سزاست».

انجام: «به درستی که هر که زیارت کند ما را یا قبرهای ما را البته رحمت الهی او را فروگیرد و گناهانش آمرزیده شود».

نسخ، موسی بن جعفر قشمیری، ۱۸ رجب ۱۱۳۷، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، عبارات عربی معرب، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، و نیز در آخر نسخه یادداشتی مبنی بر پایان تصحیح نسخه در ۱۶ صفر ۱۱۴۲ آمده، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در سال ۱۲۷۸ ق با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی»، آمده است، در پایان نسخه یادداشتی به تاریخ ۱۶ ذی القعدة ۱۲۶۸ نوشته شده، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی. ۱۸۲ گ، ۲۲ س، ۱۷ × ۲۴/۵ سم.

(۱۴۶)

● من لایحضره الفقیه (حدیث - عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

به شماره ۱۷ رجوع شود.

آغاز: «اللهم إني أحمدك وأشكرك وأومن بك وأتوكل عليك وأقر بذنوبي إليك وأشهدك إني مقرّ بوحدانيتك ومنزهك عما لا يليق بذاتك».

انجام: «اللهم من كان له من أنبيائك ورسلك ثقل وأهل بيت فعلي وفاطمة والحسن والحسين أهل بيتي و ثقلی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا».

نسخ، جعفر اسحاق بن محمد برخوردار، یکشنبه ۲۴ شعبان ۱۰۷۹ پایان جزء دوم و پانزدهم ذی القعدة ۱۰۸۹ پایان جزء سوم، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ و نسخه بدل دارد، عبارات «علیه السلام» و «صلی الله علیه و آله» به صورت کلیشه‌ای زیبا نوشته شده، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «داماد»، «سمع»، «ام ن طاب ثراه»، «ص»، «م ح ق»، «ه»، «م ر د»، «ب ه»، «۱۲»، «ق»، «وافی»، «مجمّل» و غیره می‌باشد، در اول کتاب زکات دو مهر بیضوی با سجع «زد دست بدامن محمد جعفر ۱۰۸۸» آمده، در ابتدای نسخه یادداشتی از محمدامین کاشانی با مهر بیضوی و سجع «إني لكم رسول أمين» آمده، صفحه آخر توسط مهدی بن محمدباقر آرانی در تاریخ سوم شوال ۱۲۲۲ بازنویسی شده است، جلد تیماج قهوه‌ای سوخته فرسوده.

۲۸۵ گ، ۲۵ س، ۱۸/۵ × ۲۴/۵ سم.

(۱۴۷)

● عیون اخبار الرضا (حدیث - عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)  
احادیث و اخباری که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده و مخصوصا آنچه متعلق به احوال و کرامات و معجزات آن حضرت می‌باشد، با سند و در یکصد و سی و نه باب گرد

آورده شده است. این کتاب را صدوق برای کتابخانه صاحب بن عباد تألیف کرده است به مناسبت نظم صاحب دو قصیده در مدح حضرت و تقدیم آنها به صدوق.

آغاز افتاده: «لرجائي فيه وأصلي، والله تعالى ذكره يبسط بالعدل يده و يعلى بالحق كلمته و يدیم علی الخیر قدرته یسهل المحان بکرمه و جوده».

انجام: «فقال ذلك التركي قد ظهر لي من أمر هذا المشهد ما صح لي به يقيني وقد آلت علی نفسي أن لا أفارق هذا المشهد ما بقيت».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنکرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «یه» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج قهوه‌ای لبه دار.

۱۷۶ گ، ۲۵ س، ۱۳/۵ × ۲۴ سم.

(۱۴۸)

● الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (فقه - عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمه، کتاب الإجارة و هي العقد علی تملك المنفعة المعلومة بعوض معلوم فالعقد بمنزلة الجنس يشمل سائر العقود».

انجام: «و نفع بشرحه كما نفع بأصله بحق الحق و أهله و الحمد لله وحده و صلواته علی سیدنا محمد النبی ﷺ و عترته المعصومین...».



نسخ، محمدعلی بن خواجه محمود جیلی، ۱۱۲۴ ق، عناوین و نشانیها و خط بر فراز متن لمعه شنکرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «میرزا محمدرضا گلپایگانی دام ظلّه العالی»، «سلطان ره»، «۱۲»، «ق»، «ص»، «جم ره»، «سید حسین دام ظلّه»، «میرزا سید علی خوانساری رحمة الله»، «آقا رضی ره»، «شیخ جعفر ره»، «ع ک»، «ق س م رحمة الله»، «میر محمد ره»، «ح س ی الجیلانی»، «ح یع»، «ح س ن دام ظلّه»، «ملا محمد علی استرآبادی ره» و غیره می باشد، در آغاز نسخه یادداشت هبه کتاب توسط حاج شیخ احمد نجف آبادی به پسرش حجت الاسلام حاج آقا رضا حججی نجف آبادی آمده، ابتدای نسخه رساله ای در چهار صفحه در قرعه از میرزا محمد رضا گلپایگانی آمده است، در پایان کتاب الروضة یک مهر بیضوی با سجع «ابوالقاسم» و مهر چهارگوش دیگری با سجع «الراجی ابن محمدنقی ابوالقاسم» موجود می باشد، دو یادداشت تملک یکی از محمدعلی بن سید علی موسوی و دیگری از ابوالقاسم بن محمدنقی گلپایگانی در سال ۱۲۶۲ در پایان نسخه آمده، همچنین در پایان نسخه سبب قتل شهید اول و شهید ثانی از کتاب لؤلؤ البحرین یوسف بحرانی آمده است، جلد تیماج قهوه ای فرسوده.

۳۵۵ گ، ۱۶ س، ۱۸/۵ × ۲۴/۵ سم.

(۱۴۹)

● شرح بر شرح رضی بر کافیہ (نحو - عربی)

از: ؟

شرح متوسط مزجی بر شرح رضی بر کافیة ابن حاجب می باشد.  
 آغاز افتاده: «اللفظي والمعنوي و إبراهيم مثال للعجمة و مساجد مثال للجمع  
 و معديکرب مثال للترکیب و عمران مثال للالف و النون».  
 انجام افتاده: «أي لا تجمع مثل أكل السمك مع شرب اللبن و على هذا القياس و أو التي  
 ينتصب المضارع بعدها».

این نسخه از ممنوع من الصرف تا المضارع بعد حروف العطف می باشد.

نسخ، حسین، احتمالاً قرن ۱۳، برخی عناوین در حاشیه به  
 شنگرف، خط بر فراز متن شرح رضی مشکى یا شنگرف،  
 نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در برخی  
 حواشی آمده: «اللهم اغفر لکاتبه حسین»، و در یک حاشیه  
 دیگر آمده: «سید علی خان سنه ۱۲۴۸»، دارای حواشی با  
 عناوین و رموز «سید نعمة الله ر»، «۱۲»، «غفور»، «رضی»،  
 «ام ح د»، «سید علی خان»، «عص» و غیره می باشد، تعداد  
 زیادی از اوراق نسخه از وسط افتاده، و برخی اوراق با قلم  
 دیگری بازنویسی شده، در پایان نسخه یک برگ از کتاب  
 مختصر المعانی اشتباهاً آمده است، بدون جلد.

۱۷۴ گ، ۱۶ س، ۱۳/۵ × ۲۵/۵ سم.

(۱۵۰)

● حاشیه الروضة البهية (فقه - عربی)

از: جمال الدین محمد بن حسین خوانساری (۱۱۲۵ ق)

حاشیه مفصلی است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية» شهید دوم. بیشتر این حاشیه به توضیح گفته‌های شهید و ادله این مسائل پرداخته و در بعضی فرازها به گفتگو می‌پردازد.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۴۴۲]

نسخه حاضر کتاب الصلاة می‌باشد.

آغاز: «نحمدك يا إله العالمين و نصلي على رسولك سيد المرسلين و آله الطيبين الطاهرين و الواجب سبع صلوات الیومیه، المراد كون هذه السبع واجبة في الجملة».

انجام: «قلت متى تجب الصلوة علیه فقال إذا كان ابن ست سنين و الصيام إذا أطاقه و هذا الرواية في الكافي أيضا».

نسخ، بی‌کا، بی‌تا، عناوین نانوشته، نسخه در حاشیه تصحیح شده و دارای حواشی با عناوین «منه مد ظله» و «منه ره» می‌باشد، چندین برگ از اول و آخر نسخه بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم بن علیخان نجف‌آبادی، حسب وصیت خانم کوچک زوجه حاجی ابوطالب در سال ۱۲۵۱ ق با مهر بیضوی و سجع «بسم الله الرحمن الرحيم» موجود می‌باشد، جلد تیماج قهوه‌ای مقوایی بسیار فرسوده.

۱۲۵ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۳ سم.

(۱۵۱)

● تهذیب الاحکام (حدیث - عربی)

از: شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به نسخه شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب صوم تا آخر کتاب تجارت می‌باشد.

آغاز: «بسمله، باب فرض الصيام، قال الله تعالى يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون».

انجام: «فقال له إن ربحت فلك وإن وضعت فليس عليك شيء فقال لا بأس بذلك إن كانت الجارية للقائل».

نسخ، محمدرحیم ابن حبیب الله، نیمه رمضان المبارک سال ۱۰۳۹، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در متن و حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «بخط ز»، «۱۲» می باشد، برخی صفحات علامت وقف دارد، جلد تیماج زرشکی عطف تیماج مشکی.

۳۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۲)

### ● مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام (فقه - عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق) به نسخه شماره ۵۰ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب اطعمه و اشربه تا پایان کتاب دیات می باشد.

آغاز: «بسمله، الكلام في الأطعمة والأشربة و معرفة أحكامها من المهمات فإن الله تعالى أجرى العادة».

انجام: «حالة الإسلام و الأصح مراعاة الإبتداء و الخاتمة كما مر و هو يرجع هنا إلى اعتبار الخاتمة نسأل الله تعالى حسنها و سلامة عاقبتها في الدارين».

نسخ، محمد بن علی عاملی، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۱۰۳، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی از عبارات شنگرف، و بیشتر عناوین نانوشته، تصحیح و مقابله شده، ابتدای نسخه

دو مهر بیضوی یکی با سجع «محمدعلی بن محمدباقر الموسوی» و دیگری ناخوانا، و همچنین در صفحه بعد مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده محمد کاظم» موجود می‌باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «مولانا میرزا رحمه الله تعالی»، «۱۲»، «منه رحمه الله»، «م ی ر ز ا رحمه الله»، «ق» می‌باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «لا إله إلا الله الملك الحق المبين عبده محمد...» موجود است، همچنین چند جای نسخه مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که از نماء املاک موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمود خان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیم... آقا علی اکبر قهپایه مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول او من یقوم مقامه رسانید» موجود می‌باشد، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۳۶۴ گ، ۲۴ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۳)

● قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام (فقه - عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مشمول بر نتیجه استنباط مؤلف در مسائل فقهی و قواعدی که برای فقیهان به کار آید، تألیف شده به درخواست فرزندش فخرالدین (محمد) به روش کتابهای فقهی از کتاب طهارت تا دیات. در این کتاب بحث‌های مفصل استدلالی و رد و ایراد در



گفته‌های فقها نیامده و به نظریات مؤلف بسنده شده و بیشتر شبیه رساله‌های عملی است با اندکی گسترش و اشاره به ادله. به سال ۶۹۳ ق به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۶۶]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب می‌باشد.

آغاز: «کتاب النکاح و فيه أبواب الأول في المقدمات و هي سبعة مباحث الأول النکاح المستحب و يتأكد في القادر مع شدة طلبه».

انجام: «من الخلل و النقصان و الخطاء و النسيان، هذا وصيتي إليك و الله خليفتي عليك و السلام عليك و رحمة الله و بركاته».

نسخ، محمد طالقانی، ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۰۵۱، عناوین و نشانیها شنگرف و برخی نانوشته، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح»، «ع ک»، «ایضاح»، «سع»، «۱۲»، «عم»، «یر» و غیره می‌باشد، ابتدای نسخه یادداشت تملکی از محمدباقر بن محمدکاظم موجود است، در پایان نسخه فهرست مختصری از کتاب آمده، جلد تیماج قهوه‌ای.

۲۹۲ گ، ۱۷ س، ۲۰ × ۵/۲۵ سم.

(۱۵۴)

● قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام (فقه - عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

به شماره ۱۵۳ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول کتاب می‌باشد.

آغاز: «الحمد لله على سوابغ النعماء و ترادف الآلاء المتفضل بإرسال الأنبياء لإرشاد الدهماء المتطوّل بنصب الأوصياء لتكميل الأولياء».

انجام: «التاسعة، لو دفع إليه مالا و قال اصرف بعضه إلى زيد و الباقي لك فمات قبل الدفع انزل و لو قال إدفع إليه بعد موتي لم ينزل».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه و بین سطور نسخه بدل دارد، از برگ اول تا ۸۰ نونویس است بدون حاشیه، از برگ ۸۰ به بعد دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ایضاح»، «۱۲»، «ع ك ره»، «ق»، «شرح»، «زین ره»، «ص» و غیره می باشد، در حاشیه نسخه ایضاح الفوائد فرزند علامه، «محمد بن حسن بن یوسف مطهر حلی» آمده که کاتب آن «علی بن محمد بحرانی» با دو مهر بیضوی یکی با سجع «وصی محمد علی» و دیگری ناخوانا می باشد، جلد تیماج زرشکی.

۲۵۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۵)

#### ● التعليقة السجادية

(حدیث - عربی)

از: ملا مراد بن علی خان تفرشی (۱۰۵۱ ق)

حاشیه و شرح مختصر معروفی است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «من لا يحضره الفقيه» شیخ صدوق؛ و پاره‌ای از ابواب و احادیث آن شرح نشده است. این کتاب شب دوشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۰۴۴ پایان یافته و طی دو ماه از سواد به بیاض آورده شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]

آغاز: «الحمد لله رب الأرباب و مسبب الأسباب و مفتاح الأبواب و مسهل الصفات الذي خلق فسوی و قدّر فهدی».

انجام افتاده: «و أما الركعتان فيقوله تعالى و اتخذوا من مقام إبراهيم مصلى و أما السعي فيقوله تعالى أن الصفا و المروة من شعائر الله».

نسخ، در حاشیه یکی از صفحات آمده: «جزو اول از کتاب حاشیه ملا مراد... علی ید الاقل محمدحسن بن محمدکاظم شوشتری؟» قرن ۱۲، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب با امضای «نور چشم محمد است علی» دیده می شود، در آغاز نسخه مهر بیضوی با سجع «عبد محمدجعفر بن غلام علی» موجود می باشد، همچنین دو یادداشت تولد به تاریخهای ذی الحجه ۱۱۱۴ و ذی الحجه ۱۱۱۶ در ابتدای نسخه موجود است، همچنین ابتدای نسخه یادداشت هبه کتاب به محمدعلی طیب در اواسط جمادی الاولی ۱۱۳۵ با دو مهر بیضوی با سجع «لا إله الا الله الملك الحق المبين محمدعلی ۱۱۳۰» و دو مهر دیگر ناخوانا مشاهده می شود، جلد تیماج مشکى.

۸۳ گ، ۲۱ س، ۱۷ × ۲۳ سم.

(۱۵۶)

● الألفین الفارق بین الصدق و المین (اعتقادات - عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

هزار دلیل عقلی و نقلی است بر اثبات امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و هزار دلیل بر اثبات بطلان مدعیان خلافت، که علامه به درخواست فرزندش محمد (فخر المحققین) کتاب را نگاشته و مشتمل است بر یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه، منقسم بر چندین بحث و جز اینها از عناوین.

یک هزار و بیست و دو دلیل از این کتاب نگاشته شده و ناتمام مانده و همین مقدار به تاریخ غره ماه رمضان ۶۱۲ پایان یافته است. در ذریعه گوید: این کتاب دو جزء است که جزء اول آن در دینور به سال ۷۰۹ و جزء دوم به سال ۷۱۲ با ترتیب و تنظیم فخر المحققین پایان یافته و گویا نسخه مؤلف فرسوده شده بود که ناتمام بوده.

[مرعشی، ج ۱۴، ص ۶؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۷۴]

آغاز: «الحمد لله مظهر الحق بنصب الأدلة الواضحة والبراهین و موضع الإيمان عند أولیائه المخلصین و منطلق السنة».

انجام: «کل إمام داع إلى ذلك بالضرورة ولا شيء من غیر المعصوم بداع إلى ذلك بالإمكان فلا شيء من الإمام بغير معصوم».

نسخ، احمد بن جوعان نخعی، چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۰۹۱، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۲ ذی الحجه ۱۲۷۸؟ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای کم رنگ.  
۲۵۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۷)

● تهذیب الاحکام (حدیث - عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب صلاة می باشد.

آغاز افتاده: «واترك ما قدمه قبل ذلك مما يتعلق بالتوحيد والعدل والنبوة والإمامة لأنَّ شرح ذلك يطول وليس أيضاً المقصد بهذا الكتاب».

انجام: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الجنازة لم أدركها حتى بلغت القبر أصلى عليها قال إن أدركتها قبل أن تدفن فإن شئت فصل عليها».

نستعلیق زیبا، کمال الدین مقصود استرآبادی، ۱۹ رجب ۹۸۰، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «آقا حسین مد ظله»، «ع اه»، «ق»، «م ق ر»، «قاموس»، «۱۲» و غیره می باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «الوائق بالله الاکبر عبده محمدجعفر» و دو یادداشت مقابله یکی به سال ۹۸۲ ق و دیگری توسط محمدمقیم نجفی به سال ۱۱۶۱ ق و همچنین یادداشت امانت شیخ محمد راضی نزد سید هاشم دیده می شود، جلد تیماج مشکى فرسوده.

۳۸۴ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۵۸)

● کامل الزیارات (زیارت - عربی)

از: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (۳۶۸ ق)

یکصد و هشت باب است مشتمل بر احادیث فضائل زیارت حضرات معصومین علیهم السلام و چگونگی زیارت هر یک از آنها. روایات مستند مورد اعتماد مؤلف در این کتاب آمده و از غیر از معصومین یا اصحاب غیر موثق آنان روایتی نقل نمی کند و بدین جهت بعضی از بزرگان رجال اسانید این کتاب را صحیح و مورد اعتماد دانسته اند.

[مرعشی، ج ۲۵، ص ۷۸]

آغاز: «الحمد لله أهل الحمد وليه و الدال عليه و المجازي به و المثيب عنه حمدا يزيد و لا يبيد و يصعد و لا ينفد جلّ جلاله و عظم سلطانه و تعالى مكانه».



انجام: «فإذا حشر قيل له بكل درهم عشرة آلاف درهم وإن الله تعالى نظر إليك وذخرها لك عنده والحمد لله رب العالمين».

نسخ، بی کا، ۱۰۶۳ ق، عناوین و نشانیها شنگرف،  
روایات معرب، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، برخی  
اوراق نسخه وصالی شده و بعضی عبارات از بین رفته،  
ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی  
فارسی، در ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ با مهر بیضوی و سجع  
«عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج  
مشکی ضربی عطف تیماج قرمز.  
۳۴۴ گ، ۱۴ س، ۱۱ × ۵/۲۰ سم.

(۱۵۹)

● شرح مقدمه آجرومیه (نحو - عربی)

از: عبدالله بن رحمة بن علی

شرح متوسطی است با عناوین «ص - ش» بر «مقدمه آجرومیه» محمد بن محمد بن  
آجروم به نحوی که برای مبتدئین و متعلمین مفید باشد.  
آغاز: «الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله و صحبه فبقول  
الراجی عفوره رضي الله عنه وأرضاه وجعل الجنة مثواه».  
انجام: «و كذلك الباقي و الله أعلم و هذا آخر ما وجدنا أن نشرحه من أصل المقدمة  
الآجرومية والحمد لله رب العالمين...».

نسخ، بی کا، ۹ ذیقعه ۱۲۴۲، عناوین شنگرف، نسخه  
تصحیح شده و دارای حواشی مختصر می باشد، در چند جای  
نسخه با خودکار آبی نوشته شده: وقف مدرسه الحجة  
نجف آباد، پایان نسخه مهری چهارگوش با سجع «الله محمد

علی... عبده اسماعیل...» موجود است، همچنین در صفحات دیگر نسخه مهرهای بیضوی با سجع «عبده الراجی حسینعلی»، «عبده اسماعیل... محمد... محمدکاظم...» و مهر دیگری ناخوانا و مهر چهارگوش با سجع «ختم» موجود می باشد، جلد چرم مشکی.

۷۵ گ، ۱۳ س، ۱۷ × ۲۱ سم.

(۱۶۰)

### ● عدة الداعی و نجاح الساعی (دعا - عربی)

از: ابو عباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

در اهمیت دعا و شرائط دعا گزار و آداب و کیفیت دعا خواندن و حالات و امکنه و اوقاتی که می توان دعا نمود، چنانچه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل شده، و شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاول ۸۰۱ به پایان رسیده. این کتاب در یک مقدمه و شش باب و یک خاتمه تألیف شده است بدین تفصیل:

المقدمة: في تعريف الدعاء والترغيب فيه.

الباب الأول: في الحث على الدعاء.

الباب الثاني: في أسباب الإجابة.

الباب الثالث: في الداعي.

الباب الرابع: في كيفية الدعاء وآدابه.

الباب الخامس: في أدعية المختصة بالأوقات.

الباب السادس: في تلاوة القرآن وآدابها.

الخاتمة: في أسماء الله الحسنى.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۵۶]

آغاز: «الحمد لله سامع الدعاء و دافع البلاء و مفيض الضياء و كاشف الظلماء و باسط  
الرجاء و سابع النعماء و مجزل العطاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء و اعتقب الظلام و الضياء و الحمد لله رب العالمين  
و صلى الله على سيدنا محمد ﷺ الطاهرين».

نستعلیق زیبا، محمدجعفر بن عبدالله، چهارشنبه ۲۹  
جمادی‌الثانی ۱۲۹۱، عناوین در متن و حاشیه و خط بر فراز  
رؤوس مطالب شنگرف، تصحیح شده و نسخه بدل دارد،  
نسخه به جهت حاج میرزا محمدعلی طیب، استنساخ شده،  
سه صفحه اول نسخه بازنویسی شده است، جلد تیماج  
مشکی.

۲۰۷ گ، ۱۳ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۶۱)

● أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی) (تفسیر - عربی)

از: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (۶۸۵ ق)

تفسیر مزجی بسیار معروفی است گرفته شده از چند تفسیر مهم به اضافه آنچه  
بیضاوی خود از آیات استفاده و استنباط کرده است. بنا به گفته وی این تفسیر چکیده  
و تلخیصی است از بیانات صحابه و تابعین و علمای سلف و متأخرین با اشاره به  
اختلاف قراء هشتگانه و قرائت قاریان نادر معتبر.

گروه فراوانی از دانشمندان اسلامی بر این تفسیر حواشی و شروح و توضیحاتی  
نگاشته‌اند و مورد تدریس و تدرّس آنان قرار گرفته و از عصر مؤلف مورد توجه بوده  
و هست.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۳۶]

نسخه حاضر از ابتدای سوره مریم تا آخر قرآن می باشد.  
 آغاز افتاده: «لي من لدنك فإن مثله لا يرجى إلا من فضلك و كمال قدرتك، فإني  
 وامراتي لا نصلح للولادة».  
 انجام افتاده: «فإنها تساعد العقل في المقدمات، فإذا آل الأمر إلى النتيجة خنست  
 وأخذت توسوسه و تشككه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف، مقابله  
 و تصحیح شده و در حاشیه علامت بلاغ و نسخه بدل دارد،  
 دارای حواشی با عناوین و رموز «خطیب»، «۱۲»، «جندی  
 معروفی عفی عنه»، «مط»، «ف»، «کشاف»، «م ع ک»،  
 می باشد، اول نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن  
 محمدصفی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع  
 «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد رو  
 تیماج زرشکی ضربی و پشت بدون جلد.

۲۷۷ گ، ۲۵ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۶۲)

● فهرست اخبار مؤلفات الاصحاب (فهرست - عربی)

از: محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

فهرست اخبار کتب ده گانه ذیل است که علامه مجلسی قبل از تألیف بحارالانوار آن  
 را تدوین نموده است، کتب ده گانه عبارت است از:

- ۱- احتجاج طبرسی با رمز «ج»، ۲- امالی صدوق با رمز «لی»، ۳- خصال صدوق با  
 رمز «ل»، ۴- عیون اخبار الرضا با رمز «ن»، ۵- علل الشرایع با رمز «ع»، ۶- معانی  
 الاخبار با رمز «مع»، ۷- توحید صدوق با رمز «ید»، ۸- قرب الاسناد با رمز «ب»،

۹- مجالس شیخ طوسی با رمز «ما»، ۱۰- تفسیر علی بن ابراهیم قمی با رمز «فس»، تألیف کتاب در سال ۱۰۷۰ می‌باشد.

[عکسی مرعشی، ج ۱، ص ۱۲۰]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... أما بعد فيقول أحقر عباد الله محمد باقر ابن محمد تقی». انجام: «لقد تم الكتاب بتوفيق الكريم الوهاب على يد مؤلفه حشره الله...».

نسخ، سرفصل‌ها ثلث، حاج سید لظکر سمعی؟ ابن سید عبدالحفیظ، دوم رجب ۱۳۱۵، عناوین مشکى درشت، برخی عبارات و اعداد شنگرف، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت‌الاسلام حاج سید محمود مدرّس نجف‌آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ قمری می‌باشد، این نسخه حسب الامر عالم کامل حاجی سید محمدجعفر نگارش یافته است، بدون جلد. ۱۵۳ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۲۲/۵ سم.

(۱۶۳)

● عیشة راضیة (فقه - فارسی)

از: سید محمد بن عبدالصمد حسینی شهشهانی اصفهانی (۱۲۸۷ ق)  
رساله‌ای فارسی از فقه شیعه است که مباحث صیغ عقود و ایقاعات را همراه با اشاره به برخی از احکام آن آورده است. مؤلف، کتاب را به درخواست شخصی تاجر بنام عبدالغفور قزوینی، ساکن اصفهان نگاشته است.  
این کتاب به دو بخش تقسیم شده که بخش اول در عقود است و دارای بیست و سه باب می‌باشد و بخش دوم در ایقاعات است و دارای پانزده باب می‌باشد.

[الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۶۴؛ مرعشی، ج ۱۵، ص ۹۲]

آغاز: «الحمد لله الذي أحلّ لنا التجارة لانتظام العاجل و أمرنا بالوفاء بكل عقد ناقل و نهانا عن أكل أموالنا بیننا بالباطل».



انجام خطبه پایانی افتاده: «الحق والیقین ارحمونی و ترحموا علیّ بما سئلت فإني لم أتمتع في هذه النشأة الفانية».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و برخی رؤوس مطالب  
شنگرف، نسخه مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ دارد،  
جلد تیماج زرشکی ضریبی.

۱۸۱ گ، ۱۴ س، ۱۴/۵ × ۲۲ سم.

(۱۶۴)

مجموعه:

● ۱- القواعد و الفوائد (۲ پ - ۱۳۰ پ) (فقه - عربی)

از: شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۷۸۶ ق)

قواعد و فوائد کلی اصولی و فقهی و نحوی بسیاری است که می توان از آنها مسائل فقهی استنباط نمود و دانستن آنها برای مجتهدان سودمند می باشد، اول قواعد را می آورد، پس از آن آنچه از مسائل فقهی را که می توان از آن یافت و استنباط نمود، ذکر می کند، با عناوین «قاعدة، فائدة».

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۶۵]

آغاز: «اللهم إني أحمدك و الحمد من نعمائك و أشكرک و الشکر من عطائك و أصلي علی خیر أنبيائك و سيد أصفیائك و خاتم رسلک».

انجام: «فصلی وراءه و منها انتظار الإمام المؤتمّ في صلاة الخوف و هذا توصيفه بالوجوب تمّت الكتاب».

● ۲- الفوائد الحکمیة (۱۳۵ پ - ۱۵۸ پ) (فلسفه - عربی)

از: احمد بن زین الدین احسانی (۱۲۴۱ ق)

فوائد فلسفی عمیقی است که مؤلف به جهت آنان که می خواهند در معارف الهی

تعمق نمایند، نوشته است، و بیشتر این فوائد - بنا به گفته خود مؤلف - در بیشتر کتاب‌های دیگر وجود ندارند.

این رساله در ذریعه، ج ١٦، ص ٣٣٣ به نام «الفوائد الحکمیة الاثنا عشریة» نامیده شده است. عناوین فوائد این چنین است:

الأولی: فی تفصیل الأدلة الثلاثة الحکمة و الموعظة و المجادلة.

الثانیة: فی معرفة الوجود.

الثالثة: فی وجود المطلق.

الرابعة: فی تقسیم الفعل فی الجملة.

الخامسة: فی تنمة الملحقات.

السادسة: فی الإشارة إلى القسم الثالث.

السابعة: اعلم إنه لما نزل الماء الأول.

الثامنة: کل شيء لا یجاوز وقته.

التاسعة: کل شيء لا یدرک ما وراء مبدئه.

العاشر: اعلم أن الله سبحانه خلق الأشياء بفعله.

الحادی عشر: فی بیان صدور الأفعال من الإنسان و الإشارة إليه.

الثانیة عشر: فی بیان ثبوت الاختیار.

[مرعشی، ج ٣، ص ٥٤]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... أما بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین إني لما رأيت كثير من الطلبة يتعمقون».

انجام: «و انسدت المذاهب إلى المطالب و مع هذا فإن عرفت فأنت أنت و الله ولی التوفیق...».

- ۳- جواب المسألتين من حسين بن عبد القاهر (۱۵۹ ر - ۱۶۱ ر) (عرفان - عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

رساله‌ای در پاسخ پرسشی در مورد معنی و شرح کلام فیض کاشانی رحمته الله علیه درباره «فناء فی الله و البقاء بالله» است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۷۱]

آغاز: «الحمد لله رب العالمين... و بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين الاحسائي قد أرسل إلي بعض السادة». انجام: «ولو أنني جعلتك في عيوني إلى يوم القيامة ما كفاني لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم و صلى الله على محمد...».

- ۴- أجوبة مسائل الشيخ عبدالله القطيفي (۱۶۱ پ - ۱۶۲ پ) (پاسخ - عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

در پاسخ سؤالات شیخ عبدالله بن مبارک بن علی جارودی قطیفی که درباره کشف القدر فی افعال العباد پرسیده و به سال ۱۲۰۸ از تألیف آن فارغ شده است.

[مرکز احیاء، عکسی، ج ۴، ص ۲۳۸]

آغاز: «بسمه، فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين أنه قد التمس من الشيخ الأواه».

انجام: «و إنما اكتب ما اكتب بلا مراجعة و لا تذكر و لا مطالعة و الله سبحانه الهادي سواء السبيل و حسبنا الله...».

- ۵- توجيهات علماء في حديث الطينة (۱۶۳ ر - ۱۶۴ ر) (اعتقادات - عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

مقصود از حدیث منقول در کافی مبنی بر این که خداوند، نبیین را از طینت علیین

خلق کرد و کفار را از طینت سجین و فرزندان حاصل از مؤمن و کفار را از طینتی حاصل از مجموع این دو را بیان کرده است.<sup>۱</sup>

آغاز: «روى في الكافي في أول كتاب الإيمان و الكفر عن علي بن الحسين عليه السلام قال إنَّ الله تعالى خلق النبيين من طينة عليين».

انجام: «فيصير مؤمنا حقيقيا أو كافرا حقيقيا أو بين الأمرين على حسب الإيمان والكفر وافي تمت».

#### ● ۶- اجوبة المسائل ملا رشيد (۱۶۴ ر - ۱۶۶ ر) (پاسخ - عربی)

از: احمد بن زين الدين احسائي

پاسخ سه پرسشی است پیرامون آن که: اهل بیت علیهم السلام وجود مقید یا مطلق اند، حقیقت محمدیه، مقامات آن حضرت. این پاسخ روز پنجشنبه ۲۹ شعبان ۱۲۲۵ نگاشته شده است.

[مرعشی، ج ۲۳، ص ۱۹۸]

آغاز: «الحمد لله رب العالمين... أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الاحسائي إنَّ ذا الرأي السديد قد عرض عليّ».

انجام: «نام عني يا موسى أرايت محبا ينمام عن حبيبه اللهم أعنا على طاعتك...».

#### ● ۷- المعاد (۱۶۶ پ - ۱۶۷ ر) (کلام - عربی)

از: حسين بن ابراهيم تنكابني گیلانی (قرن ۱۱)

رساله موجزی است در بیان اصناف مردم در روز قیامت، مؤلف مردم را به شش صنف تقسیم نموده و هر کدام را دارای مرتبه‌ای خاص از سعادت و شقاوت دانسته است. قبل از بحث، مقدمه‌ای دارد فلسفی که عوالم را منحصر در عالم عقلی، خیالی و حسی نموده است.

[مرعشی، ج ۳۱، ص ۷۱۸]

۱- بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۸، ص ۲۳۹، رساله اصفهانیه.

آغاز: «الحمد لله المتوحد في ذاته المتفرد في الربوبية صفاته و المتحد بالسلطنة والتدبير».

انجام: «فيكون صنوف الإنسان مع حالاتهم على درجات ستة والله أعلم بحقائق الأمور».

نسخ، حسین بن عبدالله، رساله اول: عصر روز یکشنبه ۳

محرم ۱۲۳۵، رساله سوم: شعبان ۱۲۳۴ و رساله ششم: ۲۲

شوال ۱۲۳۶، شنگرف، رساله اول مقابله و تصحیح شده

و علامت بلاغ دارد، و همچنین دارای حواشی با عناوین

و رموز «ه»، «ر»، «۱۲»، «نور»، «ص»، «شرح لمعه»،

«سمع»، و غیره می باشد. در ابتدای نسخه صورت نکاح

نامه ای با مهر چهارگوش و سجع «عبد زین العابدین

الموسوی» و مهر بیضوی دیگری با سجع «زین العابدین

الموسوی» موجود است، بعد از رساله اول روایاتی از کتاب

عیون اخبار الرضا در چهار برگ آمده است و در پایان نسخه

یادداشت های متفرقه ای آمده، این کتاب از کتب وقفی مرحوم

حجت الاسلام حاج سید محمود مدرس نجف آبادی به تاریخ

۱۴۳۰ ق می باشد، جلد تیماج مشکى.

۲۶۷ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۲۱/۵ سم.

(۱۶۵)

● فراید الکبری<sup>۱</sup> (اصول فقه - عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاضی (قرن ۱۳)

۱- در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان، ص ۱۶۱۵، ش ۱۰۰۷۴، این کتاب با عنوان «فوائد الکبری» و بدون مؤلف معرفی شده است که ظاهراً عنوان اشتباه است و همان است که خود مؤلف به آن تصریح کرده و ما آورده ایم.



کتابی اصولی، دارای یک مقدمه و پنج باب، هر بابی چند فصل و هر فصلی چند فریده می‌باشد، فهرست ابواب از این قرار است:

الباب الأول: في العبادي اللغوية.

الباب الثاني: في الأدلة الشرعية.

الباب الثالث: ؟

الباب الرابع: في الاجتهاد والتقليد.

الباب الخامس: في التعادل والتراجع.

تألیف آن در روز یکشنبه ششم ربیع الثانی ۱۲۴۷ به پایان رسیده است، کتاب در سه جلد می‌باشد.

نسخه حاضر جلد سوم کتاب است.

آغاز: «الحمد لله الذي أنطق الأشياء بقدرته و ألهمهم مفاهيم يراهم إبداء لصنعتة والصلوة والسلام على سيد بريته».

انجام: «و آله و عترته الهادين إلى النهج القويم الذين أوجب الله طاعتهم على البر والأئيم و طهرهم من الأدناس بفيضه الجسيم و قد فرغت من تأليف هذه...».

نسخ، بی‌کا، بی‌تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشتی است مبنی بر این که این کتاب مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی است، همچنین یادداشت دیگری است، مبنی بر این که در سوم ذی الحجه ۱۲۴۸ همشیره حاجی کلبعلی اعتراف نمود به اشتغال ذمه خود از خانه و تکیه و حمام به حاجی سلیمان به دوازده تومان از قرار ریال...، جلد چرم سیاه.

۹۷ گ، ۱۷ س، ۱۵/۵ × ۲۱ سم.

(۱۶۶)

## ● المحجة البيضاء

(اخلاق - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

«احیاء علوم الدین» در تصوف و اخلاق از مؤلفات بسیار مشهور ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۵۴۵ ق) است که در چهار قسم تنظیم شده است و اقوال و گفته‌های فراوانی از صوفیه می‌آورد و دارای آراء ناپسند می‌باشد که با مذهب اهل سنت وفق می‌دهند و احادیثی که از رواة غیر موثق نقل شده زیاد ذکر می‌کند و از روایت‌های ائمه علیهم‌السلام نقل نمی‌کند. لذا فیض آن کتاب را تهذیب نموده و در هر بابی به گفته‌ها و روایت‌های شیعه استشهاد نموده و مطالب مفصل را مختصر کرده است.

این کتاب مانند اصلش در چهار ربع تنظیم شده است: ربع العبادات، ربع العادات، ربع المهلكات، ربع المنجیات. و در هر یک از این چهار ربع ده کتاب است و بعضی از کتابها که در اصل بود به کتاب‌های دیگری در محجه تبدیل شده است، مانند کتاب آداب السماع و الوجد که به کتاب آداب الشیعة و اخلاق الأئمه، تبدیل شده است. کتاب محجه به چهار جزء تقسیم شده است که هر جزئی دارای یک ربع؛ جزء اول به تاریخ نیمه جمادی الثانی ۱۰۴۴ به پایان رسیده، و جزء سوم به تاریخ اواخر صفر ۱۰۴۷ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۵۲]

نسخه حاضر کتاب شرح عجائب القلب می‌باشد.

آغاز: «بسمه، کتاب عجائب القلب... الحمد لله الذي يستحیر دون إدراک جلاله القلوب و الخواطر».

انجام: «عن اللباب بل يتشوق إلى معرفة دقائق الأسباب، و فيما ذکرناه کفاية له و مقنع إن شاء الله تعالى».

نسخ، بی‌کا، بی‌تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با

عناوین و رموز «ق»، «مصباح» و «کنز» می باشد، اول نسخه یادداشت تملکی از علیرضا گلستانه موجود است، آخر نسخه سه مهر دایره ای با سجع «العبد فخرالدین مرشد» دیده می شود، جلد مقوایی.

۳۸ گ، ۲۳ س، ۱۵ × ۲۳ سم.

(۱۶۷)

### ● الاربعون حدیثا

(حدیث - عربی)

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

هنگامی که علامه مجلسی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده بود، گروه فراوانی از علماء و دانشمندان برای استفاده از محضر وی گرد آمدند، وی در ضمن تدریس، این چهل حدیث را انتخاب نموده و شرح مفصلی بر آنها نگاشت. این احادیث از روایتهای مشکل مربوط به اصول دین و فروع و اخلاق و آداب اسلامی که به کار امور دینی مردم می خورد انتخاب شده و این کار به روز سوم ماه رمضان ۱۰۸۹ پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۲۰؛ مرعشی، ج ۴، ص ۳۴۸]

آغاز: «الحمد لله الذي جعل من أنكر صحاح الأحاديث أحاديث و مزقهم كل ممزق و الصلوة على من بعثه الله بعد أربعين بأقوم الدين».

انجام: «وقد وافقنا على ما ذكرنا كثير من العامة و دلت عليه أكثر أخبارهم و ليكن هذا آخر ما أردت إيراد في شرح الأربعين...».

نسخ، محمد جعفر بن محمد صادق بن آخوند ملا محمد مهدی، ۱۱ محرم ۱۲۴۱، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شده و مختصری نسخه بدل

دارد، صفحه اول و دوم دارای حواشی مختصری با عناوین و رموز «مجمع البحرين» و «ص» می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضریبی.

۲۷۱ گ، ۱۹ س، ۵/۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۶۸)

● لوامع الأسرار فی شرح مطالع الانوار (منطق - عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶ ق)

شرح معروف و مشهور مهمی است بر بخش منطق کتاب «مطالع الأنوار» قاضی سراج الدین ارموی (۶۸۲ ق) با عناوین «قوله - اقول» و نقل گفته های دانشمندان فن ورد و ایراد در آنها، تألیف شده به نام غیاث الدین امیر محمد وزیری، این شرح مورد عنایت علمای معقول قرار گرفته و گزارش ها و حواشی بسیاری بر آن نوشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۲۹۰]

آغاز: «الحمد لله فیاض ذوارف العوارف ملهم حقایق المعارف واهب حیوة العالمین و رافع درجات العالمین و الصلوة علی خیر بریته».

انجام افتاده: «إذا عرفت ذلك فنقول الشرطية التي هي جزء القياس إما متصلة أو منفصلة فإن كانت متصلة».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته یا شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشت تملکی با دو مهر بیضوی، یکی با سجع «عبد محمد سعید بن محمد الطباطبایی» و دیگری ناخوانا در صفر ۱۳۰۹، همچنین دو مهر دیگر یکی چهارگوش با سجع «أفوض أمری إلى الله الغنی عبد رفیع الدین محمد الحسینی ۱۱۲۵» و دیگر بیضوی

با سجع «عبد محمدسعید الطباطبائی» در سال ۱۲۷۲ ق دیده می‌شود، در آخر نسخه یادداشت تملکی از محمدسعید بن حسن طباطبائی با مهر بیضوی و سجع «محمدسعید بن حسن الطباطبائی» موجود است، جلد مقوایی عطف تیماج. ۲۱۴ گ، ۲۳ س، ۱۳ × ۲۲ سم.

(۱۶۹)

## ● کنز اللغات

(لغت - فارسی)

از: محمد بن عبد الخالق بن معروف (قرن ۹)

فرهنگ عربی - فارسی مشهوری است، تألیف شده به نام کارگیا سلطان محمد (۸۸۳ ق) در بیست و هشت کتاب به ترتیب حروف آغاز کلمات و هر کتابی دارای ابواب به ترتیب آخر کلمات، و در آغاز کتاب هفت فایده لغوی ادبی به عنوان مقدمه افزوده شده است. در هر بابی اول مصادر، پس از آن افعال مجرد، پس از آن افعال مزید، پس از آن غیر مصادر ذکر می‌شود.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۷۰]

آغاز: «ابتدای هر سخن آن خوبتر در هر مقام، کو بود با حمد معبود خدای پاک تام، جواهر کنوز لغات حمد و ستایش نثار بارگاه حضرت». انجام افتاده: «و بر زمین انداختن و بر زمین زدن و به سنگ برآوردن بنا و سنگ، و بر سر سنگ چیدن؛ رطام، مقید نگاه داشتن».

تستعلیق زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز لغات و برخی عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، نسخه وقفی است و در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع: «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که از نماء املاک



موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا  
میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای  
حاجی میرزا محمدحسن حکیم؟ مشروط بر اینکه همه ساله  
در شهر رمضان بنظر ناظر اول او من يقوم مقامه برسانید»،  
جلد چرم قهوه‌ای.

۱۵۲ گ، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۷۰)

● المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت - عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «.. أحد الشیخین بالآخر بحیث یصح السکوت علیه سواء کان إیجاباً أو  
سلباً أو غیرهما کما فی الإنشائیات و تفسیرها بإیقاع».

انجام: «علی حسن الخاتمة ختم الله لنا بالحسنى یسر لنا الفوز بالذخر الأسنى بحق  
النبي و آله الأکرمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله أجمعین».

نسخ، صفی ابن محمود ابردهی، روز شنبه ۱۹ رمضان  
المبارک ۱۰۸۵ در مشهد مقدس، عناوین در متن و حاشیه  
و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه در حاشیه و بین  
سطور تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه  
ره»، «۱۲»، «مط»، «تاج»، «ه»، «کاشی»، «ص»، «عص»،  
«ابوالقاسم» و غیره می‌باشد، در اواخر نسخه دو مهر بیضوی  
با سجع «عبده الراجی حسن علی ۱۳۴۰» و در پایان نسخه  
چند مهر دیده می‌شود از این قرار: مهر بیضوی با سجع

«محرم سنه ۱۱۵۹ محمد علی...»، مهر بیضوی دیگری با سجع  
 «عبد علی عسکر»، و دو مهر چهارگوش با سجع «نور چشم  
 حسین علی اصغر»، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی عطف  
 تیماج قهوه‌ای.

۱۶۴ گ، ۱۹ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۷۱)

#### مجموعه

● ۱- تحریر القواعد المنطقية فی شرح الشمسية (۱ پ - ۱۲۵ ر) (منطق - عربی)  
 از: قطب الدین محمد بن محمد بویه رازی (۷۶۶ ق)

شرح بسیار معروفی است با عناوین «قال - اقول» بر رساله «الشمسية فی القواعد  
 المنطقية» نجم الدین عمر بن علی کاتبی قزوینی (۶۷۵ ق)، تحریر شده به نام  
 غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین وزیر سلطان محمد خدا بنده، این کتاب در  
 حوزه‌های علمی تدریس می‌شده و دانشمندان فن بر آن چند حاشیه نگاشته‌اند.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۱۴۵]

آغاز: «إِنَّ ابهى درر تنظم بینان البیان و أزهر زهر تنشر فی أردان الأذهان حمد مبدع  
 أنطق الموجودات بآیات وجوب وجوده».

انجام: «مطلوبا بالبرهان لأنّ الأجزاء بینة و لیکن هذا آخر ما أردنا ایراده فی هذه  
 الأوراق و الحمد الواجب...».

● ۲- حاشیه تحریر القواعد المنطقية فی شرح الشمسية (۱۲۷ پ - ۲۱۳ پ) (منطق - عربی)  
 از: سید میر شریف علی بن محمد گرگانی (۸۲۵ ق)

حاشیه مختصری است بر کتاب معروف «تحریر القواعد المنطقية» قطب الدین رازی  
 (۷۶۶ ق)، و چنانچه در بعضی نسخه‌ها آمده به سال ۷۵۳ ق پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۷۴]

آغاز: «بسمله، قوله و رتبته علی مقدمة و ثلث مقالات و خاتمة اقول هكذا وجدنا عبارة المتن فی كثير من النسخ».

انجام: «بأن التصديق بوجود الموضوع من المبادي التصديقية فلا يكون أيضا جزء علیحده بل مندرجا فی المبادي التصديقية».

نسخ، رساله اول: محمد صالح بن شیخ جواد، ۱۲۶۸ ق،  
رساله دوم: عبدالرحیم بن ملا عبدالله انصاری، شنبه ۱۰ شوال  
۱۲۳۷، ظاهرا دو نسخه مجزا بوده که با هم صحافی شده است.  
رساله اول عناوین مشکئی درشت، رساله دوم عناوین  
و نشانیها شنگرف، رساله اول دارای حواشی در حاشیه و بین  
سطور با عناوین و رموز «اسدالله بن ملا غلامرضا»، «۱۲»،  
«ص»، «عمادالدین»، «رجبعلی» و «سید شریف» که بیشتر  
حواشی از «اسدالله» می باشد و اواسط نسخه تا آخر بدون  
حاشیه، رساله دوم دارای حواشی مختصر با رموز «۲۲»  
و «۱۲» می باشد، در ابتدای نسخه یادداشت تملکی از  
محمد رضا رحیمی حاجی آبادی نجف آبادی اصفهانی در ۲۵  
محرم ۱۳۶۹، جلد تیماج قهوه ای ضریبی.

۲۱۳ گ، ۱۸ - ۱۶ س، ۱۷ × ۲۱/۵ سم.

(۱۷۲)

● تحریر القواعد المنطقية فی شرح الشمسية (منطق - عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶)

به شماره ۱/۱۷۱ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، قوله و رتبته علی مقدمة و ثلث مقالات و خاتمة اقول الرسالة مرتبة علی مقدمة و ثلث مقالات و خاتمة».

انجام: «مطلوباً بالبرهان لأن أجزاء بينة الثبوت للشيء ولكن هذا آخر ما أردنا إيراده من هذه الأوراق الحمد لله لواجب الوجود...».

نسخ، محمدعلی بن استاد اسماعیل، در چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۰، عناوین و خط بر فراز متن شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، نسخه رطوبت دیده اما به نوشته‌ها آسیب نرسیده، جلد چرم قهوه‌ای.

۱۴۲ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۳)

### ● الوافیة

(اصول - عربی)

از: ملا عبدالله بن محمد بشروی تونی خراسانی (قرن ۱۱)

بجتهای اصول فقه را با اختصار و استدلال گزارش کرده و مخصوصاً به بخش ادله عقلیه و بحث‌های اجتهاد و تقلید و موضوع ترجیح اهمیت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می‌باشد بدین تفصیل:

المقدمة: في تحقيق ما ينبغي العلم به قبل الشروع في المقصود.

الباب الأول: في الأوامر والنواهي.

الباب الثاني: في العام والخاص.

الباب الثالث: في الأدلة الشرعية.

الباب الرابع: في الأدلة العقلية.

الباب الخامس: في الاجتهاد والتقليد.

الباب السادس: في التعادل والترجيح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد لله على جزيل آلائه والشكر له ... فهذه رسالة وافية وجملة شافية محتوية على تحقيق المهم من المسائل الأصولية».

انجام: «و أهل بيته الطاهرين هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصولية المبرهنة بالنصوص والأدلة القطعية».

نسخ، رحیم بن حاجی علی، ساکن قریه نجف آباد، پنجشنبه  
پنجم شوال ۱۲۳۱، عناوین شنگرف در اواخر نسخه با خط  
مشکی بر فراز آن نشانی دارد، جلد چرم مشکی.  
۹۸ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

(۱۷۴)

● فراید الکبری (اصول فقه - عربی)

از: سید حسین بن سیدعلی حسینی قاضی (قرن ۱۳)  
به شماره ۱۶۵ رجوع شود.  
نسخه حاضر جلد اول می باشد.  
آغاز افتاده: «أصول الفقه بمعنى الاضافي و بهذا البيان ظهر الفرق بين العلمي والاضافي».

آغازی که منتقل شده به اواخر نسخه: «علی من انتجبه و اصطفاه... أما بعد يقول تراب أقدام الطلاب... ابن سید علی حسین الحسینی القایینی».  
انجام: «الأول مما لا يحتاج إلى الاستدلال إذ يكفي لإثبات المرام ما ذكرناه سابقا فلانظیل المقام قد تم المجلد الأول من فرائد الأصول».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه  
تصحیح شده، چند برگ اول نسخه جا به جا شده و به اواخر  
نسخه منتقل شده است، فهرست نسخه حاضر در آخر نسخه  
آمده، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی.  
۲۱۶ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۵/۲۱ سم.



## (۱۷۵)

مجموعه:

## ● ۱- عدة الداعی و نجاح الساعی « ۱ پ - ۱۴۴ ر » (دعا - عربی)

از: ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

به شماره ۱۶۰ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله سامع الدعاء و دافع البلاء و مفيض الضياء و كاشف الظلماء و باسط  
الرجاء و سابغ النعماء و مجزل العطاء و مردف الآلاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء و اعتقب الظلام و الضياء و الحمد لله رب العالمين  
و صلى الله على محمد و آله الطاهرين».

## ● ۲- المجتبی من الدعاء المجتبی « ۱۴۵ پ - ۱۶۹ ر » (دعا - عربی)

از: ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس حلی (۶۶۴ ق)

دعاهای پراکنده‌ای است که از کتاب‌های گوناگون با تصریح به نام آنها انتخاب شده  
است، بدون ترتیب و نظم مخصوص و گاهی دارای عناوین «فصل» می‌باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۸۸]

آغاز: «يقول مولانا السعيد المرحوم شرف آل الرسول النقيب... أما بعد فإنني وجدت  
دعوات لطيفة و مهمات شريفة».

انجام: «يا مسبب الأسباب من غير سبب صلّ على محمد و آل محمد و اغنني بحلالك  
عن حرامك و بفضلك عن سواك يا حي يا قيوم».

نستعلیق زیبا، بنیاد بن باباجان، ۱۲ صفر ۱۰۸۵ پایان  
رسالة اول، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده و دارای  
نسخه بدل می‌باشد، یادداشت تملکی با مهر بیضوی و سجع  
«عبدہ حسین» در آخر نسخه مشهود است، رسالة اول دارای

حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «کنز»، «۱۲»،  
 «تاج»، «ه»، «مذهب»، «قاموس» و غیره می باشد، دو برگ از  
 رساله اول جا به جا شده و در ابتدای نسخه آمده است، جلد  
 تیماج زرشکی تیره.

۱۶۹ گ، ۱۵ س، ۱۳ × ۲۳ سم.

(۱۷۶)

مجموعه:

● ۱- الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (۱ ر - ۴۸ ر) (فقه - عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدا تا کتاب طهارة می باشد.

آغاز افتاده:

«یوما بحزوی و یوما بالعقیق و بالتعذیب یوما و یوما بالخلیصاء

حتى أنخت رکابی بدار العلم شیراز».

انجام: «و لنشرع الآن فی المقصود متوکلین علی الملك المعبود و مفیض الخیر

و الجود فنقول و به سبحانه الثقة لادراك كل مأمول».

● ۲- الرجال = مشترکات و مشتبهات رجال کتاب التهذیب و الاستبصار (۴۸ ر -

۴۹ پ) (رجال - عربی)

از: ؟

رساله ای است کوتاه در بیان رجال مشترکات و مشتبهات کتاب تهذیب و استبصار

شیخ طوسی و در اول محرم سال ۱۰۵۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۹۳]

آغاز: «الحمد لله الحميد المجيد المبدئ المعيد الأقرب إلينا من حبل الوريد... فلا يخفى أن بعد المعرفة معرفة رواة آثار أهل بيت العصمة». انجام: «ولو وفقني الله تعالى على غير ذلك للاحقته به إنشاء الله و هو الموفق للصواب وإليه المرجع والمآب...».

### ● ۳- الاوزان و المقادير (۴۹ پ - ۵۷ ر) (فقه - عربی)

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)  
پایه این رساله مختصر موضوع وزن و مقدارهای شرعی است که ملا محمد تقی مجلسی در «روضه المتقین» آورده با افزودن آنچه باید افزوده شود، در هفت مقدمه و سه فصل. این رساله در ماه ربیع الاول ۱۰۶۳ پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۱۲۱]

آغاز: «الحمد لله الذي ارتفع عن مطارح الافهام فلا توزن صفات عظمتة بميزان العقول».

انجام: «و الصلاة على سيد المرسلين و أشرف المقدسين محمد خاتم الرسالة و آله الطاهرين معادن الحكمة و الشرف و النبالة».

### ● ۴- آداب المطالعة (۵۸ ر - ۵۸ ر) (آداب - عربی)

از: محمد شریف کشمیری  
رساله یا مقاله ای بسیار کوتاه در آداب مطالعه، نسخه ای از آن در فهرست نسخه های خطی کتابخانه شماره (۲) مجلس شورای اسلامی، ج ۲، ص ۱۷۶ آمده است، تاریخ کتابت آن نسخه، سال ۱۰۷۶ ق می باشد.

[مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۹۲]

آغاز: «هذه مقالة في آداب المطالعة نمقتها و نفقها من كلام أكابر الفضلاء المقتفين إلى الله».

انجام: «قد يتوقف على معرفة اصطلاحات الفنون و الله الموفق و المعين و الحمد لله رب العالمين».

● ۵- الوافية (۵۹ پ - ۱۱۸ ر) (اصول فقه - عربی)

از: ملا عبدالله بن محمد بشروی تونی (قرن ۱۱)

بحث‌های اصول فقه را با اختصار و استدلال گزارش کرده و مخصوصاً به بخش ادله عقلیه و بحث‌های اجتهاد و تقلید و موضوع تراجم اهمیت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می‌باشد بدین تفصیل:

المقدمة: في تحقيق ما ينبغي العلم به قبل الشروع في المقصود.

الباب الاول: في الأوامر والنواهي.

الباب الثاني: في العام والخاص.

الباب الثالث: في الأدلة الشرعية.

الباب الرابع: في الأدلة العقلية.

الباب الخامس: في الاجتهاد والتقليد.

الباب السادس: في التعادل والترجيح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد لله على جزیل آلائه و الشکر له على جميع نعمائه و الصلاة و السلام على أشرف أصفیائه».

انجام: «هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصولية المبرهنة بالنصوص و الأدلة القطعية».

● ۶- الناسخ و المنسوخ (۱۱۹ ر - ۱۳۳ پ) (علوم قرآن - عربی)

از: جمال‌الدین أحمد بن عبدالله بن متوج بحرانی (قرن ۸)

دویست و یک آیه از آیات ناسخ و منسوخ را انتخاب کرده است با چند فصل و آغاز

رساله در معنی نسخ و اقسام آن. آیه‌ها به ترتیب سوره‌ها تنظیم شده و دنباله بیشتر آنها فوائدی می‌افزاید. این رساله در نسخه‌ها به دانشمندانی جز ابن متوج نیز نسبت داده شده و گویا صحیح نمی‌باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۲]

آغاز: «و قال لا تقض فی مسجدنا بعد و قد رأیت بعض المفسرین یقول لا منسوخ فی القرآن».

انجام: «و قیل هی مکّیة لا ناسخ فیها و لا منسوخ و کذا معوذتین اختلف فی نزولهما لا ناسخ فیهما و لا منسوخ تمت».

● ۷- الوافی (۱۳۵ ر - ۱۴۴ پ) (حدیث - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر فقط شامل مقدمات کتاب وافی می‌باشد.

تستعلیق، بی‌کا، ربیع الاول ۱۲۲۹ پایان نسخه، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده، در برگ ۶۰ مهری بیضوی از محمدجعفر بن محمدصافی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» که واقف برخی کتب این مجموعه می‌باشد موجود است، در پایان برخی اصطلاحات کتاب وافی ذکر شده، نسخه رطوبت دیده و به برخی عبارات آسیب رسانیده است، جلد چرم مشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۷)

● المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت - عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)



به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «أمر لا يسعه مقدرة البشر وإنما هو شأن خالق القوى و القدر وإن هذا الفن قد نضب اليوم ماؤه فصار جدالاً بلا أثر».

انجام: «و منظومة على حسن الخاتمة ختم الله تعالى لنا بالحسن و يسر لنا الفوز بالذخر الأسنى بحق محمد خير الورى و على آله و أصحابه».

نسخ، محمد بن احمد بن محمد بن دولت شاه، ۶ صفر ۸۸۲، برخی عناوین و خط بر فراز عناوین و عبارات متن تلخیص شنگرف یا مشکى، مقابله و تصحيح شده و داراى نسخه بدل مى باشد، داراى حواشى بسيار با عناوین و رموز «له»، «م»، «صحاح»، «مولانا زاده»، «مطول»، «۲»، «صح»، «محي الدين رحمه الله»، «منه»، «خطايى»، «كاشى»، «س»، «سرارى»، «هرس»، «زوزنى»، «سعدالدين»، «ق»، «مط» و غيره مى باشد، نسخه فرسوده و رطوبت ديده و برخى صفحات آن ترميم شده و به برخى عبارات آسيب رسيده است، علامت وقف در بين سطور ديده مى شود، جلد تيجاج قهوه اى.

۲۷۵ گ، ۱۷ س، ۱۳ × ۵/۲۲ سم.

(۱۷۸)

#### ● سفينة النجاة

(فقه - عربى)

از: سيد حسين بن سيد على حسيني قاينى (قرن ۱۳)

فقه استدلالى مفصلى است در چند مجلد با عناوین «سفينة - سفينة» بنابر فرمايش مؤلف تنها منبعى كه نزد او بوده و اين كتاب را تأليف كرده: مدارك، رياض المسائل، ذخيرة مغلوطة، نهايه و بعضى متون ديگر بوده است.

آغاز: «بسمله، و اتموا الحج و العمرة لله فإن أحصرتم فما استيسر من الهدى ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله».

انجام: «اعطاه الله سبحانه ثواب خمسين سنة و كفر عنه سيئات خمسين سنة... و كل ما هو خلاف رضي ربي و مولاي لعله يرحمني إنه هو الغفور الرحيم».

نستعلیق، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوین مشکى درشت و بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی‌هایی می‌باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می‌شود نسخه به خط مؤلف است، ابتدای نسخه این یادداشت: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، دیده می‌شود، جلد رو تیماج مشکى و پشت بدون جلد می‌باشد.

۲۰۷ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۷۹)

● شرح الانموذج (نحو - عربی)

از: جمال‌الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی (۶۴۷)

شرح توضیحی معروفی است با عناوین «قال - اقول» بر رساله «الانموذج فی النحو» جار الله زمخشری (۵۳۸)، تألیف شده برای علاء‌الدین احمد بن عمادالدین مفضل کاشانی و مشتمل بر توضیح مطالب متن بدون تفصیل غیر لازم در مسائل نحوی. این شرح از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمی می‌باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۶۰]

آغاز: «لذا... مثل بمثالین... و المفعول نحو ضربته تأدیا له كذلك ما كان علة».

انجام: «عصمنا الله من شرورهم و ردّ إليهم بلطفه كيد نحورهم الله وليّ التوفيق و الحمد لله رب العالمین».

نسخ، بی کا، شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۳۷، قم  
مدرسه جانی خان، عناوین شنگرف یا مشکى درشت، بر فراز  
عناوین با خط شنگرف یا مشکى نشانی دارد، مقابله  
و تصحیح شده، در اواخر نسخه مهری بیضوی با سجع «أفوض  
أمری إلى الله الغنی عبده جمال الدین محمد الحسینی» و صفحه  
آخر نسخه مهر چهارگوشی با سجع «عبده ابن محمد عبدالله»،  
و چند مهر بیضوی و چهارگوش ناخوانا دیده می شود، بدون  
جلد.

۹۰ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۰)

● شرح التصریف (صرف - عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

شرح مزجی بسیار معروفی است بر رساله «التصریف» عزالدین زنجانی، که بیشتر  
برای علل صرف الفاظ به استدلال و گفتگو پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۵۳]

آغاز: «إن أروى زهر تخرج في رياض الكلام من الأکمام وأبهى خير يحاك ببنان  
البيان وأسنان الأقلام حمدا لله على تواتر نعمائه».  
انجام: «تقول رحمة واحدة للمرة ورحمة لطيفة أو نحوها وانطلاقه واحدة للمرة  
وحسنة أو غيرها للنوع وكذا البواقي».

نسخ، صادق، ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۷۳، بر فراز متن کتاب  
«التصریف» با خط مشکى نشانی دارد، دارای حواشی مختصر  
با رمز «۱۲» می باشد، ابتدای نسخه دو مهر بیضوی با سجع

«عبدہ رجبعلی...» دیده می‌شود، در چند جای نسخه با خودکار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجة نجف آباد»، بدون جلد. ۹۵ گ، ۱۴ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۸۱)

● شرایع الاسلام (فقه - عربی)

از: محقق حلی، جعفر بن حسن بن یحیی (۶۷۶ ق)

کتاب فقهی بسیار معروفی است در چهار قسم (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام) که هر قسم شامل چند کتاب است که در مجموع ۵۲ کتاب می‌باشد؛ مشتمل بر فتوای مؤلف با اشاره بسیار گذرا به بعضی ادله فقهی و یا اقوال فقهاء. و تألیف شده به درخواست بعضی از اصحاب مؤمنین.

این کتاب از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمی می‌باشد و فقها شروح و حواشی فراوان بر آن نگاشته و به لغات مختلف ترجمه شده و گویند محقق، اولین کسی است که فقه را بدین تقسیم علمی درآورده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۷۲]

آغاز: «اللهم إني أحمدك حمدا يقل من انتشاره حمد كل حامد و يضمحل باشتهاره جحد كل جاحد و يفل بغراره حسد كل حاسد».

انجام: «و يبطل المسمى لأته زائد على الثلث و ترثه و في ثبوت مهر المثل تردد و على القول الآخر يصح الجميع».

نسخ، احمد بن محمد، ربيع الثاني ۱۲۲۳، عناوين و نشانیها شنگرف و یا با مشکی درشت در حاشیه، تصحیح شده، برخی کلمات در بین سطور به فارسی ترجمه شده، در آخر نسخه صور مختلف خواندن صیغه ازدواج را آقا سید محمدباقر در

دو صفحه آورده است، همچنین در آخر نسخه وقفنامه کتاب  
از محمدعلی بن غلامرضا حجتی توسط حاج شیخ اسدالله  
خادمی بر کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد در سال ۱۳۳۷  
آمده است، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی.  
۱۷۱ گ، ۱۸ س، ۱۷ × ۵/۲۱ سم.

(۱۸۲)

● اکمال الاصلاح (ترجمه اصلاح العمل) (فقه - فارسی)

از: حسن بن محمدعلی یزدی حائری (قرن ۱۳)

چون رساله عملیه «اصلاح العمل» سید محمد مجاهد حائری (۱۲۴۲ ق) به زبان  
عربی بوده و فارسی زبانان را از آن بهره‌ای نبود، مترجم به دستور استادش مؤلف اصل،  
به ترجمه آن پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۸۲]

آغاز: «الحمد لله الذي أَرشدنا إلى إصلاح الأعمال و جعل لنا شريعة للارتقاء إلى  
مدارج القرب و الكمال و له الشكر على هذه العطية الكبرى».  
انجام: «پس او را مانعی روی داد و عذریست که از برطرف شدن آن مأیوس است  
واجب است او را گرفتن نائب و الله اعلم بالصواب».

نسخ، محمد بن محمدافضل قاینی دشت بیاضی خراسانی،  
قرن ۱۳، عناوین شنگرف، تصحیح شده، ابتدای نسخه وقفنامه  
کتاب به این صورت آمده: «وقف اولاد ذکور و طلبه علوم به  
تفصیل ظهر کتب کرد سنه ۱۳۰۷»، جلد تیماج مشکی فرسوده.  
۱۴۶ گ، ۲۱ س، ۱۵ × ۲۰ سم.



(۱۸۳)

## ● منشآت

(نامه نگاری - فارسی)

از: ؟

منشآت است مشتمل بر خلاصه‌ای از وقایع تاریخ هرات؛ و مجموعه‌ای از نمونه نامه نگاری‌ها، من جمله نامه میرزا مهدیخان به میرزا یوسف، وزیر مازندران؛ و وقفنامه سه باب دکان نزدیک مسجد جامع کبیر قزوین بر این مسجد برای راحتی مردم به تولیت قاسم تاجر ابن میرزا محمدجعفر تبریزی؛ همچنین نمونه‌هایی از عریضه‌ها و تعزیت‌ها و غیره برای تعلیم در این رساله آمده است.

آغاز افتاده: «امید که ماهیچه خورشید سلطنت و جهان بانی علی الاتصال رونمای صورت شاهد».

انجام: «خواهان خلود دولت ابد مدّت قاهره و ابود سلطنت دوران عدت باهره می‌باشم».

نستعلیق زیبا، بی‌کا، قرن ۱۳، عناوین نانوشته، برخی صفحات دارای حواشی متفرقه می‌باشد، یادداشتی در پشت جلد مبنی بر وفات محمدحسین در شب شنبه پنجم جمادی الآخر سنه ۱۲۴۹، همچنین در یکی از صفحات یادداشت دیگری مبنی بر وفات محمداسماعیل میرزا، فرزند یزدان بخش میرزا شاهرخ شاهی به تاریخ جمعه ۱۶ جمادی الاول ۱۲۶۱ دیده می‌شود، در آخر نسخه اوراق متفرقه‌ای از کتب مختلف آمده که یکی از آنها، سه صفحه اول کتاب منهاج الهدایه می‌باشد، در یکی از صفحات این کتاب یادداشت تملکی از میر سید علی حسنی حسینی در تاریخ شنبه ۱۶ صفر ۱۲۹۶ با مهری بیضوی و سجع «عبد علی ابن محمد صادق الحسینی» موجود است، همچنین سه صفحه اول

منشآت محمدمهدی استرآبادی آمده است، جلد تیماج  
قهوه‌ای سوخته.

۸۵ گ، ۱۴ س، ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.

(۱۸۴)

● تمهید القواعد الاصولية و العربية (اصول فقه و نحو - عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

صد قاعده اصولی با مسائل متفرع بر آن و صد قاعده نحوی با احکامی که از آنها  
استفاده می‌شود در این کتاب گردآوری شده و روز جمعه اول محرم ۹۵۸ پایان یافته  
است. شهید بر کتاب خود فهرست مفصلی به نام «کشف الفوائد فی فهرس تمهید  
القواعد» مرتب کرده که در اکثر نسخه‌های خطی آمده است.

در بعضی از نسخه‌های کتاب تقسیم‌بندی آن چنین بیان شده.

قسم اول: در صد قاعده و یازده مقدمه و بیست و یک مسأله و ده فائده.

قسم دوم: در صد قاعده و بیست و چهار فائده و سه مقام.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۶]

آغاز: «الحمد لله الذي وفقنا لتمهيد قواعد الأحكام الشرعية و تشييد أركانها بتوطيد  
الفوائد العربية و جعل ذلك عرصة للسعادة الأبدية».

انجام: «و العام فيه إنما هو ضمير المفعول أعني الهاء و إنما و الفعل مع تعدد المفعولين  
ليس محالا فإن الفاعل الواحد».

نسخ بی‌کا، بی‌تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، بر فراز  
رؤوس مطالب با خط مشکی نشانی دارد، تصحیح شده، جلد  
تیماج مشکی.

۱۱۴ گ، ۱۹ س، ۱۴/۵ × ۲۰/۵ سم.

(۱۸۵)

## ● الشرح المفید

(نحو - عربی)

از: محمد بن محمد استرآبادی (قرن ۱۲)

شرحی است بر «عوامل» ملا محسن قزوینی طالقانی، که به تاریخ پنجشنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۱۲۰ به پایان رسیده است.

آغاز: «أحمدك اللهم على نعمائك المنادية لمن رفع يديه وفتح عينيه لا تخفأها». انجام: «و فرغت من شرح هذه الرسالة المنسوبة إلى العالم الرباني مولانا محمد محسن الطالقاني تغمد الله بغفرانه».

نسخ، محمدعلی بن محمد مهدی حسینی، سه شنبه ۱۱ ذی الحجة ۱۲۴۶، بر فراز عناوین و رؤوس مطالب با خط شنگرف یا مشکى نشانى دارد، برخی عناوین در حاشیه با قلم درشت آمده، در برخی صفحات نسخه با خودکار آبی آمده: «وقف مدرسة الحجة نجف آباد»، یادداشت تملکى از میرزا نصرالله به سال ۱۲۴۷ با مهر بیضوى و سجع «عبدہ الراجى محمدکاظم» آمده و همچنین یادداشت دیگری از تفسیر ملا فتح الله توسط نصرالله به سال ۱۳۰۴ با دو مهر یکى بیضوى با سجع «الله نصرالله...؟ ۱۲۳۴» و مهر چهارگوش ناخوانا ابتدای نسخه دیده می شود، جلد چرم مشکى.

۸۰ گ، ۱۶ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

(۱۸۶)

## مجموعه:

● ۱- ارشاد الاذهان الى احكام الايمان (۲ پ - ۱۹۸ ر)

(فقه - عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف ابن المطهر (۷۲۶)

به شماره ۴۲ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله المتفرد بالقدم والدوام المتنزّه عن مشابهة الأعراض و الأجسام المتفضل بسوابغ الإنعام المتطول بالفواضل الجسام».

انجام: «و من أراد التوسط فعلیه بما أفدناه فی التحریر و تذکرة الفقهاء و قواعد الأحکام أو غیر ذلك من کتبنا و الله الموفق لك خیر».

● ۲- شرح کبری فی المنطق (۱۹۹ پ - ۲۳۶ پ) (منطق - فارسی)  
از: ؟

شرح مزجی است بر کتاب «کبری فی المنطق» میر سید شریف گرگانی (۸۲۵ ق) که جزء کتب درسی حوزه های علمیه قدیم بوده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز: «بدانکه آدمی را قوه ایست درآکه، که منقش گردد در وی صور اشیاء بدانکه آدمی مرکب است از روح و بدن».

انجام افتاده: «پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی بحال جزئیات حیوان که آن انسان و طیور».

نسخ، حافظ شریف شریفی مدنی، پنجشنبه ۱۱ رجب ۹۵۸  
پایان کتاب ارشاد الاذهان، ابتدای نسخه آمده که کتابت نسخ  
روز شنبه جمادی الاول ۹۵۸ در دارالملک شیراز توسط  
حافظ شریف مدنی ظاهراً شروع شده با مهری دایره ای با  
سجع ناخوانا، یادداشت تملکی از محمود بن شیخ محمد نجفی  
با مهر بیضوی و سجع ناخوانا، نسخه مقابله و تصحیح شده،  
ارشاد الاذهان دارای حواشی با عناوین و رموز «۱۲»، «۵»،  
«ع ک»، «منه رحمه الله»، «زین الدین»، «ع ب سلمه الله».

«سمع»، «شرح»، «یع»، «سید محمد»، «ح ر» و غیره می باشد.

بدون جلد.

۲۳۶ گ، ۱۶ - ۱۳ س، ۱۴ × ۵/۲۰ سم.

(۱۸۷)

### ● سفینه النجاة

(فقه - عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي مهّد لنا قواعد الدين و شيّد لنا شريعة سيد المرسلين و صلى الله على رسوله الهادي إلى سبل الوصول إلى معارف الحق و اليقين».

انجام: «قلت سيدي فإن رجلاً رأى في منامه و هو يشرب الخمر النبيل قال ليس النبيل يفسد عليه دينه إنما يفسد عليه تركنا و تخلفه عنا».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می شود نسخه به خط مؤلف است، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکي درشت، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکي ضربی.

(۱۸۸)

### ● سفینه النجاة

(فقه - عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسین قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد سوم می باشد.



آغاز: «الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا و رضى عنا بالتراب عنه بدلا فقال و ان لم تجدوا».

انجام: «لأنه مخالف لعمل الطائفة و ضعيف سنداً و محمول على التقية و قينا اله من الأعمال القبيحة و حفظنا من الأفعال الشنيعة».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی‌های می‌باشد، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی ضریبی.

۲۹۶ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۹)

#### ● سفینه النجاة

(فقه - عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «كتاب اللقطة أي بضم اللام و بفتح القاف و بسكونه اسم للمال الملقوط لغة لأنه المتبادر عرفاً و لا يصح السلب».

انجام: «من الآيات و الروایات و بهذا یجمع بینهما و لأن المتبادر من الشهداء کونهم غیر المدعی و لهذه المسئلة محل آخر ألیق بها».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوین مشکی درشت و بر فراز آن با خط مشکی نشانی دارد، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی می‌باشد، ابتدای نسخه آمده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی.

۲۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱/۵ سم.

(۱۹۰)

## ● البهجة المرضية في شرح الألفية (نحو - عربی)

از: جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (۹۱۱ ق)

شرح مزجی مختصر توضیحی است بر ارجوزه «الألفية» ابن مالک نحوی، دارای نکاتی بنا به گفته شارح که در جاهای دیگر یافت نمی‌شود. این کتاب مورد اهتمام دانشمندان فن عربیت قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه‌های علمی می‌باشد و بر آن چند حاشیه و شرح نوشته‌اند.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۷۶]

آغاز: «أحمدك اللهم على نعمك و آلائك و أصلي و أسلم على محمد خاتم أنبيائك و على آله و صحبه و التابعين إلى يوم لقائك».

انجام: «إنك حميد مجيد و اختتم لنا بخير و اصلح لنا شأننا كله و لإخواننا و آبائنا و سائر المسلمين و صلى الله على محمد و آله أجمعين و الحمد لله».

نسخ، عبدالله، ۱۲۴۵ ق، عناوین در حاشیه به سنگرف، اشعار الفیه با مشکى درشت در بالای صفحه آمده، بر روی رؤوس مطالب با خط سنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ملا کاظم»، «ص»، «۱۲»، «سید محمد باقر»، «خالد»، «تصریح»، «شرح قطر»، «شواهد»، «ابوطالب» و غیره می‌باشد، ابتدای نسخه فهرست مطالب کتاب به صورت مختصر آمده، برخی عبارات به فارسی در بین سطور توضیح داده شده، نسخه صحافی و برخی اوراق آن ترمیم شده است، جلد تیماج قهوه‌ای.

۲۲۴ گ، ۱۲ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۹۱)

## ● انیس العابدین

(دعا - عربی)

از: محمد بن محمد طبیب (قرن ۱۰)

مشمول بر دعا‌های گوناگون که بنا به گفته مؤلف به تجربه رسیده و برای قضای حوائج و رفع گرفتاریها انجام داده می‌شود و همچنین اعمال روزهای هفته و ماه‌ها و نمازهای مستحبی چندی را که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده و در کتابهای علماء شیعه نقل شده است، در یک مقدمه و ده باب دارای فصول بدین عناوین:

مقدمه: در آداب دعا و داعی، دارای سه فصل.

باب اول: در تعقیبات و دعا‌های روزها، دارای ده فصل.

باب دوم: در دعا‌های ایام سال، دارای سه فصل.

باب سوم: در دعا‌های متفرقه، دارای پنج فصل.

باب چهارم: در دعا‌های سفر.

باب پنجم: در دعا‌های امراض و جز آن.

باب ششم: در دعا‌های زندانی و گمشده.

باب هفتم: در استخاره.

باب هشتم: در دعا‌های قرض و رزق و حوائج دیگر.

باب نهم: در نماز شب و نمازهای دیگر.

باب دهم: در اسم اعظم.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۲]

نسخه حاضر از باب سوم تا آخر می‌باشد.

آغاز: «و يقول و اتعباه في هذه السنة الباب الثالث في الأدعية المتفرقة المأثورة».

انجام: «أعلى الأشياء كلها وأعظمها، وإذا اتينا على ما قصدناه فالحمد لله».

نسخ، ضیاء‌الدین محمد اکرمی قزوینی، دوشنبه اوامسط

ربیع‌الثانی ۹۸۳، نسخه به درخواست خواجه عبدالقادر

کرمانی کتابت شده، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، عناوین و نشانیها زرد، دعاها معرب، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ ق می باشد، در پایان نسخه یادداشت های پزشکی و مطالب دیگری آمده است، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۲۷۳ گ، ۱۴ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۹۲)

● الموجز (الموجز القانون، شرح قانون، شرح نفیس) (طب - عربی)

از: ابوالحسن علاءالدین علی بن ابی حزم قرشی متطبب، معروف به ابن نفیس (۶۸۷ ق) مختصری است از کتاب «القانون» ابن سینا با افزودگیهایی از ابن نفیس، مشتمل بر مطالب مهم و لازم از پزشکی قدیم و اسباب و علامت بیماریها و چگونگی درمان امراض به روشی که مشهور است بین اطباء در معالجه بیماریها از ادویه و اغذیه و قواعد لازم دیگر. این کتاب در چهار فن می باشد بدین عناوین:

الفن الأول: في قواعد جزئي الطب أعني علميه و عمليه بقول كلي، يشتمل على الجملتين:

الجملة الأولى: في قواعد الجزء النظري من الطب و يشتمل على أربعة أجزاء.

الجملة الثانية: في قواعد الجزء العملي من الطب بقول كلي و الجزء العملي ينقسم إلى علم حفظ الصحة و إلى علم العلاج و يشتمل على جزئين.

الفن الثاني: في الأدوية و الأغذية المفردة و المركبة، يشتمل على الجملتين:

الجملة الأولى: في أحكام الأدوية و الأغذية المفردة و يشتمل على بابين.

الجملة الثانية: في الأدوية المركبة، تشتمل على بابين.

الفن الثالث: في الأمراض المختصة بعضو دون عضو و أسبابها و علاماتها و معالجاتها.

الفن الرابع: في أمراض التي لا يختص بعضو دون عضو، يشتمل على أبواب ستة.

الباب الأول: في الحميات.

الباب الثاني: في البخران و أيامه.

الباب الثالث: في أورام و البثور و الجذام و الوباء و تحرز عنه.

الباب الرابع: في الكسر و الوثي و الخلع و الصدمة و السقطة و الضربة و الشجاج و السحج.

الباب الخامس: في الزينة.

الباب السادس: في السموم و الاحتراز عنها.

[مركز احياء، ج ۳، ص ۲۹۲؛ دانشکده پزشکی تهران، ج ۱، ص ۹۳]

آغاز افتاده: «وعلاقتها و معالجاتها الفن الرابع في الأمراض التي لا يختص بعضو دون عضو و البابها و معالجاتها و التزمت فيه مراعات المشهور».

انجام افتاده: «و حب السفرجل في دهن البنفسج و الغذاء حنطية بالأركاع الأدوية».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین در متن و حاشیه شنگرف، بر فراز برخی عناوین با خط شنگرف نشانی دارد، مقابله و تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «۱۲»، «ق»، «نف» و «ق» می باشد. و در برخی صفحات با خودکار آبی یادداشت شده: «وقف مدرسه الحجة نجف آباد»، جلد تیماج مشکى فرسوده.

۱۴۴ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۵/۲۱ سم.

(۱۹۳)

● حاشية البهجة المرضية (نحو - عربی)

از: میرزا ابوطالب اصفهانی (۱۲۳۸ ق)

حاشیه متوسطی است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «البهجة المرضية فی شرح



الألفية» جلال‌الدین سیوطی. در این حاشیه بنا به گفته مؤلف در مقدمه کتاب، حل معضلات و بیان مشکلات می‌شود، و سلخ جمادی الثانی ۱۲۲۳ به پایان رسیده است. آغاز: «ربنا ربنا لك الحمد لما ترفعنا نحوك وتحفظ حواشينا عن غواشي من يسس عفوك و صلّ علی من بعثته بآياتك و كتابك».

انجام افتاده: «و أمّا الأب بمعنى الوالد و إن كان قد يشدّه لكنه لم يجمع علی فعل أفمن قرنا الأم فيما سبق بضم الهمزة و جعله بمعنى الوالد و الاب أنها بمعنى الوالد».

نستعلیق زیبا، بی‌کا، عناوین و نشانیهاشنگرف، عبارات بهجة المرضية مشکی درشت، بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده دارای حواشی مختصر با عنوان «منه رحمه الله» می‌باشد، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی گل و بوته دار.

(۱۹۴)

#### ● مفاتیح الشرائع

(فقه - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

مسائل فقهی بر پایه اخبار و مسلک اخباری‌ها در این کتاب گزارش شده است. با اشاره به بعضی ادله و گفته‌های بعضی از فقهای مشهور، با عناوین «مفتاح - مفتاح» در دو جلد: اول: در فن عبادات و سیاسات، دوم: در فن عادات و معاملات و هریک دارای شش کتاب و یک خاتمه.

این کتاب را مرحوم فیض پس از کتاب دیگرش «معتصم الشیعة» که مفصل بود و ناتمام مانده است، تألیف کرده و به سال ۱۰۴۲ موافق جمله «اثنان و اربعون الفا» به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۳۶]

آغاز: «الحمد لله الذي هوانا لدين الإسلام و سنّ لنا الشرايع و الأحكام بوسيلة نبيه المختار و أهل بيته الأطهار عليه و عليهم الصلاة و السلام».

انجام: «کما فی الخبر المشهور و فی القوی کل شیء مطلق حتی یرد فیہ نهی و الله أعلم بحقایق احکامه و الحمد لله...».

نسخ، محمدشریف بن محمدعلی، پنجشنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۱۸۳، اسم کاتب را تغییر داده و محمدرحیم کرده‌اند، عناوین و نشانیها شنگرف، بر فراز برخی کلمات و عبارات با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح و مقابله شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «ق»، «مجمع»، «قاضی»، «۱۲»، «ص»، «معتصم»، «لمعه»، «ذخیره»، «حسین ره»، «ع ک ره»، «سلطان ره»، «پشاه الدین ره» و غیره می‌باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۳ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، موضوع مطالب کتاب با قلمی زیبا در حاشیه آمده است، جلد تیماج مشکی ضربی گل و بوته‌دار زیبا.

۲۶۷ گ، ۲۵ س، ۱۲/۵ × ۲۱ سم.

(۱۹۵)

● لسان الخواص (دائرة المعارف - عربی)

از: آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی (۱۰۹۶ ق)

دائرة المعارف مهمی است در اصطلاحاتی که بر زبان علما و دانشمندان می‌آید، اصطلاحات را به طور مفصل شرح نموده و از همه علوم اسلامی عصر مؤلف بحث می‌شود. تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط یک قطعه از حرف الف که دارای اصطلاحات (ابجد، ابداع، اجتهاد، اجماع، احباط، اختیار، اراده، اربعه متناسبه، ارتماطیقی) می‌باشد نوشته شده است.

[مرعشی، ج ۱، ص ۸۶]

آغاز: «بسمله، و به نستعين الحمد لله الذي أخرج بوجوده أنحاء خيرات الوجود من أقسام شرور العدم».

انجام افتاده: «و أيضا يلزم أن يكون مثلاً قدر أربعين شبراً من الماء فيما لا يبلغ مجموع أبعاده عشرة».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱، عناوین و نشانیها در متن و حاشیه شنگرف، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه دام ظله» و «ق» می باشد، علامت وقف در برخی صفحات دیده می شود، ابتدای نسخه یک یادداشت از طرف استاد عباس بنا و حسن کربلانی ابوطالب به تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۱۸ و یادداشت دیگری از طرف کربلانی علی مهدی ابوالقاسم و کربلانی براتعلی کربلانی جعفرعلی به تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۱۹ آمده است، جلد تیماج قرمز ضریبی. ۱۵۱ گ، ۱۸ س، ۱۲/۵ × ۱۹ سم.

(۱۹۶)

● شرح المفصل فی صنعة الاعراب (نحو - عربی)  
از: ؟

شرح مزجی مختصری است بر کتاب «المفصل فی صنعة الاعراب» زمخشری که با عناوین «قوله - قوله» می باشد.

آغاز افتاده: «قوله في الأسماء الستة معنا و هذه الأسماء تسمى أسماء المضافة لأن ذا».

انجام: «مع عدم جواز الادغام الحذف أولى إلا أنه بعض الحذف قياسي و بعضه سماعي و الله اعلم بالصواب و إليه مرجع و المآب».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین مشکی درشت یا بر فراز آن با خط مشکی نشانی دارد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه»، «محمد سلیم» و غیره می باشد، در برخی صفحات با خودکار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، جلد چرم قهوه ای.

۲۰۱ گ، ۱۷ - ۱۹ س، ۱۵ × ۲۰ سم.

(۱۹۷)

مجموعه:

● ۱- شرح آداب البحث (۲ پ - ۲۷ پ) (منطق - عربی)

از: کمال الدین مسعود شیروانی (۹۰۵ ق)

شرح مزجی توضیحی مختصر بسیار مشهوری است بر رساله «آداب البحث» شمس الدین سمرقندی، با رد و ایراد در بعضی از بحث ها.

[مرعشی، ج ۲۲، ص ۶۶؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۱۱۴]

آغاز: «بسمله، و به استمد واستعین الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین».

انجام: «... ثبوت العلّیه و إلّا یلزم ارتفاع النقیضین و به یحصل المطلوب کما مرّ فی الشق الأول من الترید المذكور».

● ۲- المشاعر (۲۷ پ - ۵۷ ر) (فلسفه - عربی)

از: ملا صدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۰۵۰ ق).

بحث هائی است پیرامون شناخت واجب الوجود تعالی و صفات الهی و آنچه مربوط به پیامبری و معاد و مانند این مسائل می باشد، نگاشته شده بر پایه های فلسفی با استناد

به کتاب و سنت تا جامع بین معقول و منقول باشد در یک فاتحه و سه منهج و یک خاتمه، دارای مشاعر بدین تفصیل:

الفاتحه: فی تحقیق مفهوم الوجود و احکامه.

المنهج الأول: فی وجوده تعالی و وحدته.

المنهج الثاني: فی نبذ من أحوال صفاته تعالی.

المنهج الثالث: فی الإشارة إلى الصنع و الإبداع.

الخاتمة: فی الطرق إلى الله تعالی.

آغاز: «بسمه، و به استمدّ و استعین نحمد الله و نستعین بقوّته التي أقام بها ملکوت الأرض و السماء و بکلمته التي أنشأ بها نشأتی الآخرة».

انجام: «بلغ إلى درجة العقل الفعّال فيه وقف ترتیب الخیر و الجور و اتصل بأوله دائرة الجود مع مفيض الخیر و الجود».

### ● ۳- رساله فی کیفیة زیارة عاشورا (۵۸ پ - ۹۷ پ) (زیارت - عربی)

از: سید اسدالله بن حجت الاسلام شفتی (۱۲۹۰ ق)

آغاز: «بسمه، و به نستمدّ و نستعین الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید أنبیائه محمد و آله الطّاهرین و بعد فقد طال شوقی».

انجام: «یكتب لك بذلك زورة و الزورة حجة و عمرة قال سدير فربما فعلت ذلك في شهر أكثر من عشرين مرّة».

### ● ۴- معالم العلماء (۹۸ پ - ۱۳۰ ر) (رجال - عربی)

از: رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ ق)

بیوگرافی بسیار مختصر از مؤلفین شیعه و نام پاره‌ای از کتاب‌های آنان، تتمه فهرست شیخ طوسی، و در پایان فصلی است در نام شاعران اهل بیت علیهم‌السلام.

[مرکز احیاء، ج ۸، ص ۳۳۸]



آغاز: «بسمله، الحمد لله رب العالمین... قال محمد الشیخ الإمام الأجل الأوحید رشیدالدین فخرالعلماء ابن علی بن شهر آشوب».

انجام: «و ابراهیم بن العباس و منصور الفقیه و المغربی و ذلك حزب عظیم والله المشکور و الحمد لله أولا و آخر...».

● ۵- بشارة الشيعة (۱۳۰ پ - ۱۷۲ پ) (اعتقادات - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

طی چهل «بشارة» اثبات می شود که فرقه ناجیه از فرق اسلام که در حدیث حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است، همان شیعه اثنی عشریه می باشد که پیرو امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند، با عناوین «بشارة - بشارة»، این کتاب به سال ۱۰۸۱ موافق جمله «بشارات من الله» تألیف شده است.

[مرکز احیاء، ج ۵، ص ۳۶۲]

آغاز: «بسمله، الحمد لله علی ما هدانا لمعرفة أحسن القول و اتقنه و الصلوة علی محمد کما أتانا بخیر دین و أحسنه».

انجام: «و عدد هذا الکلام تاریخ التصنيف و هو تاریخ لطیف و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله أجمعین».

نسخ، عبدالصمد محلاتی، ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۸۹ پایان رساله آخر، عناوین شنگرف یا مشکی درشت و یا بر فراز آن با خط قرمز نشانی دارد، رساله آخر عناوین نانوشت، نسخه تصحیح شده و برخی رساله های آن نسخه بدل دارد، در پایان مطالبی از کشکول شیخ بهایی آمده است، جلد مقوایی.

۱۸۵ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۹۸)

## ● شرح الشافیه (شرح نظام) (صرف - عربی)

از: نظام‌الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری (۷۲۸ ق)

شرح مزجی مهم معروفی است بر رساله «الشافیه» ابن حاجب نحوی، مشهور به «شرح نظام» و مورد اهتمام دانشمندان قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه‌ها می‌باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۵۶]

آغاز: «بسمله، و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فقد سألتنی من لا یسعنی مخالفته أن الحق».

انجام: «و ذلك لمجيء الأمانة فيه و إلى و علی لقولهم إليك و عليك و حتی لکونه بمعنی إلى».

نسخ، طاهر بن شیرجان، سه‌شنبه ذی القعدة ۱۰۰۱، عناوین در حاشیه شنگرف، بر فراز متن شافیه با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح جابردی»، «ص»، «۱۲»، «رضی» و غیره می‌باشد، چند جای نسخه از ابتدا و اواسط آن افتادگی دارد که مقداری از آن در چند مرحله و با خط‌های متفاوت بازنویسی شده و برخی از آن هنوز تکمیل نشده یا دوباره افتاده است، ابتدای نسخه مهری چهارگوش با سجع «عبد مهر علی... طاهر» موجود است، نسخه مرمت و وصالی شده، نسخه مجدول است و در پایان فهرست مطالب کتاب با شماره صفحه آمده است، آخر نسخه یادداشتی با مهر چهارگوش ناخوانا آمده، و در پایان کاتب که خود مالک نسخه بوده کتاب را بر طلاب علوم دینی وقف کرده است، و در برخی صفحات آمده که نسخه وقف مدرسه الحجة نجف آباد می‌باشد، جلد چرم قهوه‌ای.

۸۰ گ، ۲۵ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

(۱۹۹)

## ● الوافی

(روایت - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب جهاد تا آخر کتاب قضاء می باشد.

آغاز: «الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله ثم على أهل بيت رسول الله ثم على رواة أحكام الله ثم على من انتفع بمواعظ الله».

انجام: «كيف تلقته الأعداء بحسن القبول و الحمد لله الذي هدانا بهم و بأحكامهم إلى الطريق القويم و الصراط المستقيم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب با شماره صفحه آمده، ابتدای نسخه عنوان کتاب را «فروع کافی» از شیخ کلینی معرفی کرده که اشتباه است، جلد تیماج زرشکی فرسوده.

۲۶۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

(۲۰۰)

## ● البهجة المرضية في شرح الالفية

(صرف و نحو - عربی)

از: جلال الدین بن ابی بکر السیوطی (۹۱۱ ق)

به شماره ۱۹۰ رجوع شود.

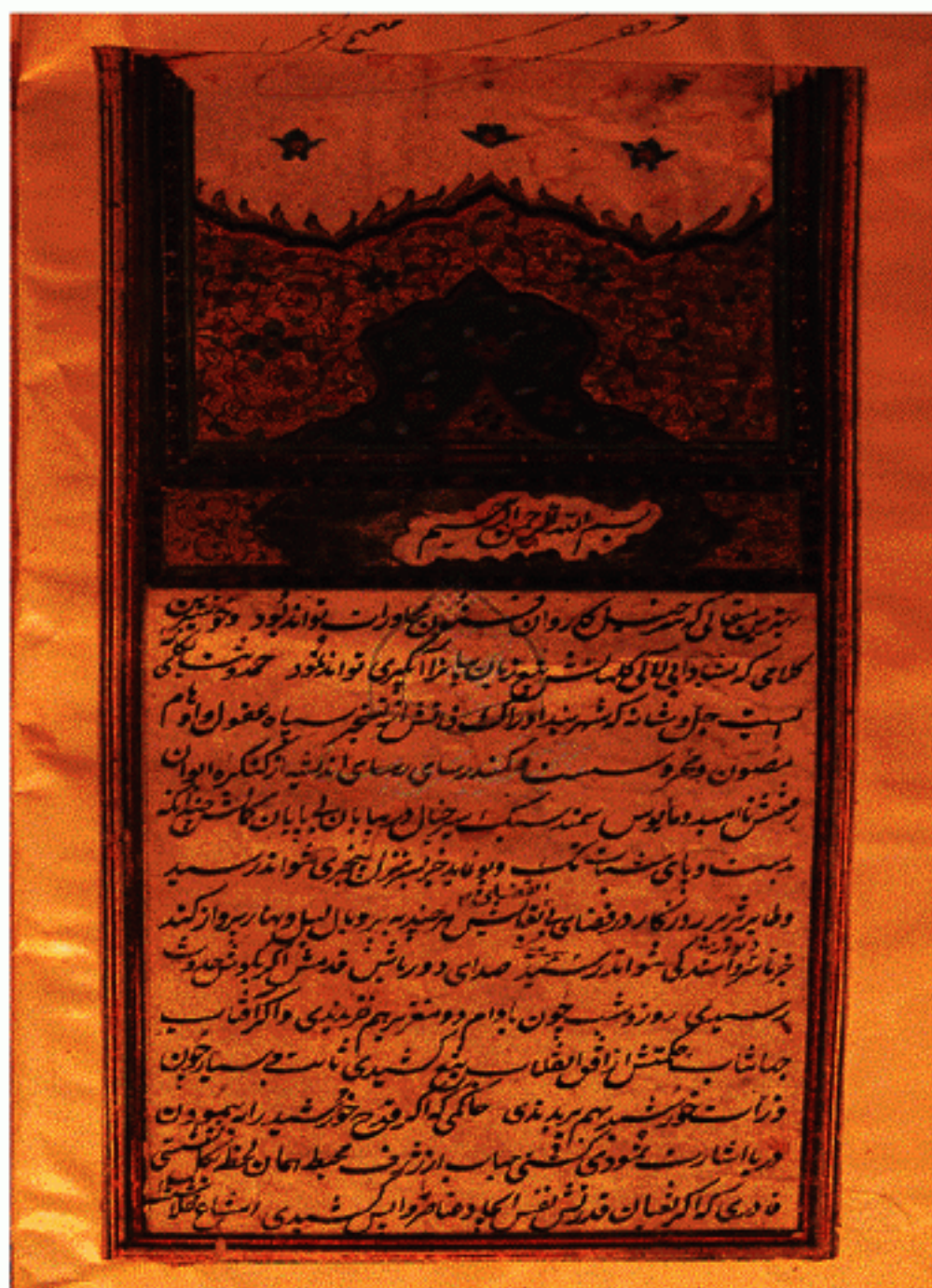
آغاز افتاده: «اسمان و بنیا لشبههما الحرف فیما هو الأصل أن یوضع علیه و نحو ید و دم».

انجام: «و اختتم لنا بالخیر و اصلح لنا شأننا کله و افعل ذلك باخواننا و احبائنا و سائر المسلمین».

نسخ، محمدعلی بن مهدی، دوشنبه ۴ شوال ۱۲۵۴، عناوین در حاشیه شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز متن الفیه با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ابن ناظم»، «لمحرره»، «تصریح»، «۱۲»، «ابن عقیل»، «شیخ محمدرفیع اعلی الله مقامه»، «محمدتقی بن نوروزعلی کرونی»، «لمحرره غلام حسین»، «رفیع اعلی الله مقامه چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۵۸» و همچنین دارای حواشی از غلام حسین در سال ۱۲۶۰ نوروزعلی بن محمدباقر در سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ قمری می باشد. برخی کلمات در بین سطور تجزیه و ترکیب شده، برخی عبارات ترجمه شده است، در آخر نسخه مهر بیضوی کاتب با سجع «عبدہ الراجی محمدعلی بن مهدی» موجود است، در اواخر نسخه یادداشتی از طلبه علوم دینی شیخ محمدتقی بن شیخ نوروزعلی کوهانی کرونی در روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۴۲ مبنی بر این که: «در این سال گفتگوی جمهوری می نمودند و هنوز نه شاهی و نه جمهوری قرار نگرفته بود» دیده می شود، در اواسط نسخه دو مهر بیضوی با سجع «مجتبی» موجود است، جلد چرم قهوه ای سوخته فرسوده.

۱۲۵ گ، ۱۴ س، ۱۴ × ۲۰ سم.





ابواب الجنان شماره (۱۳۳)

















برابط على الباطن من الباطن فلو كانت الباطن لا كانت الباطن من الباطن فلو كانت الباطن لا كانت الباطن من الباطن  
 الباطن من الباطن فلو كانت الباطن لا كانت الباطن من الباطن فلو كانت الباطن لا كانت الباطن من الباطن  
 ان اطلاقها مفيدة بر و ان قد اخرج من بعض احيائها عن غير ما يكون بين البر والباطن  
 فقال انه كان سبلا فليس بمرجع وان كان جيل فخر اذرع كان اطلاقها من جيل الباطن والباطن مفيدة  
 فلو كانت و لم ان قرار الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 متساويان قرار الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 ان المراد بالفوق والاعلى والاعلى والاعلى في الاخبار هو الباطن فان كان كل منها فاني  
 المشرق والمغرب فها متساويان في الفوق ولا يختلف الباطن والشمال فان كان كل منهما فاني  
 عليه بل رواية قد يخرج الماد اما الفقرة التي بين يدي من الباطن والاعلى والاعلى  
 ببار الفقرة التي بين يدي من الباطن والاعلى والاعلى في الاخبار هو الباطن فان كان كل منها فاني  
 يكون الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 اخل من الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 ان كان كل منهما فاني في الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 وانما جيل الباطن فلو كانت الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 عدم الفقرة التي بين يدي من الباطن والاعلى والاعلى في الاخبار هو الباطن فان كان كل منها فاني  
 اختلاف حراشيه قد انتهى الى الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 اعني ان الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد  
 باصله و قد فرغ من اطلاق العيب الباطن لا مقصور ان يكون اخل من الباطن لان الباطن بلغ الى الماد



قال من ابی عبد الله عن ابيه عليه السلام قال لا صلوة على خبارة سما امرأة قال محمد بن الحسن  
 الوضی فی هذا الخبر لا صلوة فاضله دون ان يكون المعنى فيه لا صلوة مجزئة لاننا بيننا  
 جواز صلوة النساء على الجبارة **و** يزيد ذلك بيانا ما رواه علي بن الحسن عن عبد الله  
 بن ابی جحان وسندی بن محمد ومحمد بن الوليد جميعا عن عاصم بن حميد عن يزيد بن خليفة  
 قال كنت عند ابی عبد الله عليه السلام قال له رجل من القيين فقال يا ابا عبد الله تعلى النساء على  
 الجبارة قال فقال ابو عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يهدى له الغيرة  
 بن ابی العاص وقد حدث حديثا طويلا وان زينب بنت النبي عليه السلام تزفيت وان فاطمة  
 خرجت في نسائها فضلت على اختها **و** غرة عن الحسن بن عامر عن ابی المنذر عن سماعة عن  
 ابی بصير عن ابی عبد الله عليه السلام انه قال ليس ينبغي للمرأة ان تخرج الى الجبارة تقضى  
 عليها الا ان تكون امرأة قد دخلت في السن **و** علي بن الحسن عن احمد بن الحسن عن عمرو  
 بن سويد عن مصدق بن صدقة عن عمار بن باطى عن ابی عبد الله عليه السلام قال الميت يصل  
 عليه ما لم يور بالتراب وان كان قد صلى عليه **و** عنه عن محمد بن الوليد عن ريس بن  
 بن محبوب عن ابی عبد الله عليه السلام قال سالت عن الجبارة لم ادر كمنا حتى بلغت  
 القبر اصلى عليها قال ان ادر كمنا قبل ان تدفن قال ثبت فصل  
 عليها ثم كتاب الصلوة والزيادات والحمد لله رب العالمين  
 والصلوة على محمد وآله الطيبين وحسبنا الله ونعم الوكيل  
 في كتاب بون الملك الوهاب في التاريخ  
 نور وشم شهر رجب المرجب سنة ٩١٠



الخلاف انه مع التهمة يكون من الثلثة ومع موطنها يكون من الاصل سواء كان المقر لا يجنبها استنادا الى  
 رواية مسند من جوارم عن الصادق ع قال سألته عن رجل ارصى لحيته ورسمه ما يوجب نياحا  
 او كان الحية من جوارم فما عظم الوى او رصى لم يسمع العاقل العاقل قوله العاقل انهم مع التهمة لا يجلوا  
 مطلقا ومع موطنها يكون من الاصل سواء كان المقر له وارثا او اجنبيا الثالث قوله سئل وارث  
 او رصى ان من الاصل مطلقا الى الوارث كان له في غيره منها كان او غيرتهم دينيا كان المقر له او غيرها  
 لقوله صم اقرار العقل على التهمة جائز ووقع الاصل على عموم التواضع قوله المصم وهو ان من  
 الثلثة ان كان الوارث مقبلا او غير مقبلا وان كان لا يجنبها التهمة من الثلثة ومع موطنها من  
 الاصل ولم يجر له ما لا يجره وكان له في طرف الوارث الى روايه اسمعيل بن جابر صحابي  
 سأل الصادق ع عن رجل اقر الوارث لم يجره يعني يجره عليه حال الجور اذا كان الذي اقر  
 به دون الثلثة ومنهم روايه الحلبي بن عمار عن ابي جعفر الى روايه العلاء الساسي صحابي عن الصادق ع  
 عن اساقفة استودعت رجلا مالا فلما حضر بها الموت قالت له ان المال الذي وضعته في يدي  
 وسانت له ميراثه فاني اولادك الرجل وقالوا له ان كان لصاحبها مال لا يجره الا لصاحب  
 فاحلف له ما ملكه حتى يحلف لهم فقال ان كانت ياموت من غيره فاحلف وان كانت منهم  
 فلا يحلف ويضع الامر على ما كان فان لها من مالها الثلثة وبها جوابا لادنى قوله المصم  
 منهم من سوى من التهمة يحلف ان يكون اساقفه الى قوله السج انه لا فرق بين الوارث وغيره  
 الا حجب الى قوله سئل وارث من التهمة ومع موطنها وان يكون اساقفه اليها معا قال العلاء  
 يحلف له الثلثة الميراث بالتهمة هو العلم او الظن المتأخر لم يجره حاله او حاله ما زاد من خصص  
 المقر له دون الوارث وان لم يجل الا اراد على ما هو في نفس الامر التهمة لا خلاف ايضا في قوله  
 الا اراد المولى لوروق في التهمة عرض المرض ومات فيه فكل الوارثي ثم مات في غيره الزعيم  
 لو اختلف في التهمة فادعاه الوارث وانكر المقر له فلا اصل من موطنها لوروق لها البينة  
 على المفكر الميمن مع موطنها الى ما سئل عن المقر له انه لا يعلم التهمة لانها ليست بحال في نفس الامر  
 لا يثبت الا اراد على الظاهر وهو حصول البينة في الشك في الاستحقاق ولكن هذا آخر الجدل  
 الاول من التفتيح الرابع وسألت في المحل السابق كذا الكلام استنادا الى  
 وسألت الله تعالى انعامه وانكأله بخود آله ورفق من كتابته العبد المذنب  
 الحجاج الى الله العليم المنير من الرمان مني الدرس محمد الجرجاني  
 في محرم سنة ثمان وخمسين من الهجرة النبوية  
 سنة ثمان وخمسين من الهجرة النبوية









## فهارس فنی:

- آیات
  - روایات
  - معصومین و پیامبران ﷺ
  - ملائکه
  - اشخاص
  - کتابها
  - مکانها
  - فرق، مذاهب، طوایف
- 





## آيات

- أحل الله البيع و حرم الربا؛ ٩١، ٩٣. إنك ميت وإنهم ميتون؛ ١٠٤.
- إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة؛ ٢٧٢. إنما الصدقات؛ ١٩٠.
- أقم الصلاة لذكري؛ ١٠٨. إن من شيء يسبح بحمده ولكن لا
- ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛ ٨٢. تفقهون؛ ٥٠، ٥٣.
- إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان؛ ٣٠. إن هو إلا وحي يوحى؛ ٧٣.
- الذين إذا اكتالوا على الناس؛ ٩٠. أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا؛ ٦١.
- الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها؛ ١٠١. بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله؛
- الملك القدوس العزيز الحكيم؛ ٥٣. ٧٧.
- إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم؛ ١٢١. تعز من تشاء و تذلل من تشاء؛ ١٣٠.
- إنّا كنا عن هذا غافلين؛ ٦١. تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فى؛
- إنّ الله يأمركم أن تؤدوا؛ ٩٠، ٩٣، ١٩٨. ١٠١.
- إنّ الله يغفر الذنوب جميعا؛ ١٣٣. حتى إذا أتوا على واد النمل قالت نملة؛
- إنّ فى اختلاف الليل و النهار؛ ٣٥٤. ٥٥.
- حرمت عليكم أمهاتكم و بناتكم؛ ٢٧٣. ذلك فضل الله؛ ٦٥، ٧٠.
- فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة؛ ٩٨. فإذا قضيت الصلاة فانتشروا؛ ١١٧.
- أموال؛ ٩١، ٩٣.

- فاسعوا إلى ذكر الله و ذروا البيع؛ ١٠٩.
- فإن أمن بعضكم بعضا فليؤد الذي أوّتمن؛ ٩٣، ٩٠.
- فإن طبن لكم عن شيء منه نفسا؛ ٣٤٩.
- فانكحوا ما طاب لكم من النساء؛ ٢٥٧، ٢٦٨.
- فأينما تولّوا فثم وجه الله؛ ٣٦١.
- فتمنّوا الموت إن كنتم صادقين؛ ٨٨.
- فقال لها و للأرض اثبتا طوعا أو كرها
- قالتا؛ ٥٣.
- فبينكم بما كنتم تعملون؛ ٩٨.
- قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء؛ ٥٣.
- قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن؛ ٤٠٠.
- قل أعوذ برب الفلق؛ ٣٤٦.
- قل أعوذ برب الناس؛ ٣٤٦.
- قل إن الموت الذي تفرون منه؛ ٩٧.
- قل هو الله أحد؛ ٣٤٦.
- قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله؛ ٨١، ٨٣.
- قل يا أيها الكافرون؛ ٣٤٦.
- كل شيء هالك إلا وجهه؛ ٤٠٧، ٤٠٩.
- كل نفس ذائقة الموت؛ ١٠٤.
- كونوا أنصار الله؛ ٨٢.
- لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل؛ ٩٣، ٩٠.
- ليس كمثله شيء؛ ٣٩٧.
- ما على المحسنين من سبيل؛ ٢٠٣.
- مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها
- كمثل؛ ٧٥.
- مما خطيئاتهم اغرقوا؛ ٢٧٢.
- من له قلب أو ألقى السمع و هو شهيد؛ ٣٨٢.
- و آخرين منهم لمّا يلحقوا بهم؛ ٦٧، ٦٨.
- و ابتغوا من فضل الله؛ ١١٨.
- و احل لكم ما وراء ذلكم؛ ٢٥٧، ٢٦٨.
- و إذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا؛ ١٢٧.
- و إذا كالوهم أو وزنوهم يخسرون؛ ٩٠.
- و إذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض؛ ٤٢٣.
- و اذكروا الله كثيرا؛ ١١٨، ١١٩، ١٢٥.
- و أزواجه أمهاتهم؛ ٢٧٨.
- و الطير صافات كل قد علم صلاته
- و تسبيحه؛ ٥٥.

- و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض؛  
 ۱۰۱.
- و أمهاتكم اللاتي أرضعنكم؛ ۲۷۶.
- و إن كانوا من قبل لفي ضلال مبين؛ ۶۳.
- و تفقد الطير فقال ما لي لا أرى الهدهد؛  
 ۵۵.
- و كان عرشه على الماء؛ ۶۱.
- و لا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى؛ ۲۷۸.
- و لا يتمنونه أبدا بما قدمت أيديهم؛ ۸۷.
- و ما ينطق عن الهوى؛ ۷۳.
- و من شر غاسق إذا وقب؛ ۲۶۰.
- و من يستعدّ حدود الله فأولئك هم  
 الظالمون؛ ۸۹.
- و نزلنا من السماء ماء مباركا؛ ۳۴۹.
- و يعلمهم الكتاب و الحكمة و إن كانوا؛  
 ۶۲، ۶۳.
- و يل للمطففين؛ ۹۰، ۹۳.
- و ينزل عليكم من السماء ماء؛ ۳۴۹.
- ۳۵۰.
- هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم  
 يتلوا عليهم؛ ۵۹.
- يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة؛  
 ۱۰۷.
- يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على؛ ۱۰۱.
- يا أيها الناس علمنا منطق الطير و أوتينا؛  
 ۵۵.
- يتلوا عليهم آياته و يزكيهم؛ ۶۳.
- يسبح لله ما في السموات و ما في الأرض؛  
 ۵۰.
- يضلّ من يشاء و يهدي من يشاء؛ ۱۲۱.
- يهب لمن يشاء أناثا و يهب لمن يشاء؛  
 ۳۴۵، ۳۴۷.

## روايات

- روايات عربي
- اشربوا ماء السماء فإنه يطهر البدن؛ ٣٥٠.
- اطلبه قال: وقد طال فاصدق عنه؛ ١٥٦.
- اعلم ان جماعهن و القمر فى برج الحمل؛ ٣٥٣.
- اعلموا أن الله قد افترض عليكم الجمعة؛ ١٠٩.
- أقبل عير و نحن نصلى مع رسول الله ﷺ الجمعة؛ ١٢٧.
- اقرأ القرآن بألحان العرب و أصواتها؛ ٢٩٤.
- ألا أعلمكم دعاء علمنى جبرئيل؛ ٣٤٦.
- ألا و أن الظلم ثلاثة ظلم لا يغفر؛ ٨٩.
- الترتيل هو أن تتمكث فيه؛ ٢٩٥.
- الجمعة واجبة أو الجمعة حق واجب؛ ١٠٩.
- الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر؛ ٨٢.
- الرحمن رحمن الدنيا و الرحيم؛ ٤٥.
- أنتنى بخمسه فأناه بخمسه فقال؛ ٢١٨.
- أتدرى ما تقول هذه العصافير عند طلوع الشمس؛ ٥٦.
- أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إنى كسبت مالا؛ ٢٢٢.
- أحب للرجل يكون عليه دين ينوى قضاءه؛ ٢٠٩.
- اختبروا شيعتى بخصلتين فإن كنت؛ ٧١.
- إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك؛ ٨٤.
- إذا أوقب حرمت عليه بنته و اخته؛ ٢٦٥.
- إذا رضى الله عن عبد قال: يا ملك الموت؛ ٨٣.
- إذا صليت العصر يوم الجمعة فقل؛ ١١٣.
- إذا كان عشية الخميس و ليلة الجمعة؛ ١١٢.



- الرزق يطلب العبد و هو اسرع؛ ۱۳۰.
- الزهد في الدنيا ثلاثة أحرف: زاء و هاء و دال؛ ۱۳۲.
- الصلاة يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت؛ ۱۱۸.
- الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله و ظلم؛ ۲۲۳.
- اللهم إني أسألك من بهائك؛ ۲۷۲.
- أما تستطيع أن تحله من صاحبه؛ ۲۰۶.
- أنا الله لا إله إلا أنا خالص كل شيء خلقت السماوات؛ ۳۴۲.
- إنّ التقيّة ديني و دين آبائي؛ ۲۹.
- إنّ الرزق يطلب العبد كما يطلبه اجله؛ ۱۳۰.
- إنّ الله تبارك و تعالى خلق اسماء بالحروف؛ ۴۰۰.
- إنّ الله تبارك و تعالى يبعث في يوم القيمة عبادا؛ ۷۲.
- إنّ الله تعالى يحب أن يقرأ؛ ۲۸۷.
- إنّ الله خلق الشهور و خلق حزيان و جعل الآجال؛ ۳۴۳.
- أنا مدينة العلم و على بابها؛ ۳۷۳.
- أنا و على من نور واحد؛ ۳۷۴.
- إنّ رجلا أتى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين إني أصبت؛ ۱۵۰.
- انصرفوا إليها من الثواب على سماع؛ ۱۲۷.
- إنّ في الجنة مدائن من نور و على المدائن؛ ۹۲.
- إن لم نجد وارثا علم الله تعالى؛ ۲۱۱.
- إنّ ليلة الجمعة و يوم الجمعة أربع؛ ۴۱.
- إنّ هذا القرآن مآدبة الله فتعلموا مآدبته ما؛ ۲۳.
- أنّه سئل عن الرجل يفجر بالمرأة؛ ۲۶۴.
- أنّه سئل عن الرضاع؟ فقال: يحرم؛ ۲۷۱.
- أنّه قال... إذا صاح البازي يقول؛ ۵۴.
- أنّه قال في رجل زنى بأم امرأته؛ ۲۶۵.
- أنّه يحبسها عنده ثلاثة أيام و يعرف؛ ۱۵۶.
- إنّ يوم الجمعة سيد الأيام؛ ۴۰، ۴۱.
- أيعجز أحدكم إذا مرض أن يسأل؛ ۳۴۹.
- بسم الله و بالله فزت و ربّ الكعبة؛ ۴۹.
- تدفع إلى المساكين ثم قال: ثانية؛ ۲۱۱.

- تصدق باخراج الخمس؛ ٢١٨.
- تصدق بخمس مالك فإن الله تعالى رضى من؛ ١٥٥، ٢١٨، ٢٢٢.
- تصدق به فيما لك وإما لأهله؛ ٢٠٦.
- تطلب له وارثا وإلا فهو كسبيل؛ ١٥٥.
- تعرفها سنة فإن جاء طالب وإلا؛ ١٧٣.
- تقليم الأظفار وقصّ الشارب و غسل؛ ١١١.
- توحد بالتوحيد فى توحدّه؛ ٤٠٨.
- توحيدّه تمييزه عن خلقه و حكم؛ ٤٠٥.
- ثم قال الله لهما: قد بتما ليلتكما هذه؛ ٣٤٢.
- جعلت فداك! إنا نسمع الآيات من القرآن؛ ٣٢٨.
- حب الوطن من الايمان؛ ٨٢، ٨٣.
- حسن القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن؛ ٢٩٤.
- حلاله حلال الى يوم القيمة و حرامه؛ ٦٦.
- خلق الله الآدم على صورته؛ ٣٩٦.
- خلق الله المشيئة بنفسها ثم خلق؛ ٣٧٨.
- خيرّه إذا جاءك بعد سنة بين أجرها؛ ٢١٥.
- دخل علينا رسول الله ﷺ و فاطمة جالسة عند القدر؛ ١٣٣.
- درهم يرده العبد إلى الخصماء خير؛ ٩١.
- دع الحرص على الدنيا و لا تطمع فى العيش؛ ١٣٠، ١٣١.
- رجل أتى غلاما اتحل له أخته؛ ٢٥٦.
- رجل فجر بامرأة هل يجوز له؛ ٢٦٧.
- رفيق كان لنا بمكة فرحى منها إلى؛ ١٩٤.
- سئل أبو عبد الله ﷺ عن رجل كان له على؛ ١٩١.
- سئل - و أنا حاضر - عن امرأة؛ ٢٧١، ٢٧٤.
- سألت أبا جعفر ﷺ عن اللقطة فأرانى خاتما فى يده؛ ١٩٤.
- سألت أبا جعفر ﷺ لرجل يكون عليه الدين؛ ١٨٧.
- سألت أبا عبد الله ﷺ عما يكنس من التراب؛ ١٦٣، ١٨٦، ١٩٦.
- سألت أبا عبد الله ﷺ عن الرضاع؟ فقال: يحرم منه؛ ٢٧٢.
- سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل فجر

- بالمرأة؛ ۲۶۷.  
 سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل:  
 وكان عرشه؛ ۶۱.  
 سألت أبا عبد الله عليه السلام هم رجل من  
 المسلمين أودعه؛ ۲۰۰.  
 سألت عن تراب الصواغين و إنما نبيعه؛  
 ۱۹۷.  
 سألت عن رجل مات و عليه دين؛ ۱۸۷.  
 سأله المرزبان عن رجل يفجر؛ ۲۶۷.  
 سمعته يقول: يحرم من الرضاع؛ ۲۷۱.  
 سميت الجمعة جمعة لأن الله جمع فيها  
 خلقه؛ ۳۹.  
 عرفها حولاً فإن جاء ربها و إلا؛ ۱۸۳.  
 العلم الحياة؛ ۱۷.  
 علمني جبرئيل دواء لا أحتاج معه؛ ۳۴۹.  
 علمني جبرئيل عليه السلام: يؤخذ بنيسان يقرء  
 عليه؛ ۳۴۸.  
 على اليد ما أخذت حتى تؤدي؛ ۱۷۴،  
 ۱۷۶.  
 عن الرجل يكون عليه الدين لا يقدر؛  
 ۲۰۹.  
 عن رجل من المسلمين أودعه رجل من  
 اللصوص؛ ۲۱۲، ۲۱۶.  
 عن رجل وجد ديناراً في الحرم؛ ۱۶۶.  
 غسل الرأس بالخطمي في كل جمعة أمان؛  
 ۱۱۱.  
 فأطلبه قال: قد طلبناه و لم نجد؛ ۲۱۰.  
 فإن الرسول من يظهر له الملك فيكلمه؛  
 ۵۹.  
 فإن حدث بك حدث فأوصي به إن جاء؛  
 ۱۵۵.  
 في رجل زنى بام امرأته أو بابنتها؛ ۲۶۵.  
 في رجل كان له على رجل حق ففقده؛  
 ۲۱۰.  
 في رجل لعب بغلام قال: إذا أوقب لم  
 تحل؛ ۲۵۶.  
 في رجل لعب بغلام هل تحل له امه؛  
 ۲۵۶.  
 في رجل يأتي أخا امرأته فقال: إذا أوقبه  
 فقد؛ ۲۶۵.  
 في رجل يتزوج جارية فدخل بها؛ ۲۶۵.  
 في رجل يعبث بالغلام قال: إذا أوقب

- حرمت عليه؛ ٢٥٥.
- كان رسول الله ﷺ إذا كان يوم الجمعة؛ ١١١.
- في لص أودع رجلا متاعا؛ ١٦٥.
- كان رسول الله ﷺ في مجلسه و عنده جماعة من؛ ٦٧.
- ٢١٧.
- قال رجل: إني قد أصبت مالا وإنسى قد خفت فيه على نفسي؛ ١٩٣.
- قدم دحية بن خليفة الكلبي بتجارة من؛ ١٢٨.
- كان رسول الله ﷺ يصلي بالناس يوم الجمعة؛ ١٢٨.
- كل امرئ لاق ما يفتر منه؛ ٩٧.
- كنت كنترا مخفيا فأحببت أن اعرف؛ ٣٨٤.
- ٣٩١.
- كونوا لنا زينا؛ ١٧.
- لا إلّا أن لا يقدر إلى أن قال؛ ٢١٧.
- لا تحل لقطة الحرم إلا لمنشد؛ ١٦٦.
- لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنة؛ ١١١.
- لا ترفعوها فإن ابتليت فعرها سنة؛ ١٨٣.
- ٢١٥.
- لا تقربوها فإن ابتليت بها فعرها؛ ١٧٢.
- لا جناح عليه بعد أن يعلم الله أن؛ ١٥٦.
- لا يحرم الحرام الحلال؛ ٢٦٣.
- لا يحل مال المرء مسلم إلا عن طيب نفس منه؛ ١٥٩، ١٦٧.
- لا يردّه فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه؛ ١٨٥.
- ٢١١.
- قرأ رجل على الصادق عليه السلام وأنا استمع؛ ٣٢٨.
- قلت لأبي جعفر عليه السلام: إني لم أزل واليا؛ ٢٢٤.
- قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أنه ذكر لنا أن رجلا من الانصار؛ ٩١.
- قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومي؛ ٩١.
- قلت له: بلغني أن يوم الجمعة اقصر الأيام؛ ١١٥.
- قوله فانتشروا ليس بطلب الدنيا؛ ١١٨.

۱۳۲. الله عزوجل تسعة و تسعون اسماء؛ ۴۰۰.  
 لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال؛  
 ۴۷.  
 لو أن أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ؛ ۱۳۰.  
 لو كان الايمان عند الثريا لناله رجال؛ ۶۵.  
 لولاك لما خلقت الافلاك؛ ۴۱۷.  
 ليلة الجمعة ليلة غراء و يومها؛ ۴۲.  
 ما حرم حرام قط حلالا؛ ۲۶۶.  
 ما من شيء يعبد الله به يوم الجمعة؛ ۱۱۳.  
 ما يأخذ المظلوم من دين الظالم؛ ۲۲۴.  
 من اتجر بغير علم؛ ۱۸.  
 من أخذ شيئا من شاربه و أظفاره في كل؛  
 ۱۱۰.  
 من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره  
 و غسل؛ ۱۱۱.  
 من أراد أن يدرك فضل يوم الجمعة؛ ۱۲۴.  
 من أرضى الخصماء من نفسه وجبت له؛  
 ۹۲.  
 من استدان فلم ينو قضاءه كان بمنزلة  
 السارق؛ ۱۸۸.  
 من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات؛  
 ۱۳۲.  
 من اقتبس علما من علم النجوم من  
 حملة؛ ۳۵۴.  
 من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه؛  
 ۲۲۴.  
 من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده؛ ۹۱.  
 ۲۲۴.  
 من الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا  
 شيعة؛ ۱۱۴.  
 من جامعها يوم الجمعة بعد العصر؛ ۱۱۱.  
 من ذكر الله مخلصا في السوق عند؛ ۱۱۹.  
 من رد أدنى شيء إلى الخصماء جعل؛ ۹۱.  
 من رفع قرطاسا من الأرض فيه؛ ۴۷.  
 من سافر أو تزوج و القمر في العقب؛  
 ۳۵۲.  
 من صلى على يوم الجمعة مائة صلاة؛  
 ۱۱۳.  
 من صلى ليلة الجمعة أو يومها أو؛ ۱۲۳.  
 من قال حين يدخل السوق: سبحان الله  
 والحمد؛ ۱۱۹.  
 من قرء سورة الجمعة اعطى عشر



- حسنات بعدد؛ ۱۱۴.
- من كان عليه دين ينوى قضاءه؛ ۲۰۹.
- من لا تقية له لا دين له؛ ۲۹.
- من مات غير تائب عن المظالم زفرت جهنم؛ ۹۲.
- وإذا مررت بآية فيها ذكر الجنة؛ ۲۹۵.
- والجمعة واجبة على كل مؤمن إلا على؛ ۱۰۹.
- والذى نفسى بيده لا يقولها أحد منهم؛ ۸۸.
- وأما اليوم الذى حملت فيه مريم؛ ۴۲.
- ونحن السابقون ونحن الآخرون؛ ۴۱۶.
- وهو كسبيل مالك فإن جاء طالب اعطيه؛ ۱۵۵.
- و ينوى القضاء مع الظفر؛ ۱۵۵.
- هل من مغيث يغيشنى وهل من معين؛ ۴۴.
- هو الشهر الذى دعا فيه موسى على بنى اسرائيل؛ ۳۴۳.
- يا أبا هريرة إذا توضأت فقل: بسم الله؛ ۴۶.
- يا محمد ﷺ! عش ما شئت فإنك ميت؛ ۱۳۱.
- يحرم من الرضاع ما يحرم؛ ۲۷۱، ۲۷۲.
- ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷.
- يعرفها حولا فإن جاء صاحبها دفعها؛ ۱۸۳، ۲۱۶.
- يعرفها سنة ثم هى كسائر ماله؛ ۱۶۱.
- يعرفها سنة فإن جاء لها طالب؛ ۱۶۹.
- ۱۷۷، ۲۱۴.
- يعرفها سنة فإن لم يعرف صاحبها؛ ۲۱۵.
- يعرفها سنة قليلا كان أو كثيرا؛ ۲۱۵.
- ينبغي أن يعرفها سنة فى مجمع؛ ۲۱۵.
- روايات فارسی
- آمد دحیه کلبی به تجارت روغن زیت از شام؛ ۱۲۸.
- آن ماهیست که در آن ماه نفرین کرد؛ ۳۴۳.
- آیا می دانی چه می گویند این گنجشک ها نزد طلوع آفتاب؛ ۵۶.
- از برای او نود و نه اسم است کسی که؛ ۴۰۰.
- از جمله واجبات بر هر مؤمن است هرگاه بوده باشد؛ ۱۱۵.

- اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فرا؛ ۶۵
- پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده؛ ۶۶.
- اگر کسی از شما بگریزد از روزی خود؛ ۱۳۰.
- ترک مکن غسل روز جمعه را به درستی که؛ ۱۱۲.
- بود رسول خدا ﷺ در مجلس خود و نزد آن حضرت؛ ۶۷.
- جمعه به این جهت جمعه شد برای اینکه خداوند جمع کرد؛ ۳۹.
- به جای انفضوا، انصرفوا الیها است؛ ۱۲۸.
- چون فریاد کند باز می گوید: یا عالم الخفیات؛ ۵۴.
- و محشور می کند در روز قیامت؛ ۷۲.
- چون نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم فرمود؛ ۴۷.
- به درستی که خداوند عالم مبعوث می باشد؛ ۹۴.
- حضرت عزت گردانید اسم خود را چهار؛ ۳۹۹.
- به درستی که رزق طلب می کند بنده را چنانچه طلب؛ ۱۳۰.
- خدا خلق اشیاء را به مشیت کرده است؛ ۳۷۸.
- به درستی که رسول کسیست که بر او ظاهر شود؛ ۶۰.
- خدا را صد جزء رحمت است یک جزء آن را؛ ۴۵.
- به درستی که روز جمعه سید روزهاست؛ ۴۰، ۴۱.
- خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است؛ ۲۸۷.
- به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است؛ ۴۲.
- داخل شد رسول خدا ﷺ بر ما و فاطمه ﷺ نشسته بود؛ ۱۳۴.
- در آیه فانتشروا... نیست مراد آن؛ ۱۱۸.
- پروردگار تعالی شأنه آفرید ماهها را و خلق کرد حزیران؛ ۳۴۳.
- در اصلااب امت من مردان و زنان باشند که بی حساب؛ ۶۵.

- در روز قیامت این قدر خداوند  
گنه کاران؛ ۴۵.
- درهمی که رد کند بنده به سوی خصم  
خود؛ ۹۴.
- رزق خودش طلب می کند بنده را  
چنانچه؛ ۱۳۰.
- رسول خدا ﷺ نماز می کرد با مردم روز  
جمعه؛ ۱۲۹.
- رسول خدا یهودان را فرمود: به حق آن؛  
۸۸.
- رها کن حرص را و طمع مکن زندگانی  
دنیا را؛ ۱۳۱.
- زهد در دنیا سه حرف است: ز ا و ه ا و  
دال؛ ۱۳۲.
- سؤال کردم از ابا عبدالله ﷺ از قول  
خداوند؛ ۶۱.
- شب جمعه روشن است و روز آن اظهر  
است؛ ۴۲.
- شستن سر به خطمی روز جمعه امان  
است؛ ۱۱۲.
- فرمود رسول خدا ﷺ کسی که بخواند  
دریابد فضیلت روز؛ ۱۲۴.
- فرمود رسول خدا ﷺ کسی که صلوات  
بفرستد؛ ۱۱۳.
- قافله ای آمد در مدینه و ما با  
رسول الله ﷺ نماز؛ ۱۲۸.
- کسی که بخواند سوره جمعه را عطا  
می کند؛ ۱۱۵.
- کسی که بردارد کاغذی را از زمین که در؛  
۴۷.
- کسی که بزند شارب خود را و بگیرد؛  
۱۱۲.
- کسی که بگوید در وقت داخل شدن به  
بازار؛ ۱۱۹.
- کسی که بمیرد بدون توبه از رد مظالم؛  
۹۵.
- کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا  
شب؛ ۱۲۳.
- کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم  
عباد را به سوی؛ ۹۴.
- کسی که مجامعت کند با زنان روز جمعه؛  
۱۱۲.
- کسی که یاد کند خدا را از روی اخلاص؛  
۱۱۹.
- گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر؛  
۱۱۲.

- گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما؛  
۱۱۵.
- مجامعت با زنان در وقتی که ماه در برج؛  
۳۵۳.
- مذکور شد برای ما که به درستی که  
مردی از انصار فوت شد؛ ۹۳.
- من حاکم بوده‌ام از زمان حجاج تا به  
حال و حکومت از من زایل؛ ۹۳.
- می‌خوانی بر آب باران نیشان؛ ۳۴۸.
- می‌خواهید که تعلیم کنم به شما دعائی را  
که؛ ۳۴۳.
- می‌شد روز جمعه‌ای و نبود از برای  
رسول خدا؛ ۱۱۲.
- نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه  
است؛ ۱۱۸.
- نیست چیزی که عبادت کرده شود  
خداوند به آن؛ ۱۱۳.
- و اما روزی که مریم مادر عیسی حامله  
شد؛ ۴۲.
- هر کسی می‌رسد به آنچه از او فرار  
می‌کند؛ ۹۷.
- هر که آرزومند بهشت باشد می‌شتابد به  
سوی؛ ۱۳۲.
- هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم  
و عدوان ورد نکند؛ ۹۳.
- هر که در وقت شارب زدن و ناخن  
چیدن؛ ۱۱۰.
- هر که راضی کند از خود خصم خود را؛ ۹۴.
- هرگاه آمد نزد مؤمن عزرائیل برای قبض  
روح او؛ ۸۵.
- هرگاه بشود شب پنجشنبه و شب جمعه؛  
۱۱۳.
- هرگاه رضا باشد خداوند از بنده‌ای  
فرماید؛ ۸۴.
- هرگاه کردی نماز عصر روز جمعه را؛  
۱۱۴.
- یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس  
بگو؛ ۴۶.
- یا احمد! بمان در دنیا آنقدر که خواهی؛  
۱۳۱.

## معصومان و پیامبران ﷺ

رسول الله ﷺ: ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۸	۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵
حضرت علی علیه السلام: ۳۱، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۹	۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۷	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۴	۹۵، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۴۹	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
۲۹۴، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۴۶	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۷۳	۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۳۱
۳۷۴، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹	۲۳۹، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۷
۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۰، ۴۵۱	۲۹۴، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶
۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۳۳	۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۹
حضرت زهرا علیه السلام: ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۷۴	۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۷
۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۵	۴۰۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰
۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۶	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۷
امام حسن علیه السلام: ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۱۰۶	۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۵
۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۶	۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۵
امام حسین علیه السلام: ۲۵، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۴۹	۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۰
۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۵۱۳، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲



- ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۵، امام هادی علیه السلام: ۷۸، ۴۷۵.
- ۱۲۶، ۱۳۵، ۳۳۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۴، امام حسن عسکری علیه السلام: ۷۸، ۴۶۳.
- ۴۷۶، ۵۰۴، ۴۷۵.
- ۸۷، ۷۸، ۱۷، امام زین العابدین علیه السلام: ۱۸، ۲۲، ۷۸، ۳۲۸.
- ۴۹۶، ۲۷۲، انبیاء علیهم السلام: ۱۲۴، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۷۶.
- ۴۸۳، امام محمد باقر علیه السلام: ۵۶، ۶۶، ۷۸، ۱۱۰.
- ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۲۳، انتم علیهم السلام ← اهل بیت علیهم السلام.
- ۴۳۹، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۲۴، اهل بیت علیهم السلام: ۱۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲.
- ۹۱، ۸۵، ۸۴، ۷۸، ۱۷، امام صادق علیه السلام: ۳۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۱.
- ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۸۴، ۲۱۷.
- ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۳۳.
- ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹.
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۹، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۳.
- ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۴۳۵، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۰.
- ۲۷۱، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۲۴، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۹.
- ۳۳۱، ۳۲۸، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۷۴، ۲۷۲، ۴۸۳، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۹۹، ۵۰۳.
- ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۲۵.
- ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۴۲، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۸۷، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵.
- ۲۳۳، ۱۶۶، ۷۸، ۷۱، ۴۲، امام کاظم علیه السلام: ۴۷، ۱۰۶، ۱۳۲، ۳۹۷.
- ۴۷۴، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۳۸، حضرت نوح علیه السلام: ۱۰۶، ۱۲۶.
- ۱۱۵، ۱۱۳، ۷۸، ۴۰، امام رضا علیه السلام: ۴۷، ۴۸، ۷۸، ۱۲۶.
- ۴۵۰، ۴۰۰، ۳۵۳، ۳۲۸، ۱۹۴، ۱۱۹، حضرت موسی علیه السلام: ۷۸، ۱۰۶، ۱۲۶.
- ۵۰۰، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۵۱، ۴۹۶، ۳۴۳.
- ۴۷۴، ۴۰۸، ۷۸، امام جواد علیه السلام: ۴۵، ۷۰، ۱۰۶.

سید الشهداء <small>علیه السلام</small> ← امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴.
آل محمد <small>علیهم السلام</small> ← ائمه <small>علیهم السلام</small>	حضرت اسمعیل <small>علیه السلام</small> : ۷۸، ۹۴.
آل اطهار <small>علیهم السلام</small> ← ائمه <small>علیهم السلام</small>	حضرت هود <small>علیه السلام</small> : ۳۶۵.
مرتضی <small>علیه السلام</small> ← حضرت علی <small>علیه السلام</small>	حضرت صالح <small>علیه السلام</small> : ۳۶۵.
امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> ← حضرت علی <small>علیه السلام</small>	حضرت ادریس <small>علیه السلام</small> : ۳۴۲.
حیدر ← حضرت علی <small>علیه السلام</small>	حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small> : ۴۷، ۴۸، ۵۵.
ابن عمه ← حضرت علی <small>علیه السلام</small>	حضرت داود <small>علیه السلام</small> : ۶۱، ۱۳۳، ۱۳۴.
صدیق طاهر <small>علیه السلام</small> ← حضرت زهر <small>علیه السلام</small>	حضرت یعقوب <small>علیه السلام</small> : ۷۸، ۱۳۳، ۱۳۴.
فرزند فاطمه زهرا <small>علیه السلام</small> ← امام حسین <small>علیه السلام</small>	حضرت یوسف <small>علیه السلام</small> : ۱۰۵، ۱۲۶.
ابو عبدالله <small>علیه السلام</small> ← امام صادق <small>علیه السلام</small>	حضرت الیاس <small>علیه السلام</small> : ۱۰۷.
القائم <small>علیه السلام</small> ← امام زمان <small>علیه السلام</small>	حضرت لوط <small>علیه السلام</small> : ۱۰۷.
موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ← امام کاظم <small>علیه السلام</small>	ملانکه: ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۴.
ابی الحسن ← امام کاظم <small>علیه السلام</small>	۸۵، ۱۱۲، ۱۱۳.
حضرت مسیح <small>علیه السلام</small> ← حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>	جبرئیل: ۴۲، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۱۲۳، ۱۲۵.
پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۳۱، ۳۱۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶.
عیسی بن مریم <small>علیه السلام</small> ← حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>	۳۴۷، ۳۴۸، ۴۰۱.
ابو جعفر <small>علیه السلام</small> ← امام محمد باقر <small>علیه السلام</small>	میکائیل: ۱۲۵، ۴۰۱.
حجج <small>علیهم السلام</small> ← ائمه <small>علیهم السلام</small>	اسرافیل: ۴۰۱.
خاتم رسل ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	عزرائیل: ۸۵، ۴۰۱.
اسد الله الغالب ← حضرت علی <small>علیه السلام</small>	خاتم انبیاء ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
عترت <small>علیهم السلام</small> ← ائمه <small>علیهم السلام</small>	ابی القاسم محمد ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
	نبی ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
	محمد ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
	سید المرسلین ← رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>

## اشخاص

- آقا میرزا محمد علی کاتب؛ ۳۵۵.  
 آهنی، غلامحسین؛ ۴۲۵.  
 آیت الله بهجت؛ ۱۴۲.  
 آیت الله خوئی؛ ۱۴۳، ۲۲۶.  
 آیت الله سبحانی، شیخ جعفر؛ ۲۲۶، ۲۸۰، ۲۸۴.  
 آیت الله سیستانی؛ ۱۴۳.  
 آیت الله شبیری زنجانی، سید موسی؛ ۲۸۱.  
 آیت الله، مصباح یزدی، محمد تقی؛ ۳۵۷.  
 آیت الله مظاہری؛ ۱۸.  
 آیت الله مکارم شیرازی، ناصر؛ ۲۸۴.  
 ابان بن تغلب؛ ۱۸۸، ۲۱۶.  
 ابراهیم بن عباس؛ ۵۳۳.  
 ابراهیم بن عمر؛ ۲۵۶.  
 ابراهیم بن مسلم بن عقیل؛ ۴۵۱.  
 ابردهی، صفی ابن محمود؛ ۵۰۳.  
 ابن ابی اسحاق؛ ۳۲۳.  
 ابن ابی جمهور احسائی؛ ۲۲۶.  
 ابن ابی حمزه ع علی بن ابی حمزه.
- ﴿الف، ب، پ، ت﴾  
 آخوندی، محمد؛ ۴۲۶.  
 آرانی، مهدی بن محمد باقر؛ ۴۷۶.  
 آرنودی، علی بن محمد؛ ۴۴۱.  
 آزاد کشمیری، محمد علی؛ ۲۸۴.  
 آشتیانی، سید جلال الدین؛ ۳۶۴، ۳۶۶، ۴۲۵.  
 آشیخ رضا قلی رحیمی؛ ۴۳۹.  
 آصف الدوله؛ ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶.  
 آغا بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.  
 آقا بزرگ تهرانی؛ ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۵، ۴۲۶.  
 آقا جان (فرزند شیخ بهایی)؛ ۴۴۰.  
 آقا رضی؛ ۴۴۰.  
 آقا علی (استاد حوزه سپهسالار)؛ ۳۶۳.

ابن ابی عقیل؛ ۱۵۵، ۲۲۰، ۲۲۱.	ابن زیاد؛ ۶۹.
ابن ابی عمیر؛ ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۳۸.	ابن سیده؛ ۳۳۱.
ابن اثیر؛ ۱۳۹، ۳۳۱.	ابن شاذان؛ ۱۳۸.
ابن ادریس؛ ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹.	ابن شهر آشوب؛ ۱۳۹.
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶.	ابن عامر بن دمشق شامی، عبدالله بن عامر
۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸.	ابن عباس؛ ۶۷، ۴۵۷.
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳.	ابن عقیل؛ ۵۳۶.
۲۲۶، ۲۸۱، ۴۵۰.	ابن فضال؛ ۱۸۸.
ابن ام مکتوم؛ ۲۷۸.	ابن فهد حلی؛ ۱۷۵، ۲۲۸، ۲۸۴، ۳۹۸.
ابن براج؛ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶.	۵۰۸، ۴۸۹.
۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۱.	ابن قولویه قمی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه؛ ۴۸۷.
۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۸۴.	ابن کثیر؛ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۴.
ابن بکیر؛ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۴.	ابن کثیر؛ ۳۰۸، ۳۲۶.
ابن جزری؛ ۲۹۸.	ابن مالک؛ ۵۲۴.
ابن جماز؛ ۳۲۷.	ابن محبوب؛ ۶۰، ۲۷۱.
ابن جنید؛ ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴.	ابن ملجم مرادی؛ ۴۹.
۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۱.	ابن منظور؛ ۲۸۳، ۳۳۰.
ابن حاجب؛ ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۷۹، ۵۳۴.	ابن ناظم؛ ۵۳۶.
ابن حمزة طوسی؛ ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶.	ابوالحسن علاءالدین علی بن ابی حزم
۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۸۵.	قرشی متطبب (معروف به ابن نفیس)؛ ۵۲۶.
ابن حنبل؛ ۲۵۰.	ابن ذروان؛ ۳۲۷.
ابن ذکوان بن ذکوان	ابوالحسن علی بن محمد بن سیار؛ ۴۶۴.
ابن زهره حلبی؛ ۱۸۰، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۸۲.	ابو الصباح کنانی؛ ۲۷۱.

- ابو الصلاح حلبی؛ ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶.  
 ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۲.  
 احمد بن احید؛ ۳۴۶.  
 احمد بن عبدون؛ ۴۴۷.  
 ابو العباس؛ ۱۶۸، ۱۷۰.  
 ابو الفتوح؛ ۳۴۶.  
 ابو بصیر؛ ۴۰، ۹۱، ۹۳، ۱۶۶، ۲۲۴، ۳۵۰.  
 اردبیلی، جمال الدین محمد بن عبد الغنی؛ ۵۱۴.  
 ابوبکر؛ ۷۲.  
 ابوجهل؛ ۶۳.  
 ابو جیران؛ ۲۱۱.  
 ابو حارث؛ ۳۲۷.  
 ابو حنیفه؛ ۱۶۰.  
 ابو حیان؛ ۲۹۶، ۳۲۲.  
 ابو شامة عبدالرحمن بن اسماعیل؛ ۳۲۹.  
 ابو عبیده حذاء؛ ۲۲۴.  
 ابو علی؛ ۱۷۶.  
 ابو علی سینا؛ ۴۳۱، ۵۲۶.  
 ابو عمرو بصری؛ ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۷.  
 اسحاق؛ ۳۲۷.  
 اسدالله بن حسن؛ ۴۴۲.  
 اسدالله بن ملا غلامرضا؛ ۵۰۵.  
 اسدی کوفی، ابوبکر شعبه بن عیاش بن سالم؛ ۳۲۶، ۳۲۷.  
 اسدی کوفی، حفص بن سلیم بن مغیره؛ ۳۲۷، ۳۱۸، ۳۰۸.  
 احسانی، احمد بن زین الدین؛ ۴۹۳.



- اسکندر؛ ۳۵۱. امینی، محمد هادی؛ ۱۳۸.
- اشتهاردی، شیخ علی پناه؛ ۲۲۷، ۲۲۵. انباری، ابی طالب؛ ۴۴۷.
- ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۹. انس بن مالک؛ ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۷۲، ۱۲۳.
- اشکوری، سید احمد؛ ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۷۹. انصاری الموتی، بدیع الزمان بن مرتضی؛ ۴۴۳.
- ۳۳۰، ۲۸۳. اشکوری، سید جعفر؛ ۲۸۱.
- اشکوری، سید صادق؛ ۴۲۷. اصبح بن نباته؛ ۴۲.
- اصفهانی، سلطان محمد بن رفیع الدین محمد؛ ۴۵۸. اوحدی، تقی؛ ۳۶۱.
- ۲۴۰، ۲۴۲. باقری بیدهندی، ناصر؛ ۲۸۰، ۲۸۲. اوزاعی؛ ۲۵۰.
۴۴۲. باقری سیانی، مهدی؛ ۲۸۲.
- اصفهانی، محمد؛ ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۶. بحرانی، احمد بن علی؛ ۴۵۰.
۴۶۸. جمال الدین احمد بن عبدالله بن بحرانی، جمال الدین احمد بن عبدالله بن متوج؛ ۵۱۱، ۵۱۲.
- اصفهانی، محمد حسین؛ ۴۳۰. بحرانی، علی بن محمد؛ ۴۸۴.
- اصفهانی، میرزا ابوطالب؛ ۵۲۷. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم؛ ۴۷۸، ۵۰۹.
- اعتمادالدوله شاه قلی خان؛ ۳۳۵. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ ۷۳، ۱۳۸.
- اعتمادالدوله، میرزا مهدی؛ ۳۳۴. برخوردار، جعفر اسحاق بن محمد؛ ۴۷۶.
- اعرج، سید عمیدالدین؛ ۱۷۸، ۲۲۷. بردونی، احمد عبدالعلیم؛ ۱۳۸، ۳۳۰.
- اکرمی قزوینی، ضیاء الدین؛ ۵۲۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ ۲۵۶.
- امیر انکیانو؛ ۱۰۲. بروجرودی، سید حسین؛ ۳۲۹.
- امین، حسن؛ ۲۷۹، ۳۲۹. امین عاملی، سید محسن؛ ۲۷۹، ۳۲۹.
- ۳۳۰.

- بروجردی، شیخ عبدالرحیم؛ ۲۲۵، ۲۷۹.  
 برید عجلئ؛ ۲۷۲.  
 بزّی، احمد؛ ۳۲۶.  
 بشروی تونی خراسانی، ملا عبداللہ بن  
 محمد؛ ۵۰۶، ۵۱۱.  
 بصری، حسن؛ ۳۲۳.  
 بطلمیوس؛ ۳۵۱.  
 بغدادی اعرجی، محسن؛ ۲۳۳، ۲۳۹.  
 بلخی، ابونصر عبداللہ بن عباس مذکر؛  
 ۳۴۶.  
 بلعم بن باعوراء؛ ۳۴۳.  
 بنیاد بن باباجان؛ ۵۰۸.  
 بویہی رازی، قطب الدین محمد بن  
 محمد؛ ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵.  
 بہادری، شیخ ابراہیم؛ ۲۲۷، ۲۷۹، ۲۸۲.  
 بہبودی، محمد باقر؛ ۱۳۷، ۲۲۷، ۳۵۷.  
 ۳۵۸.  
 بہرام بیک؛ ۴۴۴.  
 بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبداللہ بن  
 عمر؛ ۹۷، ۴۹۰.  
 پور عصار، رضوان؛ ۲۸۱.  
 پوری، الہ؛ ۲۲.  
 تاج؛ ۴۳۳.  
 تبریزی، قاسم تاجر ابن میرزا  
 محمد جعفر؛ ۵۱۸.  
 تبریزی، ملا محمد حسین ولد ملا شاہ  
 محمد؛ ۳۳۴.  
 تربتی، احمد بن علی اکبر؛ ۲۴۰.  
 تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر؛  
 ۴۳۲، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۵.  
 تفرشی، ملا مراد بن علی خان؛ ۴۸۴.  
 تفنگچی باشی، موسی خان؛ ۳۳۴.  
 تقی؛ ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷.  
 تنکابنی گیلانی، حسین بن ابراہیم؛  
 ۴۹۶.  
 تنکابنی، محمد بن سلیمان؛ ۲۸۰.  
 تنکابنی، میرزا محمد؛ ۳۶۳، ۳۶۴.  
 توپچی باشی، شاہ وردی خان؛ ۳۳۴.  
 تونی، ملا معین؛ ۴۳۲.  
 ﴿ث، ج، ج، ح﴾  
 جابر بن عبداللہ؛ ۱۲۷، ۱۲۸.  
 جابری انصاری، حسن خان؛ ۲۷۹.  
 جابلقی بروجردی، سید علی اصغر بن  
 محمد شفیع؛ ۲۸۲.  
 جابلقی، محمد شفیع بن علی اکبر؛ ۲۸۱.  
 جارودی قطیفی، شیخ عبداللہ بن مبارک  
 بن علی؛ ۴۹۵.

- جحال؛ ۱۹۳، ۱۹۴.
- جرمی، ابراهیم محمد؛ ۳۳۱.
- جزائری، سید نعمت الله؛ ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۷۹.
- جعفر شرف الدین؛ ۳۳۱.
- جمال اشرف حسینی، سید علی؛ ۱۳۹.
- جمشید (پادشاه)؛ ۳۵۱.
- جناب، میر سید علی؛ ۲۸۱.
- جندی معروفی؛ ۴۹۱.
- جوهری، اسماعیل بن حماد؛ ۲۸۲.
- جیلی، محمد علی بن خواجه محمود؛ ۴۷۸.
- چلبی؛ ۴۳۳.
- حائری طباطبایی، سید محمد بن علی مجاهد؛ ۴۲۹، ۵۱۷.
- حاج آقا منیر؛ ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۵۵.
- حافظ رجب برسی؛ ۳۷۳، ۴۲۶.
- حافظ، شمس الدین محمد شیرازی؛ ۶۳، ۷۲، ۹۸، ۳۶۱.
- حافظیان، ابوالفضل؛ ۲۴، ۲۵.
- حبیب آبادی، محمد علی؛ ۲۸۴.
- حبیب بن مظاهر؛ ۴۵۱.
- حجت حسینی نجف آبادی، سید مصطفی؛ ۲۷، ۲۸.
- حجت نجف آبادی، سید حسن بن سید مصطفی؛ ۲۷، ۲۸.
- حجت نجف آبادی، سید محمد علی؛ ۲۷.
- حجت نجف آبادی، سید ناصرالدین؛ ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۴.
- حجتی، حاج محمد اسماعیل؛ ۲۸.
- حجتی، محمد باقر؛ ۳۲۹.
- حجتی، محمد علی بن غلامرضا؛ ۵۱۷.
- حججی نجف آبادی، حاج آقا رضا؛ ۴۷۸.
- حر بن یزید ریاحی؛ ۴۵۱.
- حریری، ابونصر محمد بن احمد بن محمد؛ ۳۴۶.
- حسن بن راشد؛ ۳۵۰.
- حسن بن زیاد؛ ۱۵۰، ۲۲۰، ۲۲۱.
- حسن بن کربلانی ابوطالب؛ ۵۳۰.
- حسونانی، معین الدین محمد بن بدیع الزمان؛ ۴۶۹.
- حسون، شیخ فارس؛ ۲۲۵، ۲۷۹.
- حسون، شیخ محمد؛ ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۸۵.
- حسین بن سعید؛ ۱۹۴.
- حسین بن عبدالله؛ ۴۴۷، ۴۹۷.
- حسین بن کثیر؛ ۱۸۳.

- حسین بن کثیر؛ ۱۸۳.  
حسینی اسفرجانی کرونی، باقر بن محمد تقی؛ ۴۵۳.  
حسینی اصفهانی، ضیاءالدین؛ ۲۸۵، ۴۲۶.  
حسینی امینی، سید محسن؛ ۲۸۳.  
حسینی بادکوی شیروانی، سید کاظم بن محمد؛ ۴۳۸.  
حسینی تفرشی، محمد داود بن محمد مخدوم؛ ۴۶۲.  
حسینی تفرشی، مخدوم؛ ۴۶۲.  
حسینی جرجانی، سید محمد بن شراهنک؛ ۴۶۴.  
حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین؛ ۳۵۸.  
حسینی، جمال الدین محمد؛ ۵۱۵.  
حسینی، رفیع الدین محمد؛ ۵۰۱.  
حسینی، سید محمد بن عظیم؛ ۴۶۸.  
حسینی شهشانی اصفهانی، سید محمد بن عبدالصمد؛ ۴۹۲.  
حسینی، عبدالباقی؛ ۴۴۲.  
حسینی، علی بن محمد صادق؛ ۵۱۸.  
حسینی قائمی، حسین بن سید علی؛ ۲۱، ۴۲۸، ۴۹۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۲۳.  
حسینی قنواتی، محمد حسین بن عبدالله؛ ۴۵۳.  
حسینی کرونی، سید باقر بن عبدالدین؛ ۴۵۳.  
حسینی کرونی نجف آبادی، سید محمد هاشم بن حسین؛ ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۲۵.  
حسینی کوه کمره‌ای، سید عبداللطیف؛ ۲۸۰، ۲۲۵.  
حسینی، محمد علی؛ ۴۴۱.  
حسینی، محمد علی بن محمد مهدی؛ ۵۲۰.  
حسینی مشهدی، سید محمد بن ابوالفضل؛ ۴۷۱.  
حضرت زینب علیها السلام؛ ۸۶، ۱۱۷، ۱۳۶.  
حضرت سکینه علیها السلام؛ ۱۳۵.  
حضرت عباس علیه السلام؛ ۵۷، ۱۰۶، ۱۳۵، ۴۵۱.  
حضرت علی اصغر علیه السلام؛ ۵۸، ۶۹، ۱۱۷، ۵۰۴.  
حضرت علی اکبر علیه السلام؛ ۶۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۴۵۱.  
حضرت قاسم علیه السلام؛ ۷۹، ۸۰، ۱۰۶، ۴۵۱.  
حفص بن غیاث؛ ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۵.

- حکیم، سید محمد تقی؛ ۲۲۷.
- حکیم مؤمن؛ ۳۳۶.
- حلی؛ ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۶۵، ۲۷۲.
- حلی، احمد بن فهد ← ابن فهد حلی
- حلی، یحیی بن سعید؛ ۱۶۳، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۸۰.
- حماد بن عثمان؛ ۲۵۵.
- حماد بن عیسی؛ ۲۵۶، ۴۶۷.
- حمدانی، ابوالحسن ورام بن ابی فراس
- بن حمدان؛ ۴۶۱، ۴۷۱.
- حمزة؛ ۳۱۶، ۳۲۳.
- حیانی، شیخ بکری؛ ۳۳۰.
- «خ، د، ذ، ر»
- خاتون آبادی، محمدباقر بن اسماعیل؛ ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۴۱.
- خاتون آبادی، میر محمد اسماعیل بن
- محمدباقر؛ ۳۳۷.
- خادم، شمس الدین محمد بن بنیاد؛ ۴۶۱.
- خادمی، شیخ اسدالله؛ ۵۱۷.
- خالصی، محمدباقر؛ ۳۳۱.
- خدابنده، سلطان محمد؛ ۵۰۴.
- خداوردی، محمد مسعود؛ ۲۰، ۳۵۹.
- ۳۶۷.
- خراسانی، آقا سید حسین؛ ۲۱، ۴۹۸.
- ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۳.
- خراسانی، سید علی؛ ۲۲۶، ۲۸۰.
- خراسانی، محمدباقر؛ ۳۳۴.
- خراسانی، ملا محمدجعفر بن محمدباقر؛ ۳۳۴.
- خراسانی، ملا محمدهادی بن محمدباقر؛ ۳۳۴.
- خرسان، محمدباقر؛ ۴۲۵.
- خشانی بلخی، ابوبکر محمد بن عبدالله؛ ۳۴۶.
- خطایی؛ ۵۱۳.
- خطیب دمشق؛ ۴۳۲.
- خلاد؛ ۳۲۷.
- خلف بن وردان؛ ۳۰۳، ۳۲۷.
- خلیفه سلطان؛ ۴۴۰.
- خلیل بن احمد؛ ۲۹۸.
- خمینی رحمته الله، سید روح الله؛ ۳۰، ۱۳۸.
- خوارزمی، کمال الدین حسین؛ ۳۸۵، ۴۲۵.
- خوانساری، آقا جمال الدین محمد بن
- حسین؛ ۳۳۴، ۴۵۲، ۴۷۹.
- خوانساری، آقا حسین؛ ۳۳۴، ۴۸۷.
- خوانساری، علی اکبر بن ابراهیم؛ ۲۴۰.



- خوانساری، میرزا سیدعلی؛ ۴۷۸.  
 داود بن ابی یزید؛ ۱۹۳.  
 داود بن سرحان؛ ۱۷۳، ۲۷۱.  
 داود رقی؛ ۶۰.  
 دحیه بن خلیفه کلبی؛ ۱۲۸.  
 درگاهی، حسین؛ ۱۳۸.  
 دسوقی، محمد عبدالوهاب؛ ۳۳۱.  
 دمشقی شامی، عبدالله بن عمر؛ ۳۲۳، ۳۲۶.  
 دهخدا؛ ۳۴۱.  
 دهدار عیانی شیرازی، محمود؛ ۲۰، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۷۴.  
 دهدار، محمد بن محمود؛ ۳۶۰.  
 دیانی، جعفر؛ ۴۶۰.  
 دیلمی، حسن بن محمد؛ ۳۲۹.  
 دیلمی، سلار بن عبدالعزیز؛ ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۸۳.  
 رازی، فخرالدین؛ ۱۳۷، ۴۳۱.  
 راضی، شیخ محمد؛ ۴۸۷.  
 راغب اصفهانی؛ ۱۳۹.  
 راوندی، قطب الدین؛ ۱۳۸.  
 ربانی، عبدالرحیم؛ ۱۳۷.  
 رجائی، سید مهدی؛ ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵.  
 رحیم بن حاجی علی؛ ۵۰۷.  
 رحیمی حاجی آبادی نجف آبادی  
 اصفهانی، محمدرضا؛ ۵۰۵.  
 رستم علی میرزا؛ ۴۷۱.  
 رشتی، محمد حسین؛ ۳۶۵.  
 رشتی، میرزا عبدالرزاق؛ ۳۶۵.  
 رضا شاه؛ ۲۷.  
 رضوی، محمد صالح بن محمد باقر؛ ۳۳۷.  
 رضی؛ ۳۱۷.  
 رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم؛ ۱۳۷.  
 روح؛ ۳۲۷.  
 رومی، اسکندر بن فیلقوس؛ ۳۴۲.  
 ﴿ز، ژ، س، ش﴾  
 زرارة بن اعین؛ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۴۳۹.  
 زفزاف، محمد؛ ۳۳۰.  
 زمخشری، جارالله؛ ۱۳۸، ۵۱۴، ۵۳۰.  
 زنجانی، عزالدین؛ ۵۱۵.  
 زنجانی، محمدعلی بن محمد باقر؛ ۴۷۲.  
 زوزنی؛ ۵۱۳.  
 زهرا بیگم (بنت سید مصطفی حجت  
 نجف آبادی)؛ ۲۸.

- ساره بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.
- سبزواری، شیخ محمد؛ ۱۳۹.
- سجادی، سید احمد؛ ۱۴۴.
- سدیر؛ ۵۳۲.
- سرجامی، ملا عبدالرسول بن محمد اسماعیل؛ ۴۳۳.
- سعد بن طریف؛ ۲۲۳.
- سعدی شیرازی؛ ۱۰۲، ۳۹۶.
- سعید بن یسار؛ ۲۶۷.
- سکونی؛ ۲۲۰، ۲۲۱.
- سلطان العلماء؛ ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۷۸، ۵۲۹.
- سلطان محمود جانی بیک خان؛ ۴۳۲.
- سلمان فارسی؛ ۶۵، ۳۴۴، ۳۴۶.
- سلیمان بن داود؛ ۱۶۵.
- سمرقندی، شمس الدین؛ ۵۳۱.
- سوسی، ابوشعیب؛ ۳۲۶.
- سهل بن زیاد؛ ۴۰، ۶۰.
- سهل ساعدی؛ ۶۵.
- سیبویه؛ ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۵.
- سید بن طاووس، علی بن موسی؛ ۳۰، ۱۳۸، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۰۸.
- سید رضی؛ ۱۳۸، ۱۳۹.
- سید شفتی ← شفتی، سید محمدباقر سید عبدالحسین شرف الدین؛ ۲۴۰.
- سید علی خان؛ ۴۷۹.
- سیوری حلی، مقداد بن عبدالله؛ ۲۸۰، ۴۶۸.
- سیوری، فاضل مقداد بن عبدالله؛ ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۲۵.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر؛ ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۵.
- شاطبی، قاسم بن فیره؛ ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۳۰.
- شافعی؛ ۱۶۰، ۱۶۱.
- شاه بیگم (بنت محمد هاشم نجف آبادی)؛ ۲۸.
- شاه سلطان حسین؛ ۳۱، ۳۳۳.
- شاه عباس دوم؛ ۴۷۳.
- شاه عباس صفوی؛ ۳۱، ۴۳۹.
- شاه نعمت الله ولی؛ ۴۰۲.
- شبهتری، شیخ محمود؛ ۳۶۲.
- شریعت، محمدجواد؛ ۴۲۵.
- شریف زاده، محمدباقر؛ ۱۳۹.
- شریف قزوینی، عبدالوهاب؛ ۲۴۰.
- شریف مرتضی ← سید مرتضی، علم الهدی

- شریفی مدنی، حافظ شریف؛ ۵۲۱.
- شعیری، محمد بن محمد؛ ۱۳۸.
- شفتی، سید ابوالقاسم بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی؛ سید اسدالله؛ ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۲۴۰، ۵۳۲.
- شفتی، سید زین العابدین بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی، سید محمدباقر؛ ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۱.
- شفتی، سید محمدجعفر بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی، سید محمدرضا؛ ۲۴۶.
- شفتی، سید محمدعلی بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی، سید محمد مهدی؛ ۲۰، ۲۳۱، ۲۸۲.
- شفتی، سید محمد مهدی بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی، سید مؤمن بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شفتی، سید هاشم بن محمدباقر؛ ۲۴۱.
- شکری، احمد خالد؛ ۳۳۱.
- شمر؛ ۴۹، ۵۷، ۱۱۶.
- شوشتری، احمد بن محمد؛ ۴۲۹.
- شوشتری، محمدحسن بن محمدکاظم؛ ۴۸۵.
- شهرستانی، سید جواد؛ ۲۲۶، ۲۸۰.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی؛ ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۴۸، ۴۷۸، ۴۹۳.
- شهید ثانی، زین الدین علی بن احمد عاملی شامی؛ ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۱۹.
- شیبانی، سعد بن ایاس؛ ۳۲۶.
- شیبایی، ابوالفضل محمد بن عبدالله؛ ۷۱.
- شیخ الاسلام؛ ۴۳۲.
- شیخ الاسلام، امیر محمد صالح؛ ۳۳۴.
- شیخ الاسلام ملا محمدرضا بن محمدباقر؛ ۳۳۴.
- شیخ الطائفة ← شیخ طوسی
- شیخ بهائی، محمد بن حسین عاملی؛ ۳۰، ۳۱، ۸۲، ۸۳، ۱۳۲، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۵۸، ۵۳۳.
- شیخ جعفر؛ ۴۴۰.

- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن؛ ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۳۳۱، ۲۸۵، ۲۲۹، ۲۲۸، ۳۵۸.
- شیخ زکریا عمیرات؛ ۱۳۷.
- شیخ زین الدین نواده شیخ زین الدین (صاحب شرح لمعه)؛ ۳۳۴.
- شیخ صدوق؛ ۱۷، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۱.
- شیخ طوسی؛ ۲۱، ۴۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۵۷، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۹۲، ۵۰۹، ۵۳۲.
- شیخ علی؛ ۱۴۷، ۱۵۱.
- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب؛ ۴۰، ۶۰، ۹۱، ۹۳، ۱۳۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۳۰.
- ۳۵۷، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۳، ۵۳۵.
- شیخ محمد عبده؛ ۱۳۹.
- شیخ مفید؛ ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۸۴.
- شیرازی، سید صادق؛ ۲۲۶، ۲۸۱.
- شیرازی، شیخ احمد؛ ۳۶۳.
- شیروانی، کمال الدین مسعود؛ ۵۳۱.
- ﴿ص، ض، ط، ظ﴾
- صاحب بن عباد؛ ۴۷۷.
- صادقی، مصطفی؛ ۲۱.
- صالحی، حاج شیخ رضا؛ ۴۴۵.
- صباغ طهرانی، قاسمعلی بن علی اکبر؛ ۴۵۲.
- صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۲۵، ۵۳۱.
- صدر، میرزا باقر؛ ۳۳۴.
- صدری، لیلا؛ ۲۱.
- صفار؛ ۱۹۴.
- صفاقسی، ابراهیم بن محمد؛ ۳۳۰.
- صفوان؛ ۲۶۷.

- صیمری بحرانی، شیخ مفلح؛ ۲۲۶.
- طالقانی، محمد؛ ۴۸۳.
- طاهر احمد زاوی؛ ۱۳۹.
- طاهر بن شیرجان؛ ۵۳۴.
- طباطبائی زواری، محمدعلی؛ ۲۳۶.
- طباطبائی، سید علی؛ ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۳.
- ۲۳۹، ۲۸۱.
- طباطبائی، سید محمد بن سید علی؛ ۲۳۹.
- طباطبایی، محمدسعید بن حسن؛ ۵۰۲.
- طباطبایی، محمدسعید بن محمد؛ ۵۰۱.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۹، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۹۱.
- طبرسی، احمد بن علی؛ ۴۲۵.
- طبسی، محمد علیا بن عبدالکریم؛ ۴۶۵.
- طیب، حاج میرزا محمدعلی؛ ۴۸۵، ۴۹۰.
- طیب، محمد بن محمد؛ ۵۲۵.
- طیب تهرانی، محمدکاظم بن غیاث‌الدین محمد بن هاشم؛ ۳۳۶.
- طریحی، شیخ فخرالدین محمد؛ ۱۳۸، ۲۸۳، ۳۳۰.
- طناحی، محمود محمد؛ ۳۳۱.
- طناحی، محمود محمد؛ ۱۳۹.
- طوسی، خواجه نصیرالدین؛ ۳۰، ۴۳۱، ۴۵۴.
- طه نجف، شیخ مهدی؛ ۲۲۶، ۲۸۰.
- ظل السلطان؛ ۲۶.
- ﴿ع، غ، ف، ق﴾
- عاشور، علی؛ ۴۲۶.
- عاطف کوفی، ابوبکر عاصم بن لهدله بنت ابی نجود
- عامری سبزواری، اسماعیل بن حاجی ابراهیم؛ ۴۴۵.
- عاملی، احمد حبیب قصیر؛ ۱۳۷.
- عاملی، سلیمان بن معتوق؛ ۲۳۹.
- عاملی، سید محمدجواد؛ ۳۳۱.
- عاملی، شیخ حسن بن زین‌الدین؛ ۴۵۳.
- عاملی، محمد بن علی؛ ۴۸۱.
- عبدالرحیم خلخالی؛ ۴۴۰.
- عبدالرزاق خان؛ ۴۵۰.
- عبدالغفار جازی؛ ۱۸۷.
- عبدالله بن الرحمن؛ ۶۰.
- عبدالله بن ذکوان؛ ۳۱۱، ۳۲۶.
- عبدالله بن رحمة بن علی؛ ۴۸۸.
- عبدالله بن سنان؛ ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۷۱.



۲۹۴. عبدالله بن عباس؛ ۷۳.  
 عبدالله بن عمر؛ ۳۴۶.  
 عبدالله بن قدامه؛ ۲۲۸.  
 عبیدالله طویل؛ ۹۱، ۲۲۴.  
 عثمان ملقب به ورش؛ ۳۰۲، ۳۲۶.  
 عراقی، حاج مجتبی؛ ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸.  
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵.  
 عطار، احمد بن عبدالغفور؛ ۲۸۲.  
 عکبری، ابی البقاء عبدالله بن حسین؛  
 ۴۳۴.  
 عکرمه؛ ۴۵.  
 علامه بحر العلوم طباطبائی، سید مهدی؛  
 ۲۳۳، ۲۳۹.  
 علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر؛  
 ۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۸،  
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،  
 ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۳،  
 ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۷۹،  
 ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۳۰،  
 ۴۴۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۲۰.  
 علامه طباطبائی؛ ۵۱، ۵۳.  
 علامه مجلسی؛ ۳۰، ۳۱، ۵۶، ۱۳۷،  
 ۲۷۹، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۷، ۴۲۵، ۴۳۵،  
 ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۰،  
 ۵۱۰.  
 علاء آل جعفر؛ ۱۳۹.  
 علم الهدی، سید مرتضی؛ ۳۰، ۲۷۹.  
 علی بن ابراهیم بن هاشم؛ ۱۹۴، ۴۶۵،  
 ۴۶۷.  
 علی بن ابی حمزه؛ ۹۱، ۱۶۶، ۱۶۷،  
 ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۲۴.  
 علی بن حسن بن رباط؛ ۲۶۷.  
 علی بن محمد؛ ۴۰.  
 علی بن میمون صائغ؛ ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۶،  
 ۱۹۷، ۲۰۲.  
 علی بن یقطین؛ ۳۱.  
 عمار بن یاسر؛ ۲۹، ۳۰.  
 عمر بن خطاب؛ ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۳۴۶.  
 عمرو بن قائد؛ ۳۲۳.  
 عنبر خواجه؛ ۴۶۲.  
 عیسی بن هارون؛ ۳۴۶.  
 عیسی ثقفی؛ ۳۲۳.  
 عیسی ملقب به قالون؛ ۳۲۶.  
 غزالی، ابو حامد محمد بن محمد؛ ۴۹۹.  
 غفاری، علی اکبر؛ ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۷،  
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷، ۴۲۶.  
 غیاث الدین محمد بن خواجه

- رشیدالدین؛ ۵۰۴.
- فاضل آبی؛ ۱۶۵، ۲۲۷.
- فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن حسن؛ ۲۸۲، ۳۳۴.
- فخرالدین عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر؛ ۴۰۶.
- فخرالدین ۶ فخرالمحققین
- فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف حلّی؛ ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶.
- فخرالنساء (بنت عبدالکریم طیبی)؛ ۴۶۵.
- فراهی، ابونصر؛ ۳۴۱.
- فرزدق؛ ۲۷۲.
- فرعون؛ ۱۲۶.
- فریدنی، شیخ عبدالعال بن محمد مقیم؛ ۴۵۵، ۴۵۶.
- فضالة بن ایوب؛ ۱۹۴، ۲۱۶.
- فضل بن شاذان؛ ۴۶۵.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب؛ ۲۸۲، ۳۵۷.
- فیروزنی، محمد باقر بن محمد صالح؛ ۴۲۷، ۴۵۶، ۴۵۷.
- فیض کاشانی، ملا محسن بن مرتضی؛ ۳۰، ۱۵۵، ۲۲۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۱۲، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۵.
- فیضی، آصف بن علی اصغر؛ ۳۵۷.
- فیومی، احمد بن محمد؛ ۳۵۷.
- قائینی نجفی، علی فاضل؛ ۳۲۹.
- قاجار، محمد شاه؛ ۴۳۳.
- قاسم بن یحیی؛ ۳۵۰.
- قاضی عسکر اصفهانی، آقا بزرگ؛ ۲۴۰.
- قاضی، میرزا سید محمد؛ ۳۳۴.
- قاهری، مصطفی؛ ۴۵۲.
- قائینی دشت بیاضی خراسانی، محمد بن محمد افضل؛ ۵۱۷.
- قبیسی، هادی؛ ۲۲۵.
- قدوری، حمد غانم؛ ۳۳۰.
- قرطبی؛ ۳۳۰.
- قزوینی، آقا رضی الدین محمد بن حسن؛ ۵۲۹.
- قزوینی، حاج بابا؛ ۱۳۸.
- قزوینی طالقانی، ملا محسن؛ ۵۲۰.
- قزوینی، عبدالغفور؛ ۴۹۲.
- قزوینی، محمد بن عبدالرحیم؛ ۴۴۲.

﴿ک، گ، ل، م﴾

کاتبی قزوینی، نجم‌الدین عمر بن علی؛

۵۰۴

کارگیا، سلطان محمد؛ ۵۰۲

کاشانی، حسن بن علی؛ ۳۲۸

کاشانی، علاء‌الدین احمد بن عمادالدین

مفضل؛ ۵۱۴

کاشانی، محمدامین؛ ۴۷۶

کاشانی، ملا حبیب‌الله؛ ۲۰، ۲۸۷، ۲۸۸

۲۹۳

کاشانی، ملا عبدالباقی؛ ۲۴۰

کاشغری، حسین بن ابی‌الحسین بن

خلف؛ ۳۴۶

کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر؛ ۲۳۳، ۲۳۸

۲۳۹

کاظمی، جواد؛ ۱۳۹

کاظمی، محمدجعفر بن محمدشفیع؛

۴۵۲

کتابی، محمدباقر؛ ۳۳۶

کدیور، محسن؛ ۴۲۶

کرباسی، محمدابراهیم؛ ۲۳۴، ۲۳۵

۲۳۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵

قزوینی، ملا خلیل بن غازی؛ ۴۷۳

قشمیری، موسی بن جعفر؛ ۴۷۵

قمشه‌ای، محمدرضا؛ ۳۶۲، ۳۶۴

قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن

اسماعیل؛ ۴۶۴

قمی، شیخ عباس؛ ۲۳۷، ۲۸۲، ۲۸۳

قمی، علی بن ابراهیم؛ ۱۳۷، ۴۲۵، ۴۹۲

قمی، علی بن بابویه؛ ۱۶۶، ۲۲۷

قمی، میرزا ابوالقاسم؛ ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

۲۳۸، ۲۳۹

قمی‌نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن

محمد؛ ۵۳۴

قندوزی، سلیمان بن ابراهیم؛ ۱۳۹

قوچانی، شیخ عباس؛ ۲۸۰

قورچی‌باشی، محمدزمان خان؛ ۳۳۴

قوشجی، علاء‌الدین علی بن محمد؛

۴۵۴، ۴۵۵

قهپایه‌ای، آقا میرزا محمودخان؛ ۴۴۵

۴۸۲، ۵۰۳

قهپایه‌ای، حاجی ملا احمد؛ ۴۴۵، ۴۸۲

۵۰۳

قهپایه‌ای، علی اکبر؛ ۴۸۲

قیومی، جواد؛ ۲۸۲

- کرباسی، محمد بن محمد ابراهیم؛ ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۶۳.
- کرجی، محمد مهدی بن کیقباد؛ ۴۷۲.
- کرجی، میرزا حسین بن احمد؛ ۴۲۳.
- کرکی عاملی، نورالدین علی بن عبدالعالی؛ ۴۷۲.
- کرمانی، خواجه عبدالقادر؛ ۵۲۵.
- کرونی، محمد تقی بن نوروز علی؛ ۵۳۶.
- کسانی کوفی، علی؛ ۳۲۳، ۳۲۷.
- کشفی، محمد تقی؛ ۲۸۳.
- کشمیری، محمد شریف؛ ۵۱۰.
- کفعمی؛ ۳۹۹.
- کلباسی، آقا محمد مهدی؛ ۳۶۴، ۳۶۵.
- کلثوم بنت علی؛ ۸۶.
- کنت دو گوینو؛ ۳۶۳.
- کوثرانی، شیخ جعفر؛ ۲۲۶.
- کورانی، شیخ علی؛ ۲۸۳.
- کورکان، ابوسعید؛ ۴۵۵.
- کوفی، ابوبکر عاصم بن لهدله بنت اسی نجد؛ ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷.
- کوفی، ابوجعفر؛ ۳۲۷.
- گرگانی، سید میر شریف علی بن محمد؛ ۴۵۵، ۵۰۴، ۵۲۱.
- گری، عبدالکریم؛ ۲۸۰.
- گلپایگانی، ابوالقاسم بن محمد تقی؛ ۴۷۸.
- گلپایگانی، جلال الدین محمد؛ ۲۱، ۴۲۷، ۴۵۸.
- گلپایگانی، میرزا محمدرضا؛ ۴۷۸.
- گلچین معانی، احمد؛ ۳۶۰، ۴۲۶.
- گلستانه، علیرضا؛ ۵۰۰.
- گیلانی، ملا محراب؛ ۳۶۲، ۳۶۴.
- لاهیجی، محمد جعفر بن محمد صادق؛ ۲۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴.
- ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۴۲۵.
- لاهیجی، محمد کاظم بن محمد جعفر؛ ۳۶۳، ۳۶۵.
- مازندرانی، حسام الدین محمد صالح بن احمد؛ ۴۶۲.
- مازندرانی، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب؛ ۵۳۲، ۵۳۳.
- مازندرانی، محمد بن محمد مهدی؛ ۲۴۰.
- مازنی بصری، ابو عمرو؛ ۳۲۲، ۳۲۶.
- متقی هندی، علی متقی بن حسام الدین؛ ۳۳۰.
- مجتهدی؛ کریم؛ ۳۶۳.
- مجلسی، محمد تقی؛ ۱۴۲، ۲۲۷، ۵۱۰.
- محدث ارموی؛ ۳۵۷.

- محدث، میرهاشم؛ ۲۸۴.
- محقق اردبیلی، احمد بن محمد؛ ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۸۳، ۴۴۱، ۴۶۶.
- محقق ثانی، علی بن حسین کرکی؛ ۳۰، ۳۱، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۸۰، ۴۳۰، ۴۳۱.
- محقق، جواد؛ ۴۴۱.
- محقق حلی؛ ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۶۸، ۵۱۶.
- محقق سبزواری؛ ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۸۱.
- محقق قمی ← قمی، میرزا ابوالقاسم
- محقق کرکی ← محقق ثانی
- محلاتی، عبدالصمد؛ ۵۳۳.
- محمد ابراهیم بن حاجی علیخان؛ ۴۶۳.
- محمد احمد مفلح القضاة؛ ۳۳۱.
- محمد اسماعیل میرزا بن یزدان بخش میرزا؛ ۵۱۸.
- محمد باقر بن عبدالله؛ ۴۳۲.
- محمد باقر بن محمد تقی؛ ۴۶۵.
- محمد باقر بن محمد کاظم؛ ۴۸۳.
- محمد بن احمد بن محمد بن دولت شاه؛ ۵۱۳.
- محمد بن اسحاق بن عمار؛ ۴۳۸.
- محمد بن اسماعیل؛ ۴۶۵.
- محمد بن اسماعیل بن یزید؛ ۱۱۵، ۴۶۵.
- محمد بن جعفر؛ ۳۴۶.
- محمد بن حارث تمیمی؛ ۵۴.
- محمد بن حسن؛ ۶۰، ۱۹۴.
- محمد بن حران؛ ۳۵۲.
- محمد بن سلیمان؛ ۳۲۸.
- محمد بن طلحه؛ ۱۱۱، ۱۱۲.
- محمد بن عبدالخالق بن معروف؛ ۵۰۲.
- محمد بن عیسی بن عبید؛ ۱۹۴.
- محمد بن فرخ (ملا رفیعا)؛ ۴۲۷، ۴۵۷.
- محمد بن محمد بن آجروم؛ ۴۸۸.
- محمد بن مسلم؛ ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۶۴.
- محمد بن مسلم بن عقیل؛ ۴۵۱.
- محمد بن مفضل؛ ۷۱.
- محمد بن یحیی؛ ۱۹۳، ۳۵۰.
- محمد جعفر بن عبدالله؛ ۴۹۰.
- محمد جعفر بن غلام علی؛ ۴۵۵، ۴۸۵.
- محمد جعفر بن محمد صادق بن آخوند ملا محمد مهدی؛ ۵۰۰.
- محمد جعفر بن محمد صفی فارسی
- آبادیه‌ای؛ ۲۴۰، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۵۶.





- مصطفوی، حسن؛ ۳۲۹.
- مطهری، شهید مرتضی؛ ۷۹.
- معاویة بن وهب؛ ۹۱، ۹۳، ۱۹۱، ۱۹۸.
- معمدالدوله منوچهر خان؛ ۳۶۶، ۳۶۷.
- ۳۷۴.
- معرفت، محمد هادی؛ ۳۲۹.
- مغربی، قاضی نعمان؛ ۳۵۷، ۵۳۳.
- مفتاح، محمد حسین؛ ۳۳۵.
- مفضل؛ ۱۱۳.
- ملا رفیعا ← محمد بن فرخ
- ملازاده خطائی؛ ۴۳۲.
- ملا میرزاده؛ ۴۴۰.
- ملک زاده، محمد حسین؛ ۳۳۰.
- منزوی، علی نقی؛ ۴۲۶.
- منصور الفقیه؛ ۵۳۳.
- موحد ابطحی، محمد باقر؛ ۱۳۸.
- موسوی اصفهانی، سید محمد تقی
- (مستجاب الدعوه)؛ ۱۴۱.
- موسوی اصفهانی، محمد حسن بن
- محمد تقی؛ ۱۹، ۱۴۱.
- موسوی بخش، سید مصطفی؛ ۲۱، ۲۰.
- ۲۸۷، ۲۸۹.
- موسوی جزائری، سید طیب؛ ۱۳۷.
- ۴۲۵.
- موسوی چهارسوقی، محمد هاشم بن
- زین العابدین؛ ۴۲۷.
- موسوی خراسان، سید حسن؛ ۱۳۷.
- ۲۲۵، ۲۸۰، ۳۵۷.
- موسوی خراسان، سید محمد مهدی؛
- ۱۳۷، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۸۰.
- موسوی خوانساری، زین العابدین؛
- ۴۵۴، ۴۹۷.
- موسوی خوانساری، محمد باقر بن زین
- العابدین؛ ۲۴۰، ۲۸۱.
- موسوی شهرستانی، مهدی؛ ۲۳۹.
- موسوی عاملی، سید محمد بن علی؛
- ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۸۳، ۲۸۵.
- موسوی کرمانی، سید حسین؛ ۲۲۵.
- ۲۷۹.
- موسوی، محمد جعفر بن محمد باقر؛
- ۴۴۴.
- موسوی، محمد علی بن سید علی؛ ۴۷۸.
- موسوی، محمد علی بن محمد باقر؛ ۴۸۲.
- موسوی، محمد هاشم بن زین العابدین؛
- ۴۵۴.
- موسی بن عمر؛ ۱۹۳.
- مولانا، محمد صادق؛ ۴۴۰.

- مولوی؛ ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۹.
- مهدوی، سید مصلح الدین؛ ۲۴۰، ۲۷۹.
- ۴۲۵، ۲۸۰.
- میرزا داود (متولی مشهد مقدس)؛ ۳۳۴.
- میرزا رفیع الدین محمد؛ ۴۴۰.
- میرزا مهدیخان؛ ۵۱۸.
- میرزا یوسف؛ ۵۱۸.
- میر عبدالباقی؛ ۲۳۴.
- ﴿ن، و، ه، ی﴾
- ناصرالدین شاه؛ ۲۶، ۲۴۱.
- نافع (راوی)؛ ۳۴۶.
- نافع مدنی؛ ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۶.
- نافع ← مدنی نافع
- نجاشی کوفی، احمد بن علی بن احمد؛ ۲۸۱.
- نجف آبادی، سید رکن الدین بن محمد هاشم؛ ۲۸.
- نجف آبادی، شیخ احمد؛ ۴۴۵، ۴۵۴.
- ۴۷۸.
- نجف آبادی، ملا عبدالرحیم بن علیخان؛ ۴۸۰.
- نجف آبادی، ملا محمدباقر بن عبدالرحیم؛ ۴۶۳.
- نجفی، شیخ محمدحسن بن باقر؛ ۲۸۰.
- نجفی، محمد مقیم؛ ۴۸۷.
- نجفی، محمود بن شیخ محمد؛ ۵۲۱.
- نخعی، احمد بن جوعان؛ ۴۸۶.
- نراقی کاشانی، ملا محمد مهدی بن ابی ذر؛ ۲۳۴، ۲۳۹، ۴۵۰.
- نریمانی، سید محمود؛ ۱۹، ۲۱، ۱۴۱.
- ۴۲۷، ۱۴۴.
- نصراللهی، غلامرضا؛ ۲۷۹، ۳۶۵، ۴۲۵.
- نعمتی، محمود؛ ۲۸۲.
- نمازی، حسن بن علی؛ ۳۵۷.
- نمازی شاهرودی، علی؛ ۳۵۷.
- نورالدین محمد کبیر؛ ۴۶۲.
- نور محمدی، محمد جواد؛ ۲۱، ۲۳، ۱۴۱.
- ۴۲۸، ۴۲۷، ۳۳۵، ۳۳۳، ۱۴۴.
- نوروزعلی بن محمدباقر؛ ۵۳۶.
- نوری طبرسی، میرزا حسین؛ ۲۲۸.
- ۲۸۴.
- نوری، ملا علی بن جمشید؛ ۲۰، ۲۳۷.
- ۲۳۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴.
- نووی، محی الدین؛ ۲۲۹.
- نیر، میرزا حبیب الله؛ ۲۳۶.
- نیشابوری، حسن بن محمد؛ ۱۳۷.
- نیشابوری، عطار؛ ۴۰۷.

- واعظ قزوینی، میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله؛ ۴۶۳، ۴۳۸.
- واعظی اراکی، شیخ مرتضی؛ ۲۲۷.
- واقعہ نویس، میرزا ابراهیم؛ ۳۳۴.
- وحید بهبهانی، محمدباقر؛ ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹.
- ورش ← عثمان ملقب به ورش وزیر، غیاث الدین امیر محمد؛ ۵۰۱.
- وفا زواره‌ای، میرزا محمدعلی؛ ۲۸۳.
- وهب؛ ۴۵۱.
- وهب بن حفص؛ ۱۶۷، ۱۷۲.
- هاجر (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام)؛ ۷۸.
- هاشم بن ابی سلمه؛ ۳۲۷.
- هشام بن ذکوان؛ ۳۲۶.
- هشیار، میر محمدباقر؛ ۴۷۱.
- هما شیرازی، رضا قلیخان؛ ۲۴۴.
- همایی؛ ۳۶۲، ۳۸۹.
- همزه کوفی؛ ۳۰۳، ۳۲۷.
- یحیی یزیدی مکنی به ابو عمر دوری؛ ۳۲۶.
- یزدی حائری، حسن بن محمدعلی؛ ۵۱۷.
- یزدی، حاج آقا حسین؛ ۲۲۷، ۲۸۳، ۲۸۵.
- یزید؛ ۵۷، ۸۶، ۱۱۷.
- یعقوب؛ ۳۲۳، ۳۲۷.
- یوسفی، شیخ هادی؛ ۲۲۵، ۲۷۹.
- یونس بن عبدالرحمن؛ ۱۹۴، ۴۳۰.

## كتابها

- احياء علوم الدين؛ ٤٩٩.  
 ارشاد الازهان؛ ١٤٧، ١٤٨، ١٩٩، ٢١٣.  
 ٢٢٥، ٢٦٢، ٢٧٩، ٥٢٠، ٥٢١.  
 ارشاد الجعفرية؛ ٢٩٤.  
 ارشاد ← فقه جعفرى  
 استجابات دعا (آداب دعا)؛ ٣٣٥.  
 اصلاح العمل؛ ٥١٧.  
 اعجاز القرآن؛ ١٤١.  
 اعلام اصفهان؛ ٢٣٢، ٢٧٩، ٣٦٥، ٤٢٥.  
 اعلام الدين؛ ٣٢٩.  
 اعلام الفقهاء؛ ٢٥، ٣٨.  
 اعيان الشيعة؛ ٢٣٢، ٢٧٩، ٣٢٩.  
 اقامة الحدود فى زمن الغيبة؛ ٢٤٢.  
 اكمال الاصلاح (ترجمه اصلاح العمل)؛  
 ٥١٧.  
 الفيه؛ ٥٣٦.  
 امالى شيخ صدوق؛ ١٧، ١٣٧، ٢٢٤.  
 ٣٧٤، ٤٢٥، ٤٩١.
- ﴿الف، ب، پ، ت﴾  
 آب نيسان و قمر در عقرب؛ ٢٠، ٣٣٣.  
 ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧.  
 آثار الاصفى؛ ١٩، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٣٢.  
 ٣٩.  
 آثار علوى؛ ٣٣٥.  
 آثار ملى اصفهان؛ ٢٤، ١٣٧.  
 آداب البحث؛ ٥٣١.  
 آداب الشيعة و اخلاق الائمه؛ ٤٩٩.  
 آداب المطالعة؛ ٥١٠.  
 آداب طلب مسائل؛ ٣٣٥.  
 ابراز المعانى من حرز الأمانى؛ ٢٩٨،  
 ٣٢٩.  
 ابواب الجنان؛ ٤٣٨، ٤٦٣.  
 اجوبة المسائل المهنية؛ ٢٧٩.  
 اجوبة المسائل ملا رشيد؛ ٤٩٦.  
 اجوبة مسائل الشيخ عبدالله القطيفى؛  
 ٤٩٥.



- اناجيل اربعة (ترجمه): ٣٣٧، ٣٣٥.  
 انجيل: ٧٦، ٧٧.  
 أنوار التنزيل و اسرار التأويل: ٤٩٠  
 انوار النعمانية في معرفة النشأة الانسانية: ١٠٢، ١٠٣.  
 انيس العابدين: ٥٢٥.  
 ايضاح الفوائد: ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٧.  
 ٢٠٣، ٢١٤، ٢٢٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٨.  
 ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٤.  
 بحار الانوار: ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٨٤، ٨٨، ٩٢.  
 ١١٨، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٧، ٢٧٩، ٢٩٣.  
 ٢٩٤، ٣١٠، ٣٢٩، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٧.  
 ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٨٤، ٣٩١.  
 ٤١٧، ٤٢٥، ٤٣٥، ٤٩١.  
 بغية الراغبين: ٢٣٢، ٢٤١.  
 بغية الطالب: ٢٣٢.  
 البهجة المرضية في شرح الألفية: ٥٢٤.  
 ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٣٥.  
 بياض: ٣٣٥.  
 البيان: ١٤٢، ١٩٥، ١٩٦، ٢٢١، ٢٢٢.  
 ٢٢٣.  
 بيان المفاخر: ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٣٩.  
 ٢٤٠، ٢٧٩.  
 تاريخ اصفهان: ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٧٩.  
 تبصرة المتعلمين: ١٨١، ٢٢٥، ٢٦٣.  
 ٢٧٩.  
 تبصير الرحمن و تيسير المنان: ٤٤٦.  
 التبيان في اعراب القرآن: ٤٣٤.  
 التبيان في تفسير القرآن: ١٣٧، ٣٢٣.  
 تجريد العقائد: ٤٥٤.  
 تجويد قرآن كريم: ٣٠٣، ٣٢٩.  
 تحرير الاحكام: ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٩.  
 ٢٦٢، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٩.  
 تحرير القواعد المنطقية في شرح  
 الشمسية: ٥٠٤، ٥٠٥.  
 تحفة الابرار الملتقط من آثار الأئمة  
 الاطهار: ٢٤١.  
 تحفة الزائر: ٤٧٤.  
 تحفة الشريعة للوصول الى الوسيلة: ٢٥.  
 ٣٤.  
 التحقيق في كلمات القرآن: ٢٩٩، ٣٢٩.  
 تذكرة اولي الالباب: ٣٣٦.

- تذکرۃ العلماء؛ ۲۳۲، ۲۸۰.
- تذکرۃ الفقهاء؛ ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۸۰.
- تذکرۃ القبور؛ ۲۳۲، ۲۸۰.
- تراجم الرجال؛ ۴۵۶.
- التصريف؛ ۵۱۵.
- تعقیبات نمازها (آداب نماز)؛ ۳۳۵.
- تعليق بر صراط النجاة؛ ۱۴۳.
- التعليقة السجادية؛ ۴۸۴.
- تعیین اول سال شرعی و روز نوروز؛ ۳۳۵، ۳۳۷.
- تفسير الميزان؛ ۵۱، ۵۳.
- تفسير امام حسن عسكري عليه السلام؛ ۴۶۳.
- تفسير بيضاوى ← انوار التنزيل و اسرار التأويل
- تفسير جوامع الجامع؛ ۶۵، ۷۰، ۸۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۷، ۳۲۹.
- تفسير رازى؛ ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۸۸، ۱۳۷.
- تفسير صراط المستقيم؛ ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۹.
- تفسير غرائب القرآن؛ ۴۷، ۴۸، ۱۳۷.
- تفسير قمى؛ ۱۲۸، ۱۳۷، ۴۲۵، ۴۹۲.
- تكملة امل الامل؛ ۲۳۲.
- تلخيص المرام؛ ۱۸۱، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۸۰.
- تلخيص المفتاح؛ ۴۳۲.
- التمهيد القواعد الاصولية و العربية؛ ۵۱۹.
- التمهيد فى علوم القرآن؛ ۲۹۹، ۳۲۹.
- التنقيح الرائع لمختصر الشرايع؛ ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۲۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۰، ۴۶۸.
- توبه؛ ۳۳۵.
- توجيهات علماء فى حديث الطينة؛ ۴۹۵.
- توحيد صدوق؛ ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۹۱.
- تورات؛ ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۸.
- تهذيب الاحكام؛ ۲۱، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۰، ۳۵۷، ۴۴۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۶، ۵۰۹.

- حاشية الروضة البهية؛ ٤٧٩.
- حاشية تحرير القواعد المنطقية في شرح  
الشمسية؛ ٥٠٤.
- الحاشية على اصول معالم الدين؛ ٢٤٣.
- الحاشية على الفهرست؛ ٣٤٢.
- الحاشية على الكافي؛ ٢٤٣.
- الحاشية على الوافي؛ ٢٤٣.
- الحاشية على تهذيب الوصول؛ ٢٤٣.
- الحاشية على خلاصة الاقوال؛ ٢٤٣.
- الحاشية على رجال الطوسي؛ ٢٤٣.
- الإحتجاج على أهل اللجاج؛ ٤٠٥، ٤٦، ٤٠٥.
- ٤٩١، ٤٢٥.
- الحدائق الناضرة في احكام العترة  
الطاهرة؛ ٥٠٩.
- الحديث في الوسائل؛ ٢٦٣.
- حرز الأمانى ووجه التهانى؛ ٢٩٨، ٢٩٩،  
٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٢٧، ٣٣٠.
- حرمة محارم الموطوء على الواطى؛ ١٩،  
٢٣١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٩.
- حقيقة النيروز كما فى الاحاديث  
(نوروزنامه)؛ ٣٣٥.
- «ث.ج.ج.ح»
- نواب الاعمال؛ ١١٣، ١١٥، ١٣٧، ٢٢٤،  
٢٥٦، ٢٨٠.
- جامع الاخبار؛ ٧١، ٧٢، ١٣٨.
- جامع الفوائد؛ ٣٦٠.
- جامع المقاصد فى شرح القواعد؛ ٢٠٩،  
٢٥٢، ٢٥٤، ٢٧٥، ٢٨٠، ٤٣٠، ٤٧٢.
- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)؛  
٦٥، ١٣٨، ٢٩٩، ٣٣٠.
- الجامع للشرائع؛ ١٦٣، ١٦٤، ٢٢٦، ٢٤٩،  
٢٥١، ٢٥٢، ٢٦٣، ٢٨٠.
- جواب المسألتين من حسين بن  
عبدالقاهر؛ ٤٩٥.
- جواهر الاسرار؛ ٣٨٥، ٤٢٥.
- جواهر الكلام؛ ٢٨٠.
- حاشيه بر حاشية دوانى بر تهذيب  
المنطق تفتازانى؛ ٣٦٥.
- حاشيه بر حاشية لوامع الاسرار در شرح  
مطالع الانوار؛ ٣٦٥.
- حاشيه بر شرح جديد تجريد؛ ٣٦٥.
- حاشية البهجة المرضية؛ ٥٢٧.

- حکمة العرشية؛ ۳۶۲، ۴۲۵.
- حل مشكلات الاشارات و التنبيهات؛ ۴۳۱.
- الحلية اللامعة للبهجة المرضية؛ ۲۴۳.
- حياة المحقق الكرکی و آثاره؛ ۲۸۰.
- «خ، د، ذ، ر»
- الخرائج و الجرائح؛ ۵۴، ۱۳۸.
- خصائص الائمة؛ ۴۹، ۱۳۸.
- الخصال؛ ۴۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۸.
- ۲۱۷، ۲۲۴، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۵۷.
- الخلاص؛ ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷.
- ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۱۷.
- ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۸۰.
- دانشکده پزشکی تهران؛ ۵۲۷.
- دانشمندان و بزرگان اصفهان؛ ۲۳۲.
- ۲۸۰.
- الدراسات الصوتية عند العلماء التجويد؛ ۲۹۸، ۳۳۰.
- الدروس؛ ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۸۱.
- دعائم الاسلام؛ ۳۴۹، ۳۵۷.
- ديوان اشعار خاقاني؛ ۱۲۱.
- ديوان الفرزدق؛ ۲۷۲.
- ديوان شمس؛ ۱۰۱.
- ديوان قدریه؛ ۲۷.
- ديوان هما؛ ۲۴۴.
- ذخيرة المعاد؛ ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۸۱، ۵۱۳.
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ۲۴۵، ۲۸۱.
- ۳۶۳، ۴۲۵، ۴۶۴، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۴.
- ذكرى الشيعة؛ ۲۸۱.
- الاربعون حديثا (للمجلسي)؛ ۵۰۰.
- رجال اصفهان؛ ۳۳۶.
- رجال النجاشي؛ ۲۸۱.
- الرجال (مشاركات و مشتبهات رجال كتاب التهذيب و الاستبصار)؛ ۵۰۹.
- رجال و مشاهير اصفهان؛ ۲۳۲، ۲۸۱.
- رد المظالم؛ ۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲.
- الرد على رسالة تعيين السلام الثالث في النوافل؛ ۲۴۲.
- الرسائل الرجالية؛ ۲۴۳، ۲۸۱.
- رسائل شهيد ثاني؛ ۱۴۲، ۲۲۶.
- رسائل کرکی؛ ۱۴۲، ۲۲۶.
- رسائل ملا محمدباقر خاتون آبادی؛ ۳۳۵.





- روضة المتقين؛ ۵۱۰. ۲۸۱.
- رياض المسائل؛ ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲. سعد السعود؛ ۳۴۲، ۳۵۷.
- ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۵۹. الأسفار الأربعة؛ ۳۷۷، ۴۲۵.
- ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱. سفينة النجاة؛ ۲۱، ۴۲۸، ۵۱۳، ۵۲۲.
۵۱۳. ۵۲۳.
- ريحانة الادب؛ ۲۳۲، ۲۸۱، ۳۶۲. السؤال و الجواب للشتي؛ ۲۴۱، ۲۴۵.
- ﴿ز، ژ، س، ش﴾. ۲۴۶.
- زادالعابدين؛ ۳۴۶. سؤال و جواب عن بعض عقائد الشيخية؛
- زبدة الاصول؛ ۴۴۳. ۲۴۳.
- زبدة البيان في براهين احكام القرآن؛ ۴۴۱، ۴۶۶. الاشارات و التنبيهات؛ ۴۳۱.
- زبور؛ ۷۶، ۷۷. الشافية؛ ۵۳۴.
- الزهرة البارقة لمعرفة احوال المجاز و الحقيقة؛ ۲۴۳. شرائع الاسلام؛ ۱۴۹، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۲.
- الاستبصار؛ ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷. ۲۶۲، ۲۸۱، ۵۱۶.
- السرائر؛ ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲. شرح آداب البحث؛ ۵۳۱.
- ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۴۴۷، ۵۰۹. شرح ابيات دهمار؛ ۲۰، ۳۵۹، ۳۶۵.
- السرائر؛ ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲. شرح الانموذج؛ ۵۱۴.
- ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵. شرح التصريف؛ ۵۱۵.
- ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸. شرح الحكمة العرشية؛ ۳۶۳.
- ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳. شرح الشافية (شرح نظام)؛ ۵۳۴.
- ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۸. الشرح الصغير؛ ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۱.
- شرح الكافي؛ ۴۶۲.

- شرح المشاعر؛ ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٦.  
٤٢٥.  
صراط النجاة؛ ١٤٣.  
الاصلاح وفيه الفوز والفلاح؛ ٤٢٩.  
صوت و لحن در قرائت قرآن كريم؛  
٢٨٨، ٣٣٠.  
صيغ عقود و نكاح و كفاره افطار رمضان  
(ملا محمد باقر خاتون آبادي)؛ ٣٣٥.  
طبقات اعلام الشيعة؛ ٢٣٢، ٢٨٢، ٣٦٠.  
٤٢٦.  
طرائف المقال؛ ٢٨٢.  
﴿ع، غ، ف، ق﴾  
عدة الداعي و نجاح الساعي؛ ٣٩٨.  
٤٨٩، ٥٠٨.  
عدة السفر و عمدة في الحضر (ترجمه)؛  
٣٣٥.  
عشره كامله؛ ٢٨٧، ٢٩٣.  
عقود النكاح و كفارة الافطار؛ ٣٣٥.  
علل الشرايع؛ ٤٩١.  
عوالي اللثالي؛ ١٥٩، ١٦٦، ٢٢٦، ٢٧٦.  
عوامل ملا محسن؛ ٥٢٠.  
عهدنامه مالک اشتر (ترجمه)؛ ٣٣٥.  
عيشة راضية؛ ٤٩٢.  
عيون اخبار الرضا عليه السلام؛ ١١٩، ٢٩٤.  
شرح المشاعر؛ ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٦.  
٤٢٥.  
شرح المفاتيح؛ ٢٥٥، ٢٥٨، ٢٦٤.  
شرح المفصل في صنعة الاعراب؛ ٥٣٠.  
الشرح المفيد؛ ٥٢٠.  
شرح بر شرح رضى بر كافيه؛ ٤٧٩.  
شرح تجريد العقائد؛ ٤٥٤.  
شرح جوابات المسائل؛ ٢٤٢.  
شرح رسالة مشاعر ملا صدرا؛ ٣٦٥.  
شرح شافية ابن الحاجب؛ ٢٩٩، ٣٠٠.  
٣٠٣، ٣١٠، ٣٣٠.  
شرح عجائب القلب؛ ٤٩٩.  
شرح كبرى في المنطق؛ ٥٢١.  
شرح مقدمه آجروميه؛ ٤٨٨.  
الشمسية في القواعد المنطقية؛ ٥٠٤.  
﴿ص، ض، ط، ظ﴾  
الصافي في شرح الكافي؛ ٤٣٣، ٤٣٤.  
٤٧٣.  
الصاح؛ ٢٥٦، ٢٦٠، ٢٨٢، ٤٣٥.  
صحف؛ ٧٦، ٧٧.  
صحف ادريس عليه السلام؛ ٣٤٢.  
صحيح بخارى؛ ٧٣، ١٣٨.  
صحيح مسلم؛ ٧٣.

- ۳۳۰، ۴۷۶، ۴۹۱، ۴۹۷. عیون الحساب (ترجمه)؛ ۳۳۶.
۲۲۷. فقه الرضا (ترجمه)؛ ۳۳۶.
- غایة المرام؛ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۰، ۲۲۶.
- فقه جعفری؛ ۴۴۸.
- فقه للمفتیین؛ ۱۴۳، ۲۲۷.
- غرر الحکم؛ ۱۷.
- غرقاب؛ ۲۳۲، ۲۸۲.
- الغنیة، ۲۴۹، ۲۵۷.
- غنیة النزوع؛ ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۱۷.
- ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۲.
- غیث النفع فی القراءات السبع؛ ۳۰۵.
- ۳۳۰.
- فارس نامه؛ ۳۶۰.
- فرائض و نوافل یومیة (رساله مختصر در بیان)؛ ۳۳۶.
- فراید الکبری؛ ۴۹۷، ۵۰۷.
- فرج المهموم؛ ۳۵۴، ۳۵۷.
- فرهنگ دهخدا؛ ۵۶، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۲، ۳۴۱.
- فرهنگ عمید؛ ۶۳، ۹۴.
- فرهنگ معین؛ ۴۹، ۵۵، ۶۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵.
- الفضائل؛ ۶۷، ۱۳۸.
- فضائل الشیعة؛ ۳۷۴، ۴۲۶.
- فقه الرضا (ترجمه)؛ ۲۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۰۸.
- ۲۲۷.
- فقه الرضا (ترجمه)؛ ۳۳۶.
- فقه جعفری؛ ۴۴۸.
- فقه للمفتیین؛ ۱۴۳، ۲۲۷.
- الفوائد الحکمیة؛ ۴۹۳.
- الفوائد الرضویة؛ ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۲.
- فوائد الکبری ← فراید الکبری
- الفوائد المدنیة؛ ۴۶۹.
- فهرست اخبار مؤلفات الاصحاب؛ ۴۹۱.
- فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی؛ ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۹، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۳.
- ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۹، ۵۳۱.
- فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان؛ ۲۳۹.
- فهرست نسخه های آیت الله مرعشی (عکسی)؛ ۴۹۲.
- فهرست نسخه های خطی حوزه علمیة نجف آباد؛ ۴۲۷.
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی؛ ۲۴، ۲۵، ۲۶.
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲؛ ۵۱۰.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی؛  
۴۹۶.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های  
رشت و همدان؛ ۴۹۷.

فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء؛  
۳۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵،  
۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹،  
۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۴،  
۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰،  
۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳،  
۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶،  
۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵،  
۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵،  
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴.

فهرستواره دنا؛ ۳۶۵.

فهرس مخطوطات المكتبة؛ ۲۴۵، ۲۴۶.  
القاموس المحيط؛ ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۸۲،  
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۷.

القانون؛ ۵۲۶.

قرب الاسناد؛ ۴۹۱.

قصص العلماء؛ ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۶۳.

القضاء و الشهادات للشفتی؛ ۲۴۲.

قواعد الاحکام؛ ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۹،  
۱۷۱، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۲.

۲۶۹، ۲۸۲، ۴۳۰، ۴۸۲، ۴۸۳،  
القواعد و الفوائد؛ ۴۹۳.

«ک، گ، ل، م»

کائنات الجو؛ ۳۳۶.

کاروان هند؛ ۳۶۰، ۴۲۶.

الکافی؛ ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱،  
۶۶، ۸۵، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵،  
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵،  
۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،  
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸،  
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶،  
۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۵۵،  
۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۲،  
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۹،  
۳۵۷، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۳۷،  
۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۹۵، ۴۹۶.  
الکافی فی الفقه؛ ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۵،  
۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۳،  
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۸۲.

کامل الزیارات؛ ۴۸۷.

کبری فی المنطق؛ ۵۲۱.

الکرام البررة؛ ۲۳۲، ۲۳۵.

الکشاف؛ ۳۹، ۱۳۸.

- کشف الرموز؛ ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۲۷.
- کشف الظنون؛ ۴۴۶.
- کشف الفوائد فی فهرس تمهید القواعد؛ ۵۱۹.
- کشف اللثام عن قواعد الاحکام؛ ۲۸۲.
- کشف اليقين؛ ۵۷، ۱۳۸.
- کفاية الاحکام؛ ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰.
- ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۸۳.
- کمال الدين و تمام النعمة؛ ۴۱۶، ۴۲۶.
- کنز العرفان فی تفسیر القرآن؛ ۲۶، ۳۸.
- ۴۳، ۴۸، ۵۴، ۶۰، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۲.
- ۹۰، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۴.
- کنز العمال؛ ۲۸۷، ۳۳۰.
- کنز الفوائد؛ ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۷.
- کنز اللغات؛ ۵۰۲.
- کنز المعارف؛ ۲۶.
- کنوز المعزمین شیخ الرئيس؛ ۳۸۹.
- کنوز النجاح (ترجمه)؛ ۳۳۶.
- الکنى و الاقاب؛ ۲۳۲.
- گلستان سعدی؛ ۵۴، ۱۰۲، ۳۹۰.
- گلشن هوش در جدال گربه و موش؛ ۳۳۶.
- لباب الالقاب؛ ۲۳۲.
- لب النظر فی علم المنطق؛ ۲۸۹.
- لسان الخواص؛ ۵۲۹.
- لسان العرب؛ ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۳۰.
- الألفین الفارق بین الصدق و المین؛ ۴۸۵.
- الالفية؛ ۵۲۴.
- الالفية و النفلية؛ ۱۴۲، ۲۹۴، ۳۲۹.
- اللمعة الدمشقية؛ ۱۴۲، ۲۲۷، ۲۶۳.
- ۲۸۳.
- لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار؛ ۵۰۱.
- لوامع صاحبقرانی؛ ۱۴۳، ۲۲۷.
- اللهوف؛ ۴۴، ۱۳۸.
- لؤلؤ البحرين؛ ۴۷۸.
- مآثر الباقريّة؛ ۲۸۳.
- المبسوط؛ ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶.
- ۱۸۵، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۸۳.
- متعه (ملا محمدباقر خاتون آبادی)؛ ۳۳۶.
- مثنوی معنوی؛ ۱۲۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۱۱.
- مثنوی هفت اورنگ؛ ۳۹۰.
- مجالس شيخ طوسي؛ ۴۹۲.
- المجتنى من الدعاء المجتبى؛ ۵۰۸.
- مجمع البحرين و مطلع النیرين؛ ۳۹، ۷۶.
- ۸۹، ۱۳۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹.
- ۵۰۱، ۳۳۰.



- مجمع البيان؛ ٦٦، ١٣٨، ٣٢٣، ٣٣٠، ٤٣٧، ٤٥٧.
- مجمع الحجج در فقه؛ ٢٦، ٣٨، ١٠٩، ١٣٤.
- مجمع الفائدة و البرهان؛ ١٨٦، ١٨٧.
- ١٩٣، ١٩٩، ٢٢٧، ٢٨٣.
- المجموع؛ ١٦٠، ٢٢٩.
- مجموعه مصنفات حكيم مؤسس آقا  
على مدرس طهراني؛ ٣٦٣، ٤٢٦.
- مجموعة مهمة في التجويد و القراءات و  
الرسم؛ ٣٠٣، ٣٣١.
- المحاسن؛ ٢٩، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٥٦، ٣٥٧.
- المحجة البيضاء؛ ٤٩٩.
- محررق القلوب؛ ٤٥٠.
- محضر الشهود في رد اليهود؛ ٧٩، ١٣٨.
- المختصر النافع؛ ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٧٦، ١٩٨، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٦٢، ٢٨٣، ٤٣٢، ٤٦٨، ٥٠٣، ٥١٢.
- مختلف الشيعة؛ ١٥١، ١٥٦، ١٦٨، ١٧٠.
- ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦.
- ١٩٣، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٣.
- ٢١٧، ٢٢٨، ٢٨٣، ٤٣٠، ٤٤٩.
- المخصص؛ ٢٩٥، ٣٣١.
- مدارك الاحكام؛ ١٩٥، ٢١٩، ٢٢١.
- ٢٢٢، ٢٢٨، ٢٨٣، ٥١٣.
- المراسم؛ ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٧١، ١٧٦.
- ١٧٩، ١٨٤، ١٨٦، ٢٠٠، ٢١٣، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٢٨.
- مزارات اصفهان؛ ٢٣٢.
- مسالك الافهام؛ ١٨٢، ١٨٤، ١٨٨.
- ١٩٠، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١.
- ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢.
- ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢١، ٢٥٢، ٢٥٥.
- ٢٥٩، ٢٦٣، ٢٦٩، ٢٨٣، ٤٨١.
- مسالك الافهام الى آيات الاحكام؛ ٩٩، ١٣٩.
- مستدرک الوسائل؛ ٩٢، ١١٤، ١٢٤.
- ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٨٤.
- مستدرک سفينة البحار؛ ٦٠، ٣٥٣، ٣٥٧.
- مسند احمد؛ ٧٣.
- مشارق انوار اليقين في اسرار  
امير المؤمنين؛ ٣٧٣، ٤٢٦.
- المشاعر؛ ٥٣١.
- مصايب الفقه؛ ٤٢٩.
- المصباح الشارقة في الصلاة؛ ٢٤١.
- مصباح الشريعة؛ ٢٩٥، ٣٣١.
- مصباح المتعبد؛ ٤١، ١٢٤، ١٣٩، ٢٧٢، ٢٨٤.

- المصباح المنیر؛ ۳۴۴، ۳۵۷.
- مصباح کفعمی؛ ۱۷.
- مطالع الانوار فی شرح شرائع الإسلام؛ ۲۳۳، ۲۴۱.
- المعاد؛ ۴۹۶.
- معادن الجواهر؛ ۲۳۶.
- معارج الیقین فی اصول الدین؛ ۸۴، ۱۳۱.
- ۱۳۴، ۱۳۹.
- معارف الرجال؛ ۲۳۲، ۲۸۴.
- معالم الاصول؛ ۴۲۷، ۴۵۳.
- معالم الدین و ملاذ المجتهدین؛ ۴۵۳.
- معالم العلماء؛ ۵۳۲.
- معانی الاخبار؛ ۴۲۶، ۴۹۱.
- المعتبر فی شرح المختصر؛ ۲۲۰، ۲۸۴.
- معتصم الشیعة؛ ۵۲۸.
- معجم علوم القرآن؛ ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۱.
- المغرب للمطرزی، ۲۵۶.
- المغنی لابن قدامة؛ ۱۸۳، ۲۲۸.
- مفاتیح الشرائع؛ ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۲.
- ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۸۴، ۵۲۸.
- مفاتیح المفالیک؛ ۳۶۰.
- مفتاح الشفاء؛ ۳۳۶.
- مفتاح الخزان؛ ۳۶۵.
- مفتاح الکرامه؛ ۲۰۷، ۲۹۴، ۳۳۱.
- مفردات غریب القرآن؛ ۳۹، ۱۳۹.
- المفصل فی صنعة الاعراب؛ ۵۳۰.
- مقدمات فی علم القراءات؛ ۲۹۸، ۳۳۱.
- مقدمه آجرومیه؛ ۴۸۸.
- مقدمة النهریة؛ ۲۴۴.
- المقنع؛ ۱۶۶، ۲۲۸.
- المقنعة؛ ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲.
- ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵.
- ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۸۴.
- مکارم الآثار؛ ۲۳۲، ۲۸۴، ۳۳۶.
- مکارم الاخلاق (ترجمه)؛ ۳۳۶، ۳۴۹.
- مناسک الحج؛ ۲۴۲.
- مناقب آل ابی طالب؛ ۴۹، ۶۶، ۱۳۹.
- منتهی المطلب؛ ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۸۴.
- ۴۳۰.
- منشآت؛ ۵۱۸.
- منطق الطیر؛ ۴۰۷.
- من لا یحضره الفقیه؛ ۴۲، ۸۲، ۱۰۹.
- ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۹۴.
- ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸.
- ۲۲۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۷۵.
- ۴۸۴.
- منهاج البراعة؛ ۶۱.
- منهاج النشر فی القرات العشر؛ ۳۱۹.

- منهاج الهداية: ٥١٨.
- منهج الرشاد في شرح ارشاد الازهان: ٢٤٤.
- نكت النهاية: ٢٦٨، ٢٨٥.
- النموذج في النحو: ٥١٤.
- نوروزنامه (نوروزيه): ٣٣٦.
- النهاية: ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧.
- ١٦٩، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨.
- ١٨٠، ١٩٤، ٢٠٥، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥٠.
- ٢٦١، ٢٨٥، ٥١٣.
- نهاية الاحكام في معرفة الاحكام: ١٠٩.
- ١٣٩، ٢٨٥، ٢٩٤.
- نهاية المرام: ٢٦٣، ٢٨٥.
- النهاية في غريب الحديث: ٣٩، ١٣٩.
- ٢٩٥، ٣٣١.
- النهاية و نكتها: ١٥٠، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦.
- ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٩.
- ٢٢٨.
- نهج البلاغة: ٨٩، ٩٧، ١٣٩.
- الوافي: ٢٨٥، ٤١٧، ٤٢٦، ٤٣٦، ٤٣٩.
- ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٥٦، ٤٦٥، ٤٦٧.
- ٤٧٢، ٥١٢، ٥٣٥.
- الوافية: ٥٠٦، ٥١١.
- الاوزان والمقادير: ٥١٠.
- شرح نفيس: ٥٢٦.
- الموسوعة القرآنية: ٣١٩، ٣٢٠، ٣٣١.
- موسوعة طبقات الفقهاء: ٢٣٢، ٢٨٤.
- موسوعة كلمات الامام حسين عليه السلام: ٤٤.
- ١٣٩.
- مهج الدعوات و منهج العبادات: ٣٤٣.
- ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٥٨.
- المهذب: ١٦٧، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٤.
- ١٨٦، ١٩٤، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٦١.
- ٢٨٤.
- المهذب البارع: ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ٢٢٨.
- ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٨٤.
- ميراث حوزة اصفهان: ٢٧، ١٤١، ١٤٤.
- ﴿ن، و، هـ، ي﴾
- الناسخ والمنسوخ: ٥١١.
- نان و حلوا: ٨٢، ٨٣.
- الانتصار: ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٧٩.
- نجوم السماء: ٢٣٢، ٢٨٤.
- نذر (ملا محمداقر خاتون آبادي): ٣٣٦.

وسائل الشيعة؛ ٢٣، ٢٩، ٣٩، ٤٠، ٤١.	٢٤٩، ٢٥٠، ٢٨٥.
٤٢، ١٠٩، ١١٤، ١١٩، ١٢٣، ١٣٩.	وسيلة الشفاء؛ ٣٣٧.
١٤٣، ١٥١، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٢.	وفيات العلماء؛ ٢٣٢.
١٦٣، ١٦٧، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨.	وقایع السنين و الاعوام؛ ٣٣٤، ٣٣٥.
١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥.	٣٥٨.
١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٧.	هداية الامة؛ ١٤٣، ٢٢٩.
٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧.	هدية الاحباب؛ ٢٣٢.
٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٨٥، ٢٩٣.	هدية الملوك؛ ٢٦، ٣٤.
٢٩٤، ٢٩٥، ٣٣١، ٣٤٩، ٣٥٨.	ينابيع الفقهية؛ ١٤٨، ١٤٩، ٢٢٩.
الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ ١٧٠، ١٧٢.	ينابيع المودة؛ ٤٤، ١٣٩.
١٧٦، ١٧٧، ١٨٠، ١٨٦، ٢٢٩.	

## مکانها

اشترجان؛ ۲۴، ۲۸، ۳۷.	انتشارات بوستان کتاب؛ ۲۸۲، ۴۲۵.
اشترگان ← اشترجان	انتشارات جامعه مدرسین؛ ۱۳۸، ۱۳۹.
اصفهان؛ ۱۸، ۲۴، ۳۷، ۲۲۷، ۲۳۴.	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۱.
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶.	۲۸۳، ۲۸۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۴۲۶.
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴.	انتشارات جهان؛ ۳۳۰.
۲۸۵، ۲۳۶، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶.	انتشارات حضور؛ ۳۳۰.
۳۶۷، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۴.	انتشارات دار احیاء تراث عربی؛ ۱۳۷.
۴۵۴، ۴۸۲، ۴۹۲، ۵۰۲.	۱۳۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۷، ۴۲۵.
انتشارات آستان قدس رضوی؛ ۲۸۰.	انتشارات دارالاضواء؛ ۲۸۱.
۳۳۷، ۴۲۶.	انتشارات دارالتعارف للمطبوعات؛
انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان	۲۷۹، ۳۲۹.
اصفهان؛ ۲۸۴.	انتشارات دار التفسیر؛ ۲۲۷.
انتشارات ادب حوزه؛ ۲۸۳، ۳۳۰.	انتشارات دار الذخائر؛ ۱۳۹.
انتشارات استقلال؛ ۲۲۶، ۲۸۱.	انتشارات دارالعلم؛ ۲۸۲، ۳۵۷.
انتشارات اسماعیلیه تهران؛ ۴۲۵.	انتشارات دارالعلم للملایین؛ ۲۸۲.
انتشارات اسوه؛ ۱۳۹.	انتشارات دار العمار؛ ۳۳۰، ۳۳۱.
انتشارات اطلاعات؛ ۴۲۶.	انتشارات دارالفکر؛ ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۲۹.
انتشارات انوار الهدی، ۱۳۸.	۲۸۳.



- انتشارات دار القلم؛ ۳۳۱.
- انتشارات دارالكتاب العربی؛ ۲۲۸.
- انتشارات دارالكتب اسلامية؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷، ۴۲۵، ۴۲۶.
- انتشارات دار الكتب العلمية؛ ۱۳۷، ۳۳۰.
- انتشارات دار المرتضى؛ ۴۲۵، ۲۸۲.
- انتشارات دارالمعارف؛ ۳۵۷.
- انتشارات دار المعروف؛ ۱۳۹.
- انتشارات دار الملك شيراز؛ ۵۲۱.
- انتشارات دار الهادی؛ ۲۲۶.
- انتشارات دار الهجرة؛ ۳۵۷.
- انتشارات سازمان فرهنگي شهرداری اصفهان؛ ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۲۵.
- انتشارات شرکت چاپ و نشر بين الملل؛ ۲۸۴.
- انتشارات شريف رضى؛ ۲۸۰.
- انتشارات فقيه؛ ۲۲۵.
- انتشارات قدس محمدی؛ ۲۲۸.
- انتشارات كانون پژوهش؛ ۲۸۲.
- انتشارات كتابچی؛ ۴۲۵.
- انتشارات كتابخانه مسجد سيد؛ ۲۷۹، ۲۸۱.
- انتشارات كتابخانه امام اميرالمؤمنين علي عليه السلام؛ ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۴۲۶.
- انتشارات كتابخانه مرتضويه؛ ۳۲۷، ۲۸۳.
- انتشارات گلدسته؛ ۲۸۰.
- انتشارات مجمع البحوث الاسلامية؛ ۱۳۸، ۲۲۹.
- انتشارات مشعل؛ ۲۷۹، ۴۲۵.
- انتشارات مكتب الاعلام الاسلامي؛ ۱۳۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۸۰، ۳۲۹.
- انتشارات مكتبة ابن تيمية؛ ۳۳۱.
- انتشارات مكتبة الازهر؛ ۳۳۰.
- انتشارات مكتبة السنائي؛ ۳۵۸.
- انتشارات مكتبة نشر ثقافة الاسلامية؛ ۱۳۸، ۲۸۳، ۳۳۰.
- انتشارات مكتبة هدى؛ ۱۳۷.
- انتشارات مؤسسه آل البيت لإحياء التراث؛ ۱۳۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۰.

العالمی؛ ۲۸۳.	۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۲۹، ۳۳۱.
انجمن آثار ملی؛ ۱۳۷.	۳۵۸.
ایمان شهر ← اشترجان	انتشارات مؤسسه اسماعیلیان؛ ۱۳۹.
بقیع؛ ۱۲۸.	۲۸۱، ۲۸۵، ۳۳۱، ۴۲۵، ۴۲۶.
بیت الله الحرام؛ ۲۳۵.	انتشارات مؤسسه بعثت؛ ۱۳۷، ۲۸۳.
بیدآباد؛ ۲۳۵، ۲۳۶.	انتشارات مؤسسه نشر اسلامی؛ ۱۳۷.
بیروت؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۲۹.	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲.
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۰.	۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۰، ۳۳۱.
۳۳۱، ۳۵۷، ۴۲۵، ۴۲۶.	انتشارات مولی؛ ۴۲۵.
پژوهشکده باقرالعلوم (ع)؛ ۱۳۹.	انتشارات مؤسسه اعلمی؛ ۱۳۸، ۳۳۰.
پیربکران؛ ۲۴.	۳۳۱، ۴۲۶.
تستر؛ ۱۰۲، ۱۰۳.	انتشارات مؤسسه امام صادق (ع)؛ ۲۲۷.
تکیه خاتون آبادی؛ ۳۳۶.	۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴.
تنور خولی؛ ۱۲۵.	انتشارات مؤسسه تحقیقات و نشر
تهران؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷.	معارف اهل بیت (ع)؛ ۳۳۱.
۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳.	انتشارات مؤسسه سید الشهداء (ع)؛
۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۴۲۶.	۲۲۶، ۲۸۰، ۲۸۴.
جودی؛ ۱۲۶.	انتشارات مؤسسه فقه الشیعه؛ ۱۳۹.
چاپخانه حیدریه؛ ۱۳۸، ۱۳۹.	۲۲۹، ۲۸۴.
چاپخانه خیام؛ ۲۷۹.	انتشارات مؤسسه امام هادی (ع)؛ ۲۲۸.
چاپخانه سید الشهداء؛ ۲۲۶.	انتشارات المعاونة الثقافية للمجمع

- چاپخانه علمیّه؛ ۲۷۹.
- طارم العلیا؛ ۲۳۳.
- چهارباغ عباسی؛ ۲۳۵، ۳۳۴.
- طیرانچی؛ ۴۴۴.
- حافظیه شیراز؛ ۳۶۰.
- عتبات عالیات؛ ۲۳۴.
- حمام عمومی نصیر؛ ۲۷.
- عراق؛ ۸۲، ۲۳۳.
- حوزه علمیّه نجف آباد؛ ۲۱.
- عمان؛ ۳۳۰.
- حوزه سپه سالار؛ ۳۶۳.
- غجدوان؛ ۴۳۲.
- خیابان قدس نجف آباد؛ ۲۶، ۲۷.
- غدير خم؛ ۴۲۳.
- دفتر نشر برگزیده؛ ۲۲۶.
- فدک؛ ۲۳۶.
- دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۳۲۹.
- قاهره؛ ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۷.
- دفتر نشر کتاب؛ ۱۳۹.
- قبرستان وادی السلام؛ ۳۶۵.
- دمشق؛ ۳۳۱.
- قم؛ ۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۵، ۲۲۶.
- دینور؛ ۴۸۶.
- ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۷۹، ۲۸۰.
- رشت؛ ۲۳۵.
- ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۰.
- روستای باغ وحش؛ ۲۸.
- ۳۳۱، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۱۵.
- روم؛ ۳۵۱.
- کاشان؛ ۲۳۴.
- سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛
- کاظمیه؛ ۲۳۳.
- ۱۳۸.
- کتابخانه آیت الله حججی؛ ۳۴.
- شام؛ ۸۲، ۱۲۸، ۴۵۰، ۴۵۱.
- کتابخانه اسلامیّه؛ ۳۵۸.
- شفّت؛ ۲۳۳.
- کتابخانه مدرسه الحجة نجف آباد؛ ۵۱۷.
- کتابخانه مصطفی البابی حلبی؛ ۱۳۸.
- کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی؛ ۲۲۵.
- ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴.
- شیراز؛ ۱۰۲، ۳۶۱، ۴۴۳، ۵۰۹.
- صفا؛ ۴۸۵.

- کتابخانه مصطفوی؛ ۴۲۵. مراغه؛ ۳۵۱.
- کتابخانه ملی؛ ۳۶۶، ۳۶۷. مرکز احیاء میراث اسلامی؛ ۲۰، ۱۴۴.
- کتابفروشی خیام؛ ۲۸۱. مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیّه
- کربلا؛ ۴۴، ۴۹، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۹۵. اصفهان؛ ۱۸، ۲۱، ۲۲.
- کوچه بنی هاشم؛ ۱۰۵. مرکز مدیریت حوزه‌های علمیّه قم؛
- کوفه؛ ۱۹۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۵۰، ۴۵۱. مروه؛ ۴۸۵.
- لنجان؛ ۲۴، ۳۷. مزرعه موران؛ ۴۴۴.
- مازندران؛ ۵۱۸. مسجد اعظم اصفهان ← مسجد سید
- محله دیلمیه قزوین؛ ۴۷۳. مسجد جامع کبیر قزوین؛ ۵۱۸.
- مدرسه حاجی قرقفای؛ ۴۳۸. مسجد خواجه نصیرالدین طوسی؛ ۲۶،
- مدرسه سلطانی چهارباغ اصفهان؛ ۲۳۵. ۲۸.
- مدرسه نجف آباد؛ ۴۸۸، ۵۱۶. مسجد سید؛ ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵.
- مدرسه جانی خان قم؛ ۵۱۵. مسجد شاه اصفهان؛ ۳۳۶.
- مدرسه چهارباغ؛ ۳۳۶. مسجد نصیر ← مسجد خواجه
- مدینه؛ ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۶، ۴۵۱، ۴۶۹. نصیرالدین طوسی
- مقام ابراهیم؛ ۴۸۵. مشهد؛ ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۸۲.
- عمومی آیت الله حکیم؛ ۲۴۵. ۲۸۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۸، ۴۶۸، ۵۰۳.
- مصر؛ ۸۲، ۱۰۵، ۱۳۸.

- مکه؛ ۱۰۴، ۲۳۶، ۴۵۱، ۴۶۹. مؤسسه نشر الفقاهة؛ ۲۸۲.
- منشورات رضی؛ ۳۵۷. مؤسسه امام مهدی علیه السلام؛ ۱۳۸.
- مؤسسه الرسالة؛ ۳۳۰. نجف؛ ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹.
- مؤسسه مجمع الذخائر الاسلامیه؛ ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۶۵.
- مؤسسه معارف اسلامیة؛ ۲۸۳، ۳۲۹. نجف آباد؛ ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸.
- مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد؛ ۳۲۹. نخع؛ ۹۱، ۹۳.
- مؤسسه کتابشناسی شیعه؛ ۲۸۱. هرات؛ ۵۱۸.
- مؤسسه معارف اسلامیة؛ ۲۸۳، ۳۲۹. ۵۰۷، ۳۷، ۳۴.



## ادیان، فرق، مذاہب، طوائف

تصوف؛ ۳۶۱، ۴۹۹.	اسلام؛ ۱۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۸۳، ۸۹، ۱۲۱.
شیعہ؛ ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳.	۱۲۵، ۱۲۸، ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۷۳، ۴۳۴.
۷۰، ۷۲، ۱۱۴، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۷۸، ۳۶۰.	۵۳۳، ۴۶۱.
۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۹۲، ۴۹۹.	امامیہ ← شیعہ
۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۳.	اہل حجاز؛ ۳۲۳، ۳۲۴.
عجم؛ ۵۳، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۱.	اہل سنت؛ ۷۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۷، ۴۹۹.
عرب؛ ۶۶، ۷۷، ۸۱، ۸۸.	اہل نجد؛ ۳۲۴.
قریش؛ ۳۱۰، ۴۵۷.	بنی اسد؛ ۳۲۴.
مسیحیان؛ ۷۰.	بنی تمیم؛ ۳۱۷، ۳۲۴.
یہود؛ ۶۶، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۷.	بنی ہاشم؛ ۱۰۵.
۳۵۲.	ترک؛ ۵۳، ۷۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

